

# وحدت قومی کرد و ماد

منشاء، نژاد

## تاریخ تمدن کردستان

حبیب‌اله تابانی



تابانی، حبیب‌اله، ۱۳۲۳ -  
وحدت قومی کرد و ماد، منشاء، نژاد و تاریخ تمدن کردستان / تحقیق و تألیف  
حبیب‌اله تابانی. - تهران: نشر گسترده، ۱۳۸۰.  
ISBN 964-6595-21-9  
۵۳۱ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
۱. کردستان -- تاریخ. ۲. کردان -- تاریخ. الف. عنوان  
ت ۴ / ر ۴۵ / ۲۰۴۷ DSR  
۹۵۵/۴۲  
کتابخانه ملی ایران

۱۳۱-۸۰ م



حبیب‌اله تابانی  
وحدت قومی کرد و ماد، منشاء، نژاد و تاریخ تمدن کردستان

حروفچینی: نعمتی تبریز  
صفحه‌آرا: مزگان زمانی پور

چاپ اول: ۱۳۸۰

تیراژ: ۳۳۰۰

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دیدآور

صحافی: حقیقت

انتشارات گسترده

تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، بن‌بست پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن و نمابر: ۴۶۴۰۳۸۸

شابک: ۹۶۴-۶۵۹۵-۲۱-۹

## فهرست

### پیشگفتار

### فصل اول

۹	
۱۹	چهره جغرافیایی کردستان و شناخت آن
۳۱	نظری به زمین شناسی کردستان
۳۲	رشته کپوه‌های مهم کردستان
۴۳	آبها و رودخانه‌های کردستان
۴۸	دریاها و دریاچه‌های کردستان

### فصل دوم

۵۳	تاریخ و ریشه نژادی کردان
۵۸	تقسیم‌بندی قومی کردها و انتساب آنان
۱۰۱	للوئی یا لوللوئی‌ها
۱۰۵	گوتی یا کوتی‌ها
۱۱۶	کاسیت‌ها یا کاسی‌ها
۱۲۶	سوباری و میتانی
۱۲۹	نایری‌ها
۱۳۲	کار دوخوئی = کوردوئن

## فصل سوم

۱۳۷	دولت‌های معظم باستانی کردها
۱۳۷	دولت ماننا
۱۴۸	گنجینه زوّه
۱۵۸	تپه حَسَنَلُو
۱۶۶	مادها
۱۷۰	تشکیل دولت ماد
۱۸۲	سلطنت ایخ توویگو (آستیاگ) و پایان سریع قدرت ماد
۱۸۵	تمدن و فرهنگ مادها
۱۸۶	سازمان اداری و اوضاع اقتصادی مادها
۱۸۷	هنرهای تزئینی و معماری
۱۸۸	زبان و خط مادها

## فصل چهارم

۱۹۱	کردستان و کردها بعد از مادها
۱۹۱	در دوران هخامنشیان
۱۹۶	قیام کوروش کوچک و اثرات آن بر منطقه کردستان
۲۰۲	کردستان در دوران حکومت سلوکیان و اشکانیان
۲۰۸	کردستان در زمان ساسانیان
۲۱۴	فرهنگ و تمدن ساسانیان و اثرات آن در کردستان

## فصل پنجم

۲۲۷	روم و سازمان اداری و تشکیلات آن
۲۲۷	چگونگی اداره سرزمین‌های اشغالی
۲۲۹	تشکیلات حکومتی
۲۳۳	ساعات تفریح اشراف و طبقه ممتاز روم و چگونگی آن

## فصل ششم

- ۲۴۳ تمدن و مظاهر آن در کردستان تا ظهور اسلام
- ۲۴۴ نظام موجود در کردستان قبل از اسلام
- ۲۴۷ طبقات اجتماعی
- ۲۵۵ مالیات و عوارض در زمان ساسانیان و چگونگی اثرات آن در کردستان
- ۲۵۷ صنایع در دوران ساسانیان
- ۲۶۴ بازرگانی و راههای تجاری در زمان ساسانیان
- ۲۷۰ هنر و معماری در دوران ساسانیان
- ۲۷۴ نقاشی و هنرهای زیبا در زمان ساسانیان

## فصل هفتم

- ۲۷۹ نقش کردستان در گسترش فرهنگ و تمدن جهانی
- ۲۸۷ سهم کردستان در اشاعه سایر هنرها
- ۲۸۸ ادبیات در کردستان
- ۲۹۰ فرهنگ و تمدن و هنر در کردستان بعد از اسلام
- ۲۹۲ نقش کردستان در اشاعه علوم و فنون و فرهنگ جهانی
- ۳۰۱ موسیقی و سابقه آن در کردستان
- ۳۰۵ کردستان و راههای بازرگانی آن در بعد از اسلام

## فصل هشتم

- ۳۰۷ آثار تاریخی موجود در کردستان
- ۳۰۸ آثار طاق بستان
- ۳۱۳ غار گندوک و حجاریهای آن
- ۳۱۴ «کتیبه وان»

۳۱۵	قصر الحضرا
۳۱۵	کلیسای شهر ادسا، رها یا اورفه
۳۱۶	کلیسای میافارقین
۳۱۷	پل سنجه = سنگز

## فصل نهم

۳۱۹	دین، مذهب و معتقدات فرعی در کردستان
۳۳۹	مانویت
۳۴۲	آیین مانی و اندیشه‌های او
۳۴۵	آیین مانویت بعد از مرگ مانی
۳۵۲	طایفه صارلی
۳۵۳	بجوران‌ها
۳۵۳	یزیدیه‌ها یا ایزدی‌ها و یا اسامی دیگر
۳۶۳	تصوف و عرفان در کردستان و چگونگی و زمان پیدایش آن
۳۶۸	تصوف و شاخه‌های آن در کردستان
۳۶۹	چشتیه
۳۷۰	مولویه
۳۷۱	شاذلیه
۳۷۲	رفاعیه - طیفوریه - سهروردیه - بکتاشیه
۳۷۳	صفویه - حیدریه - نعمت‌اللهیه
۳۷۴	جلالیه یا خاکساریه - کبرویه
۳۷۵	طریقه قادریه
۳۷۹	ذکر دراویش قادری
۳۸۳	خاندان شیخ محمد نودهی
۳۸۸	طریقه نقشبندی
۳۹۳	طریقت نقشبندی در کردستان

۳۹۹

اهل حق یا علی اللہی ہا

۴۰۶

صابئی ہا یا صابی ہا

### فصل دہم

۴۰۷

خط - زبان در ادبیات کردی و سرگذشت تاریخی آن

۴۲۳

گویش های مختلف در زبان کردی

۴۳۰

ادبیات کردی آثار نویسندگان و شاعران کرد

۴۳۳

لاوژها یا بیت های کردی

۴۳۷

پیشرفت های فرهنگی و زبان شناسی کردها در قرن بیستم

۴۴۲

خواسته های کنگرہ ۱۹۳۴ ایروان

### فصل یازدهم

۴۴۵

آداب و عادات و رسوم و اعیاد و دیگر مراسم در کردستان

۴۶۷

تعاون و همکاری در رسوم کردها

۴۷۲

داستان کوه جودی = گوتی و رابطه آن با حضرت نوح (ع)

۴۷۹

منابع و مأخذ

۷۸۴

منابع خارجی

۴۸۹

نمایه





## پیشگفتار

مقدمه این کتاب خود، برای نگارنده، مسئله‌ساز بود، زیرا معمولاً مقدمه را برای معرفی کتاب می‌نویسند و من در این فکر بودم که این کتاب را چگونه معرفی کنم؟ زیرا خوانندگان گرامی این سطور که قطعاً اهل مطالعه‌اند، تاکنون متوجه شده‌اند تمام کتابهایی که راجع به کردستان و یا کردها به رشته تحریر درآمده‌اند از دو حال خارج نیستند: یا راجع به عشایر و گروههای قومی کرد و تاریخ آنها و در نهایت منشاء نژادی و حکومتهای محلی آنان بوده و یا کتابهایی‌اند مربوط به یکی دو قرن اخیر، که حاوی چگونگی مبارزات و قیامها و جنگهای استقلال طلبانه این قوم است با نیروهای استیلاگر و دولتهایی که پدیده استعمارگران کهنه و نو بوده‌اند، که در این میان هم واقعیت‌های قومی، ملی و همبستگی‌های نژادی و خونی کردها، به خصوص با ایرانیان، کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته است... و صرف‌نظر از معدود محققین و نویسندگانی که براساس علاقه علمی و شوق حقیقت‌یابی، اقدام به پژوهش و بررسی در این باره کرده‌اند، دیگران با تمام زحماتی که کشیده‌اند و عمری که در این راه صرف کرده‌اند، - و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت - در لابه‌لای نوشته‌های خویش، اهداف و سیاستهای سودجویانه دولتهای متبوعه خود را گنجانده و کوشیده‌اند که ذهن خوانندگان آثارشان را در مسیری که خواسته آنان بوده است، قرار دهند.<sup>(۱)</sup>

---

۱. به عنوان مثال کتاب بسیار باارزش «تاریخ ایران» اثر نویسنده انگلیسی «ژنرال سرپرسی سایکس» نظامی و سیاستمدار و مورخ انگلیسی را مطالعه کنید و آنگاه متوجه دو جنبه آن شوید: اولاً اینکه نویسنده چقدر روی این

علاوه بر آنچه که گفته شد، موضوع قابل بحث دیگر، ناقص و نارسا بودن آثار موجود است. ناقص به خاطر عدم گسترش موضوع و نارسا بودن به خاطر نادیده گرفتن واقعیت تجزیه کردستان توسط امپراطوریهای یونان و روم و اعراب و عثمانیها و سرانجام ترکیه و عراق، که این امر باعث شده بود تمام آنانی که تا امروز، راجع به کردستان و کرد چیزی نوشته‌اند و می‌نویسند، فقط از یک بُعد به آن بنگرند و صرف‌نظر از بعضی از کلیات راجع به گذشته بسیار کهن این قوم، که در تمام آنها یکسانند، حداکثر کوششی که می‌کردند، اضافه کردن چند مأخذ و سند مکشوفه جدید به نوشته‌های قبلی بود و کمتر به مسائل لازم و مربوط به چگونگی زندگی و افکار و عقاید و سایر مطالب از این گونه، می‌پرداختند و اگر هم می‌پرداختند، همچون کتاب کرد و کردستان، نوشته واسیلی نیکیتین که یکی از آثار جامع نسبت به نوشته‌های پیشین است، باز یک بُعد مساله را مورد بحث قرار داده‌اند و چشمان پژوهشگران، مسائل عدیده کرد و کردستان را در مجموعه کل کردستان و نقش آنها را در جهان و تأثیر آنها را بر فرهنگ و هنر دنیا، نمی‌دیدند، که باید گفت متأسفانه این قسمت از آنچه که فراموش شده است، لازم‌ترین و حساس‌ترین قسمت از تاریخ یک قوم و ملت است، زیرا به آنچه که راجع به بشریت است، یعنی به آنچه که مربوط به عقل و اندیشه مردم کردستان که معرف اصلی آنان است، توجه نکرده بودند. به قول «دکارت» فیلسوف بزرگ فرانسوی در قرن هیجدهم، که گفته بود: من می‌اندیشم پس هستم، مشخصه اصلی انسان، نحوه اندیشه و هستی عقلی او است و وقتی اندیشه و فکر، بقاء هستی انسان را تشکیل می‌دهد، پس تکامل و

---

کتاب زحمت کشیده و به حقیقت، کمتر کتابی در این باره، حاوی این اندازه نکات باریک و روشنگر تاریکی‌های گذشته این سرزمین است و به حق جزو مراجع مفید تاریخ ایران می‌باشد. اما مرحله بعدی آن، این است که، نویسنده در کمال مهارت و استادی، در لابه‌لای نوشته‌های جالب علمی خویش، سیاست استعماری امپراطوری بریتانیای کبیر را گنجانده و در نهایت خواننده کتاب، اگر وارد و آشنا به استعمار و استثمارگریهای انگلستان نباشد، این را خواهد پذیرفت که انگلستان، در کشاکش دنیای پر آشوب مبارزات استعماری، بین استعمارگران آن روزگار، مثل روس و فرانسه و آلمان و اسپانیا و پرتقال و... برای ایران دایه مهربانتر از مادر بوده و اگر انگلیس نبود، ایران تمامیت ارضی و استقلال واقعی خود را از دست می‌داد و به خصوص آنجا که از سوء استفاده‌های استعمارگران، از اقوام و عشایر مختلفه ایران و از جمله کردها صحبت می‌کند، همه آنها را خانان بالفطره به وطن و آلت‌های بدون اراده‌ای در دست بیگانگان معرفی می‌کند که سرانجام، انگلستان، با سیاست‌های انسانی! و محبت‌های بی‌شائبه نسبت به ایران، مانع موفقیت دشمنان سرزمین آریا و مردم آن می‌شود!

رشد کیفی و کمی زندگی انسان به چگونگی اندیشه، فکر و در نهایت، ارزش‌های تربیتی و اجتماعی آن بستگی پیدا می‌کند، و الاً همچنان که حیات و هستی حیوان و نبات، در صحنه طبیعت، فقط به صورت فیزیکی و بدون تغییر و تحول و تکامل ناشی از تأثیر فکر و اندیشه او و مطلق سرنوشت او بوسیله طبیعت و عوامل آن تعیین می‌شود، انسان هم از هر گونه ترقی و تکامل، بی‌بهره می‌شد.

حالا، هر قوم و ملتی که در این رشد فکری و تکامل بشری، اثر بیشتری داشته باشد، ارزش اجتماعی و انسانی‌اش، بیشتر خواهد بود و با افتخار بیشتری از قومیت خود سخن خواهد راند و وقتی از اندیشه و فکر و حیات عقلی قومی صحبت نرفته باشد، شخصیت آن قوم، زیر سؤال خواهد رفت و در مورد کرد و کردستان هم این اندیشه، حاصل شده و در نهایت این سؤال مطرح می‌گردد که: چه کرده‌اید؟ و با توجه به این سؤال و تفحص برای پیدا کردن پاسخ آن بود که نگارنده، از خیلی وقت پیش، هم خود را بر آن قسمت از مسائل و تاریخ مربوط به کردستان، معطوف داشته که تا امروز مورد بررسی قرار نگرفته و یا اشاراتی گذرا داشته‌اند و بحث درباره آن، برای اولین بار مطرح می‌شود.

اولین کارم در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در این باره، به صورت مونوگرافی (ناحیه‌شناسی) درباره کردستان مکرری بود که در آن، ضمن بحث و بررسی کلی درباره کردستان از دیدگاه جغرافیایی و نظری گذرا بر اوضاع طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کردستان، یک واحد کوچک از آن را که یک آبادی به نام «ایندرقاش» inderghäsh در ۱۰ کیلومتری شهر «سابلاغ» مهاباد، از کردستان ایران است، که دارای خصوصیات عمومی از آن دیار می‌باشد به عنوان نمونه انتخاب و مورد بررسی قرار دادم که مورد استقبال قرار گرفت و در همان سال انتشار، به یکی دو زبان، ترجمه شد. در آن کتاب نگارنده کوشید فرمول علمی جغرافیای ناحیه‌ای را رعایت کند و ضمن اشاره به چگونگی زندگی اکثریت مردم کرد، در آن زمان، از شرح و بسط اضافی و بی‌جا بپرهیزد، با علم به این که نوشته مذکور قطعاً دارای نواقص و ایرادهای فراوانی خواهد بود، همان

موقع در دیباچه کتاب به این نقص اعتراف شد.<sup>(۱)</sup>

بعدها که چند اثر از نویسندگان خارجی در این باره را ترجمه و منتشر کردم، باز هم کوشیدم در این خط حرکت کنم و آنها هم آثاری جدا از نوشته‌هایی باشند که قبلاً به آنها اشاره شد.

پس در این راستا، کتابهای «تاریخ کرد و کردستان» اثر پروفیسور «محمد امین زکی» و «کرد» کاری در حد یک بیوگرافی قومی، از پروفیسور «فون مینورسکی» دانشمند شرق‌شناس و کردشناس روسی الاصل مشهور - که آثار زیادی درباره کردها دارد - و سرپرست گروه دانشمندان نویسنده دایرةالمعارف = انسیکلوپدیای اسلام، هم از آن جمله بود. اما هیچکدام از این کارها، نگارنده را راضی نمی‌کرد تا سرانجام دست به ردیف کردن یادداشتها و نوشته‌هایی زدم که از سالها پیش برای نوشتن کتابی درباره کرد و ریشه قومی و نژادی او، جمع کرده بودم. با این هدف که از حکومتها و امرای کرد، در طول تاریخ نیز، صحبتی کرده باشم. ولی در میانه راه، متوجه نقصی که در فوق بدان اشاره رفت، شدم و تصمیم گرفتم که کرد را علاوه از بررسی و شناخت منشأ نژادی و ارتباطات قومی و تاریخی و وطن اصلی و پایگاهی آن، از دیدگاه ارتباط و وحدت قومی کرد با ماد و فرهنگ و تمدن و نیز نقش او را در شکل‌گیری فرهنگ و هنر و تمدن بشری هم، مورد بررسی و مطالعه قرار دهم. کاری که همیشه در فکر آن بودم. اما با توجه به این که این کار، مخصوصاً بخش دوم آن کاملاً جدید بود و کسی با آن هدف در این راه قدم نهاده بود، لذا جستجو و یافتن کردهایی را که کار آنها، به نوعی در پیشرفت فرهنگ و تمدن بشری، اثری داشته باشد، آغاز کردم... اما، این کار بسیار مشکل بود ولی چه باید کرد؟ این تصمیمی بود که گرفته شد و باید عملی می‌شد. پس بازگشتی دوباره آغاز گردید و در طول راه، تا آنجا که مقدور بود، به این مهم اقدام شد. گرچه بسیار گیج‌کننده، زیرا تا به حال هر مأخذ و منبعی از گذشته را که مطالعه می‌کردم و مخصوصاً، آثار منتشره

۱. هر چند که در همان روز در مطبوعات با دیدی مثبت به آن نگاه کردند و در مجله امید ایران و روزنامه کیهان و... ضمن معرفی، تذکرات بجایی هم داده شده بود که در چاپ بعدی مورد استفاده قرار گرفت.

قرون اخیر، نوشته‌هایی بودند که مجموعاً درباره‌ی کردهای ایران و عراق و شرق ترکیه، به بررسی پرداخته بودند، آن هم به آن صورت که گفته شد و صرف‌نظر از تاریخ قومی که به گذشته‌های دور برمی‌گشت، بقیه همه مربوط به این اواخر (قرون اخیر) بود. اما نگارنده می‌خواست جامعیت مطلوب را به نوشته‌ی خود بدهد و برای این کار، می‌بایست مجموعه‌ی کردستان در طول تاریخ، از آن دیدگاه، مورد تحقیق قرار گیرد و چون به غیر از مدتی کوتاه در دوران حکومت هخامنشیان و ساسانیان، در بقیه‌ی ادوار تاریخی، قسمت زیادی از کردستان (غرب رودخانه‌های دجله و فرات) و مخصوصاً، مراکز فرهنگی و صنعتی و هنری آن، به ناحق، جزو خاک یونان، روم، بیزانس و یا عثمانیها بوده و در بدو استیلای حکومت اسلام هم، اعراب بر آنها تسلط داشتند، پس به ناچار، مجبور شدم برای رسیدن به هدف خود، علاوه بر منابع موجود ایرانی و انگلیسی و فرانسوی و... دنبال منابع رومی و یونانی و ترکی و عربی هم بگردم، که هر چند با کمی امکانات علمی و مادی، کار بسیار مشکلی بود، ولی در هر حال مشکلات مانع پژوهش نشد و سرانجام شد این کتابی که به نظر می‌رسد. اما با علم به نواقص زیادی که دارد، زیرا «...وقتی موجود، خود ناقص باشد، تعاریفی که از فرهنگ و دانش ناقص وی شنیده می‌شود، طبعاً تعریفی ناقص و نارسا خواهد بود...»<sup>(۱)</sup> که اینجا نقص علمی نویسنده و اولین کار از این گونه بودن، هر دو حتماً باعث نارسائی در ارائه‌ی مطلب مورد نظر و محتاج بزرگواری خوانندگان تا بانظر نقاد خود نواقص آنرا تذکر دهند، باشد که در اصلاح و تکمیل آن مؤثر افتد.

اما مهمترین مشکلی که در این راه وجود داشته این است که تمام منابع موجود، کردستان را در قالب تاریخ ایران، یونان و روم و یا عثمانیها و اعراب مورد بررسی قرار داده‌اند و هر قسمتی از آن را، در تاریخ کشوری که جزوی از آن بوده‌اند، آورده‌اند. بدین گونه که شما در هیچ یک از نوشته‌ها و هیچ یک از مناطق جغرافیایی، کردستان را به نام کردستان نمی‌خوانید و گرچه در تاریخ اقوام و یا تقسیمات سیاسی این کشورها به کلمه

۱. با الهام از نوشته مبانی فرهنگی در جهان سوم، علی اصغر حاج سید جوادی صفحه ۱۵.

کردستان برمی خورید و یا در بیان مناطق جغرافیایی و حدود سرزمینها و یا مناطق تابعه آن کشورها از کردستان نام برده اند، اما در تاریخ تمدن و فرهنگ ملل و هنر اقوام، به هیچ وجه نامی از کردستان برده نشده و هر گونه هنر و فرهنگی را که کردستان به جامعه بشری تقدیم داشته و هر خدمتی که به رشد و ترقی علوم و فنون انسانی کرده است، به نام دولت‌های استیلاگر ثبت و ضبط نموده اند. بنابراین خواننده گرامی می تواند حدس بزند که پژوهشگر برای پیدا کردن و معرفی یک دانشمند و یا معمار و هنرمند و یا موسیقی دان و... کرد، باید آنقدر در لابه لای کتب و آثار ایرانی و رومی و یونانی و ترک و عرب و... بگردد، تا به کرد بودن او و محل تولد، شهر و طایفه ای که متعلق به آن بوده است پی ببرد و با اطمینان او را به نام یک دانشمند و یا یک هنرمند و... کرد، معرفی کند. البته این کار در مورد یکی دو قرن اخیر، تا اندازه زیادی آسان تر از گذشته های دور است و به علت نزدیکی زمان و عدم تغییرات جغرافیایی و سیاسی زیاد، راحت تر می توان به کیستی آنها، پی برد. ولی، وقتی پژوهشگر در قرون دورتر، مثلاً در زمان ساسانیان و اشکانیان و هخامنشیان، به این کار مبادرت می ورزد، وای به حالش. هر چند که لذتش به همان اندازه زحمتش می باشد. وقتی که محقق بعد از جستجوی زیاد، سرانجام یکی از کردها را که در راه اعتلای علم و فرهنگ و هنر بشری، حرکت کرده است، می شناسد و می تواند، با اطمینان او را معرفی کند مفهوم این گفته روشن تر می گردد. زیرا آنچه که مایه افتخار برای ملتی می تواند باشد همین خدمات فرهنگی و علمی و هنری اوست. چیزی که ما در هیچیک از کتب، به صورت روشن، - بجز آثار ادبی ادباء و شعرای کرد، آنهم در زمانهای نزدیک به ما - درباره کردستان نمی بینیم و چنانکه اشاره شد، آنچه که هست نیز به نام دیگران، به جهانیان معرفی کرده اند.

انسان وقتی نقش علمی، هنری و فنی کردها را در زمانهای دور می خواند، بر خلاف تصویری که تا به امروز، درباره آنان در ذهن او ایجاد کرده اند، دچار یکنوع دگرگونی روحی و فکری می شود و مخصوصاً با علم به این حقیقت که «اندیشه و تفکر انسان، همیشه از شکل خارجی روابط اجتماعی او پیشروتر و جلوتر می تازد و قبل از اینکه

انقلابی در این روابط درگیر شود، آرمانها و کمال مطلوب، مرحله کاملتر آینده را ترسیم می‌کند، اما آنچه که این کمال را در جوامع بشری بوجود می‌آورد علم، دانش و تکنیک است که می‌تواند ظرفیت و توانائی جسمی و روحی انسان و در نهایت جامعه بشری را برای پیشروی در مراحل کاملتری از شرایط اجتماعی، افزایش دهد»<sup>(۱)</sup> و این وظیفه‌ای است که تمام جوامع بر عهده دارند و اقوام و اجتماعاتی که در این راه کندتر حرکت کرده باشند، علاوه بر عقب‌ماندگی فرهنگی و علمی خودشان، شأن و شخصیت خود را هم مادون دیگر اجتماعات بشری قرار می‌دهند. دربارهٔ کردستان متأسفانه آنانی که به عمد و یا ناخودآگاه از معرفی خادمین فرهنگی کرد، به نام کرد و کردستان، خودداری کرده و آنان را به نام اقوام و ملل دیگر معرفی کرده‌اند. مرتکب حق‌کشی بزرگی در حق این قوم و ملت شده‌اند و مقام معنوی آنها را زیر پا نهاده‌اند. حتی در این اواخر، یعنی یکی دو قرن گذشته، با اینکه موجودیت کردستان مشخص و معلوم بوده، باز هم در معرفی متفکرین و هنرمندان کرد، از جمله دانشمندان و هنرمندان اسلامی، استفاده کرده‌اند.

در هر صورت نگارنده، بدون آنکه ادعایی داشته باشد، تحت عنوان وحدت قومی کرد و ماد برای اثبات ایرانی بودن این قوم و مقام فرهنگی، علمی و هنری کردها و نقش آنها در رشد تمدن و فرهنگ جهانی، قدم اول را برداشته و ضمن کتاب حاضر و بیان موضوعات متعدد مربوط به تاریخ کردها تا آنجا که برایش مقدور بوده، در این باره نیز قلم زده است و با اطمینان کامل از اینکه این اثر دارای ایرادات و نواقص زیادی هم می‌باشد، لذا اگر خوانندگان دانشمند این کتاب، تقاضا دارد فقط با اشاره‌ای نگارنده را متوجه این نواقص و کمبودها و اشتباهات سازند و در این راه منت بزرگی بر من نهاده و کمک بزرگی هم به تاریخ تمدن کردستان و شناسایی چهره واقعی این سرزمین و مردم آن، به مردم جهان بنماید.

در مبحث تاریخ و منشاء نژادی کردها هم، نگارنده به آنچه که معتقد بوده، پرداخته است و تا آنجا که توانسته در اثبات آن و آوردن شواهد لازم، کوشیده است. این اعتقاد

هم بر پایه وحدت قومی کرد و ماد قرار دارد و در نهایت این که «کردها یکی از اقوام آریائی و مادها هم شاخه‌ای از کردها هستند و اگر این نظریه را قبول نداشته باشیم، با توجه به قدمت کردها در این سرزمین، باید قبول کنیم که این قوم بومیان اولیه این سرزمین‌اند و در یک کلام ایرانی‌تر از هر آریائی دیگرند». و این درست برعکس تصورات کسانی سطحی‌نگر و کوتاه اندیشند که اشاره به این نکته را جداسازی کردها از ایرانیان و آریائیهای ایرانی تصور می‌کنند نگارنده نظریه خود را تا آنجا که وسعت دید علمی اش اجازه داده، اظهار داشته و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را هم ارائه داده است و این قدمی در راستای گامهای برداشته شده از سوی دیگران در این مورد می‌باشد و باید رهروان علم و دانش و علاقمندان به اثبات اصالت قومی، آنقدر این راه را ادامه دهند تا حلقه مفقوده این ارتباط قومی را پیدا کنند. ضمن اینکه نگارنده معتقد است که در این راه به آخر خط نزدیک شده‌ایم.

در هر حال آنچه که در این راه برداشته‌های من افزوده شده، حاصل سالها رنج و زحمت و به قول معروف (دود چراغ خوردن) فضا و دانشمندانی است که هر یک به نوعی گام در این راه نهاده‌اند، ضمن اینکه از آنهایی هم که دستم به دامانشان نرسیده و نوشته و ثمره تحقیق آنان را پیدا نکرده‌ام، از مقالات و رسالات و کتابهای دیگر بزرگوارانی که به آنها دست‌رسی داشته‌ام، کمک گرفته‌ام تا آنجا که گاه نتوانسته‌ام مفسر و مترجم بزرگوارشان را هم معرفی کنم و بعضی از آنها را به زبان اصلی یافته و از آن بهره برده‌ام بدون آنکه ترجمه شده‌اش را بتوانم بدست آورم، که البته نام هر کدام به اندازه‌ای که امکان بوده در زیر نویس صفحات آمده است و سپاس باد فراوان آنها را، اما دوستانی هم دستم را گرفته‌اند و تاتی‌پایی هدایت کرده‌اند که نمی‌توانم به این سادگی از آنها بگذرم مثل: استاد و علامه ارجمند عبیداله ایوبیان و شعبان دوزگون ساکن شهر «وان در ترکیه» که اجازه دادند اسناد و مدارک و اطلاعات با ارزشی را که داشتند مطالعه کنم و نیز آقای دکتر خلیل بگ جاف که او نیز مرا از گنجینه علمی خود بهره‌مند ساختند و نیز دوست دانشمندم آقای رحیم رئیس‌نیا که بیشتر نقشه‌ها و تصاویر کتاب را مدیون کتاب



ایشانم و سرانجام از انتشارات گستره که در این شرایط مشکل امور نشر و هزینه سنگین چاپ آنرا به عهده گرفته و خیلی بالاتر از وظیفه ناشر سرمایه گذاری را انجام داده‌اند. همه این بزرگواران تک به تک مستحق سپاس و تشکر صمیمانه‌اند که به حضورشان تقدیم می‌دارم.

اسفند ماه ۱۳۷۵

حبیب اله تابانی

هه‌والنامهی کتیب



دروازه خزر

# فصل اول

## چهره جغرافیایی کردستان و شناخت آن

### حدود و چهارچوب کردستان

برای نشان دادن سرزمین کردستان، نقشه واضحی به صورت حقیقی، آنچنان که درباره سایر مناطق روشن جغرافیایی وجود دارد، نمی توان پیدا کرد<sup>(۱)</sup>، زیرا این سرزمین در طول تاریخ، به علت موقعیت استثنائی آن، که همیشه در سر راه فاتحین و

۱. هر چند که به صور مختلف از قرنهای پیش حد و مرز کردستان ترسیم شده است، چنانکه در کتاب شرفنامه که بیش از چهار قرن از نوشتن آن می گذرد به نقل از شاعری به نام حاج قادر کوئی، از مرزها و جمعیت کردستان بدین ترتیب سخن رفته است:

کورده ده زانی له کوسا کینه خزمانی تو  
ای کرد میدانی اقوام تو در کجا ساکنند  
کوی توروس و عمق حوضه اسکندرون  
کوه توروس و اعماق حوضه خلیج اسکندرون  
بحری رش وارد دهان، آوی آرازه لی بزان  
دریای سیاه وارد دهان و رودخانه ارس را بدان  
الوند و گول و رمی تاسری آوی آراز

گوگره بو تو بلثم مسکن قومانی تو  
گوش کن تا مناطق سکونت اقوامت را بازگو کنم  
غریبه تا بحری رش سرحدی میدانی تو  
تا دریای سیاه مرز غربی سرزمین تو است  
حدی شماله کو چری بی جولان تو  
مرز شمال سرزمین کو چندگان تو است  
سرحدی روژ هلاته جوگه و کیوانی تو

کوه الوند و دریاچه ارومیه تا رودخانه آراز (ارس) مرزهای شرقی قوم تو را همراه با کوهها و جویبارها به وجود می آورد

اهواز و کیوی حمزین زنگاروری نصیبین  
اهواز و کسوه حمزین و زنگاروری  
داخلی ام حدوده ۱۲ ولایت هیه  
در داخل این محدوده که دوازده ولایت دارد  
حاجی دورویه اصل خوسیان نه تو سراوه  
حاجی (شاعر) دروغ است

بـ و جنوبه روضه رضوان تو  
و نصیبین در جنوب است روضه رضوان تو  
ده لیسن ۱۲ میلیون نفوسی کردان تو  
میگویند ۱۲ میلیون نفر جمعیت کردها تو است  
دکاته بیست میلیون اگر بنوسره قومان تو  
بیست میلیون اند اقوام تو اگر نوشته شود

(شرفنامه، چاپ انتشارات علمی با مقدمه محمد لوی عباسی صفحات ۵۸۷ و ۵۸۸)

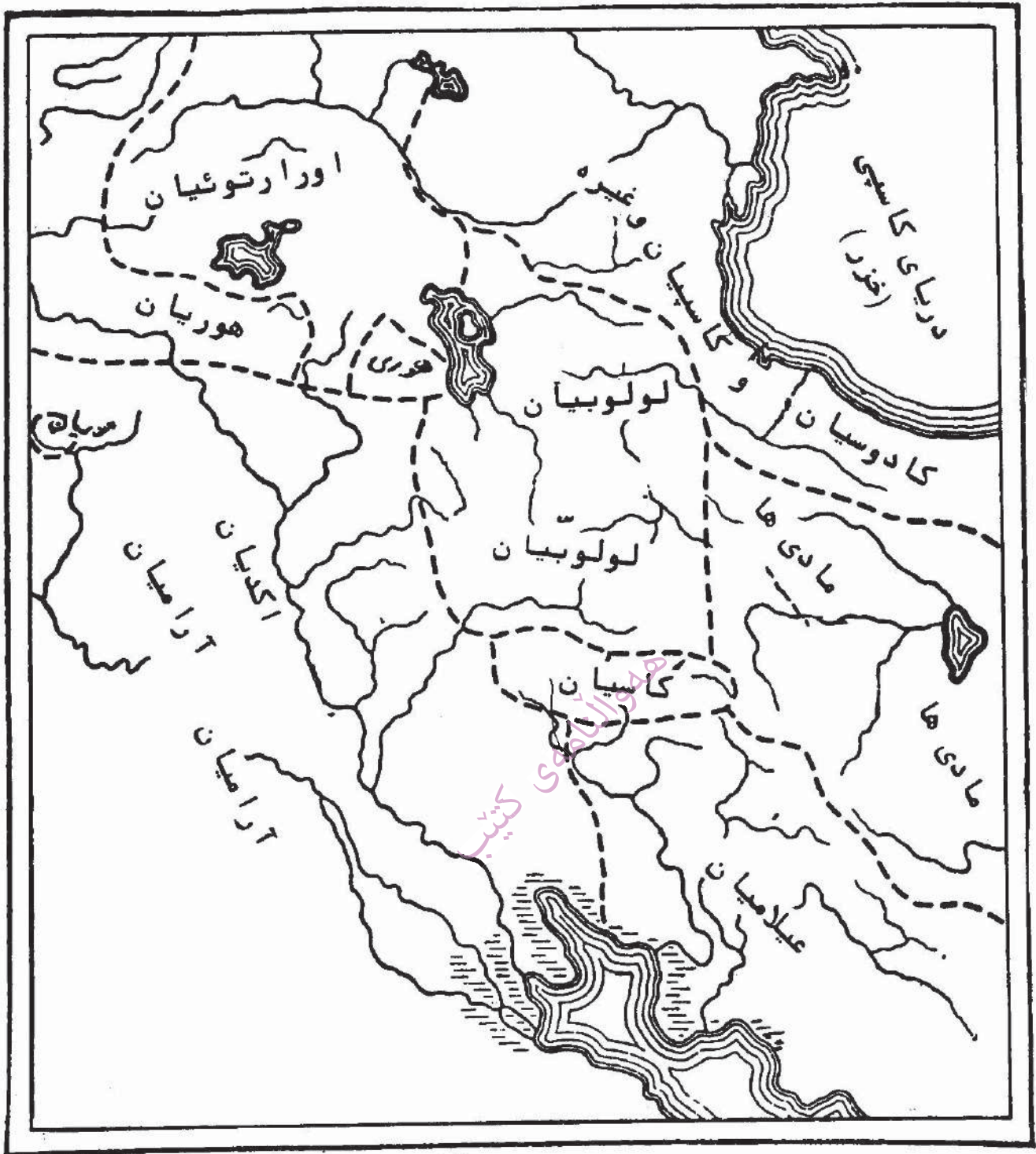
ابر قدرت‌های زمان قرار داشته است، بیشتر گرفتار تحدید و توسعه شده بوده و در نتیجه خطوط مرزی سرزمین‌های مسکونی کردها، به طور مداوم متغیر بوده است، روی این اصل در بررسی جغرافیای کردستان، با در نظر گرفتن شرایط مذکور، باید ابتدا مناطق اصلی و حاشیه‌ای کردستان را بشناسیم و بعد چهره کلی آن را مورد مطالعه قرار دهیم و برای این منظور ما هم بر اساس سوابق تاریخی مناطق جغرافیایی، آن را در سه قسمت به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. **مناطق با مرزهای طبیعی و لایتغیر و با قدمت تاریخی بیشتر؛** این مناطق عبارت‌اند از سرزمینهایی که از همان آغاز وطن کردها بوده و از زمانهای دور و باستانی، همیشه در اختیار آنان قرار داشته است.

۲. **سرزمینهایی از کردستان که در طول تاریخ تحت رویدادهای تاریخی تغییراتی یافته و قسمتهای زیادی از آن دست به دست گشته است؛** در این مناطق گاه کردها برای مدت کوتاهی مجبور به ترک قسمتهایی از آن شده‌اند، که البته این امر هیچگاه سبب اسکان مطلق و یک پارچه‌ای از سوی اقوام دیگر نشده و کردها در آنها اکثریت خود را حفظ کرده‌اند.

۳. **سرزمینهایی هستند که تحت پوشش جمعیتی کردها و ازدیاد تدریجی جمعیت و حرکت‌های قومی آنان قرار گرفته و به زیر سلطه آنان در آمده‌اند؛** این مناطق با حضور اکثریت کردها، به یک ناحیه کردنشین تبدیل شده و در چهارچوب نقشه کردستان قرار گرفته‌اند.

در این راستا ما هم برای شناخت بهتر ضمن معرفی و رسم خطوط چهره هر یک از مناطق فوق‌الذکر، کوشیده‌ایم نقشه‌ای، نه به آن صورت دقیق، بلکه در یک حالت تقریبی تهیه و ارائه دهیم تا شاید در این راه کمکی شده باشد.



محل سکونت تقریبی گروه‌های نژادی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد

### ۱. سرزمینهای اصلی یا هسته مرکزی کردستان

سرزمینهای اصلی کردنشین (و یا مناطقی که به قول مینورسکی: اگر بخواهیم از همان آغاز سرزمینهای اصلی کردها را مورد بحث قرار دهیم، باید به این مناطق روی آوریم<sup>(۱)</sup>) عبارت‌اند از سرزمینهایی که در داخل مرزهایی کاملاً طبیعی به شرح زیر قرار دارند:

نقطه آغازین این منطقه در شمال شرق، سلسله کوه‌هایی است که از شمال شرقی آارات در منتهی‌الیه شمال غربی ایران در خاک ترکیه شروع شده و مستقیماً به طرف جنوب و بعد جنوب شرق کشیده می‌شود و پس از تشکیل ارتفاعات حاشیه‌ای شمال غرب ایران، به سوی کوه‌های «جولا مرگ» و از آنجا تا زاب بزرگ «زی یه» ادامه می‌یابند.

این کوه‌ها که در امتداد کله شین kel.i.shin حرکت می‌کنند به جنوب شرق متمایل می‌گردند و پس از طی مسافتی تا خط جنوبی کردستان اردلان، در یک انحنای بزرگ به سوی غرب و بعد شرق، روانه نواحی شمالی دشت خوزستان شده و از آنجا به طرف شرق در شاخه‌های موازی پخش می‌گردند.

این رشته کوه‌ها را از «جولا مرگ» به بعد رشته کوه زاگرس می‌نامند و چون از جنوب کوه‌های جولا مرگ و رودخانه زاب بزرگ به بعد، در ایجاد مرزهای هسته اصلی کردستان، نقشی ندارند، لذا دنباله آن را پی نمی‌گیریم.

از جنوب کوه‌های جولا مرگ، رودخانه زاب بزرگ مرز طبیعی را به سوی غرب مشخص می‌کند و پس از ورود به دجله، در امتداد این رودخانه به سوی شمال غرب ادامه می‌یابد، به طوری که از جنوب کوه «جودی»<sup>(۲)</sup> در غرب دجله و مقابل جولا مرگ عبور می‌کند و پس از گذشتن از جنوب ناحیه «بوتان، بهتان» که مرکزش «جزیره ابن عمر»

۱. کردها، پروفیسور مینورسکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی.

۲. آگاهی از داستان کوه جودی و چگونگی سرگذشت آن، که مورد علاقه پیروان تمام ادیان و مذاهب جهان است لازم به نظر رسید، و چون این کار محتاج شرحی مفصل و بازگوییهای بسیار بود، نگارنده تلاشی نمود با رعایت نهایت ایجاز و اختصار، شرحی را که بتواند اطلاعاتی کافی در اختیار خواننده گرامی علاقمند به این موضوع بگذارد، در صفحات ... همین کتاب آورده است تا ضمن ارائه این اطلاعات به علاقمندان به آن، اوقات شریف خوانندگانی را که خود اطلاعات کافی در این باره دارند، نگرفته باشد.

است، در امتداد کوه‌های شمال «نصیبین» مستقیماً به غرب کشیده شده و تا رودخانه فرات پیش می‌رود. از اینجا به بعد قسمت علیای رودخانه فرات «آوی مراد» این مرز طبیعی را به عهده می‌گیرد و از غرب منطقه دیاربکر و ناحیه «خرپوت» و جنوب «ارزنجان» به سوی شرق برمی‌گردد در شمال «ارض روم» کوه‌های «کاردوش» یا کردستان، این وظیفه را از فرات می‌گیرد و تا کوه‌های آارات و سرچشمه‌های اولیه رودخانه «ارس» ادامه می‌دهد، به طوری که، تقریباً سرچشمه‌های ارس و فرات در این ناحیه با فاصله کم روبه‌روی هم قرار می‌گیرند.

در این محدوده، مناطق بوتان، خرپوت، دیاربکر، بتلیس و نواحی جنوبی ارض روم قرار گرفته‌اند که شامل شهرستانهای میافارقین و ماردین هستند، که در دامنه کوهی به همین نام قرار دارد. نصیبین، ارغنی، سوه‌رک، آمد در غرب دجله تا فرات و در شرق دجله شهرهای جزیره ابن عمر یا جزیر و نیشابور، سعرد، لرجکی و بوتان و ارض روم و بتلیس و... می‌باشند.

البته چنانکه گفته شد این ناحیه، هسته مرکزی کردستان است و نواحی اطراف که کردنشین‌اند نیز تقریباً در تمام طول تاریخ، کردها را در آغوش خویش داشته‌اند، چنانکه دره‌ها و دامنه‌های کوه‌های رشته جبال زاگرس در تمام طول تاریخ خود مأمّن و مسکن کردها و پناهگاه آنان در برابر تجاوزهای اقوام مهاجم بوده است، هم چنان که سرزمین جزیره در شمال شرقی کشور امروز سوریه.

## ۲. سرزمینهایی که در طول تاریخ تحت تأثیر رویدادهایی تغییر یافته‌اند.

این مناطق بیشتر نواحی حاشیه‌ای کردستان مرکزی یا اصلی را شامل می‌شود، که کش و قوسهای تاریخی و حملات اقوام متجاوز در آنها اثر طولانی داشته است. از آن جمله است حملات و یورشهای مغول‌ها و تیموریان و بعدها ترکان آق قویونلو و قره قویونلو و سلجوقیان و... از شرق. و یا، حملات اعراب چه در زمان اسلام و یا بعد از آن از جنوب. در این مرحله - بعد از حمله عرب‌ها - گرچه دین مبین اسلام به صورت یک

آیین مقدس و همه گیر و مردمی از طرف کردها با آغوش باز پذیرفته شد و برخلاف ادیان دیگر مثل یهودیت و مسیحیت که مردم آن سرزمین پذیرای آنها نشدند، گسترش یافت ولی حاکمیت محلی اعراب، قوام و دوام نیافت و خیلی زود امیرنشینهای محلی اختیاردار منطقه شدند.

همچنین از غرب و شمال از زمانهای باستان، هیچگاه، یونانیها و رومیها و... نتوانسته اند تسلط خود را بر نواحی کردنشین برقرار سازند. اگر چه در تمام این یورشها، این سرزمین و مردم آن در زیر یوغ جهان گشایان و جنگ و ستیز ناشی از آن، بیشترین آسیب را دیده و سرزمینشان همیشه میدان کارزار رقبای قدرتمند زمان بوده است.

**۳. سرزمینهایی از کردستان که به تدریج، به زیر نفوذ قومی و استیلای اکثریت کردها درآمده است.**

این قسمت شامل سرزمینهایی هستند که در اثر کوچهای اجباری و تحت فشار شرایط زمان، مسکن آنها شده و بعد که اکثریت غالب را ایجاد کرده اند، تبدیل به یک سرزمین کردنشین شده است.

همه این مناطق بر روی هم کردستان امروزی را تشکیل داده اند. اگر نواحی غرب دریاچه ارومیه و جنوب آن و به طور کلی سرزمین مکریان و ساحل غرب رودخانه تاتانو را جدا کنیم که از بدو تاریخ، موطن کردها بوده ولی چند بار تحت استیلای ترکان آسیای مرکزی درآمد، نواحی شمالی ارض روم، به سوی قارص و ارمنستان تا سواحل جنوب شرقی دریای سیاه و قسمتهایی در جمهوری آذربایجان - جوانشیر، آرش و جبرئیل - در ماورای ارس که به دنبال سالها جنگهای روس و عثمانی و سرانجام جنگ جهانی اول، به آن نواحی کشیده شدند و نیز گسترش در شمال غربی به سوی ارزنجان و سیواس و خزیدن از نواحی جزیره و دیاربکر به سوی خلیج اسکندرون و ارتباط با دریای مدیترانه، از سرزمینهای نوع سوم اند، به طوری که، هنوز هم اگر مسافری در نواحی مکریان - مهاباد، بوکان، بانه، سردشت، سقز و... سفر کند با اسماء ترکی که بر دهات و روستاها



و یا جاهای دیگر مثل قره موسی علی، ساری قامیش و... نهاده شده است برخوردار می‌کند که یادگار زمان استیلای ترکان قره قویونلو است که مردم آن نواحی از آنان به عنوان «ترکه رش = ترک سیاه» نام می‌برند. همچنین در نواحی قارص و اردهان<sup>(۱)</sup> و یا در جنوب غرب، در انتبه و سرزمینهای حاشیه‌ای انطاکیه در ساحل خلیج اسکندرون که پای کردها، این قوم ایرانی‌نژاد، سواحل دریای مدیترانه را می‌کوبد.

نظری بر گفته‌های سیاحان و مستشرقین و مورخین که در ادوار مختلف سرزمین کردستان را دیده‌اند و هر کدام به نسبت وسعت دیدار خود و یا شنیده‌هایشان حدودی را برای سرزمین کردستان ذکر کرده‌اند، بیشتر ما را در جهت این تغییر و تبدیلی مرزهای کردنشین هدایت می‌کند. اگر چه به جهات گوناگون از جمله عدم امکانات گشت و سفر در گذشته‌ها و در نتیجه عدم دسترسی آنان به تمام نواحی کردستان و نیز حرکت‌های تدریجی و آرام قوم کرد در نواحی اطرافشان و پیشرفت تدریجی حدود مناطق کردنشین، دارای نواقص و کمبودها و اختلافاتی هست. ضمن اینکه همه آنها در اظهار مناطقی متفق‌القول‌اند و این خود بر خلاف بعضی از اظهار نظرها، نمایانگر وجود سرزمینی کردنشین است که از همان قرون اولیه تاریخ وجود داشته است، حالا اگر اسمش کردستان نبوده - که البته بوده، اما به صورت دیگری - مهم نیست و در هر حال کردستان یعنی سرزمین کردها و در نهایت یعنی سرزمینی که کردنشین بوده است.

در مراجعه به نظریات مورخین در مورد کردستان و حدود آن، انسان آنقدر جلو می‌رود که از زمان حال تا چند هزار سال به عقب برمی‌گردد و ما سعی خواهیم کرد در قسمت اشاره به سابقه و ریشه نژادی این قوم تا آنجا که مقدور است، در این باره صحبت کنیم. اما در اینجا تنها به تعدادی از سیاحان و مورخین که درباره کردستان و حدود آن سخن رانده‌اند، اشاره می‌کنیم:

۱. این درست بر خلاف نظریه مینورسکی و حتی گفته خود وی می‌باشد در حالیکه چند سطر بالاتر می‌گوید: اقوام کرد امروز در سرزمینهای وسیعی زندگی می‌کنند که از مرزهای ترکیه و ایران و عراق گرفته تا آراوات و از مرزهای ما هم (منظور مرزهای روسیه قبل از متلاشی شوروی است) گذشته و به قفقاز می‌رسد، بلافاصله می‌گوید مرز شمالی کردها در ترکیه در حوالی ارض روم به پایان می‌رسد!

گزنفون سردار یونانی که در حدود ۴۰۲ سال قبل از میلاد مسیح به دنبال شکست کوروش هخامنشی از برادرش اردشیر سوم، فرماندهی ده هزار مزدور یونانی را که در خدمت کوروش بودند، به عهده گرفت و آنها را پس از طی یک مسیر طولانی به یونان بازگرداند. این حرکت در تاریخ به نام بازگشت ده هزار نفر شهرت یافته است و گزنفون، در کتابی به همین نام، خاطرات این بازگشت تاریخی را به رشته تحریر درآورده است.

وی می‌نویسد که چگونه، ضمن مراجعتش در کردستان، گرفتار مقابله کردها شده و آنها به چه ترتیب این دشمن خارجی را تعقیب کرده‌اند. وی ضمن تشریح چگونگی تلفات و رنجهای سپاهش در هنگام فرار از برابر آنان می‌نویسد: این قوم که «کاردوشوی» نامیده می‌شدند، ما را تا حدود طرابوزان تعقیب کردند و تلفات زیادی بر ما وارد آوردند. گزنفون بعد از آنکه راجع به جنگجویی و رشادت و آزادگی آنان داد سخن داده، حدود سرزمینی را که «کاردوشوی‌ها» در آن زندگی می‌کردند بدینگونه بیان می‌کند: سرزمین کاردوک، تابوهتان = بوتان امتداد داشته است.

بعد از گزنفون این سرزمین «کردوان = کردوئن» نامیده شده که بعدها نویسندگان دیگر هم از این منطقه به همین نام یاد کرده‌اند<sup>(۱)</sup> و در زمان داریوش سوم که قبل از سلطنتش امیر کردستان بود، حدود کردستان را از زاب بزرگ تا سرچشمه دجله نوشته‌اند. «استرابون» جغرافی‌دان زمان باستان، ضمن اشاره به سرزمین کردستان می‌نویسد: مرکز آن شهر، آمد مرکز ایالت دیاربکر بوده است و سرزمینی است بین جبال و موش و دیاربکر.

حمداله مستوفی در نزهةالقلوب می‌نویسد: ولایات ارمن، جزیره، اربیل هولر، آمد جزو کردستان بودند که مرکزش شهر «بهار» در شمال همدان بود و بعد به «بهستان = بیستون» منتقل گردید. شهرهای طاق بستان، بیستون، ماهیدشت، دربند تاج خاتون خفتیان، بهار، دینور و شهر ژور (یا قوت حموی بانی شهر ژور را زور بن ضحاک می‌داند)، کرمانشاه (قرمسین)، کنگاور و دربند زنگی، و نیز شهر الشتر که یک آتشکده زردشتی

در آن بود و آوروخس خوانده می‌شد. از توابع آنانند<sup>(۱)</sup>.

اولیاء چلبی در ۱۰۶۵ هجری می‌نویسد: کردستان عبارت است از ارض روم، وان، حکاری، جزیره ابن عمر، عمادیه، موصل، شهر زور، اردلان، درنه، در تنگ تا بصره که طول آن هفتاد فرسنگ و عرضش کمتر است<sup>(۲)</sup> و بالاخره «سرمارک سایکس» کردستان را بین زاب بزرگ و دجله و جنوب دریاچه وان می‌داند.

«تورودانژین» از دو لوحه نام می‌برد که مربوط به دو هزار سال پیش از میلاد بوده و در آن دو لوحه از ولایت «کارداکا» صحبت شده که همسایه «سوی» بوده است. کتاب شرفنامه هم به قلعه‌ای به همین نام (سوی) در تبلیس اشاره می‌کند<sup>(۳)</sup>.

مرحوم علامه محمد مردوخ کردستانی محدوده کردستان را چنین بیان می‌کند: «کردستان منقسم است به شش ولایت (یعنی والی‌نشین) از این قرار:

۱- ولایت دیاربکر که مرکز آن هم شهر دیاربکر است و شهرهای عمده آن عبارت‌اند از: میافارقین، ماردین، نصیبین، ارغنی، سوه‌رگ، آمد، جزیره ابن عمر یا جزیره، نیشابور، سعد، لرجکی و بوتان.

۲- ولایت موصل که مرکز آن شهر موصل و شهرهای عمده‌اش عبارت‌اند از: اربیل یا هۆلر، سلیمانیه که کردها سابقاً آنجا را شاربازیر = شهر بازار می‌گفته‌اند، بستان، کرکوک یا آرانجا که موطن سلطان صلاح‌الدین ایوبی است، سنجار، عمادیه، رواندوز = قلعه متحرک، کفری، صلاحیه، گلغنبر یا خلمار.

۳- ولایت سنه یا اردلان (سنندج) که مرکز آن سنه دژ و شهرهای عمده‌اش: بیجار یا گروس، سقز، بانه و اورامان است.

۴- ولایت سابلاغ = مهاباد که مرکزش مهاباد و شهرهای آن سردشت و مهاباد است.

۱. حمداله مستوفی نخستین مؤلفی است که بعد از اسلام از کردستان نام می‌برد (۷۴۰ هجری).

۲. سفرنامه اولیاء چلبی، جلد چهارم، صفحه ۷۵.

۳. کتاب «آتوربولوژی» از تورودانژین، صفحه ۱۱۲. این نوشته و نوشته‌های بسیار دیگری که موجود است، نمایانگر این واقعیت می‌باشند که کردستان خیلی پیش از حمداله مستوفی کردستان خوانده شده ولی به زبان پهلوی، پارسی باستان، اکدی و آشوری و... و در هر حال کلمه کرد، در آنها، کاملاً مشخص است مثل: کردوئن، کردوان، کاردوشوی، کاروخوی، کوردوئن و...

(بوکان و اشنویه را نوشته است).

۵- ولایت کرمانشاه که مرکزش کرمانشاه با سابقه تاریخی بسیار است و سنقر، کنگاور، کرد، هارون آباد، سرپل ذهاب و قصر شیرین و هرسین از شهرهای آنند.

۶- ولایت لرستان که شامل شهرهای بروجرد = وریگرد، خرم آباد، سیمره، ملایر، نهاوند و تویسرکان می باشد. و سرانجام لسترنج در کتاب سرزمینهای خلافت شرقی، کردستان را به شرح زیر معرفی می کند: «بین خوزستان و جبال عراق، جزیره ارمن، اران، موکان = مغان و آذربایجان»، انسکلوپدیای اسلامی در جنوب شرق، لرستان و در شمال غرب، ملاطیه را بر آن اضافه می کند، و خیلی های دیگر با اظهار نظرهای دیگر...

خلاصه اینکه هر کس از این مورخین و مستشرقین، مرزهایی برای کردستان رسم کرده اند که چنانکه اشاره شد، با اینکه اختلافات زیادی باهم دارند اما در یک اصل متفق اند و آن هم وجود یک کردستان با مناطقی که تقریباً همه مورخین به آنها اشاره کرده اند و چون اگر از همه آنها صحبت کنیم، نیت اصلی که بیان چهره جغرافیایی کردستان است حاصل نمی شود، لذا به همین اندازه اکتفا می گردد.

اما کردستان امروز را با اشاره به مطالب فوق و گسترش مناطق کردنشین از نظر طول و عرض جغرافیائی بدینگونه می توان بیان کرد:

خطی است که از شمال شرقی در شرق استان طرابوزان ترکیه، از ساحل دریای سیاه و ناحیه باتوم (منتهی الیه جنوب شرقی دریای سیاه) شروع شده و با یک خط مقعر به سوی جنوب و ناحیه آرات از منطقه شرق اردهان و جوانشیر و نواحی جبرئیل و آرش در جنوب ارمنستان و جمهوری آذربایجان گذشته و به ارتفاعات شمال غرب ایران در شرق ماکو می رسد، و از آنجا با یک خط مستقیم به پائین آمده و در ساحل غربی دریاچه ارومیه، در حالیکه با یک باریکه تنگ، کردها با ترکان آذربایجان درهم آمیخته اند به جنوب شهرستان ارومیه می رسد و از آنجا خود دریاچه مرز مناطق کردنشین را تشکیل داده و تا جنوب غربی دریاچه و ناحیه شرق مهاباد کشیده می شود. از این ناحیه به بعد به سوی شرق و جنوب شرقی یک انحنا بزرگ را در پیش می گیرد، به طوری که نواحی

تکاب و گروس را دربر می‌گیرد و به سوی نهاوند و همدان و شرق استانهای کردستان و کرمانشاهان و لرستان رفته و پس از رسیدن به دشت خوزستان به سوی ایلام به مسیر خود ادامه می‌دهد و بعد از گذشتن از غرب شوش وارد خاک عراق می‌گردد و از ناحیه مدائن قدیم رو به شمال به صورتی حرکت می‌کند که از غرب خانقین و شرق بغداد می‌گذرد و چون به مصب زاب کوچک در دجله می‌رسد، خود رودخانه دجله مرز بین نواحی کردنشین و عرب‌نشین عراق می‌شود و از غرب موصل گذشته و به سوی غرب و شمال غرب با یک انحنای کم از نصیبین و جنوب ناحیه دیرسم و رقه به صورتی می‌گذرد که ناحیه جزیره در سوریه هم که کردنشین است داخل آن قرار می‌گیرد. بعد از آنکه به خلیج اسکندرون در ساحل دریای مدیترانه رسید به سوی شمال تا آدانا = عدنه می‌رود و از آنجا به شمال شرق، به صورتی که از غرب ناحیه موش عبور می‌کند، رفته و بعد از گذشتن از شرق سیواس، رو به شمال شرق، پس از عبور از قارص به سوی باتوم در گوشه جنوب شرقی دریای سیاه می‌رسد. از شرق لرستان تا غرب دیاربکر و خلیج اسکندرون در عرض  $32^{\circ}$  تا  $42^{\circ}$  درجه عرض شمالی و از  $36^{\circ}$  تا  $48^{\circ}$  درجه طول شرقی است که با احتساب و استخراج علامه مرحوم محمد مردوخ در حدود یکصد و سی هزار کیلومتر مربع وسعت دارد.<sup>(۱)</sup> ولی با احتساب باریکه شمالی از آرات تا ساحل جنوب شرقی دریای سیاه در شمال قارص و جنوب غرب و جنوب ارمنستان و ولایت ارض روم و ارزنجان تا حوالی سیواس و چهارچوبی که در تقسیم‌بندی کردستان ذکر کردیم، این رقم تا دویست هزار کیلومتر مربع گسترش می‌یابد و در این سرزمین دویست هزار کیلومتر مربعی چهره زمین بسیار عبوس و درهم و فلاتها و کوه‌های سربه فلک کشیده، خطوط پرتلاطمی را بر آن رسم کرده‌اند و کوه‌های آرات در کمال عظمت و با ابهت هر چه تمامتر، در مرکز آن قد برافراشته‌اند.

ههوانامه كتيب

## نظری به زمین‌شناسی کردستان

این قیافه و چهره‌ای که از کردستان نشان دادیم نتیجه و حاصل فعل و انفعالاتی است که از نظر زمین‌شناسی از اواسط دوران سوم زمین‌شناسی در منطقه وسیعی که در زیر دریای عظیم تتیس thetis قرار داشت، صورت گرفت - دریای تتیس از اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه تا اقیانوس هند و اقیانوس کبیر را در زیر یک مستطیل فرضی دربر می‌گرفت که مناطق آسیای صغیر و ایران و افغانستان و آسیای مرکزی جزوی از آن بودند - و در بقیه دوران سوم و تمام دوران چهارم زمین‌شناسی (سنوزوئیک = Cenozoic) ادامه یافت. آتشفشانیهای بسیار عظیم و حرکات کوهزائی وسیع این دوران، نتیجه‌اش تولد دره‌های عمیق و رشته کوه‌های مرتفع توروس و آنتی توروس و آرارات، زاگرس و قفقاز و سهند و سبلان و... و ایجاد فلاتهای متعددی نظیر ارمنستان و گودالهای وان و ارمیه یا ارومیه یا ارمینیه گردید و ادامه ریخت و پاشهای بعدی این حرکات کوهزائی و آتشفشانی، چهره امروزی جغرافیایی سرزمینهای زیر دریای تتیس، از جمله کردستان را که حالا از زیر آب بیرون آمده بودند، مشخص و روشن کرد، و پس از کند و کاو آبهای سیلابی ناشی از ذوب یخبندانهای مکرر دوران چهارم و راهسازی‌های زیاد برای عبور خود به سوی دریاها و گودالهای بزرگ، که حاصلش دره‌های تنگ و عریض و گذرگاه

رودهای بزرگ و کوچک امروزی است. آب‌رفت‌ها هم هر جا را که برای خود مناسب دیدند، در همانجا آر میدند و دشتهای کوچک و بزرگی را که امروز مشاهده می‌کنیم ساختند که آنها را حاصل دوران هلوسن Helocene می‌نامند که به گفته زمین‌شناسان، تقریباً بیست و پنجهزار سال پیش شروع شده است. در این دوران (هلوسن) به تدریج از رطوبت هوا و سرسبزی کره‌خاکی کاسته شده به طوری که خیلی از مناطقی که امروز خشک و تقریباً بی‌آب و علف‌اند. بنا به شواهد و نوشته‌ها، سابق بر این سرسبز و پوشیده از درخت بوده‌اند و سطح آب دریاها و دریاچه‌ها مثل دریاچه وان و ارومیه، پایین‌تر از زمانهای پیشین‌اند.

در این گیر و دار تحولات پوسته زمین و اثرات ناشی از آن، سرزمین کردستان جزو نادر مناطقی است که از چند سو گرفتار حرکات کوهزائی شده و در نتیجه، در مرکز این سرزمین این حرکات به صورت کلاف سردرگمی درآمده که درست در هسته مرکزی، چون مستی گره خورده اظهار وجود کرده و بقیه نقاط آن هم در زیر نوارهای رشته کوه‌هایی که از هر طرف به حرکت درآمده و راه خود را گرفته و رفته‌اند واقع شده، به طوری که می‌توان گفت از نادر سرزمین‌هایی است که بیش از ۹۰٪ وسعت آن در زیر رشته کوه‌ها قرار گرفته است.

## رشته کوه‌های مهم کردستان

ارتفاعات در پهنه شمالی کردستان ابتدا خود را در یک چهارچوب لوزی شکل نشان می‌دهند که چهار رأس آنها در چهار نقطه مشخص‌اند. رأس شمالی را «گوری = Gori» رأس جنوبی را «جوله مرگ یا جولامرگ = Djoula.marg» رأس شرقی توسط «شوشا = Shousha» و بالاخره رأس غربی را «بایبورت = Baibourt» نشان می‌دهند<sup>(۱)</sup>.

این کوه‌ها در حالی که در یک گره کور، گودال دریاچه «وان» را در ارتفاع ۱۶۵۰ متری

۱. این تعبیر از ژاک دو مَرگان دانشمند فرانسوی است که توسط پروفیسور مینورسکی هم بیان شده است و اغلب نویسندگان و محققین معروف کردشناس هم از این تعبیر و تحقیق او استفاده کرده‌اند، مثل واسیلی نیکیتین در کتاب کرد و کردستان ترجمه محمد قاضی، صفحات ۷۸ و ۷۹. برای اطلاع بیشتر به کتاب کردها اثر پروفیسور مینورسکی ترجمه نگارنده مراجعه شود.



ایجاد کرده‌اند، در حاشیه شرقی در یک سطح پست‌تر حوضه دریاچه «ارومیه» را با ارتفاع ۱۲۲۰ متر تشکیل می‌دهند و ادامه توده‌های شمال شرقی، حوضچه «گویچه یا گوکچه» را در ماورای ارس به وجود آورده‌اند.

در اینجا دو شاخه مشخص به چشم می‌خورد که این درهم رفتگی توده مذکور را رها کرده و هر یک به سویی راه خود را گرفته و رفته‌اند:

۱. در شرق ادامه ارتفاعات منقسم در دریاچه وان و ارومیه که رو به جنوب و بعد جنوب شرقی کشیده شده و در رشته کوه‌های هم سو، به شمال دشت خوزستان و از آنجا به سوی شرق رهسپار شده‌اند، که از حدود «کَلَه شین = kela-chin» به بعد به نام رشته جبال «زاگرس = Zagros» معروف‌اند.

۲. شاخه دیگر ادامه رشته جبال «توروس = Taurus» است که از جنوب شرق اسکندرون رو به شرق آمده تا به دریاچه وان می‌رسد و پس از دور زدن دریاچه در حوالی «قطورود = KQture» به مرز ایران می‌رسد این رشته کوه‌ها در حقیقت دنباله کوه‌های سوریه است که از جنوب شرقی اسکندرون، حالتی جدا از رشته کوه‌های درهم کردستان شمالی، که ادامه رشته کوه‌های «آنتی توروس = Anti tourus» اند، دارد. این رشته کوه‌ها در سه رشته کوه شمالی، مرکزی و جنوبی، کمی بالاتر از کوه‌های توروس، از شمال خلیج اسکندرون آغاز می‌شود و عظیم‌ترین رود آسیای غربی، یعنی رودخانه «فرات» شاخه‌های سرچشمه خود را از لابه‌لای همین رشته کوه‌ها که ضمناً تقسیم‌کننده آبهای دریای سیاه و جلگه بین‌النهرین (عراق) اند، دریافت می‌کند.

بنا به نوشته مینورسکی که نیکتین هم به آن اشاره دارد، سرچشمه فرات که از لابه‌لای این رشته کوه‌ها شکل می‌گیرد، ابتدا دو رودخانه‌اند:

۱. مراد چم — که از حدود کوه‌های آرات و دره الشکرت = Alachkort، شروع می‌شود — و دیگری رودخانه «آوه رش یا قره‌سو» (که از حوالی ارض روم جریان پیدا می‌کند).<sup>(۱)</sup>

۱. آو در زبان کردی و پهلوی به معنی آب و Rash یعنی سیاه و همین آب سیاه را ترکان عثمانی قره‌سو خوانده‌اند که به همان معنی است.

از فلات «بن گُل = Bn-Gol» که در فاصله بین این دو رود قرار دارد<sup>(۱)</sup> نیز سرچشمه‌های رودخانه «ارس» که مردم آنرا «آراز» می‌خوانند، جان می‌گیرد و در حالی که مراد چُم و آوه‌رش یا قره‌سو رو به جنوب دارند، ارس رو به شمال حرکت می‌کند. در حوالی «خرپوت = kharput»، مراد چُم به قره سو یا آوه‌رش می‌پیوندد و رودخانه بزرگ فرات را به وجود می‌آورند که با ۲۶۷۰ کیلومتر طول و پس از برخورد با دیواره کوه‌های توروس، متوجه شرق شده و راهی خلیج فارس می‌گردد.

رشته کوه‌های سه گانه کوه‌های آنتی توروس، در ناحیه مرکزی و غربی کردستان شمالی، بارشته کوه‌های منفرد و ارتفاعاتی مثل «جولا مرگ jolamarg» و «جودی joudi» آن چنان به هم گره می‌خورند که دره‌های تنگ لابه‌لای آنها، اصلاً به نظر نمی‌آیند. در همین جا است که یکی از شاخه‌های توروس به دو قسمت تقسیم می‌شود و این دو رشته کوه به صورت یک گیره بزرگ درآمده‌اند که قسمت علیای دجله را در بغل می‌گیرند و سرچشمه‌های دجله از همین جا جان می‌گیرند و به علت در تنگنا قرار گرفتن، از همه جا به صورت یک آبشار، با سرعتی زیاد جریان پیدا می‌کنند که به قول واسیلی نیکیتین، نامی را که در عهد باستان به او داده‌اند، موجه جلوه می‌دهد<sup>(۲)</sup>.

کوه‌های «جودی» در ساحل چپ و «جولا مرگ» در ساحل راست رودخانه دجله قرار گرفته‌اند و در بالاتر ادامه رشته کوه‌هایی به نام «آگری = Agri»<sup>(۳)</sup> که از آرات جدا

۱. اغلب این ناحیه را «بین گُل Bin Goal» (گاف کوچک یا گاف بلهجه ترکی) می‌خوانند که به نظر من نمی‌تواند درست باشد زیرا «بین» در ناحیه معنی ندارد مگر اینکه آن را به لفظ ترکی استانبولی برگردانیم که چون حرف دوم از زبان ترکی «ب» تلفظ می‌شود مثل بَن = مَن یا بین = هزار در آنصورت بین گول، هزار دریاچه معنی می‌دهد که چنین چیزی در آنجا نداریم و با توجه به اینکه منطقه کردنشین است و در کردی «بن = Bn» به معنی زیر، پای و نزد می‌باشد و «BnGol = بن گول» به معنی پای دریاچه، زیر دریاچه و نزد دریاچه خواهد بود که با توجه به نزدیکی محل به دریاچه وان «بن گول = BnGol» حقیقت خواهد داشت.

۲. منظور واژه بابلی «دیگلت = Diglat» است که نام دجله معرب آن است و در واقع به معنای ساحل بلند است که یونانیان آنرا با واژه فارسی «تیگرا = Tigra» یعنی تیر اشتباه می‌کردند. (کرد و کردستان صفحه ۸۲).

۳. آگری که به غلط آن را «آگری» هم می‌خوانند از کلمه «آگر = Agr» است که در زبان کردی و پارسی باستان به معنی آتش است.

در بیشتر کتابها معلوم نیست که از چه رو در کلمات دست برده و به قولی به میل خود با کلمات بازی کرده‌اند، مثل اسماء کوه‌ها و رودها از جمله در خیلی از نوشته‌های موجود شما می‌خوانید که رودها و کوه‌های کردستان را به زبان دیگری بیان کرده‌اند و بعد هم هر کس به آن نوشته‌ها برخورده، بدون توضیح، حتی بخود زحمت توجه

شده و به سوی جنوب کشیده می‌شوند، روزی رسان رودخانه دجله‌اند. بالاخره از هر سو آبهای غنی خود را به دجله می‌رسانند که مهمترین آنها دو رودخانه «زی یا زاب» اند که ابتدا زاب بزرگ و بعد زاب کوچک به آن می‌ریزند. البته نه در مناطق کوهستانی، بلکه در میانه دجله و در حوالی «موصل» به آن می‌رسند و این در حالیست که آبهای بسیار زیادی را از اطراف و به خصوص ایران دریافت می‌کنند و ره آورد خود را به دجله تقدیم می‌دارند.

مروری دوباره به آنچه که درباره کوه‌های توروس و آنتی توروس و گردش شاخه‌های آنها و کوه‌های منفرد، در لابه‌لای لوزی فرضی مینورسکی و «ژاک دو مورگان فرانسوی»<sup>(۱)</sup> که به آن اشاره خواهیم کرد و نیز رشته کوه‌های فراری از رشته‌های اصلی

بیشتری هم نداده و همین طور آن کلمه را بهمان صورت ادا کرده‌اند مثلاً: اضافه کردن کلمه «داغ = کوه در زبان ترکی» به آخر نام کوه‌ها، که سیاح یا مستشرقی که راهنمایش ترک بوده نام کوه را همراه با این کلمه ادا کرده و او هم نوشته و بعد هم سندیت پیدا کرده است و مضحک اینجاست که اسم کوه کاملاً کردی است ولی یک کلمه ترکی «داغ» به آن اضافه شده که به صورت خنثه داری درمی‌آید مثل «برایمه‌رشان = ابراهیم سیاه» داغی! که مضاف‌الیه کردی و مضاف ترکی است یا «برده‌سور» که بژد = Bard به معنی سنگ و سور یعنی سرخ اما نام کوه «برده‌سور داغی!» شده است و به همین گونه «پانه‌سور = سرپهن» داغی و... جالبتر اینکه کلمه «کل = Kal» در کردی به معنی گردنه است و ما داریم در راه سقر - بانه، در کردستان ایران گردنه‌ای بنام «کل خان = گردنه خان» آمده‌اند و بر آن یک داغی اضافه کرده‌اند و آنرا «کل خان» داغی نوشته‌اند یا کسانی نظیر هکریستف، در نقشه دامداری و کشاورزی کردها، رودهای کردستان را «سو» نوشته که در ترکی به معنی آب است مثل: بتلیس سو = رودخانه بتلیس، بوتان سو = رودخانه بوتان و... که در کردستان هیچگاه این کلمه مصطلح نبوده و نیست. یا در خیلی جاها، کلمات و لغات را غلط بکار برده‌اند «ک» را «ق» نوشته‌اند و یا برعکس و... اینجا است که نویسندگان و مترجمین محترمی که اینها را نقل می‌کنند، حتماً باید توجه فرمایند و در توضیحات و تذکرات آن دقت بیشتری بخرج دهند.

۱. ژاک دومرگان دانشمند و محقق شایسته فرانسوی است که مطالعات و تحقیقات وی در زمینه زمین‌شناسی و مطالعات جغرافیایی در ایران، یکی از بهترین کارهای انجام شده در این باره است و به قول مترجم محترم کتابهای وی آقای دکتر کاظم ودیعی (در پنجاه سال گذشته هر کس در این زمینه قدمی برداشته است، برای بالا بردن ارزش نوشته و تحقیق خود دست به دامان ژاک دومرگان شده است) و این کار تنها مخصوص نویسندگان و محققین ایرانی نیست بلکه بزرگواران دیگری در سطح پروفیسور مینورسکی و بعدها واسیلی نیکیتین و بازیل و... هم از تحقیقات و تبعات این دانشمند گرانقدر به خصوص درباره زمین‌شناسی و چینه‌شناسی و جغرافیا استفاده کرده‌اند که از جمله همین ترسیم لوزی فرضی بر چهره ناحیه کردستان شمالی است.

ژاک دومرگان در ۱۳ ژوئن سال ۱۸۵۷ در «هویسون سورکوسون = Houisson suur Cososon» واقع در استان «لواروشر = loiretcher» فرانسه به دنیا آمد و در ۱۹۲۴ به قولی در فارس درگذشت. وی عمری را به تحصیل و تحقیق پرداخت و در رشته معدن‌شناسی از دانشگاه پاریس فارغ‌التحصیل شد و بلافاصله برای تحقیق ابتدا رهسپار کشورهای اروپائی و بعد هند و مالاکا و چین و ایران و ترکیه و مصر و... گردید.

ژاک دومرگان در سال ۱۸۸۹ به سرپرستی هیئتی برای تحقیق درباره زمین‌شناسی و مطالعات جغرافیایی از طریق کردستان به ایران آمد و تا سال ۱۸۹۱ به مطالعه پرداخت که حاصل آن پنج کتاب در ۹ جلد بود که یک جلد

مثل آگرکو و کاردوشی و جولامرگ و جودی و... در این منطقه چنان گره کوری ایجاد کرده‌اند که به مانند دژ محکمی است که فقط لایق قومی دلیر و جنگنده و خستگی ناپذیری چون کرد می‌باشد و اگر این چند رگ حیاتی، یعنی دجله و فرات و ارس، چون ازه‌ای بُرّان آن دیوارهای ستبر و سر بر آسمان کشیده را برش نمی‌دادند و از هر طرف دره‌های نفوذی از شاخه‌های خود ایجاد نمی‌کردند سرزمینی به دست می‌داد که کاملاً نفوذناپذیر و غیر قابل عبور می‌بود.

در وسط این منطقه کاملاً کوهستانی و در هم که کم ارتفاع‌ترین مناطق آن بیش از دو هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد فلاتی است به نام ارمنستان که دریاچه «وان» را در آغوش دارد که خود این دریاچه ۱۶۵۰ متر بلندتر از سطح دریاست و جالب اینکه این فلات با اینکه در وسط سرزمین کردستان است و تعداد ارمنه‌ای که فقط در روستاهای حاشیه‌ای آن زندگی می‌کنند، بسیار ناچیزند، اما فلات به نام ارمنستان نامیده شده است و بر این اساس است که بعضی‌ها عقیده دارند، کرد و ارمنی در دوران‌های بسیار دور، در این سرزمین، با هم زندگی می‌کرده‌اند، ولی بعدها تحولات سیاسی و اجتماعی، آنها را از هم جدا کرده است (مثل پاکسازی قومی از طرف عثمانی‌ها و قتل عام ۱۹۱۵ میلادی و نیز تحولات ناشی از تجزیه امپراطوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول و...).<sup>(۱)</sup> چنانکه گفته شد حداقل ارتفاع در این فلات، مربوط به سطح دریاچه وان است (۱۶۵۵ متر) و ارتفاعات در اطراف آن از ۴۰۰۰ متر می‌گذرد، همچون قله آارات با ۵۱۵۶ متر که نسبت به سرزمین‌های اطراف مثل فلات ایران و ترکیه و بین‌النهرین (عراق)، به قولی

---

درباره زمین‌شناسی و ۲ جلد در مطالعات جغرافیایی بسیار ارزنده است و چون در حکم جمع‌آوری اسناد و مدارک است، دور از هرگونه غرض و مرضی است و به قول خودش: منظور من (مرگان) از شناساندن نتایج سفرم به ایران بیان مشقات و موانع و مشکلات بی‌شمار من در این راه نیست، بلکه در انتشارات خود از شرح ماجراهای شخصی چشم پوشی کامل می‌کنم و فقط از مسائل علمی و کشفیاتی بحث خواهم کرد که به دست آورده‌ام (به نقل از مقدمه آقای دکتر کاظم ودیعی بر مطالعات جغرافیایی).

۱. واسیلی نیکیتین مرزهایی را که برای ارمنستان ترسیم کرده اغراق آمیز به نظر می‌رسد، زیرا در کتاب کرد و کردستان خود مرزهای جنوبی ارمنستان را از فرات شروع می‌کند و بعد از عبور از سوه‌رک sewerak و ماردین mardin به جزیره ابن عمر و از آنجا به بعد می‌نویسد مرز ترکیه و عراق ادامه این خط است و... که بدین گونه وسعت این ناحیه را بزرگتر از آنچه هست و مخصوصاً در غرب نشان می‌دهد ۸۴ و ۸۵

صورت یک قلعه را دارد که بر بالای کوهی احداث شده باشد و سربلند و باوقار، سرزمینهای اطراف خود را با غرور هرچه تمام‌تر می‌نگرد.

در فاصله بین فلات ارمنستان و رشته کوه زاگرس، ناحیه‌ای تسخیر ناپذیر به نام هرکی اورامار Harkiovramar قرار دارد که ناگهان مسیر کوه‌هایی را که از مغرب به مشرق کشیده شده‌اند، عوض می‌کند و همان توده اصلی و گره خورده‌ای را که قبلاً اشاره کردیم، ایجاد می‌کند و همین توده در کمال صلابت، مانع از حرکت غربی - شرقی آنها شده و مسیر کوه‌ها را به جنوب تغییر می‌دهد. ضمن اینکه رودخانه‌های زیادی را جمع و از لابه‌لای دره‌های عمیقی که بوجود آورده، مثل رودهای «هومارو = Houmarou»، «اورامار» و «ربواری شین = Rebouari-chin» که به معنی رهگذر سبز است و «لولا lola» و «شمذینان» که «ناوچیا = Naw.chiya» میان کوهستان نامیده می‌شود و همچنین رودخانه «لاون = Laven» که بعد از طی مسیری به نام «کلو = Kalve» و بعد از عبور از کوه‌های زاگرس در مرز ایران به نام «زی یا زاب» کوچک خوانده می‌شود، به سوی دجله هدایت می‌کند.

### رشته کوه‌های زاگرس<sup>(۱)</sup>

از اینجا به بعد ما با رشته کوه‌هایی سروکار داریم که از منتهای شرقی و جنوب شرقی آن مشت گره کرده‌ای که از آن صحبت کردیم، شروع شده و حتی در اوایل خود جزوی از آن است و بعد به صورت بازوی آن مشت درمی‌آید. این رشته کوه‌ها دنباله رشته کوه‌های مرزی و شمال غربی ایران و ادامه کوه‌های آرات است با این تفاوت چنان که اشاره شد - آن کوه‌ها در این خط از آرات تا جولا مرگ بود، حالا از جولا مرگ و درست از نقطه مقابل آن در ایران یعنی «کله شین = kela chin» که به معنی سنگ قبر سبز است، آغاز می‌گردد و با یک نظم خاصی از شمال غرب به جنوب شرق، راه خود را تا جنوب لرستان که در حقیقت آخرین نقطه طبیعی کردستان جنوبی است ادامه می‌دهد.

۱. از اینجا به بعد در مورد کوه‌های زاگرس به خصوص در زمینه زمین‌شناسی و چگونگی مسیر کوه‌ها و آب‌های آن از تحقیقات ژاک دومرگان فرانسوی که قبلاً راجع به وی صحبت کرده و ارزش مطالعاتش نمایانده شده است استفاده کرده‌ایم، همچنان که واسیلی نیکیتین هم از تحقیقات دومرگان استفاده کرده است.

این کوه‌ها از لرستان به بعد به سوی شرق کوه‌ها به حرکت خود ادامه می‌دهند و شمال فارس را طی کرده و به تدریج از اواسط استان فارس مثل یک سایه نقاشی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌گردند، تا اینکه حالت خود را از دست می‌دهند. رشته کوه‌های زاگرس<sup>(۱)</sup> را کوه‌شناسان و متخصصین زمین‌شناسی در چند قسمت بررسی می‌کنند که ما هم برای اینکه از این قافله عقب نمائیم از آنها و به خصوص از ژاک دو مرگان پیروی کرده‌ایم و به شرح زیر به معرفی زاگرس می‌پردازیم:

### کوه‌های ناحیه مگری

این کوه‌ها بیشتر در جنوب دریاچه ارومیه و به قول دو مرگان، در غرب فلات «قزل اوزن» واقع شده و جزو رشته کوه کناره‌ای ایران است. ارتفاعات مگری به طور طبیعی به دو دامنه مشخص و متمایز تقسیم می‌گردند، ۱. دامنه شمال شرقی که رودخانه‌های مهم آن «جغتو» و «تتهو» (زرینه‌رود و سیمینه‌رود)ند. ۲. دامنه جنوب غربی که حوضه رودخانه «کَلْو = kalwe» می‌باشد، به عبارت بهتر مرز شرقی ناحیه کوهستانی مگری، توسط رودخانه «جغتو» مشخص می‌شود که از کوه‌های «تلخان Talkhan» واقع در استان کردستان «سنه یا سندیج» و چهل چشمه در جنوبی‌ترین ناحیه مگری و مرز بین کردستان سنه و مگریان به نام «خورخوره» سرچشمه می‌گیرد.

در منطقه مگری بین «کله شین»<sup>(۲)</sup> و گذرگاه‌های «آلان»، رشته کوه‌ها نظم جالبی دارند که با حرکت شمال غربی - جنوب شرق خود، آخرین نشانه‌های موازی کوه‌های شمال غرب ایران است که بینابین منطقه آتشفشانی «آارات» و «ارمنستان» و ناحیه رسوبی «سرپل ذهاب» و لرستان قرار دارد. شیب این کوه‌ها به طرف غرب (جلگه

۱. مینورسکی معتقد است که کوه زاگرس «یک کلمه» یونانی است و مردم این ناحیه این موضوع را نمی‌دانند.  
 ۲. کله شین نام گردنه‌ایست در غرب شهر اشنویه (شنو) در مرز ایران و عراق و ترکیه و این نام از کتیبه‌ای است که بر یک سنگ سبز که معدن این نوع سنگ هم در منطقه پیدا شده، حک گردیده و مربوط به دوران حکومت «نابریها و اورارتوئیها» (چند هزار سال پیش) است، اما چون این سنگ به صورت سنگ‌های قبور اسلامی نصب شده است، لذا در کردی آنرا «کِلْ kel» می‌خوانند زیرا کردها، سنگی را که بر بالای سر مرده، روی قبر قرار می‌دهند کِلْ = kel می‌گویند و چون رنگش سبز است در نتیجه آنرا «کله شین» یعنی سنگ قبر سبز گفته‌اند.

بین‌النهرین) تند است به طوری که «هولز = اریبل» فقط ۴۳۰ متر از دریا ارتفاع دارد، در حالی که به سوی شرق (ایران) بالاتر از یکهزار متر است و غالباً به سه هزار متر می‌رسند.<sup>(۱)</sup> از کوه‌های مرتفع این منطقه (مکری) می‌توان از کوه‌های رفیع زیر نام برد که ارتفاعشان بیش از سه هزار متر است:

۱. چیارش = سیاه کوه (در کردی چیا به معنی کوه است و رش یعنی سیاه).
۲. کِوِ سِپی = سفیدکوه (این کوه را در محل کوسپیان Keva Spian می‌خوانند).
۳. کانی قوولان = چشمه‌های عمیق (ژاک دومرگان این کوه را پرچشمه نوشته و مترجم محترم نیز آن را به همان ترتیب ترجمه کرده است).
۴. آلاوه.
۵. حاجی برایم = حاجی ابراهیم.
۶. قندیل (این کوه به مناسبت دیدن حوادث تاریخی در کردستان مورد احترام اهالی است و اغلب این نام را بر فرزندان خویش می‌نهند).
۷. ساوا = صغیر.
۸. وَزَنَه = wzna.
۹. بازر.
۱۰. کونه مال = koona mall.

در شرق این کوه‌ها رشته کوه‌هایی وجود دارند که همان خصوصیات کوه‌های غرب را دارند، با این تفاوت که کوه‌های غربی از هر دو طرف دامنه‌شان خشن و تند و درهم است، در حالی که این کوه‌ها (کوه‌های شرق) دامنه شرقی‌شان به طرف ایران به تدریج گسترده‌تر می‌شود، عمده‌ترین این کوه‌ها عبارت‌اند از:

۱. یعقوب‌آوا = یعقوب‌آباد.
۲. برایمه‌رشان = ابراهیم‌سیاه.
۳. شوان‌بران = چوپان‌بُر = نفس‌گیر چوپان.

۱. جغرافیای غرب ایران، ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، ص ۶.

۴. پانه سر = سرپهن.

۵. کوه رنگ.

۶. کل خان = گردنه خان.

۷. برده سور = سنگ سرخ (دومرگان و دیگران به تبعیت از او، مثل نیکیتین، این کوه را «برده سیر» نوشته‌اند).

این کوه‌ها دارای زمین‌شناسی پیچیده‌ای هستند و غارهایی ایجاد کرده‌اند که هر یک به نوعی اعجاب‌انگیز است<sup>(۱)</sup>، مثل غار «گرفتو karaftou» و «کونه کوئر و کونه مالان» و غار «هورته کند» و...

### کوه‌های کردستان سنه (سنندج)<sup>(۲)</sup>

این توده کوهستانی در جنوب کوه‌های مگری قرار گرفته و سرآغاز «استراتیگرافیک Stra Tigrifique» یا چگونگی قرارگیری لایه‌های زمینی از لحاظ زمین‌شناسی و چینه‌شناسی در غرب ایران است، به صورتی که تمام کوه‌ها جهت شمال غربی - جنوب شرقی دارند. کوه «چهل چشمه» آخرین حد شمالی تشکیلات نامنظم قبلی است.

در اینجا کوه‌های «گرمینیان»، «دانی قاشان» و «اشکان» و «کله سر = kelasar» و... بسیار منظم و باهم موازی‌اند و خیلی مرتب به دنبال هم حرکت می‌کنند و کوه‌های آن طرف مرز هم مانند «کوی علی» «قره داغ» و «سکر مه» و «ازمیر» که بین کرکوک و سلیمانیه در خاک عراق‌اند، همین حالت را دارند. به طوری که فقط یک بار و آن هم توسط رودخانه «سیروان یا دیاله» از هم جدا می‌گردند. پایین‌تر از اینها رشته کوه‌های «اورامانات» قرار دارد که نقطه اصلی خط مرزی بین ایران و عراق است. در فاصله بین بعضی از این کوه‌ها و رودها که از جنوب غرب به شمال شرق رفته‌اند و پایین‌تر از آنها در محال «کوچیان» و «قراتور»، ارتفاعات جای خود را به جلگه‌های عریضی در ارتفاع

۱. برای اطلاع بیشتر از این غارها به کتاب ناحیه‌شناسی کردستان مگری که به نام «بررسی مسائل اقتصادی و طبیعی و انسانی کردستان مگری» که توسط نگارنده تألیف و انتشار یافته است مراجعه شود.

۲. شهر سنه مخفف «سنه دژ» است که به غلط آنرا سنندج می‌خوانند.



۲۴۰۰ متری می‌دهند.

### کوه‌های زاگرس در ناحیه کرمانشاهان

ارتفاعات کرمانشاهان نیز پس از کوه‌های کردستان سنه دژ شروع می‌شوند که همه مرتع و بسیار منظم‌اند. از کوه‌های مرتفع این ناحیه می‌توان به «لاکانی Lakani» (چشمه کناری)، «کوی پرو = kewi-parow» (پارچه پاره)<sup>(۱)</sup> «کوی هولانه یا هلاّنه = kewi Hellane» (آشیانه)، «کله کوه = kela-kew» (کوهی که شبیه سنگ قبر است) «کوی پُرسور = paro-sour» (پارچه پاره قرمز)، که در بعضی از کتابها آنرا «پُرقرمز = por Ghermez» نوشته‌اند، اشاره نمود.<sup>(۲)</sup>

به دنبال این کوه‌ها ارتفاعات «دُل آهو = Dol Ahou» (دره آهو) که اغلب آنرا «دالاهو» می‌خوانند و نیز کوه‌های «بهلول Bahloull» ادامه دارند، جالب این است که نام «زاگرس» بر این دو رشته کوه (دل آهو و بهلول) اتلاق شده و تمام رشته کوه‌های غرب ایران و شرق عراق نامشان را از این دو رشته کوه گرفته‌اند.

در ناحیه مرزی بین ایران و عراق، کوه‌های کم اهمیت‌تری مثل «کیالو kialou» و «نواکولی = Neva koli» و «سنبله» و «شاه کوه» هستند، ولی کوه‌های «دالاهو = دُل آهو» مرتفع‌ترین رشته کوه‌های کرمانشاه است و قلّه‌اش همیشه پر برف می‌باشد.

فشارهای منظم لایه‌های زیرین پوسته زمین در این منطقه باعث شده که کوه‌های کرمانشاه ضمن نظم بسیار، از هم دیگر فاصله بگیرند و در نتیجه، دره‌های عریض بسیار حاصلخیزی هم بوجود آیند که توسط رودهایی نظیر «گاماسب» و «قراسو» آبیاری می‌شوند. دشت کرمانشاه، یکی از این دشتهاست و در ارتفاع ۱۴۷۰ متری بسیار حاصل خیز می‌باشد. طول این دشت حدود پنجاه و عرض آن بیست کیلومتر است و

۱. زیرا در این کوه علاوه بر مقبره معروف بیستون، چند مقبره مورد احترام دیگر هم وجود دارد و چون در کردستان رسم است که برای نذر و نیاز به آرامگاه مردان خدا مراجعه می‌کنند و اغلب پاره پاره‌ای را بر آن گره می‌زنند، تا به عقیده آنها، وقتی نیازشان برآورده شد گره آن پارچه هم باز شود، از این رو ظاهراً این نام‌گذاری مرتبط با این موضوع است.

۲. مثل واسیلی نیکیتین در کرد و کردستان، صفحه ۹۶.

همچنین دشت «ماهیدشت» که در موازات جلگه کرمانشاه قرار دارد طولش بیش از صد کیلومتر است در حالیکه، به علت در تنگنا قرار گرفتن آن از سوی کوه‌ها، عرض آن بیش از ۱۲ کیلومتر نیست.

## ارتفاعات لرستان

لرستان از نظر طبیعی به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی لرستان شمالی که در جنوب دره علیای کارون تمام می‌شود، و دیگری لرستان جنوبی که شامل کوه‌های حاشیه‌ای کرانه‌های خلیج فارس است. قسمت اول از شمال غرب و جنوب غرب به دره رودخانه «کرخه»، و از شمال شرق به کوه‌هایی که ملایر و بروجرد را دور می‌زنند، و از جنوب شرق به دره علیای رودخانه «کارون»، و از جنوب به دشت خوزستان در ناحیه شوش محدود می‌گردد. کرخه که «سیمره» هم خوانده می‌شود رودخانه‌ای مرزی برای پشتکوه است و سلسله کوه‌های این منطقه (لرستان) به صورتی کاملاً موازی، دره‌های عمیقی بین خود ایجاد می‌کنند و خودشان نیز دارای دو جبهه مساوی از دو سویند.

مهمترین رشته کوه لرستان شمالی رشته کوهی است به نام «اشترانکوه» که از بیستون تا کارون از شمال غرب به جنوب شرق حرکت می‌کند و قله عمده آن عبارتند از: «چهل نابالغان» با ۴۵۰۰ متر ارتفاع، «پونه کُو»، «کُوگرو» با گردنه‌های سه هزار متری «پاشایز» «کُو دريو kewa driw» به معنی کوه پاره و رشته کوه «قلیان». رشته کوه اخیر از «دول آهو» یا «دالاهو» در مرز بین سنه دژ و کرمانشاه آغاز شده و ادامه می‌یابد، قله آن ارتفاع زیادی دارند که می‌توان از: «سی کُو = Si kew» و «کُو سپی» «یافته» «سگوند» و «چال میران chalmiran» نام برد، ضمن این که کوه‌های دیگری هم در لابه‌لای این دو رشته قرار دارند.

چنانکه قبلاً اشاره شد، با این که بیش از این دو رشته کوه - دُل آهو = دالاهو و بهلول - رشته کوه دیگری به نام زاگرس خوانده نشده‌اند، ولی تمام کوهستانهای مناطق چهارگانه کردستان (غرب ایران و شرق عراق) که تشریح گردید، نام خود را از آن گرفته‌اند و رشته کوه زاگرس خوانده می‌شوند که تاکنون علت این نام‌گذاری معلوم نیست ولی چیزی که مسلم است زاگرس از همان ابتدای تاریخ و قبل از آن موطن کردها بوده است.

## آبها و رودخانه‌های کردستان

### رودخانه فرات

عظیم‌ترین رود آسیای غربی یعنی رودخانه «فرات» شاخه‌های سرچشمه خود را از لایه‌لای رشته کوه‌های «توروس» دریافت می‌کند و این منشاء، ابتدا دو شعبه است؛ یکی «مراد چم» که از حدود کوه‌های «آارات و دره الشکرت = Alashkort» جان می‌گیرد و دیگری رودخانه آوهرش یا «قره سو» است که از حوالی ارض روم جریان پیدا می‌کند. در حوالی «خرپوت kharput» این دو رود به هم می‌پیوندند و رود بزرگ «فرات» را بوجود می‌آورند که طول آنرا ۲۱۶۵ کیلومتر گفته‌اند.<sup>(۱)</sup>

تاسیت Tasitus و پلینی Pliny از نویسندگان باستان، فرات را «آرسیناس فلومن Arsanias Fluman» خوانده‌اند. ابن سراسیون هم در قرن چهارم هجری به همان نام «آرسناس» خوانده است و یاقوت حموی هم در قرن هفتم هجری به همین نام گفته؛ ولی عثمانیها آنرا مرادسو می‌خوانند. این رود از سرزمین طرون که رومیان آنرا تارونتیس Taronites می‌گفتند، سرچشمه اصلی خود را در ارض روم تشکیل می‌دهد.

مرگان و دیگران طول این رودخانه را ۲۶۷۰ کیلومتر می‌نویسند. فرات که در حالتی پراکنده، سه کشور (ترکیه، عراق و سوریه) را سیراب می‌کند آنگاه که جمع می‌شود با دیواره کوه‌های توروس برخورد پیدا می‌کند و از همانجا متوجه شرق و جنوب شرقی شده و به سوی خلیج فارس رهسپار می‌شود و در نزدیکی خلیج فارس است که با رودهای دجله و کارون درهم می‌آمیزد و شط عظیم «شط العرب یا اروندرود» را بوجود می‌آورد. «لسترنج» می‌نویسد: اعراب شط فرات را که «أوفرانس Euphrates» بوده «الفرات» خواندند.<sup>(۲)</sup>

۱. فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید، صفحه ۶۳۴.

۲. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، نوشته لسترنج، ترجمه عرفان.

## رودخانه دجله

در همانجایی که کوه‌های آنتی‌توروس و توروس به هم می‌آمیزند و یک گره کور را ایجاد می‌کنند، سرچشمه رودخانه بزرگ «دجله» بوجود می‌آید و از همان آغاز شاخه‌های آن به علت در تنگنا قرار گرفتن توسط کوه‌ها، از هر سو، به صورت یک آبشار، با سرعتی فوق‌العاده جریان پیدا می‌کند که به قول بعضی از نویسندگان، نامی را که در عهد باستان به آن داده‌اند، موجه جلوه می‌دهد<sup>(۱)</sup>. کوه‌های جولامرگ و جودی و سرانجام «آگری» از هر طرف آبهای غنی خود را به دجله می‌رسانند که مهمترین آنها دو رودخانه «زی یا زاب» اند که ابتدا زاب بزرگ و بعد زاب کوچک به آن می‌ریزند. البته نه در مناطق کوهستانی بلکه در میانه دجله و در حوالی «موصل» به آن می‌رسند. این دو رود، آبهای زیاد دیگری هم، به خصوص از ایران دریافت می‌کنند و آنگاه که سرشار و غنی شدند، ره‌آورد خود را به دجله تقدیم می‌دارند. غیر از این دو رود، رودهای دیگری هم که بسیار پر آب هم هستند به دجله می‌ریزند که می‌توان از «رودخانه هومارو Houmaro» و «ربواری شین» و «لولا» و «لاون Laven» نام برد که این رود اخیر - لاون - بعد از طی مسیری «کَلو = kalwe»<sup>(۲)</sup> نامیده می‌شود و بعد از عبور از کوه‌های زاگرس در مرز ایران و عراق به نام «زی یا زاب» کوچک معروف است. سرچشمه «لاون» از ناحیه «میدان» در مغرب مهاباد یا سابلان با ارتفاع ۲۱۴۰ متری است. نام این رود در بدو سرچشمه‌ها «کل بن = kel Bn» می‌باشد و بعد به نام «والمانه = آلمانه» و بعد کَلو و بعد زاب خوانده می‌شود. لسترنج همچنین می‌گوید نام اولیه دجله «تایگر = Tigers» بوده که بعد اعراب آنرا دجله خواندند و در تورات هم دجله نوشته شده است. رودخانه‌های

۱. منظور واژه فارسی «تیگرا = Tigra» است که به معنی «تیر» می‌باشد و در زمان باستان هم بابلیها آنرا «دیگلت = Diglat» می‌خواندند که دجله معرب آن می‌باشد و این لغت به معنی «ساحل بلند» است چنین به نظر می‌رسد که یونانیها این دو کلمه را (دیگلت و تیگرا) را با هم اشتباه کرده باشند (واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان، ص ۸۲).

۲. جغرافیای غرب ایران، اثر ژاک دومرگان، ص ۵، اضافه می‌شود رودخانه «کَلو» در یک ارتفاع یکهزار متری با شیبی تند به سوی سردشت حرکت می‌کند و از سمت چپ رودهای متعددی نظیر «پسوه» و ماین Mayn و... رودخانه «بان» را از طرف راست دریافت می‌کند و پس از عبور از معبر «آلان» و کوه‌های سربلند در جنوب «هولر = اربیل» به رودخانه دجله می‌ریزد.

دجله و فرات در یک خط مستقیم (۲۵۰ کیلومتری به جنوب) از بغداد در محلی به نام «قرنه» به هم ملحق می‌شوند و در مصبی به طول یکصد کیلومتر به نام شط‌الحی و رودخانه مار به خلیج فارس می‌ریزد؛ تا این نقطه آبهای زیادی دریافت می‌کند که در ریگزارها پراکنده می‌شوند و به هور معروف‌اند. به گفته لسترنج، مجرای دجله از زمان ساسانیان به این طرف فرقی نکرده است و این مجرا که بطائح خوانده می‌شود در زمان قباد ساسانی پدر انوشیروان احداث گردید. (۱)(۲)(۳)

### رودخانه جغتو = زرینه رود

این رود از کوه‌های «تلخان Talkhan» واقع در استان کردستان یاسنه دژ در ایران و نیز کوه‌های «چهل چشمه» در جنوبی‌ترین ناحیه مگری سرچشمه می‌گیرد و در همان آغاز «خورخوره» خوانده می‌شود و پس از دریافت شعب پرآبی از ساحل راست مثل «گوره چُم Qora-chom» و «ساروق Sarouk» و نیز «چُم سقز» که از کوه‌های «برده سور» سرچشمه می‌گیرد، به نام «جغتو» تا دریاچه ارومیه جریان پیدا می‌کند.

### رودخانه تتهوو یا «تاتاآو = Tata Aw»

که دومی باید صحیح‌تر باشد، بعد از «جغتو» مهمترین رشته آبی است که به دریاچه ارومیه می‌ریزد. این رود از دره عمیقی که بین کوه‌های «برده سور» و «کوی کرتک kewi kertak» قرار دارد سرچشمه می‌گیرد و پس از دریافت «چُم خالو» از شعبی از چشمه‌های سرد در چپ، به دریاچه ارومیه می‌ریزد. آب رودهای جغتو و تتهوو چون از زمینهای نمک‌زار عبور نمی‌کنند، شیرین است.

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، از لسترنج، ترجمه عرفان، ص ۲۸.

۳. معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد اول، ص ۶۶۹.

۲. بلاذری، تاریخ بلاذری، ص ۲۶۲.

### رودخانه قزل اوزن = سفیدرود

این رود که طولانی‌ترین رودخانه ایران است از نواحی کوهستانی سنه دژ سرچشمه می‌گیرد، و از بهم پیوستن چهار رود «سارال Saral، هوباتو Hobatou» از یک طرف و «خورخوره» و «قره توره» از سوی دیگر بوجود می‌آید که بعد از دور زدن کوه «تالوانتو» باز به هم می‌پیوندند و «قزل اوزن Ghzel ouzan» را به وجود می‌آورند. بعد از طی مسیری، «چم لیلا، لیلارود»، را که از کوه‌های «پنجه علی» در شرق سنه دژ سرچشمه می‌گیرد، دریافت می‌کند. «قزل اوزن» پس از مشروب کردن مناطق وسیعی از کردستان مگری و گروس، رو به شمال و شمال شرقی حرکت می‌کند و سرانجام پس از گذشتن از لابه‌لای کوه‌های «البرز» در ناحیه «منجیل» وارد جلگه گیلان شده و از آنجا به دریای «خزر = کاسپین = مازندران» می‌ریزد.

### رودخانه دیاله یا سیروان

این رود که به نام «گاور = Gawar» هم معروف است<sup>(۱)</sup> از کوه «شریش خان = شریشکان»<sup>(۲)</sup>، که در نزدیکی گردنه اسدآباد در غرب الوند قرار دارد، سرچشمه می‌گیرد و با باز کردن راهی پرپیچ و خم با معابری تنگ از مشرق به مغرب از لابه‌لای کوه‌های موازی کردستان سنه دژ و کرمانشاهان، از جمله کوه‌های «شالو» و «کله سر» خود را به مرز عراق می‌رساند و پس از گذشتن از این کوه‌ها به جنوب غرب متمایل شده و با گذشتن از مرز به رودخانه دجله می‌ریزد (دومورگان می‌نویسد: به فرات میریزد).

در این مسیر رودهای زیادی مثل «سنه رود یا میابوروان MiaBowrwan» «اورامان، رزآو Raz Aw»، «شاهریز» (که از ترکیه دریافت می‌شود) و سرانجام «ناریل چم»، که در سر راه خود رودهای کوچکی مثل لهله، زمقان، زرشک (که از جبال بزینان می‌گذرند)،

۱. گا در کردی به معنی گاو است و «وژ = War» چرائیدن و آبشخور معنی می‌دهد و چون این رودخانه در پرورش دامهای منطقه اهمیت زیادی دارد لذا آنرا «گاوار = Gowar» خوانده‌اند.

۲. به نظر نگارنده این کلمه باید «شورش خان» باشد که در فارسی هم همین معنی را می‌دهد و در کردی این اسم را بر پسرهایشان می‌گذارند.

هورین، حلوان، آوی آلود که از گراز و داروجان سرچشمه می‌گیرند، دریافت و به دیاله می‌پیوندد.

### رودخانه گاماسب

سرچشمه این رود کوه‌های «دُل آهو = دالاهو» است که ضمن عبور از جلگه‌های اسدآباد و نهاوند، در ارتفاعات «کنگاور» تبدیل به رود بزرگی می‌شود و بعد از عبور از شتر گلوهای عمیق کوه‌های «دهلاکانی» و دامنه صخره بیستون، رودخانه «دیناور» را نیز دریافت می‌کند و وقتی رودخانه آوی رش یا «قره سو» را هم جذب می‌کند، یک رودخانه کاملاً پر آب بوجود می‌آورد. این رود هنگام عبور از «گله تنگ» مناظر زیبایی را تشکیل می‌دهد که انسان هنگام عبور از آن مناطق، هر لحظه خود را با یکی از زیباترین تابلوهای طبیعت می‌یابد. تا به «شیروان شهر» یا «شهر شیر»، گاماسب رودهای فرعی دیگری مانند «توئه رو Toaro»، «ملا روته = ملای لندار یا بی چیز»، «هلیلان = بالا وارو»، «آب کردند»، «ذهاب» و «حلوان» را هم جذب می‌کند و پس از عبور از «تنگ چار من» به نام «سیمره» خوانده می‌شود و چون از محل معروف به «پای پل» می‌گذرد، به نام «رودخانه کرخه» معروف می‌شود و از جلگه شوش - که پدیده‌ای طبیعی ساخت خود این رود است - تا کارون برای خود راه باز می‌کند.

### رودخانه دز یا دزفول

این رود در دو شاخه یکی همراه با آبهای بروجرد و علی‌آباد دیگری از بخش «جایلاق» در حوالی گلپایگان به لرستان می‌رسند که در منطقه بختیاری این دو شاخه به هم ملحق می‌شوند و به نام «چول قادی = چم قادر» نامیده می‌شوند و شعبی مثل «دریاچه قهر» و «آب زازا» را دریافت می‌کند. از اینجا و پس از ایجاد آبشارهای بسیار زیبایی در «توپ قازاب یا حفره شیطان» و عبور از اشترانکوه وارد دشت خوزستان می‌شود<sup>(۱)</sup>.

۱. جغرافیای غرب ایران، ص ۱۷۷.

## دریاها و دریاچه‌های کردستان

با نقشه‌ای تقریبی که از کردستان امروزی ارائه گردیده کردستان با یک باریکه تنگ از طریق ارمنستان و شمال شرق ترکیه با دریای سیاه و از جانب جنوب غرب از طریق خلیج اسکندرون با دریای مدیترانه و در نتیجه دریاهای آزاد ارتباط پیدا کرده است که به آگاهی نسبی و نیز جنبه حقیقی و حقوقی نداشتن برای کردستان، از توضیح در این خصوص صرف نظر می‌شود اما به علت حاکمیت قومی که بر دریاچه «وان» بطور مطلق و بر دریاچه «ارومیه» به صورت مشترک با آذربایجان دارد ادای توضیحاتی در این دو مورد خالی از فایده نخواهد بود.

### دریاچه ارومیه

این دریاچه با ۱۴۰ کیلومتر طول از شمال به جنوب و عرض متوسط ۳۹ کیلومتر، مساحتی تقریباً برابر با پنج هزار کیلومتر مربع، در حدود شمال شرقی کردستان و غرب آذربایجان قرار دارد. جهت تماس این دریاچه با کردستان، تمام حاشیه جنوبی (شمال شهرستان سابلاغ = مهاباد) در یک خط مستقیم از شهرستان میاندوآب تا کیلومتر ۴۸ شمال بندر حیدرآباد به سوی ارومیه می‌باشد به صورتی که، در یک نوار باریک از کیلومتر ۴۸ به بعد تمام سواحل غربی جزو آذربایجان غربی و شمال و شرق دریاچه هم در منطقه آذربایجان شرقی قرار دارد.

این دریاچه از آغاز به نام‌های مختلف نامیده شده است، بطوری که علاوه بر نامهایی که به آن شهرت دارد (دریاچه ارومیه به نام شهر ارومیه و دریاچه «شاهی» که به نام بزرگترین جزیره آن نامگذاری شده است) در واقع هر قومی نامی بر آن نهاده است. آشوریان و نایریها آنرا دریای «چیچست Chichest» خوانده‌اند که «اوستا» هم آنجا را به همین نام خوانده است و معنی آن «درخشنده و فروزان» می‌باشد. عده‌ای هم آنرا دریای «سپوت یا اسپوتا Spouta» نوشته‌اند که از جمله آنها می‌توان «استرابون» جغرافی‌دان



بزرگ قرن اول میلادی<sup>(۱)</sup> را نام برد، هر چند که استاد پورداوود معتقد است که این کلمه باید «کپوت یا کپوتا Kapauta» باشد، چه حرف سین در الفبای یونانی شبیه کاف است و به همین جهت امکان اشتباه تلفظ زیاد می‌باشد.<sup>(۲)</sup> جالب این است که در کتابهای قدیمی هم این دریاچه را به نام «کبوتان و کبودان» نوشته‌اند.<sup>(۳)(۴)(۵)</sup> آرامنه هم این دریاچه را «کپویت زو» Kapuitzou نامیده‌اند. مستوفی آنرا دریای «طروج» نوشته که حتماً به نام شهر «طسوج» است و می‌بایست دریاچه «طسوج» می‌نوشت.<sup>(۶)</sup>

آقای رحیم رئیس‌نیا از مسعودی نقل کرده که وی این دریاچه را «دریاشور» هم خوانده است.<sup>(۷)</sup> علاوه بر اینها، این دریاچه را به نام‌های «بحیره الشراة»،<sup>(۸)</sup> «بحیره تلا»<sup>(۹)</sup> و... هم خوانده‌اند. با اینکه هر یک از آنها دلیلی برای خود دارند ولی نام «چیچست» اعتبار بیشتری دارد و در آثار پهلوی هم مثل «بُندِ هُشن» نیز به همین نام خوانده شده است.<sup>(۱۰)</sup>

در وسط این دریاچه بیش از هفتاد و پنج جزیره که اغلب بسیار کوچک‌اند وجود دارد که مهم‌ترین آنها جزیره «شاهی = اسلامی» است. در این جزیره هشت روستا هست که جمعیتی کم در آنها ساکنند. این جزایر و به خصوص جزیره «شاهی = اسلامی» در ادوار پیشین و مخصوصاً در اوایل حکومت اعراب بر ایران، مرکز راهزنانی بود که آنجا را برای خود پناهگاهی ساخته بودند و بعد از راهزنی و غارت باکشتی به آنجا باز می‌گشتند.<sup>(۱۱)</sup>

آب این دریاچه بسیار شور است، به طوری که تقریباً هیچ جانوری در آن زندگی نمی‌کند و مردم در سواحل آن حوضچه‌های بزرگی ایجاد می‌کنند و در زمستان و بهار که فصل بارندگی است، آب دریاچه را به آن حوضچه‌ها هدایت می‌کنند و بعد که در اثر حرارت آب آنها خشک می‌شود نمک بجا مانده را جمع کرده و برای فروش به بازارهای

۱. تاریخ قدیم ایران، استرابون، ص ۲۳۷.
۲. یسنا، جلد دوم، ص ۱۴۴، از استاد پورداوود.
۳. حدود العالم، ص ۱۴.
۴. سفرنامه ابن حوقل، ص ۵۸.
۵. مروج الذهب، جلد اول، ص ۴۳، نوشته مسعودی.
۶. نزهة القلوب، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.
۷. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، ص ۲۱.
۸. مسالک الممالک دخیوه، اثر اصطخری، ص ۱۸۱.
۹. تقویم البلدان، نوشته ابوالفدا.
۱۰. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد اول، ص ۲۱.
۱۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، جلد اول، ص ۵۱۳.

داخل و خارج عرضه می‌کنند. علت شوری این دریاچه مسیر تعدادی از رودخانه‌ها است که از زمینهای نمکی عبور می‌کنند و به خصوص رودخانه «آجی چای = تلخه رود» که از مهمترین عوامل این شوری دریاچه می‌باشد.

این دریاچه از قدیم و به خصوص امروزه در حمل و نقل کالا و مسافر در منطقه نقش برجسته‌ای دارد. از بنادر مهم آن می‌توان از بندر «شرفخانه»، در ساحل شرقی و در دهی به همین نام از توابع شبستر و بندر «گلمانخانه» در ساحل غربی دریاچه سواحل شهر «ارومیه» نام برد. غیر از این دو بندر، بنادر «رحمانلو»، «حیدرآباد» و... از دیگر بنادر فعال این دریاچه می‌باشند.

### دریاچه وان

این دریاچه آنجا که دو بازوی کوه‌های توروس، در نهایت شرقی خود، باز شده و گودال «وان» را در آغوش گرفته‌اند، بوجود آمده و پناهگاهی برای آب‌هائی است که در لابه‌لای کوه‌های به هم فشرده ناحیه فلات ارمنستان، برای خروج خویش پیدا نمی‌کنند. این دریاچه هم نامهای گوناگونی داشته و دارد مثل «دریای ارجیش»، «دریای تبلیس»، «داغ گلی» و... در نهایت به نام شهر زیبای وان دریاچه «وان» خوانده می‌شود که امروزه هم به این نام مشهور است.

از جمله تفاوت‌های این دریاچه با دریاچه «ارومیه» عمق زیاد آن است که در وسط، عمق آن بیش از هشتاد متر است. دیگر اینکه تلخی آب این دریاچه نسبت به دریاچه «ارومیه» تا اندازه‌ای کمتر است و همین امر باعث شده که دو نوع ماهی کوچک به نامهای «طریح» و «هرینگ» که آن پرورش می‌یابد که آنرا نمک اندود کرده و صادر می‌نمایند و از درآمد این عمل شود سرشاری از این راه برای مردم سواحل آن بخصوص ساکنان شهر «ارجیش» حاصل می‌شود.

درباره این دریاچه افسانه‌هایی بر سر زبانها است از جمله در تاریخ «مقدسی» می‌نویسد: زمانی که نمرود ادعای خدائی داشت، دنیا را گشت، منطقه وان را بسیار

مرتفع دید پس دستور داد معماران و کوهکن‌ها در مدت چهل سال یک بند آب نمرودی ایجاد کردند مثلاً برای بالا بردن یک سنگ، کارگران هفت روز در راه بودند و وقتی نمرود بر خداوند عاصی شد، به فرمان خداوند بزرگ، جبرئیل، با نیک بالش ضربه‌ای به این کوه زد که در نتیجه آن کوه با تمام کارگران و شترها در قعر زمین فرو رفتند و بر جای آن این دریاچه ایجاد گردید.<sup>(۱)</sup>

دریاچه «وان» ۱۶۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و اصطخری درباره آن می‌نویسد: طول دریاچه وان ۲۰ فرسخ می‌باشد.<sup>(۲)</sup> در داخل دریاچه دو جزیره بزرگ به نام‌های «بلینیم هیه» Blenim Haya به معنی موافقم و «آخته مار» وجود دارد.

رودخانه‌های زیادی وارد این دریاچه می‌شوند، مثل «دوله جوان = دره زیبا» و... «کانی کون‌آش، چشمه آسیا کهنه» از ناحیه «حکاری» که در «قوسقون قران» - که به نظر نگارنده باید «قوشون قران» یعنی سپاه‌شکن باشد - به هم متصل می‌شوند. رودخانه «خوش آو» و «کدک» در شمال و «قره جای» و «جانیک»، از کوه‌های «بارگیر» سرچشمه می‌گیرند و بالاخره رودخانه «بند ماسی» یا بند ماهی از جنوب شرقی، به این دریاچه می‌ریزند. می‌گویند هر روز ماهیهای زیادی در محل معینی جمع می‌شوند و یک ماه تمام در طول دره تازیارتگاه «بند ماسی» راه می‌پیمایند<sup>(۳)</sup> و بعد از آنجا پراکنده می‌شوند.<sup>(۴)</sup>

از دیدنیهای شگفت‌انگیز و جالب این دریاچه سنگهایی است در انتهای جاده (آوا) که هر وقت از پایین به آنها نگاه کنی، اشکال شترهای زیادی را می‌بینی، که تعدادی از آنها به صف ایستاده‌اند، برخی بار بر پشت دارند و بعضی هم زانو زده‌اند. عده‌ای معتقدند که آنها موقعی که غضب خداوندی نازل شد در همان حال بودند و به سنگ تبدیل شدند.

۱. به نقل از کتاب کرد در تاریخ همسایگان از اولیا، چلبی، ترجمه فاروق کیخسروی، ص ۱۳۲.

۲. اصطخری، صص ۱۸۸، ۱۹۱ مسالک الممالک نزهة القلوب مستوفی، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۴.

۳. کرد در تاریخ همسایگان اولیا چلبی، ص ۱۳۵. ۴. همان مأخذ، همان نویسنده، ص ۱۳۶.



## فصل دوم

### تاریخ و ریشه نژادی کردان

بحث درباره تاریخ و گذشته کردها هم داستانی دارد. هر کسی به میل خود تفسیری کرده و اشاره‌ای نموده است، ولی جالب‌تر از همه این که بسیار دیده شده که یکی اشاره به ارتباط این قوم با یک اسمی یا قومی در گذشته می‌کند و چند صفحه بعد همین نظریه را رد کرده و می‌گوید چون فلان بوده و به همان، پس ممکن است این گفته درست نباشد و اینکه گفتیم که مثلاً کاردو خوئیهای گزنفون اجداد کردهای امروزی‌اند این اشتباه است و اینها مربوط به کرتو‌لی‌های kartueliens گرجی بوده‌اند.<sup>(۱)</sup>

البته بسیاری از دانشمندان زبان‌شناس و مردم‌شناس که در تاریخ باستان تحقیق کرده‌اند هر یک نظریه‌ای ابراز داشته‌اند که چگونگی این نظریه‌ها باید مورد مطالعه قرار گیرند، زیرا اغلب بر مبنای سابقه ذهنی خود درباره یک مطلب اظهار نظر می‌کنند و یا شباهتی که به نظرشان می‌رسد؛ مثلاً کاردو خوئیهای گزنفون شباهتی لفظی با کرتو‌لی‌های گرجی دارند. پس کاردو خوئیها را که کرد می‌دانستیم، کرد نیستند بلکه گرجی و ایبری بوده‌اند! و از این نوع، حالا این شباهت چگونه است؟ باید به دنبال زبان‌شناس گشت تا چند حالت بیان را تفکیک و اظهار نظر نماید.

باستان‌شناسان سابقه کرد را در همین ناحیه‌ای که گزنفون از آنجا عبور کرده است تا یکی دو هزار سال قبل از میلاد مسیح مسجل می‌دانند و کتیبه‌های آشوری و سومری و آکدی و

۱. نظریه ارتباطی پروفیسور س.ف. لمان هاوېت C.F. Lehmann Haupt.

هخامنشی - که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد - خود مؤید این نظریه‌اند و وقتی اظهار می‌شود کردها بعد از میلاد مسیح به این ناحیه آمده‌اند، حاصل اینگونه نظریه‌ها معلوم می‌گردد. گزنفون از مسیری حرکت کرده، جنوب شرقی - شمال غربی، در خطه‌ای که به قول مینورسکی، همیشه مهد کردها بوده است و در تاریخ اشاره‌ای به اسکان گرجی‌ها در آنجا نمی‌بینم. پروفیسور لمان هاوپت هم وقتی اشاره‌ای به اسکان کاردو خونیها در ناحیه بین دجله شرقی و غربی می‌کند، دلیلی که مؤید این ادعا باشد ارائه نمی‌دهد و حتی اشاره «نولدکه و هارتمان» هم که وی بدانها استناد کرده است، استدلالشان در همین حدود است. آنان می‌گویند: این ناحیه (کردستان) در قرن پنجم به وسیله کاردو خونیها، مسکونی شد که هیچ ارتباطی با کردها ندارند، زیرا (کردها فقط چند قرن بعد از آنها از ایران آمدند؟! ) و نیز می‌گویند: «کردو» با اسم بومی «کرتوه‌لی» که ساکنان گرجستان‌اند خیلی نزدیک است؟!

ما می‌دانیم که کردها قرن‌ها قبل از میلاد در این ناحیه بوده‌اند و اینکه چند قرن بعد از میلاد به این ناحیه آمده‌اند حرف باطلی است، که البته در آن باره بحث خواهد شد. و به علاوه شباهت کلمه «کردو» به کرد یا کرتوه‌لی، با این که مشخص شده است، اما باز به عهده زبان‌شناسان است که البته باید توجه داشت هدف نویسنده این نیست که خدای نکرده نظریه‌های آنان را که هر کدام دانشمندی صاحب علم و فضل بوده‌اند، کم‌اهمیت و مسخره جلوه دهد بلکه فقط هدف روشنگرایی است، با علم به اینکه می‌دانیم تا به حال فرضیه‌های زیادی از طرف دانشمندان در مسائل مختلف ارائه شده، که بعدها درست از آب درنیامده و گاه جنبه کاملاً انحرافی هم داشته‌اند؛ مثلاً در همین مورد که کردها بعدها از ایران به این منطقه آمده‌اند. اگر کردها ایرانی باشند که به نظر من هستند، این ایرانیها به دنبال انقراض آشوریان در این منطقه بوده‌اند و نینوا را ویران کردند<sup>(۱)</sup>، که آنهم چند قرن قبل از میلاد مسیح بوده (یعنی بیش از شش قرن قبل از میلاد) نه چند قرن بعد از میلاد. (چون تکرار می‌کنم آنها نظر داده‌اند که «کرتوه‌لیها» در اواخر قرن پنجم پیش از میلاد آمدند و آنجا ساکن شدند و کردها فقط چند قرن بعد از آنها از ایران آمدند و...!!

«ن.ژ.مار»<sup>(۱)</sup> که عمیق‌تر به مسائل نگریسته می‌گوید: ممکن است با گذشت زمان حقایقی دربارهٔ قرابت ابتدایی کردها با «کرتها» یا «گرجیها» تأنید گردد، ولی باز دست به استدلالی زده که جای تأمل است. وی واژه‌هایی را به نام گرجی مثال آورده است که نشان می‌دهد به علت آشنائی بیشتر به سرزمین گرجیها این استنباط را کرده است. زیرا همان واژه‌ها چنانکه اشاره می‌شود بیشتر کردی‌اند.

«مار» واژه پدر را «باو» و مادر را «دی یا» گفته که «باو» همان واژه «Bavk» است و «دی یا» از واژه «دایک Dayk» است که کاملاً کردی است. اما در کردی «بام» نداریم و شاید «مار» کلمه «بابم Babem» یا «باوکم Bavkm» را شنیده و نوشته است که به معنی پدرم می‌باشد. یک نگاه سطحی در محاوره کردها در حال حاضر هم نمایانگر این مطلب هست که مادرشان را «دایه یا دایکه» می‌خوانند.<sup>(۲)</sup>

اختلاط کلمات هم خود جای بحث است؛ مثلاً مار نمونه‌هایی آورده است که قاطبی شده، مانند «دی آتسی» یا «دی یا ساکلیسی» که اولی را «مادرخانه» و دومی را «زنی که مرد خانه است» ترجمه کرده است<sup>(۳)</sup> که این مثالها در خور تعمق‌اند، زیرا «آتسی» در ترکی آذری به معنی «پدرش» است که مأخوذ از لغت «آتا» است به معنی پدر. ولی «دی» به تنهایی چه معنی می‌دهد؟ آیا این یک تعبیر است یا اصطلاح که مادر پدرش = دی آتسی را پدر خانه و مرد خانه تفسیر می‌کنیم؟ یا کلمه «ساکلیسی» باز ریشه زبان آذری دارد و از کلمه «ساکلا سین = نگاه دارد = نگهدار» می‌باشد. باز اینجا «دی یا» چه معنی می‌دهد؟ مادر یا خانه؟ مادر نگهدار را نمی‌توانیم «زن کدبانو = خانه‌دار» معنی کنیم. تازه این کلمه خانه از کجا آمده است؟<sup>(۴)</sup>

۱. ن.ژ.مار نظریه‌ای دارد به نام «فرضیه جدید تکلم» که کامل‌کننده فرضیه «یافتی» است. این مکتب ابتدا به زبانهای رایج در قفقاز گفته می‌شد، زیرا زبانهای قفقازی به هیچ یک از خانواده‌های شناخته شده در زبان شناسی تعلق ندارند و به گفته «واسیلی نیکیتین» در نوشته «مبدأ تکلم و فرضیه یافتی پروفسور ن.ژ.مار و انطباق آن» که در مجله نژادشناسی شماره ۳۲ سال ۱۹۳۶ منتشر شده است، بعدها غیر از زبانهای قفقازی زبانهای دیگری هم مثل کلدانی (زبان ارمنستان قبل از آمدن آریاییها) و سومری و گویشهای فلات پامیر و... نیز وارد میدان دید او شدند.

۲. کتاب باز هم دربارهٔ واژه جلیبی، مسئله معنی و مفهوم فرهنگی ملت کرد و تاریخ آسیای باستان. منتشره در مجله «زاپیسکی» به زبان روسی مربوط به حوزه شرقی انجمن باستان‌شناسی در ۱۹۱۱.

۳. و.ا.آلن W.E.Allen کتاب تاریخ ملت گرجی، صص ۱۷ و ۱۸.

۴. به نقل از کتاب کرد و کردستان. واسیلی نیکیتین، ص ۳۸.

غیر از مباحث فوق «نولدکه و هارتمان» معتقدند که: کردو خونی جمع کردوخ به زبان ارمنی است و «کردو» تقارن نزدیکی با اسم بومی «کرتوه لی kartueli» یا «کارت ولی kart vili» که ساکنان گرجستان = ایبری باشند، دارد و کلمات «کردوئن korduene» و «گرد یا ایوئی Gordyaioi» و غیره که معرف این سرزمین جنوبی و ساکنان آن هستند از همان ریشه‌اند!<sup>(۱)</sup>

«لمان هاوپت Lehmann Haupt» با اینکه در این باره نظریه پرداز است، مشکوک بنظر می‌رسد و می‌گوید: اگر آنچه که در کتاب «آنا باز Anabase» یا بازگشت ده هزار نفر «گزنفون» می‌خوانیم چنین باشد!... که خود این «اگر» می‌تواند اولین دلیل رد نظریه خود او باشد. «گزنفون» در کتاب «آنا باز» ضمن شرح مبارزاتش با «کردو خوثیها»، حرفهایی زده که با سوابق تاریخی کردها کاملاً می‌خواند. وی می‌نویسد: کاردو خوثیها نه مطیع اردشیر بودند و نه از ارمنستان اطاعت می‌کردند و وقتی در قرن پیش از میلاد تیگران دوم سرزمین کردوئن را فتح کرد پادشاه آنجا «زاربیونوس Zarbionos» بود که او را به قتل رسانید و...، چیزی که ما سوابقش را در تاریخ ایران و آشور داریم.<sup>(۲)</sup>

با توجه به تمام نظریات گوناگونی که در این باره وجود دارد، ارائه یک نظریه قطعی درباره ریشه نژادی کردها بسیار مشکل است و به همین جهت یک محقق اگر بخواهد در این مورد به بررسی و مطالعه پردازد چنان در لابه‌لای این عقاید و نظریات گیر خواهد کرد که در نهایت خود او هم جزوی از این نظریه پردازان مختلف‌القول خواهد شد و ما هم برای اینکه گرفتار این دور و تسلسل نباشیم آن دسته از نظریه‌ها و فرضیه‌ها را که به نظر ما اهمیت منطقی دارند کلاسه کرده و بعد به ارائه نتیجه مطالعات و عقاید خود می‌پردازیم و تأیید یار د آن را به عهده اهل علم و تحقیق می‌گذاریم.

بنابه روایت‌های مختلف، کردها باید جزو یکی از موارد زیر باشند:

۱. جزو اقوامی‌اند که از سواحل شمالی دریای بالتیک به این سرزمین که کردستان نامیده می‌شود، مهاجرت کرده و در اینجا ماندگار شده‌اند.

۱. به نقل از کتاب کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، ص ۳۶.

۲. به تاریخ‌های ایران باستان نوشته مشیرالدوله پیرنیا و تاریخ آشور سرسیدنی اسمیت مراجعه شود.



۲. این قوم صاحبان اصلی این سرزمین‌اند و از همان بدو حیات و سکونت اجتماعی انسان، در این ناحیه زندگی کرده‌اند.

۳. کردها جزو اقوام آریائی‌اند و همراه با آنها به ایران و سرانجام کردستان آمده و استقرار یافته‌اند.

ما هم برای درک بهتر هر یک از این نظریه‌ها، به بحث و تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازیم:

## تقسیم‌بندی قومی کردها و انتساب آنان

۱. کردها جزو اقوام سواحل شمالی دریای بالتیک‌اند و به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. این نظریه از اینجا ناشی می‌شود که عده‌ای از دانشمندان و محققین در بررسی‌هایی که کرده‌اند، با افرادی از کردها برخورد نموده‌اند که درصد بالایی از آنان دارای موی طلایی و جمجمه‌ای «دولیکوسفال» (یعنی درازی کله‌شان بیش از پهنای آن است)، بوده‌اند و چشمان آبی آنان بیشتر سبب کشش آنان به سوی این نظریه شده که کردها باید جزو نژاد ژرمن و یا وایکینگ‌هایی باشند که از اطراف دریای بالتیک به این سوی آمده و در مناطقی از کردستان آن روز اسکان یافته‌اند.

در صدر این دانشمندان کسانی مثل «فون لوشان von.Luchan» و «باشماکف Bashmakove» و «و.ا.آلن W.E.Allen» و... قرار گرفته‌اند که بر مبنای مشاهدات عینی خود در یک منطقه محدود، این نتیجه را حاصل کرده‌اند؛ برای مثال فون لوشان، جمعاً ۲۲۱ نفر را در چند نقطه از یک ناحیه بدین گونه مورد مطالعه قرار داده است. در قره قوش (حوضه دریای سیاه یا منتهی‌الیه غربی سرزمین کردستان) ۱۱۵ نفر را مورد آزمایش قرار داده که از آنها ۷۱ نفر دارای موی طلایی و چشمان آبی و جمجمه دولیکوسفال بوده‌اند، همچنین در نمروداغ، اطراف دریاچه وان، ۲۶ نفر را مطالعه کرده که از آنها ۱۵ نفر و در «زنجیرلی» از ۸۰ نفر مورد مطالعه ۳۱ نفر با آن شرایط همخوانی داشته‌اند. یک نظر سطحی به اعداد، محدود بودن وسعت آزمایش و در نتیجه امکان عدم مطابقت با واقعیت را مشخص می‌سازد.

«باشماکف» قدم فراتر نهاده و می‌گوید: ممکن است این نمونه آدم‌های شمالی بی آنکه زیان‌شان کردی بوده باشد، به آسیای صغیر آمده باشند و این زبان را بعداً فراگرفته باشند. بعد «باشماکف» فکرش متوجه سیمیری‌ها می‌شود که احتمالاً آنان (سیمیری‌ها) هم، نژادی بوده‌اند که درازی کله آنها بیش از پهنای آن بوده است.<sup>(۱)</sup> (بحث درباره اینکه این آدم‌های شمالی، زبان کردی را بعداً از چه قومی گرفته‌اند؟ بماند برای بعد).

در مقابل این دانشمندان عده‌ای هم که در شرق کردستان به مطالعه پرداخته‌اند با نمونه‌ای

۱. آباشماکف - مقاله‌نگاهی به ملت‌های ساکن اطراف دریای سیاه در وضع فعلیشان، ماهنامه نژادشناسی، پاریس ۱۹۳۰.

مخالف برخورد کرده‌اند. مثلاً «شتولزه Stolze» نمونه‌ای به دست داده که در آن کردها همه گندمگون و عرض و طول کله آنها به یک اندازه (براکیسفال) هستند و شبیه ایرانیان می‌باشند. چنانکه ملاحظه می‌شود اینها مشتبی از خروار را دیده‌اند و بر آن پایه اظهار نظر نموده‌اند در حالی که از نظر علمی نمونه‌ها باید شامل جمیع جوامع و نقاط مختلفه و حتی طوایف و قبایل گوناگون باشند تا بتوان در مجموع بر پایه فرمولهای علمی اظهار نظر کرد. جالب این است که در اغلب این نظریه‌ها، گاه ضد و نقیض گویی هم مشاهده می‌شود. مثلاً «ای. سون E. Soane» در کتاب «سفر به بین‌النهرین و کردستان در لباس مبدل» در یک جا می‌نویسد: اگر به یک فرد کرد در شکل و هیئت جسمانش بنگریم جای تردید است که در حال حاضر بتوان نمونه کاملتری از این نژاد بدست آورد. اما بعد اضافه می‌کند: در میان ایشان آدمهایی موطلایی با چشمان آبی فراوان یافت می‌شود که اگر یک کودک کرد از این نمونه را در میان کودکان انگلیسی بگذارند قادر به تشخیص او از بچه‌های انگلیسی نخواهند بود. بعد می‌گوید: از شکل و هیئت ظاهرشان پیدا است که خود را از مدیهای معاصر می‌دانند و... بعد... من در بین ایشان مردان زیادی دیده‌ام که می‌توانستند تصویر زنده‌ای از یک مرد نورماندی باشند!! و... مشروط بر اینکه تنها صورت، ضابطه باشد... و حتی اگر در زبانشان دلیل دیگری وجود نمی‌داشت می‌توان گفت که اصل و مبداء «انگلساکسها و کردها یکی است»<sup>(۱)</sup> توجه جزئی به این چند جمله تفاوت گفته‌ها را درباره یک مطلب کاملاً نمایان می‌سازد.

دانشمندی به نام «سولاک = Solak». پیش از همه به فکر اروپایی بودن کردها افتاده و دیگران نظیر «فن لوشان» تقریباً دنباله‌رو او بوده‌اند، سولاک می‌گوید: چون رنگ مو و چهره کردها با رنگ موی و چهره اروپائیان شباهت دارد، ممکن است، کردها از نژاد طوایف شمالی اروپا باشند! در حالی که «کلنل دو هوسه Du Houssete» کردها را دارای جمجمه «براکیسفال» قد کوتاه، عضلات نیرومند، رنگ خرمایی و موی سیاه، ابروی پهن و پرپشت و بینی عقابی و درشت و چانه مربع می‌داند.

در هر حال اینجا با توجه به این نظریه‌ها به چند مطلب باید اشاره کرد:

**اولاً:** در بین ملتی تا به این پهنه و وسعت مکانی، دیده شدن انواع و اقسام قیافه‌ها بارنگ مو و چهره‌های مختلف موضوع بعید و غیرقابل تصویری نیست، به خصوص در سرزمینی که چهار راه حوادث در تمام طول تاریخ بوده و در گذرگاه همیشگی اقوام و طوایف مهاجر و مهاجم قرار داشته است. بنابراین در قرون و اعصار گذشته که بیشتر زندگیهای اجتماعی حالت تجمع خانوادگی و فامیلی داشته، یک یا چند خانواده از یک نسل، دور هم جمع می‌شدند و ضمن دوام حیات - که تکثیر نفوس و جمعیت را هم انجام می‌دادند - خواه ناخواه تشکلهای جدیدی از همان نسل و در خانواده‌های جدیدی، با نامهای جدیدتر صورت می‌گرفت. البته با اینکه در اصل نسل هیچ فرقی به وجود نمی‌آمد، ولی در پراکندگیهای افراد آن قوم، نامهای جدیدی ظهور می‌نمود که در برخورد با اقوام همجوار و یا مهاجرین و مهاجمین جدید، خود را نشان می‌دادند. با توجه به این که هر یک از این اقوام مهاجر و مهاجم، در برخورد با شاخه‌هایی از قوم ساکن که به تدریج تحت یک نظام اجتماعی و یک نظام حکومتی قرار گرفته بودند، از آنها با زبان و لهجه و لفظ خود، نام می‌بردند و بعد هم در لوحه‌ها و کتیبه‌های باقی مانده از خود، در یک منطقه، معین نیز از آن اقوام با نامهای مختلف صحبت می‌کردند، که بعدها و امروز هم همیشه سبب سردرگمی متأخرین و محققینی که در این ناحیه مشغول تفحص‌اند شده و می‌شوند و حیران از این اسماء گوناگون ساکنان آن سرزمین دست به ارائه یک رشته فرضیه‌ها و نظریه‌هایی می‌زنند که گاه خود بجای روشنگرایسی، غلط انداز و گمراه کننده هم هست. البته بیشتر علت این انعکاس غلط، علاوه بر آنچه که مذکور افتاد، عدم اطلاع از بعضی از آداب و رسومی هم هست که در میان اقوام مختلف وجود دارد و به ظاهر خیلی بی‌اهمیت تلقی می‌شوند. برای مثال در میان کردها هنوز هم طوایف به نام افراد خوانده می‌شوند و اغلب نواحی هم همینطور. چنانکه می‌گویند: «دهبکری‌های دشت حاجی حسن، یا لک کریمخانی و...» و وقتی یک محقق و پژوهشگر در منطقه به جستجو می‌پردازد با اسماء گوناگونی روبرو می‌شود که در یک قوم، طوایف به آنها خوانده می‌شوند که هنگام معرفی آن قوم هم، هر کدام از آنها (از آن طایفه‌ای که با آن برخورد کرده) نام می‌برد و از آن صحبت می‌کند، مثلاً اینکه

کردها خود را فلان می‌نامند و اصلشان به فلان کس می‌رسد و از این گونه نتیجه‌گیریها. بعلاوه در گیر و دار ارتباطات و تهاجمات، اختلاف و پیوستگی‌های نسلی را هم نباید فراموش کرد که امری طبیعی است و همین امر سبب ترکیب و درهم آمیختگی و تولید نسل جدیدی می‌شده است که حاصل ترکیب ژنهای دو نسل و نژاد مختلف بود.

پس اگر مادر نواحی غربی سرزمینهای کردستان یا یک جای دیگر، با عده‌ای که دارای چشمان آبی و موی طلایی و پوست سفیداند، روبرو می‌شویم دلیل بر این نیست که کردها همگی از نژاد ژرمن یا وایکینگهای اطراف دریای بالتیک و یا نورماندی‌اند بلکه باید با توجه به مطالب فوق‌الذکر این احتمال را قوت بخشید که اینگونه افراد حاصل تهاجمات اقوامی از نژاد شمال باشند که به قول آقای «آلن» - که خود نیز به این مطلب توجه نکرده است - در زمانی «جهان باستان را از اقیانوس اطلس تا کوه‌های هیمالیا در نور دیده بودند و بر آسیای غربی یعنی سرزمین‌های هیتیها و اورارتوها و ارمنستان، استیلا یافتند» اگر چه امروزه نمونه قیافه و هیكلشان گه‌گاه تنها در دهات ترک‌نشین و در میان «اوستها Ossete» در گردنه داریال به چشم می‌خورد. چنانکه «موژینسکی Moszynski»<sup>(۱)</sup> هم با این اعتقاد می‌گوید: نباید تهاجمات از سرزمین کریمه را به سرزمین «اناطولی = آسیای صغیر» که از وقایع مسلم تاریخی است، نادیده گرفت؛ ما هم نباید فراموش کنیم که کردها هم از شرق به غرب جابجا شده‌اند و بارها و بارها با سامی‌ها (کلده و بابل و...)، سرزمینهای یکدیگر را میدان تاخت و تاز خود ساخته‌اند و خیلی تاخت و تازهای دیگری که صورت گرفته است. بنابراین دیده شدن چند نمونه از یک نوع، معرف کل آن نوع نمی‌تواند باشد. چنانکه مردمان حاشیه‌ای کشور ترکیه امروز با قیافه‌های اروپای غربی خود معرف تمام مردم آن سرزمین نیستند. تازه چنانکه گفته شد و تحقیق در آن نمی‌تواند منحصر به یک یا چند نقطه از مناطق عظیم سرزمین کردستان باشد. زیرا اصولاً علم پایه قضاوتش بر اساس تجربه و آزمایش است و مطابق قوانین علوم تجربی تنها آزمایش و بررسی در نقاطی محدود، نمی‌تواند به تشخیص و تمایز و شناخت و وضع یک قانون و تئوری برای یک منطقه وسیع، دلالت داشته باشد. براین

۱. کتاب تحقیقات درباره اصل و مبدأ فرهنگ ابتدائی اسلاوها، به زبان لهستانی.

اساس و با توجه به تمام شواهد موجود تنها بررسی «فن لوشان» و یا دیگران با آن اندیشه و تصور، نمی تواند معرف و شاخص حصول این نتیجه باشد که: کردها با داشتن نمونه های محدودی که اشاره شده، از نژاد ژرمن و یا وایکینگهایی باشند که به گفته «آلن» از شمال دریای بالتیک رهسپار شرق شده و سرزمینهایی را که با کلمه «شاید» همراه اند اشغال کرده و در آن وسعتی باشند که آن همه سرزمین را - که فقط کافی است یک نقشه جغرافیایی را در مقیاس بزرگ جلو خود گذاشت و مطالعه کرد تا به عظمت آن پی برد - برای مدتهای متمادی اشغال کرده باشند. تناقضات درباره نظریه ها هم چنانکه اشاره شد خود تفاوت زیادی در مقیاس این اندازه گیریها و نتیجه گیریها را نشان می دهد و یک مطالعه کننده، کافی است در مقابل نظریه ژرمن تباری کردها به استدلالاتی نظیر استدلال دکتر حامی توجه کند که با مقایسه تصویر نیم رخی از بوروکی Bourouki از اهالی بین النهرین و «اورنینا Ournina» پادشاه باستانی کلدی نتیجه می گیرد که کردها از تبار سامی ها هستند!<sup>(۱)</sup>

در هر حال در این راه هر کسی چنانکه گفته شد نظری داده که بعضی قابل تعمق و عده ای بی پایه اند. یکی مثل خانیکف khanikoff کردها را از نژاد افغانها می خواند، چون به آنها شبیه اند. دیگری مثل «ریچ Rich» کردها را دو دسته می کند، یک گروه چادرنشینان، که آنها را آسیرتا Assireta می نامد و گروه دیگر را «گوران» می خواند. به گفته وی دسته اول دارای چهره درشت و پیشانی برجسته، با سیمایی درهم اند و دیگران برعکس آنند! که نظریه اش بیشتر خیال پردازی است. عده ای هم مثل «شانتر chantre»، که زمانی دراز در میان کردها بوده می نویسد از ۱۵۸ نفر فقط سه نفر را با رنگ موی خرمایی دیده است و از ۳۳۲ نفر فقط هشت نفر را با چشمان روشن مشاهده کرده است.<sup>(۲)</sup> اما پروفیسور «اوژن پیتارد O. pittard» در مقابل اینگونه نظریه ها بر مبنای تحقیقات بسیار جالبش از نظر نژادشناسی حرفهایی دارد که می تواند جواب قانع کننده ای برای کسانی باشد که معتقد به ژرمن تباری کردها و همخون

۱. به نقل از کتاب ریشه نژادی کرد، تألیف احسان نوری، چاپ تهران، ص ۱۶ و... که این سامی بودن نژاد کردها هم یک مسئله است چنانکه ژنرال سریرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران، ترجمه فخرداعی گیلانی، چنان راحت کردها (گوتی)ها را از نژاد سامی خوانده که اجازه نمی دهد کسی درباره آن شک داشته باشد. تاریخ ایران، جلد اول ص ۸۹

۲. کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، از رشید یاسمی، ص ۱۰۴.

بودنشان با مردم شمال دریای بالتیک می‌باشند. وی (اوزن پیتارد) در کتاب ارزشمند و معروف خود به نام «نژادها و تاریخ les Races EtL History» (هر چند دارای امایهای زیادی است)، می‌گوید: از دریای سیاه تا خلیج فارس، مردمی زندگی می‌کنند که چادرنشین بودند و خصوصیات نژادی کاملاً مشخصی داشتند. بدینگونه چشم و مو مشکی، قد بلند (که کردها برعکس اکثراً قد متوسط دارند، مؤلف) با کله‌ای که درازای آن بیش از پهنای آن است، رنگ پوست شفاف، بینی دراز و اغلب بزرگ و قلمی که بیشتر نوک تیز و خمیده بوده به طوری که همیشه از یکی دو هزار سال پیش از میلاد، مورد توجه مجسمه‌سازان و پیکر تراشان قرار داشت. اوزن پیتارد اضافه می‌کند که: اینان با اینکه در طوایف و نامهای مختلف همیشه باهم در جنگ بوده‌اند کافی بوده که با دقت به هم بنگرند تا تشابه خطوط اصلی را در قیافه هم تشخیص دهند و همدیگر را به بیگانگی متهم نکنند...

پیتارد سپس اضافه می‌کند: شخص از خود می‌پرسد آیا آن قسمت از کردهایی که افرادی نظیر سولاک به آن اشاره می‌کنند و می‌گویند رنگ و موی چنین و چنان داشته‌اند و کله آنها دراز بوده، کجا هستند که ما آنها را نمی‌یابیم؟

با این محاسبات به نظر اینجانب با مطالعات متعددی که به خصوص در چندین نقطه از نقاط مختلف، شخصاً با کمک صاحب‌نظران در امر نژادشناسی به عمل آوردم (در بهتان، خربوط و ناحیه شرق خلیج اسکندرون و غرب موصل، لرستان، غرب کرمانشاهان و نیز به کسرات در ناحیه مگری و سنه دژ یا سنندج)، اولاً این نظریه که کردها از نژاد ژرمن و ایکینگهای اطراف دریای بالتیک باشند، بسیار بعید است و این نمونه‌هایی را که عده‌ای از بزرگواران نظیر فون لوشان و سولاک و... به آن اشاره کرده‌اند، مقطعی و موضعی است که با توجه به مسئله اختلاط نژادی که اشاره شد به خصوص در حواشی کردستان، امری است روشن و عمومیت نمی‌تواند داشته باشد. ثانیاً اکثریت قریب به اتفاق (تا آنجا که توسط نگارنده مطالعه شده است، (۸۹/)) جزو مشخصات براکیسفال با رنگ موی مشکی و ابروی پرپشت و بینی عقابی و حدود ۶۷٪ با چشمان میخی یا سیاه‌اند. لذا به نظر نگارنده کردها بیشتر از آنکه جزو نژاد ژرمن باشند، باید جزو نژادهای مهاجر شرقی یا بومی منطقه‌ای باشند که

ذیلاً به آن اشاره می‌شود و بارشد تکنیک علم نژادشناسی و یافته‌های جدید و تحقیقات آتی که با استفاده از پیشرفتهای علمی جدید است، قطعاً می‌توان امیدوار بود که ستونهای اصلی از ریشه‌های نژادی کردها مشخص و معلوم گردد، قومی که به قول «آرینس کاپرز Ariens kappers» نژاد واقعاً مشخصی هستند.<sup>(۱)</sup> و ما حتی اگر مطالعات خود را بر روی تحقیقات انجام شده در دو قرن اخیر متمرکز کنیم، باز هم فاصله وابستگی کردها را به نژاد ژرمن و وایکینگهای مهاجم کاملاً مشخص می‌کند، هر چند که پژوهشگرانی که بر پایه زبانشناسی مطالعه کرده‌اند به گفته‌های خود اعتقاد زیادی نشان دهند.

## ۲. کردها بومیان و صاحبان اصلی سرزمین کردستان از به دو تاریخ حیات اجتماعی انسان‌اند.

عده زیادی از دانشمندان باستان‌شناس و مردم‌شناس معتقدند که کردها اولین انسانهایی بوده‌اند که از زمان بسیار کهن از دوره (پالئولیتیک یا دیرینه سنگی) از دره‌های جنوب ایران گذشته و عموماً به سمت شمال غربی حرکت کرده و از دره‌های سلیمانیه و رواندوز وارد سرزمین کردستان شده‌اند - که آثاری هم از انسانهای «موسترس = عهد حجر قدیم» دال بر این نظریه از غارهای نزدیک سلیمانیه کشف شده که فقط یک سوی آنها تراشیده شده است.<sup>(۲)</sup>

از کهن‌ترین و مستندترین آثاری که در این باره می‌توان آورد آثاری است که از سارگن (پادشاه اکد = آگاد) بجای مانده است. وی از ۲۵۳۰ تا ۲۴۷۵ قبل از میلاد سلطنت کرده و با کردها - یا بهتر با اهالی کوهستانهای زاگرس - در «کازالو، شرق دجله» و ناحیه «بدره» که در زمانهای قدیم «در = Der» خوانده می‌شده، جنگیده است.<sup>(۳)(۴)(۵)</sup>

۱. سهم خاور نزدیک در دانش مردم‌شناسی کردها، چرکسها و ایرانیها، آمستردام هلند، ۱۹۴۱. باید اضافه کرد که آقای کاپرز خود از کسانی است که ضمن اعتقاد به مشخص بودن نژاد کردها به این معتقد است که در بین کردها اختلاط با نژادهای دیگر نیز دیده می‌شود.

۲. هنری فیلد امریکانی: مجله السنه سامی، جلد ۵۱، سال ۱۹۳۵، شیکاگو، ص ۲۰.

۳. مجله شرقی آمریکا Albright a Babylonian Geographical Treatise on saragon.

۴. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، ص ۲۳.



سرزمین «کردوئن = کردستان»، بنا به قول استرابون جغرافی‌دان دوره باستان، از دیاربکر تا موش امتداد داشته است. و نیز وی می‌نویسد: اقوامی با نامهای گوناگون در کردوئن زندگی می‌کرده‌اند که به گفتهٔ عدهٔ زیادی از محققین، نیاکان همین کردهایی هستند که امروز هم (زمان استرابون) در این خطهٔ می‌زیند و گاه تشابه اسمی آن اقوام می‌تواند بهترین سند بر ارتباط و وابستگی کردهای امروزی و مردم آن زمانهای کردستان باشد.<sup>۱</sup> حتی در مواردی که در زبانهای مختلف به صور مختلف و حالات مختلف بیان شده‌اند<sup>۲</sup>، این اقوام در جمع هم معمولاً تحت عناوین مختلف مثل منظومهٔ زاگرس و یا جزو اقوام مزوپوتامیا و... خوانده می‌شوند.

«دکتر کتنو Conteneau» فرانسوی معتقد است که از حدود چهار هزار سال پیش از میلاد برخی از مهاجرین به غرب ایران (کردستان امروزی) روی آوردند که آنها را آسیایی (آزیائیک) می‌خوانده‌اند، این اقوام که قبل از آریائیهای هند و اروپایی به این سرزمین آمده‌اند، در آثار بین‌النهرین به نامهای گوتی و کاسی و... خوانده شده‌اند. با توجه به اینکه در لغات و کلمات همین اقوام (گوتی و کاسی و...) عناصر هند و اروپایی مثل نام خدایان و پادشاهان و مقدسان موجود است، لذا میتوان عقیده داشت براینکه اقوام مهاجر قدیمی هم (گوتی و کاسی و...) از همین آریائیهای ایرانی (مادی و فارسی) بوده‌اند که بعدها در هزارهٔ دوم پیش از میلاد از راه قفقاز بایران آمده‌اند.

جالب این است که گاه در بعضی از نوشته‌ها، هر چند مربوط به افراد معتبر، نظریه‌هایی می‌خوانیم که مایهٔ شگفتی است، از جمله پروفیسور مینورسکی در جایی می‌نویسد: درست است که قوم کرد از شرق به غرب آمده و در کردستان سکونت اختیار کرده‌اند، اما این امر مانع

۵. تورودانژن T.Dangin نیز در کتاب مجموعه «اُثورولوژی» به دو لوحه یا سنگ نیشته اشاره کرده که خود دیده است و مربوط به دو هزار سال ق.م می‌باشد که در آنها از سرزمینی به نام کارداکا در جنوب وان صحبت شده که مردمی به نام «سو Su» در آنجا بوده‌اند.

۱. اسماء نظیر کردوئن، کردو = کردو، گوتی نام منطقهٔ مورد بحث می‌باشد. حتی اقوام بیگانه‌ای همچون آرامیها، سرزمین کردستان مرکزی را «بث کردو Bath kardu» می‌نامیده‌اند و شهر امروزی «جزیرهٔ بن عمر» را گازارتاد کردو Gazarta .D.kardu می‌خوانده‌اند.

۲. مثلاً همین کلمهٔ کردو را ارامنه تحت تأثیر لهجه و زبان خود با حرف خ که در زبان ارمنی از ادات جمع است، کردوخ و اعراب یا کردا Bakarda خوانده‌اند.

از آن نیست که قوم یا اقوام دیگری در همان زمان! به نامی نظیر کاردو که شباهت اسمی آنها را داشته، در کردستان مرکزی زیسته باشند!

به نظر نگارنده محال است چنین امری حقیقت داشته باشد، یعنی هم زمان دوم قوم هم نام ولی با نژادی جداگانه در دو نقطه از جهان وجود داشته باشند.<sup>(۱)</sup> پس باید در این باره گفت که این اقوام یا ساکنان اولیه سرزمین کردستان قبل از هجوم و هجرت آریایی‌های ایرانی (پارسی و مادی) در اینجا بوده‌اند، یعنی صاحبان اصلی سرزمین کردستان اند و یا آریایی‌اند اما قبلی از پارسیها و مادیها به این سرزمین آمده‌اند که در صورت قبول نظریه دوم، فرضیه مهاجرت‌های پی در پی اقوام آریایی صحت پیدا می‌کند.

اقوامی که در این سرزمین زیسته‌اند تحت شرایط و نظریه‌ها و نامهای مختلفی بیان شده‌اند و به قولی، هر محقق و نویسنده و تاریخ‌نگاری، آنچه را که معتقد بوده درباره آنها گفته است و در نتیجه تفرقه آراء و عقاید و در نهایت عدم امکان بیان یک نظریه را که بیشتر مبتنی بر علم و حقیقت باشد فراهم ساخته است.

سرسیدنی اسمیت S. Smith، در مقاله‌ای تحت عنوان (تاریخ قدیم کردستان) که به طور خصوصی برای پروفیسور محمدامین زکی نویسنده تاریخ کرد و کردستان نوشته است، اظهار عقیده می‌کند که پیش از حکومت‌های منطقه‌ای نظیر سومر و اکد و اور، که حدود ۲۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده‌اند، در منطقه کردستان حکومت‌های خود مختاری وجود داشته و زبانی هم که مردم این سرزمین یعنی «شوباریها Shubari»، با آن صحبت می‌کرده‌اند با لغات سامی و هند و اروپایی یا سومری هیچ مناسبتی نداشته است و دانشمندان آلمانی، زبان شوباریها را «قفقازی» می‌دانند.<sup>(۲)</sup><sup>(۳)</sup> همین مستشرق (اسمیت)، اضافه می‌کند، مناطق سیمور Simura در اطراف ناحیه آلتون کُپری یا پل طلایی در ترکیه، لولوبو Lullubu، حلوان، ساسرو<sup>(۴)</sup> sasru و اوربیلوم urbillum یا هُوِلِر = اربیل، همه ملتی

۱. کتاب کرد و کردستان، محمدامین زکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی، ص ۵.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. زبان «قفقازی» از طرف زبان‌شناسان به زبانهایی گفته شده است که دارای قواعد و قوانین کاملی نمی‌باشند.

۴. به نظر نگارنده این ناحیه باید منطقه امروزی «سِرُ Sero» در مرز ایران و ترکیه و عراق باشد.

واحد بوده‌اند که اتفاق لازم را نداشته‌اند.<sup>(۱)</sup> در حالی که ضمن مطالعاتی که صورت گرفته معلوم می‌شود همین اقوام و نواحی محل سکونت آنها، همه با هم متحد بوده و در تحت یک حکومت، به نام (میتانی)، قرار داشته‌اند و نیز حکومت‌های کاسی‌ها در بابل و... حتی خاندانی به نام «خانی کالبات Khani Calbat» که پایتختشان شهر نیبیس یا نصیبین بوده است، توانستند مدتی بر آشور مسلط گردند.<sup>(۲)</sup>

بدین ترتیب می‌بینیم که حکومت‌هایی با نام‌های مختلفی در کردستان وجود داشته که همه قبل از تشکیل حکومت مادها و پارسها، در ایران زمین بوده‌اند و هیتیت‌ها و اورارتوئیها Urartu یا خالیدیها Khaldi، نایریها Nairi، موشکی‌ها یا به قول رومیها Moshoi، و «پاپهی‌ها Paphi» و یا «کورتی = Qurti» و سرانجام، در زمان «شاماناصر پنجم» در آشور، مادها، حضور خود را نشان داده‌اند. در همین زمان هم بوده که «مانائیها Mannai»، جنوب دریاچه ارومیه را در اختیار داشته و همانجا هم، سکونت اختیار کرده‌اند.

پس با این سوابق تاریخی که هر یک برای خود، دارای مدارک و اسناد ثبوتیه هستند، نظریه اکثر دانشمندان که می‌گویند: بشر قومی را کهن‌تر از کردها، در این ناحیه، نمی‌شناسند صورت روشن‌تری بخود می‌گیرد<sup>(۳)</sup> و بر همین اساس است که می‌توان ادعا کرد: این اقوام یا دارای نژاد و ریشه مستقلی برای خود هستند و یا باید از اقوامی باشند که قبل از آریائیهای ایرانی، به این سرزمین آمده‌اند. یکی از اشتباهاتی که راجع به قوم کرد صورت گرفته است، این است که طوایفی را که بعداً می‌خوانید و می‌شناسید، جدا از قوم اصلی خود (گوتی = کرد) مورد بررسی قرار داده و می‌دهند و پژوهشگران این راه «گوتی» را هم مثل لوللو، کاسی، میتانی و نایری و... یک طایفه می‌دانند، در صورتی که کلمه «گوتی» یک اسم عام است که همه اسامی دیگر را در بر می‌گیرد، زیرا آن اسامی طوایفی‌اند که خود جزئی از «گوتی» بوده‌اند مثل امروز که می‌دانیم «کرد» نام یک قوم و ملتی است که شامل تمام گروه‌ها و طوایف کوچکتری

۱. تاریخ کرد و کردستان، محمدامین زکی، ص ۶۵.

۲. به نظر نگارنده این اسم «خان کالبات» باید باشد که یای نسبی به آن اضافه شده است، چون در کردی بجای کسره یا اضافه می‌شود و کالبات که اسم محلی و منطقه‌ای بوده، خان یا امیر آنجا مدتی بر آشور حکومت رانده است (خانی کالبات خان سرزمین کالبات).

۳. دانشمندانی نظیر پروفیسور اسپایزر، مینورسکی، سون...

مانند مُکری، کلهر، زازا، لُر، اردلان، بابان، بارزانی، منگور، دهبگری و... که همه روی هم رفته قوم کرد را تشکیل می‌دهند. گوتی هم در آن زمانها، به جای کلمه کرد، بکار رفته و لوللو و کاسی و... طوایف تشکیل دهنده گوتی بوده‌اند. الواح و کتیبه‌هایی که از آن زمان داریم، خود مؤید این نظریه‌اند و تمام، متفق‌القول، اشاره دارند بر این که، در تمام سرزمین زاگرس، از آرات تا «موخی» و شاخ طور عابدین و «انزان = شوش» و... قوم گوتی، ساکن بوده‌اند. کتیبه سلم نصر اول (۱۲۸۰-۱۲۶۱ پیش از میلاد) و کتیبه «مالامیر بختیاری» و خیلی از آثار دیگر، موید این مطلب‌اند. «مالامیر» یا «کُل یا کول‌وه فرهاد» «اشکوت سلیمان Ashkawti Sulayman غار سلیمان» همه کلماتی کردی هستند. مالامیر به معنی منزل آقا (ارباب) و کل یا کل‌وه یعنی گردنه فرهاد و اشکوت در کردی به غار گفته می‌شود. کتیبه مالامیر متعلق به قرون ۱۲ و ۱۳ قبل از میلاد است که از «تخی نخی گوتو اماردی» پادشاه «حنی» می‌باشد که خود را پادشاه «انزان = شوش» هم می‌خواند که آنرا «زیزان» نوشته است، این کلمه (زیزان) که به انزان تغییر لفظ پیدا کرده است، در زبان کردی به معنی سرزمین پست است (سرزمینی را که شوش در آن واقع است با منطقه کوهستانی بختیاری مقایسه کنید تا مفهوم این کلمه مشخص شود). خود پادشاه هم خود را از طایفه «اماردی» گوتی، معرفی می‌نماید یعنی طایفه اماردی که از قوم گوتی است بعد اضافه می‌کند که من چه کاره‌ام (پادشاه حنی).

سلم نصر هم در کتیبه‌اش می‌نویسد<sup>(۱)</sup> [...] قوم گوتی در آسمان این عصر مثل ستاره برق زد، و به کثرت و عزم و دهشت مشهور بودند که از حدود آرات تا شاخ طور عابدین گسترده بودند، مغلوب من شدند] «توکولتی اینورتا» هم به این امر اشاره کرده و می‌نویسد: تمام سرزمین زاگرس مسکن قوم گوتی بوده است.

حاصل اینکه، گوتیهای گسترده در تمام این سرزمین وسیع، تمام آن طوایفی را که هر یک در جایی از آن زندگی می‌کردند، دربر گرفته است و آن طوایف هر یک قوم و نژاد مستقلی نبوده‌اند که از سرزمین دیگری آمده باشند، تا جداگانه مورد بررسی قرار گیرند. پس بجای اینکه فرضیه‌های ناشی از خیال‌پردازی را ارائه دهیم بهتر است یکدفعه بحث را تحت

عنوان گوتی با طوایف مختلفش (کاسی و لوللوا...) مورد پژوهش و تحقیق قرار دهیم. ما باز هم در این باره صحبت خواهیم کرد، لذا، فعلاً دنباله نظریه‌ها و گفته‌های دیگری را هم که درباره منشأ نژادی کرد بیان شده است می‌گیریم که بعضی‌ها واقعاً مضحک و خنده دارند و برای اینکه شما خواننده گرامی این سطور از آن نظریه‌ها هم بی‌نصیب نمانید به چند تا از آنها هم اشاره می‌کنیم: محمد افندی، در کتاب **تاج العروس**، درباره نسب کردها می‌نویسد: **الاکراد طایفة من الجن!** و در توضیح آن می‌افزاید: چون اصل کردها از جنیان است، بنابراین، هر کردی که در روی زمین هست، یک چهارمش، از جنیان می‌باشد و دلیل این امر هم آن است که کردها از نسل بلقیس، زن حضرت سلیمان‌اند که وی هم مادرش جن بوده است!!

ابومعین نسقی در کتاب **«بحر الکلام»** می‌نویسد که: جنیان به حر مسرای حضرت سلیمان حمله کردند و آنجا را به تصرف درآوردند. بعضی از زنان حرم حضرت سلیمان، از رابطه با جنیان حامله شدند و فرزندان به دنیا آوردند که همین کردها باشند!! شرفخان تبلیسی در شرفنامه می‌نویسد: بعضی‌ها روایت می‌کنند که دیو با انسان ازدواج کرده و طایفه کرد از آن ازدواج حاصل شده است!!

مسعودی در کتاب **«مروج الذهب»**<sup>(۱)</sup> می‌نویسد: حضرت سلیمان وقتی از قدرت افتاد، شیطان در جلد آدمیان، بر کنیزکان سلیمان دست یافت و آن کنیزانی که مؤمن بودند و پناه بر خدا بردند نجات یافتند، ولی کنیزکان منافق و کافر، به شیطان تن دادند و بار گرفتند و چون سلیمان باز هم قدرت یافت، به آن کنیزان فرمود: **اَکْرَدُوهُنَّ إِلَى الْجِبَالِ وَالْأَوْدِيَةِ**<sup>(۲)</sup> یعنی آنها را طرد کنید و به کوهستانها و دره‌ها رها سازید. پس چون اینها فرزند به دنیا آوردند، کردها را تشکیل دادند!!؟ باز می‌نویسد: اما بعضی‌ها را عقیده بر آن است که کردها، عرب بوده و از نسل ربیعة بن نزار بن معربن عرفان بن بکر بن وائل هستند<sup>(۳)</sup> که

۱. مروج الذهب، جلد سوم، ص ۲۵۱.

۲. به نظر استاد مرحوم رشید یاسمی، اینها به علت شباهت صوری لفظ «کَرَدَه»، عربی یا کرد می‌باشد که باید اضافه کرد که تاج العروس کارده را به معنی دافعه آورده است. صفحه ۱۱۰ کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی.

۳. مروج الذهب، جلد سوم، ص ۲۴۹.

به عللی نامعلوم خود را به کوهستانها کشیده و با ارتباط با (الاعاجم و لفرس) که همان عجم و فارس باشند، زبان اصلی خود را گم کرده‌اند. و سرانجام بعضی‌ها هم کردها را از نژاد «مضر بن نزار» و برخی نیز آنان را از اولادان «کرد بن مرد بن صعصعه بن هوازن و...» می‌دانند. مسعودی همچنین می‌نویسد صحیح‌ترین نظر آن است کردها از «ربیع بن نزار» هستند چنانکه کردهای طایفه «شوهجان» در دینور و همدان، این اصل را قبول دارند.<sup>(۱)</sup>

**تاج العروس** در توضیح کرد می‌نویسد: [قیل جدهم کرد بن عمرو مزیقیا و هو لقب عمرو لانه کان کل یوم یلبس حلة فاذا کان آخر النهار فرقها. لیلاً تلبس بعهدهی] بدین معنی که جد آنها کرد پسر عمرو بود و عمرو ملقب به مزیقیا بود، زیرا هر روز جامه نو می‌پوشید و شب آنرا پاره می‌کرد تا بدست دیگران نیفتد. همین کرد را پسر عامر بن ماء السماء هم نوشته‌اند (امابن مزیقیا عمرو و جدی ابوه عامر ماء السماء) و همچنین در کتابهایی، حرفهایی زده‌اند مثل کتابهای «الجواهر المکنون فی القبایل والبطون ابن الجوانی. و فیات الاعیان و الکردی محمد افندی و... که هر یک به نحوی داد سخن داده‌اند و کردها را از اولاد حام پسر نوح گرفته تا جن و دیو و... دانسته‌اند.<sup>(۲)</sup> جالب اینکه در بعضی از

۱. مروج الذهب، ص ۲۵۳ و نیز کتاب التنبیه والاشراف، ص ۸۸، چاپ اروپا.

۲. برخلاف خیلی‌ها نگارنده معتقد است که این نژادشناسان نابغه که بدینگونه ریشه نژادی کردها را به موجودات ماوراء الطبیعه مثل دیو و جن و... نسبت می‌دهند، یک دلیل روانی دارند، بدینگونه بشر هر گاه دستش از همه جا کوتاه شده و در مقابل قدرت و یا قدرتهایی نتوانسته مقابله کرده و چاره‌جویی نماید برای تبرئه خود از این ناتوانی و ضعف، دست به دامان یک مقدار افسانه‌ها و داستانهای غیر عادی و عجیب و غریب می‌شود تا این موضوع را برساند که اینکه وی و همراهانش نتوانسته‌اند این نیروهای قوی را دفع و نابودشان سازند، بخاطر این است که این نیروها، غیر عادی و مافوق قدرت و نیروی مدافعه انسانی می‌باشند و این ضعف و زبونی تنها منحصر به آنها نیست چون این نیرو دارای قدرت ماوراء الطبیعه و غیر عادی است، همه در مقابل آن به این ضعف و زبونی دچار می‌شوند و اگر این نیرو «حالا هر چه می‌خواهد باشد» یک انسان یا یک قوم و یا یک میکروب و هر چیز دیگر، اعمال و اثراتش توأم با خشونت و یا بی‌رحمی و انهدام و کشتار بیشتری باشد، دیگر جای بحثی بجای نمی‌گذارد، اینجا است که در موارد غیر قابل رؤیت و شناسائی باید متوسل به جادو جنبل و اعمال خرافی شد و در مواردی این چنین هم این قوم نیرومند و نابودگر باید از یک منشأ و مبداء خارق‌العاده سرچشمه گرفته باشد و الا انسان متمدن و معمولی قادر به انجام این تهاجمات و ویرانگریهای عظیم نیست. در مورد طوایف کرد هم بدینسان بوده است چون از ابتدای تاریخ، این قوم در یک منطقه کوهستانی صعب العبور و فقیر که برآورنده احتیاجات زندگی وی نبوده، سکونت داشته و هرگاه فرصتی یافته رو به سوی همسایگان ثروتمند خویش آورده و هرچه را که دیده یا تصرف کرده و یا نابودش ساخته است و چون مردمی کوه‌نشین و سخت‌کوش و جان‌سختی بوده‌اند و مردم راحت‌طلب و نجنگیده همسایه، قادر به مقابله با آنها نبوده و خشونت و جنگندگی آنها که خیلی وقتها توأم با وحشی‌گریهای ناشی از دوری از مردم و مراکز تمدن زمان خود بوده، برایشان بسیار غیر عادی و غیر معمول جلوه کرده است، پس در قضاوتها تا آنجا پیش رفته‌اند که آنها را به موجودات غیر عادی و ماوراء الطبیعه نسبت داده‌اند. کتابهای گذشتگان پر است از افسانه‌هایی درباره یک چنین اقوامی که مخصوصاً با یک کلاغ چهل کلاغ کردنها و رنگ و روغن زدن بر اعمالشان، موجودات عجیب و غریبی را در ذهن خواننده خویش مجسم می‌سازند. جالب است اگر دقت شود

نوشته‌ها کردها را مردمی می‌دانند که قبل از حضرت آدم بوده‌اند و آنها را از طایفه بنی‌جام می‌خوانند<sup>(۱)</sup> و معتقدند که کردها همان «گوتیها» هستند که اسمشان از کوه «جودی» گرفته شده که در قرآن کریم به پهلو گرفتن کشتی حضرت نوح پس از طوفان نوح بر دامنه آن اشاره شده است و اینکه گوتی جودی شده بدین علت است که در زبان عربی «گاف» به جیم تبدیل می‌شود و ت به دال، پس گوتی تبدیل به جودی می‌شود. و این کوه که امروز هم در کردستان و شمال شرقی موصل در عراق قرار گرفته است موطن اولیه بشر پس از طوفان نوح است.

در کتب مختلف مثل «عیون الاخبار و... می‌نویسند که حضرت نوح قریه «بقردی» را بر آن کوه بنا نهاد و هشتاد تن از همراهانش را در آن جای داد. این ده امروز هم «سوق الثمانین» یا «هشتادان» نامیده می‌شود.

مرحوم رشید یاسمی نویسنده کتاب **کرد پیوستگی نژادی و تاریخی او**<sup>(۲)</sup> از قول تاج العروس به نقل از کتاب «**مناهج الفكر و مباحج العبر**» از «**ابوالیغظان**» می‌نویسد: [و قیل عسی قوم من العرب علی سلیمان علیه السلام و هربوا الی العجم فوقرافی جوار کان اشتراها رجل لسلیمان (ع) فتناسلت منها الاکراد]. بدین معنی که: طایفه‌ای از اعراب بر حضرت سلیمان شوریدند و به خاک عجم گریختند<sup>(۳)</sup> و در راه به جمعی از کنیزانی که برای سلیمان (ع) می‌بردند، برخوردند و با آنها درآمیختند و طایفه کرد از آنها بوجود آمد! البته این مطلب دنباله داستانی است که گویند سیلی عظیم در یمن جاری شد که به سیل عرم معروف است و

امروز هم که دیگر جن و پری و دیو و... آن‌گیری خود را از دست داده‌اند، باز هم به صورت دیگری این مسئله جلوه می‌کند، بدین ترتیب که وقتی قومی و یا گروهی و حزبی و... بر علیه حکومتی قیام می‌کند و امانش را می‌برد، حکومت (اغلب حکومت‌هایی که پایگاه مردمی ندارند چنین‌اند) برای اینکه عدم توانایی خود را توجیه کند به بهانه‌های عجیب و غریبی متوسل می‌شود که: این «شورشیان» و... از خارج حمایت می‌شوند و بیگانگان و دشمنان خارجی آنها را یاری می‌دهند و... که تا ثابت کند اینکه من نمی‌توانم آنها را فوراً سر به نیست کنم و سرکوب نمایم، دلیلش کمک و یاری دشمنان خارجی است و از این حرفها. که یک توجه و دقت سطحی به اخبار رادیوها و خبرگزاریها در سرتاسر جهان می‌تواند آنچه را که ما می‌گوئیم به نظر تان برساند. درباره کردها هم چنانکه قبلاً اشاره شد بارها نگارنده در مناطق مختلف غیر کرد مثل آذربایجان و اصفهان و تهران و... از این و آن حرف‌هایی شنیده است که به قول معروف کم مانده شاخ در بیارود مثلاً شنیده است که کردها دم دارند و حتی به صورت تمسخر در بین کلاه مخملیها خود شنیده‌ام که داد زده‌اند و طرف را، آی بنی آدم دم‌دار خوانده‌اند. پس در جایی که امروز در پایان قرن بیستم اینگونه تصورات و اعتقاداتی وجود داشته باشد، دیگر وای به اندیشه‌های چندین قرن پیش.

۲. صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱. تاج العروس، کلمه کرد از محمد افندی.

۳. عربها مسلمان غیر عرب را عجم می‌خوانند.

وقایعی را بوجود آورد که اینهم یکی از شاخه‌های آن سیل و داستان است.

**تاج العروس** اشاره‌ای هم دارد که کردها از اولاد «کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح (ع) هستند و چهار طایفه سوران و گوران و کلهر و لر از شاخه‌های متعدد اولاد آنانند. جالب این است که آن عده از نویسندگان که معتقدند کردها، عرب و از نژاد سامی‌اند، مأخذ نظریاتشان به استناد همین تشابهات است و از آن جالبتر اینست که می‌بینیم در یک کتاب کردها را هم سامی و عرب خوانده‌اند و هم آریایی و ایرانی و... مثلاً مسعودی که در کتاب «التنبيه و الاشراف» کردها را از نسل کردبن اسفندیاذبن منوشهر (منوچهر) از پادشاهان پیشدادی می‌داند.<sup>(۱)</sup> و می‌نویسد اول آنها منوچهر از اولاد ایرج بود که هفت فرزند داشته است و اکثر تیره‌های فارس و سلسله‌های پادشاهی از آنان‌اند... در دنبالهٔ مطلب می‌نویسد: بعضی از عشایر کرد از این قرارند: بازنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاور، بوذیکان، لر، جورقان، جاوانیه، بارسیان، جلالیه، مستکان، جابارقه، جردغان، کیکان، ماجردان، هذبانیه، و غیره که در فارس و کرمان و سجستان (سیستان) و خراسان و اصفهان و جبال و همدان و شهر زور و درآباد و صامغان و آذربایجان و ارمنیه و اران و بیلقان و الباب و الابواب و جزیره و شام و ثغور ساکنند.

توجه کمی به مراکز کردنشین که در زمان مسعودی بوده‌اند و به آن اشاره شده است و به علاوه بر پایه مشاهدات عینی مسعودی بوده نمایانگر گستردگی عظیم کردها در آن زمان می‌باشد. ضمن اینکه این فکر را در خواننده ایجاد می‌کنند که چه عواملی باعث شد که کردها به تدریج از نواحی شرق رانده شوند و فقط به نواحی امروزی اکتفا نمایند.<sup>(۲)</sup>

غیر از مطالب فوق باز هم حرفهائی هست که دربارهٔ منشأ پیدایش کرد زده شده است که جزو گمان و تصوراتی است که ابراز داشته‌اند، از جملهٔ آن مطالب اشاره‌ای است به داستان ضحاک مار دوش و خونخواری او و در نتیجه پیدایش قوم کرد!!

۱. سلسله‌ای از پادشاهان باستانی ایران که قبل از دورهٔ تاریخی (قبل از زمان مادها) در ایران سلطنت می‌کرده‌اند.

۲. و این خود یکی از دلایل متقن و محکمی است بر یکی بودن کرد و ایرانی و مخصوصاً ماد و اینکه مادها اگر هم بعدها همراه با سایر طوایف آریایی به ایران آمده باشند، باز هم دسته‌هایی از مادها بوده‌اند که بعداً به همین سرزمین مهاجرت کرده‌اند و جدا از طوایف قبلی ماد که پیش از آنها مهاجرت کرده‌اند، نیستند و جزو قوم غالب کرد و ماداند که به تدریج بر سرتاسر این سرزمین و در نهایت کردستان تسلط یافته‌اند.



داستان از این قرار است که یکی از پادشاهان غاصب تاریخ ایران مردی بود ضحاک نام که پنجمین پادشاه از سلسله پیشدادیان و جانشین جمشید جم بوده است. (که البته نظریه کلی این است که ضحاک نام یک شخص معین نیست بلکه نام سلسله‌ای از فرمانروایان حاکم بوده است و بر مبنای داستانهای کهن، قوم ضحاک تازی‌های حاکم بر کلد و بابل می‌باشند که مدتها بر سرزمین گوتی، که مادها هم جزوی از آنها بودند، حکمرانی کرد و در این مدت مرتکب ظلم و ستم بسیاری شده‌اند که سرانجام توسط کاوه آهنگر که یک کرد مادی بود، بر علیه حکام غاصب شوریدند و درفش کاویانی را با پیشبند چرمین کاوه آهنگر، جاودانه ساختند و سرزمینشان را از چنگ غاصبان رهانیدند).

به قولی بر روی هر یک از شانه‌های ضحاک ماری وجود داشته که برای این که این مارها صدمه‌ای بر ضحاک وارد نیاورند، هر روز می‌بایستی دو جوان را قربانی کرده و مغز آنها را طعمه مارها سازند به روایت «ابن قتیبه» در کتاب «المعارف» ضحاک وزیری داشته «ارمائیل» نام که از ظلمی که بر جوانان می‌رفت ناراحت بود. پس دستور داد هر روز یکی از جوانان را می‌کشتند و دیگری را به کوهستانهای فارس می‌فرستادند که کردها اجتماعی حاصل از همان نجات یافتگان از ظلم ضحاک ماردوشند.<sup>(۱)</sup> فردوسی به زیبایی تمام به این مسئله پرداخته و با ذکر:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه	وزو ساختی راه درمان شاه
.....	.....
برون کرد مغز سر گوسفند	به آمیخت با مغز آن ارجمند
.....	.....
چو گرد آمدندی از ایشان دو یست	بر آن سان که نشناختندی کیست

۱. بنا به روایتی دیگر این پادشاه دو وزیر داشته به نام‌های کرمائیل و ازمائیل که پس از نجات جوانان، به آنان گله‌داری می‌آموختند. واسیلی نیکیتین معتقد است این داستان که اینجا رنگ کردی به خود گرفته است اقتباس از افسانه مانده‌های بهشتی و دو ملک روزی‌رسان می‌باشد که در فارسی نامشان خرداد و مرداد و در عربی نامهای هاروت و ماروت دارند به نقل از کتاب کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، ص ۶۴ که از کتاب سانتورها Santaures اخذ کرده است.

.....

کز آباد ناید بدل برش یاد!

کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد

این داستان را به نظم آورده است.

دانشمندان و مستشرقین و سیاحانی هم به این مسئله اشاره کرده‌اند که از جمله می‌توان از «جیمز موریه G.Morie» نام برد که در سال ۱۸۱۲ میلادی در سیاحتنامه خود<sup>(۱)</sup> می‌نویسد: در ۳۱ اوت هر سال (مرداد ماه سال شمسی) مردم دماوند جشنی برپا می‌کنند که آنرا «عید الکردی» می‌خوانند و جشن رهایی مردم، از ظلم ضحاک ماردوش، به رهبری کاوه آهنگر می‌دانند. حکیم عمر خیام نیشابوری هم در کتاب نوروزنامه خود، با این عنوان مطلب را بیان می‌کند: فریدون گرد، به ایرانیان دستور داد تا روزی را که ضحاک اسیر و ایران را از شر او نجات داد، جشن بگیرند...

جالبترین چهره این جشن همان کردی بودن آن است و چنانکه می‌بینیم، به این نام هم شهرت دارد و در تمام نقاط کردستان برگزار می‌شود. در کردستان ترکیه این جشن را «جزنی تول هلدان یا تی هلدان Tehaldan» می‌گویند که به معنی جشن تنبیه کردن و انتقام گرفتن است، هر چند که بعد از اسلام، برای اینکه رنگ اسلامی هم بدان داده باشند، آنرا جشن «خضر نبی» هم گفته‌اند... که حضرت خضر(ع) که اغلب به داد مظلومان می‌رسد، به کمک مبارزان بر علیه ستم ضحاک، آمده و آنان را یاری داده است... و به همین علت در هر منزلی تا صبح چراغی روشن می‌کنند! تاراه خضر نبی را روشن ساخته باشند.

این جشن را آرامنه هم که در سرزمین کردستان زندگی کرده و می‌کنند، همزمان با کردها، برپای می‌دارند و آنرا «دیانت آراج» می‌گویند اما عامه آرامنه آن را «طرانداز» می‌خوانند و معتقدند که جشن کردها «ازدی» است که البته منظورشان از «ازدی» طایفه کرد ایزدی است که به غلط آنها را یزیدی می‌خوانند.<sup>(۲)</sup>

در هر حال نظریه‌ها درباره ریشه نژادی کردها زیاد است و گفته‌هایی نظیر بیان

۱. جیمز موریه، سیاحتنامه دوم، ص ۳۵۷.

۲. در فصول آینده این کتاب راجع به ایزدیان «یزیدبها» و مراسم نوروزی، مفصل‌تر صحبت خواهد شد.

«استرابون» جغرافی‌دان و وقایع‌نگار قبل از میلاد بسیار است. استرابون می‌گوید: جوانان پارسی را چنان تربیت می‌کردند که در گرما و سرما و بارندگی، بردبار و متحمل باشند، به طوری که شب در هوای آزاد به گله‌داری بپردازند و با غذای کم، خود را سیر سازند. این جوانان را امروزه «کردک Kardak» می‌خوانند<sup>(۱)</sup> که کردک یا کردا به معنی مرد جنگی است این کردکها، از راه غارت زندگی می‌کنند. (۲)(۳)(۴)

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد، تاریخ تشکیل حکومت آریایی در ایران، اگر از زمان «آبادیان و گلشاییان و پیشدادیان و کیانیان در نظر گرفته شود، از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح، تجاوز نمی‌کند تا ضحاک سبب پیدایش کردها گردد، در حالی که، لوللوه‌ها و... یعنی طوایف مختلفی کرد، قبل از این تاریخ (۳۷۰۰ سال قبل از میلاد)، دارای حکومت بوده و در آن تاریخ با «سارگون اول»، جنگیده‌اند و به همین علت، نگارنده، داستان بابلیها و کلدی‌های تازی را پیشتر از نظر استرابون صحیح می‌داند.

بعضی‌ها را اشاره بر این است که اگر «گوتی»ها قبل از سارگون و نارام سین و... بوده‌اند، پس چرا نامی از آنها برده نشده است؟ دلیلش بسیار روشن است، زیرا، برخورد و ارتباطی با آنها پیش نیامده تا نامی از آنها برده شود. گوتی‌ها در جوار و یا در داخل کشورهای زندگی می‌کردند که قدرت فوق‌العاده‌ای در آن زمانها داشته‌اند، مثل آشور، کلدی و بابل و... و لذا تا زمانی که مسئله‌ای سبب برخورد و جنگ باشد، پیش نمی‌آمد، نیازی به بحث و گفتگویی درباره آنها (گوتی‌ها) نمی‌بود. اما موضوعی که بسیار شایان توجه و تعمق است، این است که، در زمانهایی که ما از آن صحبت می‌کنیم، یعنی حدود شش - هفت هزار سال پیش از این تاریخ، فرهنگ کتابت و نگارش به آن صورت نبوده که هر کسی را ممکن گردد و تقریباً خواندن و نوشتن، یک حالت انحصاری و استثنائی

۱. استرابون، کتاب ۱۵، بند ۱۷.

۲. حافظ شیرین سخن در مورد محرومیت شدید «کردک‌ها» می‌نویسد:

مزن دم زحکمت که در وقت مرگ  
ازسطو دهد جان چو بیچاره کرد

۳. مولانا هم در دیوان شمس تبریزی می‌گوید:

کرد دیدم کو کند دزدی ولی  
دزد ما را بین که او دزدید کرد

۴. ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، جلد دوم.

داشته که فقط شاهان و امرای بزرگ را ممکن بوده است، لذا نوشتن الواح و کتیبه‌هایی هم که فقط بر روی سنگ و گل نوشته شود، تنها در یک شرایط خاص و بسیار مهم مثل شرح یک پیروزی بسیار مهم ممکن می‌گردید که در آنجا هم برای شرح و تفسیر جایی نبوده و به کسانی و وقایعی هم در آن کتیبه و الواح اشاره می‌شد که بسیار مهم باشند. نگاهی گذرا بر الواح و کتیبه‌ها هم مؤید این نکته است. پس وقتی در ۳۷۰۰ سال پیش از میلاد، سارگون اول، به شرح پیروزی خود بر گوتی‌ها اشاره می‌کند، معلوم است که: اولاً این پیروزی بسیار مهم بوده و در ثانی این قومی که پیروزی بر آنها، اینقدر مهم باشد، لابد خود آنها هم دارای اهمیت و ابهتی والا بوده‌اند که پادشاهانی مثل سارگون یا نارم سین و... پیروزی بر آنها را، با این همه افتخار و عظمت یاد کرده‌اند. لذا، اگر ما بگوییم که گوتی‌ها قبل از ۳۷۰۰ سال پیش از میلاد، دارای قدرت و حکومت بوده‌اند، سخنی نسنجیده نخواهد بود، زیرا در آن الواح می‌خوانیم: گوتی‌ها و مادها در ۲۸۰۰ سال پیش از میلاد از سارگون شکست خوردند و مدت سه قرن (خوب توجه شود: سه قرن) خراج‌گذار دولت بابل بوده‌اند، یعنی اگر این گوتی‌ها و مادها، دارای یک نظم حکومتی، در حد لزوم آن زمان نمی‌بودند تا سه قرن یک برنامه رانی توانستند مرتب انجام دهند.

اینجا یک مسئله دیگر هم، در ضمن این موضوع، پیش می‌آید که: اگر حکومت مادها، آن چنان که نقل شده، بعد از هجرت آریاییها (در قرون ۱۶ و ۱۷ پیش از میلاد) ایجاد شده، پس این مادهایی که ده قرن پیش از آن تاریخ، حکومت داشته‌اند، (هر چند حکومتی محلی) و سه قرن خراج‌گذار بابل شده‌اند، چه کسانی هستند؟ که باز هم چنانکه قبلاً اشاره شده در زمان مهاجرت آریاییها به ایران و این سرزمین (کردستان)، تردید ایجاد می‌کند و باز ما را به نتیجه‌گیری نگارنده و عده‌ای از محققین، نظیر ا.م. دیاکونوف، می‌رساند که چنانکه انتظار می‌رفت، توده اصلی مادها، از کوتیان و لوللوئیان و... و بر رویهم «کاسپیان» که زبان نورسیدگان هندواروپایی را کسب کرده بودند، تشکیل می‌شد، نه اینکه ساکنان آن خطه، کلاً تعویض شده باشند و...<sup>(۱)</sup>

سرزمین کردستان، برخلاف بعضی از نظریه‌ها، از همان آغاز تاریخ موطن مردمی بوده است که اسم خود را بر آن نهاده‌اند و کردستان هم بیش از هر چیز با کلماتی می‌خواند که به قول دانشمندان و محققینی نظیر اسپایزر، تاریخ مردمی کهن‌تر از آنها را، در این سرزمین نمی‌شناسد که تحت نامهایی مثل گوتی، قردو، کردوخ و... وجود داشته‌اند و مقایسه این اسامی با کلمه کردستان، مبین همین طرز تفکر می‌باشد و گاه بقدری روشن است که به قول معروف: آفتابی است که دلیلی بر آفتاب آید. بنابراین، بحث فقط باید بر پایه چگونگی نام و شناسنامه اقوام ساکن در این سرزمین، دور بزند و لاغیر، چون این اسامی در هر حال بوده و هستند و چون اقوامی که به آن نامها خوانده شده‌اند، در این سرزمین زندگی کرده‌اند، پس این نتیجه‌گیری که: نام کردستان، بر مبنای اقوام ساکن در آن نامگذاری شده و یا کردستان سرزمینی است که کردوها، کاردوخوئیها، کوتی‌ها، گوتی‌ها و... در آن زندگی کرده‌اند، نتیجه‌گیری غلط و یا تعریفی نابجا نخواهد شد و احتیاجی به بحث و استدلال و اثبات، ندارد. زیرا، کاملاً معلوم است که کردستان یا کردوئن، مأخوذ از آن اسامی و کلماتی می‌باشد که همه دارای آن حروف و آکسانها و مأخذ و تلفظ‌هایی هستند که در نام آن اقوام و طوایف (گوتی، کوتی، کورتیوی و...) وجود دارند.

گفته «سرمارک سایکس» در این باره چقدر جالب است، وی که تا ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، تاریخ کردها را در کردستان تعقیب کرده، می‌گوید: این قوم «کردوئن‌ها» در بین مناطق دیاربکر و سرچشمه‌های زاب، از همان آغاز تاریخ و اساطیر موجود، زندگی کرده‌اند. ما قبلاً هم اشاره کردیم که بعد از آرامش طوفان نوح (ع)، تنها قومی که در اینجا شناخته شده است، طوایف مختلف گردند که علاوه بر اینکه اسمشان را به این سرزمین داده‌اند، کوهی را که کشتی حضرت نوح بر آن پهلو گرفته است (جودی) نیز، به نام خود نامگذاری کرده‌اند ولی چون در عربی، حرف ژ و گ به ج تبدیل می‌شوند، این کوه هم «ژوتی یا گوتی» به جودی بدل شده است. چنانکه ده «بقردا = بقردیس» هم که اولین آبادی بعد از طوفان نوح است، به نام کردها «قرودها» نامگذاری شده است و بر اساس این استدلالات و مدارک، که جزئی کوچک از اسناد موجود می‌باشند، عده‌ای به این عقیده مؤمن شده‌اند که کردها

بومیان اصلی این سرزمین‌اند و در طی قرون و اعصار، اصالت و واقعیت وجودی خود را حفظ کرده‌اند و شاخه‌های این قوم «گوتی» که از طوایف مختلفه لوللوئی، کاسی، مانائی یا مانائی، نایری، آمادا و پارسوا و... تشکیل یافته است و به نام منظومه زاگرس هم معروفیت دارند، در مرکز محدوده حکومت‌های مقتدری واقع بوده‌اند مثل آشور، ایلام، سومر و اکد، که همه آنها برای استیلا بر این قوم، همیشه مجبور به اعمال زور شده‌اند، در حالیکه هیچگاه هم موفق نگشته‌اند، برعکس بارها شاهد فتوحات و تصرفات طوایف کرد، بر آن امپراطوریه‌ها بوده‌ایم، چنانکه کاسی‌ها مدت ۶۰۰ سال بر بابل استیلا یافته و بر آن سرزمین حکومت رانده‌اند.

در هر حال با توجه به وسعت موضوع نظریه‌ها، در باب بومی بودن کردها، سخن بسیار است ولی با توجه به اینکه نگارنده در این تقسیم‌بندی، تنها هدفش بیان مختصری از جهات مختلفه نظریه‌ها است، لذا به همین اندازه بسنده می‌کنیم تا فرصتی دیگر.

### ۳. کردها از اقوام آریایی‌اند و همراه با طوایف مختلفه آنها به ایران و بعد کردستان آمده و در آنجا ساکن شده‌اند.

در این قسمت به ناحیه‌ای توجه می‌شود که مادها یا مادانیها در اولین ورود به ایران در سرزمینی که بعدها به نام آنها مادستان خوانده شد، اسکان یافتند و این مادستان هم تقریباً تمام قسمت‌های شمال غرب و شمال شرق و مشرق ناحیه کردستان را دربر می‌گیرد. نظر نگارنده مثل عده زیادی از محققین، بر این است که این مهاجرت آریایی‌ها یا هند و اروپاییان و آریاییهای ایرانی، به مرور زمان صورت گرفته و دلیل مهاجرتشان شاید بر اثر شرایط جوی و پدیده‌های طبیعی نامساعد و یا نامساعد و یا نابودی مراتع و دامهایشان می‌باشد. بحث ما بدور این مسئله می‌گردد که: این قوم چرا آریایی نامیده می‌شوند و چگونه به سرزمینهای جدید آمده‌اند و با چه ترکیبی و در کجاها اسکان یافته‌اند؟ و در این نقل و انتقال، آیا با مردمانی که در این نواحی زندگی می‌کرده‌اند برخوردی داشته‌اند یا خیر؟ و اگر اقوامی در این سرزمین بوده‌اند، کجاها بودند؟ و به دنبال مهاجرت آریاییها به موطن آنها، چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند؟

هندیان در گذشته‌های دور بر خود نام «آریا» را نهاده بودند، نامی که دانشمندان بر

تمام اقوامی که به زبان سانسکریت که منشاء زبانهای آریایی یا هند و اروپائی، شمرده می‌شده اتلاق می‌کردند.<sup>(۱)</sup> بعد از کشف اینکه هندوستان میهن اصلی هند و اروپائیان نیست. این اصطلاح هم جنبه علمی خود را از دست داد.<sup>(۲)</sup> کاربرد این اصطلاح (آریایی) در مورد اقوامی مورد قبول واقع شد که خود را آریایی می‌نامیدند، مثل ایرانیها (ماد و پارس) و هندوها و اسکیتها و آلانها<sup>(۳)</sup> و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه،<sup>(۴)</sup> عده زیادی از محققین نظیر ام. دیاکونوف و م. م. دیاکونوف، آ. لیوشیتس و... مثالهای زیادی آورده‌اند که دال بر اسامی‌ای هستند که با کلمه آریا ترکیب شده‌اند و نمایانگر این واقعیت‌اند که اقوام هند و اروپائی، در به کار بردن این کلمه تعمد داشتند.<sup>(۵)</sup> نتیجه این که: آریاییها یا آریا و هند و اروپائیه‌ها به اقوام قبایلی در شاخه‌های مختلف گفته می‌شود که به زبانهای هند و ایرانی منتسب بوده‌اند، یعنی هندی و ایرانی. ضمن اینکه آنها خودشان هم خود را به این لفظ (آریائی) می‌خواندند.<sup>(۶)</sup>

عده‌ای از مستشرقین عقیده دارند که مادها از قبایل منظومه زاگرس (گوتی، کورتی، لوللوئی و کاسی و...) تشکیل یافته‌اند و آریایی نیستند بلکه بعدها تحت تأثیر آنها قرار گرفته و آریایی زبان شده‌اند، ضمن اینکه اتحاد قبایل ماد از قدیم بوده و از سده نهم قبل از میلاد به بعد با تحت تأثیر قرار گرفتن نسبت به یک طایفه از آریائیه‌ها که در میان آنها بودند، خود را آریایی خواندند و عنصر قومی ایرانی هیچ نسبتی با بومیان سرزمین ماد (زاگرس) نداشته است. بنابر تحقیقات انجام شده، در سرزمین ماد از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد - بنابر اصطلاحات جغرافیائی و اسامی خاص - زبان ایرانی از مشرق به مغرب نفوذ پیدا کرده است. به صورت دیگر، در نواحی آذربایجان و مناطق غربی کردستان ایران، از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد مردم به زبانهای لوللوئی و گوتی و... صحبت

۱. آمیه (مقدمه در بررسی تطبیقی زبانهای هندواروپائی)، مسکو و لنینگراد، سال ۱۹۴۸، ص ۴۴۷. بعد از انتشار این کتاب جنبه ثانوی مصوتها یا «وکالیزم» سانسکریت در نیمه دوم قرن نوزدهم کشف شد (صص ۴۶۱ و ۶۲).

۲. تاریخ ماد، ام. دیاکونوف صص ۱۴۲ و ۳.

۳. ای. آبایف زبان و فرهنگ عامیانه آستی یا آسی، مسکو و پتروگراد، ۱۹۴۹، ص ۱۵۶.

۴. هندیان در کتاب «ودا» و داریوش هم. در کتیبه نقش رستم می‌گوید: من هخامنشی و پارسی و فرزند پارسی و آریایی و از خاندان آریاییها هستم.

۵. نظیر: آریوبرزن، آریایی ستک و...

۶. ام. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۱۴۳.

می‌کرده‌اند و زبان ایرانی در مشرق ماد یعنی حوالی تهران و اصفهان، متداول بوده است.<sup>(۱)(۲)</sup>

البته این اصطلاح وقتی مورد قبول است که ما اقوام منظومه زاگرس را بومیان اصلی این سرزمین (کردستان) بدانیم. در غیر اینصورت باید گفت زبان اقوام مهاجر جدید (آریاییهایی که از قرن دهم و نهم به بعد به این نواحی مهاجرت کرده‌اند) غیر از زبان و گویش آریاییهایی است که خیلی زودتر از این زمان به این ناحیه آمده‌اند (زبان لوللوئیها و کورتی‌ها و...) و این تنوع لهجه و زبانها امروز هم در میان اقوام هندواروپائی هست.<sup>(۳)</sup>

در هر حال این بحث به صورت جدی‌تری مورد بررسی قرار نگرفته است و اگر مورد تحقیق قرار گرفته، بنا به عللی (حالا این علل سیاسی بوده و یا باب روز حرکت کردن و یا چیزی دیگر) از ابراز نظریه‌ای صریح و روشن خودداری شده است و چه بسا محققین را منحرف کرده و با ارائه نظریات غیر علمی و گاه خیلی سطحی، کوشیده‌اند به جای اثبات یکی از دو جنبه مسئله، خواسته‌های احساسی و یا مصلحتی خود را به مطالعه کنندگان آثار خویش القاء کنند. به عنوان مثال بعضی‌ها خواسته‌اند آریایی بودن کردها را اثبات کنند و برای این کار دست به استدلالاتی زده‌اند که جای ایراد فراوان دارد و بجای جستجوی دلیل و استناد به اسناد و دلایل منطقی، حرفهایی زده‌اند که از نسب کردها می‌کاهد.

رشید یاسمی می‌نویسد: بزرگترین مایه شرافت هر کسی این است که پدران نامدار و خویشاوندان عالی‌مقدار داشته باشد. و لذا باید نسب کردها را به ایرانیان برسانیم تا اقوام بدوی ساکن در کردستان مثل گوتی و کاسی و لوللوئی و... و آیا کردها از فرزندان جمشید و فریدون و زردشت و کوروش و داریوش باشند بهتر است یا از اخلاف «الاسیراب و تیگلات پلایزر و سارگن آشوری و اکدی و صعصعه و...»<sup>(۴)</sup>

۱. تحقیقات ا.م. دیاکونوف، صص ۱۴۶ و ۱۴۵.

۲. باید توجه داشت که آریاییهای مادی قبل از تشکیل دولت ماد تقریباً به صورت دستجات کوچک و قبیله‌ای و گاه متحد در نواحی همدان، اصفهان، تهران پراکنده بودند.

۳. هرودت به صراحت مادیها و شاخه‌های آنها (اقوام منظومه زاگرس را) آریایی می‌خواند و با افسانه‌ای که بیان می‌کند مادها و اقوام وابسته به آنها از زنی قهرمان به نام «مدیه = Medeie» می‌داند (کتاب VII، ۶۲).

۴. کردوییوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۶، اینجا مسئله جالب توجه این است که آیا لاسیراب و سارگن و تیگلات پلایزر چه فرقی با داریوش و کوروش و... دارند؟ مگر غیر از این است که آنها هم هر یک در سرزمین خود امیری و امپراطوری و پادشاهی بوده‌اند نظیر جمشید و فریدون و داریوش و...؟ پس اگر منظور از اصالت و بزرگی انتساب به شخصیت‌های بزرگ است پس این آقایان هم بزرگ و امیر و صاحب شأن و شوکت بوده‌اند و اگر اینطور نیست پس



بحث بر سر این است که یک محقق در تحقیق خود، باید به اصل آنچه که مورد نظرش هست توجه کند و آن را آنچنان که هست معرفی نماید، نه آنچنان که دلش می‌خواهد باشد. استاد فقید رشید یاسمی می‌نویسند [چنانکه گفتیم بعضی از نویسندگان با تکلف بسیار می‌خواهند کرد را منسوب به اقوامی کنند که قبل از مادها در سرزمین کردستان مسکن داشته‌اند مثل قوم گوتی یا کورتی و کاسی و لوللونی و مانائی و غیره، به رغم آنان پس از اثبات این قدمت فوق‌العاده برای کردها، دو چیز خودبخود به ثبوت می‌رسد؛ یکی اینکه کرد بسیار قدیم است و دیگر اینکه از نژاد ایرانی نیست، زیرا آن طوایف، ایرانی و آریایی نبوده‌اند؟!]<sup>(۱)</sup>

رشید یاسمی بعد از ارائه این نظریه اضافه می‌کند [در جواب آنها اجمالاً می‌گوئیم: اولاً چنین نیست که هر وقت طوایف متوالی در قطعه‌های خاکی زیسته باشند، همه آنها از یک ریشه بوده‌اند، بالعکس تاریخ نشان می‌دهد که قطعات کره زمین مکرر از قومی به قومی دیگر انتقال یافته است (تلک الایام تداولها بین الناس).<sup>(۲)</sup> هرگز هیچ مورخی نمی‌تواند ثابت کند که ساکنان و اقوامی که در سلسله جبال زاگرس می‌زیسته‌اند، اجداد کردها (که از طایفه ایرانی نژاد هستند)، می‌باشند. ثانیاً در باب آن طوایف قدیم هم هیچ دلیل تاریخی در دست نیست که از آنان سلب ایرانیت بکنند...]<sup>(۳)</sup>

پروفسور فون مینورسکی که در هند و اروپائی بودن مادها و به طور اخص کردها شکی ندارد در کنفرانسی که در بلژیک داشته می‌گوید: کردها آریاییهایی هستند که از شرق (ایران امروزی مؤلف) به کردستان آمده و اسکان یافته‌اند و آمدن این گروه کرد مانع از این نیست که در هنگام آمدن آنها یک گروه دیگر کرد هم و یا چند فرقه دیگر با

دلیل ارجحیت جمشید و فریدون و کوروش بر امپراطور آشور و اکد و... چیست و چه می‌تواند باشد؟ و خیلی چیزهای دیگر...

۱. این مطلب هم خود جای تعجب دارد زیرا تا به امروز به صورت صحیح و قطعی معلوم نشده است که آیا این طوایف لوللونی و کاسی و گوتی و... آریایی‌اند یا خیر در حالی که نویسنده به صورتی صریح آریایی بودن آنها را رد می‌کند.

۲. این دولت و ملک می‌رود دست بدست.

۳. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، مرحوم رشید یاسمی، ص ۱۲.

هم به نام کار دو در کردستان مرکزی زندگی نموده باشند!!؟<sup>(۱)</sup>

نظر نگارنده بر این است که کردها، به یقین کهن‌ترین و به احتمال اولین سکنه سرزمین کردستان می‌باشند و حالا یا مادها طایفه‌ای از قوم گوتی (کرد) اند و یا کردها شاخه‌ای از قوم ماد - و چون مادها نزدیکتر از دیگر طوایف کرد به زمان تاریخی می‌باشند لذا با اینکه آثار کمی از آنها در دست داریم، ولی به علت آمیزش و ارتباطشان با پارسی‌ها و پارتی‌ها و دیگر اقوام مشهور اوان دوره تاریخی، شهرت بیشتری یافته و بنا به عللی که انهدام حکومت نیرومند آشور توسط آنها صورت گرفته و ایجاد نخستین حکومت دوره تاریخی در ایران، از آن جمله‌اند، مورخان اکثراً معتقد بر این عقیده شده‌اند که مادها، قوم مادرند و طوایف دیگر نظیر شاخه‌های مختلف قوم گوتی (کرد)، متفرق از ماد می‌باشند. اما آریائی بودن یا نبودن مادها و طوایف متعدد آن، از قبیل لوللوئی و کاسانی و نایری و... مسئله‌ای است که نیاز به تعمق بیشتر و علت‌یابی وسیع‌تر دارد.

پروفسور «وادن» استاد سابق دانشگاه لندن، فرهنگی دارد به نام «سومر آریان»<sup>(۲)</sup> و در آن کتاب نظر داده است که سومریها هم آریایی بوده‌اند و پروفسور اسپایزر هم ثابت کرده است که در حکومت سومریها اقوام گوتی هم زندگی می‌کرده‌اند - که قبلاً هم راجع به قدمت این قوم در سرزمین کردستان صحبت کرده‌ایم - حال با توجه به این واقعیت که سومریها حدود ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح دارای تمدن بزرگی بوده‌اند، به صورتی که قانون «حمورابی» بابلیها از روی قوانین سومری تدوین شده است و گوتی‌ها هم در آن تمدن سهیم بوده‌اند (چون جزوی از آنها بوده‌اند)، پس گوتی‌ها هم که جزوی از اقوام ساکن در آن سرزمین و تحت قوانین آنها زندگی می‌کرده‌اند، حتماً از نژاد

۱. قبلاً به این اظهار نظر مینورسکی اشاره شده و رد گردیده است ولی اینجا هم به عنوان یک نظریه آنرا مطرح می‌کنیم. با اضافه کردن این مطلب (که مینورسکی اصلاً به آن توجه و اشاره نکرده است) که در صورت واقعیت چنین موضوعی باید معتقد به این باشیم که در جزو اقوام مهاجر زمانهای پیشین، از آریایی‌های قوم گوتی هم (کرد) وجود داشته مثل اینکه در زمانهای اخیر (حدود سیصد تا پانصد سال پیش) طوایفی از کردها به سرزمین قفقاز مهاجرت کردند و بعد از مهاجرت اولین گروه کرد به این منطقه، در یک فاصله زمانی، یک عده کرد دیگر باز هم به این منطقه مهاجرت کنند. در این حالت فقط حرف مینورسکی می‌تواند صحت داشته باشد والا وجود دو قوم با نژاد مختلف و سایر خصوصیات قومی مختلف تحت یک نام در دو منطقه گوناگون با عقل جور در نمی‌آید.

۲. تاریخ ریشه نژادی کرد، احسان نوری، ص ۶.

۳. مجله ایران کوده، شماره ۳۶.

آنها (سومریها) و در نتیجه آریایی‌اند. در این صورت مهاجرت آریاییها که اکثر محققین معتقد به تدریجی بودن آن هستند، خیلی پیش از تاریخی است که بعضی‌ها به آن معتقدند و می‌گویند: به حدود قرن دهم قبل از میلاد می‌رسد.<sup>(۱)</sup>

دنبال کردن سابقه اقوام هندواروپایی در نواحی مختلف هم (چه در شرق مثل هندوستان و افغانستان و ایران و چه در غرب به سوی اروپا) این نظریه را روشن‌تر می‌کند.

دکتر «کونتینو kontinwe» می‌گوید: در هزاره چهارم پیش از میلاد، مردمی از دشتهای جنوب سیبری به کوه‌های زاگرس کوچ کرده‌اند که آنها را «آزیاتیک یا آسیائی» می‌خواندند،<sup>(۲)</sup> و در هزاره سوم پیش از میلاد اقوام دیگری از همانجا به هجرت دست زدند که آنها را آریایی و یا هندواروپایی می‌نامیدند. این محقق در دنباله نظریه خود می‌نویسد، این دو قوم مهاجر در زاگرس با هم برخورد پیدا کردند و به زد و خورد پرداختند ولی بعد، باهم درآمیختند و بین‌النهرین را در اختیار خویش گرفتند و خود را گوتی یا کوسی خواندند.

در زمینه بحث فوق نظریات دیگری هم هست که با تاریخ نمی‌خواند، چنانکه همین نویسنده (دکتر کونتینو) از قول «اوژن پیتارد» و «سولاک» و... می‌نویسد که بعید نیست آمدن آریاییها به ایران و کردستان ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد باشد. ولی ما می‌دانیم که گروههای کرد یا اقوام مختلفه گوتی مثل لوللونی و کاسی و خالدی و کارد و... بیش از چهار هزار سال قبل از میلاد در این سرزمین سابقه دارند و قبلاً به تفصیل درباره آنها صحبت کرده‌ایم. پیشوای کلدانیها به نام «بروس Bruss» در مورد نژاد مادها که صحبت می‌کند، زرتشت را سر سلسله، نژاد ماد می‌داند که در فاصله سالهای سه الی دو هزار و سیصد سال پیش از میلاد در کلدان سلطنت کرده‌اند و با توجه به اینکه در این سالها گوتی‌ها در کلدان به تاخت و تاز مشغول بوده‌اند، پس این مادیهای «بروس» گوتیهای آن سرزمین بوده‌اند و به صورت واضح‌تر مادیها جزو گوتی و گوتیها هم از مادها بوده‌اند.

۱. اینان مهاجرت آریاییها را همزمان با ظهور و قدرت یابی مادها و پارسها در سرزمین ایران می‌دانند و اقوام ساکن و قدیمتر از آنها را در ایران زمین، غیرآریایی می‌نامند. ۲. به کتاب ادبی کرد (تاریخ ادبیات کرد) مراجعه شود.

پروفسور اسپایزر هم همین نظریه را به صورت دیگری بیان کرده و ضمن اینکه مادها را از گوتیها می‌داند تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد، سابقه مادها را در زاگرس تشخیص داده است.<sup>(۱)</sup>

استاد پورداود که از متخصصین زبان زند و اوستاشناسی بودند در کتاب «ادبیات مزدیسنا پشتها» گئومه را یکی از رقبای زرتشت نامیده است که بنظر می‌آید همان گئوتی و گوتی باشد که بنا به شواهد تاریخی زرتشت را مجبور به مهاجرت نمودند.

شواهد تاریخی موجود، به خصوص در حدود زمان تشکیل دولت ماد (تقریباً هفتصد سال قبل از میلاد) ترکیب قومی مردم ماد را به صورت مشروحه زیر نشان می‌دهد: در نواحی آذربایجان کنونی ایران (شرق و جنوب دریاچه ارومیه) و اراضی جنوبی تا خط قزوین - همدان، کوتیان و لوللوئیان سکونت داشته‌اند و این گسترش قومی به سمت غرب تا محدوده‌هایی که قبلاً از آن صحبت کرده‌ایم (سرزمین زاگرس) ادامه داشته است،<sup>(۲)</sup> یعنی مادیها عبارت بوده‌اند از همین گوتیان و طوایف مختلفه آنها و در این راستا یکی از بهترین دلایل که می‌توان آورد مبداء تاریخ کرد است که سال فتح «نینوا» پایتخت آشور به وسیله مادیها و انقراض آنان توسط «هوخستره» پادشاه ماد می‌باشد.<sup>(۳)</sup>

«اشپیگل» مستشرق و دانشمند معروف آلمانی، در ترجمه «اوستا» «گئومه» را اسم خاص نمی‌داند و آن را اهل قبیله و روستایی به نام «Geldnere» معنی کرده است.<sup>(۴)</sup> در همین حال «بوسنی» هم ضمن اینکه «گئومه» را یکی از دشمنان «مزدیسنا آهورامزدا» می‌داند، معتقد است که «گئومه» اسم جنس است نه اسم خاص.<sup>(۵)</sup> و چون از آغاز تاریخ در همسایگی وطن «زرتشت» غیر از گوتی‌ها طایفه دیگری نبوده است، بنابراین «گئومه» اوستا» جز گوتی نمی‌تواند باشد که آشوریان آنان را «گوتیوم» هم خوانده‌اند و این کلمات و کلماتی نظیر «سودهودان Sud Hodan»<sup>(۶)</sup> و «سید هیتا Sid Hita» و گئومه و گوت و

۱. تاریخ ریشه نژادی کرد، احسان نوری، ص ۱۰. ۲. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، از ص ۲۱۰ به بعد.  
 ۳. مبداء تاریخ کردها از سال ۶۱۲ قبل از میلاد سال فتح نینوا توسط هوخستره پادشاه ماد شروع می‌شود که با آن حساب امسال یعنی سال ۱۳۷۹ هجری شمسی و ۲۰۰۰ میلادی برابر است با سال ۲۶۱۲ کردی.  
 ۴. تاریخ ریشه نژادی کرد، نوشته احسان نوری، ص ۱۲.  
 ۵. «ادبیات مزدیسنا پشتها»، از مرحوم استاد پورداود.  
 ۶. سودهودان و سید هیتا نام پدر حضرت بودا بوده است.

بودین و... نیز از اسامی آریایی‌اند، که در میان گوتی‌ها زیاد بوده است.

این توضیحات پراکنده که به تناوب آورده می‌شوند، برای اثبات یک مطلب است و آن اینکه مردم سرزمین ماد و کردستان اصلی (نواحی زاگرس و بین سرچشمه‌های دجله و فرات تا رودخانه زاب) به دلایل بسیار و از جمله آنچه که تا امروز به اثبات رسیده است، همه از یک ریشه هستند و آنچه که گاه فرقی بین آنها ایجاد می‌کند، تنها ناشی از بعضی از کمبودهای تحقیقی، به خصوص در زمینه باستانشناسی و حفاریات وسیع و دقیق، در شهرهای باستانی و بقایای آنها در این نواحی است. نگارنده به بعضی از مسائل در این خصوص اشاره کرده و گفته است که چگونه یک قوم را در طوایف مختلف بررسی کرده‌اند و هر یک از طوایف این قوم را با اینکه به صراحت یکی بودنشان را ابراز می‌دارند، باز هم جدا از هم و به صورت اقوام مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهند و جالب‌تر از همه این که مطالعه‌کنندگان، با اینکه رد پا و آثار کردها را در تمام ایران مشاهده می‌کنند بر اساس عقاید - که بیشتر سیاسی و مذهبی است - و تئوریهایی که از طرف عده‌ای از دانشمندان خارجی ارائه شده و دنبال‌کنندگان این تحقیقات، تقریباً آنها را لایتغیر می‌دانند، نمی‌خواهند درباره‌ی کرد بودن تمام و یا لاقلاً قسمتی از آریاییها و ایرانیان باستان، به این نام بیان‌دیشند. در صورتی که هزاران دلیل برای اثبات وجود عنصر کرد در سرتاسر ایران زمین و به خصوص در میان سلسله‌ها و خاندانهای سلطنتی می‌توان ارائه کرد.

اکثریت قریب به اتفاق خاورشناسان بر این عقیده‌اند که وطن گوتیها تا خاور ایران امتداد داشته است و چنانکه قبلاً گفتیم کردهایی که در غرب فلات ایران بوده‌اند و هستند، از همین شرق به آن ناحیه رفته‌اند و بر خلاف بعضی گفته‌ها، این طوایف کردی که امروز هم در نواحی مختلف ایران هستند، به جز آن عده که تاریخ آنها را کاملاً به یاد دارد و توسط بعضی از فرمانروایان بنا به علل سیاسی و گاه بنا به مصلحت ملی، در داخله مملکت جابجا شده‌اند، از همان آغاز در این مناطق بوده‌اند و چه تحولاتی که در این سرزمین ایجاد نکرده‌اند.

اردشیر پاپکان و خاندانش (ساسانیان) کرد بودند که به هیچ وجه نمی‌توان آن را انکار

کپرد. زادگاه و موطن خانوادگی اش کجا بود؟ آیا غیر از این است که آنان از مردم سرزمین پارس یعنی همین ناحیه استان امروزی فارس بودند؟ «استرابون» جغرافی دان معروف که فصل سوم کتاب ۱۵ خود از زبان «آراتستن Eratosthenc»، می نویسد: طوایف ساکن پارس عبارتند از پایشخوارها و هخامنشیان و «کورتی‌ها» و «مردها».<sup>(۱)</sup> و حکیم ابوالقاسم فردوسی هم ضمن اشاره به چگونگی به قدرت رسیدن و پادشاهی اردشیر بابکان، در شاهنامه می نویسد:

سپاهی ز استخر بی مَر ببرد	بشد ساخته تا کند جنگ کُرد
چو شاه اردشیر اندر آمد بتنگ	پذیره شدش کُرد بی مر بجنگ
یکی کار بُدخوار و دشوار گشت	ابا کُرد کشور همه یار گشت
یکی لشکری کرد، بُد پارسی	فزونتر زکردان یکی دو بسی <sup>(۲)</sup>

فارسنامه «ابن البلخی»<sup>(۳)</sup> کردهای پارس، را در پنج منطقه ذکر می کند: (رم جیلویه، رم الذیوان، رم اللوالبان، رم الکاریان و رم البازنجان)<sup>(۴)</sup> و می نویسد: هر رَم (طایفه یا عشیره) صد هزار تبعه داشته است و چندان شوکت که لشکر فارس را بودی از این کردها بود.

همچنین «مجمع الانساب شبانکاره‌ای»<sup>(۵)</sup> اشاره ای دارد بر این نکته که: کردها از زمانهای باستان همراه با هخامنشیان در فارس بوده اند و نیز همان کتاب و «مروج الذهب» مسعودی و فارسنامه و التنبیه و الاشراف مسعودی،<sup>(۶)</sup> همه می گویند که پدر اردشیر از عشیره شبانکاره بوده است.

زمانیکه «جوزهر» کرد،<sup>(۷)(۸)(۹)</sup> از بزرگان «بازرنگی» یا بازرنجیه = بازنجان - که همه یک

۱. مستشرق معروف آلمانی «مارکوارت» «مژد» را به معنی موجود موذی معنی کرده و می گوید: این صفت را دشمنان قوم کورتی به آنها داده بودند. کرد و کورتی و مرد همه یکی هستند که مرحوم رشید یاسمی هم در کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۶۷، به این مطلب اشاره دارد.

۲. جلد هفتم از شاهنامه فردوسی مربوط به داستان اردشیر بابکان.

۳. فارسنامه ابن البلخی، ص ۱۴۶، چاپ اروپا.

۴. رم به معنی عشیره و طایفه است.

۵. شبانکاره‌ها عشیره‌ای از کردها هستند که امروز هم در فارس زندگی می کنند.

۶. الاشراف مسعودی، ص ۸۸۰، چاپ اروپا.

۷. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ص ۸۱۵ و چاپ مصر، جلد دوم، ص ۵۶.

۸. یون، Justi کتاب الاسماء، کلمه گوجیترا.

۹. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، مرحوم رشید یاسمی، ص ۱۶۹.

کلمه‌اند - بود و حکومت استخر را در دست داشت با زنی از بزرگان بازرنگی ازدواج کرد. حاصل این وصلت پسری بود به نام «پاپک» که مقام ارتشی «ارگبد Argbadk» را بدست آورده بود و در «دارابگرد» که «کریستین سن» در تاریخ ساسانیان آنجا را «گوپانان»<sup>(۱)</sup> خوانده است، قدرت زیادی کسب کرد. با توضیحات فوق ثابت است که پدر اردشیر از طایفه شبانکاره کرد و مادرش هم از طایفه بازرنگی کرد بودند. پس اردشیر هم کرد بوده است، که دلایل بسیار دیگر هم می‌توان برای اثبات آن ذکر کرد، مثل نامه‌ای که اردوان پنجم پادشاه اشکانی برای اردشیر نوشت و ضمن توهین‌هایی که به وی کرد او را کردی خطاب کرد که در چادر کردها پرورش یافته است.<sup>(۲)</sup>

کریستین سن می‌نویسد که بعدها شاپور اول، پسر اردشیر، نویسنده این نامه را که دبیر اردوان پنجم به نام «داذبونداه» بود به انتقام جسارتی که با نوشتن این نامه کرده بود، به دست خویش هلاک کرد.<sup>(۳)</sup> ابن خرداد و اصطخرزی هم از آن به تفصیل صحبت کرده‌اند.

«آندره گدا» که خود بنا به نوشته رشید یاسمی زمانی مدیر کل اداره عتیقات ایران بوده است، در مقاله‌ای تحت عنوان «حفریات علمی در ایران» در سالنامه پارس سال ۱۳۱۰ نوشته است، اشیائی که در لرستان از زمان باستان به دست آمده است متعلق به کوه‌نشینانی است که در زمانی بسیار دور در کوه‌های خزر زندگی می‌کردند و بعدها از آنجا جلای وطن کرده و تقریباً چهار هزار سال پیش از این در لرستان خود را نشان داده‌اند که تاریخ آنها را به نام «کاسیت پاکاسی» معرفی می‌کند. همین‌ها بودند که بعدها بابل را فتح کردند و مدت شش قرن بر آن دیار فرمان راندند و بعد هم به کوهساران

۱. از این قرار نواحی مذکور یعنی قلعه بیضا و دارابگرد و نقاط اطراف آنها در دست کردها بوده است. با اضافه کردن این مطلب که نگارنده معتقد است که این کلمه «چوپانان» بوده است نه گوپانان و این محل چون مکان تجمع دامپروران منطقه بوده، چوپانان و شبانان خوانده می‌شده و به همین علت هم مردم ایلات آن ناحیه را که همه کرد هم بوده‌اند، شبانکاران و شبانکاره می‌گفته‌اند، که «بازرنگی‌ها» هم یکی از طوایف این مردم محسوب می‌شده‌اند.

۲. تاریخ طبری و ابن اثیر عین عبارت را درج کرده‌اند، به این مضمون: (انک قد عدوت طورک و اجتلبت حتفک ایها الکردی المربری فی خیام الاکرد من اذن لک فی التاج الذی لیسته) یعنی تو پا را از گلیم خود بیرون نهادی و مرگ را به سوی خویش خواندی، ای کردنژاد که در چادر کردها پرورش یافتی، تو را کی اجازه داد که آن تاج را بر سر گذاشتی؟ به نقل از کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، صفحه ۱۷۱.

۳. تاریخ ساسانیان، کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۸۳

خویش بازگشتند.<sup>(۱)</sup> همین‌ها را کتاب پهلوی (شهرهای ایران)، «کوهیاران کردو» نامیده است که به قول ملک‌الشعراى بهار همین کردها باشند.<sup>(۲)</sup> استرابون جغرافی‌دان زمان باستان در فصل سیزدهم از کتاب ۱۱ خود دربارهٔ آذربایجان یا آتروپاتن می‌نویسد: «دلیوس Dellius» دوست آنتوان که در لشکرکشی به سرزمین پارت جزء فرماندهان قیصر روم بود، راجع به این سرزمین (آتروپاتن) می‌گوید: سرزمین آتروپان سرسبز خرم است، ولی تمام ناحیه شمالی آن را کوهستانهای سخت و سرد تشکیل می‌دهد که در آنجا قبایل کوه‌نشینان سکونت دارند که عبارتند از: کادوسی‌ها، امردها، ناپورها و کورتی‌ها که همهٔ این طوایف به علت فقر سرزمینشان، به راهزنی مشغولند و همین طوایف در تمام کوهستان زاگرس هم پراکنده‌اند<sup>(۳)</sup> و با طوایفی که در ارمنستان و آتروپاتن ساکنند، از یک نژادند.

در ناحیه شمالی ایران هم وقتی توجه می‌کنیم، می‌بینیم که کردها در آنجا هم اگر جزو اقوام غالب نباشند جزو ساکنان پرجمعیت آن به حساب می‌آیند و ضمن اینکه تمام آتروپاتن جنوبی و غربی سرزمین اصلی کردها بوده است و در اینجا هم ما به حکومتهایی مثل روادیه و فضلویه برمی‌خوریم که کرد بودند و توسط کردها در زمانی نه چندان دور ایجاد شده‌اند.

استرابون می‌گوید: دریای کاسپین (خزر) به صورت هلالی کوه‌های جنوب را در آغوش دارد و در این کوه‌ها هرچه به قلّه‌ها نزدیکتر می‌شویم اقوام و طوایفی زندگی می‌کنند که می‌توان از گیل‌ها، کادوسی‌ها، امردها، کورتی‌ها و انارکیها را نام برد.<sup>(۴)</sup> ... و بعد می‌افزاید: مدیا از جانب شرق محدود است به پارت و کوهستانی که «کوسن یا کاسی‌ها Cosseens»، در آن ساکنند و «نئارک Nearque» در این ناحیه چهار طایفه را نام می‌برد که شاهان پارس به آنها باج می‌داده‌اند. این طوایف عبارت بودند از: امردها، اوکسی‌ها Uxiens، و اولومیان، «ایلامیها Elymiens» و کاسیان که بامدیها هم خاکند.<sup>(۵)</sup>

۱. در صفحات قبل راجع به این قوم «کاسی‌ها» بطور مفصل صحبت کرده‌ایم.

۲. سبک‌شناسی، ملک‌الشعرا، جلد اول. زیر نویس ص ۶.

۳. زاگرس را نیفاتس Niphatis هم نوشته‌اند. ۴. فصل هفتم از کتاب یازدهم.

۵. همان.



چنانکه می‌بینیم کردها جزو مردمان اصلی این سرزمین (فلات ایران که سرزمین زاگرس هم جزوی از آن است) بوده‌اند، حالا از کی؟ همان سؤالی است که بحث در آن، مورد نظر ما است ولی نامفهوم، بدین صورت که در حالی که کردها را جزو مردمان ایران زمین و همراه با آریاییها، می‌بینیم، آنها را جدا از ایرانیها و فقط در یک منطقه «کردستان یا سرزمین بین رودخانه‌های دجله و فرات تا انتهای زاگرس» مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهیم و آن هم در زمانی که خیلی دورتر از زمان حضور ایرانیها (آریاییهای ایرانی) در این سرزمین (فلات ایران) است و تحت عنوان منظومه زاگرس یا اقوام مزوپوتامیا و با تأکید تمام بر این نکته که اینان (کردها) قدیم‌ترین انسانهایی هستند که در این ناحیه دیده شده‌اند و تاریخ قومی قدیمی‌تر از آنها را در کردستان نمی‌شناسد.<sup>(۱)</sup>

در صفحات قبل اشاره کردیم که طوایف کرد در سرتاسر ایران بوده‌اند و وقتی با ایرانیها از آغاز تاریخ زندگی می‌کرده‌اند، پس با آنها و از آنها هم بوده‌اند و هرچه بوده‌اند با هم بوده‌اند، یعنی کردها و مادها هر دو یکی و همه آریایی بوده‌اند و اگر یکی را از آریایی بودن جدا کنیم دیگری هم باید جدا شود. برای اثبات این امر به مثالهای زیادی می‌توان استناد کرد و در این راه، هم از نظر قومیت و هم از نظر زبان می‌شود استفاده نمود.

«هرتسفلد» که یک دانشمند آلمانی و پژوهشگری مورد اعتماد است می‌گوید: اسم اروپایی خزر، «کاسپین» است که از نام یک طایفه باستانی (قبل از تاریخ) که در مغرب و جنوب این دریا زندگی می‌کرده‌اند، گرفته شده است و این طایفه «کوسی یا کاسووکسی» نامیده می‌شد که جمع آن «کاسپ و کسپین» بوده است و دریای خزر را هم از جمع آن «کاسپین» به معنی «کاسوها» اخذ کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

ما می‌دانیم «کاسوها» یکی از طوایف «گوتی» و به اصطلاح جزء منظومه زاگرس‌اند. از زبان کردها لغات بسیاری می‌توان مثال آورد که الفاظی کاملاً ایرانی می‌باشند و در بحث مربوط به زبان بیشتر از آن صحبت خواهیم کرد و اینجا فقط برای مثال به چند

۱. چنانکه قبلاً اشاره شده دانشمندانی نظیر دراور و اسپایزر و سایکس و... معرف و معتقد به این نظریه‌اند.

۲. ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا.

مورد اشاره می‌کنیم. در تاریخ آشور دیدیم یکی از امرای «گوتی» در ایالتی حکومت می‌کرد به نام «نَمَر» و امروز هم «نمر Namer» در کردی به معنی جاودان است که یک لفظ کاملاً ایرانی می‌باشد و نیز در میان پادشاهان گوتی از اسامی «شرلک Sharlak» و تیریکان» زیاد است که هر دو ایرانی هستند و «شَر Shar» در زبان کردی به معنی جنگ است و ایرانیان باستان هم سردارانی به نام «شرمزن Sharmazn» داشته‌اند که «مزن Mazn» به معنی بزرگ است و شرمزن جنگ بزرگ و جنگجوی بزرگ معنی می‌دهد.

احسان نوری می‌نویسد: مَزْن از «مهای» سانسکریت است که در اوستا «مازا» و در کردی امروز «مازن» می‌باشد و یا اسم تیریکان در زمان ساسانیان هم به چشم می‌خورد که جشن تیرماه را تیریکان می‌خواندند.<sup>(۱)</sup> در همین رابطه ا.م. دیاکونوف می‌نویسد: از بخش علیای دره رودخانه «قزل اوزن = سفید رود» تا دشت کویر را سرزمین مادایی (ماد) تشکیل می‌داد و با توجه به نامهایی که بر روی اماکن و اشخاص در این ناحیه تا خط قزوین - همدان بوده معلوم می‌شود که زبان گوتی و لوللوئی رواج داشته هر چه به طرف شرق می‌رفته‌اند زبان ایرانی اکثریت بیشتری می‌یافته است.<sup>(۲)</sup>

ترکیب قومی ماد که امروزه روشن است، در آن زمان بدین گونه بوده است، از هزاره سوم قبل از میلاد، در سرزمین ماد اقوام «گوتی» در ناحیه شرقی و لوللوئی‌یان در منطقه غربی سکونت داشته‌اند و می‌دانیم منظور از سرزمین ماد ناحیه است که از دریاچه ارومیه تا بخش علیای رودخانه دیاله و از آنجا به سوی رودخانه کرخه را دربر می‌گرفته است، در بین این اقوام، کاسی‌ها و هوریان هم حضور داشته‌اند.

پس اگر ما در اینجا یک جمع‌بندی از آنچه که ذکرش رفت بکنیم، حاصل این است که کردها و مادها هر دو از یک قوم و یک نژادند و در تمام جاهائی که تاریخ از مادها نام می‌برد، اقوام و طوایف کرد هم در آنجا بوده‌اند و عکس آنهم صحیح است، بدین نحو که

۱. تاریخ ریشه‌نژادی کرد، احسان نوری، ص ۱۳.

۲. تاریخ ماد، ص ۲۱۰، ما باید یادآور شویم که یکی از اقوام مهاجر آریایی، آریازنتها بودند که زبان آنها بعدها به نام ریشه زبان هندواروپایی و ایرانی شناخته شد و وقتی به این مطلب که در نواحی شرقی عنصر ایرانی بیشتر در زبان مادیهها نفوذ داشت اشاره می‌شود، بدین جهت بود که آریازنتها در مشرق کویر زندگی می‌کردند.

هر جا طوایف کرد را تحت نامهای مختلف گوتی، لوللویی و کاسی و... می‌بینیم، از مادها هم آثاری مشاهده می‌نماییم. چنانکه در زمان سارگون اول و بعد از آن یعنی از ۳۶۰۰ سال قبل از میلاد به این طرف، با سرزمینی سر و کار پیدا می‌کنیم که مادستان نامیده می‌شده است و چنانکه پروفیسور اسپایزر در اقوام مزوپوتامیا و نیز تاریخ قدیم شرق نزدیک<sup>(۱)</sup> می‌نویسد: وقتی سارگون دوم گوتیان را از بابلستان می‌راند، تا کشور «مادایان» دنبالشان تاخته است یعنی مادها در قرن ۲۸ قبل از میلاد در ناحیه‌ای به نام خود و در داخل منطقه گوتیان و لوللویی‌ها و کاسی‌ها وجود داشته‌اند و حتی در آثار و اساطیر قبل از تاریخ تشکیل دولت ماد هم می‌خوانیم که در ۲۱۹۲ قبل از میلاد کاوه مادی همراه با مادیهای اصفهان بر ضحاکیان شورید و کشور «پیشدادیان» را از استیلای کلداه‌ایها به رهبری «ضحاک ماردوش» نجات داد.

با این توضیحات، تکیه بر این گفته بعضی از خاورشناسان که می‌گویند اقوام آریایی و مادها در قرون ۹ و ۱۰ قبل از میلاد به این سرزمین آمده‌اند و در قرن هفتم قبل از میلاد موفق به تشکیل دولت ماد شده‌اند صحیح نیست و مادها و شاخ و برگشان (کردها) چند هزار سال پیش از این تاریخ، چنانچه پروفیسور اسپایزر هم به این امر اشاره دارد،<sup>(۲)</sup> در این سرزمین بوده‌اند.

نگارنده معتقد است که بدون شک مادها غیر از آنچه که قبلاً از حکومتشان در بین‌النهرین صحبت کرده‌ایم در شرق مادستان هم دارای حکومت بوده‌اند و آن داستانهایی را که ما به نام اساطیر از گذشته‌های دور در شاهنامه و... می‌خوانیم، افسانه نبوده‌اند و پیشدادیان و مادها و میتانیها و... همه جزو تاریخ ماداند، و این که صورت تاریخ به خود نگرفته‌اند فقط به علت عدم آشنایی انسانها با تدوین تاریخ و نگارش وقایع و اصولاً استفاده از خط در امور زندگی اجتماعی بوده است.

«پروفیسور مینورسکی V. Minorsky»، بعد از ارائه این نظریه که گذشته کردها را باید در میان «پاختوها = بختان = بهتان، بیت قردو حیان» جستجو کرد.<sup>(۳)</sup> به روایت منتشره در

۱. تاریخ قدیم شرق نزدیک، ص ۱۸۶.

۲. گفته‌ایم که اسپایزر مادها را تا شش هزار سال پیش از میلاد، در این ناحیه شناسایی کرده است.

۳. راجع به پاختوها که در داستانها و اساطیر کردها بسیار از آنها صحبت شد. (جزیره و بوتیان) باز هم صحبت

شرفنامه اشاره می‌کند و می‌گوید: <sup>(۱)</sup> در تحقیق و تعیین اصل و نژاد مردمان و ملل مختلف جهان نمی‌توان فقط به بحث در اشتقاق لغوی اعلام آنان قناعت کرد، بلکه باید این بحث‌ها با حقایق تاریخی و جغرافیایی مطابقت داشته باشند... بعد اضافه می‌کند که زبان کردها بر پایه‌های استواری قرار دارد و بدون هیچگونه تردیدی، به خانواده شمال غربی زبانهای آریایی‌های ایرانی تعلق دارد و اختلافاتی که بین زبان پارسی و کردی دیده می‌شود، همانند دگرگونی‌هایی است که در میان کلیه لهجه‌های مشترک الاصل مشاهده می‌گردد. <sup>(۲)</sup>

به علاوه مینورسکی ایمان دارد که زبان کردی در دوران باستان پدید آمده است و ریشه زبان مادی هم با این که جز چند کلمه از اسامی خاص آن چیز دیگری در دست نداریم با زبان کردها یکی است و نتیجه اینکه نژاد کرد ترکیبی از طوایف باستانی مردوی‌ها (مردها) و کردوی‌ها است که هر دو به لهجه‌های قریب المخرج مادی حرف می‌زدند. <sup>(۳)</sup>

وجود رابطه زبانی آن هم تا این اندازه که کارشناسانی نظیر مینورسکی بیان می‌کنند در بین زبان کرد و ماد، باز هم مؤید همان نظریه‌ای است که نگارنده بر آن تأکید می‌ورزد و معتقد است که هر دوی آنها (مادیها و کردها) یک قوم‌اند و هر دو آریایی یا هند و اروپائی‌اند.

برای آریائی بودن مادها - که در نتیجه ایرانی بودن کردها است - مثالها و شواهد زیادی وجود دارد، از جمله در بین مشاهیر و قهرمانان و حتی عاشقان تاریخ آنقدر نمونه قابل بحث هست که به قول معروف، بی‌شمار و از آن جمله: شرفنامه <sup>(۴)</sup> می‌نویسد:

خواهیم کرد.

۱. این اظهارنظر را مینورسکی، در بیستمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان در سال ۱۹۳۷ میلادی که در بروکسل، پایتخت بلژیک برگزار شده بود، بیان کرد.

۲. به نقل از مقدمه شرفنامه به قلم آقای محمد عباسی، ص ۳۳.

۳. واسیلی تیکیتین و کتاب کردها و کردستان منتشره در ۱۹۵۶ پاریس. (Basil nikitin Les kurdes et le Kurdistan 8-12 1956 - Paris) در این مورد نگارنده معتقد است یکی از بزرگترین دلایلی که محققین نتوانسته‌اند جز چند کلمه از زبان مادیها را بیابند این است که اینان خواسته‌اند درباره مادیها جدا از شاخه‌های قومی آن (گوتی‌ها - کورتی و لولویی‌ها و کاسی‌ها و...) مطالعه کنند و به صورت روشن‌تر زبان جداگانه‌ای غیر از آنچه را که بدان تکلم می‌کرده‌اند (زبان کورتی، یا گوتی و لولویی...) و زبان خودشان بوده است، کشف کنند، که این هم غیرممکن است. درست مثل اینکه در بررسی برای یافتن زبان ایرانیان باستان، زبانی و لهجه‌هایی را که طوایف مختلف این سرزمین با آن تکلم می‌کرده‌اند، به کناری نهاد و دنبال زبان جداگانه‌ای به نام زبان ایرانی بگردیم.

۴. شرفنامه، ص ۲۸، چاپ مصر.

پهلوان پیلتن ایران، رستم زال از طایفه کردها است و چون تولد او در سیستان بوده او رارستم زابلی خوانده‌اند. بهرام چوبینه هم که نسب ملوک کرت و پادشاهان غور بدو می‌رسد، کرد است و حتی سر حلقه عاشقان جفاکیش، فرهاد کوهکن که در زمان خسرو پرویز زندگی می‌کرد و داستان عشق او برای خود عالمی دارد، کرد بوده و از طایفه کلهر است که در کردستان ایران، استان کردستان (سنندج) زندگی می‌کنند.

«ای علیوف» در مقاله‌ای به نام «دربارهٔ جامعه ماد IAN» منتشره در سال ۱۹۴۸، در آذربایجان شوروی سابق، در شماره ۱۰ صفحات ۸۶ و ۹۰ اظهار عقیده کرده است که کلمه «آری بی» که به معنی عربهای مشرق است، یک بار در نوشته‌های آشوری در مورد بخشی از مردم ماد به کار رفته و این کلمه از دو قسمت تشکیل شده است یکی «آری» و دیگری «بی» که «بی» پسوند عیلامی جمع «به» می‌باشد، یعنی آریها نام تمام قبایلی است که به دو گروه فرعی زبانهای هندی و ایرانی منسوب بودند و نتیجهٔ حاصله اینکه مادها که خود را آریایی نمی‌خواندند، پس آریایی نبودند و منتسب به اقوام گوتی می‌شوند و زبان آریاییها بعدها (از قرن نهم پیش از میلاد به بعد) در بین آنها نفوذ پیدا کرد و قبل از آن تاریخ اثری دال بر زبان آریاییها در بین مادها وجود نداشته است، خوب توجه کنید یکی از سئوالها این است که اصلاً مادها آریایی نیستند و چون آنانی که کردها را آریایی می‌خوانند، به این علت که ماد و کرد یکی هستند، می‌گویند وقتی که مادها آریایی نباشند پس کردها هم که از آنها هستند، نمی‌توانند آریایی باشند! اما درست بر عکس، با اینکه نشانه‌هایی از کلمات منتسب به زبان آریایی را در مادها نمی‌یابیم (چون آنقدر کم است که نبودش باید حساب کرد) باز معتقدیم که با توجه به مهاجرت‌های تدریجی و نوبتی و در عین حال بسیار کند و با فاصلهٔ زمانی دور اقوام آریایی، کردها و مادها آریایی‌اند اما از گروه‌های مهاجر بسیار کهن‌تر از پارسی‌ها و پارتی‌هایی که از قرون نهم به بعد حضور آنها را در این ناحیه مشاهده می‌کنیم. برای درک بهتر این مطلب به چند مورد زیر توجه کنید:

میرزا عباس اقبال آشتیانی در کتاب خود<sup>۱</sup> می‌نویسد: مادها در زمان حامورابی

«بخت النصر بابلی» در بین النهرین شناخته شده بودند و کلدانیان از مادها اسبهای خوب می خریدند.<sup>۱</sup>

ل.گ. مرگان فرانسوی هم ضمن تحقیقات بسیار ارزشمند خود<sup>۲</sup> به این مطلب اشاره کرده و می نویسد که مادها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح به این ناحیه مهاجرت کرده اند و چون دولت نیرومند آارات یا اورارتو سرراشان بوده از سمت مشرق به این ناحیه آمده اند و بعد اظهار عقیده می کند که: **مادها نوادگان گوتی ها هستند که قرنها قبل از این تاریخ در آن ناحیه، در طوایف مختلف به نام های کاسی یا کوسی و کاستی و... زندگی می کرده اند.** تورات هم مادها را از اعقاب «یافت» و از نوادگان «مادانی» معرفی کرده است و «قاموس» کتاب مقدس<sup>۳</sup> نقشه ای از محل سکونت اقوام بعد از طوفان نوح دارد که در آن نقشه در شمال دریای سرخ و شرق خلیج عقبه ناحیه ای را به نام «مدیان» مشخص کرده است و مردمان ساکن آن سرزمین را «المدیانین» و از اولادان «حام» معرفی می کند.

کتیبه های آشور مثل کتیبه «تیگلات پلازر»، شهر زاگروتی را سرزمین مادهای توانا و بزرگ می نامد و سردار میتانی را که در یک انقلاب داخلی پادشاه «مانناتی» را به نام «آزا» کشته بود از اهالی «زاگروتی» که با میتانی ها از یک قوم بوده اند<sup>۴</sup> معرفی می کند و از همین جا است که یک عده از مورخین، کلمه «زاگروس» را منشعب از کلمه «زاگروتی» می دانند و لازم است

۱. مادها در پرورش اسب شهرت زیادی داشته اند، تا جایی که آشوریان از آنها به جای خراج فقط اسب می گرفته اند و در زمان باستان مادها اسب را «آس - ای» می گفته اند و بعدها تحت تأثیر زبان پارسی باستان اسب را «اسپه» خواندند و یونجه را «آسپست» یعنی خسوراک اسب می گفتند که برای توضیح بیشتر در این مورد به کتاب B.Meissner. *babylonische P.Flanzemane Z.A. VI 1891* صفحات ۲۱۹ و ۲۹۶ مراجعه شود. باید دانست که محل رویش اولیه یونجه، خاورمیانه است و به گفته ام. دیاکونوف، کشت یونجه با اسب داری همراه بوده است. این گیاه از خاورمیانه به سایر نقاط دنیا رفت. مثلاً «حران تسیان سیاح چینی» در سال ۱۲۶ قبل از میلاد تخم یونجه را از «فرغانه» به چین برد و باکینف (پیچورین) در جلد دوم کتابش به نام (مجموعه اطلاعات اقوام ساکن آسیای میانه، در زمانهای قدیم) که در سال ۱۹۵۰ در مسکو و لنینگراد چاپ شده است در این باره توضیحات جالبی دارد و می گوید: یونجه را علف مادی Madike می خواندند و امروز به نام *Sativa L. Medicage* مشهور است.

۲. کتاب جامعه باستانی. ۳. این کتاب تألیف و ترجمه مسترها کس امریکائی است.

۴. توجه شود که پادشاه آشور که همزمان با مادها و میتانی ها (شاخه ای از گوتی یا کورتی و به صورت ساده تر کردها است) می گوید که مادها با میتانی ها هر دو از یک قوم اند یعنی هر دو از یک نژادند و یکی هستند و در حقیقت این اشاره همان اصلی است که قبلاً از آن صحبت کردیم و گفتیم که این سخن از امیری است که همزمان با آن اقوام می زیسته است. دیگر جای هیچ گونه بحث و جدلی را برای اثبات یکی بودن ماد و گوتی باقی نمی گذارد. حال باشد که نام پادشاه مانناتی هم یک اسم کردی است و «آزا» به معنی شجاع و زبردست، امروز هم در کردی مصطلح می باشد.

اینجا اضافه شود به استناد گفته سلیمان سرو توکولتی - اینورتا و دیگر پادشاهان آشور، تمام سرزمین زاگرس قلب و وطن کوتی بوده که از «اورارتوی = ارمنستان تا که موخی = کوه طور عابدین، ادامه داشته است».<sup>۱</sup>

در تعدادی از کتابهایی که تحقیقات آنها منشاء علمی دارند و تنها بر پایه حدس و گمان نیست،<sup>۲</sup> ما مطالبی از تشکیل اتحادیه‌هایی مرکب از قبایل ماد، در قرون اولیه هزاره اول قبل از میلاد می‌خوانیم که «هرودوت» قبایل عضو این اتحادیه را در جلد اول تاریخش در صفحه ۱۵۱ چنین معرفی می‌کند:

بوسیان، پارتاکنیان، استروخانیان، اریزانتیان، بودیان و مغ‌ها، که از اینها فقط پارتاکنیان که در حدود اصفهان می‌زیسته‌اند به صورت روشن ریشه ایرانی دارند و از دیگر مادها جدا می‌زیستند. این محققین می‌گویند تنها «آریزانتیان» اشتقاق روشن ایرانی دارند و باید از کلمه ایرانی «آریازنتو» یا قبیله آریاییها باشد. وقتی به این مسئله بیشتر دقت می‌کنیم به یک مطلب پی می‌بریم و آن اینکه دیگر قبایل ماد منشاء «آریایی» نداشتند و توده اصلی آنها را «گوتیان و یا گوتی‌ها» تشکیل می‌دادند و «کاسپیان = کاسی‌ها» و... که اشاره شده است قبل از همه زبان نورسیدگان هند و اروپایی را کسب کرده بودند، در حالی که کلمه آمادای و مادای و ماتای که همه به معنی مادها هستند، از زمانهای بسیار دور، در این سرزمین بکار می‌رفته است.<sup>۳</sup>

بر اساس همین اظهار نظرها و گفتگوها و تحقیقات است که عده‌ای را نظر بر این است که ممکن است یکی از اقوام اتحادیه مادها از آریاییهای مهاجر متأخر بوده‌اند و از زبان هند و اروپائی و یا هند و ایرانی استفاده می‌کرده‌اند و در اثر نفوذ زبان این آریاییها که به تدریج از شرق به غرب استیلا پیدا کرده و زبانشان را رواج دادند، دیگر اقوام اتحادیه ماد را هم، ماد خواندند و بعدها در تاریخ همه را تحت همین نام آریایی شناختند ضمن اینکه، ما هم باید بدانیم که زبان مادها با زبانهای آسیای میانه، رابطه‌ای غیر قابل انکار دارد و همچنین باید

۱. تحقیقی در تاریخ کردوکردستان، پروفیسور محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی، ص ۱۱۱.

۲. مثل تحقیقات ام. دیاکونوف و و. استروو و... ۳. تاریخ ماد، ص ۱۴۳.

۴. منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو، از (ام. دیاکونوف).

بدانیم که به قول ام. دیاکونوف و برخی دیگر، منشأ آریاییها هم آسیای میانه بوده است.<sup>۱</sup> اینجا است که این اندیشه حاصل می‌گردد، که اگر بیشتر از این در این کنکاش پافشاری کنیم، ما با مادهایی برخورد می‌کنیم که آریایی نیستند و این عقیده بیشتر به نظر مستدل خواهد آمد، زیرا با تمام مدارکی که در دست داریم، زمان حضور مادها در سرزمین مادستان و کردستان، از چهار هزار سال پیش از میلاد فراتر می‌رود و ما اگر مادها را جزء اقوام مهاجر آریایی در قرون نه تا هفت قبل از میلادی به حساب آوریم، در این صورت باید این مادها غیر از آن مادهای قدیمی ساکن در این سرزمین با آن همه شواهد و مدارک باشند و این مثل نظریهٔ پروفیسور مینورسکی در مورد کردها خواهد بود که نمی‌تواند درست باشد.<sup>۲</sup>

شواهدی در دست است که در قرون ۱۹ و ۱۸ قبل از میلاد یک فرقهٔ کوچک از نژاد آریان یا هند و ایرانی از سوی شمال وارد کردستان شده و تا غرب این سرزمین پیش رفتند و در این نواحی سکونت اختیار کردند و یکی از خاندانهای آن قوم حکومتی به نام «میتانی»ها را تشکیل داد که مرکزش در ساحل رودخانهٔ «خاپور» قرار داشت. این همان حکومتی است که قبلاً بدان اشاره کردیم که به نام «کارد و نیاش» خوانده می‌شد و یکی از چهار حکومت نیرومند آن زمان بود.<sup>۳</sup> نظری گذرا بر این مطالب نمایانگر این است که در میان آریاییها یا مهاجران متأخر، قوم کرد نیز وجود داشته و هم چنین این امر مؤید این نکته است که اگر دیگران از آریاییها بوده‌اند، پس کردهای همراه آنان هم از همان نژاد بوده و هستند و با توجه به زبان کلیهٔ آن اقوام که خود یکی از راههای معتبر اثبات اصالت و وابستگی اقوام است، می‌بینیم که عدهٔ زیادی از محققین معتبر می‌گویند زبان کردی قدیمی‌ترین زبان رایج در این سرزمین و دارای تطورات حقیقی و قدیمی برای خود بوده است و از زبان فارسی قدیم یعنی زبان لوحهٔ داریوش هم، خیلی کهن‌تر است.<sup>۴</sup>

۱. تحقیقات ام. دیاکونوف، تاریخ ماد، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.  
 ۲. در صفحات قبل این کتاب اشاره شد که مینورسکی نوشته بود ممکن است کردهائی که قبلاً در کردستان بودند، غیر از کردهایی باشند که همراه با آریاییها به این ناحیه آمده‌اند و اتفاقاً آنها هم اسمشان کرد بوده است!!  
 ۳. توجه کنید، نامی که بر حکومت خود نهاده‌اند ما خود از قومیشان می‌باشد و آن کرد است (کارد و نیاش) در حالیکه اگر چنان نبود قطعاً به نام خانوادهٔ خود خوانده می‌شدند.  
 ۴. تاریخ آشور، سرسیدنی اسمیت.



دکتر اسپایزر در کتاب خود طوایف چهارگانه منظومه زاگرس را (لولو، گوتی، کاسی و شوباری) دارای زبانهای مستقل می‌داند و می‌گوید در عین وجود افتراق در بین آنها، به همدیگر نزدیک بوده‌اند و عده‌ای براساس همین نظر می‌گویند زبان آنها آریایی بوده است، در حالیکه ما می‌دانیم این زبان هنوز هم معلوم نشده و مدرکی از آن به دست نیامده است.

«دارمستتر»<sup>۱</sup> می‌گوید زبان مادها همان زبان اوستا است که چون زبان مادی هم معلوم نیست پس نمی‌توانیم آنها را با اوستا مطابقت دهیم. استرابون<sup>۲</sup> می‌گوید: پارس و ماد زبانشان به هم نزدیک بوده است و زبان یکدیگر را به خوبی می‌فهمیده‌اند، که ما می‌دانیم امروز هم فارسی و کردی بسیار به هم نزدیک‌اند.<sup>۳</sup> چنانکه امروز با اتکا به علم «اتنوگرافی یا علم قومیت» و جدول زبان چهارگانه، اکثر مورّخین به صراحت به این امر اشاره کرده و می‌گویند زبان مادها عین زبان کردی مکرری بوده است<sup>۴</sup> و زنده و اوستا هم که به زبان مادی نوشته شده است، آنقدر به لهجه کردی مکرری شبیه است که باید گفت زبان اوستا و زنده زردشت، همان زبان مکرری است.<sup>۵</sup>

زبان رایج قبل از اسلام در ایران، زبان پهلوی بوده که اگر کسی بخواهد آنرا درک کند کافی است زبان کردی «لُری» را بداند. تازه اینها که گفته شد بیشتر در حاشیه‌اند و وقتی رسماً در تاریخ دولت ماد و تشکیل آن بحث شود، آفتاب آید دلیل آفتاب. در همه تواریخ قدیم<sup>۶</sup> نوشته شده، «نینه» پادشاه آشور و کلده در قرن ۲۱ قبل از میلاد با دولت ماد جنگید و پادشاه ماد را مغلوب و مقتول ساخت. حتی در زمان سارگون دوم (۲۸۰۰ سال قبل از میلاد) هم در

۱. نویسنده کتاب تحقیقات در ایران. در اینجا باز هم نگارنده اشاره می‌کند بر توضیحی که قبلاً داده است، به این معنا که زبان مادها، زبان اقوام تشکیل دهنده آنها، یعنی کاسی و لولو و شوباری و... بوده است و چون محققین برای شناختن زبان مادها دنبال یک زبان مستقل دیگر برای آنها می‌گردند، لذا تاکنون جز چند کلمه‌ای را نتوانسته‌اند پیدا کنند که آن هم وقتی کمی دقت می‌شود، چیزی جز زبان کردی و الفاظ متنوع آن که مربوط به شاخه‌های مختلف قومی آن می‌شود، نیست.

۲. جغرافی دان یونانی اوایل قرن اول میلادی و نویسنده کتاب ایران قدیم که ضمناً در ایران هم در گذشته است.

۳. در بخش زبان راجع به این مطلب به تفصیل صحبت خواهد شد.

۴. برای اطلاع بیشتر از کردستان مکرری به کتاب بررسی مسائل طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان در نمونه مکرری به قلم نویسنده این کتاب مراجعه فرمائید.

۵. نوشته‌های مستر هوارد و دارمستتر و... را بخوانید.

۶. مثل تاریخ ملل باستانی شرق، جاماسب نامه، تألیف جاماسب اورامی، تاریخ باستانی اورامان، تألیف ملا شریف قاضی و تواریخ یونان و آشور.

مادستان مادها سکونت داشته‌اند. بر اساس این مدارک است که ما معتقدیم مادها جزئی از قبایل هم‌نژاد خود - طوایف مختلف کرد - بوده‌اند، و از همان آغاز در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند و چنان با هم آمیخته و درهم بوده‌اند که جای بحث جداگانه‌ای برایشان باقی نمی‌گذارد. یعنی به همان گونه که قبلاً درباره‌ی طوایف مختلف کُرد گفته‌ایم، هر گاه یکی از آنها قدرتی پیدا کرده و حکومتی به نام خود برپا می‌نمودند، دیگران را هم به همت و یا به قیمت زیر نفوذ خود قرار می‌دادند. مادها در زمانهای پیشین فرصتی بدان گونه پیدا نکرده بودند، هر چند که حکمرانی‌های بسیار کوچک ناحیه‌ای را دارا بودند، مثل حکومت «توس یا توسه» که یونانیان او را «دیوکس» معرفی کرده‌اند و در منطقه‌ی کوچک «بلخ» بر عده‌ی کمی از مادها ریاست داشت.<sup>۱</sup> تا قرن ۲۱ قبل از میلاد مادها به صورت فرقه‌ها و دسته‌های کوچک زندگی می‌کردند، چنان که تا این قرن (۲۱ پیش از میلاد) هیچ گونه اثری از نهضت‌های سیاسی مادها مشاهده نمی‌گردد، اما در زمان قبل از پیشدادیان، حدود ۳۳۴۱ قبل از میلاد و یا حتی پیش آن تاریخ - زمان سارگون اول (۳۷۰۰ سال قبل از میلاد) - و بعد از پیشدادیان تا قرن ۲۱ قبل از میلاد، کردها در عملیات سیاسی حضور فعال داشته‌اند و چنان که می‌دانیم حکومت‌های مختلفی را تشکیل داده و قدرت بسیار زیادی در منطقه احراز کرده و کشورهای نیرومندی چون سومر و اکد را منقرض و تحت انقیاد خویش درآورده بودند.

پیشدادیان که ریشه‌ی عربی داشتند و ضحاک ماردوش هم یکی از آنها بود، به تدریج رو به ضعف نهادند و مادی‌ها و پارسی‌ها که از قرن ۱۳ پیش از میلاد برای رهایی از یوغ آنها به چاره‌اندیشی می‌پرداختند، گرفتار تجاوز و حمله‌ی آشوریها شدند و برای رهایی از این وضع وحشت‌بار به فکر افتادند که برای خود فرماندهی مشترک پیدا کنند و به قول «اکتریاس»<sup>۲</sup> از زیر بار پیشدادیان که بعد از درگذشت «گرشاسب» آخرین پادشاه پیشدادی در ۹۰۲ قبل از میلاد رو به ضعف نهاده بودند، رهایی یابند و ضمناً توانائی لازم را برای مقابله با حملات مکرر آشوریان پیدا کنند. در حالی که هیچ یک از امرای پیشدادی از افراسیاب که مردی خشن

۱. البته باید دانست که این بلخ غیر از شهری است به همین نام که در ماورالنهر امروز هم وجود دارد.

۲. افراسیاب پسر زادشم، پسر تور، پسر فریدون، پسر آبتین، پسر جمسید پیشدادی بود که تور هم با برادرش سلم از مادر، نوه‌ی ضحاک عرب بودند ولی دیگر برادرشان به نام ایرج از ایران‌دخت و از نژاد تهمورث است.

و قسی القلب بوده حمایت نمی‌کردند، مادیها و پارسی‌ها، کیقباد کرد را که به شایستگی و کفایت شهرت داشت به امیری خویش برگزیدند و به این ترتیب سلطنت از خاندان پیشدادی به تبار «کیان» انتقال یافت، و باید دانست که مادی بودن کیانیان کاملاً محرز است.<sup>۱</sup>

نخستین جنگ ایران و توران بین طوایف مادستان و زابلستان و کابلستان به سرکردگی کیقباد کرد از ایران و افراسیاب از توران اتفاق افتاد و رستم، پهلوان مشهور در تاریخ باستانی ایران و شاهنامه که فرمانده سپاه زابلستان بوده، از همین جا شهرت یافت که همراه با مهرباب سردار کابلی و قارن و کشواد سرداران مادستان با تورانیان به نبرد پرداختند و کیقباد کرد از بلخ به اصفهان مراجعت کرد<sup>۲</sup> و مدتی آنجا را به پایتختی برگزید و بعد به شهر «هنگماتانه = همدان» که بنا به نوشته‌های محققین توسط «شمار می یا سمیرامیس» ملکه کلدی - که سمیرامیس<sup>۳</sup> هم خوانده شده است - احداث شده بود، رفت و ضمن انجام تعمیراتی اساسی آنجا را به پایتختی دائم خویش انتخاب کرد. در قرن ۱۲ قبل از میلاد هم از شهر همدان به عنوان «هنگمادان» که به معنی محل اجتماع است نام برده شده است که البته تحریف‌هایی در آن صورت گرفته و هنگماتان و هنگماتانه و هنگمتان هم گفته‌اند چنانکه احمد رفیق هم با استفاده از لهجه هخامنشی‌ها دای را ماتای و آماتای نوشته است.<sup>۴</sup>

خلاصه کلام اینکه نفوذ کلام اقوام آریایی یا مهاجمان و مهاجران متأخر در اقوام اولیه

۱. یونانیان کیقباد کرد را «آریاس» و یا «آریاکس» کرد می‌نامند در حالی که فریدون را هم به همین نام «آریاس» و یا «اباس» می‌خواندند اما لقب کرد را به او نمی‌دادند و چنان که گفتیم کیقباد را کرد نامیده‌اند. کیقباد رئیس یکی از قبایل ماد به نام «لوس = بورز» بود که در مازندران سکونت داشتند و ما می‌دانیم مازندران از زمانهای بسیار دور تا این اواخر یکی از مراکز گردشین بوده است و اشاره شد که جیمز موریه Mories در سال ۱۸۱۲ میلادی چنانکه در سیاحتنامه دوم خود در صفحه ۲۵۷ نوشته است، می‌گوید: «در ۳۱ ماه اوت در دماوند مردم جشنی داشتند که به یادگار نجات ایرانیان از ظلم ضحاک بریا می‌کردند و این جشن را عیدالکردی می‌خواندند.» به هر حال عده‌ای از مورخین مثل علامه محمد مردوخ کردستانی معتقدند که نام البرز از اسم همین قبیله «بورز» گرفته شده که اعراب به اول آن حرف تعریف الف و لام را اضافه کرده و البرز خوانده‌اند. این کوه چنانکه در اوستا مذکور است در نزد مادیها بسیار مقدس بوده است و می‌گویند نخستین طبقه ایزدان در قلعه کوه البرز جا دارند که با سوار شدن بر اسبان تیزرواز شعاع جاودانی خورشید سبقت می‌گیرند و به جانب ایران می‌روند. [برای استفاده بیشتر به کتاب کرد و کردستان و توابع، نوشته علامه محمد مردوخ کردستانی، جلد اول ص ۱۶۲ مراجعه شود].

۲. تاریخ ایران، سرجان ملکم، ص ۱۶ و تاریخ کرد و کردستان، مردوخ، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۳. تواریخ مثل کرد و کردستان و توابع، محمد مردوخ، ص ۱۶۳ و دودمان آریائیا، مظفرزنگنه و تاریخ ریشه‌نژادی کرد،

۴. تاریخ عمومی جلد اول بخش ایران نوشته بوستون. نوشته احسان نوری پاشا.

(مادها و کردها و...) که در سرزمین آمادای و کردستان سکونت داشتند چنان به سرعت صورت می‌گرفت که لهجه‌های قبلی و اسامی امکان و افراد بدون هیچگونه تأملی تغییر می‌یافت و صورت آریایی به خود می‌گرفت.<sup>۱</sup>

چنان که قبلاً اشاره شد این نفوذ و تحول از مشرق به مغرب بیشتر صورت می‌گرفت و تحت تأثیر این تحول زبانی و فرهنگی بیشتر از همه کلمه ماد و مادای و آمادای همراه با یای نسبی وارد زبانها و نوشته‌ها شد. بر اثر این فعل و انفعالات، گوتی و مادی و کورتی و آمادای و... از همدیگر فاصله می‌گرفتند و تا جایی این حالت پیشرفت، که این دوشاخه هم نژاد و از یک ریشه و یک قوم از همدیگر فاصله گرفتند، به طوری که جدا از هم شناخته شدند و بعد از این تحولات، مادها به عنوان پدیده‌ای تازه و نورسیده و مجزا از اقوام گوتی و کورتی (کردها) مورد توجه و تحقیق قرار گرفتند، که اشتباهی مطلق بوده و هست. و بررسی اوضاع متأخرتر مادها و سرزمین آنان که از هفتصدسال قبل از میلاد به این طرف از نظر وجود اسناد و مدارک غنی‌تر است، مؤید این نظریه می‌باشد. و حاصل این که در این دوران که هم‌زمان با آغاز دوران تدوین تاریخ و پیدایش دولت مقتدر مادها است [بخصوص برای اینکه توانست حکومت مقتدر و مسلطی مثل آشور را که یک امپراطوری عظیم بود، از بین ببرد و با انهدام «نینوا» پایتخت آن جز نامی از آن باقی نگذارد] سرزمینشان را اقوام و طوایفی در اختیار داشتند، که ترکیبی بودند از همانهایی که قبلاً به آنها اشاره کرده و توضیح داده‌ایم، یعنی کوتیان، لوللوئیان، گیلو یا گیلک‌ها، کادوسیان و کاسپیان که همه با کوتیان و کاسیان قرابت داشتند و همچنین مردا - هایا امردها که نیمه صحرائشین بودند و با کوتیان و لوللوئی‌ها هم ریشه بودند و بازبان آنها تکلم می‌کردند. این مردم در کشور ماننا و کوه‌های گزل بوندا - Gzel Bunda (جنوب دریاچه ارومیه یا چچی چست و منطقه مکریان امروزی) و آذربایجان و کرانه‌های دریای خزر (کاسپین) و نیمه سفلائی قزل‌اوزن و ناحیه غرب اصفهان که محل چادر نشینان اسکان یافته‌ای به نام «کاسی»‌ها یا «لُر»‌های امروزی بود زندگی می‌کردند و در

۱. تاریخ ایران باستان، نوشته مشیرالدوله پیرنیا در صفحه ۱۱ می‌نویسد: آریاییها در حدود ۲۴۰۰ قبل از میلاد، زبان مشترک داشته‌اند.

تمام دوره باستان تفوق فرهنگی و تمدن با مردم «ماننا» و ساکنان اطراف آن بود. در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد که کشور ماد تشکیل شد مردمش را همین مردم که ذکر کردیم، یعنی لوللوئیان و کوتیان و تاحدی اورارتوئی‌ها و هوریان تشکیل می‌دادند، و اینک وقت آن رسیده است که ما این طوایف را که بارها از آنها نام برده‌ایم بهتر بشناسیم و موقعیت آنها را در تاریخ مشخص سازیم. پس به ترتیب حضور در صفحه تاریخ به این امر می‌پردازیم.

### للوئی یا لوللوئی‌ها

کهن‌ترین اثری که در آن راجع به این قوم که از طوایف اصلی کرد یا به طریق بهتر از طوایف منظومه زاگرس یا اقوام مزوپوتامیا هستند<sup>۱</sup> صحبت شده و این اثر امروز به صورت سندی در دست ما است، کتیبه «نارام‌سین Naram sin» نام دارد، که مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. در این لوحه نارام‌سین شرح فتوحاتش را در سرزمین «للوئی» که در اطراف رودهای دجله و دیاله بوده و همچنین برخوردارش را با طوایف دیگر بیان می‌کند، که البته این سند زنده و مشخصی است؛ ولی قبل از این تاریخ یعنی در ۳۷۰۰ سال پیش از میلاد هم ما از سارگون اول اشاره‌ای داریم که با این قوم جنگیده است.

ژ. دومرگان فرانسوی در نوشته‌ای<sup>۲</sup> ضمن اشاره به کتیبه نارام‌سین می‌گوید: پادشاه مقتدر ایلام به نام «شوتروک ناحونته Shoutrouk-Nahhunte» در حدود سال ۱۲۰۰ قبل از میلاد این سنگ نبشته را که در شهر «سیپ پار» در حوالی بابل قرار داشت به نشانه پیروزی خود، به پایتخت خویش یعنی شهر «شوش» انتقال داده است.

آثار دیگری هم از این قوم وجود دارد که بسیار گویا هستند، از آن جمله می‌توان به نقش «آننوبانینی Annoubanini» پادشاه لوللوئی اشاره کرد که در حضور الهه ایشتار ایستاده است. این نقش در سر پل ذهاب کرمانشاه امروز هم موجود است و در کتیبه‌ای که بر آن نقش بسته

۱. اقوام مزوپوتامیا، اسپایزر Speiser.

۲. T.i.P-۱۴۴ Memoires de la Delegation en Parse.

نوشته شده: آنوبانینی پادشاه توانای لوللوئی نقش خود و نقش الهه ایشتار را در کوه «باتیر»<sup>۱</sup> Batir رسم کرده است، هر کس که این نقوش را و این لوح را محو کند به نفرین و لعنت «آنو» آنوتوم و بل و بلیت و رامان و ایشتاروسین و شمش و... گرفتار باد و نسل او بر باد باد.<sup>۳۲</sup>

سرزمین لوللوئی ها بنا به نوشته پروفیسور اسپایزر عبارت بوده از بخش وسیعی از کوه‌ها و کوهپایه‌های قسمت علیای دیاله تا دریاچه ارومیه و بالاتر به سوی شمال غرب. این گفته اسپایزر توسط عده‌ای از صاحب نظران دیگر هم تأیید شده است، ضمن اینکه اسناد و مدارک مربوط به زمان سارگون و نارام سین اکدی هم این را تأیید می‌کنند و می‌گویند سرزمین لوللو باکاسای و اورانا هم مرز بوده است<sup>۴</sup> و این ناحیه بنا به کتیبه «آنوبانینی» والی لوللو و گوتی در ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد، عبارت بوده از منطقه زهاب و یازها و به قول عربها «حلوان»، شهر زور و سلیمانیه (در کردستان عراق) و نیز قسمتی از سوریه<sup>۵</sup> و هیچ اثری هم از زمان آمدن آنها به نواحی مذکور در دست نیست، که خود یکی از دلایل محکم دال بر بومی بودن این قوم در این ناحیه می‌تواند به حساب آید. محمدمردوخ سرزمین لولوئی ها را ناحیه «لوللوبوم» واقع در بین کرمانشاه کنونی و بغداد می‌داند و می‌نویسد: این ناحیه به نام لوللوبوم هم معروف بوده است.<sup>۶</sup>

نظریه‌هایی ابراز شده است دال بر اینکه بعضی از پادشاهان و امرای قرون هیجده و نوزده قبل از میلاد آشور از قوم لوللوئی بوده‌اند.<sup>۷</sup> پروفیسور اسپایزر در کتاب اقوام

۱. باتیر یا پادیر نام قدیم زهاب بوده است که به عقیده مرحوم رشید یاسمی باید از کلمه مادی «باتور» گرفته شده باشد که به معنی سرزمین پست می‌باشد، چون ناحیه زهاب پست‌تر از نواحی اطراف آن است.

۲. Manuel d'Arch Ori D=G Conteneau 1.p.763

۳. کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی، رشید یاسمی، ص ۲۶.

۴. A. Speiser. Mesopotamian Origins. Phciadelphia 1930 اقوام مزوپوتامیا، اسپایزر، فیلادلفیا، باب چهارم و E. R. Lacheman: nuzi Geographical Names B.A.S.O.R. NO. 78. 1940 نامهای جغرافیایی اثر، ای. آر. لاجمن، از ص ۲۳ به بعد.

۵. کردستان جنوبی، مقاله‌ای در سالنامه تحقیقات شرقی امریکا در ۱۹۲۶، پروفیسور اسپایزر.

۶. تاریخ کرد و کردستان، محمدمردوخ کردستانی، ص ۶۰.

۷. کتاب اقوام مزوپوتامیا، نوشته اسپایزر Spaiser.

۸. آثار مکشوفه در ناحیه کرکوک (در بندگانور - کوه قره داغ) مثل کتیبه نارام سین پادشاه اکد که به وسیله

مزوپوتامیا، پا را از این هم فراتر نهاده و ثابت می‌کند که لوللوئی‌ها پیش از سارگون اول هم دارای سلطنت بوده‌اند و در زمان سارگون اول پادشاه آنها مردی بوده به نام «لاسیراب»<sup>۱</sup> و قبل از سارگون اول پادشاه آنها «ایما شکوش Immash kush»<sup>۲</sup> نامیده می‌شده است. مستر هول در کتاب خود به نام «تاریخ قدیم شرق نزدیک» این نظریه را ابراز داشته است.<sup>۳</sup>

لوللوئی‌ها از همان آغاز همیشه قادر بوده‌اند راههای کاروان رو بابل و دیگر راههای اطراف را قطع کنند و چه بسا بر سر این تجاوزات مورد حمله آشوریها و بابلیها و اکدیها قرار می‌گرفتند. این راهها امروز هم از کفری و کرکوک و آلتون کُپری (پل طلائی) می‌گذرد.

ادموندس، یک کتیبه حجاری شده در «سوسنیان Sosniyan» واقع در دربند «گُوز Gour» یا گاور» در تنگه قره داغ بین سلیمانیه و رباط یافته است که شرح پیروزی نارام سین (والی اکد)، بر قوم لوللو است، که در قرن ۲۸ قبل از میلاد حکومت می‌کرده است. پادشاه لوللوئی‌ها در این زمان «تاردونی Tardunni» پسر «ایکی ikki» بوده که کتیبه‌ای به زبان و خط آکادی دارد و در آن از خدایان شمش و «اداد» یاری می‌طلبد.<sup>۴</sup>

پروفسور اسپایزر مرکز ولایت لوللو را شهر «آرکدی» می‌داند و می‌گوید: «زیمری Zimiri یا زاموا» نامی است که به سرزمین لوللوها گفته می‌شده است. مطلب جالبی که در کتاب پروفسور اسپایزر دیده می‌شود، اشتباهی است که در شرح جنگهای آشور با لوللوها مرتکب شده است، بدین گونه که ضمن شرح فتوحات آشور و تصرف شهرهای لوللوئی، می‌نویسد: «آمیخا Aimikha» پادشاه لوللو، سپاه خود را به کوه‌های «چیا» کشید که کلمه «چیا» در کردی به معنی کوه و کوهستان است و معنی جمله وی چنین می‌شود که آمیخا سپاهش را به (کوه‌های کوه) کشید که ما چنین مفهوم و اسمی در کردستان نداریم و مطلبی که اسپایزر نوشته باید به دین گونه باشد: که آمیخا هنگام عقب‌نشینی، سپاهانش را به چیاها کشید، یعنی سپاهانش را هنگام عقب‌نشینی به طرف کوه‌ها کشید.

میجراد موندس کشف شده و در مجله (ژئوگرافیک ژورنال jeografic jurnal) چاپ گردیده است.

۱. اقوام مزوپوتامیا، ص ۹۹، پروفسور اسپایزر.

۲. کتاب سلسله سلاطین ایلام در آوان و سیماش، منتشره در مجله آشورشناسی، پاریس سال ۱۹۳۱ از شیل Sheil.

۳. تاریخ قدیم شرق، نزدیک نوشته مستر هول، ص ۱۸۶.

۴. کتاب سلسله سلاطین ایلام در آوان و سیماش، منتشره در مجله آشورشناسی، اثر شیل.

دو کوه «کوشبورا kew shbura»<sup>۱</sup> و «سیکورابی sikurabi» که «بخت‌النصر Nabucho dnosar» در ۱۱۰۰ قبل از میلاد به آنها اشاره کرده است، جزو سرزمینهای لوللوئی بوده‌اند که به وسیله کاسی‌ها و گوتی‌ها و سوباریها مرتب مورد حمله قرار گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

لرهای امروزی را اکثر باستان شناسان و مستشرقین از اولاد لوللونی‌ها می‌دانند و پروفیسور اسپایزر و ألمستید با اطمینان این موضوع را ثابت شده می‌دانند، هر چند که عده‌ای نظیر احسان نوری می‌گویند: چون لرستان جزء آنزان بود و سکنه‌اش را از قدیم «کوسو»ها تشکیل داده‌اند که تا اوایل میلاد هم در این سرزمین حضور داشته‌اند، پس بنابراین لوللو بودن لرها نمی‌تواند درست باشد، که در این نظریه احسان نوری، به نظر من بیشتر به تاریخ بعد از میلاد توجه شده است.

ا.م. دیاکونوف محقق و نویسنده تاریخ ماد می‌نویسد: در زبان هوریانی، لوللو به کوه‌نشینانی گفته می‌شد که از آنها برده می‌گرفتند و در زبان «اورارتوئی» هم لوللو به معنی بیگانه و دشمن است.<sup>۳</sup> در هر حال «لوللو» اسم خاص این قوم است و پسوندهای دیگر علائم جمع و بخصوص جمع عیلامی مثل (مه = لوللومه) و یا جمع «اکدی» (اوم = لوللواوم) می‌باشد و هرگاه این اسم با پسوند (پوم و یا بوم) همراه باشد به معنی سرزمین است مثل لوللوپوم یا لوللوبوم.

دیاکونوف به استناد کتیبه «آنوبانینی Annubanini» سلطان لوللو در سر پل ذهاب که به آن اشاره شد معتقد است: در هزاره سوم قبل از میلاد لوللوها دارای حکومت بوده و جامعه‌ای طبقاتی داشته‌اند.<sup>۴</sup>

زبان لوللوئی‌ها از شاخه ایلامی است و اسامی خاصی که در میان لوللوئی‌ها بوده دلیل این امر می‌باشد.<sup>۵</sup> و این علاوه بر وجود شباهتهایی می‌باشد که بین الفاظ این زبان و زبان «هوریها» هست که پروفیسور اسپایزر به آن اشاره کرده است.

۱. در اینجا باز کلمه کَو که آنرا کیو Kew نوشته‌اند، شایان توجه است کَو هم در کردی به معنی کوه است و در زبان پهلوی هم همینطور و آیا کوشبورا، همان کوه شبورا نیست؟

۲. شرح ستون پیروزی در شیخان از شیل سالنامه‌های آشور ناسیر پال دوم.

۳. تاریخ ماد، ص ۱۰۱. همان.

۴. همان.

۵. تحقیقات هولسینگ Hollising در مورد اقوام مزوپوتامیا.



لباس مردم لوللوئی تقریباً شبیه پوشش مادها و کاسی‌ها بوده است و چنانکه از کتیبه آنوبانینی و لوحه نارام سین برمی‌آید لباس آنها عبارت بوده از لباس سبک و دامن ریشه‌دار که پوست ابلقی هم بر یک شانه خود می‌افکنده‌اند. پوش آنها صندل بود. لوللوئی‌ها ریشی کوتاه و گیسوانی بلند و بافته شده داشتند. قیافه‌ای که مادیها و پارسیها هم بعدها از آنها تقلید کردند (باز تأکید است بر اینکه مادها هم از طوایف مختلف این اقوام و همه از یک ریشه و ملت بودند).

بنا به شواهد موجود می‌توان گفت که آداب و رسوم لوللوئی‌ها بسیار شبیه مادی‌های آن زمان بوده<sup>۱</sup> و چنانکه آشور ناسیرپال پادشاه آشور اشاره کرده است، مردمی متمدن و صنعت کارانی ماهر بوده‌اند، به طوری که برای انجام کارهای صنعتی از طرف دولتهای دیگر استخدام می‌شده‌اند.<sup>۲</sup>

### گوتی یا کوتی‌ها

اینجا لازم است بحثی را که قبلاً درباره کوتی و گوتی گفتیم تکرار و اعتقاد خود را در مورد اشتباهی که اکثر محققین مرتکب شده و گوتی را یکی از منظومه‌های زاگرس و یا اقوام مزوپوتامیا دانسته‌اند بیان نمایم. چیزی که به نظر من بسیار جالب می‌نماید اصرار آنها در این باره است، در حالی که اکثر آشک و تردید خود را کتمان نمی‌کنند.

استاد حسین حزنی موکریانی که خود از محققین و مطالعه‌کنندگان صاحب نظر و یکی از کردشناسان کرد است، در این باره اشاره جالبی دارد و می‌گوید: بسیاری از دانشمندان و شرق شناسان آگاه انگلیسی و فرانسوی و امریکایی در این راه بسیار کوشیده و خسته شده‌اند از این که نشان بدهند قبل از آنکه کردها به سرزمین امروزی کردستان بیایند، کردهایی دیگر از نژاد آریا در این ناحیه بوده‌اند و وقتی این کردهای تازه وارد به آنجا رسیدند، با کردهایی که از قبل در آنجا بودند ادغام شدند، و چون از یک نژاد بودند ملت واحدی را تشکیل دادند.<sup>۳</sup>

۱. رجوع شود به E. Herzfeld: Iran in the Ancient East Pl. LxxV - LxxVI. SPA/IV/PL. 90

۲. همان.

۳. کردستان موکریان یا آتروپاتن نوشته حسین حزنی موکریانی، ص ۹۰، البته اشاره به بیان مینورسکی است در کتاب

این واقعیتی است و چنانکه پروفیسور مینورسکی با آن همه مطالعه و شناختی که درباره کردها دارد باز هم اظهار می‌دارد که ممکن است قبل از اینکه کردها به این ناحیه آمده باشند، قومی به همین نام در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند!<sup>۱</sup>

در تمام آثاری که تا اینجا از آنها نام برده‌ایم و اشاره خواهیم کرد، ضمن اشاره به طوایف گوناگون منظومه زاگرس، مثل لوللو و کاسی و... کلمه گوتی یک حالت عام داشته و گوتیها در تمام آن سرزمینها بوده‌اند و چنان که اشاره شد، گوتی یا کوتی و یا کاردو و... همه یک اسم عام بوده‌اند و همه اقوام و طوایف دیگر حاضر در این سرزمین را در بر می‌گرفته‌اند، به عبارت بهتر گوتی یا کوتی به تمام آن طوایف (لوللو، کاسی، نایری، خالدی...) گفته می‌شده است؛ همچنان که امروز نام کرد را بر تمام طوایف موجود کرد، مثل زازا، گوران، کلهر، اردلان، موکریان و... می‌نهیم، و روی هم آنها را کرد می‌خوانیم.

ا.م. دیاکونوف هم در تائید این نظریه که متأسفانه با اینکه با قاطعیت تمام صحبت کرده باز تردید نشان می‌دهد، می‌گوید: [...] زیرا لفظ گوتی و گوتیان، علی‌الرسم نه تنها در آن دوران یک قوم معین و سرزمین آن را مشخص می‌نمود، بلکه اسمی بود عمومی و پرطمطراق برای تمام اقوامی که در شمال شرق و شرق آشور زندگی می‌کردند...<sup>۲</sup>

ساده‌ترین دلیل بر نظریه مذکور این است، که تاریخ حضور تمام اقوام مزوپوتامیا که از آنان ذکری به میان آمده، با گوتی‌ها همزمان بوده است، و یک نظر سطحی نشان می‌دهد زمانهای تاریخی حیات این اقوام در کتب مختلف با گوتی‌ها یکی است، و امکان ندارد، در یک سرزمین و در یک زمان دو حکومت و دو پادشاه وجود داشته باشد. حالا اگر از «آناتوم Anatum» بزرگ گوتی<sup>۳</sup> در قرن ۳۱ قبل از میلاد و آنبوبانی، حاکمی از قوم لوللو در قرن

کردها، ترجمه نگارنده.

۱. کتاب کرد و کردستان، محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی، ص ۵۰.

۲. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، صص ۱۰۳ و ۲۶۱ با استناد و استفاده از انسکلوپدی اسلام، اثر مینورسکی.

۳. نویسنده کتاب تاریخ قدیم شرق نزدیک به نام مستر هول در صفحه ۲۱۰ کتابش به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید «آناتوم» که از بزرگان گوتی بوده، با ایلامیها جنگیده است (قرن ۳۱ قبل از میلاد) و وی نیز معتقد است آنبوبانی که از پادشاهان لوللو بوده است، خود گوتی است یعنی بدون این که صراحتاً اظهار نظر کند، نظریه مؤلف این کتاب را که این طوایف (لوللو، کاسی و...) همه گوتی یا کرد بوده‌اند، تائید می‌کند.

۲۸ قبل از میلاد و یا از پادشاهان گوتی مثل «گوتی = کودی پاته‌سی» حاکم لاگاش در قرون ۲۶ و ۲۷ قبل از میلاد صحبت می‌کنیم، - اگر کمی دقت نمائیم - متوجه یک مطلب می‌گردیم و آن اینکه ما در حقیقت از یک قوم صحبت می‌کنیم که در طول زمان حکامی از طوایف مختلف آن قدرت را در دست گرفته‌اند و به علت بُعد زمان، مطالعه‌کنندگان آنها را جدا از هم دانسته و جداگانه بررسی کرده‌اند و این نظریه غلط هم بر همین اساس پا گرفته است، درست مثل اینکه مادر تاریخ ایران، زنده و افشاریه و صفویه و... هر یک را یک قوم جداگانه فرض کنیم و در مطالعه تاریخی این سرزمین برای هر یک از آنها دنبال یک منشاء نژادی و یک تاریخ جداگانه بگردیم.<sup>۱</sup>

با ذکر مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که تمام طوایف شمال مزوپوتامیا یا منظومه زاگرس - لوللو، کاسی، نایری و... گوتی یا کرد - جزوی از قوم گوتی بوده‌اند.<sup>۲</sup> این نظریه مؤلف را اکثر مستشرقین و محققین به صور مختلف درک کرده و اظهار داشته‌اند؛ برای مثال می‌توان از «دراپور Draiver» نام برد، که می‌نویسد: کاردا، کاردوخی، کورتوخی، کوردیای، غوردی، کارداک، کوردونه، سیرتی، کارداژی، کارتاوای و کاردایا و «کاردوخی گزنفون» و حکومت اور در دوره سوم که به استناد لوحه آرادنانار «لاگاش» که در قرن بیست و چهارم پیش از میلاد می‌زیسته است، نوشته و... همه نام یک عشیره بوده‌اند و همه آنها هم چیزی جز کرد امروزی نیستند. یکی دیگر از محققین به نام «ز.ای. یامپولسکی» می‌گوید: نام «کوتیان» همان عنوان قومی است که در منابع زمانهای بسیار متأخرتر به شکل «اوتیان» و «اوئیتیان» و اودیان و «اودینیان» و «اتیان» ضبط شده است.<sup>۳</sup>

مدارک زیادی را باز هم می‌توان آورد که جز اطالة کلام نخواهد بود، ولی باز هم بد نیست به اشاره شلمانه سر اول پادشاه آشور توجه کنیم که می‌گوید: عشایر گوتی ایل بزرگی هستند

۱. در ازمینه گذشته هر نوشته‌ای که بدست آمده خود موبد این نظریه است و این سرزمینها را به نام گوتی و گردو و کاردو خوانده‌اند چنانچه آرامیها، اطراف سلسله جبال جودی «گوتی» را «بث کاردو = خاک یا سرزمین کاردو، و سرزمین بین دجله و فرات را «کارتا = کاردو» خوانده‌اند. آرامنه هم آنجا را «کردوخ» و اعراب «کردا = کوردای» نامیده‌اند. برای اطلاع بیشتر به «فتوح البلدان بلاذری ص ۱۷۶، به زبان عربی و کردستان موکریانی، نوشته سیدحسین حزنی موکریانی، به زبان کردی» ص ۹۲ به بعد مراجعه شود.

۲. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ص ۱۰۷. ۳. همان.

که میهن آنها تا حدود «اوراتری = اورارتو = ارمنستان» و «کمخی = طور عابدین» (یعنی تقریباً تمام ناحیه مرکزی زاگرس) ادامه دارد. همچنین دو لوحه از «نوکولتی - اینورتا» پادشاه دیگر آشور داریم که در یکی این قوم را «کورتی» و در دیگری «گوتی» خوانده است و بنابراین اشارات است که لغت کورتیوی Qurtioi باید به سرزمین کورتی ها یعنی کردستان اطلاق شده باشد.

در هر حال در فرصت‌های مناسب باز هم از این مقوله صحبت خواهیم کرد تا بیشتر در آگاهی خواننده گرامی این سطور کوشیده باشیم.

«انریداوازیر Enridawasir» اولین امیر کوتیان یا گوتیان است که خود را به جهان آن روز شناساند و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشت. «یاکوبسون yakobson» دانمارکی که مطالعات زیادی در مورد «سومریها» دارد می‌نویسد: این امیر پس از غلبه بر نارام‌سین = نارام‌سوئن، و تصرف سرزمین سومر و شهر مقدس آنها به نام «نیپور»، کتیبه‌ای توسط منشیان اکدی در آنجا برپا ساخت<sup>۱</sup> و به تقلید از نارام‌سین، خود را شاه چهار کشور جهان و شاه تمام کوتیان نامید.<sup>۲</sup>

قبل از «انریداوازیر»، حکامی از طوایف گوتی = کوتی که حکومت‌های محلی و منطقه‌ای تشکیل داده‌اند، تحت همان نام طایفه خویش قرار داشته‌اند ولی «انریداوازیر» به نام کوتیان حکومت کرد و سومریها را که دارای یکی از مقتدرترین حکومت‌های زمان خود بوده‌اند، تحت انقیاد خویش درآورد. و به قول دیاکونوف: این امر نشان می‌دهد که این شخص توانسته است اتحاد بسیار محکمی از تمام سران قبایل متعدد کوتی یا گوتی (کرد) بوجود آورد.<sup>۳</sup> این اتحاد چنان بوده است که بعدها وقتی شارکالی شاری، پسر نارام‌سوئن، توانست وضع موجود را تغییر دهد و باز هم به قدرت برسد با وجود بودنش در رأس قدرت باز

۱. این عنوان «شاه تمام گوتیان» خود آشکارترین دلیلی است بر آنچه که قبلاً بدان اشاره کرده‌ایم، بدین معنی که وی با به کار بردن کلمه تمام گوتیان این معنی را رسانده است که منظورش تمام طوایف و قبایل تشکیل دهنده گوتیان است که در آن سرزمین می‌زیسته‌اند و روی هم گوتیان را تشکیل داده‌اند. حاصل اینکه گوتیان و کوتیان و کارد و... چنان که گفته شد همه آنها قوم کرد است که طوایف موجود آن زمان کرد را - لوللو، کاسی و نایری و... در بر می‌گرفته است.

۲. حاشیه SKL، ص ۱۱۷، از یاکوبسون. همچنین، ص ۴۵۸، از تاریخ ماد، اثر ام. دیاکونوف.

۳. تاریخ ماد ام. دیاکونوف، ص ۱۰۴.

مجبور بوده که مالیات سنگینی به آنها (گوتیان) پردازد و قدرت واقعی باز هم در دست گوتیان باشد «و.ک. شیلیکو» کاملاً این مطلب را ثابت کرده است<sup>۱</sup> و می‌گوید: فرماندهان بلاد سومر خراج سنگینی برای گوتیان ارسال می‌کردند.

از شواهد موجود چنین برمی‌آید که گوتیان مطابق رسوم موجود، پادشاهی نداشته‌اند و امرای آنان مقطعی و انتخابی، برای یک مدت معین بوده‌اند که گویا این انتخاب می‌توانسته است تکرار گردد. خواننده محترم این سطور نباید دچار سوء تفاهم گشته و خیال کند که این انتخابات صورتی امروزی داشته و با یک حالت جمهوری عملی می‌شدند است. به نظر می‌آید که رؤسای طوایف و ریش سفیدان آنان جمع می‌شد و از بین خود یکی را برای اداره امور انتخاب می‌کردند فرد مزبور معمولاً از میان سران جنگی انتخاب می‌شد که بتواند در مقابل تهاجمات دیگران هم بایستد.<sup>۲</sup>

یاکوبسن دانمارکی، نویسنده فهرست اسامی پادشاهان سومر و دیگران، مکرر اشاره کرده است (البته بر اساس مدارک و اسناد موجود) که: گوتیان شاه نداشتند<sup>۳</sup> و به همین دلیل است که شاهان گوتی در مدتهای معینی حکومت کرده‌اند و بعد از خاتمه مدت، کنار رفته و دیگری جای او را گرفته است، مگر در مواردی که حاکم مجدداً انتخاب شده و حکومتش طولانی بوده، مثل «ایار لاگاب» که پانزده سال سلطنت کرد،<sup>۴</sup> و یا قبل از خاتمه مدت حکومتش در گذشته است، مثل «تیریکا»، که به جای هفت سال، چهل روز سلطنت کرده است.<sup>۵</sup>

۱. VNSHP از ص ۱۱۱۰.

۲. امروزه هم در کشورهایی که ریشه طایفه‌ای دارند و یا چند ناحیه جمع شده و در هم ادغام شده‌اند (مثل شیخ‌نشینهای عربی و یا ممالکی نظیر سنگاپور و یا امارات متحده عربی) تقریباً این روش را به صورت امروزی انجام می‌دهند.

۳. یاکوبسن یک طبقه‌بندی دارد به نام فهرست اسامی شاهان و وقتی راجع به گوتیان صحبت می‌کند می‌گوید: در قبیله گوتیان شاه نام نداشت، و این استخراج از نسخ خطی گروه A است که اصل متن چنین است Ugnin Tu-Tiumki Lugalmr-WB و یاکوبسن آنرا استخراج کرده است (صفحه ۱۱۷ SKL) و نیز حواشی فصل اول تاریخ ماد ام. دیاکونوف، صص ۴۵۸ و ۴۵۹ ترجمه کریم کشاورز.

۴. ردیف هشت از فهرست اسامی شاهان یاکوبسن. ۵. همان، ردیف بیست.

۶. توجه خواننده این سطور را مجدداً به توضیح قبلی جلب می‌نماید که گوتیان جامع تمام طوایف کرد بوده‌اند (مثل لوللو و کاسی و...)، و سران این طوایف ضمن داشتن یک حکومت منطقه‌ای و محلی برای خود، در حکومت جامع قوم

این امرای گوتی هیچگونه قرابتی با هم دیگر نداشتند چنانکه یا کوبسن در فهرست شاهان ذکر کرده است، تکرار یک اسم در حقیقت انتخاب آن برای بار دوم است. به عبارت ساده تر بدان گونه که در سلسله‌های می‌بینیم: شلمانه سر اول و دوم و... و یا داریوش اول و دوم از سلسله هخامنشی که از یک طایفه و با همدیگر نسبت داشته‌اند؛ مثلاً نوه و نسیره و... بوده‌اند، نیست و پادشاهان گوتی هیچگونه قرابتی با هم نداشتند. همچنان که گفته شد اگر نام «یار لاگاب» تکرار شده است بدان علت بوده که یکبار دیگر هم به امارت انتخاب شده است.<sup>۱</sup> به هر حال پادشاهان گوتی که حکومت کرده‌اند به شرح زیر می‌باشند.

صورت پادشاهان گوتی در فهرست اول که از مجموعه متون چاپ اکسفورد لندن جلد دوم، نقل می‌شود.

در ردیف اول این فهرست می‌نویسد: قبیله گوتیوم شاه نداشت.

۱- Imta	سه سال سلطنت کرد و (به روایتی ۵ سال)	۱- ایمتاشاه شد
2- Ingishu	شش سال سلطنت کرد	۲- اینگه شوش یا اینگیشو
3- kivilagab	شش سال سلطنت کرد	۳- سار لاگاب و به قولی «کی کی لاگاب»
4- Shulme	شش سال سلطنت کرد	۴- شولمه و به روایتی «یار لاگاش»
5- Elulumesh	شش سال سلطنت کرد	۵- الولومش
6- Elimabakash	پنج سال سلطنت کرد	۶- اینی ماباگش یا «الی ماباگاش»
7- Igeshaush	شش سال سلطنت کرد	۷- اینگه شوش یا «ایکش هوش» یا «ایگه شائوش»
8- Irlagab	پانزده سال سلطنت کرد	۸- ایرلگب یا «یار لاگاب»
9- Ibate	سه سال سلطنت کرد	۹- ایباته
10- Iarle	سه سال سلطنت کرد	۱۰- یار لا کابه و به روایتی «یار لا، یار لانگاب»
11- Kurum	یک سال سلطنت کرد	۱۱- کوروم

کرد یا گوتی و... نیز حضور داشته‌اند.

۱. نام پادشاهان گوتی را در دو لیست انتشار داده‌اند که باهم اختلاف دارند و چون لیست اول را صحیح تر می‌دانند ما هم آن را نوشته‌ایم.

12- Khabilkin	سه سال سلطنت کرد	۱۲- خابیلکین
13- La.E- Rabum	دو سال سلطنت کرد	۱۳- لانه رابوم
14- Ira - Rum	دو سال سلطنت کرد	۱۴- ایراروم
15- Ieara - Num	یک سال سلطنت کرد	۱۵- اییرانوم
16- Khablum	دو سال سلطنت کرد	۱۶- خابلوم
17- Pozu-der-soen	هفت سال سلطنت کرد	۱۷- پوزودر سوئن
18- Iarelagand-a	هفت سال سلطنت کرد	۱۸- یاره‌لاگاندا
19- Sium	هفت سال سلطنت کرد	۱۹- سی‌اوم
		۲۰- شاه بعد معلوم نیست
21- Tirigan	چهل روز	۲۱- تیریگان

جمعاً ۲۱ پادشاه با ۹۱ سال و ۴۰ روز و بنابه اقوالی که با این اعداد نمی‌خواند ۱۲۵ سال و چهل روز سلطنت کرده‌اند که البته با توجه به اینکه نام شاهانی نظیر «انریداو‌ازیر» که در حقیقت اولین پادشاه و مؤسس این سلسه است و یا «ساراتیگوبی‌سین» که بارها از او نام برده شده ولی در لیست وجود ندارد، باید رقم دوم صحیح‌تر باشد. یادآوری این نکته هم لازم است که «پوزودر - سوئن» به تقلید از «نارام سوئن» پادشاه اکد، لوحی از خود به یادگار گذاشته است که در آن اسم اصلی خود را «اریدوپپی‌زیر» به معنای شاه جمله شاهان = شاه شاهان نوشته است.<sup>۱</sup>

به قدرت رسیدن گوتی‌ها و استیلای آنها بر تمام ناحیه بین‌النهرین به تدریج صورت گرفت و با قیام «انریداو‌ازیر» و کشته شدن «نارام سوئن» پادشاه اکد در ۲۲۰۱ قبل از میلاد شروع شده و با ادامه پیکارها در زمان حکومت «ایمتا imta» و «اینگه شائوش inage shaush» و «سارلاگاب sarlagabes» و «یارلاگاش yarlagash» و سرانجام «الوللومش Elullumesh» (۲۱۷۷ - ۲۱۷۳ قبل از میلاد) حکمرانان گوتی تسلط کامل خود را بر ناحیه دو

رود یا بین‌النهرین برقرار کردند.<sup>۱</sup>

حکومت گوتی‌ها باری از دوش مردم «اکد» که در زیر سلطه پادشاهان اکدی بسیار فشار بودند بر نداشت و آن چنان که نوشته‌های کهن اشاراتی دارند فشار گوتیان بسیار وحشتناک‌تر بوده است و با ویرانی شهرهای بین‌النهرین و اعمال فشار زیاد نام خوبی در این ناحیه از خود بر جای نگذاشتند. «انو خگال» پادشاه شهر «اوروک» در کتیبه خود، گوتی‌ها را مارگزنده کوهستان و متجاوز به حریم خدایان می‌نامد<sup>۲</sup> که خصومت و تجاوز و ظلم را در حق دورود روا داشتند و رواج دادند.<sup>۵۴۳</sup>

گوتی‌ها قدرت را از اقشار بالای اکدی‌ان و برده‌داران آنها، به خود انتقال داده و با وضع و اخذ مالیاتهای سنگین‌تر، دست به تقلید از اعمال پادشاهان اکدی زدند، چنان که مانند آن پادشاهان الواح و کتیبه‌هایی از خود باقی گذاشتند مثل الواح «لا سیراب = لائراب» و «انریداوازیر».

مطلب قابل توجهی که در این زمان به چشم می‌خورد این است که پس از استیلای گوتی‌ها بر اکدیها و سرزمینشان باز عده‌ای از امرای اکدی، به طور پراکنده، در مناطق مختلف به حکومت خویش ادامه دادند، به عنوان مثال شهر «لاگاش» که از شهرهای معتبر و بزرگ سومر بود، در حالی که زیر نفوذ و سلطه کامل گوتی‌ها قرار داشت، به وسیله یکی از امرای اکدی اداره می‌شد.

فرمانروای شهر لاگاش مردی به نام «اورباتو یا اورباو Urbau» بود که این سلطان ثروتمند، شهر لاگاش را در زمان حکومتش آبادتر کرده و به آن رونق بسیار بخشید، بعد از او هم دامادش «گوده آ Gudea» مدت زیادی سلطنت کرد و بر بخش اعظم بین‌النهرین که زیر نفوذ گوتی‌ها بود، حکومت راند.<sup>۳</sup> پایتخت گوتیها را شهر «ارپها»، در حوالی «کرکوک»

۱. م. دیا کونوف، تاریخ ماد، ص ۱۰۸.

۲. PA IX = Tureau-Dangin: La fin de domination Guti-yum، ص ۱۱۲.

۳. برای اطلاع بیشتر و دقیق‌تر از نحوه حکومت گوتیان بر دو رود یا بین‌النهرین به تحقیقات انجام شده از طرف م. دیا کونوف مثل تواریخ مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد و تاریخ ماد مراجعه شود.

۴. شیل: شرح ستون پیروزی در شیخان. W. King و کینگ (الواح هفتگانه آفرینش).

۵. رجوع شود به الواح متعدد گوتیان در SAKI و صفحات ۸۲ تا ۸۶ شماره ۲ - VDI ۱۹۵۰.



نوشته‌اند و عده‌ای هم شهر سوبارتو را پایتخت گوتیها ذکر کرده‌اند ولی برخی از محققین معتقدند که پس از شکست سومریها و اکدیها، پایتخت آنان (بابل) را به پایتختی خویش انتخاب کردند.<sup>۱</sup>

گوتی‌ها در زمان تسلط بر بابل، اداره امور مالی را به اکدیها واگذار کرده بودند و خود از زراعت و کشاورزی مردم عوارض می‌گرفتند.<sup>۲</sup> از «گوده‌آ» آثاری باقیست؛ وی ساختمانهای زیادی در منطقه تحت نفوذ خود و حتی در «اور Our» برپا داشته است «ناماخانی Nammxani» دیگر داماد «اوربائو» نیز که جانشین «گوده‌آ» بود تحت نفوذ گوتی‌ها کارهای وی را دنبال کرد.

حکومت یک پارچه گوتی‌ها توسط «اونوخگال» حاکم شهر «اوروک» در ۲۱۰۹ قبل از میلاد به آسانی منقرض شد، زیرا چنان که گفته شد گوتی‌ها در اثر حرص جمع‌آوری مال، از مردم دور افتاده بودند و در طی حکومت، سپاه آنان نیز بیشتر از افراد غیر گوتی تشکیل شده بود، لذا نه محبوبیتی در میان مردم داشتند و نه یک لشکر جنگنده و سازمان یافته.

آثار زیادی از دوران حکومت گوتی‌ها در دست نیست و از میان آنچه که موجود است به گفته کارشناسان، مجسمه «لاگاشی» از دوران حکومت «گوده‌آ» از همه بالاتر است. این مجسمه نمونه‌ای از هنر اکدیها و از بهترین آنها است.

در همدان یک سر مفرغی پیدا شده که کارشناسان معتقدند این مجسمه تصویر سر یکی از پادشاهان گوتی است که توسط استادان اکدی یا عیلامی (ایلامی) به صورت بسیار خوب و زنده‌ای ساخته شده است. این مجسمه فعلاً در موزه «برمرگالری Bermmer Gallery» آمریکا در نیویورک نگهداری می‌شود.<sup>۳</sup> این مجسمه مفرغی که به «سرسارگون باستانی» هم معروف است، مردی ریشو است که به عقیده «س کیسون» از لحاظ انسان‌شناسی بسیار به کردهای زاگرس نزدیک است.<sup>۴</sup>

۱. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، صفحه ۳۱، رشید یاسمی.

۲. برای آگاهی بیشتر به VNSP، ص ۵۵۵ و تاریخ ماد از ا.م. دیاکونوف مراجعه شود.

۳. درباره مجسمه عتیق IVTOVE، لنینگراد ۱۹۴۶ از دیاکونوف.

۴. رجوع شود به SPA، صص ۳۵۶ به بعد و کتاب ماد ا.م. دیاکونوف، ص ۱۱۵.

بر سر این مجسمه دستاری شبیه دستار ایلامیان قرار دارد که موهایی از زیر آن پیدا است.<sup>۱</sup> بینی ضخیم و مدور و چشمان بادامی آن خیلی خوب و واضح ترسیم شده که بسیار شبیه اقوامی است که در نقش برجسته «صخره شیخان» در قسمت بالای رودخانه زاب یا دیاله هم حجاری شده است.<sup>۳۲</sup> «ا.ت.آمی» انسان‌شناس فرانسوی آنها را شبیه انسانهای ناحیه «شوشی» در آذربایجان و کاسی‌ها و دیگر زاگرس نشینان می‌داند.<sup>۴</sup>

نتیجه حاصله از این آثار یاد شده این است که گوتی‌ها می‌خواستند هنر مستقل خود را نشان دهند، چون بخصوص در «شیخان» لوح موجود نمایانگر ناشی‌گری نثار آن است که به خوبی آنها را حک نکرده است.

گوتی‌ها بعد از تسلط بر سومر و اکد جامعه‌ای طبقاتی از خود ساختند، در حالی که در هزاره سوم قبل از میلاد این جامعه را نداشتند. در این دوران بین گوتی‌ها پیشرفتهای بزرگی در تولیدات و زندگی اجتماعی مردم پدید آمد. تولید مفرغ کاملاً یاد گرفته شده، و چرخ کوزه‌گری تولید شده بود و تزئینات ظروف ظرافت بیشتری پیدا کرد. بهره‌کشی از بردگان رواج بیشتری یافت و بخصوص گوتی‌ها از بانیان به بردگی کشیدن اسیران جنگی بودند و از پدیده‌های مهم در این دوران پیدایش تقسیم کار اجتماعی و ایجاد دو طبقه اجتماعی (چوپان و زارع) است. گوتی‌ها اداره امور دستگاه دولتی را بلد نبودند، پس اداره کشور را در برابر باج

۱. به مجسمه‌های کوچک طلا و نقره موجود در موزه «لوور» پاریس - پیدا شده در شوش - مراجعه شود، که از این دستار حتی در زمان هرودوت هم بر سر ایلامیان و کیسیان وجود داشته است.

## 2. La figure hamaine dans les monuments cheldeens Bull.

از صفحه ۲۵ به بعد ۱۹۰۷ / 111 E.T. Hamy et mimn de la societe enthropologique de paris

۳. ادمنوندس Edmonds دو اثر تاریخی در جنوب کردستان، مجله جغرافیائی، ۱۹۲۵.

۴. G.Contenan Manuel-d'archeologie oriental, 1 paris 1927، ص ۱۰۱، و نقش صخره شیخان مردی است که فقط دامنی به تن دارد و دستاری شبیه کلاه بابلها بر سر. آویزه‌ای مدور بر گردنش آویخته و تبر زینی به کمر زده است و در حالی که کمانی در دست چپ گرفته با دست راست تیری از تیردان درمی‌آورد و پا را بر روی دشمن مغلوب نهاده است و دشمن دیگری در برابرش دست به تمنای بخشش بلند کرده است. در نوشته این نقش حکایت جنگ با کشور «زبان = آلتون کبری» در ساحل رود زاب سفلی و حوالی آلتون کبری امروزی را نوشته است. صاحب تصویر فاتح را «لی شیر - پیرینی - Lishir-Pireini» درج کرده است که به نظر اسمی اکدی است. «هرتفلد = E.Herzfeld» در کتابش به نام ایرانی‌ها در تاریخ مردم شرق «iranin in the ancient East» نام این شاه غالب را «کامرون» و تاردونی پسر ایکی نوشته است که ظاهراً کلمه اکدی «لی شیر پیراین» به معنی «نیرومند باد پدر ما» می‌باشد. قدمت این نقش به بیش از دو هزار سال قبل از میلاد می‌رسد.

و خراج سنگین به بزرگان محلی (سومری و اکدی) واگذار کردند. بنا به گفته محققینی نظیر تور و دانزین و ام. دیاکونوف و... زبان گوتی‌ها یک زبان مستقل و قائم بالذات بوده و با زبان اقوام دیگر منظومه زاگرس (لوللونی و کاسی و...) قرابت بسیار داشته است و در متون لغات اکدی هم از زبان «گو gu یا گوتی صحبت شده است.<sup>۱</sup>

در کتب مختلف راجع به گوتی‌ها بعد از نبرد با «انو خگال» و شکستشان از او به صورت پراکنده و منقطع صحبت شده است، ولی حکام «اور» مرتب با طوایف مختلف آنها (گوتی‌ها) در کوهپایه‌های زاگرس در نبرد بوده‌اند و لشکرکشیهای خود را به «سیمورم یا رابان یا آلتون کپری امروزی» و اوربیلوم = اربیل یا هولیر امروزی و سرزمین لولوبو = کرکوک و کیماش = هوری و... به سبک تاریخ نگاری خویش با آب و تاب زیاد نوشته‌اند.<sup>۲</sup>

در پایان دوران حکومت شاهان سلسله سوم «اور» بیشتر سرزمینهای اطراف دجله تابع حکام شهر «لاگاش» بودند که آنها را «انسی Anesi» به معنی جانشین می‌خواندند. کلمه پاتسی PA.TE - Si در دوران سلسله سوم اور، به معنی جانشین شاه و یا منسوب شده از طرف شاه بود و اگر توجه شود با اصطلاحاتی که در اوایل کتاب از آن صحبت شده به زبان گرجی منسوب شده بود در حالی که ریشه آذری دارد.

«آرادخانار» حاکم منسوبی «لاگاش» از طرف پادشاهان «اور» تقریباً بر تمام سرزمین زاگرس مسلط بوده است (۲۰۴۶ - ۲۰۳۸ پ.م). بیشتر جنگهایی که حکام «اور» با گوتی‌ها می‌کردند به خاطر تسلط بر جاده بردگان بوده که آن جاده از دورود به «موهنجو - دارو» می‌رفته است. در این زمینه آثاری هست و بخصوص از بردگان «روشن رنگ» صحبت شده است.<sup>۳</sup> که با این استناد عده‌ای ارتباطی را بین این اقوام و مردم شمال اروپا و آریایی بودن و

#### 1. Tureau - Dangin: la Finde domination Guti - yun P.AIX 112

۲. به گفته ام. دیاکونوف سلاله سوم اور وقایع را با تاریخ سالی که آن واقعه در آن اتفاق افتاده است و یا سالی بعد از آن یاد می‌کرده‌اند مثلاً می‌نوشتند: گانخاز تارومار شد در بیست و پنجمین سال شولگی. لولوبوم و سیمورم غارت شد، در بیست و ششمین سال شولگی «لوروسوشن» تارومار کرد «اوربیلوم»، در سال دوم بورسوتن، «شو - سوتن» پادشاه کشور اور، سرزمین زانشالی را غارت کرد در سال هفتم «شو - سوتن» و... (تاریخ ماد، صص ۴۶۳ و ۴۶۴).

۳. یا توجه به بودن اثراتی از فرهنگ هندی در این لغات، تحقیقاتی انجام شد که در نتیجه اشیاء زیادی مربوط به هندی‌ها که آنها را متعلق به این بردگان هندی می‌دانند، در دیاله سفلی و لاگاش و «اسمار» کشف گردید.

نبودنشان جستجو کنند که پروفیسور اسپایزر این موضوع را به خوبی توجیه کرده است.<sup>۱</sup> اکثر بردگانی را که حکام و پادشاهان سلسله اور، اسیر می‌گرفته‌اند از مردم سرزمینهای زاگرس و از طوایف مختلف گوتی‌ها (کردان)، مثل هوریانی بوده‌اند که از سومریها و اکدیها هم در میان آنها بوده‌اند، اما آنها اکثریت از ناحیه «اوریلوم، اربیل یا هولر امروزی» بودند و ستم و رفتار وحشتناکی که «اور»ها با اسیران می‌کرده‌اند از سوی محققین بسیار هولناک ذکر شده است. به گفته ام. دیاکونوف، آکادمیسین «دو.و. استرووه» مدارک بسیار جالبی از اشیانی که ضمن این لشکرکشیها، حکام «اور» از گوتی‌ها به غارت گرفته بودند، انتشار داده و نامهای زیادی از زنان ذکر کرده است،<sup>۲</sup> که بیشتر آنان را مربوط به زنان گوتی و طوایف مختلف آنها می‌داند. در حالی که نامهای زیادی از سومریها و اکدیها و نیز اقوام دیگر در میانشان به چشم می‌خورد، بخصوص اسمهایی هم وجود دارد، که به نظر می‌رسد مسئولین اردوگاه به آنها داده بوده‌اند، مثل «بور-سوئن ثروتمند» یا اسمی سومری مثل «گیم نینورا» که به معنی کنیز خداوند نینورا است.<sup>۳</sup>

مطالعه رفتار حکام و پادشاهان اور در ناحیه «دورود = بین‌النهرین» با قبایل مختلف و مخصوصاً مردم ناحیه زاگرس «گوتی‌ها، اکدیان و سومریها» نمایانگر نهایت ستمگری و سفاکی آنها بوده که مردم مزبور را منبعی برای تأمین نیازهای برده‌داری خویش می‌دانستند.

### کاسیت‌ها یا کاسی‌ها "Kassites"

این قوم از مهمترین شاخه‌های گوتی یا کاردو یا کرد ساکن منطقه زاگرس بوده‌اند. بعد از شکست هسته اصلی قومش «گوتی» از «انوخگال» و شاهان «اور» و به علت نزدیکی منطقه سکونتشان به بابل و تماس دائم با آنها و حکومت حمورابی بابل، اهمیت پیدا کرد و به تدریج قدرت زیادی یافت.

۱. اقوام مزوپوتامیا جلد چهارم، ص ۱۱۱ به بعد Mesopotamian Origins. E.A. Spaiser.

۲. تاریخ ماد، ص ۱۱۸.

۳. کتاب «اردوگاه زنان اسیر در سومر VDi. ۱۹۵۲، شماره ۳، از ص ۱۲ به بعد مدارک این کتاب به تاریخ ۲۰۵۱ قبل از میلاد مربوط می‌شود.

۴. نینورا نام خدای محلی سومریها در ناحیه اردوگاه بوده است.

سابقه این طایفه زاگرسی کرد، آنقدر کهن و باستانی است که هیچ کسی نمی‌تواند بگوید کاسی‌ها از چه زمانی در سرزمینی که امروز هم موطن آنها است سکونت اختیار کرده‌اند، و بر همین اساس است که نگارنده این سطور در نوشته‌های قبلی خود نیز مثل عده‌ای از محققین، آنان را صاحبان اصلی این سرزمین و به قولی، ایرانی‌تر از آریاییها دانسته است.

سرزمین کاسی‌ها ناحیه‌ای است که امروزه لرستان نامیده می‌شود و حداقل تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح قدمت اسکان آنها در این ناحیه محرز است و لرها را اکثریت مستشرقین و محققین از اخلاف آنها می‌دانند. اگر چه عده‌ای مثل مرحوم رشید یاسمی بدون ارائه دلیل و مدرک قانع‌کننده‌ای خلاف این عقیده را ابراز داشته و می‌گویند: بسیار دور به نظر می‌آید که در آن عهد بعید طایفه کاسی معروف، در سرزمین لرستان بوده باشند، ناچار باید بگوییم که در ۲۴ قرن پیش از میلاد در شمال ایلام محلی بوده به نام «کاشن» و قوم کاسی بعد از دخول به آنجا، از اسم محل برای خود نامی اختیار کرده‌اند!<sup>۱</sup> که معلوم نیست چگونه یک قومی که مدتها زندگی کرده نامی نداشته و بعد از رسیدن به کاشن اسمی برای خود دست و پا کرده‌اند؟

در متون لغوی آشوری و بابلی و همچنین در اسناد تجاری و اقتصادی بابل کلمات و اسامی خاصی هست که منشاء قومی «کاسی‌ها یا کاششوها» (به قول اکدیها) و یا «کوشیها» (به گفته انجیل و بابلیها) را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

بر اساس نظریه عده‌ای، کاسی‌ها، هند و اروپائی‌اند هر چند که دلایل زیادی بر این عقیده نمی‌توان یافت ولی با توجه به سابقه‌ای که از طوایف دیگر زاگرس داریم این نظریه جای بحث جداگانه‌ای را نمی‌تواند برای خود باز کند.

محل سکونت کاسیها بر طبق مدارک موجود از زمانهای بسیار قدیم، یعنی قبل از متون تاریخی تا زمان حمله اسکندر مقدونی که در آن زمان اشاره شده است، عبارت بوده از سرزمین کوهستانی بخش علیای رودهایی که دره‌های آنها در دنیای کهن تاریخی، کشور

۱. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، ص ۳۷.

۲. برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب Die Sprache Elam - Breslau از ج. هوسینگ G. Husing منتشره در ۱۹۰۸ مراجعه شود.

ایلام را تشکیل می‌دادند و امروز همان ناحیه چنانکه اشاره شد لرستان خوانده می‌شود. به علاوه کاسیان قسمتی از سرزمینهایی را که بعدها شمال غرب سرزمین ماد را تشکیل می‌دادند، با قدرت تمام تصاحب کردند که عبارت بودند از: دره رودخانه زاب یا دیاله که بخش سفلی آن در زمان باستان «اشنوناک» نامیده می‌شد و آنجا که خالی از سکنه بوده توسط کاسیان مسکونی و به زبان کاسی‌ها «توپلیاش» خوانده شد. همچنین قسمت وسطای رودخانه هم به نام «نامار یا ناوار» به همین صورت مسکون گردید. این ناحیه ناوار در سه هزار سال قبل از میلاد طبق مدارک موجود، مثل نوشته «تیشاری Tishari» پادشاه «اورکیش Urkish» و «ناوار Navar» جزو اراضی هوریان بوده است.<sup>۱</sup>

کاسی‌ها از هزاره سوم قبل از میلاد هر از چندگاه به بابل حمله می‌کردند و «آمی زادکا» پادشاه چهارم حمورابی (۱۹۱۷ - ۱۹۵۶ قبل از میلاد) هم برای دفع آنان با ایلامیها قرارداد اتحادی منعقد کرد، اما انقراض سلسله حمورابی - در زمان پانزدهمین پادشاه آنان به نام «سامسون - دیتانا» - به دنبال حمله قوم «خاتی Khatti» یا هیتیت‌ها از سرزمین انادولی، و پی‌گیری کاسی‌ها (۱۷۶۰ قبل از میلاد)<sup>۲</sup> این برنامه را به هم زد.

پادشاهان کاسی برای مادر تاریخ مشخص‌اند و مؤسس آنان شخصی بوده به نام «گانداش Gandash» که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۲۶ قبل از میلاد حکم رانده است. این پادشاه در زمان سلطنت «سامسوئیلونی» - پسر بخت‌النصر حمورابی - و در سال نهم سلطنت وی بر بابل تاخت، که همین سال (۱۷۴۱) نیز آغاز حکومت کاسیان محسوب می‌شود. در معبد بزرگ بابل به نام «خدای» «انلیل» در شهر «نیپور»، نیزه‌ای پیدا شده که نام «گانداش» بر آن حک شده است. «آئوم بزرگ» کاش تی لیاش اول، اوشی، آبی‌راتاش Abirattash، «اورشی گوروماش Urshigurumash» و ... از دیگر پادشاهان کاسی در بابل‌اند و تنها نشانه‌ای که از این پادشاهان داریم کتیبه «آگوم دوم یا کاکه رمه Kakreme» است، که آنرا «شمشیر رحمت» معنی

۱. برای اطلاع بیشتر به Die Sprache der Kossaeer از F. Delitzsch، ف. دلیتزج، مراجعه شود.

۲. تاریخ قدیم مشرق نزدیک، مستر هول، ص ۱۷۱ و کتاب دودمان آریاییها، جلد اول، نوشته سرلشکر مظفر زنگنه، ص

کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در این کتیبه، آگوم دوم، خود را «پسر نورانی خداوند» - شوکامونا Shokamunna - و پادشاه کاسیان و اکدیان و کشور پهناور بابل خوانده است، که «آشنوناک» را با عده کثیری از آدمیان مسکون ساخته و پادشاه «پادان Padan» و «آلمان Alman» و پادشاه گوتی‌ها را بی‌خرد و غیره می‌نامد. او می‌گوید: مجسمه‌های خدایان را از خانای فرات و سطنی که هیتیان پس از تخریب بابل در آنجا گذاشته بودند به بابل بازگرداند.<sup>۲</sup> با توجه به این‌که گانداش و شاهان کاسی بعد از او در جنوب و شرق بابل حکومت می‌کردند و بابل همچنان در دست پادشاهان حمورابی بود، پس، آگوم دوم که در حقیقت مؤسس شاهان کاسی بابل بوده، در ۱۵۹۵ پیش از میلاد به دنبال عقب‌نشینی هیتیت‌ها وارد بابل گردیده است،<sup>۳</sup> و پادشاهان کاسی بابل بعد از او بر خود بابل حکومت رانده‌اند.

پادشاهان کاسی لقب «yamzi یامزی» را برای خود بسیار به کار می‌بردند و بنا به نوشته‌های موجود این لقب که در لغت‌نامه‌های کوچک «کاسی - اکدی» محفوظ است و در کشورهای همسایه هم مثل «بیت هامیان» و ناحیه «آلابری Allabri» واقع در جنوب دریاچه ارومیه و «خوبوشکی» در دره بختان = بوتان واقع در جنوب دریاچه «وان» و ... متداول بوده است.<sup>۵۴</sup>

از کتیبه آگوم دوم چنین برمی‌آید که کاسیان بر قسمتی از سرزمین‌هایی که مادها در در زمان‌های بعد در آنجاها ساکن شدند، تسلط پیدا کرده‌اند، و این نواحی همان مناطقی است که

۱. به ص ۱۳۰ از Aru No.16 RzoA مراجعه شود (از مطالعات ا.م. دیاکونوف، ص ۴۷۰).

۲. در جزو پادشاهان کاسی اسمهایی به چشم می‌خورد که وقتی اسم آنها خوانده می‌شود مثل اینکه یک کرد امروز صحبت می‌کند؛ مثلاً شاهی داریم به نام «کوری گالزو» که همزمان با (توتماس) چهارمین فرعون مصر بوده است (تاریخ کردوکردستان، محمدامین زکی). «کور» در کردی به معنی پسر است و (کوری گالزو) یعنی (پسر گالزو). این گویشی است که امروز کردها دارند و اگر این اسم را ببینند چنین می‌خوانند و چنین هم معنی می‌کنند. آیا در آن زمان هم (۱۵۰۰ پیش از میلاد) این مردم با همین زبان صحبت نمی‌کرده‌اند؟

۳. تواریخ سلاله اول بابلی، ۱۹۴۷۷VDi از آکادمیسین استرووه، شماره ۱۰، ص ۹ به بعد.

۴. به CS 8، صص ۴۷ و ۴۸ و کتاب Die Sprache der Kassaer از اف. دلیچ F. Delitsch، صص ۲۹ تا ۳۶ و نوشته کتیبه شلمانسر اول (KAH.1 شماره ۱۳ AViV، شماره ۲ ص ۱۶۶ مراجعه شود) به نقل از تاریخ ماد.

۵. به گفته ا.م. دیاکونوف نواحی جنوب و جنوب غربی ارومیه و وان سرزمین لوللونی‌ها از گوتی‌ها و مناطقی «خوبوشکی» جزو سرزمین هوریان و اورارتونیان بوده است (تاریخ ماد، ص ۴۷۱).

بعدها «کار-دونیاش Kardunyash» نامیده شد.<sup>۲۱</sup>

موضوعی که در مورد کاسی‌ها قابل ذکر است، قدمت بسیار آنها و سابقه سکونتشان در سرزمین کردستان (زاگرس) می‌باشد، و اینکه گفته شد بیشتر از هر قوم دیگر کرد بومی بودندشان در این ناحیه محرز به نظر می‌رسد و دانشمندان زیادی آنها را کهن‌تر از آریاییها می‌دانند و مؤلف اشاره کرد آنها ایرانی‌تر از هر آریایی دیگرند، و به خاطر همین اصل است. زبان‌شناسان تماماً به این اصل معتقدند که زبان کاسی‌ها قفقازی است و می‌دانیم منظور از زبان قفقازی زبان بومیان اصلی سرزمین زاگرس است، و اینکه زبان کاسی‌ها قفقازی است یک مطلب را هم ثابت می‌کند و آن اینکه کاسی‌ها قبل از تمام قبایل آریایی که شکی در آریایی بودنشان نیست در این سرزمین بوده‌اند، به طوری که یکی از دبیران بابلی که آن زمان فرهنگی به زبان کاسی - اکدی نوشته است، در آن فرهنگ هم قفقازی بودن لغات کاسی کاملاً محرز است. مدارکی هم در دست است که کاسی‌ها حتی قبل از آنکه به بابل حمله برند خدایانی را می‌پرستیده‌اند که بابلیها به آنها معتقد بوده‌اند.<sup>۳</sup>

مطابق مدارک موجود از جمله آن خدایان عبارت بوده‌اند از:

۱- شیپاک Shipak که همان «مردوک Marduk» بابلی است

۲- سه Sah شمش Shamash بابلی

۱. قبلاً اشاره شد که کاسی‌ها پس از استیلا بر سرزمین بابل و تمام نواحی سومر و اکد نزدیک به سه قرن در امور سیاسی آن مناطق دخالت نکردند و پادشاهان بابل خود امور را می‌چرخاندند و امرای کاسی هم در مناطقی مثل سومر و اکد و ... حکومت می‌راندند تا این که در ۱۷۱۰ یکی از کاسی‌ها به نام «اولام بوریاشی Ulam . Buriashi» از ضعف ای گامیل Eagamil پادشاه حمورابی بابل، پس از شکست از ایلامیها استفاده کرد و اختیار کامل سرزمینهای بابل را بدست گرفت و عنوان «کار-دونیاش» را که متعلق به او بود با موافقت مردم، بر سرزمین سومر و اکد نهاد و آنها نیز پذیرفتند، و بدینسان حکومت کاسی‌ها، بیش از شش قرن با قدرت و شوکت ادامه یافت (دقیقاً ۵۷۷ سال) و سرزمینهایی را که بعدها به نام مادها نامیده شد «کار-دونیاش» خواندند. (برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ قدیم شرق نزدیک از مستر هول مراجعه شود).

۲. املائی اکدی کار-دونیاش به صورت زیر است Kar - Dun - ya - as. قسمت اول «Kar» اکدی به معنی کوچ‌نشین و کولی است و قسمت دوم خدای دونیاش که آن نیز از دو قسمت تشکیل شد یکی dun ایلامی به معنی تسلیم نمودن و دادن و yas کلمه کاسی به معنی زمین است و رویهم به معنی خدائی که زمین می‌دهد (حواشی تاریخ ماد ام. دیا کونوف، ص ۴۷۰).

۳. کتاب (کتیبه‌های میخی در آسیای غربی) از ا.ج. و راولنسون H.W. Rawlenson، جلد پنجم، ص ۴۴ و کردو پیوستگی نژاد و تاریخی او، ص ۲۸ رشید یاسمی.



۳- هودها Hudha اداد بابلی (چقدر این کلمه نزدیک به تلفظ کلمه خدا است).

۴- هَر به Harbe آنلیل Anlil بابلی

گرچه به قول مرحوم رشید یاسمی خدایان دیگری هم داشته‌اند بدون آنکه مبداء آنها معلوم باشد مثل «کاششو Kashshu» که کاسی‌ها نام خود را از آن گرفته‌اند.<sup>۲۱</sup>

قبلاً اشاره شد که اکثر دانشمندان، لر‌ها را از اخلاف کاسی‌ها می‌دانند، و برخی بر این نظر معترض می‌باشند و می‌گویند که شباهتی بین الفاظ کاسی و لری وجود ندارد، و نظر می‌دهند که لفظ لر‌ها به لوللواها شباهت دارد. اینجا است که باز نظریه قبلی نگارنده جای یادآوری دارد که تمام طوایف ذکر شده از یک قوم (گوتی) بوده‌اند و اینکه لر در سرزمین کاسی‌ها است و وابسته به لوللواها همه نشانگر این نظریه‌اند، که به همان گونه که شاهان این قوم از اقوام مختلف برای مدتی انتخاب می‌شده‌اند، خود این طوایف هم - که از یک قوم بوده‌اند - در جابجائی دوران حکومتها بر اساس توسعه و تحدید مناطق تحت نفوذ خویش پراکنده می‌شوند و یا به سرزمینهایی از مناطق امن خویش کوچ می‌کرده‌اند. اینجا است که به نظر می‌رسد در بطن طوایف بزرگ مردم سرزمین زاگرس طوایف کوچکتری هم با نامهای دیگری غیر از آنچه که معروفیت یافته‌اند وجود داشته، که بعدها در یک منطقه تکثیر یافته و صاحب اکثریت شده‌اند و سرزمین مسکونی خود را به نام خویش نامیده‌اند، هم چنان که آریاییها به ایران آمدند و این سرزمین را به نام خود کردند و مثالهای زیاد دیگری از اینگونه، با این توضیح لر‌ها هم که طایفه‌ای از کاسی‌ها بوده‌اند، سرزمین کاسی و یا کاشو را به نام خود، لرستان نامیده‌اند.

از خصوصیات بارز کاسی‌ها تربیت و اهلی کردن اسب است و حتی اجرای مسابقات اسب‌دوانی را نیز به آنها نسبت می‌دهند، گرچه در تواریخ می‌خوانیم که سومریان از خیلی

۱. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. قبلاً اشاره شد که مرحوم یاسمی اظهار عقیده کرده که کاسی‌ها نام خود را از شهری در لرستان به نام «کاشن» گرفته‌اند و اینجا از خدای کاشی. بارها اشاره شد که این دوگانه گوئیها بسیار است و اشاره ما تنها یادآوری این نکته است و عدم مطابقت یک نظریه با حقیقت هیچگاه از مقام و منزلت گوینده و صاحب آن نظریه کم نمی‌کند و همیشه همینطور بوده و حقایق در لابلای همین نظریه‌های گوناگون و کاوش در آنها بدست می‌آید، و بابدست آمدن اسناد و مدارک تازه از مسائل کهن، به تدریج پرده از روی آنچه که بوده برداشته می‌شود، و ما باز هم در این باره صحبت خواهیم کرد.

قدیمتر اسب را می‌شناختند و آنرا «آنشوکور را یا خر کوهی» می‌نامیدند ولی تربیت و اهلی کردن اسب کار کاسی‌ها بوده است. تصاویری از ناحیه «کانس» در آسیای صغیر داریم که اسب را به ارابه بسته‌اند و این تصویر به قرن بیستم قبل از میلاد مربوط می‌شود.<sup>۱</sup>

پادشاهان کاسی در طول حکمرانی خود نفوذ گسترده‌ای یافته‌اند و در این دوران چه با جنگ و چه به صورت دیگر با سرزمینهای دوردست ارتباط پیدا کردند و فرهنگ و تمدن خود را به نواحی مختلف پراکنده ساختند و در سراسر حکمرانی کاسی‌ها جنگجویان کاسی پشتیبان پادشاهانشان بودند و صنف جنگجویان همیشه به نام کاسی خوانده می‌شدند.<sup>۲</sup> در نوشته‌ای که «ر. دوسو» ارائه داده است از مفرغ‌های لرستانی<sup>۳</sup> صحبت می‌کند که از آثار گرانقدر کاسیان‌اند، اگر چه طمع انسانی آنها را هم سالم نگذاشته و تقریباً گورهای باقی مانده از آن دوران را غارت کرده‌اند. آثار مفرغی لرستان را به دوره اواسط هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد مربوط می‌دانند و بیشتر این اشیاء مربوط به زین و برگ و یراق اسبانند و نیز زینت‌آلات و لوازم برگزاری آئین‌های مذهبی و اسلحه و ...

دیاکونوف، می‌نویسد جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوف در لرستان تزئینات پیچ در پیچی است که به سحر و خدایان اساطیری مربوط می‌شود که به صورت مختلف مثل بزکوهی پلنگ و شیر و گاو نر، اسبان و گریفون (که تن شیر و بال و سر عقاب و گوش اسب و تاجی چون بال ماهی و ابوالهول و...) رسم شده‌اند. ظرافت و چیره‌دستی جالبی در این آثار مفرغی به چشم می‌خورد که برخی از این اساطیر و موضوعات را می‌توان در افسانه‌های اساطیری و کتاب‌های کهن ایران همچون اوستا یافت، به خصوص اساطیر محبوب کاسیان مثل علامت خورشید و علامت استعاری لوزی و...

کاسیان ابتدا بت پرست بودند و خدای بزرگ آنان الهه شمس یا «سریاش یا شورباش» بوده است که آنرا «ساخ» هم تلفظ می‌کرده‌اند، از دیگر خدایان آنها «شیمالی، الهه کوهستان» و

۱. The Pinches. the Cappodocian Tablets of Uverpol LAAAI pL. 17 . 8 . ۱ به نقل از تحقیقات ا.م.

دیاکونوف، از ص ۴۹ به بعد.

۲. به سالنامه آشورناسیرپال IV . ۱۱۱ او بعد A.RAB . ۳YS . ۳۵۱ از AKA .

۳. از A.Godard در ۱۹۳۱ به نام Les buonzes du Luristan.Paris

«سیبارو» (Shibarou) و «شوکامون یا شومو» (Shukamon) خدای آتش زیر زمینی، که این اعتقاد شاید از فوران آتش کوه‌های آتشفشانی و یا شعله‌های حاصل از بخار نفت ایجاد شده است.<sup>۱</sup> تعدادی خدایان نیز از ادیان و اقوام دیگر وارد معتقدات آنها شده است مثل خدای رعد و باران «اوبریاش و بوریاش» که از هیتیت‌ها گرفته‌اند و یا خدای حامی خاندان شاهی به نام «ایمیر یا Immeria».

گرچه معمولاً معتقدات قبایل قدیم اغلب با هم نمی‌خوانند، ولی وجود ارتباط بین بعضی از خدایان کاسی با هند و اروپاییان غیر قابل انکار است و اغلب خدایان آنان با خدایان کاسی‌ها می‌خوانند، مثل «سوریاش» کاسی‌ها با «سوریای» هندی و یا «هلیوس یونانی» و «هور ایرانی»، هم چنین بورباش - خدای طوفان - که قطعاً با «بور یاس» یونانی یکی است. با تمام این احوال کاسی‌ها زبان خود را که قفقازی بود<sup>۲</sup> بر شاهان و بزرگان هندواروپائی تحمیل کردند، هر چند که اکثر کلمات هندواروپایی هم در زبان آنان نفوذ پیدا کرد، چنانکه بوگاش یا بغاش که به معنی خدا است در زبان فارسی قدیم به صورت «بغ» دیده می‌شود. در اسامی پادشاهان کاسی هم ریشه‌های ایرانی یافت می‌شود مثل «آرتاتمه» (Artatema) یا «شوترنه» (Shoutarna) و «توشرته» (Toushratta).

با این اطلاعات چیزی که معلوم می‌شود این است که کاسی‌ها دو زبان داشته‌اند، یکی زبان توده مردم که ریشه قفقازی داشته و دیگری زبان خواص یا دستگاه حاکمه و پادشاهان و اشراف که ریشه هندواروپایی داشته است.<sup>۳</sup> ما می‌دانیم که این امر در اغلب حکومتها معمول بوده، چنانکه زبان درباری اشکانیان یونانی بود ولی مردم به زبان ایرانی صحبت می‌کردند.

در قرون اخیر هم ما از این رسوم داشتیم که در اثر نفوذ و استیلای قومی، زبان قوم استیلاگر در دربار و دستگاه حاکمه رایج گردید، در حالی که مردم به زبان خود گویش داشتند و معتقدات خود را رعایت می‌کردند، مثل زبان عرب‌ها و مغول‌ها در مناطق مفتوحه آنها و یا

۱. A. Deimel. Pantheon Babyloanicum No. 3176. و به لغتنامه کاسی ماکدی مراجعه شود.

۲. زبان اقوام منطقه زاگرس را قفقازی می‌گفتند. ۳. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۴۰.

زبانهای انگلیسی و فرانسه و اسپانیولی در مستعمرات آنها در افریقا و آسیا و آمریکا.<sup>۱</sup>

محل اختلاط و امتزاج فرهنگ کاسی با فرهنگ هند و اروپایی و موضوعی است که همیشه مورد بحث و جدل بوده و عده زیادی از باستان شناسان و مستشرقین را عقیده بر این است که سرزمین لرستان در ایجاد این رابطه اولین محل مورد نظر بوده است، که متضمن این نظریه است که مهاجرت اقوام آریایی به غرب صورتی تدریجی داشته و بسیار هم کند بوده است، پس باید به این امر توجه شود که همچنان که عده‌ای آمده‌اند و طوایف گوتی را جدا از هم مورد بحث قرار می‌دهند، این بحث را هم بدانگونه مطرح می‌کنند، در حالی که از دو حال خارج نیست یا کاسی‌ها هم مثل دیگر قبایل زاگرس آریایی بوده‌اند و قبل از اقوام غالب بعدی آمده‌اند که در این صورت قطعاً خصوصیات و فرهنگ و معتقدات آنها را خواهند داشت – چنانکه اشاره شد بیشتر اسامی بزرگان و پادشاهان و خدایان کاسی، هندوایرانی‌اند – و یاد ر غیر این صورت باید معتقد بود که کاسی‌ها بومیان این سرزمین بوده‌اند و به تدریج با آریاییها در همسایگی ارتباط برقرار کرده و تحت تأثیر فرهنگ و معتقدات آنها قرار گرفته‌اند و در نتیجه اسامی خدایان و پادشاهان را از آنها اخذ کرده‌اند. چون در تمام طول تاریخ همیشه این طبقه خواص‌اند که قبل از طبقه عوام تحت تأثیر فرهنگهای دیگر قرار می‌گیرند و عوام خیلی دیرتر، از سنتها و معتقدات خود دست برمی‌دارند،<sup>۲</sup> پس در این مورد هم وقتی ما نام پادشاهان و خدایان را در اقوام زاگرس، چه لولو و چه کاسی و دیگران می‌بینیم، باید بدانیم به همان علت مذکور است و خواص که نامشان در تاریخ مانده و آثاری از آنها برجاست از این قانون برخوردار بوده‌اند، پس نتیجه حاصل اینکه اقوام آریائی یا هندواروپائی به تدریج در اثر فشارهای مختلف (طبیعی و انسانی و...) به غرب روی آورده‌اند و روی همین اصل، اقوامی را که در تاریخ کهن تر بوده و شناخته‌ایم، در هر حال آمیخته‌ای از این اقوام مهاجر و مهاجم و بومیان محل بوده‌اند که پس از گذشت زمان – میزبان و مهمان – چنان در هم حل

۱. برای اطلاع بیشتر به Arch .or.p.190، مراجعه شود.

۲. حتی امروز در کشور بزرگی مثل هندوستان بعد از سالها استقلال، نتوانسته‌اند از زیر تسلط زبان انگلیسی رهایی یابند.

۳. در شرایط امروز هم در تمام جوامع، طبقات خواص و ممتاز جامعه زودتر تحت تأثیر جوامع دیگر قرار می‌گیرند، مثلاً خواندن زبان خارجی و پوشیدن لباسهایی با مد جدید و...

شده و پیچیده‌اند که تجزیه و جدا کردن آنها غیر ممکن شده است.

هندواروپاییانی که از شمال خزر و قفقاز و یا خراسان رو به غرب حرکت کرده‌اند در دو شاخه از هم جدا شده‌اند، یک دسته را می‌دانیم که روی به جنوب شرق و کشور هندوستان آوردند و زبان سانسکریت را در آنجا رایج کردند، و دسته دیگر رو به غرب و سرزمینهای زاگرس حرکت کردند و با اقوامی که قبلاً اشاره شد - کاسیها و لولوها و... - آمیختند و یا همسایه شدند، تا جایی که فرهنگ و عقیده و آئینشان را در هم آمیختند و هر دو طرف چیزهایی از هم دریافت کردند، مثل دریافت خدایان اقوام تازه وارد توسط اقوام منظومه زاگرس، همچون خدای آفتاب یا «سوریا Surya» و یا خدای طوفان Burya و حتی به قولی راه استفاده از اسب.

مستر هول نویسنده کتاب تاریخ قدیم شرق نزدیک معتقد است زبان کاسی‌ها آریایی بوده و مثالهایی هم در این مورد آورده است، و با اینکه اطلاعات در مورد زبان و مدنیت کاسی کم است، اما آنچه که هست می‌تواند معرف قدمت قومیت آنها باشد. قوم مزبور خیلی پیش از به وجود آمدن حکومت بابل در تربیت اسب مهارت داشته و برای استفاده بابلها به آن کشور می‌فرستاده و نیز در زراعت اطلاعات زیادی داشته است.

کاسی‌ها بعد از ۵۷۷ سال حکومت (۱۷۴۹ - ۱۱۷۱) در بابل و توابع آن سرانجام توسط حکمران بزرگ ایلام (کو تیر ناحونته Kutir-Nahhunte) از حکومت برکنار شدند. از غارت بابل توسط این شخص در آثار مختلف مثل سنگ نبشته «نارام سین» و نیز سنگ نبشته قوانین حمورابی و... سخنان زیادی گفته شده است، مخصوصاً از تصرف شهر «آشنوناک یا ایشونوکو» که در دست کاسیان نبوده است و «شیل» از آن یاد کرده است.<sup>۳۲۱</sup> این منبع یکی از منابع بسیار ارزشمند در باره تاریخ آن دوران می‌باشد.

کاسی‌ها در دو قسمت از نظر ترقی مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ یکی آنهایی که بیشتر با بابلها ارتباط داشتند که در نتیجه متری تر بودند و رشد و تکاملشان بالاتر بود، ولی طوایفی

۱. به نظر نگارنده این شهر با منطقه‌ای که امروز هم اشنویه یا شنو خوانده می‌شود و مطابقت می‌کند، باید یکی باشد.

۲. جدول Del en perse VH=XXIX.

۳. در بعضی از کتب هم کو تیر ناحونته را shutruk-Naxxunte شوتروک ناحونته، خوانده‌اند.

از آنها که در سرزمینهای کوهستانی سکونت داشتند، از این رشد کمتر بهره‌مند بودند.

## سوباری و میتانی

سوباری یا سوبارو که همان هوریان باشند<sup>۱</sup> برای اولین بار در یک لوحه که از «لوگال آنی مندو Lug-al-Any mendo» حاکم سومر همراه با تصویر «سوپیر Supir» که از قرن سیام پیش از میلاد باقی مانده، مشاهده گردید و این همان است که در آثار باقی مانده از «نارام-سوئن = نارام-سین» آشوری، «سوبارتیم» نوشته شده است، و این کلمه اسم سرزمینی است که از حدود شمال غرب ایلام تا کوه «آمانوس» امتداد داشته است.<sup>۲</sup> در این ناحیه طایفه‌ای به همین نام زندگی می‌کرده‌اند که دارای یکی از چهار حکومت مقتدر آن زمان (مصر، هیتیت، کارد و نیایش و میتانی) بوده‌اند (قرن ۱۶ قبل از میلاد).

سوبارو یا سوباری به طور تحقیق نام طایفه‌ای بوده که در سرزمین «مزوپوتامیا» یا بین‌النهرین و زاگرس و سوریه و آنادولی (ترکیه) زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup> عده‌ای از مستشرقین عقیده دارند که میتانی‌ها هم شاخه‌ای از سوباروها بوده‌اند،<sup>۴</sup> هر چند که عده‌ای دیگر آنها را از کاسائی‌ها یا کاسی‌ها می‌دانند.<sup>۵</sup>

قسمت غربی سرزمین سوبارو، به نام «هوری» نامیده شده است،<sup>۶</sup> و نظر کلی بر این است که دو طایفه (میتانی و سوبارو) دو شاخه از یک طایفه‌اند و مدارک بسیار زیادی — که بیش از چند هزاراند — از کرکوک و «بغاز کوی» به دست آمده‌اند، این نظریه را تأیید می‌کنند. حتی «جنسن Gensen» عقیده دارد که عنوان میتانی مخصوص خانواده سلطنتی بوده و توده مردم را سوباری می‌خواندند.<sup>۷</sup> همین مستشرق سرزمین میتانی‌ها را «هانی گالبات Hanigalbat» می‌نامد و می‌گوید: پایتخت میتانی‌ها هم شهر «واششوگانی Washshu gani» بوده است.

۱. تاریخ کرد و کردستان از محمد امین زکی، ترجمه (حبیب‌اله تابانی).
۲. این کوه امروزه در استان آطنای ترکیه است و راه آهن حلب به آطنا از زیر آن عبور می‌کند.
۳. اقوام مزوپوتامیا، پروفیسور اسپایزر.
۴. همان، صص ۱۲۸ و ۱۳۵.
۵. مثل «سرکینگ» نویسنده تاریخ سرزمین بابل.
۶. سرسیدنی اسمیت در مقاله‌ای درباره کرد.
۷. تاریخ کرد و کردستان، محمد مردوخ، صص ۶۶ جلد اول.

مصری‌ها میتانی‌ها را «ناهاری» می‌خواندند که بعید نیست از تورات گرفته باشند که میتانی‌ها را «آرام - ناهارم» نامیده است،<sup>۱</sup> و بنا به نوشته محمد مردوخ از اینکه کنار نهر دجله می‌زیسته‌اند، نهری یا ناهاری خوانده شده‌اند.<sup>۲</sup>

«تیگلات پلایزر اول» (۱۱۱۵ - ۱۱۰۰ قبل از میلاد) پادشاه آشور چندین بار بر سرزمین سوباری‌ها تاخته و یکبار شهر «شریش» را که از شهرهای مهم سوباری بود - محاصره کرده و حکومت آنها را مورد تهدید قرار داده بود،<sup>۳</sup> اما هر بار مبارزان سوباری و کسارتی و موشکی - که آنها را «ماریا» می‌خوانده‌اند و در زبان سومریها به معنی پهلوان است<sup>۴</sup> - مردانه به دفاع پرداخته و آشوریان را به عقب رانده بودند، تا سرانجام قسمتهایی از سرزمین سوباری به تصرف آشوریان درآمد و به تدریج دولت سوباری منقرض گردید.

پس از تیگلات پلایزر اول، اداد نیراری دوم Adad-Nirari (۹۱۱ - ۸۹۰ ق.م) و بعد آشور ناصر پال (۸۶۰ - ۸۸۵) به قدرت رسیدند. بر طبق کتیبه‌های آشوریان که از منابع مهم برای محققین هستند، آشور ناصر پال توانست ناحیه اورامان را تصرف کرده و شهر جدیدی به نام «دور آشور» به جای شهر قدیم «آتلیلا Atlila» بنا کند.<sup>۵</sup> سرانجام شل نصر سوم در ۸۵۶ قبل از میلاد یکی از امرای زاگرس را به نام «یانزو» بعد از مطیع ساختن، به حکومت ناحیه «نمری» منصوب کرد ولی بعد از مدتی که این مرد یاغی شد و با لشکرکشی علاوه بر ناحیه «نمری» قسمتهایی از سرزمین «مادائی = ماد» را هم در حوالی سقز امروزی به تصرف در آورده و عکس پادشاه آشور را برای پرستش در آنجا نصب کرده بود،<sup>۶</sup> و در تمام این مدت ناحیه «زاموا = شهر زور» در تصرف آشوریان بود، تا اینکه دولت «هالدیا Haldia» خالدی که در ارمنستان تشکیل شده بود آنجا را تصرف و به خاک خود ضمیمه کرد و سنگی هم به یادبود این فتح در گردنه‌ای در جنوب دریاچه ارومیه و ناحیه اشنویه در مرز امروزی ایران و عراق و

۱. فصل ۲۴ سفر تکوین، آیه دهم.

۲. تاریخ عمومی مورخین، نوشته مراد بیگ، جلد ۲، ص ۳۸۱.

۳. تاریخ قدیم آشور و P.887 arch.or 11 Contenau.

۴. تاریخ کردوکردستان، محمد مردوخ، جلد اول، ص ۶۶ و دودمان آریاییها، مظفر زنگنه، ص ۸۴.

6. De la porte Evolution de phumanite t VIII p.271.

ترکیه تراشید، که آن گردنه امروز به نام آن سنگ «کله شین kela shin» نامیده می‌شود.<sup>۱</sup> از این تاریخ به بعد در این ناحیه مرتب برخوردهایی بین آشوریان و هالیدیها و قبایل دیگر زاگرس و دولت‌های جدیدالتاسیس نظیر «ماننائی» در جنوب دریاچه ارومیه (ناحیه مکریان امروزی که عبارت است از مهاباد، میاندوآب، سردشت، سقز، بانه و توابع آنها) و قبایل جدید مهاجری که آمده بودند، در جریان بود تا زمان سلطنت سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۵ ق.م) که دست به توسعه و ایجاد امنیت در متصرفات خود، از جمله کردستان و ماننائی و سرزمین مادها و... زد و شهر «کارشاروکین karsharrukin» را که همان شهر «هارهار» بوده مرکز ولایتی کرد که از کرمانشاه تا همدان را دربرمی‌گرفت و آنجا را بسیار مجهز نمود<sup>۲</sup> و این مطلب اخیر در نامه‌ای که اخیراً بدست آمده، بخوبی توضیح داده شده است.<sup>۳</sup> سارگن دوم در کتیبه‌ای که در قصر خود بجای گذاشته است ضمن شرح تحف و هدایای دریافتی و تصرفات خود، مثل شهر «کیشه سیم kishesim»، تصویر آریاییها و بومیان ساکن زاگرس را نقش کرده است. بومیان گیسوان و ریش کوتاه فرفری دارند، که نواری بر آن بسته‌اند و بعضی‌ها کلاه کوتاهی بر سر دارند که با دستار باریکی آن را بسته‌اند. قبایی آستین کوتاه تازانو و روی آن نیم تنه‌ای از پوستین جلو باز، پوشیده‌اند. بعضی‌ها پابرهنه و عده‌ای موزه بلندی با تسمه‌های چرمی در پا دارند. سلاح آنها نیزه‌ای بلند و سپری مستطیلی است.<sup>۴</sup>

مطلب جالبی که در سالنامه‌ها و کتیبه‌های سارگن دوم هست، برخورد او با مردی است که ما او را خوب می‌شناسیم و آن «سیاکسار یا کیاکسار و یا هوشتره اول» از امرای مادی می‌باشد که در آن زمان جزو امرای دربار «تالتای Talta» از بزرگان ولایت الی‌پی بوده است. میتانی‌ها با مصر روابطی حسنه داشته‌اند، به حدی که «آرتامه»، دختر خود را به «توئمس چهارم» فرعون مصر داد.

۱. کِلْ رابه سنگی که بالای سر متوفی گذاشته می‌شود، می‌گویند و «شین» یعنی سبز و چون این سنگ از مرمر سبز رنگ است لذا اینگونه نامیده شده است.  
 ۲. تحقیقات باستانشناسی راجع به ایران، برلن ۱۹۲۹.  
 - A.C.lie کتیبه‌های سارگن دوم، جلد اول، پاریس ۱۹۲۹.

3. Haipen ABL No.126 Wateiman RCAE 1.86

۴. ترو دانزین Thureau dangin، کتاب لشکرکشی سارگن در نوبت هشتم، پاریس ۱۹۱۲.



چنانکه قبلاً هم اشاره شد، میتانی‌ها یکی از چهار قدرت بزرگ زمان خود را بوجود آوردند و چنانکه اداد - نیراری اول پادشاه آشور، در کتیبه پیروزی خود، خویشان را نابود کننده جنگجویان نیرومند کاسی و گوتی و لوللویی‌ها و شوباریان یا میتانی‌ها، معرفی می‌کند و شلمانه سر اول هم در قرن سیزدهم پیش از میلاد و نوکولتی نینورتای اول، خویشان را شاه عالم، شاه آشور، شاه چهار کشور جهان (شاه کاردونیا، شاه دریای بالا و پائین و شاه شوباریان و یا میتانیان) و سراسر کشور «نایری» می‌خوانند.<sup>۱</sup>

از «توشراتا Tushratta» پادشاه میتانی، در جزو اوراق «آمارنا» نامه‌ای در این اواخر کشف شده که به زبان میتانی است<sup>۲</sup> و ۶۰۰ سطر دارد. «بورک» مستشرق معروف، زبان میتانی را ترکیبی از زبان قفقازی می‌داند.

نام‌های پادشاهان میتانی و شوباری به اسماء هندی بسیار نزدیک‌اند و خدایان آنها اسامی هند و ایرانی داشته‌اند؛ مثل «آندرا Andra»، «وارونه Varouna»، «میترا Mithera»، «ناساتیا Nasatya» و... و اعدادی که میتانی‌ها و شوباری‌ها از آنها استفاده می‌کرده‌اند نیز «سانسکریت» است.

تقسیم طبقاتی در زمان میتانی‌ها پیشرفت بیشتری را نشان می‌دهد و تقسیمات ارضی و پیشه‌های فلزکاری و... از آن جمله‌اند.<sup>۳</sup>

## نایری‌ها "Nairi"

این طایفه را هم مثل طوایفی که تاکنون به شرح آن پرداخته‌ایم، در کتب و اسناد مختلف جدا از طوایف دیگر ذکر کرده‌اند، در حالیکه نگارنده معتقد است در این باره هم اشتباهی نظیر کلمه گوتی یا کوتی رخ داده است، زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد در اسناد موجود، مصریان قدیم میتانی‌ها و شوباری‌ها را «ناهاری» می‌نامیده‌اند و جالب‌تر اینکه این کلمه اسمی بوده که بر تمام ساکنان منطقه زاگرس دلالت داشته است و حتی گفتیم که در کتاب مقدس تورات هم

۱. به اسناد KAH ۱ و ۱۱ که در AVIV از ص ۲۶۵ به بعد است، مراجعه شود.

۲. یعنی زبان کردها، منظومه زاگرس.

۳. به نوشته‌های T. B. Brown و ب. ب. بیوتروسکی به نام باستان‌شناسی قفقاز، ص ۵۸ مراجعه شود.

در فصل ۲۴ سفر تکوین آیه دهم که در فصل نوزده کتاب اول تواریخ ایام هم هست به صراحت ذکر شده است. بنابراین می توان گفت که کلمه نایری هم تغییر لفظی است از کلمه «ناهاری» و چون ناهاری ها یا مردم زاگرس (به تعبیر اغلب حکومت های مجاور) دارای حکومت مقتدری بوده اند، بعضی ها در فاصله زمانی و یا مسافت بعیدتر با ذکر نام آنها، آنان را جدا از دیگر طوایف زاگرس و طایفه ای مستقل از آنان معرفی کرده اند.

بعضی ها معتقدند که شاید نایری ها یکی از طوایف تشکیل دهنده سوباری ها و میتانی ها بوده و بعدها قدرت یافته و اسمشان بر سر زبانها افتاده و مشهور شده اند.<sup>۱</sup> به نظر نگارنده بدان صورت نمی تواند باشد، زیرا زمان حکومت میتانی ها و سوباری ها مشخص است؛ مگر اینکه بگوییم در منطقه ای از متصرفات آنان (سوباری ها و میتانی ها) از سوی آنها حکومت می کرده اند، که این بیشتر از آنچه که گفته شد به نظر قانع کننده می آید؛ زیرا می دانیم که مردم اغلب حکومت های مجاور، تمام اقوام کردستان را به این نام خوانده اند.

بنابراین می توان پذیرفت که همسایه ها، «ناهاریها» را با تغییر لفظ «نایری» خوانده باشند و اینها در حقیقت جزو ادامه دهندگان حکومت میتانی و سوباری ها هستند که در ادامه آن حکومت با دیگر اقوام و دولت ها برخورد داشته و در ستیز بوده اند. لذا وقتی می خوانیم که تیگلات پلا یزر اول حکمران آشور می گوید: با ۲۳ «والی» نایری در دشت «ملازگرد» و یا در ولایت «کوتموخ» (بین دجله و کوه آرارات) جنگیده است، در حقیقت با والیان منصوب میتانی و سوباری به نبرد پرداخته که از جمله همان «ناهاریها = نایریها» بوده اند.

اما آنچه در اینجا نباید فراموش شود این است که نایری ها یا ناهاری ها طایفه ای از اقوام منظومه زاگرس بوده اند، و بنا به شواهد موجود جزو اولین اقوام دوران انسانی اند که از طوایف مختلف آن اتحادیه ای تشکیل داده بودند و از جمله این متحدین همین نایری ها بودند که به آراراتیان (اورارتوئیان) اجازه داد تا یکی از بزرگترین حکومت های زمان خود را پایه ریزی کنند، چنانکه گستره آنها تا سواحل غربی دریای خزر (کاسپین) ادامه یابد.<sup>۲</sup> به

۱. تاریخ کرد و کردستان، علامه محمد مردوخ، جلد اول، ص ۷۱.

۲. مقاله کتیبه های اورارتوتی بسطام ماکو از ا. و. شولر E. V. Schuller، ص ۱۶۷.

همین سبب است که اغلب مستشرقین و محققین این حکومت را اورارتوئی یا نایری می‌خوانند و اگر عده‌ای در کرد بودن قسمتی از آراتیها که خود آنها را «بی‌آی نلی Bianli» و تورات عربی آنها را آراتی<sup>۱</sup> و بابلیها «اوراشتا Urashta» و ... می‌خوانند، تردید ندارند. در کرد بودن «ناهاریه‌ها یا نایریها» هیچ شکی وجود ندارد و آثار باقیمانده از آنها هم در نقاط مختلف آذربایجان (ماد کوچک) و کردستان، مثل بسطام اوغلو، اوزوپ تپه در ماکو، سنگ نوشته «سقین دل» در کوه زاغی، و رزقان اهر، رازلیق و نشتبان در سراب، داش تپه میان‌دوآب و کله‌شین اشنویه کردستان که در ۸۲۵ قبل از میلاد کنده شده، همه قدرت و عظمت این حکومت را نشان می‌دهند.

برای شاهد نظریه‌های فوق می‌توان به این نکته اشاره کرد که در اسناد و مدارک قدیمی اصلاً از طایفه‌ای به نام نایری خبری نیست و فقط در دوره آشوریه‌ها آن هم در زمان تیگلات پلازر اول و زمانی پیش و بعد از وی از آنها نام برده شده است. کتاب بسیار ارزشمند «انسکلوپدیای اسلامی» اثر جاویدان و مولود همت پروفیسور مینورسکی هم به این مطلب اشاره دارد و اگر ما درباره تمام جنگها و برخوردها صحبت کنیم از موضوع اصلی منحرف خواهیم شد،<sup>۲</sup> فقط مرتب باید به این نکته توجه شود که آشوریه‌ها تمام ساکنان و عشایری را که در سرچشمه‌های دجله، فرات، ولایت دیار بکر، خرپوت و دیرسم کنونی و جبال بتلیس و توروس زندگی می‌کرده‌اند، نایری گفته‌اند و این نواحی همان سرزمینهایی‌اند که موطن «کردوان» را در ۴۰۱ قبل از میلاد، یعنی اواسط حکومت هخامنشیان، تشکیل می‌دادند<sup>۳</sup> همین ناحیه است که بعدها نام «کردوئن» به خود گرفت و اقوام ساکن آنجا را کاردوخی و کاردوش کاردوخی و کاردشوی می‌نامیدند.

کشوری را هم که به این نایری‌ها نسبت داده‌اند همان سرزمین میتانی و سوباری (حوضه زاب بزرگ) است و اکنون هم دهات و ناحیه‌هایی در کردستان به نام آنها هست، مثل دهات

۱. گزارش‌های باستان‌شناسی در ایران، ص ۱۶۷.

۲. برای اطلاع بیشتر از این نبردها به تاریخ قدیم شرق نزدیک، نوشته مستر هول از ص ۴۶۲ به بعد و تاریخ آشور از مستر کینگ مراجعه شود.

۳. تاریخ کردوکردستان، علامه محمد مردوخ، جلد اول، ص ۷۲.

«نری» در ولایت «شمذینان یا شمذینان» و «ندری» در نواحی سنندج یا سنهدژ فعلی. به هر حال اگر طایفه‌ای به نام «نایری» حکومتی تشکیل داده باشد، خود از منظومه زاگرس و از میثانی‌ها و سوباری‌ها بوده‌اند و همچون دیگر اقوام «مزوپوتامیا» به قول «میجرسون» از اسلاف مادیها هستند.

به گفته محمدجواد مشکور، نایری‌ها قومی آبادگر و سازنده و از مدنیت‌های مترقی دنیای قدیم بوده‌اند<sup>۱</sup> و از اقوامی‌اند که در شناخت و پیشبرد کشاورزی مردم زیر سلطه خود سهم به سزائی داشته‌اند.<sup>۲</sup> در سیستم آبیاری و احداث قنات و سد بسیار ماهر بوده‌اند، چنان که آب را از ۷۰ کیلومتری به «توشپا یا وان» که پایتخت آنها بود، آورده بودند و این کار را به نام سمیرامید یا سمیرامیس ملکه باستانی آشور انجام داده بودند.<sup>۳</sup> ذوب فلزات و ساختن انواع ابزار کار و زینت‌آلات، در این دوران رونق زیادی یافته است و شهرسازی و معماری شهری و سقف‌بندی و... از دیگر پیشرفتهای زمان نایری‌ها یا اورارتوئیان است.<sup>۴</sup>

زبان نایری‌ها از رشته زبانهای قفقازی است و از گروه زبان هوریها است،<sup>۵</sup> و خط آنها هم دو نوع بوده، میخی و هیروگلیفی.<sup>۶</sup> سازمان دادن و استان‌بندی کشور و نظام سلطنت ارثی و تکیه بر نظام برده‌داری و... از دیگر اختصاصات دولت نایری یا اورارتو بوده است.

### کار دوخوئی = کوردوئن "Kurdoen"

در کتابها و تواریخ قدیمی و نوشته‌های مستشرقین، ما با اسامی دیگری که ساکن سرزمین کردستان بوده و حکومتهایی تشکیل داده‌اند برخورد می‌کنیم، که ما را وادار می‌کند تا خواننده گرامی این سطور را به توضیحاتی که در این باره قبلاً داده‌ایم، توجه دهیم. از جمله آن طوایف که به نظر نگارنده جزو همان طوایف قبلی کرد است و تنها در اثر برخورد با زبانها و لهجه‌های گوناگون صورت اصلی خود را از دست داده و آنقدر تغییر پیدا کرده که خود جای

۱. تاریخ اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتوئی در آذربایجان، ص ۷.

۲. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۷۴.

۳. تاریخ ارمنستان، جلد اول، صص ۲۱ و ۲۲.

۴. برای اطلاع بیشتر در این موارد به معماری ایران اثر آرتور پوپ و تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستانشناسی هر تسفلد و تاریخ صنایع ایران ص ۵۵ به بعد و نیز آذربایجان در سیر تاریخ ایران مراجعه شود.

۵. تاریخ ارمنستان، جلد ۱، ص ۳۱.

۶. میراث باستانی ایران، فرای، ص ۱۱۱.

یک طایفه جداگانه و مستقل از طوایف اصلی را به خود گرفته است، طایفه‌ای است که مستشرقین آنان را کاردوخوی و کاردوخوی و کاردوشی و... نامیده‌اند و نام این طایفه از زمانی بیشتر بر سر زبانها افتاده است که سرداری یونانی به نام «گزنفون» در کتاب مشهور خود به نام بازگشت ده هزار نفر، ضمن شرح بازگشتش به سرزمین خود (یونان) یا بهتر بگوییم ضمن فرارش از ایران به سوی یونان، می‌نویسد که چگونه در منطقه‌ای که تاکنون به صورت مشروح درباره آن صحبت کرده‌ایم (ناحیه حکاری و آنتی توروس، کردستان اصلی) با مردم آن منطقه درگیر شده و متحمل مصائب و تلفات زیادی گشته است. همین سردار یونانی مردم آن خطه را «کاردوخی» نامیده است و چون تقریباً نزدیکترین زمان از دوره قبل از تاریخ نسبت به ما است، اکثر مستشرقین و مورخین این اسم را پذیرفته‌اند. منتها با نتیجه‌گیری غلط، زیرا مردم سرزمین کردوئن یا کردستان را که با «گزنفون» در مسیرش به نبرد پرداخته‌اند، تنها یک طایفه معرفی کرده و به شرح و تفسیرهای گوناگونی درباره آنها پرداخته‌اند، تا جایی که چنانکه در اول این کتاب در بخش نژادشناسی اشاره کردیم، اسم آنها را در لفافه خیال به صور و ارتباطات مختلفی بیان کرده و به هر جایی غیر از کرد و کردستان نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup>

ما می‌دانیم که خیلی قبل از حرکت گزنفون در این مسیر مردم این سرزمین با نامهایی که شبیه این کلمه (کاردوخی) بوده، مثل گوتی و کورتی و کوتی و... در آن زندگی می‌کرده‌اند و حتی دولت مقتدری هم، به نام «کارد و نیایش» که یکی از چهار قدرت زمان خود بوده ایجاد کرده‌اند و بر طبق نظریه‌ای که قبلاً اظهار شد، به علل بسیار زیاد، و از جمله نوع لهجه‌ها و تلفظ‌های مردمی که با آنان برخورد کرده‌اند، ممکن است تغییر شکل یافته و در بین ملل مختلف همجوار و یا مردمانی مثل «گزنفون» که به ناچار با آنها برخورد کرده‌اند، به اشکال مختلف بیان شده باشند که شده‌اند، مثل آنچه که اشاره شده که آرامنه آنها را کورچیخ و اعراب... خوانده‌اند. پس بدون هیچگونه تأملی باید قبول کرد که طایفه‌ای جداگانه به نام «کارودخی» و یا «کاردوخوی و کاردوشوی و...» نداشته‌ایم و این نام مثل گوتی و کورتی و...

۱. رجوع شود به صفحات قبل این کتاب و اشاراتی که به گرجی بودن و... کاردوخی‌ها کرده‌اند.

اسم عام برای همه مردم کردستان است، متنها با لهجه و تلفظ یک فرد یونانی.

هر چند که قبول داریم قوم کرد یک قوم بسیط نبوده و نیست و از طوایف مختلف تشکیل شده، چنانکه خیلی از طوایف کرد هستند که نامشان یا اصلاً در کتب قدیمه نوشته نشده و یا خیلی به ندرت نامشان به میان آمده است، مثل طایفه «موسری» که به قول «سالمستید» اجداد عشیره «مزوری» در زمان «سناخریب ۷۰۵ - ۶۸۲ قبل از میلاد» اند و مانند امروز در میان دو شعبه رودخانه «خازر» سکونت داشته‌اند<sup>۱</sup> و یا «سیرت» ها که در شمال «زاخو» زندگی می‌کنند و امروز «سیرد» خوانده می‌شوند.<sup>۲</sup>

با توضیح بالا این نتیجه حاصل می‌شود که الفاظی نظیر گوتی، زمان «توگولئی نیراری» پادشاه آشور و «کاردای» زمان «آرادنانار» پادشاه لاگاش و یا لفظ کاردوخی و کاردوشوی «گزنفون»، همه اسمهایی مشترکند و بر یک قوم که امروزه «کرد» خوانده می‌شوند و در همان سرزمین چند هزار ساله خود زندگی می‌کنند، دلالت دارند و این امر با همه تفسیرها و تشبیهاتی که دانشمندان و مستشرقین به عمل آورده‌اند، باز هم مورد تأیید آنها هم هست.<sup>۳</sup>

جالب اینکه گاه نویسندگان و مورخین دچار اشتباه تاریخی هم شده‌اند، چنانکه می‌نویسند: پس از آنکه ماد و پارس سلطنت دیرینه خود را از دست دادند، گروه پارس محکوم قوه حاکمه جدید (پارتها = اشکانیان) شدند اما گروه ماد کنار کشیده و در کوه‌ها به سر بردند و به همین جهت تاریخشان تحت عنوان «کوردوان» یعنی کردها دوام پیدا کرده که «گزنفون» در آن نواحی - که به قول «میجرسون» عبارت بوده از طرف بالای «اورفه» به موصل<sup>۴</sup>، که از ابتدای تاریخ ساکن آنجا بوده‌اند - دچار آنها شده و آنها را «کاردوخی» خوانده است،<sup>۵</sup> در حالی که ما می‌دانیم گزنفون در زمان جنگ بین دو برادر هخامنشی (اردشیر و داریوش) از این مسیر عبور کرده، ضمن اینکه بعد از پارسها جانشینان اسکندر مقدونی (سلوکیها) حکومت رانده‌اند و پس از آنها پارتیها یا اشکانیان به قدرت رسیده‌اند.

۲. تاریخ سرمارک سایکس.

۱. تاریخ آشور، ص ۳۳۲.

۳. مثل دراور، سرسیدنی اسمیت، اسپایزر و... که برای درک بهتر می‌توان به تاریخ کرد و کردستان، محمد مردوخ،

۴. شهرهایی در شمال عراق امروزی.

صص ۶۷ - ۷۴ مراجعه کرد.

۵. به صص ۷۳ - ۷۴ همین کتاب مراجعه شود.

در هر حال از آنچه که تا اینجا صحبت شد می‌توان به یک جمع‌بندی مختصر به شرح زیر رسید، تا زمانی که تاریخ به یاد دارد این سرزمین متعلق به مردمی بوده که آنها را به نام کرد می‌شناسیم و این سرزمین که در جنوب مرز آشور یعنی رود تیگرس (Tigeris «دجله») از زمان سلطنت «تیگلات پلایزر اول» آشوری واقع بوده، مردمش کردها بوده‌اند که توسط هر قومی به نوعی خوانده شده‌اند (کردو، کردوئن، کاردوخی، گوتی، کورتی، کوتی و...) ولی در هر حال و با هر لفظی، نه این سرزمین جابجا شده و نه مردمش غیر از این مردمی بوده‌اند که امروز هم هستند. روی همین اصل نگارنده ترجیح می‌دهد به جای اینکه باز هم طوایف را یک به یک مورد تحقیق و بررسی قرار دهد (که این خود بر خلاف نظریه مطروحه‌ او است) و باز هم همان کاری را که دیگران کرده‌اند، تکرار نماید، فقط به ذکر چند طایفه‌ای که قبلاً برای آشنائی با چگونگی آنان و وجود دستاویز برای نظریه یک قومی، تمام طوایف منظومه زاگرس، و اقوام مزوپوتامیا، اکتفا کرده و دیگر بار هم دنبال طوایف دیگر کرد یا کورتی یا گوتی، مثل هوری و خالدی که دولت اورارتور را تشکیل دادند و «کله شین» که گفته شد از آثار آنان است<sup>۱</sup> با اقوام دیگر فرق می‌کند، نمی‌رود و برای خوانندگانی که مایل به اخذ توضیحات بیشتر در آن موارد باشند، توصیه می‌کند کتابهای متعددی را که در این زمینه هست و تقریباً حالت فرهنگی از طوایف کرد قدیم را دارند و بعضی‌ها به صورت مفصل در این مورد توضیح داده‌اند، مطالعه نمایند.

تا اینجا ما پس از شناختی که از این اقوام (منظومه زاگرس و مزوپوتامیا) پیدا کردیم و آنها را از کهن‌ترین زمان حیاتشان در این سرزمین (کردستان) تعقیب کردیم و با آنها آشنا شدیم، به یک نتیجه‌غائی می‌رسیم و آن اینست که: این سرزمین هیچ ملتی را قبل از کردها در تحت اسامی مختلفی که با آنها آشنا شدیم، در آغوش خود جان داده است و اگر ما از این مطلب که در ازمنه بسیار قدیم و دورانهای کهن به علت قلت نفوس انسان در سطح زمین، سرزمینها در وسعت بسیار زیاد، خالی از سکنه بوده‌اند، آگاه باشیم، می‌توانیم این اقوام را که نخستین انسانهای ساکن در کردستان بوده‌اند، بومیان آن سرزمین بدانیم و بگوییم: کردها در سرزمین

۱. کوروش‌نامه، اثر گزنفون، کتاب سوم، فصل ۳-۱.

«کوردونن» یا کردستان، بومی اند و بحق اصیل ترین مردمی هستند که این وطن را می شناسند و اینجا است که با بحثی که قبلاً شده و نظریه‌هایی که بیان گردیده سؤالی که قبلاً نیز مطرح شده، پیش می‌آید که آیا این قوم از ازل در این سرزمین بوده‌اند و یا به صورت مهاجر به آنجا آمده و همانجا هم ساکن و ماندگار شده‌اند؟ که هر دو قسمت سؤال، در نتیجه آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند، بدین نحو که چون این مردم اولین انسانهای ساکن در این سرزمین‌اند، پس بومی بودنشان در پاره دوم سؤال، یعنی مهاجرت آنان به این سرزمین، هیچ ایرادی به وجود نمی‌آورد و به همین جهت بحث درباره این مهاجرین و مبداء و منشأ آنان پیش می‌آید که فصل سوم نظریه اظهار شده ما را دربر می‌گیرد، یعنی اینکه کردها از اقوام آریایی یا هندواروپائی‌اند و همراه با آنها به این سرزمین آمده و اسکان یافته‌اند، که با این که این نظریه از اول و از زمانهای بسیار قدیم مطرح بوده ولی اظهارکنندگان آن، نظریه خود را قطعیت نداده‌اند،<sup>۱</sup> و ما اینک فصل بعد را به تجزیه و تحلیل این بحث اختصاص می‌دهیم.

۱. مثل استرابون در کتاب یک بخش X بند ۳ و کتاب پانزده از مورخین یونان باستان.



## فصل سوم

### دولت های معظم باستانی کردان

#### دولت ماننا "Manna"

در اولین سالهای قرن نهم پیش از میلاد، در جلگه جنوبی دریاچه «ارومیه = اورمیه» در منطقه‌ای که امروز «سابلاغ = مهاباد» قرار دارد، سازماندهی اتحادیه‌ای از قبایل مختلف آن سامان که اساساً از طوایف مختلف مادی‌های نخستین، گوتی و لوللوبی و... بودند<sup>۱</sup> آغاز شد، که هسته اصلی دولت «ماد» را در آینده و دولت «ماننا» را در مدت زمان کوتاهی پس از آن تشکیل می‌دادند.

این ناحیه که در آن زمان کوچکترین تشکیلات تقسیمات کشوری «لوللوبی‌ها و گوتی‌ها» بود، غیر از قبایلی بود که در نواحی جنوبی و جنوب غربی آن منطقه به نام «اتحادیه قبایل ماد» به وجود آمده بود. متأسفانه مثل خیلی از اقوام دیگر اطلاعاتی که ما راجع به این اتحادیه جدید (ماننا) داریم ناچیز است، بخصوص سرگذشت پایانی آن و منابع و کتیبه‌های «آشوری و اورارتوئی» است که اطلاعاتی - اگر چه نه چندان واضح - در این باره در اختیار ما می‌گذارند. اینکه عبارت (نه چندان واضح) را بکار بردیم به خاطر اینست که معمولاً الواح «آشوریان» و «اورارتوئیان» که در ضمن نبرد با اقوام دیگر و شکست آنان نوشته‌اند، بسیار اغراق‌آمیز و به قول معروف «یک کلاغ چهل کلاغ» است، ولی با این همه تا اندازه زیادی برای

---

۱. اشاره داریم که اکثر محققین معتقدند که مادی‌هایی که در غرب خط قزوین - همدان زندگی می‌کردند از زمانهای دور و پیش از هزاره اول قبل از میلاد که آریایی‌های ایرانی و از جمله گروهی از مادی‌هایی را که تشکیل اولین حکومت مادی و ایرانی را دادند، در آن خط زندگی می‌کرده‌اند و جزوی از طوایفی بودند که آنها را به نام گوتی و لوللوبی و... میشناسیم.

نمایاندن تاریخ و سازمان دولتی و چگونگی وضع فرهنگ و تمدن و اقتصاد آنها مفیداند.<sup>۱</sup> نام قبایلی که اتحادیه «ماننا» را تشکیل داده بودند، برای ما نامعلوم است ولی بعضی از نوشته‌ها مثل آثار «هرودوت»، نام قبایل ماد را به ما نشان می‌دهند.<sup>۲</sup> این قبایل عبارت بودند از «بوسیان Bousian»، «پارتاکنیان Paretakenoi»، «استروخائیان Strokhatas»، «اریزانتیان Arizantoi»، «بودیان Boudioi» و «مغ‌ها Mogoi».<sup>۳</sup> حالا کدام یک از این قبایل جزو اتحادیه بوده‌اند و کدام نبوده‌اند، معلوم نیست. تنها به نظر نگارنده طایفه «پارتاکنیان» دور از این معرکه بوده‌اند، زیرا فاصله زیاد آنها به محل سازمان «ماننا» امکان پیوستن آنها را به اتحادیه بعید می‌نماید. پارتاکنیاها در حدود اصفهان زندگی می‌کردند. هر چند که با توجه به نوشته‌های مختلف که سرحدات گوناگونی برای سرزمین «ماننا» می‌نویسند، می‌توان این توسعه و تحدید را با همراهی تدریجی طوایف و داخل شدن آنها در اتحادیه و در نتیجه ضمیمه شدن قلمرو آنان به «ماننا»، مربوط دانست.

در هر حال «ماننا» را که آشوریه‌ها آنان را «مونا و مانناس و ماننا Mannas, Manna, Muna» و بابلیها «میننی Minni» و اورارتوئیها «منا Mena» و کتاب مقدس (آرمیای نبی) «منی» خوانده‌اند،<sup>۴</sup> بنا به نوشته‌های متعدد دارای مرزهایی به شرح زیر بوده است: از سمت شمال شرقی حوالی شهر تبریز و دریاچه «ارومیه» و از جنوب به حدود شهر کرمانشاهان امروزی و از شمال غرب با اورارتو همسایه بوده<sup>۵</sup> و از شرق تا حد جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) کشیده شده است، به خصوص در ناحیه بین مراغه و بوکان و سقز سکونت داشته‌اند<sup>۶</sup> «اما» (ا.م. دیاکونوف) می‌نویسد دولت ماننا به ایالاتی یا به قول آشوریه‌ها «نازه Nage» هائی به شرح زیر تقسیم می‌شده است: ۱. «سوریکاش Surikash» یا سقز کنونی،

۱. رجوع شود به W.B.Henning.Gabae Asia Majos N.S.II.PT.I 1921.

۲. همان.

۳. برای اطلاع بیشتر به نوشته جی. مارکوارت = j.Marquart درباره تقسیم‌بندیهای قبایل ماد مراجعه شود.

۴. مراجعه شود به ص ۲۸ از کتاب Eransahr Nach Der Geographie و کتاب مقدس، ص ۱۱۸۳ des Moses Xorenaci BRLin 1901.

۵. تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، سعید نفیسی، ص ۲۰۶.

۶. تاریخ مردم ایران، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷۷.

لامسی یا بخش علیای رودخانه جغتو = زرینه‌رود، «اوئیشدیش Uishdish» یا کرانه شرقی دریاچه ارومیه، «آرسیانشی Arsianshi» و «ارشته‌یانا» و غیره که به احتمال قوی هر یک از این ایالات محدوده یکی از طوایف متحد بوده است<sup>۱</sup> و به علاوه همه آنها زبانشان برای هم آشنا بود، زیرا در این اتحادیه قبایل مختلف اللسان پذیرفته نمی‌شد.<sup>۳۲</sup> ولی به عقیده نگارنده هسته اصلی «ماننا» ناحیه امروزی «موکریان» کردستان بوده است که امروز آن منطقه بین استان‌های آذربایجان غربی و کردستان (سنه یا سنندج) ایران تقسیم شده و عبارت است از شهرهای «سابلاغ یا مهاباد» «شنو یا اشنویه» «خانه یا پیرانشهر»، «سردشت»، «بوکان»، «سقز»، «بانه» و «میان‌دوآب»، «نقده» و «ملک‌کندی» که سه شهر اخیر در روی خط مرزی «ماننا» بوده‌اند.<sup>۴</sup> از جمله نظریه‌هایی که درباره این اتحادیه وجود دارد یکی اینکه می‌گویند: اتحادیه قبایل «ماننا یا ماد» قبلاً به صورت قبایلی غیر ایرانی وجود داشته و طوایف ایرانی (آریایی) بعداً به این اتحادیه پیوسته‌اند و به تدریج از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد، زبان ایرانی از مشرق به مغرب در میان مادیها نفوذ پیدا کرده است.<sup>۵</sup>

در اصل علت ایجاد اتحادیه‌های مادها و ماننائیها در منطقه، تقویت خویش در برابر آشوریها بود که بنا به نوشته‌ها برای اولین بار به ابتکار پیشوای قبیله «ناسیکو Nasiku» به نام «نور - آداد Nur-Adad» پس از هجوم و حملات اولیه آشوریان به سرزمین «لولوبیان» یعنی «زاموا»، سرزمین بین دریاچه ارومیه و بخش علیای رودخانه «دیاله» صورت گرفت. دعوت «نور - آداد» برای لولوبیان که هدف نهایی آشوریان را فهمیده بودند، غنیمت بود و این اتحادیه اگر چه جلو تهاجمات آشوریان را نگرفت ولی از سرعت آن کاست و سبب شد قبایل دیگر هم مثل مادها، به این فکر بیافتند.<sup>۶</sup>

۱. تاریخ ماد، م. دیاکونوف، ص ۱۶۷.

۲. ل. گ. مرگان «جامعه باستانی»، چاپ لنینگراد (پتروگراد) سال ۱۹۳۴، ص ۷۳.

۳. م. دیاکونوف و «و. آ. لیوشیتس» بایگانی «پارتها» در VDI سال ۱۹۵۳.

۴. برای اطلاع بیشتر درباره منطقه مکریان به کتاب ناحیه‌شناسی کردستان مکرری که تحت عنوان «بررسی مسائل طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان»، منتشر شده تألیف (حبیب‌اله تابانی) مراجعه شود.

۵. منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو اثر م. دیاکونوف، ص ۳۵ از AVIU.

۶. سالنامه‌های آشور ناصر پال در AKA از ص ۳۰ به بعد و II و ۳۹ به بعد و I. ARAB ص ۴۵۰ مراجعه شود، به نقل از

تاریخ ماد، م. دیاکونوف.

این تهاجمات تنها مخصوص آشوریان نبود بلکه اورارتوئیان و مخصوصاً «مینوآ» امپراطور بزرگ آنها هم تهاجمات مکرری به سرزمین ماد و ماننا و... انجام داده بود و اگر چه سرزمین ماننا در زمان پادشاهی آرگیشتی اول در ۸۰-۷۷۹ قبل از میلاد تابع اورارتو بود ولی بعدها که در اثر ایجاد اتحادیه قبایل، ماننا بر تمام نواحی مجاور دریاچه ارومیه در شرق و جنوب آن مسلط شد، توانست مقاومت شدیدی از خود نشان دهد و این امر سبب نجات موقت ماد - که مرتب قسمتهایی از سرزمین اش را از دست می داد - از دست آشوریان و اورارتوئیان، گردید.

شکست اورارتو از آشور، در نهایت (سال ۷۷۳ ق.م) باعث رهایی کامل ماننا از چنگ اورارتوئیها شد و به زودی قدرتی یافت که تقریباً بر تمام آذربایجان کنونی در مشرق دریاچه ارومیه و جنوب و جنوب غربی آن مسلط گردید و دولت ماننای نیرومند را که هسته اصلی آن منطقه «زاموآ»ی شمالی بود تشکیل داد. ضمن بررسی اقوام ماننایی، باید به این مطلب اشاره کرد که طبق تحقیق دیاکونوف و دیگران، ماننائیها از گوتیها و لوللوئیان بودند و ثابت شده که زبان آنها هم از شعب زبان گوتیها و لوللوبیها بوده است.<sup>۱</sup>

## سازمان و تشکیلات دولت ماننا

دولت ماننا بر مردمی دامدار حکومت می کرد و با این که زمینه زراعی کاملی برای آنان فراهم بود، اما زراعت ماننا، هیچگاه اهمیت دامداری را نداشته و به گفته آشوریان «به پرورش گوسفند و دامهای بزرگ شاخدار و اسب و خر و تا حدی شترهای دوکوهان می پرداختند»<sup>۲</sup>. البته این بدان معنی نیست که کشاورزی در «ماننا» وجود نداشته است چنانکه بگفته «تورات» و نوشته های «سارگون دوم» نوعی گندم به نام «مینیت Minnit» در ماننا تولید می شده که بسیار مرغوب بوده و به نام آنها نامیده شده بود و به کشاورزی هم در آنجا می پرداختند.<sup>۳</sup> جامعه ماننا سازمان قبیلای خود را حفظ کرده بود و در متون

۱. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ص ۶۱

۲. بررسی مسائل تاریخی پادشاهی «ماننا»، «گ.آ.ملیکشویلی»، شماره ۱ سال ۱۹۴۹ از ص ۵۷ به بعد.

۳. کتاب حزقیال، باب ۲۷، آیه ۱۷، Hezy Geyal XXVII.17:CP AVIU, No.84

اورارتوئی این دولت را «کشور مانا» که در آن زبان «مانا - نی آبائی Mana-niabai» تلفظ می‌شد و آشوریان آنجا را «کشور قبایل ماننائی (مات مانائی Mat-Mannai)» می‌گفتند.<sup>۱</sup>

از مشخصات بارز حکومت ماننا اداره سنائی آن بود، بدین گونه که شاه مثل دیگر مناطق فعال مایشاء نبود و برای تمام کارها از مجلس شیوخ و بزرگان و مشاوران و خویشاوندان اجازه می‌گرفت و مشاوران مزبور تقریباً نظیر مجالس (پوله) یونانی و (سنای) روم در انجام امور، گاه تعیین کننده وظایف امپراطور می‌شدند. چنانکه «سارگون دوم» پادشاه آشور در این باره می‌گوید: «شاه ماننا همراه حکام و سرانی که کشور وی را اداره می‌کردند، به استقبال من آمدند<sup>۲</sup>» و باید اضافه کرد که علاوه بر «ماننائیان» که بیشتر از قبایل اولیه «زاموآ» یا لولوبی‌ها و گوتی‌ها بودند، قبایل دیگری هم جزو کشور ماننا به حساب می‌آمدند که کتیبه‌های آشوری آنان را «ته اورلیا Te Urlia» و «میسیتیان Mec-ci» و «دالی ثیان Dali» و «سوبنیان یا سونبی ثیان Sunbi» و بالاخره «کوموردیان kumurdi»<sup>۳</sup> نامیده‌اند.

۱. م. دیاکونوف می‌نویسد: کدخدایان یا صاحبان دهکده‌ها که به زبان آشوری «بل آلی Bel-Ali» گفته می‌شدند و می‌توان آنها را کدخدای جماعت «هازانو Hazanu» خواند، از سیمای خاص اداره ماننا به شمار می‌رفتند.<sup>۴</sup>

از چهره‌های شاخص و از بانیان اصلی ماننا که می‌توان گفت تنها پادشاه بلامنازع این کشور بود و بعد از وی دیگر کسی نتوانست آن قدرت را داشته باشد فردی بوده به نام «ایرانزو

۱. تاریخ ماد، م. دیانوکوف، ص ۱۶۶.

۲. م. نیکولسکی «اصلاحات ته له پین» پادشاهی هیتی، اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی ۱۹۴۸ شماره ۲، ص ۵۲ به بعد.

۳. قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتیان VDI ۱۹۵۲، شماره ۴، ص ۱، ۲۹۱. م. دیاکونوف.

۴. برخی از مسائل تاریخی پادشاهی ماننا، گ. آ. ملیکیشویلی، ص ۵۷ و بعد.

۵. دقت در کلمه «کوموردیان» و مطابقت آن با کوردیان و موکریان و... باز هم ما را به اختلاف موجود در تلفظ کلمه کرد بین اقوام مختلف زمان باستان و در نهایت یکی بودن همه آنها و اینکه اختلاف لفظ ناشی از اختلاف زبان و بیان اقوام مربوط باکردها است نه مختلف بودن طوایف کرد.

۶. رجوع شود به تاریخ ماد، ص ۱۶۷. مؤلف این کتاب همین مسئله و مجلس شیوخ ماننا را که بر خلاف ظاهر فریبنده‌اش نشأت از قوانین بدوی داشت از مهمترین عوامل از هم پاشی زود رس دولت ماننائیها می‌داند، زیرا این افراد انتخابی نبودند و فقط مختص چند خانواده معین بود که به جای رفاه ملی بیشتر به فکر اضافه کردن ثروت خویش بودند.

iranzo که در حدود ۱۷ - ۷۱۹ قبل از میلاد سلطنت ماننارا در اختیار داشت، و شاهک‌نشین‌های کوچک مانند «اوئیش دلش» (منطقه مراغه امروزی) و «زیکرتو» (حدوداً ناحیه بین میانه و اردبیل امروزی) و «آندیا» (قسمت پائین نواحی اطراف رودخانه قزل اوزن تارشته کوه البرز) وجود داشتند که به ظاهر تابع ماننا بودند.

بردگی در اجتماع ماننا رایج بوده و اختیار بردگان در دست برده‌داران بزرگ قرار داشت، ضمن این که برده‌داری آنها در مراحل ابتدایی بوده است. در تمام طول عمر، دولت ماننا به آن توانائی نرسید که بتواند قبایل اطراف را هم در زیر چتر حمایت خویش قرار دهد و از دستبرد تهاجمات آشوریها و اورارتوئیهها محفوظ دارد و به جز زمانی اندک - تقریباً تا پایان سلطنت ایرانزو - اغلب گوش به فرمان آشور و اورارتو داشته‌اند، منتها این حالت در زمانهای مختلف شدت و ضعف پیدا می‌کرد.

ماننا با اینکه به ایالاتی تقسیم شده بود ولی بیشتر این حالت بر حسب نفوذ قبایل متحد بود، که این قبایل از منتهی الیه ناحیه شرقی تا غربی ترین نقطه آن و نیز نواحی دیگر، تحت نظر اکثریت غالب گوتی‌ها و لوللویی‌ها و مادیه‌های اولیه بودند و این چیزی است که تقریباً تمام محققین صاحب نظر به این موضوع اشاره دارند.<sup>۱</sup> از مورخین قدیمی مانند هرودوت، کتسیاس، استرابون و ... به صراحت اظهار می‌دارند که در اراضی و سرزمینهای نزدیک دریای کاسپین یا خزر و بالاتر از آن به سمت شمال، در پادشاهیهای قبایلی وجود داشتند، مثل گیل، کادوسی، کاسپی، امرداها و ساگارتیان، که با گوتی‌ها و کاسی‌ها قرابت داشتند که برای نمونه می‌توان از پادشاهیهای دالیا Dali و «زیکرتو» و «آندیا» و به احتمال «گیزیل بوندا» یا قافلانکوه نام برد، اگر چه وجود بعضی از قبایل پارسی یا آریایی را هم بین آنها رد نمی‌کنند.<sup>۲</sup>

با توجه بمطالب فوق ضمن اینکه استدلال برخی مبنی بر جدائی ماد و اقوام کرد - گوتی و لوللویی و کاسی و ... - و وضع تاریخ جدیدتر برای مهاجرت مادهای آریایی؟! (قرن دهم و

۱. رجوع شود به تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف از ۱۶۴ به بعد و تعلیقات آن کتاب در ص ۴۹۴ و بعد تاریخ مردم ایران از ص

۲. مأخذ قبل صص ۲۸۱ و ۱۸۳ و ۸۲

۷۳ به بعد و ...

نهم قبل از میلاد)، مردود شناخته می‌شود، تاریخ‌سازی آن عده هم که می‌خواهند اقوام ساکن در آذربایجان امروزی ایران را که از همان ابتدا، سرزمین مادها بوده و می‌دانیم آنجا را «ماد کوچک» می‌خواندند، صورتی جدا از طوایف سرزمین کردستان بدهند و آنها را قبایلی وابسته به گروه شرقی مادها یعنی مهاجرین بعدی به حساب آورند، باطل می‌گردد. مهمتر اینکه این حقیقت دانسته می‌شود که ماننا جزوی از تشکیلات حکومتی و قبیله‌ای لولوبی و گوتی بوده و طوایف ساکن در سرزمینی که بعدها، ماننا خوانده شد، جزوی از مردم و طوایف منطقه مذکور (لولوبی و گوتی و یا به طریق اولی سرزمین کردستان) بوده‌اند.

چون این منطقه (ماننا) طبیعت سازگارتر و زمینی مستعدتر و حاصل‌خیزتر از دیگر مناطق هم نژاد و هم زبانشان را داشت و بخصوص ارتباط مستقیم لولوبی‌ها با اورارتوئی‌ها و مردم بین‌النهرین و اخذ تمدن پیشرفته‌تر آنها و بهره‌برداری از دانسته‌های آنان، کیفیت زندگی را برای این مردم و از جمله طوایف ساکن در ماننا، سازگارتر ساخت و زمینه رشد نیروهای تولیدی را فراهم آورد.

وقتی که مقابله آشور و اورارتو ب اوج خود رسید و امکان خودنمایی بدون بیم از یک نیروی خارجی برای ماننا حاصل شد (زیرا ماننا یکی از هدفهای همیشگی برای اوراتوئیان و به خصوص آشوریان بود. چنانکه می‌نویسند: در فاصله سالهای ۸۱۰ تا ۷۷۴ قبل از میلاد آشوریان ۱۴ بار به این سرزمین حمله کرده‌اند)،<sup>۱</sup> با اطمینان از نیرو و قدرتی که بدست آورده بود، وقتی که تیگلات پلاسرسوم، «ساردوری» پادشاه اورارتو را در ۷۴۳ قبل از میلاد شکست قطعی داد، لایق‌ترین فرد ماننا به نام «ایرانزو» از فرصت استفاده کرد و با جلب رضایت و حمایت آشور، ماننا را مستقل ساخت و بعد از مرگ او در سال ۷۱۷ قبل از میلاد، پسرش «آزا» راه او را دنبال کرد.<sup>۲</sup> اگر چه وی به دنبال شورش برادرانش کشته شد،<sup>۳</sup> ولی با حمایت سارگن دوم پادشاه آشور، «اولوسونو» پسر دیگر ایرانزو سلطنت را به دست گرفت.

۱. تاریخ ماد، م. دیاکونوف و آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، ص ۱۹۸.

۲. گرچه در کرد بودن طوایف ماننا شکی نیست ولی این هم خود دلیلی بر این مدعی است که «آزا» در کردی به معنی آزاده و شجاع است و می‌بینیم اسم پسر «ایرانزو» هم «آزا» است.

۳. ویلیام کالیکان، کتاب مادها و پارسی‌ها.

دوران سلطنت ایرانزو دوران قدرت و عظمت و استقلال ماننا بود و در این زمان است که ماننا تبدیل به یک کشور درجه یک شد.

در زمان «اوللوسونو» واقعه بسیار مهم در مورد ماننا و منطقه، لشکرکشی هشتم «سارگون دوم» پادشاه آشور به ماننا و اورارتو بود، که بهترین مرجع برای آگاهی از این رویداد مهم هزاره اول پیش از میلاد، مطالعه کتاب «ادوین رایت» امریکایی است<sup>۱</sup> که تمام مسیر این لشکرکشی را از «کالا، نیمرود امروزه» پایتخت آشور که در نزدیکی شهر «موصل» امروزی در عراق واقع شده بود شروع و از سرزمین لولوبی (زاموا) که در حوالی شهرهای سلیمانیه و «شهر ژور = شاره ژور» امروزه عراق قرار داشت، شخصاً پیموده و از طریق دره زاب کوچک (کَلوَه)، سردشت، (خانه = پیرانشهر)، پَسوَه، «سابلاغ = مهاباد»، منطقه شهر ویران بین مهاباد و میاندوآب و «داش تپه» میاندوآب (در این محل لوحه‌ای از سارگون دوم پیدا شده است) و از آنجا به مراغه رفته و سهند را دور زده، از مسیر جغتو و تتهو «سیمینه رود و زرینه رود» عبور کرده و سرانجام به «کالا» مراجعت کرده است.

«رایت» مسیر خود را از روی متن گزارش سارگون دوم تعیین کرده که پژوهشگران مختلف نیز آنرا مشخص و تأیید کرده‌اند.<sup>۲</sup> «اوللوسونو» در راه پَسوَه - مهاباد (سابلاغ) به حضور سارگون رسید و ضمن اظهار اطاعت و وابستگی، اسبان زیادی به صورت هدیه به سارگون تقدیم کرد و بدین گونه ماننا را از تاخت و تاز و غارت و چپاول وی رهانید، ضمن اینکه از سارگون درخواست کرد تا آن نواحی را که اوراتونیها از ماننا به زور گرفته بودند برایش پس بگیرد و او هم این درخواست او را اجابت کرد. البته این کار «اوللوسونو» بزرگترین خدمتی بود که امیری می‌توانست در چنان شرایطی به کشورش انجام دهد، زیرا لشکریان سارگون دوم از هر جا که می‌گذشتند دنیایی از ویرانی و قتل و غارت به جای می‌گذاشتند. ما برای اینکه فقط به گوشه‌ای از آن پی ببریم کافی است به قسمتی از نوشته

۱. تاریخ آذربایجان، تألیف ادوین رایت استاد دانشگاه کلمبیا.

۲. گزارش سارگون دوم توسط «دلانکیل = D. Lucknebil» به انگلیسی و بوسیله «تی. دانگین th. Danguin» به فرانسه ترجمه شده است و به گفته رحیم رئیس‌نیا در کتاب «آذربایجان در سیر تاریخ ایران»، ص ۲۰۲، هرتسفلد و المستید و ... در شناسایی این خط سیر کوشیده‌اند.



«پیوتروفسکی» که با استفاده از متن گزارش سارگون دوم در این باره نوشته است توجه کنیم، و بعد حدیث مفصل را بخوانیم، وی می‌نویسد: [آشوریان همه چیز را بر سر راه خود از بین بردند و حتی دیوارهای بزرگ شهرها و خانه‌ها و کاخ‌های شاهان را که مردم از ترس آشوریان قبلاً تخلیه می‌کردند، و به کوه‌ها پناه می‌بردند، نیز ویران می‌کردند و مخصوصاً در ناحیه «کهنه شهر، سلماس امروزی» که اورارتوئیان مدت یک قرن بر آن جا تسلط داشتند و در این مدت به قول «ادوین رایت» با استفاده از محیط مساعد آن، آنجا را به صورت یکی از آبادترین مناطق ناحیه و حتی خاورمیانه درآورده بودند<sup>۱</sup> کاملاً محو و نابود ساختند، در این لشکرکشی هر چه به درد می‌خورد از ستونهای بزرگ چوب سدر و انبارهای غله و شرابخانه‌های آن، همه را به آشور بردند و در تمام این سرزمین صدای تیر آهنین آشوریان بگوش می‌رسید و کشتزارها چنان ویران گردید که اثری از آنها باقی نماند...]

بنابراین وقتی می‌بینیم که «اولوسونو» با تدبیر و روش خاص خود و اظهار اطاعت کردن ساده به سارگون دوم توانست علاوه بر اینکه سرزمینش را از این ویرانی و انهدام نجات دهد، موفق شد بنا به کتیبه‌های آشور ۲۲ دژی را که «رؤسای اول» شاه اورارتو، در ۷۱۶ قبل از میلاد از ماننا گرفته بود، توسط سارگون دوم پس بگیرد و مهمتر اینکه دو دژ محکم «اوشکایا»<sup>۲</sup> و «آیناشتانیا» را هم به تصرف در آورد و بدین ترتیب تقریباً بر تمام سرزمینهای بین رودخانه «ارس» و دریاچه «ارومیه» تسلط پیدا کند و مهمتر از همه اساس استقلال کامل ماننا را سازمان دهد.<sup>۳</sup>

ماننا در زمان «اولوسونو» به جایی رسید که می‌توان گفت نقطه اوج ماننا بود و هم در زمان این پادشاه بود که ماننا توانست در مقابل اورارتو و آشور بایستد و حتی سرزمینهای تازه‌ای را هم از آشور به خاک خود ضمیمه کند.<sup>۴</sup> آنگاه که قوم تازه وارد سکائی عرض وجود می‌کرد، ماننا که در این زمان پادشاهش «آخشری» بود، از وجود آنها و هم نژادشان

۱. تاریخ اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتوئی در آذربایجان، پیوتروفسکی، ص ۴۸.

۲. اوشکایا، بنا به تائید محققین اسکوی امروز در حوالی شهر تبریز می‌باشد.

۳. اورارتو، همان مأخذ... تاریخ ماد، م. دیاکونوف. آذربایجان در سیر تاریخ ایران به نقل از تاریخ ماد.

۴. اورارتو و سنگ‌نبشته‌های اورارتوئی.

«کیموی»ها برای جنگ با آشور کمک گرفت.

در این دوران، مرزهای ماننا به حد علیای زاب بزرگ توسعه یافته بود و در قسمت جنوب تا حدود کرمانشاه و غرب دریاچه ارومیه، (شنو یا اشنویه) و ارومیه و سابلاغ یا مهاباد را تا حدودی که امروز مرز ایران با همسایگان غربی اش می باشد، در بر می گرفت. در مشرق هم تا حدود قافلانکوه (گیزیل بوندا یا گزل بوندا) هم مرز با قبایل ماد، پیش رفته بود.

این زمان نقطه پایان درخشش ستاره اقبال ماننا هم بود، زیرا به دنبال تجاوز آشور در ناحیه مرزی، «آخشری» خواست به مقابله پردازد ولی از «آشوربانی پال» پادشاه آشور به شدت شکست خورد و ضمن عقب نشینی، «ایزیر تو» پایتخت اش را هم رها کرده و خود را به «اورمت Ormete» یا ارومیه کنونی رساند (۵۹ - ۶۶۰ ق.م) و اینجا است که عجیب ترین واقعه تاریخ که تا آن زمان سابقه نداشت به وقوع پیوست و برخلاف اصل موجود در آن زمان، عامه مردم یعنی طبقات پائین جامعه که از شکست «آخشری» خشمگین و عصبانی شده بودند، با یک حرکت انفجاری، بر علیه دستگاه حاکمه و در صدر آنها پادشاه شان، قیام کردند و تقریباً همه مقامات مملکتی را که کلاً جزو اشراف جامعه بودند از بین برده و جنازه شاه (آخشری) را هم بعد از قتل در معابر عمومی رها کردند.<sup>۱</sup>

۱. م. دیاکونوف که از این واقعه در آن زمان متعجب گشته می نویسد: اما برافراشتن علم عصیان بر ضد ستمگران خودی حاکی از چنان فعالیت اجتماعی و همکاری درونی عامه مردم است که دیگر اقوام، به علت برخی از شرایط تاریخی جامعه برده داری در شرق، در آن زمان فاقد آن بودند.<sup>۲</sup> هر چند که نویسنده در تاریکی هزاره ها، در علت این واقعه می گوید: «تضاد میان اشرافیت و خلق تولیدکننده، در نتیجه احجافات روزافزون طبقه حاکم و گرایش به سوی جامعه طبقاتی و استبداد سلطنتی در طول قرن هفتم پیش از میلاد، شدت یافته و موجب عصیان مردم علیه ستمگری طبقه حاکم و شاه که مظهر آن است گردیده است».<sup>۳</sup>

در هر حال هر تفسیری در این باره بشود، این قیام ملی و استثنائی، به قول دیاکونوف

۱. تاریخ آذربایجان، ادوین رایت، ص ۲۴.

۲. تاریخ ماد. م. دیاکونوف، صص ۲۱ و ۱۴۵ تا ۳۵۰ به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس نیا، ص ۲۱۱.

۳. در تاریکی هزاره ها، صفحات ۲۸ تا ۲۲۶ از ا. اسکندری.

حاصل عدم پایه‌گیری تمدن برده‌داری در بین مردم ماننا بود، ولی نتیجه‌ای که برای مردم ماننا داشت، درست برخلاف انتظار بود و سبب گردید که دولت آشور باز هم بر ماننا تسلط یابد و با اینکه «اوآلی Ualli» یکی از پسران «آخشری» به آشوربانی‌پال پناه برد و برای به دست آوردن تاج و تخت بی‌صاحب از دست رفته‌اش از او کمک خواست و حتی دخترش را هم به او هدیه کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت و ماننا دیگر نتوانست قدرت از دست رفته را باز یابد و خورشید قدرت و عظمتش به تدریج رو به افول گذاشت و سرانجام با به قدرت رسیدن اتحادیه قباایل ماد و استیلاش بر سرزمین ماننا، نام این دولت از صفحه تاریخ محو شد.

### فرهنگ و تمدن ماننا

تا اینجا نگارنده چند بار اشاره کرده که یکی از علل عمده عدم آگاهی نسبت به اقوام و حکومت‌های باستانی نواحی کردستان این است که تقریباً در این منطقه، یعنی مراکز تمدن باستانی سرزمین‌های کردستان، هیئت‌های علمی و باستان‌شناسی، دست به کاوش نزده‌اند و در نتیجه پژوهشگران تنها منابع اطلاعاتشان، روایات و نظریات و گفته‌های وقایع‌نگاران قدیم و جدید و نیز سالنامه‌ها و کتیبه‌هایی است که از همسایگان آنها مثل آشور و اورارتو و سومر و اکد به دست آمده است و هر جا تصادفاً و یا تعمداً کندوکاوی صورت گرفته بشریت با دنیایی از آثار و یادگارهای تمدن‌های موجود در این منطقه روبه‌رو شده است.

از جمله در همین سرزمین (مکریان) در کردستان که مرکز و هسته اصلی دولت ماننا را تشکیل می‌داده است، تصادفاً!! دو منبع عظیم از اشیاء و آثار باستانی یافته شده که ضمن اینکه اطلاعات وسیعی را در اختیار پژوهندگان گذاشته است، پرده از یک مدنیت و فرهنگ باستانی بسیار درخشان این سرزمین کهن نیز که حاصل وحدت و در هم جوشی طوایفی از یک قوم بسیار قدیمی و ساکنان اولیه منطقه بوده برداشته است.

آنچه که در این سرزمین به دست آمد، دنیایی خیره‌کننده و اعجاب‌انگیز نسبت به زمان و همسایگان است و نشان دهنده این واقعیت است که دست به دست گشتن‌های آن توسط آشور و اورارتو، هر بار سبب کشف و درک یک امتیاز و یک امکان بیشتر و پرداختن به آن

امکانات از سوی آنان (آشور و اورارتو) و کسب معلومات بیشتر از طرف خود مردم ماننا گشته و به تدریج این الماس تازه شناخته شده، پرداخت یافته و تبدیل به یک برلیان گرانبها گردید که تمدن و فرهنگ آن را هم‌مطراز «اورارتو» و «آشور» و به گفته برخی در بعضی موارد برتر از آنها ساخت و حتی بعد از انقراض دولت ماننا و انضمام آن به امپراطوری ماد هم، بعد از سرزمین‌های کردستان مرکزی و بابل هسته اصلی اقتصاد و فرهنگ و تمدن آن امپراطوری «ماننا» بود. مهمترین مرکز دامپروری و کشاورزی را تشکیل می‌داد و چنانکه از گفته‌ها و نوشته‌ها و آثار آشور و اورارتو، مثل کتیبه «شلمانسر» سوم و «آشور ناصر پال دوم» برمی‌آید، بزرگترین مرکز پرورش و صدور دام و مخصوصاً اسب و گاو و گوسفند بوده که حتی به صورت باج برای فاتحین هم از آنها استفاده می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup> و آن چنان که گفته شد، با کسب تجربیات آبیاری و کشاورزی، مخصوصاً از اورارتوئی‌ها، در این رشته هم پیشرفت زیادی داشته است. به علاوه بنا به منابع موجود مثل کتیبه‌های مربوط به «سارگون دوم»،<sup>۲</sup> تاکستانها و مزارع گندم ماننا آنقدر وسیع بوده که نیاز ارتش سارگون را در لشکرکشی‌های تاریخی که بدانها اشاره کردیم، از حیث آرد و شراب تأمین کرده است. علاوه بر آنچه که گفته شد معادن موجود، چون مس و طلا هم، تولید فلزات و صنعت فلزکاری را در این سرزمین رونق داده است، که مخصوصاً اشیاء مکشوفه از گنجینه «زوه»<sup>۳</sup> و تپه «حسنلو» بهترین معرّف استادکاران و مهارت آنان در زمان «ماننا» می‌باشند و ما برای آگاهی خوانندگان این سطور، از چند و چون این منابع به صورت گذرا، صحبت می‌کنیم.

### گنجینه «زوه» "Zewa"

در یکی از روزهای بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ در ۴۰ کیلومتری شهر «سقز» که یکی از شهرهای کردستان «مکری» و وابسته به استان کردستان ایران است، به صورت اتفاقی، پسر

۱. جرج کامرون در کتاب «ایران در سینه‌دم تاریخ» توضیح مفصلی در این باره دارد.

۲. به کتاب آذربایجان در سیر تاریخ ایران نوشته رحیم رئیس‌نیا توجه شود.

۳. تلفظ این اسم در کردی «زوه Zewa» به معنی سیمینه است ولی در تمام کتب و مجلاتی که از آن صحبت کرده‌اند و حتی عده‌ای از نویسندگان کرد هم، آنرا «زیوه و زیویه» نوشته‌اند، که غلط است.

بچه چوپانی بر بالای تپه‌ای که گوسفندانش را می‌چراند، چیزی مثل «وان حمام» پیدا می‌کند که محتوی گنجینه گرانبهایی بود که بلافاصله هر چه در آن بود به یغما می‌رود و خود آن ظرف هم شکسته می‌شود.

البته برخلاف بعضی نوشته‌ها، بعد از شهریور ۱۳۲۰ ه.ش، دولت در آن منطقه آن چنان نفوذی نداشت که بتواند از تاراج این گنجینه گرانبها توسط مردم سودجو و ناآگاه جلوگیری کند، زیرا در آن زمان، به دنبال حمله متفقین به ایران در جریان جنگ جهانی دوم (در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰) و اجرای نقشه تجزیه کشور ایران از سوی آنان مخصوصاً «شوروی سابق» در آذربایجان و کردستان و بخصوص کردستان مگری که شهر «سابلاغ = مهاباد» مرکز آن است، سازمانهای دولتی از هم پاشیده بود، و جمهوریهای دمکرات در آذربایجان و کردستان به رهبری «سیدجعفر پیشه‌وری» در آذربایجان و «قاضی محمد» در کردستان زمام امور را بدست گرفته بودند و چون این حکومتها هیچگونه سازمان و استحکامی نداشتند که بتوانند به این امور رسیدگی کنند و چنانکه می‌دانیم بعد از اشغال مجدد این نواحی توسط ارتش ایران و انضمام دوباره آنها به خاک ایران (بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۶ ه.ش) بود که دولت امکان یافت آن گنجینه را تحت نظارت خویش در آورد و به کند و کاو در آن محل پردازد (تقریباً دو سال بعد از کشف آن).

«آندره گدار» باستان شناس فرانسوی در آن زمان مسئول اداره باستان شناسی ایران بود. وی با کوشش بسیار موفق شد قسمتی از اشیاء به یغمارفته را پیدا کرده و به موزه ایران باستان بازگرداند، ولی قسمت اعظم آن سر از کلکسیونهای شخصی و موزه‌های دیگر کشورها درآورد. متأسفانه بعد از به دست گرفتن امور آن توسط دولت هم، آن چنان که باید و شاید، کاوش به عمل نیامد و تنها یک هیئت آمریکایی - ایرانی به سرپرستی «رابرت دایسون» برای مدت کوتاهی در آنجا به تحقیق پرداختند و بعد حفاری دیگری در آن محل صورت نگرفته است.<sup>۱</sup>

بنا به نوشته‌های موجود و مخصوصاً به عقیدهٔ پروفیسور «گیرشمن»<sup>۱</sup> این گنجینه، مربوط به سی قرن پیش از این (اواخر هزارهٔ دوم قبل از میلاد) و ترکیبی از هنرهای زیبای ماد، ماننا، سکایی و کیمری می‌باشد و نمایانگر این واقعیت است که هنرمندان باستان مهارت کاملی در فلزکاری و تهیهٔ ظروف و تزئین آنها داشته‌اند و هر چه از آنجا بدست آمده، حاکی از نبوغ و هنرنمایی این صنعتگران می‌باشد.<sup>۲</sup> جامهای زرین شراب که با نقوش بسیار زیبا از حیوانات آراسته شده و همچنین سینه‌ریز یا سینه‌بند فوق‌العاده ظریف و بدیع به دست آمده در «زوه»، که عده‌ای معتقدند که به ملکهٔ کشور تعلق داشته، بیشترشان از صنایع آشور الهام گرفته‌اند.<sup>۳</sup>

دربارهٔ گنجینهٔ «زوه» از دو جهت مطالعه شده است؛ یکی ساختمان دژ «زوه» که محل سکونت صاحبان گنجینه بوده است و دیگر اشیاء و زیورآلاتی که از آنجا به دست آمده است. از هر دو جهت بشریت با یکی از اعجاب‌انگیزترین پدیده‌های سه هزار سال پیش روبه‌رو است.

از نظر ساختمانی «زوه» مجموعه‌ای است در هفت قسمت (که اینجا باز از عدد هفت استفاده شده که در آیین کردها و آریاییها، عدد مقدسی است و در تمام ساخته‌های اندیشهٔ آنان رقم هفت از ارکان اولیه می‌باشد مثل هفت فرشته، هفت آسمان هفت سیاره و هفت اقلیم و...) اینجا هم در ساختمان «زوه» هفت بارو به کار رفته که هر کدام از آنها جدا از هم و هر یک خصوصیات خاص خود را دارد.

## ۱. باروی اول

به گفتهٔ کاوشگران آن،<sup>۴</sup> عبادتگاه و قسمتهای مربوط به آن است که در پائین‌ترین قسمت تپه‌ای واقع شده و ساختمانی بر روی آن قرار دارد تا در دسترس همگان باشد. این قسمت

۱. Roman.Ghirshman: parse proto-iraniane Medes, Achemenides paris 1963. (مادها و هخامنشی‌ها و

پارتیهای ایران). ۲. محمد محمدلوی عباسی، مقدمهٔ شرفنامه، ص ۷۷.

۳. ایران، مادیها، پارتیها و پارسی‌ها، ص ۳۲۵ به بعد، اثر رومن گیرشمن.

۴. «رابرت دایسون» و «آندره گدار» رومن گیرشمن و... در این باره بیشتر صحبت کرده‌اند.

کاملاً تخریب نشده و قسمتهایی از دیوارهایش هنوز باقی است.

## ۲. باروی دؤم

در قسمت شرقی تپه «زِوَه» و کمی بالاتر از باروی اول است. این قسمت منطقه مسکونی بوده که آثار آن در سه طبقه مشهود است. ساختمان از سنگ و خشت و ساروج ساخته شده. اطاقها تو در تو و رنگ شده و بنای ساختمانی بر روی سکویی مثلثی شکل که به صورت بسیار زیبایی سنگ چین شده و قسمتی از آن هنوز پابرجا است، احداث گردیده و نشان می‌دهد که باید سازمان اداری بوده باشد.<sup>۱</sup> در این اطاقها ظروف سفالی زیاد و در یکی از اطاقها تعداد بسیار زیادی تیر و کمان و سرنیزه با پیکان مفرغی وجود داشت که نمونه‌هایی از آنها در موزه ایران باستان موجود است.

راه اصلی ورودی دژ از این قسمت بوده و هفده پله از پله‌های سنگی آن هنوز پابرجا است. اثر یک دروازه حجاری شده بزرگ که نقش و نگار گل و گیاه و اشکال هندسی بر آن نقر شده وجود دارد. نویسنده دوران بیخبری می‌نویسد: وقتی قطعات دروازه را که بسیار سنگین بودند از زیر خاک خارج می‌کردند من حضور داشتم<sup>۲</sup> و مخصوصاً نقش یک گل نیلوفر بر روی دولنگه در به صورت قرینه، یک شاهکار بود.

حفاری در این ناحیه بین سالهای ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۲۹ صورت گرفته و در این سالها خیلی از دیوار اطاقها که سفیدکاری شده بودند مشخص گردید و حوضی تزئینی از جنس سفال به رنگ نخودی در این قسمت وجود داشت که داخل آن به طرز زیبایی نقاشی شده بود. قطعاتی از آن را به موزه ایران باستان منتقل کردند.

## ۳. باروی سوّم

این قسمت بر روی پهنای تپه «زِوَه» قرار دارد و شامل ساختمانی است که بسیار جالب‌تر از ساختمان اول و به شکل مربع می‌باشد. روغن‌کاری اطاقها جلای خاصی دارد و وسایل

۲. همان مأخذ ۵۶ به بعد.

۱. دوران بی‌خبری، ص ۵۵.

داخل آن‌ها تقریباً دست نخورده باقی مانده و مهمتر از همه وجود میز و مبل و صندلی در این اطاقها است (با توجه به زمان، این وسایل جلب توجه می‌کند). به نوشتهٔ پروفیسور گدار<sup>۱</sup> مبل‌هایی که در «زَوْه» پیدا شده مرصع بوده و پوششی از عاج روی دسته‌های مفرغی آن را فرا گرفته بود. کننده کاریهای روی آنها با مهارت هر چه تمامتر صورت گرفته که انتهای پایه‌ها را به شکل سر حیوانی که به نظر باید شیر باشد، تمام کرده‌اند و جالب اینکه صنعتگران گوتی آنرا ساخته‌اند.

بیشتر محققان تصور می‌کنند که این ساختمان محل کار افراد با نفوذ و صاحب منصبان عالی مقام بوده است. از جمله چیزهایی که در این قسمت به دست آمده بقایای جنازه‌های زیادی است که در اطاقها بودند و به نظر می‌رسد که بر اثر وقوع یک حادثه طبیعی مثل زلزله آنجا ویران شده باشد که این افراد فرصت فرار نیافته و در زیر آوار مانده‌اند.

وسائلی که از آن‌ها صحبت کردیم و مخصوصاً لوله‌کشی آب در آن ساختمان، دال بر پیشرفت و تمدن عظیم در آن زمان میان این اقوام - که نیاکان کردهای امروزی‌اند و کشور ماننا - است که در آن زمان آنان از یک چنین وسایل رفاهی، استفاده می‌کرده‌اند.

#### ۴. باروی چهارم

بر روی قلّه کوه «زَوْه» قرار دارد و اطراف آنرا دیواری از خشت و آجر و کاشی فرا گرفته بوده و در جنوب شرقی آن قسمتی از آن هنوز باقی است. دیوار با کاشی‌های رنگارنگ پوشیده شده و یک دروازه حجاری شده بسیار زیبا که اطراف آنرا با ظرافت و هنرمندی زیادی، کاشی‌کاری معرق کرده بوده‌اند، وجود داشت که به نظر «پروفیسور گدار» در اصلی ورود به ساختمان قلّه کوه بوده است.<sup>۲</sup>

نویسنده دوران بی‌خبری که به علت سکونت در محل در اغلب حفاریها حضور داشته می‌گوید: دو سالن در این قسمت وجود داشت که قسمتهای پیدا شدهٔ آن، بیننده را واله می‌کند ولی متأسفانه معلوم نیست چرا این دو سالن را ویران کردند و می‌گویند اولین کلنگ را

۱. باستانشناسی ایران از اندره گدار.

۲. گنجینهٔ طلای «زَوْه» در کردستان از پروفیسور اندره گدار.



شخصی به نام «عبداله اویسی» که خود رئیس فرهنگ و نماینده باستان‌شناسی وقت محل بود به دیوار این سالنها زد.<sup>۱</sup> خانم «ایدات پرادا» که خود از باستان‌شناسان فعال و آگاه از وضع گنجینه «زوه» بود به این اطاقها که امروز اثری از آنها باقی نیست، اشاره دارد. علاوه بر این اطاقها، ایوان بسیار جالبی هم در این قسمت از «زوه» بوده که ۱۲ سر ستون داشته ولی فعلاً فقط ۲ سر ستون از آنها باقی است که همراه با راهروها و اطاقهای متعدد و بخصوص وجود لوله کشی آب در ارتفاع ۱۸۳۵ متری کوه «زوه»، که آثار منبع آب و فواره آنها هنوز باقی است، همه جلوه‌های جالبی از فرهنگ و تمدن ماننا و مردم آن منطقه می‌باشند. (عکسهائی از این فواره در کتب مختلف باستانشناسی موجود است).<sup>۲</sup>

## ۵. باروی پنجم

شامل عبادتگاه و آرامگاه در «زوه» می‌باشد که ساختمان آن در محلی از کوه که شبیه تند دارد احداث شده و اطراف آن را با آجرهای قرمز بسیار صاف دیوارکشی کرده‌اند. این آجرها خیلی زیاد بود، به طوری که تقریباً در تمام منازل روستایی آن اطراف یکی دو تا از آن آجرها وجود داشت که برای زیر سماوری و غیره استفاده می‌کردند. به گفته نویسنده کتاب دوران بی‌خبری، مرحوم حسن فیض بیگی نامی که مالک یکی از روستاهای اطراف به نام «بالاقولو»

۱. نویسنده دوران بی‌خبری که خود از خرده مالکان «زوه» و در بعضی از فعل و انفعالات آنجاری مدخل بوده مطالبی در کتابش نوشته است که خواننده را وادار به تأمل و تفکر می‌سازد و مخصوصاً از کلماتی که مد روز است بسیار استفاده کرده که بیشتر حالت انحرافی دارد و از زبان کارگری که در آنجا کار می‌کرده و اسداله نامیده می‌شده حرفهائی می‌زند که آدم خیال می‌کند این شخص فعال مایشاء بوده و هر چه دلش می‌خواست می‌کرده و خودش هم وابسته به گروه صهیونیست‌ها بوده و خلاصه از پروفیسور گیرشمن گرفته تا اسداله کارگر و رئیس اداره باستانشناسی و... همه را انگ اتهام زده و بیشتر به داستان پردازی و شایعه‌سازی پرداخته است که تا پایان فصل گنجینه «زوه» سعی می‌شود به نکاتی از آنها اشاره شود، به عنوان مثال می‌نویسد: آقای پروفیسور گدار در کتابش بحث توطنه‌آمیزی را به میان کشیده و درباره سالنها و کارهای اسداله سکوت اختیار نموده. (صفحه ۶۹ دوران بی‌خبری) و یا اولین کلنگ را آقای عبدالله اویسی نماینده باستان‌شناسی و اداره فرهنگ سقز، در هوا چرخانید و با تمام نیرو بر دیوار، این شاهکار هنری و... فرود آورد (صفحه ۶۹) در هر حال با اینکه نگارنده نمی‌تواند بعضی از حرفهای نویسنده دوران بی‌خبری را بپذیرد ولی فقط برای قضاوت خواننده محترم و درک مفاهیم و اندیشه‌های عده‌ای که آگاهانه و یا ناخودآگاه سبب بدنامی یک عده که زحمت کشیده‌اند و یا در بعضی موارد مرتکب تصور غلط درباره یک قوم می‌شوند، اقدام به درج این اشاره کرد.

۲. کتابهای پروفیسور رومن گیرشمن، کتاب شاهزادگان سکائی در «زوه»، دوران بی‌خبری رشید کیخسروی، گنجینه طلای «زوه» اندره گدار بحث مفصلی در این باره را چاپ و منتشر کرده‌اند.

بود، تعداد زیادی از آن آجرها را با گاری آورده و در حیاط منزلش حوضی ساخته بود.<sup>۱</sup> قبوری که تعداد آنها را کم و بیش ذکر کرده‌اند (حد اقل ۶۵ قبر) در آنجا وجود داشت. تعداد هفت خمره خیلی بزرگ هم که مملو از استخوانهای حیوانات و غلات بود، در داخل آرامگاه قرار داشت که «گیرشمن» می‌نویسد: چهار سنجاق طلای ساده و چهار سنجاق قفلی طلا هم در داخل هشت گور پیدا شده است. همچنین هفت صندوقچه مفرغی که روکش طلا داشتند، و پر بودند از زینت آلات زرین و مزین مثل زین و یراق اسب و... از جمله دیگر یافته‌ها در این آرامگاه بودند. در یکی از صندوقچه‌ها کتیبه‌ای قرار داده بودند که اکنون در موزه «لوور» پاریس در فرانسه است. در این کتیبه ضمن شرح چگونگی فتح قلعه «کرفتو»<sup>۲</sup> درج شده بود: «با هزاران زحمت توانستیم قلعه کرفتو را فتح نماییم. ایزبیه».

در دیگر صندوقچه‌ها توپهای پارچه که مثل امروز جمع شده بودند و نیز عقیق‌های ریز و درشت لاجورد و یک مجسمه عقاب طلائی - که اکنون در موزه ایران باستان است - قرار داشتند.

## ۶. باروی ششم

این بارو که آتشگاه بوده، در غرب ساختمانهای «زوه» و در فاصله کمی از چشمه غربی قرار دارد. آثاری از آن ساختمانها باقی مانده است که دور آنرا با آجرهایی دیوارکشی کرده‌اند، وسط آجر را نیز با یک ملات فوق‌العاده سخت پر کرده‌اند. بر تمام دیوارها، کنگره‌هایی بوده که نمونه آنها در موزه ایران باستان موجود است. اطراف این قسمت را خاک قرمز رنگی پوشانده که همین خاک سوخته، دلیلی بر آتشگاه بودن محل می‌باشد، ضمناً عده‌ای را هم به این تصور واداشته که آنجا را کوره آجرپزی بدانند.

۱. دوران بی‌خبری، رشید کیخسروی، ص ۷۱.

۲. این قلعه که در کنار غاری به همین نام در حوالی سفز قرار دارد. خود یکی از آثار باستانی است که نگارنده چگونگی مشاهدات خود را در کتاب ناحیه‌شناسی کردستان مکرری به نام «بررسی مسائل طبیعی و اقتصادی و انسانی کردستان»، چاپ و منتشر کرده است.

## ۷. باروی هفتم

این قسمت دیوار اصلی است که دور تا دور کوه «زِوَه» و تأسیسات آنرا احاطه کرده است و آثاری از آن پا برجاست. یکی از پیرمردهای محلی، از پدرش نقل می‌کرد که ارتفاع این دیوار در حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال پیش بیش از یک متر بوده است. به گفته شاهدان عینی در پای این دیوار زنگ بسیار بزرگی به اندازه یک بشکه قرار داشت که جنسش از مفرغ بود و زنگوله‌های کوچکی<sup>۱</sup> هم به دور خود داشت.

تنها جای تأسف از این ثروت گرانبهای ملی این است که تا امروز حفاری و کاوش علمی به آن صورت انجام نشده و به غیر از یکی دوبار، آنجا را که می‌توانست محلی برای دیدار توریستها و ممری برای درآمد ملی باشد، به حال خود رها کرده‌اند.

با شرحی که از این دژ داده شد، اضافه می‌کنیم محل این دژ را با شهر باستانی «زیبیه یا ایزبیه» که در کتیبه‌های سارگون دوم به آن اشاره شده است یکی می‌دانند که در آن کتیبه می‌گوید: «ایزیرتو» پایتخت کشور ماننا را آتش زد و شهرهای «زیبیه و آرمایید» را هم تصرف کرده و به آتش کشیدم.<sup>۲</sup>

اشیائی که از این دژ ماننایی به دست آمده همه از کارهای استادکاران آشوری، سکائی، اورارتوئی و ماننایی است و به خصوص سینه‌ریز یا سینه‌بند بزرگ طلا با دو ردیف تصاویر از حیوانات افسانه‌ای و غیره و گردنبند حلقه حلقه و زین و برگ مزین به زیورآلات همه از آثار موجود آن کشورها الهام گرفته شد.<sup>۳</sup> پروفیسور گیرشمن هم ضمن شرح اشیاء پیدا شده در زیوه و تقسیم‌بندی آن<sup>۴</sup> درباره دژ «زِوَه» و قومی که آن را بنا کرده، مثل عده‌ای دیگر از محققین که حرفهای مختلفی می‌زنند و نظریه‌های گوناگونی ابراز می‌دارند، آن را متعلق به یک شاهزاده سکایی صاحب قدرت می‌داند.<sup>۵</sup> «اندره گدار» این گنجینه را اشیائی می‌داند که توسط یک شاهزاده یا حاکم ماننایی جمع‌آوری شده و به دنبال حمله دشمنی در اواخر قرن

۱. دوران بی‌خبری از رشید کیخسروی.

۲. به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران. رحیم رئیس‌نیا، ص ۲۱۵.

۳. میراث باستانی ایران از ریچاردن، فرای، ص ۱۰۴. ۴. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۰۹.

۵. هنر ایران در زمان ماد و هخامنشی، ص ۹۹.

هفتم پیش از میلاد، در این محل پنهان گردیده است،<sup>۱</sup> که البته این موضوع به هیچ وجه نمی تواند صحیح باشد، زیرا گنج در جایی دفن نشده و اشیاء به دست آمده به صورت پراکنده پیدا شده‌اند و دژ را هم که نمی شود پنهان کرد. گذار همچنین می نویسد: حاکم دژ زوّه از دولت ماد فرمان می برده است، در حالی که در آن زمان دولتی به آن صورت از ماد نداشتیم که در مرکز ماننا حاکم نشین داشته باشد.<sup>۲</sup> اما خانم «ایدات پرادا» می گوید این دژ توسط ماننایی ها ساخته شده است و ویران کننده این دژ را به احتمال زیاد سکائی ها می داند.<sup>۳</sup>

«رابرت دایسون و کراد فورد» هم که خود در این محل دست به حفاری زده‌اند (۱۹۶۴ میلادی) معتقدند که «سکائیهها» که چپاولگرانی بی انضباط و بدون سازمان بوده‌اند، باعث ویرانی این دژ شده‌اند.<sup>۴</sup> اما با تمام این اختلاف عقاید موجود، به نظر نگارنده اولاً عقیده «ایدات پرادا» بیش از دیگران به نظر منطقی می آید و به علاوه در مورد انهدام دژ، رویدادهای طبیعی مخصوصاً زلزله بیش از موارد ذکر شده دیگر، حقیقی جلوه می کند، زیرا اگر دژ در اثر حمله دشمن به ویرانی کشیده شود نقاط حساس آن از بین می رود و در ثانی اجناس و اشیاء گرانبها را قطعاً با خود می برند، چنان که اشاره کردیم وقتی سارگون دوم به لشکرکشی هشتم اقدام کرد، هر چه که برایش ارزش داشت مثل غله و گاو و گوسفند و حتی، ستونهای ابنیه را با خود به آشور برد، چگونه است که دژی مثل «زوّه» به تصرف دشمن درآید و آنان اشیاء گرانبهای را که ذکر کردیم با خود نبرده باشند و هم چنین جنازه‌هایی که در آنجا وجود داشتند همه بدون تشریفات دفن شده است و پیکرشان در اطاقهای دژ افتاده است، در صورتی که اگر مرده بطور عادی در گذشته باشد جنازه او را مطابق مقررات زمان دفن می کنند، آن هم نه در اطاق و نه چندین مرده در یکجا و درهم برهم، بلکه در محل مخصوص دفن مردگان، در داخل تابوت و یا هر چیز دیگر قرار می گرفت، و اگر آنها توسط دشمن کشته شده می شدند، می بایست آثار شمشیر و خنجر و تیر و کمان در اسکلت آنها و یا در کنار آنها پیدا می شد، یا جنازه در حال خواب را در بستر به چه وجهی می توان تشریح کرد؟ آیا این اشخاص، زن و

۱. هنر ایران باستان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۴ به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۱۷۲.

۴. همان، صفحه ۱۷۳.

شوهر در آن ولوله جنگ و کشتار هیچ کدام از خواب بیدار نشده‌اند؟ تا سعی در فرار بکنند پس احتمالی که بیش از هر چیز باقی می‌ماند، زلزله است که اولاً دیوارها و سقفهای دژ را در هم کوبیده و با خاک یکسان کرده و بعد غبار زمان روی آنرا پوشانده است و در ثانی فرصت فرار و رهایی را از ساکنان دژ گرفته و بلافاصله آنها را به کام مرگ کشیده است، به طوری که به گفته کاوش‌گران «بعضی از مردگان کوشیده‌اند خود را بیرون اندازند»، ولی معلوم است که آوار به آنها مهلت نداده است.

«رومن گیرشمن» بسیار کوشیده است که ثابت کند این دژ متعلق به سکاها بوده و آثار موجود هم از آنها است،<sup>۱</sup> ولی به نظر نگارنده اگر چه آثاری از هنر سکاها در این دژ وجود دارد اما اینها فقط آثاری است، زیرا سکاها آن قدر فرصت نداشته‌اند که دست به ساختن چنین بناهایی بزنند و چنین آثاری را به وجود آورند، زیرا بنا به شواهد موجود تاریخی، سکاها تنها ۲۸ سال بر آسیا حکمرانده‌اند و به همان سرعتی که آمده بودند به همان سرعت هم از بین رفتند و آثاری که از هنر آنها باقی مانده بیشتر ملهم از هنر دیگران و به دست دیگران ساخته شده و یا، بعدها که به صورت یک سکنة عادی درآمدند، آنها را ساخته‌اند، که در آن صورت هم نمی‌توانسته‌اند صاحب دژ و قلعه باشند. به علاوه به قول «لوئی واندنبرگ» هنوز خیلی زود است که در این باره و از نظر تقلید هنری آن اقوام از یکدیگر نظر صریحی داد.<sup>۲</sup> اما در اینکه این دژ در ماننا و ماننایی است شکی نمی‌توان کرد و اگر کشفیات دیگری صورت گیرد قطعاً این مسئله روشن خواهد شد، زیرا آثاری که از خود مانناییها در دست است نمایانگر این حقیقت می‌تواند باشد، که به قول ام. دیاکونوف آثار بدست آمده از «زوه» بیشتر ساخته دست صنعت‌گران محلی و مردم آن ناحیه از کردستان است که وقتی بین آنها و آثار مکشوفه از غرب ماننا مقایسه‌ای صورت بگیرد بیشتر معلوم خواهد شد.

دیاکونوف می‌گوید: منشاء اغلب مصنوعات هنری دفیئه سقز، همان ناحیه سقز است و اشیاء مزبور آثار هنری ساکنان اصلی جبال زاگرس و بخصوص سرزمین ماننا می‌باشند.<sup>۳</sup>

۱. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ص ۹۹.

۲. باستان شناسی ایران باستان، ص ۱۱۳.

۳. تاریخ ماد، ام. دیاکونوف، ص ۳۰۷ و آذربایجان در سیر تاریخ ایران.

این سخنی بجا است و برای اثبات آن، مطالعه جام زرین تپه «حسنلو» و دیگر آثار به دست آمده از آن کافی است، زیرا اینجا دیگر نظر همه پژوهشگران، بر مبنای ماننایی بودن دژ و وسایل به دست آمده از آن می باشد.

نقص تحقیق برخی ها، در اینجا است که وقتی درباره یک موضوع مطالعه می کنند، همان موضوع را می بینند و به ابعاد دیگر موضوع توجه نمی کنند، مثلاً در همین مورد، یکی خواسته درباره مدها تحقیق کند و یا چیزی راجع به سرزمینی بنویسد و هر نوشته و اثری که در آن از آن موضوع و یا آن سرزمین صحبت شده، از آن نوشته در می آورند و به آن موضوع و یا آن سرزمین نسبت می دهند، بدون این که به بُعد مکان و یا سابقه کهن تر آن موضوع و یا آن سرزمین و مخصوصاً مردم آن و رابطه آنها را با دیگر اقوام و سرزمین های اطرافشان، در نظر بگیرند. مثلاً بعضی ها کوشیده اند گنجینه «زوه» را به مدها نسبت دهند، مثل «آر. ا. بارنت R.O Barnett» - موزه دار بریتانی در لندن که می نویسد: آن چه در «زوه» به دست آمده، باید به عنوان ویژگی هنری مدها مورد قبول واقع شود<sup>۱</sup> و یا «لونی و اندنبرگ» که بدون ارائه دلیلی این دژ را به مدها نسبت می دهد.<sup>۲</sup> حالا چرا چنین نظری دارند؟ چون این اثر در سرزمینی بوده که مدها در آنجا ساکن بوده اند، که البته ما هم مدها را طایفه ای از اقوام «مزوپوتامیا یا منظومه زاگرس» می دانیم و مخصوصاً آنها را جزوی از طوایف لولوبی و گوتی و یا کرد می شناسیم ولی نباید آنها را به صورت بسیط و مستقل از ریشه اصلی قومیشان مورد بررسی قرار دهیم، با توجه به این واقعیت، که رابط بین آن اقوام و تمدن آنان با سایر اقوام شرق، «مدها» بوده اند.

### تپه «حسنلو» "Hasan - Lou"

از دیگر آثار منطقه «مکری = ماننا» از دوران باستان، آثار مکشوفه از تپه «حسنلو» است، که در ده کیلومتری شمال شرقی «نقده» و جنوب غرب دریاچه ارومیه در کنار روستایی به نام «حسنلو» واقع شده، که به همین خاطر تپه را «حسنلو» نامیده اند. رودخانه «گادز» که به غلط

در بعضی کتابها «گذار» نوشته شده است، از دامنه این تپه جریان دارد.<sup>۱</sup> آنچه که ظاهر امر نشان می‌دهد اینجا محل شهری بوده که تپه «حسنلو» در مرکز آن قرار داشته و چندین تپه موجود در اطراف آن هم که خود آثاری دارند، بقیه شهر را که صورت قلعه داشته، تشکیل می‌داده‌اند، چون یکی از چهره‌های شناخته شده قلاع تا این اواخر (مثلاً قلعه دم-دم) چنین بوده، و دژ مرکزی آخرین پناهگاه مردم شهر در زمان حمله دشمن بوده است. برای اولین بار در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی هیئت‌هایی در این محل دست به کاوش زدند، و در این سال یکی از کارمندان دخانیات ارومیه ضمن سرکشی به توتون کاریهای آن ناحیه - در اثر گفتگو با روستائیان - به اهمیت این تپه پی می‌برد و از وزارت فرهنگ که آن زمان باستان شناسی هم زیر نظر آن وزارتخانه قرار داشت، کسب اجازه می‌کند و زیر نظر فردی به نام محمود راد، دست به حفاری می‌زند و چیزهایی هم پیدا می‌کند. دو سال بعد «سراورل استین» انگلیسی هم ضمن تحقیق از آنجا، به اشیائی دست می‌یابد. در سالهای ۲۸- ۱۳۲۶ شمسی محمود راد به همراهی فردی به نام «علی حاکمی» باز هم دست به کاوش می‌زند،<sup>۲</sup> تا سرانجام در سال ۱۳۳۴ شمسی هیئتی مرکب از ایرانیان و امریکاییان به سرپرستی «رابرت دایسون» استاد دانشگاه پنسیلوانیای امریکا، دست به فعالیت زدند، و حاصل کار آنها صورت امروزی تپه «حسنلو» است.<sup>۳</sup>

تشکیلات ساختمانی تپه «حسنلو» به صورتی است که ذیلاً بدان اشاره می‌شود:

درون دژ حیاطی ساخته شده ۳۰ × ۲۰ متر که ساختمانها در اطراف آن قرار دارند. در ضلع شمالی این حیاط ساختمانی است که معلوم شده محل زندگی زنان بوده، زیرا مقدار زیادی جعبه‌های مخصوص آرایش، سرمه‌دان و وسه‌دان استخوانی در این ساختمان پیدا شده و

۱. این رودخانه در محلی به همین نام «گادز» خوانده می‌شود، ولی در اصل «گادر Ga-drr» به معنی گاوکش است و چنان که گفته شد در بعضی از کتابها به غلط «گذار» نوشته شده است.

۲. این دو نفر حاصل کار خود را در مجله گزارشهای باستانشناسی سال ۱۳۲۹ چاپ و منتشر کرده‌اند.

۳. برای اطلاع بیشتر درباره تپه «حسنلو» به نوشته غلامرضا معصومی به نام «معرفی دهکده باستانی حسنلو و تپه باستانی حسنلو» در مجله هنر و مردم، شماره ۱۶۳، صص ۵۳-۳۳ و باستان شناسی ایران، صص ۲۸ و ۲۷ و آثار باستانی و ابنیه آذربایجان، نوشته احمد دیباج، صص ۷-۱۶ و کاسه زرین سه هزار ساله از حسنلو، نوشته سید محمد تقی مصطفوی در مجله نقش و نگار، شماره ۶، صص ۵-۴۴ و همچنین کتاب آذربایجان در سیر تاریخ ایران نوشته دوست دانشمند رحیم رئیس‌نیا که خود نیز از آن بهره برده‌ام، می‌توانید مراجعه کنید.

در یکی از اطاقهای همین قسمت اسکلت ۱۱ نفر زن و کودک پیدا شده است که به صورتی نامنظم افتاده بودند و یکی از آنها دستهایش را به سوی اسکلت بچه‌ای دراز کرده بود، که معتقدند مادری بوده که می‌خواسته فرزندش را در آغوش گیرد. در اطاقی دیگر اسکلت زن و مردی قرار داشته که نشان می‌دهد قبل از حادثه در خواب بوده‌اند،<sup>۱</sup> و همچنین اسکلت‌هایی از انسان و حیوان در سایر قسمت‌های این ساختمان وجود داشته. خانم «ایدات پرادا»، تعداد اسکلت‌های انسانی موجود در این بنا را چهل نفر ذکر کرده است. این حالت چنانکه گفتیم نمایانگر آن است که در اثر حادثه بدین روز افتاده و همه چیز را به نابودی کشیده است و غبار روزگار هم بر روی آن نشسته است. حدس زده می‌شود این دژ بر اثر آتش‌سوزی به این روز افتاده باشد و زمان این آتش‌سوزی را بین سالهای ۸۱۵ و ۷۹۰ قبل از میلاد برآورد می‌کنند،<sup>۲</sup> که به دست سربازان «اورارتوئی»<sup>۳</sup> و یا آشوری صورت گرفته است.

در سمت جنوبی حیاط مجموعه بناهایی قرار دارند، که یک سالن بزرگ و چند اطاق متصل به آن از آن جمله‌اند. کاوشگران می‌گویند این سالن پرستشگاه بوده و ستونهای چوبی داشته است. طول سالن را ۲۴/۳۰ و عرض آنرا ۱۸/۵ متر برآورد کرده‌اند و مهم‌تر این که سقف این سالن که هفت متر ارتفاع داشته نیز از چوب بوده است. سکوها و آتشگاهها و محل‌هایی برای انجام مراسم مذهبی و انبار اسلحه، که مقدار زیادی شمشیر و سر نیزه آهنی و دیگر وسایل از اینگونه در آن قرار داشته است.

جهت غربی حیاط مهم‌ترین محل این دژ از نظر باستان‌شناسی بود، زیرا جام زرین نفیس و بسیار باارزش آن از یکی از اطاقهای ۱۵ گانه این قسمت پیدا شد. این جام که متعلق به مانانیها است دارای ۲۱ سانتیمتر ارتفاع و محیط دهانه‌اش ۶۰ سانتیمتر و وزنش ۵۹۰ گرم زرناب می‌باشد.<sup>۴</sup> «اندره گذار» فرانسوی درباره این جام نوشت «بسیار عالی و حیرت‌انگیز و مزین به صحنه‌های افسانه‌ای و سرشار از لطایف هنری گوناگون و بی‌نظیر است».<sup>۵</sup>

۱. هنر ایران باستان، ص ۱۵۴ رابرت دایسون.

۲. چون این تاریخ با زمان حکومت «ایشپوئینی» و «منوآی» پسروی در اورارتو مقارن است و مطابق با زمان حمله آنها به مانتا است، به همین علت این آتش‌سوزی را به اورارتوئینها نسبت می‌دهند.

۳. مجله مصور اخبار لندن Illustrated London News، شماره ۲۷ سال ۱۹۵۸ میلادی.

۴. هنر ایران باستان، ص ۱۰۵.



مجله لایف امریکا بعد از مصاحبه‌ای که با «رابرت دایسون» سرپرست هیئت حفاری ایران و امریکا به عمل آورد، در شماره ۱۲ سال ۱۹۵۹ میلادی در یک گزارش مصور زیر عنوان «اسرار جام زرین - فرهنگی نامعلوم نمایان شد» نوشت: در طول ۲۸۰۰ سال بادهایی که بر سراسر جلگه‌های خشک شمال غربی ایران می‌وزید، بر قطر خاکی که کاسه زرین را در دل خود جای داده بود می‌افزود و... تا این که چند ماه پیش هیئت دانشمندان ایرانی و امریکایی، یکی از بزرگترین کشفیات باستان‌شناسی را انجام دادند، اینک از روی صحنه‌هایی که بر کاسه طلا نقش کرده‌اند می‌توان درباره مردمی که آنرا ساخته‌اند، اطلاعاتی به دست آورد و از زندگی و اعتقاداتشان مطالبی استنباط نمود.<sup>۱</sup>

این جام همراه با بقایای اسکلت سه سرباز بیرون کشیده شده که حکایت از آن دارد که آن سربازان خواسته‌اند آنرا از چنگ آتش نجات دهند و حتی قرائن نشان می‌دهد که برای تصرف آن با هم به ستیز برخاسته‌اند، چنانکه یکی از آنها در حالی که بر زمین افتاده و خنجر در پشت داشته، جام را در مشت خود نگاه داشته بود.<sup>۲</sup>

درباره نقش و نگار روی جام «غلامرضا معصومی» معتقد است که از داستانهای کهن فارسی مانند «مهر فراخ دشت»، که برگردونه‌ای سوار و با همراهان به جنگ دشمن می‌رود، و همچنین پیروزی فریدون پیشدادی بر ضحاک ماردوش<sup>۳</sup> الهام گرفته‌اند. ولی «ایدات پرادا» صحنه‌های این جام را ملهم از حماسه «هوریانی‌ها» می‌داند، که در آن مردمی که از قفقاز به آسیای نزدیک آمده بودند و در هزاره سوم قبل از میلاد، در بین‌النهرین و سوریه و فلسطین می‌زیسته‌اند رو به غرب، به سوی دریاچه ارومیه آمده و آنجا «ماتی‌ئن» نام گرفته‌اند و قهرمان آنها را به نام «کوماربی» می‌خواند و می‌گوید که صحنه‌هایی نظیر اهداء کودک به پدر و جنگ با هیولای کوه (که بالاتنه‌اش انسان و پائین تنه‌اش محاط در یک کوه است) و... با آن حماسه می‌خواند.<sup>۴</sup>

«گیرشمن» این جام را ساخته هنرمندان محلی در ماننا می‌داند که نقوش آن مربوط به

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا. ۲. مادیها و پارسی‌ها، ویلیام کالیکان، صص ۳۱ و ۳۰.

۳. مجله هنر و مردم، شماره ۱۶۳، معرفی دهکده باستانی حسنلو و کاوش در آن تپه باستانی.

۴. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، رومن گیرشمن، ص ۲۹.

تشریفات مذهبی است و چند موضوع دیگر که شباهت بسیاری با آثاری دارد که از نواحی بین «اناطولی یا آنادولی» شرقی و سوریه شمالی، تاکوه‌های زاگرس - یعنی سرزمینی که به قول مینورسکی از بدو خلقت وطن کردها بوده است - متعلق به اواخر هزاره دوم تا هزاره اول پیش از میلاد، بدست آمده است.<sup>۲۱</sup>

ضمن اینکه به گفته گیرشمن توجه می‌کنید یک حقیقت دیگر هم جلوه‌گری می‌کند و آن اینکه به گفته اکثر محققین با توجه به آثار موجود از تخت جمشید (هخامنشی) و شباهت آن با نقوش جام زرین «حسنلو» و سایر آثار و توجه به فاصله زمانی از ماننا تا هخامنشی، تمدن و هنر و فرهنگ مانناتیان کاملاً در زندگی هخامنشیان نفوذ کرده است و مخصوصاً در هنر سنگ تراشی‌های تخت جمشید، که به قول استاد سعید نفیسی نقوش کاسه حسنلو، با نقش و نگار زرینی که در ۱۳۱۵ در کلاردشت مازندران بدست آمده شباهت فراوان دارد و با توجه به اینکه کلاردشت در مازندران است، پس تمدن ماننا، در شرق، تا مازندران آن زمان هم، نفوذ کرده است،<sup>۳</sup> این چیزی است که سید محمد تقی مصطفوی هم در آن اشاره دارد و ضمن این که بین آثار مکشوفه در «حسنلو» و «زوه» رابطه‌ای را می‌بیند که به شرح آنها می‌پردازد، می‌نویسد: «در ساختمان تخت جمشید، هنر مندان ماننایی هم که بعدها به زیر سلطه حکومت مادها درآمدند و بعد تحت نظام حکومتی هخامنشیان قرار گرفتند، شرکت داشتند».<sup>۴</sup>

در شرق حیاط دژ «حسنلو»، بقایای انبار و اصطبل به نظر می‌رسید، و در یکی از انبارها هم خمره‌های بزرگی وجود داشت که احتمالاً برای ذخیره آب از آنها استفاده می‌شده است. در این قسمت آثاری از مقداری انگور له شده و نیز اسکلت یک زن و مرد که در آغوش هم غنوده بودند و در همان حال در گذشته‌اند، نیز به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup>

۱. همان مأخذ.

۲. این گفته گیرشمن را باز هم بخوانید و متوجه یک حقیقت شوید و آن اینکه این جام شباهت بسیاری با آثاری دارد که از نواحی مذکور، از طرف گیرشمن یعنی ناحیه‌ای که در چهره جغرافیایی این کتاب همان سرزمین کردستان است و مخصوصاً آن قسمت از کردستان که به گفته مینورسکی از وقتی که تاریخ به یاد دارد کردنشین بوده و کردستان است، بدست آمده.

۳. تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و...، ص ۲۱۹ استاد سعید نفیسی.

۴. مجله نقش و نگار، ص ۵۸.

۵. هنر ایران باستان، ص ۱۵۴ «ابدات پرادا». اینجا اشاره به یک امر ضروری است و آن اینکه در سال ۱۳۷۵ شمسی

از دیگر کشفیات «حسنلو» گوری بود که در کنار مرده، استخوانهای سه اسب و مقداری اشیاء دیگر نیز وجود داشت و چون قربانی کردن اسب به هنگام خاکسپاری مردگان، از سنن سکائیا بوده، بنابراین باید این گور متعلق به یک سکائی باشد، و مخصوصاً تزئینات زین و برگ اسب و وجود یک دهنه برنزی که با میله‌ای پیچیده ساخته شده و با توجه به این که این نوع دهنه فقط در گور سکائیا در «کلر مس» از ناحیه «کوبان» پیدا شده است،<sup>۱</sup> این ظن را به یقین نزدیک می‌کند.

علاوه بر آنچه که گفته شد، گیرشمن می‌گوید «در کنار مرده‌ای در «حسنلو» لوحه‌ای برنزی وجود داشت که روی آن زینتی به شکل سر آهو نقش شده بود». که باید به این نکته توجه شود، آهو یکی از علائم مشخصه قوم سکائی است. وی معتقد است این لوحه یک سینه‌بند بوده که از آن اورار توییها است، که مردانشان بگردن می‌آویختند و بعدها سکاها از آنها تقلید کردند<sup>۲</sup> و چون سینه‌بند های طلایی «زوه» هم از همین نوع‌اند، لذا ظن سکائی بودن گور «حسنلو» به گفته گیرشمن بیشتر تقویت می‌شود.

در خاتمه بحث مربوط به ماننا، صحبت بر این پایه قرار می‌گیرد که بالاخره دولت ماننا به دست کدام نیرو و برافتاد و حاصل کار این براندازی چه بوده است؟ تا اینجا دو قدرت را در براندازی حکومت ماننا مؤثر می‌دانند، عده‌ای سکاها یا اسکیت‌ها یا سیت‌ها را و عده‌ای دیگر مادی‌ها را. آنچه که در آن شکی وجود ندارد، استیلای قطعی مادها بر سرزمین ماننا است و بعد از حکومتی به نام ماد در این سرزمین، دیگر از حکومتی به نام ماننا سخنی به میان نیامد و برای همیشه در افق زمان ناپدید گردید. اما آیا سکاها یا سیت‌ها هم بر این سرزمین (سرزمین ماننا) تاخته‌اند و آنجا را تصرف نموده و حکومتی به نام خود تشکیل داده‌اند؟ و اگر انقراض مانناییان به وسیله سکاها بوده، در فاصله زمانی تصرف سکاها و انقراض آنان توسط مادها، بر ماننا چه گذشته است؟

دانشمندان اعلام کردند که در این منطقه در یک خمره قدیمی که مربوط به چند هزار سال پیش است، گرد عصاره انگور را پیدا کرده‌اند و به صنعت شراب سازی در آن زمان پی برده‌اند.

۱. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، رومن گیرشمن، ص ۲۸.

۲. همان.

آنچه نگارنده به عنوان پاسخ به این سؤال دارد این است که مانناییان به دنبال شکست پادشاهشان «آخشری» از «آشوربانی پال» در سالهای ۵۹ - ۶۶۰ قبل از میلاد، بر علیه شاه و دستگاه حاکمه دست به شورش زدند و چنان که گفتیم سرانجام مردم «آخشری» پادشاه را کشتند و جنازه اش را به کوچه های شهر «اورمت = ارومیه» انداختند و به دنبال این قیام و پیدایش نابسامانی و آشوب، دولت آشور بلافاصله آنجا را خراجگذار خود کرد و ماننا به صورت مستعمره آشور درآمد و چنانکه می دانیم دیگر استقلال خود را باز نیافت. در همین زمان هم امواج وحشت زای «سکایی» به مرزهای ماننا نزدیک شدند، از این جا به بعد است که تاریخ آنرا روشن نکرده است و مورخین هم هر یک حرفی می زنند، از جمله در حالی که عده ای معتقدند که سکاییها ماننا را تصرف کرده و در آنجا استقرار یافتند، عده ای دیگر مثل ا.م. دیاکونوف، با این سخن موافق نیستند و می گویند سکاییها با مانناییها بر علیه آشور متحد شدند و برای مدتی در ماننا اقامت گزیدند و این واقعیت دارد چون سکاییها در ماننا بوده اند،<sup>۱</sup> اما نگارنده بر عکس از طرفداران این نظریه دیاکونوف می پرسد پس سکاها کجا بودند؟ و کجا اقامت و مرکزیت داشتند؟ آیا با شاید و باید می توان موضوع را روشن کرد و جوابی برای سنوال فوق پیدا کرد؟

در اینکه اسکیت ها با سکاها در سرزمین ماننا بوده اند، هیچ شکی نیست و بودن این قوم که نامشان وحشت در دل مردم سر راهشان می افکنده و حتی مطالعه تاخت و تازهای آنها در کتب، امروز هم توأم با وحشت است، در سرزمینی مثل ماننا آن هم در حالت ضعف و بی سرپرستی (چون گفتیم آخشری پادشاه ماننا کشته شده و خراجگذار آشور شد و...) چگونه آرام و بی ضرر می نشینند و حرکتی نمی کنند؟ زیرا در کتب مختلف می خوانیم که هیچ درگیری بین آنها و مانناییان گزارش نشده است<sup>۲</sup> و این نمی تواند باشد مگر اینکه سکاها بدون هیچ مزاحمت و مقاومتی در آن سرزمین اقامت گزیده و آنجا را به صورت کشوری برای خود در آورده باشند، زیرا «آشور بانی پال» و قبل از وی سارگن دوم از کشور اسکیت ها

۱. تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف، ص ۲۳۰ به بعد.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران رئیس نیا، تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف و...

یا سکاها صحبت می‌کنند، که تا امروز به دلیل همان اگر و مگرها، کسی به روشنی نتوانسته محل این پادشاهی را که پادشاهان دیگر از آن نام برده‌اند، مشخص کند. از طرفی مطابق منابع موجود تنها سرزمینی که سکاها در آن اقامت داشته‌اند، سرزمین ماننا بوده است. پس نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که قوم سکایی، در تاخت و تاز و وحشتناک خویش وقتی به سرزمین ماننا رسیدند و مقابله‌ای به آن صورت پیش نیامد، در همانجا رحل اقامت افکندند و از همانجا هم به تاخت و تاز به سرزمینهای اورارتو و آشور و ماد ادامه دادند و در همین جا هم بود که از طرف مادها برای اتحاد در برابر آشور دعوت شدند و این اتحاد هم صورت گرفت، اما چنانکه می‌دانیم وقتی مادها را طعمه دم دست دیدند، تغییر عقیده دادند و با آشور به مغالزه پرداختند و بقیه هم که معلوم است و سرانجام مهمانی مجلل مادها و کشتار دسته‌جمعی رؤسای سکائی و... را همه می‌دانند.

پس با این اشارات می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که ماننای شکست خورده از آشور و غرق در آشوب، مورد حمله سواران جنگنده سکایی یا سیت‌ها قرار گرفت و چون مقاومتی در برابر خویش ندیدند با بزرگان قوم که معمولاً در شورای سلطنتی هم دخیل بودند، به توافق رسیدند و ماننا به صورت اقامتگاه و پایگاه اسکیت‌ها یا سیت‌ها درآمد و در همین جا با مادی‌ها قرار وحدت ریختند و همراه با نیروی متفرق ماننایی، با آشور به مبارزه پرداختند. در این فاصله هم سرزمینهای حاشیه‌ای و دژهای مرزی ماننا به تدریج از زمان شکست و قتل آخشری، توسط اورارتوییها و شاهک‌ها و آشوریها از این کشور جدا و به سرزمینهای آنان ضمیمه می‌شد. بدین ترتیب ماننا با آن همه قدرتی که یافته بود، خیلی آرام از بین رفت و به قول معروف خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. زیرا به علل زیاد و از جمله بی‌سازمانی و تشکیلات بدوی موجود در آن (مثل دخالت بزرگان در امور کشور) با این که می‌توانست مثل دولت ماد به یک امپراطوری باثبات تبدیل شود، نتوانست و بی‌سروصدا در اقوام و حکومت‌های دیگر حل شد. اول سکاها بر آن تسلط یافتند و پس از دوران کوتاه استیلای آنان به تصرف مادها درآمد و در این مدت اقامت سکاها یا سیت‌ها با آثاری برخورد می‌کنیم که حالتی جاودانه به خود می‌گیرد و از بقایای آثار حاصل از اقامت سیت‌ها امروز هم

به نام آنها در این سرزمین با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شویم، از جمله هم امروز بین مهاباد، میان‌دوآب و بوکان، برکنار رودخانه تتهو (سیمینه رود) حدود ۱۵ کیلومتری میان‌دوآب، یک آبادی وجود دارد که به نام «قلای رسوله سیت = قلعه رسول سیت» نامیده می‌شود و در نوشته‌ای خانوادگی که در اختیار نگارنده است، ساختمان این روستا از نیای هشتم نگارنده - حدود چهار صدسال پیش - می‌باشد و طوایف جدیدی که از خانواده‌های سکاها پدید آمده بعد از قرن‌ها در آن حدود پراکنده‌اند و از همسر یکی از نیاکان تعریف می‌کنند که زنی بسیار مدیر و مدبر بوده که داستان تدابیر وی بعد از قرون متمادی سینه سینه بازگویی می‌شود. این زن در تمام منطقه مورد مشورت قرار می‌گرفته و بر همین اساس امروز وقتی می‌خواهند از خانمی تعریف کنند و او را عاقله بخوانند و یا وقتی زنی، درایتی از خود نشان می‌دهد، مردم ناحیه مکریان (دقیقاً منطقه ماننا) او را به نام «سر سپی سیتان Sar spi sittan» می‌خوانند و می‌گویند. دلیلی سرسپی سیتانه Daly sar spi sittana یعنی مثل این که عاقله زن سیت‌ها است.<sup>۱</sup> در هر حال این گونه که بیان گردید اگر کاوشهای علمی در این نواحی صورت گیرد، در آینده مطالب روشن‌تری از سکاها و مانناییها به دست خواهد آمد.

## مادها

مادها هم یکی از اقوام مزوپوتامیا یا منظومه زاگرس و یا به صورت صریح‌تر یکی از طوایف کردها می‌باشند؛ مثل دیگر طوایفی که شرح دادیم، مادها نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرند ولی اگر چنان که عده‌ای دیگر عقیده دارند، جدا از این اقوام و وابسته به اقوام مهاجر بعدی باشند (که نیستند) و جزو آریایی‌های مهاجر اخیر به حساب آیند، در این صورت صحبت از مادها از بحث ما خارج خواهد بود.

۱. در کردی به صورت تحت‌اللفظی (سرسپی = سفید، سیتان = سیت‌ها) معنی می‌دهد ولی معنی مجازی «سرسپی» یعنی (زن دنیا دیده و عاقله و رئیسه زن) و لذا سرسپی سیتان که در منطقه مکریان به صورت ضرب‌المثل درآمده و قرن‌ها است گفته می‌شود، یعنی مثل خانم عاقله و جهان‌دیده سیت‌ها است. در هر حال نگارنده کمال سعی خود را مصروف می‌دارد تا بلکه بتواند در اثری که مطلقاً درباره سیت‌ها یا سکاها است، جواب‌گوی قسمتی از سؤالاتی مربوط به سابقه و سرگذشت سکاها باشد و این نخستین بار است تا امروز و بخصوص بعد از اسلام، از وجود سکاها در ماننا (مکریان) و وجود یک آبادی از ایشان و به نام آنان صحبت می‌شود و به آن اشاره می‌رود.

قبلاً اشاره کردیم که بیشتر محققین، اقوام کرد (لولوبی، کاسی، کوتی، و ...) را بومیان این سرزمین (ماد غربی و شمال بین‌النهرین تا انتهای جزیره در شمال خاک سوریه امروزی) می‌دانند و واقعاً هم از زمان‌های بسیار قدیم یعنی عصر حجر (پالئولیت) که سابقه انسان در این خطه پی‌گیری شده، به جز این اقوام، انسان دیگری را نمی‌توان شناخت، چنان که همین روزها - مهر ماه ۱۳۷۴ هجری شمسی - جسد یک زن را دانشمندان امریکائی در حوالی «زاخو» عراق پیدا کرده‌اند که مربوط به پنج هزار سال پیش و در شمال مردم آن سامان است.<sup>۱</sup> ضمناً از همان زمانها (حداقل هزاره سوم قبل از میلاد) همراه با این اقوام، از مادها هم حتی در نقاط دورتر از این حدودی که ذکر کردیم، صحبت شده است<sup>۲</sup> و به همین جهت با توجه به این که ما، مادها را یکی از شاخه‌های منظومه زاگرس و جزوی از مردم سرزمین کردستان می‌دانیم لذا توضیح در این باره را هم در این فصل لازم می‌شماریم. مطالعه قوم ماد را از نظر تاریخی، بر اساس نظریه‌های امروزی، بنا به گفته «ام. دیاکونوف» بر اساس نظریه «لنورمان» باید در دو فاکتور مختلف مطالعه کرد: ۱. بر اساس نوشته‌های کهن که معمولاً تجزیه و تحلیل نوشته‌های «کتسیاس»، «هرودوت»، «تورات» و... و مقایسه آنها با هم دیگر و نتیجه‌گیری از آنها قرارداد ۲. بر اساس استفاده از نوشته‌های میخی موجود که چون بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی را به زبان مادی می‌دانستند، بر این نظر بودند که می‌توان از آنها برای درک وقایع و چگونگی تاریخ ماد استفاده کرد.<sup>۳</sup> - که البته بعدها معلوم شد که بخش دوم کتیبه‌ها به زبان عیلامی است.

نخستین فرد پیشگام در این نظریه که ضمناً اقدام به اجرای این طرح نمود «فرانسوالنورمان h.Lenormant»<sup>۴</sup> بود. موضوع بسیار جالبی که بعد از این نظریه پیش آمد

۱. به گفته اخبار رادیوهای مختلف در روز ۱۳۷۴/۷/۶، از جمله رادیو لندن و...

۲. به صص ۱۰۲ تا ۱۰۶ همین کتاب مراجعه شود.

۳. تورات کتاب مقدس و قاموس در نقشه‌ای از محل سکونت اقوام بعد از طوفان نوح در شمال دریای سرخ و شرق خلیج عقبه ناحیه‌ای را به نام مادها «مدیان» مشخص کرده و مردم آنرا «المدیانین» خوانده که از اولاد حام بن نوح بوده‌اند. کتاب قاموس را مسترها کس امریکائی به انگلیسی ترجمه کرده است.

۴. به مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد از ام. دیاکونوف، صص ۶۹ به بعد و تعلیقات آن، صص ۴۴۱ به بعد مراجعه شود.

5. h. Lenormant: *Lettres assyriologiques sur L'Histoire et les antiquites de L' asie ant'erieure* paris 1871, *Premiere Lettre: Sur La monarchie des Medes* T.I.

این بود که بیشتر می‌گفتند «هندواروپائیان» مادسغلی، از ادوار پیشین هندواروپائی شده بودند<sup>۱</sup> و از آن جالب‌تر اینکه ضمن مسکوت گذاشتن آنچه را که مهاجرین جدیدالورود از مهاجرین قدیمی - که باید گفت بومیان آن سرزمین بودند و باقرنها اسکان، فرهنگ و تمدن - برای خود پیدا کرده بودند و ما به قسمتهائی از آن اشاره کرده‌ایم (در تمام این گفته‌ها باید خواننده این سطور توجه کند که اغلب این مورخین، مادهای اصلی و صاحب فرهنگ را آنهایی می‌دانند که در هزاره اول قبل از میلاد، به این سرزمین گام نهاده‌اند) این اندیشه را در اذهان بارور کردند که آریاییان جدید ساکنان اصلی و قبلی محلی را، که برای یک زندگی تاریخی مستقل شایستگی چندان نداشتند عقب زدند.<sup>۲</sup> معلوم نیست که اینها چرا از خود نپرسیده‌اند که وقتی این قوم توانسته‌اند قرن‌ها بر یکی از بزرگترین مراکز تمدن (بابل و سومر و اکد) مسلط گردند، چگونه باید این حرف را درباره آنها بزنند؟ و چه سان آن موقع شایستگی زندگی تاریخی مستقل را داشته‌اند؟ و «پراشک» و «مارکوارت» و ... که از صاحبان این نظریه‌اند، حتی آذربایجان یا آتروپاتن را که در تقسیمات امپراطوری هخامنشی «ماد کوچک» نامیده شده نیز جزو ماد نمی‌دانند در حالی که به نام ماد کوچک، خود یک ساتراپ یا استان مستقل بوده است.<sup>۳</sup> در هر حال این اشاره برای غلط بودن بعضی از این نظریات کافی است و آن دسته از کاوش‌گران و طرفداران آنها که در نظریه «لتورمان»، عنصر محلی و بومی را فاقد ارزش می‌دانند، به قول ا.م. دیاکونوف، فقط اگر در منابع آشوری به اسامی خاص مادی که در آنها برتری کامل با عنصر زبان محلی در اراضی غربی و مرکزی و شمالی است، توجه کنند به اشتباه خویش پی می‌برند.<sup>۴</sup>

در هر حال، تکامل انسان عصر حجر در سرزمین ماد، باکشورهایی که در معرض و مسیر

۱. مثل ا.م. دیاکونوف، ج، راولنسون و ... از همه مهمتر «ا. میر» که در

E.Meyer. Die altesen datierten zeugnisse der Lranischen Sprache Kuhn's Z.T. Vgl. Spr. XL11.1908

از صفحه ۱۴ به بعد.

۲. پراشک و رسالات حقیقه وی

j.v.Prachek: Geschichte der Meder und perser I. Gotha. 1906.

۳. همان مأخذ، جلد ۱، ص ۹ (پراشک و رساله ...).

۴. تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف، ص ۷۲.



حرکت یخبندان نبوده‌اند، یکسان است،<sup>۱</sup> و در باره عصر حجر و مس (انثولیت) وضع مشخص تری وجود دارد و به اعتقاد «هر تسفلد» که خود کاشف نقاط مسکونی این عصر در سرزمین پارس (تخت جمشید و استخر و ...) بوده، این زندگی مربوط به پست‌ترین حد عصر حجر و مس می‌باشد، می‌تواند منبع سنجش تکامل اجتماعی سرزمین ماد در آن زمان باشد<sup>۲</sup> و حفاری‌هایی که در تپه‌های «حصار» دامغان و «تپه گیان» نهاوند و تپه «سیلک» در حوالی کاشان و بخصوص «گوی تپه» در ساحل غربی دریاچه ارومیه صورت گرفته مؤید این نظریه‌اند.<sup>۳</sup> آثار این حفاریات مربوط به اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم قبل از میلاد است (به تاریخ مادها و مهاجرت آریایی‌های جدید توجه شود).

در ظاهر امر، بودن مادها در چهار هزار سال قبل از میلاد در این منطقه، چیزی را عوض نمی‌کند و فقط تاریخ مهاجرت آریایی‌ها را تغییر می‌دهد، چنان که ضمن اشاره عده‌ای به مهاجرت آریایی‌ها تا دو هزار سال قبل از میلاد، عده‌ای دیگر این تاریخ را تا پنج هزار سال عقب‌تر می‌برند،<sup>۴</sup> ولی آنچه که باید توجه شود، جدا کردن مادها از دیگر اقوام این سرزمین و تمام آنچه را که قبل از این مهاجرت در این خطه مشاهده کرده‌ایم، است. مطالعه‌کننده در این مسیرگاه با مفاهیم و بیاناتی برخورد می‌کند که دچار سرگیجه می‌شود، مثلاً سعید نفیسی می‌نویسد: «... در ایران امروز نیز پیش از ورود آریاییان، طوایفی با تمدن پست‌تر بوده‌اند که مانع ورود ایرانیان شده‌اند و پدران ما پس از سالها جنگ با ایشان، آنان را مغلوب و نژاد برخی از آنها را از بین بردند»، که با این حساب باید گفت «هونها»، «تاتارها» و مغولها و... که به روم و ایران حمله کردند و خلاصه هر قومی که به سرزمینی یورش برد و آنجا را به زور تصاحب کرد، از مردمی که در آن سرزمین می‌زیسته‌اند و می‌زیند، متمدن‌تر می‌باشند!<sup>۵</sup>

در هر حال پس از بیان این چند جمله‌ای که برای آگاهی بود، باید دانسته شود که مادها

۱. همان مأخذ، صص ۹۶ و ۹۵.

2. A. Getze. Historical Allusions in old Balylonian omen texts. jCS.1.31947 به بعد ۲۵۳۱.

E. Herzfeld. Diutsche Forschung Heft. 5.

۳. هر تسفلد از صص ۳۳ به بعد.

۴. از جمله سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و ... صص ۱۷.

۵. تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، سعید نفیسی، صص ۱۶ تا ۱۵. در حالی که امروز هر علانی از تمدن می‌بینیم مثل زوه و حسنلو و ... همه مربوط به اقوام غیر از آریایی‌ها و آنهایی که قبلاً بوده‌اند، می‌باشد.

جزو اقوام اولیه ساکن در سرزمین مادای بزرگ (ایران مرکزی تا نهایت سرزمین کردستان) «نهایت غربی اش حدود دیار بکر و موصل و...» بودند، که با وجود اینکه در چند نقطه نام و آثاری از آنها را شنیده‌ایم و دیده‌ایم، ولی به صورت پایگاهی و اساسی در سرزمینهای ماننا و شرق و جنوب شرق آن (تقریباً آذربایجان مرکزی و جنوبی) اقامت داشتند و بر خلاف گفته بعضی‌ها مثل «کلمان هوار» که سابقه آنها را تا ۱۱۰۰ قبل از میلاد، دورتر نمی‌بیند،<sup>۱</sup> از زمانهای دور در این سرزمین بوده‌اند و چون در بحثهای پیشین از این مقوله سخن گفته‌ایم، دیگر آنرا دنبال نمی‌کنیم، چون می‌دانیم به تأیید محققین صاحب نظری چون دیاکونوف و ریچارد فرای و... توده اصلی مادها را کوتی‌ها و قبایل کاسپی و... تشکیل می‌دادند و بیش از نیمی از اسامی خاص مادها که حتی از قرن نهم و هشتم قبل از میلاد به ما رسیده است، به زحمت می‌توان دارای ریشه‌ای از زبان آری دانست.<sup>۲</sup> که تازه این زمان مصادف است با تاریخ مهاجرت آخرین دسته‌های اقوام آریایی مهاجر که بیشتر تحت تأثیر زبان آریائی (هندواروپائی) قرار داشتند.

پس با یادآوری تشکیل اتحادیه‌هایی از طوایف مختلف ماد، در اوایل هزاره اول ق.م و رهایی آنها از حاکمیت بدوی ایل سالاری و هدایت این قوم به سوی قدرت سیاسی و تشکیل رهبری عمومی یا به اصطلاح دولت محلی، بحث درباره مادها را دنبال کنیم.

## تشکیل دولت ماد

چنانکه گفتیم اتحادیه طوایف ماد منشأ اصلی تشکیل دولت ماد بود و درباره چگونگی تشکیل این دولت سخن بسیار است و هر کس نظری ابراز کرده است که معروف‌ترین آنها، اظهارات هرودوت مورخ نامدار یونان باستان است. وی شخصی به نام «دیوک یا دیاکو = دیوکس یا دیاکو» را عامل اصلی اتحادیه طوایف ماد و نخستین تشکیل دهنده دولت ماد معرفی کرده است. هر چند که وی ابتدا سر کرده یکی از طوایف متحده مادی بود که بنا به قولی، در زمان حمله سارگن دوم پادشاه آشور به ماننا و ماد، دستگیر و به سوریه تبعید

۲. برای مثال تاریخ ماد، صص ۹۱ تا ۱۸۸، ام. دیاکونوف.

۱. ایران و تمدن ایرانی، صفحه ۲۶، کلمان هوار.

گر دید.<sup>۱</sup>

داستانی که «هرودوت» برای به قدرت رسیدن «دیاکو» نقل کرده اگر چه در ظاهر امر ساده لوحانه به نظر می‌رسد و بیشتر شبیه به داستانهای کودکان است، ولی با در نظر گرفتن اصل زمان و زندگی بدوی مردم و همچنین سطح دانش و آگاهیهای افراد، بیش از دیگر داستانها قابل پذیرش است. این داستان بدین گونه می‌باشد؛<sup>۲</sup> دیاکو که در میان قبیله خود فرد مورد احترامی بود و در عقل و درایت شهرت داشت، اغلب افراد قبیله و حتی مردم سایر قبایل هم برای حل اختلافات خویش به وی مراجعه می‌کردند و به تدریج مقام و منزلتش در میان مردم طایفه خود و دیگر طوایف، به حدی بالا رفت که مردم تصور می‌کردند بدون «دیاکو» هیچ مشکلی حل نخواهد شد و در این شرایط بود که «دیاکو» به اندیشه استفاده از وضع موجود افتاد. پس آنگاه تصور بدون «دیاکو» مساوی است با اغتشاش و از هم پاشیدگی امور، به صورت طبیعی و نیز با تبلیغ طرفداران آموزش دیده «دیاکو» در بین مردم کاملاً جا افتاد، و بی‌غرضی و بی‌نظری و دادگستری و عدالت‌خواهی اعمال شده از سوی خود «دیاکو» هم آنرا به صورت یقین درآورد، یک دفعه از سوی وی (دیاکو) اعلام شد که به علت خستگی و مشغله زیاد شخصی، قدرت رسیدگی به امور مردم و ادامه وضع فعلی را ندارد و خود را از مردم کنار کشید.

کناره‌گیری «دیاکو» سبب رواج تبهکاری و دزدی بیشتر در میان مردم شد و این هرج و مرج سبب گردید که بزرگان قوم در اجتماعات خود، موضوع را مطرح کنند و از سویی هم با برنامه‌ریزی که از طرف خود «دیاکو» تنظیم شده بود، طرفداران وی در این گونه مجالس متکلم و حده بودند و همیشه مسیر سخن را به اینجا می‌کشاندند که بدون وجود «دیاکو» و ذکاوت و درایت او، این آشوب و نابسامانی ادامه خواهد داشت و روزبه‌روز هم شدیدتر خواهد شد. اثر این سخنان در ریش سفیدان قوم و مردم عادی بدان حد بود که با ایمان به این واقعیت، تصمیم گرفتند رهبری برای خود تعیین کنند تا به امور رسیدگی کرده و به این بلوا و آشوب خاتمه دهد و چون طبق برنامه تنظیمی همه لیاقت و کفایت دیاکو را بازگو می‌کردند،

وقتی کار به انتخاب یک نفر جهت رهبری قوم رسید، همه یک صدا دیاکو را به رهبری انتخاب کردند.

هرودوت می نویسد: اولین اقدام دیاکو این بود که مردم را وادار به ساختن کاخی باشکوه کرد و برای آن کاخ نگهبانانی استخدام نمود و بعد دستور داد در اطراف کاخ شهر بزرگی بنا شود تا آنجا مرکز حکومت باشد و مردم ماد از همه جا برای حل و فصل امور به این شهر مراجعه کنند. کاخ و شهر طبق خواسته «دیاکو» در محل امروزی همدان احداث گردید و آنجا را «هنگماتانه یا هگماتان یا اکباتان» به معنی محل اجتماع نامیدند. «دیاکو» آداب حکومتی را در مقرش برقرار کرد تا مردم به آسانی به او دسترسی نداشته باشند و رعایت آدابی که هر گونه کم توجهی به مقام رهبری باشد، جرم بزرگی محسوب می شد. اما در عین حال همان عدل و داد و بی غرضی را که قبلاً انجام می داد، ادامه داد و در ۵۳ سال سلطنت خود اقوام تابعه را با هم متحد ساخت و حکومت بزرگان قوم را برچید و هیچگاه به فکر توسعه منطقه نفوذ خویش برنیامد و تمام سعی خود را صرف پی ریزی و استحکام پایه های حکومتی نیرومند و ساختن ارکان لازم برای آن که حالا به کشور «ماد» تغییر نام یافته بود نمود، هر چند که فرزندش «فره اورتیش یا خشریته» بعد از وی به فکر توسعه طلبی افتاد.<sup>۱</sup>

«اسکندری» با توجه به سخنان «هرودوت» و تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری از طرف افرادی نظیر «ام. دیاکونوف»، جمع بندی هایی کرده، که اگرچه اظهار نظر است ولی قابل توجه می باشد.

وی می نویسد: اولاً مادها در «کُمه Kome» های خود مختار می زیسته اند و در ثانی در این نواحی امرایی به کمک اشراف حکومت می رانده اند و ثالثاً همین امرای اشراف، به طبقات عامه ظلم و احجاف روا می داشتند و بی قانونی ناشی از این امر بیشتر ضرورت ایجاد یک حکومت مرکزی را تشدید می کرده است که همه اینها در نهایت ضرورت به کار گماردن مأمورانی که به قدرت مرکزی معتقد بودند را ایجاب می کرد.<sup>۲</sup> ام. دیاکونوف معتقد است که

۱. تواریخ، صص ۶۱ تا ۵۹، نوشته هرودوت.

۲. در تاریکی هزاره ها، صص ۲۲۸ و ۲۲۷ با تلخیص و استفاده از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس نیا.

سلطنت «دیوک = دیاکو» مقارن بوده با سالهای بین ۷۸۸ و ۷۴۵ قبل از میلاد که این تخمین را منابع موجود آشوری هم تأیید می‌کنند.<sup>۱</sup> کارهای زیربنایی «دیاکو» تقریباً انتقال جامعه ماد را از مرحله بدوی به برده‌داری و شروع برنامه‌های اشغال زمین بر مبنای کشورداری و در عین حال دگرگونی و رفورم در حکومت نظام قبیله‌ای را آن چنان که حاکم اصلی از سران عشایر و قبایل بودند، تسریع بخشید و از سویی هم زد و خورد و ستیز همیشگی که بین قبایل برقرار بود و بهره‌کشی اغنیا از فقرا و بالاخره وجود خطر از خارج و تهدید همیشگی آن، و خیلی از عوامل دیگر از این گونه سبب وحدت قبایل ماد و در نهایت تأسیس یکی از بزرگترین مراکز قدرت مرکزی در دنیای آن روز و در نتیجه تشکیل امپراطوری ماد و اولین دولت واقعی در این منطقه و ایران گردید.<sup>۲</sup> در اینجا باید اضافه شود که هر چه استیلای آشور بر ماد فزونی می‌یافت، زمینه ایجاد مقاومت و فکر‌رهایی از زیر نفوذ و سلطه آشوریان در میان مردم ماد، بیشتر می‌شد و قرن هفتم قبل از میلاد زمان اوج شکل‌گیری این مقاومت و مبارزه بود که بابه دست گرفتن رهبری آن از سوی حاکم ایالت مادی - آشوری «پیت‌کاردی» به نام «گشتریتی» صورت جدی‌تری پیدا کرد،<sup>۳</sup> و آنگاه که اقوام مهاجم سکائی و کیمری، به این خطه رسیدند و همراه با دولت ماننا برای از سر راه برداشتن آشور دست اتحاد او را فشردند، دوران ضعف و ناتوانی آشور آغاز گردید و سرزمین‌های زیادی که آشور قبلاً از ماننا و ماد گرفته بود، مجدداً به دست صاحبان اصلی خود افتاد به طوری که بجز نواحی «زاموا» و «پارسوا»<sup>۴</sup> در شمال ماننا، کلیه نواحی متصرفی آشور در شمال و شمال شرقی آن کشور، از چنگ وی خارج گردید. اما ایجاد تفرقه و اختلاف میان متحدین توسط آشور -

۱. تاریخ ماد «م. دیاکونوف»، صص ۵ و ۲۲۴.
۲. مراجعه به تاریخ ماد در این مورد بسیار مفید است.
۳. پیت‌کاردی که مرکز آن دژ «کار - کاشی» به معنی نبردگاه کاسیان بود، در حوالی همدان قرار داشته و جالب‌تر این که این خود یکی از دلایل ارتباط صریح ماد و کرد است و کاسی‌ها که کرد بودند حاکمشان یک مادی است که حتی نامش کردی است.
۴. پارسوا را اولین محل سکونت پارسیان بعد از مهاجرت به ایران می‌دانند و معتقدند که پارسی‌ها بعدها به تدریج به جنوب شرقی زاگرس کشیده شدند و سرانجام از خوزستان سر در آوردند. این نظریه مورد ایراد کسانی نظیر دیاکونوف قرار دارد و می‌گوید پارسوا به نام پارسیان نامگذاری نشده بلکه پارسوا در زبان آشور به معنی مرز است و چون این خطه در منطقه مرزی بوده، پارسوا نامیده شده است. چون این موضوع از بحث ما خارج است، توضیح بیشتر را لازم ندیدیم و لذا علاقمندان می‌توانند به صص ۹ و ۱۸۸ تاریخ ماد «م. دیاکونوف» مراجعه کنند.

چنانکه پادشاه آشور دخترش را به پادشاه سکاها داد تا او را از اتحاد با مادی‌ها منصرف سازد. — این پیروزی‌ها را ناتمام گذاشت و برای مدتی خیال آشور را آسوده کرد، اگر چه این قیام را باید بزرگترین گام در کسب استقلال مادی‌ها خواند.

«خشتریته یا فراورتیش یا فرائورتس» پسر دیاکو را باید بعد از پدرش یکی دیگر از بنیان گذاران امپراطوری ماد دانست که بنا به گفته «هرودوت» او را پسر دیاکو خوانده‌اند، زیرا مورخین جدید در این مورد تردید نشان می‌دهند، در حالی که دلیلی هم برای رد آن ندارند.<sup>۱</sup>

در هر حال «فراورتیش» پسر یانوه «دیاکو» با افزودن سرزمین‌های امیرنشین کوچکی که در اطراف خود داشت، بر سرزمین خویش، گامی چند به تشکیل دولت ماد نزدیک‌تر شد و به تدریج پادشاهی‌های کوچک دیگری را هم که در اطراف قلمرو ماد بودند جذب کشور خویش ساخت.<sup>۲</sup> اینجا باز یک فرصتی روی داد که یکی بودن ماد و گوتی را تکرار کرده و بگوئیم مادها یکی از طوایف کردها بوده‌اند، چه در این زمان با قدرت گرفتن ماد، همسایگان که به وحشت افتاده بودند به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسند «گوتی = گوتیوم» ها سرکشی آغازیده‌اند و... باید بدانیم که آشوریان یا اکدیها و... تمام اقوام ماد و ماننا را «گوتی = گوتیوم» می‌نامیدند، چنان که در کتیبه آشوربانی پال پادشاه آشور هم ماد، گوتیوم یا گوتی خوانده شده و می‌نویسد: «... این شاماموگین، برادر بی‌وفا مراعات سوگندی را که با من یاد کرده بوده نکرد<sup>۳</sup> و مردم «اکد و کلدانیان» و مردم کنار دریا و «اومانیگاشا» که پاهای شاهانه مرا بوسید و من او را به سلطنت عیلام معین کردم و همچنین شاهان گوتیوم و آمور و ملوخوا و...»<sup>۴</sup> و این مطلبی است که «اولمستید» هم به اشتباه آن را پارس گفته، منظور همین ماد می‌باشد.<sup>۵</sup>

در هر حال «خشتریته یا فراورتیش» بعد از ۲۲ سال سلطنت بر مردم ماد، به اظهار

۱. تواریخ «هرودوت»، ص ۵۸.

۲. تاریخ ماد، ص ۳۳۴.

۳. شاماشوموگین برادر آشوربانی پال بود که بر علیه برادرش قیام کرد و آنهایی را که نام برده، بر علیه برادرش شوراند.

۴. CCXGIII و بعد Assurbanipal الواح آشور به نقل از تاریخ ماد.

۵. آخرین سالهای دولت اورارتو، ص ۳۵ اثر ام. دیاکونوف.

۶. تاریخ ایران ۱. تی. ای اولمستید چاپ شیکاگو A.T.E. olmstead. History of the persian Empire. Chicago

«هرودوت»<sup>۱</sup> در جنگی که با آشوریان کرد در سال ۶۵۲ یا ۶۵۳ قبل از میلاد، کشته شد و در محلی که امروزه در ۱۰ کیلومتری شهر «سابلاغ یا مهاباد» در جنوب دریاچه ارومیه در دهی به نام «اندرقاش» قرار دارد، مدفون شد.<sup>۲</sup> این مقبره به سان سایر مقبره‌های شاهان آن زمان، بر سینه کوهی کم ارتفاع از تپه شاهد‌های آنجا به نام «فقرقا Fagraqa» واقع شده که در بعضی از کتب آن را «فرهادگاه» با اشاره به عشق شیرین و فرهاد نظامی، در زمان خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی، معنی کرده‌اند که گویا این غار را فرهاد کنده است (که نمی‌تواند صحیح باشد) این کوه در سمت جنوبی به صورت دیواره‌ای صاف تراشیده شده و در ارتفاع ۱۲ متری، مقبره را در دل آن کنده‌اند. در داخل این غار مصنوعی که صورت مستطیلی دارد، طول کف آن رو به دهانه غار در میانه آن ۲۰ سانتیمتر اختلاف سطح دارد که در قسمت درونی سه ناوک سنگی قرار گرفته که ناوک سمت چپ از دو ناوک دیگر که قرینه‌اند، بزرگتر است. سقف سنگی این غار بر روی چهار ستون سنگی تراشیده قرار گرفته که دو ستون داخل غار بلندتر از دو ستون دهانه غار است. ارتفاع هر ستون ۲۲۰ سانتیمتر و محیط آنها ۱۷۶ سانتیمتر است. بالا و پائین هر یک از ستونها دارای سر ستون و ته ستون برآمده‌اند. در هر یک از ناوک‌ها جسدی قرار داشته که وضع موجود نشان می‌دهد یکی از مرده‌ها بزرگ و دوتای دیگر کوچک بوده‌اند. «ژاک دومرگان» از قول «راولینسون» می‌نویسد: یکی از بدنه‌های غار پوشیده از کتیبه‌های پهلوی است که با مرکبی پاک‌نشدنی نوشته شده است، ولی امروز (در زمان تحقیقات مرگان حدود ۱۱۰ سال پیش) بیشتر حروف آن نیمه محو شده‌اند و قابل خواندن نیست.<sup>۳</sup>

در باره این مقبره که گفته می‌شود مقبره «خشترتیه یا فراورتیش» است (به نظر نگارنده نیز چنین است) یک موضوع دیگر صحت بیشتری پیدا می‌کند و آن این که «کیاکسار =

۱. تواریخ، جلد اول، ص ۱۰۲.

۲. در بعضی از کتب این مقبره را «فخریک» نوشته‌اند و محل آنرا در نزدیکی میاندوآب ذکر کرده‌اند که غلط است (مثل کتاب «هرتسفلد» و تاریخ ماد ام. دیاکونوف در ص ۳۷۴. و ص ۲۰۱ E.Hersfeld. Iran in the Ancient East. راجع به این ده و این مقبره نگارنده در کتابی از ناحیه‌شناسی کردستان مکرری به نام (بررسی مسائل طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان) توضیحات کافی داده است، علاقمندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

۳. جغرافیای غرب ایران، ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی، ص ۴۴، البته امروزه هیچ اثری از آن نوشته‌ها باقی نیست.

هو خستره» پسر «فراورتیش» نبوده بلکه نوۀ او بوده است، زیرا این مقبره نمایانگر کشته شدن فرزندان فراورتیش همراه وی می باشد که آنها را هم با وی دفن کرده اند. در این صورت گمان آن دسته از محققین نظیر ا.م. دیاکونوف حقیقت پیدا می کند. در این مقبره یک پیکان هم بر دیوار نقر شده که قسمتهایی از آن باقی است و با نشانه هایی که موجود است، به پیکان اسکیتی یا سکائی بیشتر شباهت دارد، که می تواند نمایانگر این واقعیت باشد که «فراورتیش یا خستر تیه» به تحریک آشوریان توسط «اسکیتها یا سکاها» و متحدانش مانناییها کشته شده باشد و این پیکان را برای یادآوری این واقعه در آنجا نقر کرده اند. اگر این نظریه را قبول کنیم، آن وقت با دوران سلطنت «کیاکسار یا هوخستره» هم در سالهای ۶۲۴ تا ۵۸۵ قبل از میلاد، مطابقت خواهد کرد با این اختلاف که به گفته دیاکونوف - هوخستره در سنین کودکی به سلطنت رسیده است.<sup>۱</sup>

این جنگ و غلبۀ سکاها بر ماد و ماننا و... آغاز حکومت بیست و چند سالۀ آنها بر آسیا بود،<sup>۲</sup> اما در بطن این حاکمیت، حکومتهای تابعه که خراجگزار سکاها شده بودند، موجودیت خود را حفظ کردند و در همین فاصله هم بود که مادها در اثر هوشیاری «کیاکسار یا هوخستره» و دستگاه حاکمۀ خود، با استفاده از جنگندگی و مهارتهای جنگی اسکیتها یا سکاها، به تقویت نیروی نظامی خویش پرداختند، چنان که وقتی بنا به گفته «هرودوت» کیاکسار (هوخستره) با کشتار دسته جمعی سران سکاها، به سیادت آنها پایان داد هیچ کمبودی از نظر نظامی نداشت.

یکی از نتایج مهم حکومت چندین سالۀ سکاها در قلمرو ماد، رواج و اشاعۀ زبان ایرانی

۱. تاریخ ماد، ص ۲۶۵، به بعد.

۲. بر طبق شواهد موجود، مرکز ثقل سکاها هم مثل مانناییها، کردستان مکرری بوده و شهر سقز که جزوی از شهرهای کردستان مکرری است و بین شهرهای سابلاغ = مهاباد، بانه، بوکان و بیجار قرار گرفته است، خود از یادگارهای سکاها می باشد و وجه تسمیۀ آنرا هم به آن قوم (سکاها) نسبت می دهند که به تدریج تغییر یافته و سکر، سگز و سقز شده است. این قوم را که سکه های غربی هم می خوانند (چون سکه های شرقی در سیستان یا سگستان بودند). سکه های غربی، در پایان قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد، جنوب دریاچه ارومیه یا ماننا را تصرف کردند و محل سقز را به عنوان پایتخت خویش برگزیدند و نام خود را بر آن نهادند. (برای کسب اطلاعات بیشتر به کتابهای ایران از آغاز تا اسلام نوشته رومن گیرشمن، ترجمۀ دکتر محمد معین، ص ۱۱۰ و تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ سعید نفیسی، ص ۲۲۷ به بعد و فرهنگ معین جلد پنجم مراجعه شود).



سکاها در میان قبایل ماد بود به طوری که به گفته محققین که در این باره مطالعه کرده‌اند، زبان ایرانی اسکیت‌ها که بسیار به زبان ایرانی (مادهای ایرانی)، نزدیک بود، به برقراری رابطه بین قبایل مادی و اسکیتی کمک فراوان نمود. اینجا مجبور به یادآوری مطلبی هستیم که قبلاً نیز به آن اشاره شد که: استرابون جغرافی‌دان معاصر حضرت مسیح هم از این مشابهت زبان سکاها و مادیها صحبت کرده است، و عده‌ای از دانشمندان با استناد به این گفته می‌نویسند: در این زمان (یعنی آغاز سده اول میلادی) زبان پارسی، به یک زبان کاملاً مستقلی تبدیل شده بود (مسئله‌ای معلوم، زیرا مدت‌ها از انقراض مادی‌ها و استقرار هخامنشیان و سلوکیان گذشته بود و اشکانیان هم تا حدی از دوران استقرارشان می‌گذشت)، ضمن اینکه بین مادی‌ها و دیگر طوایف ایرانی این زبان کاملاً تحلیل نرفته و هنوز وجود داشته است و ...<sup>۱</sup> اما مناسبات تاریخی سکاها با سرزمین ماد، تا آنجا که بر ما معلوم است، از سده هفتم قبل از میلاد بوده که در دشتهای کورا یا کر، مسکن گزیده و در ترکیب قومی این سرزمین شرکت می‌کنند. (عده‌ای از نویسندگان آذربایجانی بسیار کوشیده‌اند آنها را ترک زبان قلمداد کنند، هر چند که بیشتر نظرها بر ایرانی بودن زبان آنها و تقریباً نزدیک به مادها بودن آنها است) از جمله کسانی که به شدت از این نظریه - ترک بودن سکاها دفاع می‌کنند «زکی ولیدی طوقان» است که به قول رحیم رئیس‌نیا بدون هیچگونه ذکر دلیل و ارائه مأخذ دقیق و مستند می‌نویسد: ... بر این عقیده‌ام که طبقه حاکم این قوم، ترک بوده‌اند.<sup>۲</sup>

باید گفت که نفوذ زبان ایرانی اسکیت‌ها در این منطقه تا آنجا پیش رفت که حتی در مناطقی مثل ماننا و دیگر نواحی «کاسپی» زبان هم رایج شد و با اینکه اکثریت مادها به زبان ایرانی (پارسی قدیم) صحبت نمی‌کردند، چون این زبان جدید صورت یک زبان رسمی را برای اقوام تابعه ماد پیدا می‌کرد، به اشاعه آن کمک کردند و حتی فرزندان خود را برای یاد گرفتن زبان اسکیتی یا سکاها، نزد آنها می‌فرستادند.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ زبان ادبی آذربایجان، توفیق حاجیف، صفحه ۲۷ به بعد.

۲. مقدمه‌ای بر تاریخ عمومی ترک، ص ۳۴، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد اول، ص ۲۵۰.

۳. تاریخ ماد، م. دیاکونوف، ص ۲۶۶ و کتاب ایرانویچ، صص ۲۸ تا ۲۵.

در سرتاسر حاکمیت «سکاها، سیت‌ها یا اسکیت‌ها»<sup>۱</sup> هوخشتره از نقشه‌های حصول استقلال و گسترش منطقه نفوذ خویش غافل نبود و در ۶۲۵ قبل از میلاد که دست سکاها را از قدرت کوتاه نمود، ارتشی با سازمان جدید و سلاحهای مختلف آن زمان و پیشرفته‌ترین تعلیمات نظامی، ایجاد کرده و امارتهای کوچکی را که «فراورتیش» نتوانسته بود و یا فرصت پیدا نکرده بود ضمیمه ماد کند، به کشور خود ضمیمه کرده بود و به محض فراغت از کار «سکاها» به کار فراهم آوردن وسایل و مسائل مربوط به آشور و تصرف آن سرزمین پرداخت. اینجا بد نیست به داستان هرودوت، در مورد چگونگی از میان برداشتن سکاها گوش دهیم.<sup>۲</sup> وی می‌گوید، کیاکسار یا هوخشتره با برنامه قبلی سران سکائی را به میهمانی فراخواند و به لطایف‌الحیل، مشروب زیادی به آنها خوراند و آنگاه که سر از پانمی شناختند، همه آنها را یکجا کشتند و سکاها که دیگر فرماندهی نداشتند، از مقابله عاجز ماندند و به همین آسانی شر سکاها از سرزمین ماد کنده شد.

درباره سرنوشت سکاها بعد از این واقعه، حرفهای زیادی زده‌اند. از جمله در کتاب «ارمیای نبی» آمده است: در دهه نهم قرن ششم پیش از میلاد، پادشاهی اسکیت‌ها در ناحیه آذربایجان برقرار بود.<sup>۳</sup> هرودت هم ضمن تأیید این مطلب می‌نویسد: به خاطر اسکیتها بین ماد و لیدی جنگی درگرفت که مدت زمان زیادی به طول انجامید (در ۵۹۰ قبل از میلاد).<sup>۴</sup> در هر حال چنانکه در فصل مربوط به ماننا، نگارنده اشاره کرده، در این که عده زیادی از سکاها که به «اورتوکور پانتی یا تیزخودان» معروف بودند، در سرزمین ماد و کردستان باقی ماندند، شکی نیست، ضمن اینکه عده‌ای هم به سرزمین خویش در جنوب روسیه بازگشتند.

۱. تواریخ جلد اول، از ص ۱۰۶ به بعد. باید اینجا اضافه شود که داریوش در کتیبه خود، سکاها را «سکا و سکا» نوشته است که هر دو صحیح است و بر طبق اسناد موجود، اینها، از ایرانیهای شمال بوده‌اند و زبانشان هم ایرانی بود که برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتابهای ایران در زمان ساسانیان نوشته پروفیسور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی و زیرنویس ایران باستان از مشیرالدوله بیرنیا، ص ۱۰ مراجعه کرد. ۲. تواریخ، جلد ۴ از ص ۱۰۶.

۳. کتاب ارمیای نبی، جلد ۵ صص ۱۸ تا ۱۵ و جلد ۶ صص ۲۵ تا ۲۲ [خداوند می‌گوید ای خاندان اسرائیل اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد...]

۴. تواریخ، جلد چهارم صص ۴ تا ۲، ضمناً هرودوت داستان افسانه‌مانندی می‌نویسد که چگونه زنان اسکیت‌ها در غیاب آنها با بردگان خود ازدواج کردند و (همان مأخذ و تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف ص ۲۶۷) درباره سرانجام اسکیتها یا سکاها به نوشته‌های «ب.ب. پیوتروفکی» و هرودوت (تواریخ، جلد ۴، صص ۴ تا ۱ و ۱۱۹ تا ۱۱۸ و بعد به خصوص کتاب «سولیمیرسکی T.Sulimirski» مراجعه شود.

دربارهٔ موطن اصلی اسکیته‌ها هم اختلاف نظرهایی موجود است، اما چون به بحث ما مربوط نیست، از آن می‌گذریم.

در برنامهٔ انهدام حکومت آشور، «هوخشتره یا کیاکسار» استفادهٔ هر چه بیشتر از متحدینی ارزشمند، جزو شرایط اولیه بود و در این راه ضمن استفاده از مردم و سرزمینهایی که به تدریج ضمیمهٔ خاک خود کرده و یا مطیع ساخته بود (مثل ماننا و سکاها) اتحاد با بابل نیرومند، برایش بسیار مهم می‌نمود که در این هنگام «نبوپلیسر یا نبوآپیلوسور» در آنجا پادشاهی می‌کرد. «بروس» مورخ بابلی دربارهٔ این پادشاه می‌نویسد: وی از طرف «ساراک» آخرین پادشاه آشور، برای قلع و قمع دشمنان آشور، به بابل رفت و برای سرنگونی «ساراک» در آنجا قدرت را به دست گرفت که به قولی وی از طرف «ساراک» به سلطنت بابل منصوب شده بود.<sup>۱</sup> در هر حال «نبوپلیسر» که قبل از جنگ با آشور، دنبال متحد می‌گشت، با سابقهٔ دوستی که با هوخشتره داشت<sup>۲</sup> به او روی آورد و مادها از زاگرس گذشته و در دامنه‌های غربی آن پس از عبور از دجله، حصار آشور را در هم کوبیده و شهر مقدس «آشور» را که انبار تمام غنایمی بود که آشوریان، قرن‌ها از غارت و چپاول کشورهای همجوار جمع کرده بودند، به تصرف خویش درآوردند.<sup>۳</sup>

نویسندهٔ «تاریخ وقایع گِد» به نام گِد و اهل بابل بوده و نیز «کتسیاس» مورخ دیگر که یونانی است، تاریخ محاصرهٔ «نینوا» پایتخت با عظمت آشور را «۶۱۳» میلادی و عده‌ای هم نظیر «ناثوم یا ناحوم» تاریخ این واقعه را ۶۱۲ قبل از میلاد می‌نویسند،<sup>۴</sup> اما آنچه که تا امروز مشخص شده این است که سقوط «نینوا» در ماه اوت سال ۶۱۲ قبل از میلاد صورت گرفته است و مبداء تاریخ کردها هم می‌باشد.

به هر حال سقوط این شهر که قرن‌ها مرکز فرمانروایی تمام آسیای غربی و ظالمانه‌ترین

۱. به نقل از تاریخ ماد ام. دیاکونوف، ص ۲۷۶ و خبر «یوسوی»، جلد ۱، صص ۳۷ تا ۳۶ و ۲۸ تا ۱۰، مأخوذ از بروس بوسیلهٔ «الکساندر پولی کیستور».

۲. هوخشتره و نبوپلیسر به دنبال مذاکراتی باهم متحد شده و دختر هوخشتره به نام «آمیثی نیدا» را هم به زنی به «نیوکد نصر» پسر نبوپلیسر دادند.

۳. تاریخ ماد و A. Keldewoy: Des Wieder erslehende Balylen Leipzig 1913 از ص ۹۰ به بعد.

۴. کتاب «ناحوم» جلد دوم صفحهٔ ۶ تا ۵.

حکومت‌های خودکامه جهان بود، با ویران کردن سد رودخانه «خوشو» که در نزدیکی شهر جریان داشت<sup>۱</sup> و نابود کردن خاکریزهای اطراف شهر، شروع شد و مهاجمین توانستند وارد «نینوا» گردند و آنگاه جنگ خیابانی قدم به قدم میان مدافعین و مهاجمین در گرفت [....]. وای بر شهری که تمامش از فریب و غارت مملو است و خوی ددی از آن دور نمی‌شود. صدای تازیانه و غرغر چرخ ارابه‌ها و صدای سم اسبان تازنده، گوش فلک را کر می‌کند، شمشیرها برق می‌زنند و نیزه‌ها می‌درخشند، هم‌اکنون کشته‌ها بسیار و تل‌های جنازه‌ها پدید آمده، تئها را پایان نیست و به تنهای کشتگان می‌خورند... کاخ را آب می‌شوید و کنیزکان به اسارت می‌روند و هر که قادر به حمل سلاح بود کشته شد و دیگران به بردگی رفتند...]<sup>۲</sup>

فاتحان آشور، نینوارا از روی زمین محو کردند و ثروتهای آن شهر را به اکباتان فرستادند و بدین ترتیب نینوا برای همیشه از روی زمین زدوده شد.<sup>۳</sup> شاه آشور که فرمانروای دنیایی بود، کاخ امپراطوری را آتش زد و خود و خانواده‌اش در میان شعله‌های آتش سوختند. اگر چه جنگ در آشور تا سال ۶۰۹ قبل از میلاد به صورت پراکنده، بخصوص توسط «نیوپلیسر» پادشاه بابل ادامه داشت و بعد... دیگر سخنی درباره آشور به میان نیامد.<sup>۴</sup>

اینجا باز یکی دیگر از دلایل یکی بودن ماد و کرد را ذکر می‌کنیم و آن اینکه امروز هم مبدأ تاریخ کردها سال فتح نینوا است و تاریخ کردها امروز که (۱۹۹۶) میلادی است برابر با ۲۶۰۸ کردی می‌باشد.<sup>۵</sup>

«هوخشتره» در طی سالهای ۶۱۵ تا ۶۰۹ قبل از میلاد، کشورهای ماننا و بعد اورارتو را تصرف کرد اما سرانجام در مسیر مغرب بادیوار دفاعی «لودیه یالیدی» روبرو شد و متوقف

۱. با استخراج از کتاب ارمیای نبی I، ص ۴۲ [دریا بر بابل برآمده و آنرا...] تألیف «دیودور ۱۱ - Diod - 11 تا ۲۶ به نقل از افرادی به نام «آنی» و «آمنیت» (C.XIII صفحه ۵۲۹) و بخصوص کتاب «آناباسیس = بازگشت ده هزار نفر» از گزنفون، جلد ۳ صص ۴ و ۱۲ و ۷۱.

۲. کتاب نائوم یا ناحوم، جلد ۱، ص چهارده جلد ۲ صص ۹ تا ۳ جلد ۳، صص ۶ تا ۱۰ و ۷۸ و...

۳. کتسیاس مورخ یونانی و ص ۲۶ جلد ۲ Diod (دیودور).

۴. (و.ای.ل) کلیات جلد ۳۱ ص ۲۷۱.

۵. «تاریخ وقایع گد» و تور و دانژین F.Thureau-Dangin. La fin de La'Empire Assyrienne RA.XXIII

۶. درباره این مطلب به توضیح همین کتاب در صفحات قبلی توجه شود.

گردید و پس از آنکه بیش از پنج سال با آن کشور جنگید و نتوانست کاری از پیش ببرد،<sup>۱</sup> سرانجام با وساطت پادشاه بابل صلح کردند و قراردادی مابین آنها منعقد شد که به موجب آن رودخانه «هالیس یا قزل‌آیرماق» به عنوان مرز غربی امپراطوری ماد و مرز مشترک دو کشور، از طرف لیدی به رسمیت شناخته شد و این در حالی بود که در شرق حدود مشخصی برای ماد معلوم نشده است و «جرج کامرون» حدوداً شهر «ری» را حد شرقی ماد و اصفهان را حد جنوبی و آتروپاتن یا آذربایجان را حد شمالی آن کشور نوشته است،<sup>۲</sup> ضمن اینکه پارس یا پارسوماش هم تحت انقیاد ماد قرار داشت. در مورد حد شرقی باید گفت چون در مشرق هیچ گونه مقاومتی در برابر حکومت ماد صورت نگرفت، مرز این کشور تا حدود «باختر و جیحون» که به «توران زمین» معروف بود به قسمت‌هایی از «ماوراءالنهر» کشیده می‌شد،<sup>۳</sup> هر چند که به گفته م.م. دیاکونوف، در شمال غرب و شرق، مرزهای ماد خط معینی نداشتند.<sup>۴</sup>

در اینجا بیان این مطلب لازم می‌نماید که در بعضی از نوشته‌ها، بدون توجه به تمام این واقعیات تاریخی و ارتباط «ماننا» و ماد و در نتیجه اقوام مزوپوتامیا یا منظومه زاگرس و ماد و یکی بودن آنها، صرف نظر از تفریق طایفه‌ای، (یعنی همه یک قوم بوده‌اند ولی از نظر طوایف فرق داشته‌اند مثل اقوام کرد که طوایف مگری، کلهر، زنگنه و جاف جزئی از آن‌اند یا قوم آذری که طوایف شاهسون و قره‌پاپاق شاخه‌هایی از آن‌اند و...) اقدام به نوشتن مطالبی حتی در جهت عکس نوشته‌های خویش کرده‌اند، مثلاً م.م. دیاکونوف می‌نویسد: «این جنگ‌ها یک اهمیت دیگر هم داشت بدین معنی که در تغییرات نژادی نیز مؤثر واقع شد... بدین ترتیب مانناییها از عرصه تاریخ محو شدند و ظاهراً با مادها ممزوج و مخلوط گردیدند»<sup>۵</sup> در حالی که ضمن اینکه می‌دانیم نژاد چیزی نیست که از بین برود، بخصوص در زمانی کوتاه،

۱. جنگ ماد و لیدی به جنگ «کسوف» معروف است (۵۸۵ قبل از میلاد) زیرا وقتی پس از بیش از ۵ سال جنگ کسوف روی داد طرفین که از ادامه جنگ اکراه داشتند و از آن خسته هم شده بودند، گرفتگی خورشید را غضب خدایان خواندند و سرانجام با وساطت پادشاه بابل به صلح تن در دادند و کیاسار دختر خود را به زنی به پسر پادشاه لیدی داد.

۲. ایران در سپیده دم تاریخ، ص ۱۶۵، اثر جرج کامرون.

۳. تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونوف.

۴. ایران باستان، ص ۸۰.

۵. تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونوف، ص ۸۳.

تازه تا وقتی که قومی وجود دارد، صاحب نژاد خودش هم هست و با بیان این و آن و یا صحبت نکردن از آن، نژاد و قومی از بین نمی‌رود، صرف نظر از این حقیقت که در اسناد ساختمانی داریوش هم در شوش، مانناییان را جزو ماد و مادی خوانده‌اند و رسماً نامی از مانناییان نبرده‌اند، در حالی که به ایشان اشاره شده به این طریق که «در میان مادائی‌ها مردمی بودند که به برزگری و زرکوبی و حجاری و مجسمه‌سازی اشتغال داشتند. چون در میان قبایل ماد این گونه حرفه و فنی وجود نداشته، پس منظور مانناییها بوده است...»<sup>۱</sup> یعنی هم چنان که بارها گفته‌ایم با احتمال و اشاره و گمان، نتیجه‌گیری کرده‌اند. حال آنکه وقتی کشوری دارای حکومت با ثباتی باشد، در بیان وقایع فقط نام آن کشور را ذکر می‌کنند و با اسامی اقوام و قبایل موجود در آن کاری ندارند و اگر بعد از ایجاد امپراطوری ماد، تنها نام دولت ماد برده می‌شود، به همین دلیل است زیرا حکومت طایفه‌ای و شاهک‌های قبیله‌ای از میان برداشته شده بودند و در زمان سلسله‌های پادشاهی بعد از ماد هم همین وضع دوام داشته است.

### سلطنت ایخ توویگو (آستیگ) و پایان سریع قدرت ماد

«هوخستره یا کیاسار» در همان سال پایان جنگ ماد و لیدی (۵۸۵ قبل از میلاد) در حالی که نیرومندترین کشور آن زمان را از خود باقی گذاشت، درگذشت و پسرش «ایخ توویگو» که یونانی‌ها او را آستیگس و بابلیها او را «آزیدهاگ» می‌خواندند، بر تخت سلطنت امپراطوری ماد تکیه زد. مورخین دنیای باستان مثل «هرودوت»، «کتسیاس» «گزنفون»، «دیودور» «نیکولای دمشقی» و «فوتیوس» مجموعاً درباره سلطنت «آزیدهاگ» بیشتر از آنچه به وقایع توجه کنند، به داستان پردازی پرداخته‌اند،<sup>۲</sup> مثل گفته کتسیاس که کوروش پسر یک فرد عادی بوده و به تحریک یک برده فراری مادی، بر علیه آژیدهاگ قیام کرد و... در مجموع نوشته‌های بابلی است که تا حدودی اطلاعاتی در مورد دوران آژیدهاگ و سرانجام او به

۱. تاریخ ماد، صص ۳۹۰ و ۲۰۱ نوشته ام. دیاکونوف، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران.

۲. C. Muler clesiae ۵ تا ۱ و ورق ۱۰۶ photus.cod تألیف هرودوت Cuidu...Fragmendal paris

FGH.II.V.Berlin 1826، صص ۳۶۱ و کوروش نامه اثر گزنفون.

دست می دهد. از تمام آنچه که نگارنده مطالعه کرده است، بیشتر به این نتیجه رسیده که «آزیدهاک» مردی سلیم النفس و طرفدار عامه بود، و این عقیده هم در اثر معاشرت با مغان زردشتی که آن زمان به علت تازگی عقیده آنان، بیشتر به عامه مردم تکیه داشتند و علیه ظلم و ستم جباران و برده داران فعالیت می کردند، تقویت شده بود و چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم، نتیجه شکست آشور، ثروتمندتر شدن ثروتمندان و برده داران مادی بود و در نهایت «آستیاگس یا آزیدهاک» در مقابل بزرگان و کار به دستان مادی که ثروت و قدرت فراوان داشتند و حمایت «ایخ توویگو = آزیدهاک» از بردگان و طبقات پائین جامعه به ضرر آنها تمام می شد، قرار گرفت و چون آنان نمی توانستند مستقیماً بر علیه آزیدهاک دست به اقدامی بزنند، پس با توطئه چینی و برنامه ریزی محرمانه، وارد کارزار شدند و در رأس بزرگان ماد، وزیر آزیدهاک به نام «هارپاک» قرار گرفته بود که موزیان و زیرکانه اقدامات مخالفین را رهبری می کرد و آزیدهاک که مدت ها بدون هیچ گونه جنگی زندگی کرده و راحت طلب شده بود و اغلب اوقات خود را در شکار و خوش گذرانی و عیش و عشرت سپری می کرد، غافل از دسیسه بازیهای اطرافیان بود، اما درباره رقیب وی (کوروش) که سابقه اش مثل اغلب بزرگان دیگر تاریخ در پرده ای از داستانهای اساطیری قرار دارد، دو روایت گفته می شود، یکی این که کوروش نوه دختری «آزیدهاک یا ایخ توویگو» بوده که از دختر دوم وی به نام ماندانا به وجود آمده بود. روزی آزیدهاک در خواب می بیند که از شکم دخترش درختی روئیده که سرتاسر آسیا را پوشانده و چون با معبران در میان نهاد، گفتند که از ماندانا پسری به دنیا خواهد آمد که بر سراسر آسیا مسلط خواهد شد و حتی پادشاهی تو را هم دربر خواهد گرفت.

«ایخ توویگو» وقتی این تعبیر را شنید، ماندانا را برای اینکه خطری ایجاد نکند به امیرزاده گمنامی در پارس به نام «کمبوجیه» به زنی داد و وقتی از او پسری به دنیا آمد، به هارپاک وزیر دستور داد تا او را از بین ببرد، ولی هارپاک که نمی خواست دست خود را به خون طفلی معصوم آلوده کند، او را که همان «کوروش» بود، به چوپانی داد که این وظیفه را انجام دهد، اما برحسب اتفاق همسر چوپان فرزندی مرده به دنیا آورد و به محض آگاهی از تکلیفی که به شوهرش کرده بودند، کوروش را به فرزندی برداشت و طفل مرده را به جای وی کشته نشان

داد. داستان دیگر که منسوب به «کتسیاس» مورخ یونانی است بدینگونه می‌باشد، که کوروش برخلاف گفته نخستین، از خاندان شاهی نبوده بلکه در ارتش از خود کفایت‌های زیادی نشان داده و به تشویق مردی که او را «ایبار» معرفی کرده‌اند و این ایبار خود برده‌ای بوده که در اصطبل یکی از برده‌داران مادی کار می‌کرده است و به دنبال ظلم فراوان برده‌دار، فرار کرده و با کوروش طرح دوستی ریخته و وی را تشویق می‌کند تا با مادیها به جنگ پردازد.

البته در تاریخ بابل شواهدی دال بر وجود مردی به نام «اوگبار» هست و نبونید از وی صحبت کرده و او را از سرداران کوروش در هنگام فتح بابل معرفی کرده است،<sup>(۱)</sup> اما در هر حال قبول این گفته کتسیاس مشکل است.<sup>(۲)</sup>

در هر صورت صحت هر یک از این دو داستان، در اصل قضیه فرقی ایجاد نمی‌کند و کوروش که به وسیله هارپاک وارد جرگه مخالفان آژیدهاک شده بود، پس از انجام مأموریت سفارتی که نزد پیشوای کادوسیان داشت، اجازه یافت تا به دیدار پدر به پارس برود و چون به آنجا رسید دست به آمادگی جنگی زد و به دنبال سه سال جنگ، سرانجام آژیدهاک شکست خورد و امپراطوری ماد به دست کوروش از خاندان هخامنش منقرض می‌گردد.

هرودوت درباره جنگهای کوروش با آژیدهاک روایات قابل قبولی دارد که هر چند به قول دیاکونوف به صورت بسیار مختصری نوشته شده اما در صحت آنها نباید تردید کرد.<sup>(۳)</sup> به هر حال جنگ ماد و پارس در ۵۵۰ قبل از میلاد با انقراض حکومت مادها پایان یافت، ولی آنچه مسلم است این است که اگر خیانت بزرگان ماد و بخصوص «هارپاک» وزیر و همکاری آنان با کوروش نمی‌بود - با توجه به اینکه در آخرین روزها هارپاک فرماندهی سپاهیان ماد را به عهده داشت و سپاهش را در اختیار کوروش قرار داد - امکان شکست ماد و

۱. تاریخ ماد، م.ا. دیاکونوف، ص ۳۸۷.

۲. نگارنده تصور می‌کند که بعید نیست بر مبنای داستان کتسیاس، کوروش که ابتدا به صورت گمنام و به نام فرزند پدر و مادر چوپانی می‌زیسته است، در کار سپاهی‌گری وارد شده و در اثر شرایط بدنی و استعداد فکری توانسته باشد به درجات بالای ارتشی برسد و چون از چگونگی سرگذشت خویش آگاه می‌شود، تصمیم به انتقام جونی و خلع پدر بزرگ (اخ‌توویگو = آژیدهاک) از سلطنت می‌گیرد و در این میان جناب «ایبار = اوگبار» هم سروکله‌اش پیدا شده و به تشویق وی برای رسیدن به هدف می‌پردازد و بقیه داستان هم که معلوم است.

۳. همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.



پیروزی کوروش، غیر ممکن بود.

## تمدن و فرهنگ مادها

چنانکه در لابه لای صحبت های خود اشاره کرده ایم، از مادها آثاری در حد امپراطوری هایی نظیر هخامنشیان و ساسانیان باقی نمانده و اگر هم باشد هنوز از زیر خاک خارج نشده است و بر خلاف گفته بسیاری از محققین و صاحب نظران، دلیل اصلی این امر، کوتاهی دوران استقرار حکومت مادها و درگیری کامل در تمام دوران فرمانروایی است، زیرا چنان که می دانیم زمان شکست آشور تا انقراض دولت ماد در حدود ۵۳ سال طول کشید. با تمام این احوال فرهنگ و تمدن ماد را در دو دوره مشخص می توانیم بررسی کنیم؛ یکی قبل از تشکیل حکومت پادشاهی و دیگری بعد از آن. آنچه که راجع به دوره اول، یعنی قرون قبل از قرن ششم قبل از میلاد است، بسیار ناچیز می باشد. معماری دوره اول که قطعاً در دوره بعد هم تعقیب و تکمیل شده است، بسیار ساده و عبارت بوده از عمارات یک طبقه و قائم الزاویه و در اکثر موارد با بام مسطح،<sup>(۱)</sup> که به قول حسین سلطان زاده، ناشی از ناتوانی مادی و عدم امکان احداث ساختمان ها و سکونت گاه های خوب شهری بوده است،<sup>(۲)</sup> اما در هر صورت به گفته «ریچارد فرای»، شاهنشاهی ماد کانون فرهنگی و دینی ایران و نفوذش بر همه ایران گسترده بوده است.<sup>(۳)</sup> اما در مورد اصول ساختمانی باید به این نکته توجه شود که آب و هوای محل تغییراتی در آن بوجود می آورده است، چنان که در بعضی از جاها برای عدم نفوذ باران و برف و یا وجود سایه در مناطق گرمسیر، ایوانهایی با ستونهای چوبی و سنگی، به ساختمانها اضافه می کردند و آنچه که از حفاریات به دست آمده با ساختمانهای روستایی یک قرن پیش چندان فرقی نداشته اند.<sup>(۴)</sup> از طرفی وضع زندگی آنها در غرب زاگرس، بیشتر تحت تأثیر رسوم بابلیها قرار داشت، زیرا لباس آنها شبیه لباس لولوبیان در هزاره سوم پیش از میلاد بوده است.

۱. تاریخ ماد، فصل ششم، صص ۳۲۷ تا ۳۲۵.

۲. تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران، ص ۱۱.

۳. میراث باستانی ایران، ریچارد فرای، ص ۱۲۶.

۴. به کتاب هر تسفلد E. Herz Feld. Archaeological History of Iran. London جلد اول از ص ۳۰ به بعد و جلد دوم به نام Iran in the Ancient East. London 1941 از ص ۲۰۱ به بعد، مراجعه شود.

ساختمانهایی که امروزه از مادها داریم مثل مقبره «فقرقا Fagra» در حوالی مهاباد = سابلاغ که قبلاً از آن صحبت کردیم<sup>(۱)</sup> غار «گارنی یارخ Garny-yaregh» در سلماس و دخمه «ایوان فرهاد» در نزدیکی ماکو و «دکان داوود» در سرپل ذهاب و دخمه «کور و کچ Kur ve kach» به معنی پسر و دختر در «شاره زور = شهر زور»<sup>(۲)</sup> بیشتر بقایای سنگی هستند و ساختمانهای گلی که حاصل حفریات باستان شناسان هستند، بسیار کم اند. ام. دیاکونوف هنر معماری مادها را بیشتر حاصل برجسته نگاری دیگر طوایف کرد «لوللویان» و «گوتیان» می داند،<sup>(۳)</sup> که ما آنها را از طوایف غربی ماد می نامیم. صنعتگران طوایف مختلف ماد، در کشورهای همسایه اثرات عمیقی داشته اند و دخمه های موجود، نشان دهنده این مطلب اند که اینها نمایی دارند که به منزله در ورودی است، و سقف آنها روی ستونها قرار می گیرند.<sup>(۴)</sup> خانم «ایدات پرادا» به علت عدم وجود تاریخ، از اینکه دخمه ها مربوط به زمان مادها باشد، تردید نشان می دهد.<sup>(۵)</sup>

## سازمان اداری و اوضاع اقتصادی مادها

از آنچه که باقی است معلوم می شود که سازمان اداری امپراطوری ماد تقریباً نظیر همان دستگاه اداری آشور و اورارتو بوده، ولی کامل تر از آنها، چنان که به گفته دیاکونوف، بعدها پارس ها هم از آنها تبعیت کردند.<sup>(۶)</sup> «ساتراپ» ها یا استانداران ایالات مختلف مانند والی های آشوری، امور مالی و قضائی و سربازگیری را انجام می دادند، با این تفاوت که «ساتراپ ها» یا استانهای مادها بسیار وسیع تر از ایالات آشوری و اورارتوئی بود و اختیارات استانداران - که آنها را «خستره پان» می گفتند - بسیار بیشتر بوده است، که به نظر نگارنده این کلمه باید به معنی نماینده «هوخستره»

۱. در بعضی از کتابها مثل نوشته هرتسفلد یا تاریخ ماد دیاکونوف که پژوهشگران جدید هم مثل رحیم رئیس نیا نویسنده آذربایجان در سیر... این مقبره را به غلط «فخریک» و در نزدیکی میاندوآب نوشته اند. E.Herrfeld. Iran in the Ancient East, ص ۲۰۱ به بعد.

۲. این اسم را هم در بعضی کتب به علت عدم آشنائی با معنی آن «گوچیخ» نوشته اند.

۳. تاریخ ماد، صص ۵۰۵ تا ۵۰۴.

۴. هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، رومن گیرشمن، ص ۹۰ تا ۸۷.

۵. هنر ایران باستان ایدات پرادا، صص ۱۹۴ تا ۱۹۳. ۶. تاریخ ماد، ص ۳۳۲.

بوده باشد که این تقسیمات در زمان آن پادشاه صورت گرفته است.

زیربنای اشتغال مادی‌ها، دامداری و زراعت بوده که کشاورزی به علت حاصلخیزی خاک و وسعت زمینهای زراعی نسبت به سرزمینهای آشور و اورارتو، رونق بیشتری یافت. باغداری و وسعت زیادی از زمینها را اشغال کرده بود، به طوری که در الواح سارگن دوم گفته شد، به وسعت محصول انگور و گندم اشاره شده است.

استفاده از گاو آهن و آبیاری مصنوعی (هدایت آب به مزارع و آبیاری توسط احداث جویبارها) از هزاره سوم قبل از میلاد متداول بوده و نفت چون از سرزمین ماد به دست آمده بود آنرا «روغن مادی» می‌گفتند.<sup>(۱)</sup>

داد و ستد و بازرگانی با کشورهای همسایه از کارهای معمولی مردم ماد بوده و بعد از فتح «نینوا» و انقراض دولت آشور، بر ثروت عمومی تا حدی و ثروت بزرگان و ثروتمندان و برده‌داران مادی به اندازه زیادی افزوده شد. اگرچه برخلاف گفته هرودوت اکباتان آن شهر افسانه‌ای نبود و نشد،<sup>(۲)</sup> ولی به گفته «هرتسفلد» این توصیف بیشتر درباره بابل صدق می‌کند.<sup>(۳)</sup> همین محقق از قول «پلی بیوس» مورخ یونانی می‌نویسد: ارک سلطنتی شهر بسیار مستحکم بود و کاخ درون آن محیطی بیش از یک کیلومتر داشت. تمام قسمتهای چوبی بنا از چوب سدر یا سرو بود و تیرهای سقف و ستونهای سردرها و دالان‌ها با صفحات طلا پوشیده شده بود،<sup>(۴)</sup> که بعدها فاتحین شهر، طلا و نقره آن را ذوب کردند و از آن سکه زدند.<sup>(۵)</sup>

## هنرهای تزئینی و معماری

یکی از عوامل اصلی رونق هنر در یک جامعه، افزایش امکانات رفاهی و ثروت آن جامعه است، زیرا آنچه که هنرمند را تشویق به خلق آثار هنری هر چه والاتر می‌کند، هنردوستی

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، مأخوذ از تاریخ ماد، ص ۴۵۰.

۲. تواریخ، ص ۶۰.

۳. تاریخ ماد، ص ۵۰۸.

۴. تاریخ صنایع ایران، کبستی ویلسن، ص ۵۶، به نقل از آذربایجان در سیر...

آحاد جامعه و افزایش تقاضا از جانب آنان است و آنها هم در صورت عدم امکان از تقاضا محروم خواهند بود و هنرمندی که برای هنرش خواهان نیابد، برای امرار معاش به کارهای دیگر روی خواهد آورد و بدین ترتیب هنر وی را کد خواهد شد و سرانجام خواهد مرد. سرازیر شدن ثروت عظیمی که نتیجه فتوحات امپراطوری ماد و تشکیل شاهنشاهی آن بود - چنان که قبلاً اشاره شد - طبقه ممتاز و اشرافی جامعه ماد را غرق در ثروت کرد و در نتیجه صاحب امکانات فراوان ساخت و حاصل این امر توجه طبقه مرفه به امور تزئینی و استفاده از آن در ساختار زندگی آنها گردید، در نهایت میدان فعالیت برای هنرمندان وسعت یافت و به قول «گیرشمن» جواهرسازان ماد شهرت فوق العاده‌ای پیدا کردند، تا آنجا که داریوش برای زینت کاخ جدیدش در شوش از آنها کمک خواست و این جواهرسازان و فلزکاران که در مکتب فلزکاران آشوری و ماننایی و اورارتونی کار کرده بودند،<sup>(۱)</sup> برای خلق آثار برجسته‌تر در کاخهای طبقات حاکم که با یکدیگر در شکوه‌مندتر ساختن آن مدام در رقابت بودند، میدان بسیار وسیعی یافتند.

در اسلحه‌سازی هم تغییراتی در سلاحهای مادها به وجود آمد و هنرمندان با استفاده از شمشیرها و سپرهای سکائی و آشوری و نیز ساختن زین و برگ و لگام، آن چه در توان داشتند به کار بردند. درباره هنر مادها باید توجه داشت، اطلاعاتی که امروزه در دست است بیشتر مربوط به دوران قبل از امپراطوری ماد است؛ مثل آثار تپه «گیان» و گورستان B در تپه سیلک و گنجینه «زوه». استفاده از حیوانات در هنر تزئینی و آراستن آنها در شکل‌های مختلف که به اصطلاح آنها را «سبک ددی» می‌خوانند، مخصوص سرزمین ماد است.<sup>(۲)</sup>

## زبان و خط مادها

اطلاعات ما درباره زبان و خط مادها نیز بسیار ناقص است و هر چه تا امروز بیان شده بر مبنای حدس و گمان می‌باشد. آنچه که مسلم است و بنابراین آنچه که در اطراف سرزمین مادها وجود داشته، مادی‌ها هم قبل از ایجاد امپراطوری، برای خود دارای خط و کتابت بوده‌اند و

۱. هنر ایران باستان در دوران ماد و هخامنشی، رومن گیرشمن.

۲. گنجینه «زوه» اندره گذار، ص ۲۷۱.

در باره زبان آنها هم شک نباید کرد و با توجه به سابقه دین زردشت و کتاب او، باید زبان اوستا را زبان مادی دانست و آن چه که در اوستا وجود دارد و امروز در دست ما می باشد، تقریباً به طور کلی زبان کردی است که در بخش زبان و ادبیات کردها، درباره آنها صحبت کرده ایم، و آنچه را که عده ای از محققین به آن رسیده اند، این است که زبان و خط مادیهها همان خط «باستانی پارسی یا خط هخامنشی ردیف اول» بوده است<sup>(۱)</sup> و شواهدی که در دست است، مثل تفاوت خط میخی پارسی با خط میخی عیلامی دلالت می کند بر این که خط میخی را پارسیان از مادیهها اخذ کرده اند.

از طرفی، ثابت شده که کتیبه های هخامنشی لغات مادی فراوانی دارند،<sup>(۲)</sup> و به علاوه لغات شمال غرب مادی، در زبان پارسی زیاد به چشم می خورد،<sup>(۳)</sup> مثلاً کلماتی مثل «میترا» را پارسی ها «میشا» تلفظ می کردند و میترا کلمه ای کاملاً مادی است و خیلی لغات دیگر در پارسی باستان وجود داشته که با مادی مشترک بوده اند.<sup>(۴)</sup>

در هر حال آنچه که مسلم است این است که چنان که گفته شد زبان کتابت، در میان مادیهها بوده و در این کتابت زبان ادبی هم از دیرباز وجود داشته، چنانکه کتیبه های هخامنشی را تکامل یافته زبان ادبی مادها می دانند، در حالی که خط اداری هخامنشیان آرامی و عیلامی بود<sup>(۵)</sup> و چنانکه گفته شد همه تصور می کنند که این نوشته ها اگر به دست آیند (از حیث خط و زبان به مانند زبان کتیبه های شاهان پارس خواهند بود.<sup>(۶)</sup> هم چنین مادها مراسلاتی هم داشته اند، به طوری که مورخین قدیمی مثل «هرودوت» به آن اشاره دارند و می گویند که

۱. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ص ۳۲۹ و کتیبه های کوروش دوم در و A.kent.old persian Text-Lexicon New  
Haren 195، صص ۱۲ و ۱۱۶ و آکادمیسین دو. و. استرووه در ص ۷ به بعد A.Meillet et E.Benveniste  
Grammaire du Vieux parse paris 1931 و هرتسفلد E.Herzfeld.Die Magna charta von Susa AMi صص ۱۱۱. 3-۹۳  
۲. تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف، ص ۳۴۰.

۳. تألیف، جرج کامرون به نام G.G.Cameron:the persepolis treasury Tobrlets chicago 1948 pL.3 مرجع خوبی برای مطالعه در این باره است.

۴. استیگ ویکاندرسوندی نیز در این مورد تحقیقات جالبی دارد، مراجعه کنید به

Stig Wikander:Mithra en vieux-persie orientalia

۵. برای استفاده بهتر به کتاب اصلاح خط در زمان داریوش اول، اثر آکادمیسین و. و. استرووه VDI، منتشره در 1951، شماره ۳، ص ۱۸۶ و نوشته های ا.م. دیاکونوف و م.م. دیاکونوف و آلیوشیتس، در اسناد باستانی و کشف و تجزیه و تحلیل مدارک «یوتا که UTAKE» قسمت دوم، ص ۵۳ به بعد مراجعه شود.

۶. کلیات تاریخ تمدن ایران پیش از اسلام، «نولدکه»، ص ۳۸ به بعد.

شکایات و درخواستها کتباً به حضور «دیاکو» تقدیم می شده است.<sup>(۱)</sup>

ما تا اینجا چند بار گفته ایم زبان مادها همان زبان اوستا و آن هم همان زبان کردها بوده است و به همین علت هم، هنگام مطالعه آنها را نمی توان از هم جدا کرد و این مطلب از سوی دیگران - البته هم نه به این صراحت - اظهار شده است.<sup>(۲)</sup> پروفیسور «مینورسکی» در این باره نظریه جالبی دارد که می گوید: با توجه به واقعیت های تاریخی و جغرافیایی بعید نیست کردها از ترکیب دو قوم «ماردوئی» و «کورتیوی» که هر دو به لهجه بسیار قرینه مادی با هم صحبت می کرده اند، تشکیل شده باشد... هم چنین کردها در توسعه نفوذ خود به غرب، بسیاری از عوامل بومی و محلی را نیز که غیر آریایی و به اصطلاح آسیایی یا یافتی بوده اند با خود آمیخته اند و آنها را در خود حل کرده اند...<sup>(۳)</sup> از این نوشته ها قبلاً هم استفاده کرده ایم، با این تفاوت که برخلاف آنهایی که منشأ نژادی کردها را مادی می دانند (مثل گفته مینورسکی و نتیجه گیری واسیلی نیکیتین) نگارنده معتقد است که کردها و مادها همه از طوایف مختلف یک قوم و یک نژادند و زبان و خط آنها هم یکی است و اگر به گفته برخی، کردها و مادها بومی نباشند،<sup>(۴)</sup> باید آنها را مهاجرین قدیم آریایی نامید که از شرق به غرب آمده و به تدریج بنا به علل استراتژیکی و جوی... به غرب بیشتر رانده شده و در این سرزمین اسکان یافته اند.

۱. تواریخ، ص ۶۰.

۲. سبک شناسی، ملک الشعراى بهار، جلد ۱، ص ۵ و کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۴۷.

۳. کنفرانس مینورسکی در بیستمین کنگره بین المللی مستشرقین در ۱۹۳۸ بروکسل، بلژیک (این سخنرانی توسط نگارنده به فارسی ترجمه شده و قریباً چاپ خواهد شد).

۴. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، ص ۵۴ و لیبرگ در کتاب دینهای ایران باستان، صص ۳۳۵ و ۳۳۴ و «ارانسکی» در مقدمه فقه اللغة ایرانى، ص ۵۸.

## فصل چهارم

### گردستان و کردها بعد از مادها

#### در دوران هخامنشیان

به دنبال سقوط سریع و بدون تحول امپراطوری ماد و به قدرت رسیدن کوروش در رأس هخامنشیان، تقریباً تمام سرزمینهای تحت تسلط ماد هم به دست وی افتاد و همه آنچه که مربوط به مادها بود، بدون سروصدا در اختیار هخامنشیان قرار گرفت. این که گفتیم بدون تحول، بدان علت است که در حقیقت سلطنت در یک خاندان، از دست یکی از اعضاء خانواده به دست دیگری افتاد. مخصوصاً به گفته مورخین باستانی نظیر «هرودوت» و بخصوص «گزنفون»، کوروش، دوران طفولیت خود را هم در میان مادها و در سرزمین مادیها (در ناحیه آتروپاتکان و در میان «کادوسیان» و «دالیان» که حدوداً در ناحیه ارسباران امروزی خواهد بود) سپری ساخته بود.<sup>(۱)(۲)</sup> حتی نام زنی که او را بزرگ کرده بود، از اسماء «کاسپی»، کردهای شمال شرقی آتروپاتان بود که در حقیقت شاخه‌ای از مادی‌ها است. «ادوین رایت» این زن را «اسپاکو» خوانده که می‌گوید یک واژه مادی است،<sup>(۳)</sup> و در زبان «تاتی» که زبان باستانی آذربایجان می‌باشد، به معنی سگ است.<sup>(۴)(۵)</sup>

در هر صورت حکومت کوروش که بدون مقاومت عمومی همراه بود، در سرزمین ماد و

۱. تواریخ هرودوت، با ترجمه و حواشی ع. وحید مازندرانی.

۲. کوروش نامه گزنفون، ترجمه مهندس رضا مشایخی.

۳. آذربایجان، نوشته ادوین میلتن رایت.

۴. تاتی وهرزنی دولهجه از زبان باستان آذربایجان، اثر عبدالعلی کارنگ.

۵. زبان دیرین آذربایجان، نوشته دکتر منوچهر مرتضوی.

کردستان هم عکس‌العملی به همراه نداشت و مخصوصاً توجه و اهمیتی که کوروش نسبت به مادیها از خود نشان داد، چنان که بعد از پیروزی، خود را پادشاه ماد نامید نه پارس و هم چنین عده زیادی از بزرگان مادی را در تشکیلات خود، مقامها و مکانهای والاّی داد، به طوری که «هارپاک» وزیر را به سپهسالاری منصوب کرد و بعد وی را به حکومت «لیدی» گماشت و تا آخر عمر در آن مقام باقی بود<sup>(۱)</sup> و از همین جا «یونیه» را هم به دستور کوروش فتح کرد و ثروت و مکنّت فراوانی برای خود فراهم آورد،<sup>(۲)</sup><sup>(۳)</sup> و نیز پسران «آمی تیدا» دختر «آزیدهاگ» و خاله کوروش - که بعد زن کوروش شد - به نامهای «سپتیاک» و «مهابرن» که هر دو به مقام استانداری رسیدند و جالب اینکه بعد از کوروش، داریوش اول هم این روش را تعقیب کرد و از عده‌ای از سران مادی هم در کتیبه بیستون نام برده است. خلاصه همه اینها سبب شد که تا کوروش زنده بود، در هیچ یک از مناطق ایران بخصوص مناطق ماد شورش به وجود نیاید، البته این بدان معنی نیست که کوروش از خارج هم با دشمنی روبرو نشد، بلکه هنوز وی بر سریر سلطنت تکیه زده بود که مدعیان بزرگی برایش پیدا شدند و برای اینکه بتوانند این قدرت تازه متولد شده را در نطفه خفه کنند، شروع به دسته‌بندی و توطئه‌چینی کردند. بزرگترین این مدعیان، حکمران کشور «لودیه یا لیدی» به نام «کرازوس» بود که به دنبال پدر بر اریکه قدرت تکیه زده و با اتکا به سربازان مزدور یونانی خود و ثروت سرشاری که داشت، تصمیم گرفت دست به کار شود و در این راه نیروهایش را تا «هالیس یا قرل ایرماق» (در کردستان ترکیه امروز) پیش راند و موقعیت خود را استحکام بخشید و بعد سفیرانی برای دعوت به اتحاد به دربار «نبونید» پادشاه بابل و «آمازیس» فرعون مصر، روانه کرد و آن دو پادشاه که هر دو از انقراض دولت ماد ناراحت بودند، از این دعوت به گرمی استقبال کردند.

«کرازوس» بعد از اعزام سفرا، سرداری را با پول فراوان برای استخدام مزدوران بیشتر

۱. تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ص ۳۹۱، ترجمه کریم کشاورز.

۲. صفحه ۶۲ به بعد A.Dharbaijan. Kleinasiatische Sprachdenkmaler: Berlin 1932. According to the Greek. Latin and Muslin Geographers Edwin Milton wright 1942

۳. کتیبه تاریخی شماره ۴۴ - نامهای هارپاکیان متون‌های شماره ۱۸۰ و ۱۰۴، b1، ۷، ۲۹، ۳، ۱۱، ۱۰۳ به نقل از تاریخ ماد ۴۴a.



روانه یونان کرد، اما این سردار که نسبت به کرازوس نظر خوبی نداشت، با پولهای وی به ایران رفت و بدین وسیله کوروش قبل از وقت از فعل و انفعالات پشت پرده علیه خودش آگاه شد<sup>(۱)</sup> و بلافاصله دست به کار گردید و یکی از شاهکارهای جنگی خود را نشان داد و آن اینکه قبل از رسیدن خبر خیانت آن سردار به کرازوس و امکان فرصتی برای مقابله، به او حمله کرد و برای این کار در سر راه خود، از «گوتی»ها و «آمزدها» و «کاسی»ها و «لولوبی»ها و مادها که به مهارت آنها در جنگهای کوهستانی و قلعه گیری آشنایی داشت، سپاهییانی با خود همراه کرد. این تصمیم کوروش بسیار به جا بود چنان که ضمن استفاده از مهارت آنها، عامل اصلی فتح شهر «سارد» پایتخت بسیار مستحکم لیدی هم چند نفر از سربازان کرد (کورتیوی) از طایفه «امردها» بودند، چنانکه «هرودوت» می نویسد: یکی از سربازان لیدیایی کلاهش از سرش به بیرون قلعه می افتد، سرباز امردی که متوجه این امر شده بود کنجکاو شده و می بیند آن سرباز برای برداشتن کلاه خود از قلعه بیرون آمد، سرباز هوشیار امردی بلافاصله با چند نفر از یاران خود او را تعقیب کرده و از راه مخفی وارد قلعه شده و ضمن غافلگیر کردن سربازان «ساردی»، دروازه را به روی سپاهیان کوروش باز می کنند. کوروش ضمن درگیری، به سرعت پیامی برای نبونید پادشاه بابل می فرستد و او را از دخالت در جنگ وی با کرازوس بر حذر می کند.

در جنگ با بابل هم که بعدها اتفاق افتاد، کوروش از سرزمین کردستان گذشته و آنجا را تصرف کرد و یکی از بزرگترین حماسه های نیکنامی را با آزادی قوم یهود، برای خود به وجود آورد، ولی چون به بحث ما ارتباط ندارد از شرح آن می گذریم.<sup>(۲)(۳)</sup>

در هر حال بعدها در اوایل سلطنت داریوش اول و بعد از «گئوماته یا بردیای دروغین» در ماد غربی (کردستان) به رهبری «فراورتیش» که خود را «خشترئیۀ دوم» و از نوادگان

۱. ژنرال سایکس در تاریخ ایران، ص ۱۸۶ به بعد می نویسد: ممکن نبود کوروش قبلاً از این واقعه مطلع نشده باشد، هر چند با وسایل ارتباطی آن زمان و درگیری شدید کوروش با مادها مطلع شدن کوروش بسیار بعید است.

۲. کتابهای دایرة المعارف مذهب و اخلاق «ک. د. ادموس و منظومه Baechylides در ۵۰۷ پیش از میلاد و کتاب Adonis Attis: osiris تألیف ژ. ج. فریزر، ص ۸۹ به بعد.

۳. برای اطلاع بیشتر از این جنگ و نیز فتح بابل به کتابهای نوری از شرق «Light from the east» تألیف «بال، Ball» و باب ۴۵ کتاب اشعیانی و باب ۱۴ و آیه های ۶ و ۷ و کتاب سلاطین پنجگانه و کوروش اثر هارولد لمپ و نیز تواریخ اثر هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی و تاریخ کنسیاس مراجعه کنید.

«هوخشتره» می‌نامید، شورش در گرفت که بلافاصله ساکنان ماد و پارت و هرکاته و ارمنستان به او پیوستند.

داریوش که در این هنگام در بابل سرگرم فرو نشانیدن شورش آن ناحیه بود «ویدارنه» و بعد پدر خود «ویشتاسب» را که ساتراپ پارت بود، به جنگ «فراورتیش» در کردستان ماد غربی فرستاد و در جنگ‌های پی در پی که توسط آنان صورت گرفت، موفقیتی حاصل نشد تا اینکه خود داریوش به یاری آنان شتافت و سرانجام در «رغه یاری» که شرقی‌ترین مرز متصرفات فراورتیش بود، بر وی پیروز شد (۵۲۱ ق.م) و این پیروزی فقط نتیجه برتری شکننده نیروهای وی بر تعداد سپاهیان «فراورتیش» بود، ضمن اینکه بیشتر این جنگها در ماد غربی (کردوئن) صورت گرفت.

داریوش با سردار مغلوب در نهایت قساوت برخورد کرد، چنان که خودش در کتیبه بیستون می‌نویسد: «... من بینی و گوشها و زبان او را بریدم و چشمهایش را درآوردم و بعد او را به زنجیر در دربار من نگاه داشتند و... آنگاه فرمان دادم او را در «اکباتان» بر سر نیزه نشانندند و مردانی را که از او هواداری کرده بودند، در درون دژ بدار آویختم...»<sup>(۱)</sup>

شورش مادها به همین جا پایان نیافت، بلکه در سرزمین اصلی ماد، در نواحی غرب آن (کردستان) به رهبری شخصی به نام «چیتران تخمه» ادامه داشت. سرانجام داریوش در آنجا هم به پیروزی رسید و در محل «آربل یا هؤلز یا اربیل» در کردستان امروزی عراق «چیتران تخمه» را دستگیر و او را نیز بر نیزه نشانند. مورخین این پیروزی‌های داریوش را نتیجه عدم وحدت مخالفان و همراهی بزرگان ماد می‌دانند که از بر سر کار آمدن خاندان دیاکو و حمایت آنها از طرف آحاد مردم، وحشت داشتند. البته بهره‌وری اکثریت مردم پارس از درآمدهای حاصله از پیروزی هخامنشیان را باید بر آن اضافه کرد که حاصل تکامل همه‌جانبه شیوه تولید برده‌داری و افزایش تعداد تأسیسات اقتصادی برده‌داری و تشدید تقسیم کار بود.<sup>(۲)</sup>

۱. کتیبه بیستون ترجمه «راولینسون» به نقل از استنتاجات و. و. استرووه و نیز تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۰۳.

۲. بر طبق نظریه ا.م. دیاکونوف شیوه اقتصادی اواخر ماد و اوایل استیلای هخامنشیان، مندرج در تاریخ ماد، ص ۴۰۴ و هر تسفلد جلد ۳، ص ۹۷.

مادها بعد از قیام «فراورتیش» برای مدتی مقام و منزلت خود را در نزد هخامنشیان از دست دادند ولی تقریباً در تمام مدت حکومت هخامنشیان طوایف و اقوام «مزوپوتامیا» و ماد (مادها یکی از آن طوایف اند) ستون فقرات ارتش آن حکومت را تشکیل می دادند و در تمام جنگها و نبردهای هخامنشیان با دولتهای مختلف شرق و غرب شرکت فعال داشتند. مثلاً در جنگ ایران با آتنی ها در ماراتون (۴۰۹ قبل از میلاد) فرمانده اصلی ایران «داتیس Datis» مادی بود و «گژم میتره Garmamitra» و «تی تی Titei» پسران وی جزو فرماندهان خشایار شاه در لشکرکشی عظیم وی به یونان بودند.<sup>(۱)(۲)</sup> و همیشه سپاهیان طوایف غربی (کردها یا کورتیوی ها) که معمولاً به طور اعم به علت اشتها تاریخی مادها آنها را مادی می خوانند، بهترین افراد جنگی سپاه هخامنشیان محسوب می شدند و مردان جنگی همین اقوام (ماد و کیسی ها یا کاسی ها) بودند که در کنار پارسیان نبردهای سهمگین دریایی و خشکی را در «ترموپولیس»، «ایسوس» و نیز جنگ با فرمانده «لئونیداس» را اداره می کردند.<sup>(۳)(۴)</sup> در دوران سلطنت اردشیر دوم، ساتراپ ماد به نام «هارپاگه» یکی از چهره های اصلی جنگ وی با برادرش کوروش بود.<sup>(۵)</sup> در همین زمان هم مرکز ثقل این جنگها در کردستان و ماد غربی بود و این یکی از بدشانسی های این خطه است که در اول این کتاب به آن اشاره کردیم و گفتیم به علت موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی بسیار حساس، حتی امروز هم، چنانکه می بینیم چهار راه حوادث است و تمام جنگ و جدالهای مربوط به این منطقه در آنجا گره می خورد. ظهور هخامنشیان و توسعه سریع نفوذ سرزمین های آنها در غرب، اقوام و حکومت هایی که ظهور این غول را در منطقه برای خود خطرناک می دیدند، وادار کرد که هر یک به نحوی دست به اقداماتی بزنند که بازتاب آن سبب درگیری هایی گردید که در این سرزمین اتفاق افتاد

۱. توجهی سطحی به این اسامی نشان دهنده کاملاً کردی بودن و در نتیجه مادی بودن آنها است (توجه آنها را که برای مادها دنبال زبان و آثار مخصوص او می کردند) حتی امروزه هم ما، در کردی «تی تی» را به عنوان یک لقب برای افراد داریم که بخصوص در کردستان مکرری و مرکزی زیاد به گوش می رسد مثلاً سمایل تی تی = اسماعیل تی تی. حسن تی تی و...

۳. همان.

۴. خشایار شاه و کتاب انابازیس = بازگشت ده هزار نفر، گزنفون.

۵. استرابون در XI.8.8: plin. Nat History. VI/15 به استناد از اراستوفن و پلین VI، ص ۱۸ به بعد.

و هم چنین نیروهایی مجبور به عبور از آن منطقه بودند برای دریافت مایحتاج خود از هیچ زورگوئی و تجاوزی کوتاهی نمی‌کردند، و مردم مقاوم و مبارز هم که به آسانی سر تعظیم فرود نمی‌آوردند، به ناچار درگیر می‌شدند و حاصل جنگ هم که معلوم است.

در طول سلطنت داریوش و اردشیر دراز دست... بارها سپاهیان ایران برای جنگ با بابل و سرکوبی یاغیان متصرفات آسیای صغیر و نیز یونانیها و... از این طریق گذشتند و شروع اکثر این نبردها هم در سرزمین کردستان اتفاق می‌افتاد که بحث درباره آنها سبب اطالة کلام خواهد شد، ولی چند واقعه در این مورد به اندازه‌ای در سرنوشت حکومتهای منطقه و مردم کردستان و بخصوص تاریخ کردها و کارنامه تاریخی آنها مؤثر بودند که نمی‌شود از آنها گذشت؛ از جمله قیام کوروش کوچک بر علیه برادرش (اردشیر دوم) بود که بعد از پدرش داریوش دوم (آنحس که بعد از پدرش اردشیر دراز دست در ایران به قدرت رسیده بود) زمام امپراطوری پارس را در دست گرفته بود، که به نظر صاحب نظران هیچیک از جنگهای آسیای غربی، به اندازه لشکرکشی کوروش کوچک، اثرات عمیق بر سرنوشت پارس و ملل تابعه آن نداشت<sup>(۱)</sup> و قیام کوروش کوچک از اول تا آخر در سرزمین کردستان جریان داشت و بازتاب تاریخی آن نیز بسیار وسیع بود.

### قیام کوروش کوچک و اثرات آن بر منطقه کردستان

کوروش کوچک پسر دوم داریوش بود که هنگام مرگ پدرش در مقام نایب السلطنه کردستان (ماد غربی یا کردستان شمالی و مرکزی) و آسیای صغیر، حکومت می‌کرد، به همین جهت برادرش «ارساسس» یا به گفته آرامنه «ارشاک» و به قول یونانیها «آرتاگزکر دوم» با استفاده از غیبت برادر، به راحتی به نام اردشیر دوم به سلطنت رسید.<sup>(۲)(۳)</sup>

۱. تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ص ۲۹۲ و پلوتارک شرح زندگانی اردشیر.

۲. خواننده عزیز این سطور توجه دارند که در جایی که یک شخص در چند جا به چند نوع مختلف که حتی شباهتی به هم ندارند نامیده می‌شود. نامیدن یک قوم و ملت توسط اقوام مختلف ممکن است به چندگونه صورت گیرد و به همین علت هم هست که ما در کتب مختلف نام یک قوم را مثل کرد در چندین قالب مشاهده می‌کنیم و بعد این قالبها توسط عده‌ای جستجوگر در قالبهای مختلف دیگر قرار می‌گیرند و تعبیرها و تفسیرها و حدس و گمانهای گوناگون از سوی آنها و دیگران آغاز می‌گردد، چنانکه کرد را آرامنه کورچیخ، اعراب جوردو، بابلیها گوتی، یونانیها کورتیوی و

کوروش جوان از همان ابتدا در فکر رسیدن به سلطنت بود و برای اجرای این نیت خویش با اطلاع از مزایا و مهارت‌های سربازان یونانی، عده زیادی از آنها را تحت فرماندهی «کل آرخ» استخدام کرد و پس از جمع‌آوری سپاهی کارآمد<sup>(۴)</sup> و اتحاد با اسپارت، در سال ۴۰۱ قبل از میلاد از شهر «سارد» پایتخت «لودیه» از طریق شمال غرب به جنوب شرق، سرزمین کردستان را پیمود و در تمام این مدت برای انحراف افکار درباریان پارس، نیت خود را از همه پنهان می‌کرد و این راه را هم به این علت انتخاب کرده بود که وانمود کند که می‌خواهد اقوام «پی سی دی» و «کاردوخونی» را مطیع سازد.

وی در سر راه خود از «آمدیا یا آمی سیه» که مقر فرماندهی «سی بن نه زیس» فرمانده سپاهیان پارس در این منطقه بود، توانست آنها را با خود همراه ساخته و ضمن اینکه مبلغ گزافی از «ایپاکسا» همسر «سی بن نه زیس» گرفت، آن سردار را هم قانع کرد تا سپاهیان خود را که تمام قتل کوهستانها و معابر غیر قابل عبور را اشغال کرده بودند و با وجود آنها عبور سپاهیان کوروش کوچک غیر ممکن بود، از سر راه وی کنار کشد.<sup>(۵)</sup>

کوروش بدین ترتیب از فرات گذشت و سرانجام در محل «کوناکسا» با سپاهیان برادرش اردشیر روبرو شد. در نبردی که کوروش در آن بسیار شجاعانه و متهورانه جنگید و در لحظه‌ای که آرزوی خود را در یک قدمی خویش می‌دید و اردشیر را بر زمین افکنده بود، به ناگاه زوبینی به چشم او خورد و در دم جان او را گرفت و با آرزوهای دور و درازش وداع کرد. اما مطلب تأسف‌آوری از نظر ایرانیان و امیدوارکننده برای متصرفات وسیع و دشمنان پارس که باید به آن اشاره شود، عقب‌نشینی و بازگشت یونانیانی بود که در خدمت کوروش کوچک بودند. این فرار و عقب‌نشینی، به فرماندهی سردار و مورخ یونانی به نام «گزنفون» آن چنان از نظر نظامی و سیاسی تعجب‌آور بود که ضمن آنکه جزو اساطیر یونانی شد، چون پرده‌ای که از روی عدم آمادگی و بی‌کفایتی ارتش ایرانیان آن زمان که ناشی از مدت‌ها تن‌پروری و بی‌لیاقتی

کاردوخونی و همسایگان قردو، خالدی و... خوانده بعد انتساب آنها توسط هر کس به جایی و به قومی آغاز شده.

۳. شرح زندگانی اردشیر اثر پلوتارک که در این باره به تفصیل قلم فرسایی کرده است.

۴. سپاهیان کوروش کوچک را ۱۳ هزار یونانی و یکصد هزار آسیانی نوشته‌اند.

۵. آنابازیس = بازگشت ده هزار نفر، نوشته «گزنفون» که توسط «ویلر» با انگلیسی ترجمه شده است، صص ۱ و ۲ و ۲۱ به علاوه «دیوید فریزر» در کتابش به نام the short cut india به خوبی این معابر را مشخص کرده و درباره هر یک توضیح کافی داده است.

فرماندهانشان بود، برداشته شود، متصرفات پارس را به این امر واقف ساخته و باعث جری شدن آنان گردید که با آگاهی از ضعف دولت مرکزی امپراطوری هخامنشی هر کس در گوشه‌ای خود را برای خودسری و رهائی از زیرسلطه آنان، آماده می‌کرد تا آنجا که اسکندر مقدونی کاری‌ترین ضربه‌ای را که حتی برای خودش باورکردنی نبود، بر بنیاد آن امپراطوری عظیم زد و آنرا از هم پاشید. البته چگونگی این موضوع ارتباطی به بحث ما ندارد و آنچه که ما را با آن مربوط می‌سازد، عقب‌نشینی یونانیان مزدور از راه کردستان و درگیری‌ها و نبردهایی است که با مردم آن سامان داشته‌اند، چرا که به همان اندازه که این عقب‌نشینی برای یونانیان غرور آفرین بود، مقابله کردها و ضربه‌هایی که آنان به سپاه در حال فرار یونانیان زده‌اند نیز برای مردم کرد فخر و شرف به همراه داشته است و چه بهتر که داستان را از زبان خود گزنفون سردار یونانیان در کتابی که به نام بازگشت ده هزار نفر یا آنابازیس نوشته است بشنویم، هر چند که گزنفون درباره شجاعت یونانیان غلو بسیاری کرده و تلفات آنان را در کردستان بسیار کمتر از آنچه بوده بیان داشته است. ضمن اینکه باید بدانیم یکی از مهمترین عوامل شکست کوروش جوان نیز خود آنها بوده‌اند.<sup>(۱)</sup>

به دنبال کشته شدن کوروش جوان و چند بار مذاکره، سرانجام توسط «تیسافرن» فرمانده سپاهیان اردشیر دوم، اکثر فرماندهان یونانی و از جمله «کل آرخ» دستگیر شدند و برخلاف گفته‌های شعارگونه‌ای که در بعضی از کتابها، نظیر تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس<sup>(۲)</sup> می‌خوانیم، این تیسافرن بود که بعد از دستگیری فرماندهانی مثل «کل آرخ» به سپاهیان یونان اجازه داد به وطن خود باز گردند، وگرنه در نقطه‌ای حساس که آنها را در محاصره داشته و فرماندهانشان را دستگیر می‌سازد، می‌توانست با یک ضربه کاری آنها را که یک‌عده سرباز بی

۱. در کتابهای مختلف که این داستان را بازگو کرده‌اند، آمده که کوروش جوان به «کل آرخ» فرمانده یونانیها دستور می‌دهد که به قلب سپاه اردشیر - که بنا به سنت موجود شاه همیشه در آن قسمت می‌بود - حمله کند و خود را به اردشیر برساند ولی «کل آرخ» به گفته گزنفون برخلاف این دستور به ساحل فرات پناه برد و از ترس اینکه مبادا جناحین وی خالی شود، همانجا به نبرد پرداخت که ناچار کوروش خود به قلب سپاه برادرش زد و چنانکه گفته شد، موفق هم گردید که اردشیر را بر زمین افکند ولی قلت همراهانش سبب شد که اطرافش خالی شود و در معرض زوبین سپاهیان اردشیر قرار گیرد.

۲. تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه فخرداعی گیلانی، ص ۲۹۷ به بعد.

سردار بودند از هم پاشیده و نابود سازد. در هر صورت بگذارید از اینجا به بعد را از زبان خود گزنفون بشنویم، ضمن این که باید بدانیم این نوشته قدیمی ترین اثری است که در آن به صراحت از کردها صحبت شده و در اختیار داریم.

چون لشکریان یونانی به جایی رسیدند که از یک طرف کوهستانی عظیم و از طرف دیگر رودخانه دجله بود پس قرار شد از راه چهارم (شمال) داخل کوهستان «کردوک» شوند.<sup>(۱)(۲)</sup>

«کردوان» که در یک سرزمین کوهستانی زندگی می‌کنند، مردمانی سلحشور هستند که حتی از شاه هم اطاعت نمی‌کنند. بعد از این تصمیم، یونانیان اسرایبی که راه را بلد بودند جدا کردند بدون آنکه نیت خود را به آنها گفته باشند... در اینجا رودخانه دجله به قدری وسیع و تند و خروشان است که کسی نمی‌تواند از آن بگذرد و دامنه کوهستان «کردوک» به طور عمودی به این رود می‌رسید... پاسی از شب باقی بود که لشکریان به حرکت درآمدند و سپیده دم بکوهسار رسیدند.

«گیریسوف یا Chirisoph» فرمانده مقدمه و «گزنفون» فرمانده مؤخره سپاه بودند... تا به دهاتی رسیدند که در قعر دره واقع بودند. کردوکان از خانه‌ها بیرون شده و زن و فرزندان خود را به کوهسار کشیده بودند... یونانیان چیزی برنداشتند و آنها را دنبال نکردند، به این امید که «کردوکان یا Carduques» دوستانه راضی به عبور آنان شوند... کردوکان ابداً علامت مسالمت از خود نشان ندادند و چون مؤخره سپاه یونانی از کوه پائین آمد و داخل قریه شد، جمعی از کردوکان به بازمانده سپاهیان یونانی تاختند، بعضی را کشتند و برخی را به ضرب سنگ و تیر مجروح کردند... کردوکان چون لشکریان یونان غفلتاً وارد اراضی آنها شده بودند، عده قلیلی بودند و اگر آمادگی داشتند، قسمت بزرگی از یونانیان تلف می‌شدند... یونانیان چون قادر به حمل نبودند، از چهارپایان و اغنام و احشامی که داشتند، جز آنچه ضروری بود، نگاه نداشتند و حتی اسیران را هم رها کردند که موجب کندی حرکت لشکریان نشود<sup>(۳)</sup> و... بعد از یک شبانه‌روز آذوقه سپاه به آخر رسید و دشمن (کردوکان) حمله سختی نمود. راه تنگ بود و یونانیان در هر قدم مجبور به مقابله و دفع

۱. فصل پنجم از کتاب سوم (انابازیس یا بازگشت ده هزار نفر)، نوشته گزنفون.

۲. به گفته رشید یاسمی کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او ص ۱۴۸، این اسم در اصل «کردو» است و گزنفون حتماً آنرا از زبان یک ارمنی شنیده است، زیرا در زبان ارمنی «ک» در آخر اسامی علامت جمع است.

۳. گزنفون در تمام نوشته‌هایش سعی کرده از کردوکان کم صحبت کرده و حرکات آنان را کم اهمیت جلوه دهد چنان که اینجا، در حالی که هیچ امکانی نداشته‌اند از اسیران و آزادی آنها با بزرگواری خویش سخن می‌گوید.

آنان بودند... یک بار «کیریسوف» فرماندهٔ مقدمه، به سرعت فرمان پیشرفت داد آن چنان که بیشتر شبیه فرار بود، زیرا چنان ما را در تنگنا انداخته بودند که مجال تفکر نبود... عده‌ای از سربازان و افسران از جمله «کله آرک» که تیری به پهلویش خورد، از پای درآمدند و چون «کیریسوف» را ملامت کردند گفت: این کوهها را بنگرید ما به هیچ وجه به آنها دسترسی نداریم و جز یک راه در پیش ما وجود ندارد... کردوکان هم معبر کوه را سد کرده و راه نجات را بر روی ما بسته‌اند و... پس از آن دو نفر از اسرا را آورده و دور از هم نگاهشان داشتند. راه خروج از این مخمصه را یکان یکان از آنان پرسیدند. یکی از آنها با وجود زجر و شکنجه‌هایی که بر او وارد آوردند، چیزی نگفت و... پس او را جلو چشم رفیقش سربریدند. اسیر دیگر گفت سبب اینکه رفیق من از نشان دادن راه خودداری کرد، آن بود که به تازگی دختری را نامزد کرده که در این مسیر قرار دارد و وی نمی‌خواست شما بر آن ناحیه دست پیدا کنید و...<sup>(۱)</sup>

قرار بر این شد دو هزار نفر شب هنگام ارتفاعات را در اختیار گیرند و در سپیده دم شیپور بکشند... هنوز موخره به درّه نرسیده بود که کردوکان (گزنفون در اینجا آنها را خارجیان Barlare) نوشته است) از فراز کوهها سنگهای غلطان به بزرگی یک عراده، فرو ریختند که وقتی به صخره‌های کمر کوه می‌خوردند، مثل سنگ فلاخن سپاهیان یونانی را در هم می‌کوبیدند. این کار آنها در تمام شب هم ادامه داشت و تلفات سنگینی برای ما به همراه داشت... کردوکان یک مرتبه، بدون جنگ و... مکانهای خود را رها کرده می‌رفتند. در اینجا این توهم برای ما حاصل شد که آنان از ترس فرار می‌کنند، اما خیلی زود معلوم شد که ما در اشتباه هستیم و این کار آنها از ترس و وحشت نیست. چون در این وقت به ما خبر رسید که دشمن به ناگاه بر فراز تپه‌ها ظاهر شده و عده‌ای از دلیران یونانی را به خاک هلاک افکنده است و اینک بر فراز کوه مقابل در انتظار ما ایستاده‌اند... گزنفون به آنان پیشنهاد مذاکره نمود و درخواست کرد که اجساد یونانیان را پس بگیرند و... کردوکان پذیرفتند و... به ناگاه همهٔ نیروی کردوکان بالاتفاق هجوم آوردند و از فراز کوهها سنگهای عظیم بر روی ما غلطانیدند و... اما بالاخره اسیران ما را آزاد کردند و کشتگان را مبادله نمودند... دشمن هر جا که راه تنگ



بود آن را به روی ما می بست و در جنگ چنان ایستادگی از خود نشان می داد که واقعاً ما را مستاصل می نمود و راه عبور تا زمانی که آنها در سر جای خود بودند، غیر قابل نفوذ می شد. سرعت عمل و چالاکی کردوکان حیرت آور بود، آن چنان که کسی به گردشان نمی رسید و با اینکه از نزدیکی ما عبور می کردند، باز کسی قادر نبود آنها را بگیرد. جالبتر از هر چیز اینکه کردوکان جز کمان و فلاخن سلاح دیگری نداشتند... تیراندازان بسیار ماهری بودند و طول کمانشان قریب سه زراع بود و بیش از دو تیر داشتند برای پرتاب تیر، زه را به طرف پائین کمان می کشیدند و پای چپ را تکیه گاه آن می کردند. تیر آنها خیلی راحت از جوشن و سپر یونانیان می گذشت و... یونانیان از آن تیرها با بستن تسمه به جای زوبین استفاده می کردند...<sup>(۱)</sup>

این یک حقیقت است که در مدت هفت شبانه روز که سپاهیان ما از ولایت کردوک می گذشتند. دائماً در زد و خورد بودیم و چندان رنج و زحمت از آنان به ما رسید، نه از شاه و نه از «تیسافرن Tissapherne» به ما نرسیده بود...<sup>(۲)</sup>

به هر حال چنانکه قبلاً اشاره شد تمام وقایع بعد از اردشیر دراز دست در تاریخ ایران سبب گستاخی متصرفات دور و نزدیک این امپراطوری گردید و بازگشت ده هزار یونانی هم اگر چه آنچنان که آثار گزنفون و سایر یونانیان و اروپائیان، آنرا آگران‌دیسمان کرده و به صورت چند بُعدی به جهانیان نشان داده اند نیست، ولی از هم گسیختگی شیرازه حکومت هخامنشیان را نمایان ساخت، تا آنجا که اسکندر مقدونی که در آغاز کار برای استقلال کشورش قیام کرد، وقتی به بی کفایتی داریوش سوم و سپاهیانش پی برد، اندیشه ای را که تا چندی پیش از آن در خواب هم برای همه کس محال بود، قابل اجرا در برابر خویش مشاهده کرد و وقتی راه باز را دید، جاده دراز را پیمود و چنان که معلوم است کردستان جولانگاه نیروهای ایران و یونان شد.

اسکندر از راه صور و سوریه وارد جلگه بین النهرین گردید و از آنجا روی به ناحیه «هولز Hov-Ler» یا به گفته دیگران «اریبل» آورد و در حوالی «هولر» بود که زندگی داریوش ورق خورد و در یک نبرد نابرابر برای یونانیان، در حالی که سپاهیان سنگین اسلحه مقدونی قدرت

۱. آتابازیس کتاب چهارم، فصل دوم، نوشته گزنفون. ۲. آتابازیس، کتاب چهارم، فصل سوم.

تحرک سپاهیان سبک اسلحه و تیز تک ایرانی را نداشتند و شکست اسکندر هر آن انتظار می‌رفت، بی‌کفایتی و ترس و وحشت بی‌جای داریوش، نتیجه را عوض کرد و آنگاه که اسکندر ناامیدانه به قلب سپاه ایران زد و به سوی داریوش پیش می‌رفت، داریوش در کمال بزدلی از جلو اسکندر گریخت و به سوی «هولر» فرار کرد. سپاهیان ایران هم که سردار خود را در آن وضع مشاهده کردند، پا به فرار نهادند و شکست ننگین «هولر» هم بدین ترتیب به حقیقت پیوست و امپراطوری عظیم هخامنشی از هم پاشید.

### کردستان در دوران حکومت سلوکیان و اشکانیان

به دنبال مرگ اسکندر، ضمن تقسیم‌بندی‌هایی که بازماندگان و سرداران او، از متصرفات وسیعش، بین خود به عمل آوردند و هرکس از این خوان یغما سهمی برد، بزرگترین این سهام به دنبال فعل و انفعالات پشت پرده بسیار، به سردار بزرگش «سولوکس» رسید که سرزمینهای ایران و بین‌النهرین و سوریه جزو آن بودند، «سولوکس» برای اینکه نظری هم بر مقدونیه داشته باشد، ابتدا «بابل» بعد «سلوکیه» و سرانجام «انطاکیه» را در سوریه مرکز حکومت خویش قرار داد. بعدها «آنتیوکوس» برادر «سولوکس» دیگر متصرفاتش را به عده‌ای از نزدیکان و سردارانش سپرد که از جمله می‌توان از ساتراپ «ماد» مثال زد که به سردار خود «مولون» واگذار کرد و در این فاصله به علت جنگ و تقسیم (جنگهایی که بین سرداران و کسان اسکندر برای تصاحب متصرفات او می‌شد) کردستان بارها زیرپای این لشکرکشیها لرزید و بارها مقابله مردم این سرزمین بدن دشمن را به لرزه درآورد تا سرانجام زمام امور به دست «آنتیوخوس» سوم رسید و وی برای سرکوبی یاغیان به سلوکیه در کنار دجله و از آنجا رهسپار زاگرس و منطقه «کاردوخوئی یا کورتی Cyurtii» در ماد غربی شد و از آنجا به «آتروپاتن یا ماد کوچک یا آذربایجان» آمد و حکمران آنجا را که ایرانی بود، از در اطاعت درآورد و بدین ترتیب خیال «آنتیوخوس» سوم از جانب ماد راحت شد.

مطلبی که اینجا باید به آن اشاره شود، این است که کردها در تمام دوران استیلای اسکندر و سلوکیان دست از مقاومت برنداشتند و به عناوین مختلف بر علیه آنان که غاصب سرزمینشان بودند، به اقدامی دست می‌زدند و حتی اگر داریوش که قبل از سلطنت حکمران

کردستان و کردها بود و به امید آنها میدان جنگ را با اسکندر در «هولر یا اربیل» انتخاب کرد، از پیش اسکندر فرار نمی‌کرد و یا هنگام فرار، به میان آنان (کردها) در منطقه کوهستانهای سر به فلک کشیده کردستان می‌رفت، شاید تاریخ به گونه‌ای دیگر ورق می‌خورد. (۱)(۲)

کردها برای رسیدن به هدف خویش - بیرون راندن سلوکیها - «مولون» سردار سابق‌الذکر و ساتراپ ماد را تشویق به شورش بر علیه پادشاه سلوکی کردند و خود نیز در این کار او را همراهی نمودند (سال ۲۰۲ قبل از میلاد) و چه خوب است که به قول مرحوم رشید یاسمی، داستان این نهضت را از زبان «پولیب» (مورخ یونانی بشنویم) زیرا حقیقت از زبان دشمن بسیار جالبتر است. (۳) «پولیب» می‌نویسد: (۴) پس از قتل «سولوکس» که در ماورا توروس (۵) صورت گرفت، «آنتیوکوس» برادرش که در آسیا حکمرانی می‌کرد، به پایتخت آمد و بر سریر سلطنت تکیه زد، آنگاه سردار خود «مولون» را که در این راه به وی کمک کرده بود، ساتراپ ماد کرد. اما «مولون» یاغی شد و ولایت بابل را تصرف کرد و در طی یک مدت طولانی، مرتب سپاهیان اعزامی «آنتیوکوس Antiochos» از وی شکست خوردند. عاقبت آنتیوکوس، شخصاً با سپاهی فراوان متوجه «مولون» شد و وقتی به ساحل فرات رسید سپاهیان را به سه بخش تقسیم کرد و طی هشت روز از جبل «حمرین Orion» عبور کرده و به ولایت «آپولونی» درآمد. (۶)

«مولون» به مردم خوزستان و بابل اطمینان نداشت، پس در اجرای نقشه‌های خود فقط به قوم «کورتی = کرد» متکی بود که این کورتیان فلاخن اندازان بسیار ماهری بودند. (۷)(۸) در

۱. استرابون، کتاب ۱۱، بند ۹.

۲. اتابازیس، نوشته گزنفون و ژوستن، کتاب ۴۱، بند ۵.

۳. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، صص ۱۵۹ تا ۱۸۵ و بعد.

۴. کتاب (XLI) از پولیب، ص ۱۴۸ به بعد.

۵. منظور سلسله جبال توروس در ترکیه امروز است که قسمت اعظم آن در کردستان ترکیه واقع است.

۶. این ایالت جزو سرزمین بابل و در قسمت جنوبی رودخانه دیاله واقع و همسایه ماد غربی بود.

۷. به جنگ کردها در مقابل پادشاه «پرگام» به روایت «تیت لیو» که در ص ۹۷ کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او از رشید یاسمی درج شده و همچنین به کتاب بازگشت ده هزار نفر از گزنفون که از فلاخن اندازی کورتیویان = کردها و مهارتشان صحبت کرده‌اند مراجعه شود و ضمناً باید دانست که در (۱۴۰ قبل از میلاد) از این فلاخن اندازان در سپاه آنتیوکوس استخدام شدند.

۸. این موضوع شایان ذکر است که «پولیب» نخستین مورخی است که نام «کورتی»، را در حدود ۱۷۲ قبل از میلاد به صراحت بیان داشته است ضمن اینکه توجه آنانی را که می‌گویند برای اولین بار در زمان سلجوقی از کرد و کردستان نامی برده شده است، جلب می‌نماید.

اینجا اشاره به این نکته ضروری است که این تنها پولیب و یا گزنفون نیستند که از کردها صحبت کرده و به صراحت از آنها نام برده‌اند، بلکه بسیاری دیگر نظیر «استرابون» مورخ و جغرافی‌دان معروف قرن اول میلادی، از کردها نام برده‌اند و آنان را «کورتی» خوانده‌اند و ماد و کرد را یکی دانسته‌اند. این مورخ معتقد است: که هیچ سند معتبری نیست که کرد و ماد را از هم جدا کند.<sup>(۱)</sup> و بعد اضافه می‌کند: مد (ماد) دو قسمت معین است اولی ماد بزرگ که «اکباتان» یا هگماتانه» پایتخت آن بود و دیگری «ماد کوچک یا آتروپاتن» که از نام اولین ساتراپ آن به نام «آتروپاتس» گرفته شده است. همین ساتراپ بود که مانع از آن گردید ناحیه‌اش به دست مقدونیان بیفتد و در ازاء این کار بزرگ نام پادشاهی گرفت... بنابر گفته «آپولونیدس»، قوه نظامی آن ایالت، قابل ملاحظه است... و دریاچه‌ای دارد به نام «کپوتا Kapouta» که در آن نمک جوشنده تولید می‌گردد.<sup>(۲)</sup>

بنا به روایت «دلیوس Delliis» دوست سردار آنتوان رومی، در ناحیه شمالی آتروپاتن، قبایل کادوسی، امردها تاپورها و کورتی‌ها، زندگی می‌کنند که همه به راهزنی مشغولند... طوایف مزبور در کوه‌های زاگرس و «نیفاتس Niphatis» پراکنده‌اند و... عموماً با کوهستانیان آتروپاتی از یک نژادند، چنانکه مشابهت جسمانی آنان نیز آشکار است...

استرابون در جایی دیگر هم راجع به مردم سواحل دریای خزر (کاسپین) می‌نویسد: در آنجا گیل‌ها، کادوسی‌ها، امردها، کورتی‌ها و اناریکها و قبایل دیگر ساکنند...<sup>(۳)</sup> و باز اضافه می‌کند... کاسی‌ها (یکی از طوایف کورتیوی) که با مادها هم خاک می‌باشند، علاوه بر باج مقرر، هر وقت پادشاهان، ایام تابستان را در «اکباتان» می‌گذرانند و یا عازم بابل می‌شوند، تحف و هدایای زیادی به کاسیان می‌دهند.

وقتی اسکندر خواست که آنها را تنبیه کند، در زمستان به آن منطقه حمله کرد ولی کاری از پیش نبرد<sup>(۴)</sup>... حدود جنوبی ماد عبارت است از «آپولونیاتید Apoloniatide» و قسمتی از

۱. کتاب یازدهم، فصل سیزدهم کتاب استرابون و کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی اورشید یاسمی صفحه ۱۶۰.

۲. در اغلب تواریخ مثل تاریخ طبری و... این دریاچه را که همان دریاچه ارومیه است «کبودان» می‌خوانند.

۳. کتاب یازدهم، فصل هفتم، استرابون.

۴. کتاب یازدهم، فصل سیزدهم، استرابون.

زاگرس و...<sup>(۱)</sup> این مناطق تقریباً با مرگ اسکندر از زیر نفوذ سلوکیها خارج شد و چنان که گفتیم، همیشه سرداران سلوکی با مردم سرزمین کردوئن (کردستان) درگیر نبرد بودند. زمانی که تیرداد زیر بنای حکومت اشکانی (پارت) را ریخت و دست یونانیها و مقدونیها از ایران و کردستان کوتاه شد، در قسمت کوچکی از شبه جزیره ایتالیای امروز قدرتی تازه به نام روم متولد گردید که بعدها امپراطوری عظیمی را به وجود آورد. امپراطوران این سرزمین برای پیشبرد نفوذ و قدرت خویش و مطیع ساختن قدرت بزرگ دیگر آن زمان (ایران) قرن‌ها با امپراطوری پارت (اشکانی) و ساسانی، در نبرد بودند و باز مثل همیشه، کردستان سرزمینی بود که در تمام این درگیریها جولانگاه سرداران و سپاهیان ایران و روم بود و بزرگترین نبردهای این دو امپراطوری در همین سرزمین به وقوع می‌پیوست و خیلی کم پیش می‌آمد - که همچون زمان «اُرد اشک سیزدهم» سلطان با اقتدار اشکانی، که از نیروهای کرد هم در جنگهایش استفاده می‌کرد - میدان جنگ در سرزمین دشمن واقع شود. در حالی که در زمانهای دیگر مثل دوران سلطنت پسرش «فرهاد چهارم» که آن کفایت را نداشت، به رومیان جسارت بخشید تا از راه ارمنستان وارد سرزمین «مادکوچک یا آتروپاتن» و حومه پایتخت آن «پراسپا Praspas» شوند.<sup>(۲)</sup> اگر چه این لشکرکشی برای «مارک آنتونی» امپراطور روم و لشکریانش جز یک شکست خفت بار چیزی به ارمغان نیاورد. تنها در اطراف قلعه «وان» و کردستان مرکزی بیش از هشت هزار نفر از سپاهیان رومی به هلاکت رسیدند. بعد از این واقعه در اینجانبین ساتراپ ماد و فرهاد چهارم، بر سر غنائم جنگی اختلاف شدیدی بروز کرد به طوری که این ساتراپ، محرمانه «مارک آنتونی» را به جنگ مجدد با ایران تشویق نمود و مارک که هنوز طعم تلخ شکست قبلی را مزه می‌کرد، فریب خورد و بار دیگر گرفتار شکست و تلفات سنگین گردید و ساتراپ ماد هم که رازش فاش شد توسط فرهاد چهارم دستگیر و به قتل رسید. از آثار اشکانیان در کردستان، معبد آناهیتا (الهه آناهیتا) در کنگاور کردستان ایران، استان

۱. همان.

۲. پراسپا پایتخت ماد کوچک همان «تخت سلیمان» امروزی است که در حوالی میاندوآب خرابه‌های آن باقی است. برای اطلاع بیشتر به «ایران، گذشته و حال» اثر ویلیام جکسن و استرابون، کتاب ۱۱، فصل سیزده و کتاب شرح مارک آنتونی، اثر پلوتارک و نیز کتاب انحطاط و سقوط، اثر «گیبون Gibbon»، جلد اول، ص ۳۳۸ به بعد مراجعه کنید.

کرمانشاهان قرار دارد که مربوط به دوران متقدم پارسی است و «م. دیولافر» آنرا معبد آرتمیدا در کونپار یا کنگاور نوشته است<sup>(۱)</sup> و نیز شهر آشور یا لاباناو، و همچنین شهر «الحضره یا هاترا» ما بین دجله و فرات در قلب کردستان مرکزی (کردوئن) و نیز کاخهای سلطنتی آنجا - که نمایانگر اهمیت فوق العاده‌ای است که حکومت برای این منطقه قائل بوده است - از دیگر آثار اشکانیان می‌باشد. شهر «هاترا» توسط دیوار ضخیمی محصور شده بود که برج و باروهایی بر آن قرار داده بودند و محیط شهر بیش از سه مایل بوده است.<sup>(۲)</sup> ساختمان کاخهای سلطنتی هم شامل هفت سالن بزرگ بوده که بزرگترین آنها مساحتی برابر با ۹۰×۴۰ پا و کوچکترین آنها ۳۰×۲۰ پا وسعت داشته است. تالار بزرگ آن که بدون ستون احداث شده، یکی از بناهای مجلل، با شکوه و شاهانه بوده است،<sup>(۳)</sup> تا آنجا که هیچ نقشه و طرح مربوط به معماری رانمی شود بر آن ترجیح داد. سر در شرقی کاخ، با یک رشته ستونهایی که در بلندای نصف دیوار و به آن چسبیده‌اند، زینت یافته و طول سیصد پایی این سر در با حجاریهایی از تصاویر کله‌های آدمی و اشکال زنان آراسته شده است.

اهمیتی که شاهان ایران و رقیبان آنها برای ماد (شرقی و غربی و بخصوص ماد غربی که کردستان باشد) قایل بودند، تا آن حد بود که همیشه از شاهزادگان درجه اول به حکومت آنجا گمارده می‌شدند و دهها سال بر سر تصاحب آنجا باهم به نبرد می‌پرداختند و حتی وقتی مردم ایران بر فرهادک، پسر فرهاد چهارم و «اژدوم» شوریدند و (وئن) پسر بزرگ فرهاد چهارم که بزرگ شده روم بود، بر تخت نشست،<sup>(۴)</sup> او را هم قبول نکرده و اردوان را که خود از شاهزادگان اشکانی و حکمران ماد غربی (کردستان و آتروپاتن یا ماد کوچک یا آذربایجان) بود، به سلطنت خواندند و او هم سرانجام موفق شد «وئن» پسر بزرگ فرهاد چهارم را - که مادرش رومی و بزرگ شده روم و تربیت‌اش به شیوه رومیان بود، ضمناً عده زیادی از رومیان

۱. به نقل از اشکانیان م.م. دیاکونوف، ص ۱۲۲.

۲. به نقل از تاریخ ایران، نوشته ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی.

۳. میس «گرترویدل Miss Gertrude Bell» در کتاب آثار اشکانیان و «اندره» در مقاله «هاترا» که از انتشارات علمی انجمن شرقی آلمان منتشره در ۱۹۰۸ در شماره ۹ آن می‌باشد، در این مورد تفصیل کافی دارند.

۴. فرهاد چهارم به دنبال عقد قرارداد صلح با روم برای ابراز حسن نیت ولی در اصل برای درمان ماندنش از توطئه فرزندان، پسرانش را به دربار روم فرستاد تا در آنجا تحت حمایت امپراطور روم باشند و «وئن» که مادرش هم رومی بود، بعد از پدر از اغتشاش موجود بین برادران استفاده کرد و بر تخت نشست.

را در مناصب و مشاغل حساس گمارده و خود غرق در عیش و عشرت و بوالهوسی شد مخصوصاً این شخص از شکار متنفر بود، امری که در نزد ایرانیان و بخصوص اشکانیان مقدس و برای شاهان واجب‌اش می‌دانستند. از سلطنت خلج و از کشور براند و وقتی که همه این اعمال او سبب نفرت عمومی از وی شده بود با استفاده از این وضع و حتی وقتی که وی به ارمنستان رفت و آنجا او را به پادشاهی ارمنستان نشانند، از تعقیبش صرف نظر نکرد تا آخر الامر وادارش کرد از آنجا هم گریخته و به سوریه - که در انقیاد روم بود - پناه ببرد و در نهایت اردوان به نام «اردوان سوم» بر تخت سلطنت ایران تکیه زد.

از آخرین حوادث کردستان در زمان اشکانیان، حملات «تراژان» امپراتور روم، در دفعات مکرر به ارمنستان بزرگ و کوچک بود (در آن روزگاران نواحی جنوبی و غربی دریاچه وان را که در حقیقت سرزمین کردستان شمالی بود، ارمنستان صغیر می‌خواندند) و سرانجام در ۱۱۶ میلادی شهر «هاترا یا الحضره» را تسخیر کرد و از آنجا متوجه نواحی بابل و تیسفون گردید و آن مناطق را هم به تصرف درآورد و تا کرانه‌های خلیج فارس پیش رفت ولی وقتی مجبور به عقب‌نشینی گردید، تنها سرزمینی که در برابر او شدیداً مقاومت کرد «هاترا = الحضره» بود که تراژان فاتح و سرمست از پیروزی‌های پی در پی را، دچار مصائب و بلایای فراوان نمود و مردم آن سامان (طوایف مختلفه کورتیوی) سرانجام او را وادار به عقب‌نشینی و رها کردن متصرفاتش در آن نواحی کردند.<sup>(۱)</sup>

در اورامان که از شهرهای کردستان ایران و در ناحیه کرمانشاهان است چرم نوشته‌هایی از دوران اشکانیان به دست آمده، که تقسیمات کشوری در آنها درج شده است. بر طبق این چرم نوشته‌ها، هر ساتراپی (استان) به چند هیپارخی = شهرستان و هر هیپارخی به چند استاتما = دهستان تقسیم شده بود. بر طبق این نوشته‌ها، تقسیمات کردستان جنوبی و مرکزی در تحت نام اسروئنه Oseroena حکومتی مستقل داشته‌اند پادشاه آن شخصی به نام آبکار بوده که با کراسوس رومی متحد بود و بعد در محل «حران» کراسوس در محاصره سپاهیان پارتی قرار گرفت که عامل اصلی این گرفتاری کراسوس را کمانداران و سواران «کورتیوی» ارتش پارت

نوشته‌اند. نکته قابل توجه که اینجا باید به آن اشاره شده این است که در زمان اشکانیان مردمان شمال و جنوب بین‌النهرین برخلاف نظر پادشاهان پارت از سنن و زبان دیرین خود پیروی می‌کردند و در شهرهای آن، اسناد تجاری به زبان آرامی و سریانی تنظیم می‌شد.<sup>(۱)</sup> مطلبی که گفتن آن در پایان این فصل ضروری می‌نماید این است که ماد غربی بخصوص کردستان و مردم آن، همیشه یکی از پرتوان‌ترین و ارزشمندترین نیروها را در اختیار حکومت اشکانی می‌گذاشتند و به جز زمانهایی که با حکومت مرکزی اختلاف پیدا می‌کردند، این نیروها همیشه مستحکم‌ترین سد در برابر تهاجمات قدرتهای مهاجم به آن سرزمین و ایران زمین بوده‌اند و بنا به عللی اساسی مثل وابستگی نژادی و ارتباط قومی و... در تمام طول تاریخ و از جمله در همین زمان اشکانیان، کردها و کردستان بارها سپر بلای ایران و ایرانی بوده‌اند.

### کردستان در زمان ساسانیان

در زمان ساسانیان هم به علت ادامه جنگهای ایران و روم - حدوداً هفت قرن - کردستان یکی از مراکز تاخت و تاز دو نیرو بوده است، ولی جنبه استثنائی این دوران با زمان اشکانیان، انتساب مؤسس و پادشاهان این سلسله به کردها و کرد بودن آنان می‌باشد و چنان که ماقبلاً در صفحات پیشین اشاره کردیم پدر و مادر اردشیر پاپکان، از کردهای شبانکاره و بازرنگی ساکن در منطقه پارس بوده‌اند و این موضوع از حالت احتمال خارج و به حقیقت پیوسته است و اغلب پژوهش‌گران این امر را تأیید کرده‌اند. مثلاً برای اولین بار «گزنفون» سردار یونانی و فرمانده ده هزار یونانی در بازگشت از ایران و «استرابون» جغرافی‌دان مشهور، راجع به کردهای مقیم پارس صحبت کرده‌اند.<sup>(۲)</sup> استرابون از قول «اراتستین» (Eratosthene) می‌نویسد: طوایف مختلف پارس عبارت‌اند از کورتی‌ها و مردها و... که این دو طایفه (کورتی‌ها و مردها) چنان به هم نزدیک و درهم آمیخته‌اند که به قول بطليموس و اراتستن، هر دو یکی هستند و در بعضی نوشته‌ها حتی کرد را پسر مرد نوشته‌اند.<sup>(۳)</sup> مطالعه شاهنامه<sup>(۴)</sup>

۱. تاریخ اشکانیان از م.م دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۱۷.

۲. کتاب ۱۵، فصل سوم، استرابون. هفتمین دولت بزرگ شرقی، «ج.راولینسون»، و «انابازیس» گزنفون.

۳. نسا این الجوانی به نقل از کتاب مسعودی (مروج الذهب) و سیاحتنامه موریه در سال ۱۸۱۳، ص ۳۵۷ و مقاله



و کتب قدیمه نشان می‌دهد که عده کردها در پارس بسیار زیاد بوده چنان که «مارکوارت» می‌نویسد: اردشیر در آغاز کار با خویشاوندان خود از طایفه بازرنگی و شبانکاره، به زد و خورد پرداخته است<sup>(۵)</sup> و نیز در مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای می‌نویسد: طایفه شبانکاره از اسباط «اردشیرند» و این که آنها را شبانکاره می‌گویند بدین علت است که ساسان، مؤبد معبد ناهید در شهر «استخر» جد وی، وقتی بگریخت، در فارس به حشم‌داری پرداخت.<sup>(۷)</sup>

در هر حال اردشیر، به نوشته رشید یاسمی، از سال ۲۱۲ میلادی به بعد چند تن از ملوک پارس را مغلوب کرد و هم‌زمان پدرش «بابک» بر «گوچهرشاه» بازرنگی که خویشاوند وی بود، شورید و او را کشت و در قلعه سفید که مقر «گوچهرشاه» بود به حکومت نشست.<sup>(۸)</sup> این قلعه سفید همان «نسیک» است که قبل از اسلام بود و اعراب آنجا را قلعه «بیضی» نامیده‌اند.<sup>(۹)</sup>

در هر صورت با این مآخذ و نوشته‌های بسیار دیگر، اردشیر از پدر و مادر کرد بوده و با اینکه نگارنده نتوانست نام مادر اردشیر را پیدا کند، اما مسلم است که وی دختر یکی از رؤسای کرد بازرنگی فارس بوده و مادر بزرگش که همسر «ساسان» جد اردشیر بوده است، «دنگ» نامیده می‌شده، که کاملاً معرف کرد بودنش می‌باشد؛ زیرا در کردی «دنگ» به معنای صدا و آوا است و در طول قرون اخیر هم نشریات متعددی از کردها به این اسم داریم. تاریخ طبری می‌نویسد: اردوان پنجم هم ضمن توهین‌هایی که به اردشیر می‌کند، او را «ایهاالکردی المرربی فی خیام الاکراد...» می‌نامد.<sup>(۱۰)</sup> بعدها بهرام چوبین هم هنگام یاغی شدن، زمانی که با خسرو پرویز روبرو شد، او را به همین عنوان (...لمربی فی خیام الاکراد...) نامید.<sup>(۱۱)</sup> بنا به نوشته‌های مورخین، اردشیر نسبت به کردها عاطفه زیادی از خود نشان

۴. جلد هفتم شاهنامه فردوسی، داستان اردشیر پاپکان.

۱. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، مرحوم رشید یاسمی، ص ۱۲۷.

۲. ابن‌البلیخی، فصل احوال شبانکاره و کرد فارس، ص ۱۴۶ به بعد.

۳. کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی و مروج الذهب و التنیبه والاشراف نوشته مسعودی، چاپ اروپا، ص ۸۶ به بعد.

۴. تاریخ ساسانیان، اثر آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۰۶ به بعد.

۵. فارسنامه ناصری، گفتار دوم، ص ۱۸۲ و ابن‌خردادبه، ص ۴۶ و نیز معجم البلدان اثر یاقوت حموی، ص ۲۸۳ به بعد.

۶. ... ای کرد نژاد که در چادر کردن پرورش یافته‌ای و...

۷. تاریخ طبری، چاپ مصر، جلد دوم، ص ۱۳۸ به بعد.

می داد. مثلاً وقتی مدائن را به شهری آباد تبدیل کرد، یکی از محلات آنرا به نام «کرد آفاذ یا کردآباد» نامید و نیز در محل شهر موصل (از شهرهای امروزی کردستان عراق) برای کردها شهری ساخت و آنرا «بوذ اردشیر» خواند.<sup>(۱)(۲)</sup> بیهقی می نویسد: کردها در فارس عده شان بسیار زیاد بود، به طوری که کردها را به نام فارس می خوانند.<sup>(۳)(۴)</sup>

دوران سلطنت شاپور اول مملو از جنگ و ستیز با رومیان است و از اتفاقات بزرگ این زمان اسارت و الریانوس امپراطور روم به دست شاپور اول است که در ۲۶۰ میلادی صورت گرفت و این امپراطور بدبخت که در جوانی اسیر گردید تا هنگام مرگ در زمان کهولت، در اسارت باقی بود و انواع خفت ها و شکنجه ها را بر وی روا داشتند.

در تمام مدت زمان فرمانروایی ساسانیان، اقوام «گیل» و «کورتی» و «کادوسی» و «کاسی» یعنی طوایف مختلف کرد ستون اصلی سپاه ایران را در میادین جنگ با رومیان تشکیل می دادند،<sup>(۵)</sup> ولی هر چندگاه یک بار به علت بی توجهی فرمانروایان و غرور نابجایشان، همین اقوام و مخصوصاً مادی های کوهستانی (کردان) بر علیه حکومت مرکزی می شوریدند، چنان که شاپور اول در اوایل سلطنت مجبور شد بر علیه آنان وارد نبرد شود و به زور آنان را مطیع سازد.<sup>(۶)</sup>

در دوران ساسانیان بهانه بیشتر جنگهایی که بین ایران و روم در می گرفت، ارمنستان بود،<sup>(۷)</sup> لذا شاهان ساسانی برای اینکه در جریان این جنگها از سوی مادی های کوهستانی - که اصطلاحاً به مردم منطقه ای گفته می شد که از غرب آذربایجان غربی و شمال استان کردستان در ایران شروع و به غرب تا حدود ماردین و ارض روم و به طرف جنوب تا حوالی

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، اثر لسترنج، ترجمه محمود عرفان.

۲. معجم البلدان، جلد هفتم، ص ۴۱۳ اثر یاقوت حموی. یاقوت اسم موصل را (نواردشیر) نوشته که غلط است.

۳. تاریخ بیهقی، ص ۲۸، به تصحیح استاد بهمنیار.

۴. تاریخ سیستان، چاپ تهران، ملک الشعراء بهار، صص ۹ تا ۲۲۸.

۵. ایران در زمان ساسانیان، پروفیسور آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۳۵ به بعد و نیز در «آگاتیاس» از «نلدکه» در تاریخ طبری، ص ۴۷۱ به بعد. تاریخ اریل = هولر نوشته «مارگوارت» و آمیانوس کتاب ۲۵ و ۱۹ و ۲۰، بندهای ۱ و ۲ و ۶ در فقره های مختلف.

۶. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۵ به بعد و نیز آذربایجان اثر «مارگوارت».

۷. قه اللغة ایرانی، اثر یوستی، جلد ۲ از ۵۲۴ به بعد.

زاب را در برمی گرفت - در امان باشند، بیشتر به تحبیب آنها می پرداختند.

در دوران سلطنت طولانی شاپور دوم «ذوالاکتاف» که به قول کریستن سن، باید او را از نظر جلال و جبروت و مخصوصاً فضایل بر تمام اجدادش ترجیح داد،<sup>(۱)</sup> جنگهای زیادی که بارومیان اتفاق افتاد، در این ناحیه صورت می گرفت که از جمله می توان از جنگ «آمد یا آمدیا» که همان دیار بکر امروزی است، نام برد. این جنگ به صلحی منجر شد که در تاریخ به صلح سی ساله معروف است و حاصل آن این بود که مناطق شمالی کردستان و مرکزی (نصیبین، سنجار، میافارقین، ماردین و ناحیه ارمنستان کوچک) به تصرف ایران درآمد. آثاری از آن زمان در میافارقین - در قلعه «بشات کردها» - توسط پروفیسور «لهمان هاوپت» به دست آمده، که از آن جمله کتیبه ای است که بر تخته سنگی نوشته شده است.<sup>(۲)</sup><sup>(۳)</sup> جالب این است که در بعضی از کتب پژوهشگران با اینکه این نقش را به صراحت... بر سنگی در «قلعه بشات کردها» ذکر کرده اند، باز هم آنرا در سرزمین ارمنستان نوشته اند!<sup>(۴)</sup>

«آمیانس مارسلینوس» که یک افسر رومی یونانی الاصل بوده و خود در این جنگ شرکت داشته می نویسد: در «کردوئن Corduen» که از ولایات ارمنستان است، یک نفر ایرانی به نام «ژوینین joeinien» حکومت می کرد. من (آمیانس) و یکی از یوزباشیان رومی را که به رسالت پیش وی رفته بودیم، پذیرفت و در انجام مأموریت ما که کسب خبر از حرکات سپاهیان ایران بود، همراهی فراوان نمود. وی یک نفر بلد در اختیار ما گذاشت که ما را به محل نیروهای ایرانی هدایت کرد و روز سوم، مقارن طلوع آفتاب به بالای کوهی رسیدیم که بر لشکریان ایران مسلط بود... پادشاه ایران ملبس به جامه های درخشان پیشاپیش آنها اسب می راند و «گومباتس Geunbates» پادشاه جدید «خیونی ها» که مردی ضعیف البینه و لکن تیزهوش بود و در سلسله اعمال اخیر خود چندین فتح و پیروزی را ثبت کرده داشت، در سمت چپ او حرکت می کرد، در طرف راست شاه ایران نیز پادشاه آلبانی ها روان بود و...

۱. همان، ص ۲۶۲ به بعد.

۲. ارمنستان لهمان هاوپت، جلد اول، فصل ۱۳ و صص ۲۰ تا ۴۱۹.

۳. از مارکوارت *untersuchungen 3 Geschichte irans* جلد اول، ص ۴۴ به بعد.

۴. ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۲۶۶.

به سرعت مراجعت کرده و این اطلاعات خود را که مرهون «ژوئینین» بودیم، به اطلاع فرمانده سپاهیان روم رساندیم. رومی‌ها به عجله به سوی «ساموزات Samosate» پایتخت «کماژن» حرکت کردند تا از شط عبور کنند، ولی در اثر وحشت آنان متوجه نبودند که دو نفر از سرداران ایرانی به نام‌های «تهم شاهپور» و «نخوذار Nakhudhar» با استفاده از فرصت و با هزار سرباز، به «آمیدا یا آمد» نزدیک شده و در نزدیکی آن شهر کمین کرده بودند و... وقتی من (آمیانس) با کمال عجله خود را به شهر «آمیدا» می‌رساندم، صدای ضجه و فریاد سپاهیان روم بود که در گوشم طنین می‌انداخت<sup>(۱)</sup> و... آن هنگام که پادشاه ایران به اهالی شهر «آمیدا» پیشنهاد تسلیم می‌داد تا از خون‌ریزی بیشتر جلوگیری شود، به ناگاه پسر پادشاه «خیونی» کشته شد و... تصمیم گرفته شد که شهر تبدیل به تل خاکستر شود و... مردان مسلح و کسانیکه اسلحه نداشتند، از زن و مرد بدون امتیاز مثل چهارپایان قتل عام شدند...<sup>(۲)</sup>

از این مضمون دو مطلب قابل توجه و تذکر است: یکی نام «کردوئن یا کردستان» و موجودیت آن در آن زمان و این که کردستان در آن روزگار دارای حکومت مستقل بوده است... و مخصوصاً برای آنانی که قایل به وجود سرزمینی به نام کردستان و مردمی به آن نام در تواریخ باستان تا زمان سلطان سنجر سلجوقی نیستند و... با این همه اسناد و مدارک موجود - به بی‌راهه می‌روند و اما مطلب دیگر اینکه کردستان چگونه همیشه مرکز جنگ و ستیز بوده و چه مکافاتهایی که از این موقعیت استراتژیک و حساس جغرافیایی خود نکشیده است.

تقریباً تمام آثاری که از شاهان ساسانی داریم، در سرزمین کردستان و بخصوص کردستان ایران است، هر چند که در کردستان ترکیه و عراق و در جزیره (سوریه) هم آثاری از آنان داریم، ولی منطقه کرمانشاهان مرکز این آثار و طاق بستان بیشترین سهم آثار ساسانی را به خود اختصاص داده است.<sup>(۳)</sup> دوران سلطنت انوشیروان، دوران آرامش و رفاه کردستان

۱. کتاب ۱۸، بند ۸، آمیانس مارسلینوس، به نقل از کریستن سن.

۲. همان، ص ۲۷۱ به بعد.

۳. برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان، اثر پروفیسور آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی و کتاب دیولافوا، جلد ۵، ص ۹۵ به بعد و نیز مأموریت علمی در ایران از ژاک دومرگان فرانسوی، جلد چهارم، ص ۳۰۲ به بعد و دروازه آسیا، اثر هرتسفلد، ص ۵۷ به بعد.

است و اگر جنگ سنجار و ویرانی آنرا نادیده بگیریم، بقیه سالهای حکومت انوشیروان را این سرزمین دور از ستیزهای ویرانگرانه و خشونت و کشتارهای وحشیانه گذرانده و این حالت تا اواسط سلطنت خسرو پرویز هم ادامه داشت. در این زمان بود که «هراکلیوس» امپراتور روم با ایران به نبرد پرداخت، که اگر پیشامدهایی در جهت عکس خواسته‌های وی روی نمی‌داد، شاید این امپراتور هم تبدیل به یک اسکندر دیگر برای ایران می‌شد و اندوهی دیگر برای تاریخ ایران.<sup>(۱)</sup>

در هر حال چنان که اشاره شد، زمان ساسانیان را می‌توان زمان قدرت کردها هم نامید و به گفته «طبری» باید ساسانیان را یک سلسله شاهنشاهی کرد بنامیم، زیرا چنان که گفته شد مؤسس این سلسله و خاندانش کرد بوده‌اند و سرداران بزرگی چون «وستهم Vistahm» که دایی خسرو پرویز هم بود، نیز از کردان بودند و همین سردار که به خاطر برادرش «وندوی Vindóê» که دایی خسرو پرویز هم بود، با هر مز دوم اختلاف پیدا کرد، با کور کردن و خلع کردن هر مز دوم، وسیله به سلطنت رسیدن خسرو پرویز را که در ماد کوچک (آذربایجان) حکومت می‌کرد، شد. پادشاهی که در جاه و جلال و تجمل پرستی و مال‌اندوزی، بی‌نظیر بود و سرچشمه داستانهای بسیاری در تاریخ و ادبیات عامیانه ایرانیان است، و مطالعه این داستانها حالی و احوالی لازم دارد.<sup>(۲)</sup>

پادشاهان ساسانی بعد از انوشیروان چون در ناحیه کردستان، مخصوصاً بین تیسفون و حلوان احساس امنیت بیشتری می‌کردند - و بنا به مصلحت اندیشی‌های دیگر - در آن نواحی اقامت می‌گزیدند، و به همین علت هم کوشک‌ها و قصرهای زیادی را در آن نواحی احداث کردند که چون بیشتر مصالح اصلی آنها از چوب بود، امروزه از بسیاری از آنها خبری

۱. مطالعه کتابهای هیئت علمی ژاک دومرگان، جلد چهارم، ص ۳۴۱ به بعد و کتاب زاره و کتاب نقوش برجسته از هرتسفلد، از ص ۲۳۷ به بعد و تاریخ باستان، ص ۸۸ به بعد، اثر اردمان به نام آتشکده، ص ۵۰، تاریخ صنایع پوپ (رویترا)، جلد اول، ص ۵۵۲ و سفر باستان شناسی هرتسفلد، از ص ۸۹ به بعد، برای اطلاع از جزئیات آن زمان مفیدند.

۲. درباره این پادشاه و داستانهای که درباره وی گفته شده‌اند، به کتابهای تاریخ طبری، صص ۹ تا ۱۰۰۸ و نلدکه و بیهقی و کتاب جنگهای موریکیوس و ایرانیان

the persian war of the Emperor و هرتسفلد و مأموریت علمی مرگان در ایران و فصل دوم اثر Maurice Higgins. اردمان کتاب آتشکده و نیز صنایع پوپ (رویترا) مراجعه شود.

نیست، ولی از آنچه که باقی مانده است می توان به قلعه «دستگرد یا دستگرد خسرو» که عربها آن را «الدسكرة الملك» می خوانده اند، اشاره کرد. این قلعه در کنار شاهراه نظامی بین بغداد و همدان (تقریباً ۱۰۷ کیلومتری شمال شرقی پایتخت) قرار داشته است.<sup>(۱)</sup>

هرتسفلد می گوید: امروزه از این ناحیه که معروف به «زندان» است،<sup>(۲)</sup> جز یک دیوار پانصد متری، ۱۲ برج سالم و ۴ برج ویران شده چیزی باقی نیست. به عقیده این پژوهشگر حصار دستگرد، محکمترین حصار آجری است که در آسیای غربی از عهد قدیمه باقی مانده است. کاخهای دستگرد دارای عظمت زیادی بوده آنچنانکه خسرو پرویز نمایندگان دول دیگر را در کاخ «دستگرد» به حضور می پذیرفته است.<sup>(۳)</sup>

در طریق خانقین - حلوان امروزه خرابه های «قصر شیرین» در شهری به همین نام باقی است، که می گویند این قصر را خسرو پرویز برای اقامت سوگلی اش «شیرین» ساخته بود. قصر شیرین قلعه ای مربعی شکل است که به قلعه خسروی هم معروف است. «کریستن سن» در این باره می نویسد: این قلعه چند برج دارد که خندقی آنرا احاطه کرده است. بر روی این خندق پلی طاق دار زده شده و کاخ مجللی که امروزه آنرا «حاجی قلعه سی» می خوانند و نیز عمارت بزرگی که آنرا «چوار قاپو» - در کردی قاپو به معنی دروازه است - می خوانند و چنین به نظر می رسد که آشکده بوده است، از جمله آثار قصر شیرین اند.<sup>(۴)</sup>

## فرهنگ و تمدن ساسانیان و اثرات آن در کردستان

یکی از بارزترین پدیده های سلسله ساسانیان که از همان آغاز حکومت آنان خود را نشان داد، مرکزیت دادن به حکومت بود، چیزی که در دوران ۴۶۷ ساله حکومت اشکانیان به کلی از هم گسیخته و نظام ملوک الطوائفی، رابطه بین ساتراپی ها (استانها یا ولایات) و مرکز حکومت را بسیار ناتوان ساخته بود. البته نباید تصور شود که حصول این مرکزیت به همین

۱. هرتسفلد، سفرنامه باستان شناسی، جلد ۲، ص ۷۶ به بعد.

۲. هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۲۳۷ و سفرنامه باستان شناسی، ص ۸۹ به بعد.

۳. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ص ۴۸۵.

۴. همان، ص ۷ تا ۲۷۶.

سادگی و آسانی تحقق یافته است. چه بسیار جنگها و درگیری‌ها که اردشیر به خاطر آن، با ملوک طوایف - که اغلب از خاندان شاهان اشکانی بودند - پیدا کرد و چه شورش‌های ناخواسته‌ای که در ضمن این درگیری‌ها - اینجا و آنجا - صورت می‌گرفت و اردشیر خسته از یک نبرد با جنگی دیگر درگیر می‌شد. حتی بسیاری از این مقاومت‌های انجام شده، به دفعات، سبب شکست و عقب‌نشینی وی می‌شد و او را تا مرز ناامیدی می‌راند، چنان که در ارمنستان با «تیرداد دوم» اشکانی که اتحادیه‌ای از طوایف قفقاز، مثل آلانها و تعدادی از حکام ولایات، تشکیل داده بود، این وضع پیش آمد؛ تیرداد با استفاده از وجود «آرتاباز» پسر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی، که خود مدعی تاج و تخت و جزء این اتحادیه هم بود و در آذربایجان حکومت می‌کرد، موفق شد دوبار اردشیر پاپکان را شکست دهد<sup>(۱)</sup> و مانع از آن شد که اردشیر تا سالهای ۲۳۰ میلادی، بتواند بر آن سامان استیلا یابد. (۲)(۳)(۴)

در هر حال به قول «پیکولوسکایا»:<sup>(۵)</sup> اردشیر، وحدت ایران و ایجاد قدرت مرکزی را به یاری طبقه روحانی و بزرگان و فرماندهان نظامی که حامی اصلی وی بودند، تحقق بخشید... هر چند که شاهکان اشکانی و حکامی را که از آن خاندان بودند، باید از این گروه جدا کرد. این برنامه شاهک‌زدایی حتی بعد از اردشیر هم توسط شاپور پسرش، تعقیب گردید و از همان آغاز سلطنت توجه خود را به تعقیب و تأدیب معطوف داشت. چنان که در سال اول سلطنت‌اش، کردها و همراهان مادی آنها را مورد حمله قرار داده و شکست‌شان داد.<sup>(۶)</sup>

در هر صورت همه عوامل موافق برای ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند، از بزرگان و طبقات ادنی در جامعه و به قول «لوکونین» شهریان نیازمند یک اقتصاد سامان یافته،<sup>(۷)</sup> دست

۱. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، «نوالد»، ص ۴۷ به بعد.

۲. تاریخ ارمنستان، موسس خورناسی، صص ۷۴ تا ۱۷۲.

۳. کارنامه اردشیر پاپکان، نوشته سیداحمد کسروی، ص ۶۱.

۴. احداث باروی شهر تبریز را عده‌ای از مورخین مثل «واردان» به این شخص (تیرداد دوم) نسبت می‌دهند و جالب این است که در این کتابها آنجا را با لفظ کردی «تورز Tav-Rez» نوشته‌اند و ما خواهیم گفت که احداث این شهر توسط چه کسی صورت گرفته است. و بخصوص در کتابی که در این زمینه انتشار یافته توضیح کافی هست.

۵. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، «ن پیکولوسکایا»، ترجمه عنایت‌اله رضا، ص ۲۱۷.

۶. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۴۵.

۷. تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگورویچ لوکونین ترجمه دکتر عنایت‌اله رضا، ص ۵۸.

به دست هم داده و وسیله استیلای شاهان ساسانی و ایجاد قدرت مرکزی را توسط آنان فراهم ساخت. تشکیلات اداری سازمان یافته بی سابقه و ایجاد ارتشی نیرومند و مخصوصاً اعلام آئین و افکار زرتشت به عنوان دین رسمی کشور، دنباله و مُمد این استیلا و ایجاد قدرت مرکزی بودند، اگر چه به قول «رئیس نیا» قبول کیش زرتشت به عنوان مذهب رسمی، باعث توسعه دستگاه روحانیت و قدرت یابی آن در مقابل سلطنت و مبارزه پنهان و آشکار این دو نیرو در سرتاسر دوران ساسانی گردید.<sup>(۱)</sup> نکته قابل توجه این است ضمن اینکه باید دانست که گاه قدرت دستگاه روحانیت به جایی می رسید که حتی پادشاهان از انتخاب جانشین برای خود عاجز می شدند، چنان که در فاصله زمانی سلطنت شاپور اول و شاپور دوم که هشت نفر به پادشاهی رسیدند، این وضع حالت انفجاری پیدا کرد. وقتی آذر نرسی در سال ۳۱۰ میلادی به تخت نشست؛ چون نسبت به روحانیت کم توجه بود، چند ماه بیشتر نتوانست سلطنت کند و یکی از برادرانش را هم کور کردند و برادر دیگرش را به زندان افکندند و بعد از تمام اینها برای اینکه خاطرشان کاملاً آسوده باشد، شاپور دوم را که هنوز در شکم مادر بود، به سلطنت برگزیدند،<sup>(۲)</sup> در حالی که قدرت در تمام این مدت (تاسن ۲۰ سالگی شاپور دوم) در دست مغان و اشراف وابسته به آنها بود. پس از مرگ شاپور دوم، این وضع تشدید گردید، چنان که شاپور سوم و بهرام چهارم و یزدگرد اول و... به وسیله آنان از سلطنت خلع شدند و این وضع تا زمان انوشیروان ادامه یافت.

ظهور مزدک پدیده‌ای بود که به داد انوشیروان رسید و طبقات پائین جامعه با حرکتی عظیم قدرت روحانیت و اشرافیت را در هم کوبید و به انوشیروان میدان داد تا از وضع پیش آمده برای تحدید قدرت مغان و اشراف هوادار آنها استفاده کند، هر چند که با پرداخت خسارات وارده به اشراف سبب تجدید حیات آنان گردید،<sup>(۳)</sup> ولی نه به آن صورت قبلی و قدرت سابق، چنان که وقتی انوشیروان درگذشت و هر مزد چهارم به جای او نشست خیلی راحت آنها را که در فکر دخالت در کارهای شاه بودند، سرکوب کرد و همین اقدام سبب شد [... جهان از داد وی پر شد... و در ملک عجم هرگز به عدل و انصاف و داد هر مز هیچ ملک

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۴۴۷. ۲. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ص ۲۵۹.

۳. تاریخ مردم ایران دکتر عبدالحسین زرین کوب، جلد اول، ص ۵۰۶.



نبودی... و بدین سبب درویشان او را دوست و مهتران وی را دشمن داشتی.<sup>(۱)</sup>]

سیاست بازی‌های شاهان ساسانی گرچه امروزه تا اندازه‌ای ساده به نظر می‌رسند ولی با توجه به زمان، اقدامات بعضی از آنها بسیار جالب است؛ وقتی همین هر مزد چهارم در مراسم تاجگذاری سخن‌رانی می‌کند و می‌گوید: «... هرگز نباید نیرومند شما ناتوان را طعمه خود قرار دهد و نباید ناتوان شما نسبت به نیرومند نیرنگی زند و هیچ نیرومندی اندیشه برتری بر ناتوانان در سر نپروراند که این مایه سستی و اهانت به مقام ما است و هیچ زیردستی آرزو نکند که زبردست و غالب گردد که موجب از هم پاشیدگی نظم و نرسیدن به آرزوی درست است...»<sup>(۲)</sup> نمایان‌گر یک واقعیت است که - بر خلاف آنچه که نشان می‌دهد و عوام نتیجه‌گیری می‌کنند - وی یاور و مدافع طبقات ضعیف جامعه نیست و به قول «کولسنیکف»: «نگرانی وی از وضعی است که دچار آن شده است... او در تلاش آشتی دادن دو قطب مخالف است. زبردستان را از بی‌دادگری نسبت به زیردستان بر حذر می‌دارد، زیرا این کار مایه ضعف دولت می‌گردد... این مرد خردمند و مکار... هم چون سیاست‌مداری ماهر خشم مردم طبقات پائین را که شعارهای مزدکی داشتند، ماهرانه متوجه بزرگانی کرد که خوشایند او نبودند و از این رهگذر و جهت دوستی با مردم را به دست آورد...»<sup>(۳)</sup> و باز به قول آقای «کولسنیکف»: این مرد خردمند و مکار در کمال صراحت به مردم توصیه می‌کند که مواظب باشید که به فکر ترقی نیفتید و بزرگی و مقامات و الاحق بزرگوارانی است که وابسته به مقامات و دربار شاهی هستند: (هیچ زیردستی آرزو نکند که زبردست و غالب گردد! چرا؟ چون موجب از هم پاشیدگی نظم و نرسیدن به آرزوی درست است!)

خواندن این کلمات با دقت کافی، بی‌هیچ چون و چرایی در خواننده آن ایجاد نفرت می‌کند، ولی مثل همیشه این عوام‌الناس اند که بی‌تفکر و تعمق این گفتار مودیان را چون از زبان بزرگان است، می‌پذیرند و «... در هر حال این سیاست‌های شاهانه گرچه برای بعضی خوش یمن و برای عده‌ای بدفرجام بود ولی در اساس حکومت و ارکان دولت ساسانی،

۱. ترجمه تاریخ طبری، محمد جواد مشکور، صص ۷۷ تا ۱۷۶.

۲. اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۱۰۴.

۳. ایران در آستانه یورش تازیان، «آ.ای. کولسنیکف» ترجمه م. ریجیانی، صص ۱۱۲ تا ۱۱۰.

زمینه‌ساز فعل و انفعالاتی می‌شد که در ادامه آن مؤثر می‌افتاد. اما در هر حال تک‌روی و یک‌سونگری شاهان همیشه سبب حوادثی می‌شد که اغلب ناشی از عکس‌العمل‌ها و بازتابهای اطرافیان آنان بود که از اقدامات شاه متضرر می‌شدند، با این که بعضی موفق و برخی شکست می‌خوردند، چنان که همین هرمزد چهارم سرانجام گرفتار توطئه‌ها و دسائس اطرافیان مخالف شد و وقتی بهرام چوبین از روم شکست خورد و مورد توهین شاه قرار گرفت، زمینه فراهم گردید و... همه مهتران گرد آمدند و... اندر سرای هرمزد افتادند و او را از تخت به زیر آوردند و هر دو چشمش بکنند و تاج به دست «بنده وی یا بندوی» سوی «پرویز» [خسرو پرویز] فرستادند به آذربایگان<sup>(۱)</sup> و او را باز خواندند و به پادشاهی ملک ایران بنشانند...»<sup>(۲)</sup> باید اضافه کرد که اکثریت موبدان و بزرگان مخالف سلطنت بهرام چوبین بودند و به این جهت از سلطنت خسرو پرویز که جوان کم سن و سالی بود و تصور می‌کردند خواهند توانست از وی سوء استفاده کنند حمایت می‌نمودند، چنان که با اشاره آنان و بخصوص موبدان، [مرزبان آذربایجان که مرکز قدرت مغان و موبدان بود، برای حفظ جان خسرو همراه با عده‌ای دیگر از سپهبدان و مرزبانان، مخصوصاً «سورن اسپه» مرزبان کردوئن<sup>(۳)</sup> کوشش فراوان به عمل آورد و...<sup>(۴)</sup><sup>(۵)</sup>] و همه آنها پشتیبانی از خسرو پرویز را تعهد کردند، چنان که فردوسی هم به آن اشاره دارد:

بدیشان چنین گفت خسرو که من	پر از بیمم از شاه و از انجمن
اگر پیش آذر گشسب این سران	بیایند و سوگندهای گران
خورند و مرا یکسر ایمن کنند	که پیمان من زین سپس نشکنند
بباشم بدین مرز با ایمنی	نترسم ز تیمار اهر یمنی
بخوردند سوگندهایی که خواست	که مهر تو با دیده داریم راست <sup>(۶)</sup>

۱. زیرا خسرو پرویز به دنبال توطئه بزرگان به رهبری بهرام چوبین و زدن سکه به نام وی و آگاهی هرمزد، از ترس مجازات، به آذربایجان که مرکز قدرت مغان و محل آتشکده آذرگشسب بود رفته و مشغول تدارک متحد و قوا برای خود بود.

۲. تاریخ بلعمی، تنظیم ملک الشعراء بهار، ص ۱۰۸۱.

۳. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، به نقل از ثعالی و طبری در اثر «نولدکه»، ص ۳۹۱ به بعد.

۴. ایران در آستانه یورش تازیان «آ.ای. کولسینکف»، ترجمه یحیانی.

۵. تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تنودور نولدکه، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی، به نقل از تاریخ طبری.

۶. شاهنامه فردوسی، زول مول، جلد ششم، ص ۴۲۰ به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۴۵۴ و...

«نولدکه» معتقد است<sup>(۱)</sup> که خسرو که در ارتباط دائم با توطئه گران در پایتخت بوده، بعد از اطلاع از نتیجه کار آنان که رئیس نیا آنرا به حق «کودتا» خوانده -<sup>(۲)</sup> به تشویق «بندوی» فوراً به تیسفون رفته و بر بهرام چوبین پیشدستی کرده است، اما بهرام که هوائی دیگر در سر داشت با سپاهی رهسپار پایتخت گردید و خسرو پرویز که یارای مقاومت در خود ندید فرار را بر قرار ترجیح داد و این بار برای امنیت بیشتر روی به کردستان آورد و در موصل مورد استقبال مرزبان کردستان قرار گرفت، اما چون به موفقیت خود اطمینان نداشت، از «ماوریکپوس»، موریق یا مویسیوس» امپراطور روم شرقی (بیزانس) تقاضای کمک نمود و در مقابل چهل هزار نفر سپاهی که به یاری اش فرستاده شد، امتیازات گسترده‌ای به روم واگذار کرد، که می‌توان از واگذاری تمام ارمنستان و گرجستان و قسمت مهمی از بین‌النهرین شمالی (کردستان) نام برد.

خسرو پرویز پس از این کارها با سپاهیان روم و نیز افرادی که مرتب از سوی طرفدارانش به او می‌پیوستند، از طریق ارمنستان به آذربایجان روی آورد؛ بهرام چوبین هم قبل از رسیدن خسرو پرویز به آذربایجان در ناحیه «کاردوشی شرقی یا کردستان شرقی» که امروزه می‌توان آن ناحیه را کوههای اطراف «بانه» خواند، به استقبال او شتافت و پس از جنگ و گریزی که صورت گرفت، در نهایت در حوالی «گنزک» و در دشت کوچکی به نام «دناو DeNaw» که در تاریخ طبری «دئق» نوشته شده<sup>(۳)</sup> و فردوسی آنجا را «دوک» خوانده است، دو سپاه به هم رسیدند. خسرو پرویز در اینجا دست به ابتکار جالبی زد، بدین گونه که روز اول جنگ را اداره کرد و شب هنگام دستور داد منادیان به اطلاع لشکریان بهرام که آنها را هم چهل هزار تن نوشته‌اند، برسانند: هر کس که از سپاه بهرام جدا شود ولو به سپاهیان شاه هم نپیوندد، بخشوده خواهد شد.<sup>(۴)</sup> فردوسی هم به آن اشاره دارد و می‌نویسد:

به تیره شبان چون بر آمد خروش      نهادند هر کس به آواز گوش

۱. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، نوشته «نولدکه»، ص ۳۴۸ به بعد، ترجمه دکتر عباس زریاب خونی.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد اول، صص ۶ تا ۴۵۵.

۳. اولی باید صحیح‌تر باشد، زیرا عبارتی کردی است به معنی «میان ده».

۴. آذربایجان، ادوین رایت، ص ۶۸ به بعد.

همه نامداران بهرامیان	به رفتن ببستند یک یک میان
چو بر زد سر از کوه گیتی فروز	زمین را به ملحم بیاراست روز
.....	.....
بدان خیمه‌ها در ندیدند کس	به جز ویژه یاران بهرام و بس
.....	.....
به یاران چنین گفت کاکنون گریز	به آید ز آرام با رستخیز <sup>(۱)</sup>
.....	.....

و سرانجام بهرام چون آنانی که امروزه در دنیا نمونه‌های زیادی دارند، به دنبال فرار به دربار خاقان ترک، به وسیله یکی از مزدوران خسرو پرویز ترور شد و به قول «کولسینکف» قربانی دسیسه‌ای شد که دیپلوماسی ساسانیان به دقت آنرا طرح کرده بودند،<sup>(۲)</sup> و خسرو پرویز تا مدتی به راحتی بر اریکه سلطنت تکیه زد.

اگر چه قیام بهرام پیش درآمد قیام‌های بسیاری از این نوع بود که بیش از دو است سال ادامه یافت و سرانجام به نابودی و انقراض سلسله ساسانیان انجامید و در این راستا در مدتی کم، بیش از ۱۲ پادشاه قربانی شدند که به قول «رومن گیرشمن» تاج بر سر می گذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند<sup>(۳)</sup> و کشتار وسیعی هر بار با برکناری یکی از این پادشاهان، از بزرگان و مردم بی‌گناه به عمل می‌آمد که به دنبال آن هرج و مرج و آشوب‌های پی در پی ناشی از سوء استفاده اشراف، سالاران و موبدان و دیگر افراد مفسده‌جو، شیرازه امور را از هم می‌گسیخت. با تمام این احوال علت اصلی انهدام و انقراض سلسله ساسانی را، مثل تمام سلسله‌های دیگر باید در اقدامات بزرگترین افراد آن خاندان و به عبارت بهتر، بزرگ‌ترین پادشاهان آن سلسله جستجو کرد، که ادامه جنبه‌های منفی آن اعمال و کردار به تدریج زمینه ضعف و ناتوانی و سرانجام بی‌رمقی و نابودی را در شاهان آتی آن فراهم می‌آورد. مثلاً از هر کسی پرسیده شود بزرگترین پادشاه سلسله صفوی چه کسی بود، جواب «شاه عباس کبیر»

۱. ژول مول، ص ۴۲۴.

۲. ایران در آستانه یورش تازیان، «کولسینکف» ترجمه یحیانی، ص ۱۶۰.

۳. ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۳۶۹.

خواهد بود. در حالی که همین کبیر چون پدر خود را کشته بود و... برای اینکه ولیعهد را همیشه زیر نظر داشته باشد که مبادا او نیز دست به پدرکشی بزند، دستور داد از آن پس ولیعهد باید در دربار و زیر نظر مستقیم شاه زندگی کند و تربیت یابد. این تصمیم که در ظاهر ساده به نظر می‌رسید، اما در عمل باعث شد که ولیعهدها - که قبلاً در یکی از استانهای کشور و تحت نظر مربیان و سرداران کار کشته و لایق مملکت تربیت می‌شدند و امور آن منطقه را می‌چرخاندند و در نتیجه وقتی زمام امور را به دست می‌گرفتند، مردانی کارا و وارد به امور کشورداری بودند - از آن پس در حرمسرا و زیر نظر خواجه‌سرایان و زنان حرم و غرق در عیش و عشرت بزرگ شوند و شخصی غافل از امور و غرق در فساد و لهو و لعب به بار می‌آیند و چنان شد که شد. در لحظه‌ای که افغانه به پشت دروازه‌های اصفهان رسیده بودند، شاه سلطان حسین بی‌خبر از همه جا، فال‌بین‌ها و رمالها را جمع کرده بود که به او بگویند آیا با افغانه بجنگند یا خیر.<sup>(۱)</sup>

اردشیر و انوشیروان، اسپهبدان را از یک نفر به چهار نفر تغییر دادند و همچنین چهار معاون به نام مرزبان در چهار منطقه کشور برگزیدند و آنها را در ایالاتی که ربع کشور را تشکیل می‌داد صاحب چنان قدرت و اختیاری نمود که بعد از آنها، پادشاهان برای جلوگیری از تمرد و سرکشی این سرداران - که منطقه فرماندهی را تیولی برای خویش می‌دانستند و مرتب دنبال فرصت برای استقلال و قدرت‌طلبی بیشتر خود بودند - همیشه مجبور بودند قسمت زیادی از نیروی موجود کشور را برای سرکوبی آنان به کار گیرند و بدین گونه روزبه‌روز بر ضعف مملکت و ناتوانی قدرت مرکزی افزوده می‌گشت و خیلی مثالهای دیگر...

وقتی هر مزد چهارم بعد از شاپور دوم دست به کشتار وسیع و تصفیة خونین بزرگان زد،<sup>(۲)</sup> اگر در کوتاه مدت موجب خوشنودی عامه بود، در اصل وی عده‌ای از افراد کاردان و مدیر جامعه را، از موبدان موبد تا وزیران و مدیرانی که انوشیروان آنها را بالا کشیده و به کار گرفته بود، از بین برد و بدین گونه افرادی را که می‌توانستند در مواقع ضروری و حساس به داد مملکت برسند و امور را در کف با کفایت خویش گیرند، مثل اغلب انقلابات و تحولات ناخواسته، آنان را فقط به ظن مخالفت با شاه و یا کار کردن در دستگاه شاه پیشین از بین بردند

۱. رستم‌التواریخ، رستم‌الحکما، ص ۱۳۲.

۲. ترجمه تاریخ طبری، به کوشش محمد جواد مشکور.

و کشور را از انسانهای لایقی که شاید می توانستند در آینده، از اضمحلال و نابودی آن توسط اعراب و دیگران، جلوگیری کنند، خالی ساختند و به ناچار امور به دست افرادی افتاد، که آنچه نمی دانستند در واقع اداره امور کشور بود، که به آنان سپرده شد. این کوتاه بینی و اشتباه ناشی از غرور و خودخواهی پادشاهان مستبد همیشه به صور مختلف خود را نشان داده که اگر گاهی به صورت جمعی و وسیع بوده، زمانی هم گریبان شخصیت های بزرگی همچون بزرگمهر حکیم را به تنهایی گرفته است؛ بزرگمهر که از خاندان «بختگان» و دانشمندی فرزانه و سیاستمداری آگاه در زمان خویش بود، ابتدا به صورت یک معلم برای ولیعهد وارد دربار گردید و بعد با جلب نظر پادشاه به مقام شایسته وزیر اعظمی رسید. درباره این مرد وارسته و دانشمند داستانهای زیادی بر سر زبانها است و بعضی ها او را با «برزویه» طبیب مشهور زمان ساسانی که کلیله و دمنه را از هندی به فارسی ترجمه نمود و از حکمای حاذق و طبیعی بسیار دانشمند بوده است، یکی می دانند.

در هر حال آنگونه که می گویند، بزرگمهر کتابهای زیادی نوشته و مدیریت فوق العاده ای هم در سیاست و مملکت داری از خود نشان داده، ولی طبق رسم زمانه و کردار فرمانروایان بیگانه با علم و دانش،<sup>(۱)</sup> و کوتاه بینی پادشاهان کوردل و حسادت و کورچشمی آنانی که دیگران را بر مسند بزرگی نمی توانند ببینند، انوشیروان ابتدا و بعد خسرو پرویز که خود را آدمی فناناپذیر از میان خدایان و خدائی بسیار جلیل در میان مردمان صاحب شهرت بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده او است!<sup>(۲)</sup> می دانست، با تحریک دیگران لطف خود را از وی دریغ کردند و انوشیروان بجرم خیانت، وی را به سیاه چال انداخت و خسرو پرویز به گناه زندقه و گناه نافرمانی، ابتدا او را زندانی و بعد سر برید. فردوسی می گوید: وقتی انوشیروان در زندان جویای حالش می شود، بزرگمهر در پاسخ می گوید: روزم از روزگار نوشین روان بهتر است.

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس نیا، ص ۴۵۹. داستان بزرگمهر هم داستان روشنفکران روزگاران تیره و تاری است که بناچار تن بخدمت تیره دلان قدرتمند داده اند، در حالی که نمی توانند همیشه چشم بر حقایق آزارنده ببندند و زبان از گفتن حقیقت باز دارند، و بنابراین دیر یا زود، دست خود را رو می کنند و سر خود را بر باد می دهند.

۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۴.

زیرا که: ز سختی گذر کردن آسان بود دل تساجداران هراسان بود.<sup>(۱)</sup>

در هر حال این مرد خردمند فرزانه، که به قول برزویه طبیب روزگاری که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات، مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اخلاق پسندیده، مدروس گشته و راه راست بسته و طریق ضلالت گشاده، عدل ناپیدا و جور ظاهر، علم متروک و جهل مطلوب و لثوم و دنائت مستولی و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب... مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و...<sup>(۲)</sup> نتوانست از یوغ این افکار و اگیر زعما و رذالت همراهان کج اندیش آنان، رهائی یابد، پس از آنکه ۱۳ سال در خدمت خسرو پرویز بود، به گرایش به مذهب «دوالیسم Dualisme» یا ثنویت که معتقدان به دو مبداء را می گفتند، متهم گردید و به زندان افتاد تا روزی که خسرو به حضورش خواند و «فرمود دهان و بینی اش بشکستند».<sup>(۳)</sup> بزرگمهر گفت: دهان من درخور بدتر از این بود، خسرو پرویز گفت چرا؟ ای دشمن مخالف خدا! گفت برای این که من پیش خواص و عوام از اوصاف تو چیزها می گفتم که نداشتی و تو را محبوب ایشان می کردم و از کارهای نیک تو چیزی می گفتم که خلاف واقع بود، تو که از همه پادشاهان بدطینت تر و زشت کارتر و بدرفتارتری؛ پرویز خشمگین شد و بگفت تا گردنش را بزنند!

افکار و عقاید حاکم بر شاه و طبقه حاکم در ایران ساسانی، مثل خیلی از ادوار تاریخی، خود نیز یکی از عوامل بی تفاوتی و کم توجهی عامه نسبت به سرنوشت مملکت و در نتیجه به چگونگی پیشامدهای آتی و مخصوصاً اختلاف طبقاتی در جامعه و بی توجهی لازم به نیروی مولد و عدم تقسیم ثروت و سرمایه به صورت عادلانه و محرومیت مولدان اصلی ثروت کشور مخصوصاً کشاورزان می گردید.

برای اینکه با نمونه‌ای از این افکار آشنائی حاصل گردد، به وصیت‌نامه اردشیر پاپکان توجه کنید: از انتقال صنفی از این اصناف، از مرتبه خویش به مرتبه دیگر جلوگیری کنید، زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است! خواه به

۱. شاهنامه فردوسی، داستان انوشیروان.

۲. کلیله و دمنه، به کوشش مینوی، صص ۶ تا ۵۵ به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران.

۳. مروج الذهب، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، جلد ۱، صص ۲۷۱ تا ۲۷۰، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

خلع و خواه به کشتن، بنابراین نباید از هیچ چیز چندان ترس داشته باشید که از «سری که دم گشته و یادمی که سرگشته!...» زیرا از گردیدن مردم از حالی به حالی دیگر نتیجه آن می شود که هر کس چیزهایی، نه درخور او، برتر از پایه و منزلت او می جوید و چون پیدا کرد، چیزهایی برتر از آن می بیند و آرزوی آن می کند و در طلب آن قدم می گذارد و معلوم است که در میان عامه، کسانی هستند که به شاهان نزدیکتر از دیگرانند و انتقال مردم از حالات خویش باعث می شود که آنها که در پایه، تالی شاهند، طمع در شاهی می بندند و آنانکه پس از آنند هوس مقام ایشان می کنند...<sup>(۱)</sup> خلاصه به موجب این فرمایشات هیچ کس حق ترقی ندارد و مقامات، مخصوص بزرگوارانی است که آنها را دارند و دیگران وظیفه دارند فقط به دور خود به بچرخند و اگر خواستند به فکر ترقی بیافتند، باید گردنشان رازد!... اردشیر برای جدا کردن طبقه ممتاز و اشرافی از طبقه متوسط و توده جامعه، آن چه در توان داشت، انجام داد و حتی از درهم آمیختن خون خاندانهای بزرگان با خاندانهای پست تر هم توسط ازدواج، جلوگیری می شد و نام بزرگان در دفاتر مخصوص ثبت می گردید؛ کاری که برای اولین بار توسط داریوش بزرگ صورت گرفته بود.<sup>(۲)</sup> و جالب اینکه حتی در بعضی مواقع شاه هم حق نداشت که شغل مخصوص یک طبقه را به افراد طبقه دیگر بدهد.<sup>(۳)</sup>

ظهور مزدک و آئین توفانی او سبب شد که این امتیازات طبقاتی و اختلافات از بین برود، ولی پس از سرکوبی پیروان وی توسط انوشیروان عادل، نامه تنسر به همین منظور تقریر یافت تا ستمهای طبقاتی و حقوق و امتیازات خانواده های کهن اشرافی، بار دیگر تجدید گردد.<sup>(۴)</sup> در هر حال بقایای این اقدامات و افکار اگر با نگاهی دقیق، امروز هم گریبانگیر اکثر مناطق تحت سلطه ساسانیان آن زمان است و اثرات مسموم سیستم فئودالیت و خانخایی گری، در خیلی از مناطق و بخصوص کردستان که تا ادوار اخیر در زیر نظام عشیره ای و مقررات خان سالاری، قرار داشتند - و چنان که خواهد آمد - از بزرگترین علل

۱. نامه تنسر، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، صص ۴۵۴ تا ۴۵۵، مرتضی راوندی.

۲. نامه تنسر، ترجمه ابن مقفع، از زبان پهلوی به عربی.

۳. چنان که در لشکرکشی انوشیروان به روم، وی نیازمند پول شد، مردی کفشگر حاضر شد پول زیادی بدهد به شرط آنکه پسرش پس از تحصیل لازم به مقام دبیری برسد، ولی شاه آن پیشنهاد را نپذیرفت (شاهنامه فردوسی داستان انوشیروان).

۴. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، صص ۴ تا ۴۵۵.



توقف و عدم پیشرفت آنان، در طول تاریخ بوده است، هنوز در رگ و پی این اجتماعات جا خوش کرده است. برای درک مفهوم این نظریه کافی است به تاریخ دو سه قرن اخیر این مناطق و مخصوصاً کردستان توجه شود و آن‌گاه دیده شود که چگونه همین امر سبب شده که تمام قیام‌ها و کوشش‌های اصلاح طلبانه مردم این سرزمین، به وسیله شاخه‌ای دیگر از خود آنان که در زیر یوغ خانی دیگر بودند و تنها منافع خود را می‌طلبیدند سرکوب شده است.<sup>(۱)</sup>

در دوران ساسانیان، ایران دو قسمت بود، یکی سرزمینهای اصلی ایران که آنرا «ایران‌شهر» می‌گفتند و دیگر، سرزمینهایی که بعداً به تصرف ایرانیان درآمده‌اند که آنها را «انیران یا بجز ایران» می‌خواندند. مرحوم سعید نفیسی معتقد بود که حکومت دوران ساسانی نوعی کنفدراسیون یا حکومت فدرال بوده است، به طوری که در بعضی از این مناطق، حکمرانان مستقل بر آنها حکومت می‌کردند و گاه این حکمرانی ارثی هم بوده است.<sup>(۲)</sup> و در موارد استثنایی حکمرانان عنوان شاه داشته‌اند و به همین جهت بود که شاه ساسانی را شاهنشاه و یا شاهان شاه می‌گفتند. از جمله آن حکمرانان می‌توان از «گیلان شاه» و «میشان شاه یا دشت میشان» و «گوتیان شاه» و ارمن شاه نام برد، و به علاوه ساسانیان هفت خاندان دوره هخامنشی را دوباره زنده کردند، که هر یک از آنها، اختیار دار یک رکن از ارکان مملکت بود، مثلاً یکی قوه قضائیه را و دیگری قوه نظامیه و آن یکی امور کشوری را و... بقیه طبقات تا آنجا تضعیف می‌شد که سرانجام کشاورزان مثل سرف‌های روسیه تزاری، جزو زمینی بودند که روی آن کار می‌کردند. پروفیسور رومن گیرشمن می‌نویسد: کشاورزان گرچه قانوناً آزاد بودند ولی عملاً بردگانی وابسته به زمین محسوب می‌شدند که با اراضی و دهکده‌ها فروخته می‌شدند و... املاک بزرگ دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان و روغن‌گیر مخصوص خود بودند.<sup>(۳)</sup>

جالب این است که هیچ کس از بزرگ و کوچک حق صحبت با شاه را نداشت و تمام

۱. نظری گذرا به وقایع تاریخی دو سه قرن اخیر بخصوص در رابطه کرد با کشورهای سلطه‌گر و سرکوبی رادمردان این قوم توسط خوانین و خان سالارانی خودخواه و طماع و جاهل همین قوم، به راحتی صحت این نظریه را روشن می‌سازد.

۲. تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی، ص ۲۹۶.

۳. ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، جلد ۲، ص ۲۷۶. این رویه تا همین اواخر و زمان اجرای قانون اصلاحات ارضی، در بعضی از نقاط خان‌نشین اجرا می‌شد.

مطالب به واسطه افرادی مخصوص به عرض شاه می‌رسید و تخلف از این امر مجازاتش مرگ بود چنان که می‌نویسند: در یکی از اعیاد انوشیروان بزرگان را مخاطب قرار داد و دوبار از آنها خواست که نظر خود را نسبت به مقررات جدید وضع شده اعلام کنند، برای سومین بار یکی از حاضران با ادب از شاه سؤال کرد که آیا در نظر دارد این مالیاتها را دائمی کند... شاه بدون اینکه به پرسش آن مرد جواب دهد گفت: ای مرد ملعون گستاخ از کدام طبقه‌ای؟ آن مرد گفت از طبقه دبیرانم، شاه دستور داد آنقدر دوات بر سر او کوبیدند تا بمرد، این فرمان اجرا شد تا کس نگوید که انوشیروان عادل نبود.<sup>(۱)</sup>

با توجه به طرح کلی نوع اداره حکومت در ایران و بخصوص در زمان ساسانیان، که با اجتناب از توضیح جزئیات صورت گرفت، اینک نیم‌نگاهی هم به امپراطوری روم و نوع اداره آن امپراطوری می‌اندازیم تا با چگونگی وضع اداره کردستان هم که متأسفانه مثل همیشه به علت موقعیت بسیار حساسش از نقطه نظر جغرافیایی و سیاسی، وضعی دوگانه داشت؛ بدین ترتیب که گاه در دست این و گاه در اختیار دیگری بود و یا قسمتهایی متعلق به این و مناطقی هم در اختیار آن یکی قرار داشت و به ناچار تحت نظم و نظام حکومتهای این دو امپراطوری اداره می‌شد آشنایی پیدا کنیم، هر چند که به قول پروفیسور مینورسکی: هیچگاه تابعیت دول معظم غالب را نپذیرفته و استیلاگران را اجازه‌ای نداده که به راحتی بر سرزمینشان فرمانروایی کنند...<sup>(۲)</sup>

۱. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، ص ۴۶۵ نوشته مرتضی راوندی.

۲. متن سخنرانی پروفیسور مینورسکی، در کنگره شرقشناسان در بروکسل، بلژیک ۱۹۱۵.

# روم و سازمان اداری و تشکیلات آن

## چگونگی ادارهٔ سرزمین‌های اشغالی

تولد این امپراتوری از همان آغاز مسئله ساز بود، زیرا صرف‌نظر از موقعیت جغرافیایی مناسب برای ایجاد یک دولت نیرومند، قدرت‌یابی آن با انهدام و اضمحلال دولتهای آتن و اسپارت و مقدونیه در یونان تحقق یافت،<sup>(۱)</sup> و چون آن کشورها را ضمیمهٔ خاک خود ساخت، متصرفات آنها هم در آسیای صغیر - خودبخود - با جزئی کشمکش، به این حکومت جوان و تازه بپاخواسته، ملحق شدند و بدین ترتیب سرزمینهایش بر پهنهٔ مرزهای امپراتوری عظیم پارت (اشکانی) و بعد ساسانیان، تکیه زد و از همین زمان هم اختلاف و ستیز بین این دو غول جهان آنروز آغاز گردید و کردستان که تقریباً تمام مرزهای غرب مرکزی ایران و شرق مرکزی روم را تشکیل می‌داد - مطابق معمول - مرکزیت میدانهای

---

۱. باید گفت که چگونگی تولد این امپراتوری را باید از لابلای تاریخ کشورهای یونان یعنی آتن و اسپارت و مقدونیه جستجو کرد که آنها هم به دنبال اضمحلال علوم و عالمان حاصل شد. بدینسان وقتی در قرون ۲ و ۳ پیش از میلاد علوم دنیای باستان به اوج خود رسید و به قول مرتضی راوندی (تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۱، ص ۳۱۸) [ارشیمدس در این سیر صعودی نشانهٔ نقطهٔ اوج بود]، با مرگ ارشیمدس در حقیقت دوران مرگ و انحطاط یونان آغاز گردید و آنگاه که مردم شهر «سیراکوز»، قتل عام و خود شهر به ویرانی کشیده شده، تولد و عظمت شهر روم آغاز گردید و رومیان به زودی فنون عملی را بر معرفت مطلق ترجیح دادند و بجای فقط تفکر و تعقل، اسلحه و آلات کشتار را به میدان آوردند و شرایط اجتماعی و سیاسی آرام و آزادخواهی و آزاد منشی شاهان جای خود را به استیلا و قدرت طلبی و دیکتاتوری داد، چنانکه یک قرن بعد از درگذشت ارشیمدس یونانی، که غرق افتخار و سربلندی ناشی از علوم و دانش‌های روز افزون و دانشمندان بزرگ خویش بود، گرفتار و سوسه‌کیمیگری و اوهام خدایان و سرگردانی و عوامل دیگری از اینگونه گردید. در همان حالیکه انحطاط یونان به غلطک افتاده و راه سرازیری می‌پیمود، نیروی وحشی و عظیم روم بدون برخوردن به هیچ مانعی، راه رشد و توسعه را می‌پیمود و به قول «دکتر موسی جوان در کتاب مبانی حقوق، بجای بهره‌جویی از منطق علم و عوامل جدل، بر مهارت خود در به کار بردن شمشیر و زوبین و ... می‌افزود و بدین ترتیب دیری نگذشت، که صدای پای سربازان چکمه‌پوش رومی که در معابر آتن رژه می‌رفتند، گوش فلک را کر میکرد.» به صورت روشتر باید گفت: پیدایش روم نتیجهٔ اهمال و کج فکری و بی‌خیالی ناشی از اعتقاد به معرفت مطلق یونانیان بود.

جنگ بین دو امپراتوری را هم تشکیل داد.

بهانه شروع برخورد و اصطکاک بین دو کشور، فلات ارمنستان در ناحیه شرقی و شمالشرقی کردستان بود که از سالها پیش تحت حکومت شاخه‌ای از خاندان پارت یا اشکانی، قرار داشت.<sup>(۱)</sup> به قول کریستن سن<sup>(۲)</sup> «... این ناحیه کوهستانی که از یک سو به گوشه جنوب شرقی دریای سیاه و از طرف دیگر به رودخانه دجله در محل التقای رودخانه «زاب» می‌رسد، در میان ایرانیان و رومیان، مرز طبیعی مستحکمی محسوب نمی‌شد و همین وضع جغرافیائی آن، ایجادکننده جنگهای دائمی بین دو کشور بود... ملوک طوایف ارمنستان هم دائماً آماده طغیان بودند و نفوذ ایران و روم پیوسته در مجادله و ستیز...»

باید بر گفته «کریستن سن» این نکته هم اضافه شود که همیشه انگشت ناپیدای ایران یا روم در شورشها و آشوبهای ارمنستان، در حرکت بودند، چنانکه در قیام اردشیر پاپکان اتحادیه‌ای در ارمنستان از مخالفان وی به رهبری «خسرو ملقب به تیرداد دوم» پادشاه ارمنستان تشکیل گردید، که روم هم مخفیانه از آن حمایت میکرد و سرانجام شکست این اتحادیه سبب دخالت مستقیم روم و شعله‌ور شدن مجدد جنگهای هفتصد ساله ایران و روم گردید که برای تصاحب جاده ابریشم و به دست گرفتن راههای بازرگانی بین شرق و غرب که اکثر آنها از ناحیه علیای بین‌النهرین و ارمنستان به سوی شمال ادامه می‌یافت، صورت می‌گرفت. این راهها باندازه‌ای برای کنترل کننده آنها حیاتی بود که وقتی امپراتوری اسلام سلسله ساسانی را منقرض کرد و مدتها وارث تمام این راهها و درآمد عظیم گمرگی آنها شد، به محض ضعف توان خلفای عباسی، اروپائیان جانشین امپراطوری روم از هم پاشیده، در صدد برآمدند تا این آرزوی دیرین را برآورده سازند، اما امپراطوری سلجوقی و بعد قدرت نوپای عثمانی دیوار آهنین خود را در برابر آنان استوار ساختند که همین امر منجر به یک رشته جنگها و فعل و انفعالات پشت پرده و ایجاد اتحادیه‌های متعددی بر علیه عثمانیان گردید که همه آنها در تاریخ به نام «مسئله مشرق» شهرت یافته است.

باز می‌دانیم که سرزمین کردستان دروازه ورودی به این راهها بود و همه جنگها تا زمان

۱. تقریباً از سال ۶۲ میلادی.

۲. ایران در زمان ساسانیان [...]، ص ۲۴۴.

عثمانیان، از آنجا آغاز میشد و یا در آنجا پایان می‌گرفت، چنانکه اگر از زمانهای آغازین صحبت کنیم وقتی «الکساندر سوروس» امپراطور روم برای مقابله با اردشیر پاپکان ستونهای سپاه روم را متوجه ایران کرد، ستونی مأمور کردستان و آذربایجان [آتروپاتن = ماد کوچک که اکثریت سرزمینهای آنها جزو کردستان بود] گردید که با اینکه این ستون در ابتدای کار پیروزیهایی هم بدست آورد ولی در مراجعت یا عبارت بهتر، عقب‌نشینی، گرفتار سرمای شدید مناطق کوهستانی آذربایجان و کردستان و جنگ و گریزهای بیچاره‌کننده دسته‌های سوارکاران تیز تک این نواحی شدند که به نوشته ژنرال سرپرسی سایکس، ژنرال انگلیسی نویسنده تاریخ ایران، تعداد زیادی از آنان بخاک هلاک افتادند و در نتیجه امپراطور روم با شکستی فاجعه بار و وهن‌آور مواجه گردید.<sup>(۱)</sup> در همین نبرد بود که وقتی تیرداد اشکانی فرمانروای ارمنستان تنها ماند، با توطئه اردشیر، بدون جنگ، توسط شخصی بنام «آناک» که او نیز از اشکانیان بود، کشته شد<sup>(۲)</sup> و [.. اردشیر بدون پرداخت بهانی گران ارمنستان را به تصرف خویش درآورد...]<sup>(۳)</sup>

عده‌ای از پژوهشگران نظیر «کرپرتر»، «فلاندن»، «کُست»، «دومرگان»، و «لمان هوپت» و...<sup>(۴)</sup> نقوش برجسته «صورت داغی» در «دهکده خان تختی» واقع در ۳۰ کیلومتر شهر «سلماس»<sup>(۵)</sup> را به این واقعه مربوط می‌دانند.<sup>(۶)</sup>

## تشکیلات حکومتی

بدنبال برچیده شدن حکومت پادشاهی، کشور روم به صورت «جمهوری = Republique» اداره میشد که در این سیستم حکومت از دست امپراطوران خارج و به دست اشراف و نجیب‌زادگان افتاد، اما باز هم طبقات پائین یا «پرولترها»<sup>(۷)</sup> هیچگونه حقی در حکومت

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۵۳۹.

۲. کاری که این روزها در جهان امروز متداول است و صاحبان حکومت‌هایی مثل عراق مخالفان خود را بدانگونه از بین می‌برند.

۳. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، ص ۴۶۷.

4. R.Kerporter. E.londen. P. coste.j.De Morgan, c.h.Lehmann.Haupt.

۵. باستانشناسی ایران باستان، لونی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۱۸ به نقل از آذربایجان در سیر ...

۶. سفرنامه جکسن محقق امریکائی و هنر ایران باستان اثر «ابدات پرادا» و کتاب ایران در زمان ساسانیان و ...

۷. پرولتر بمعنی رنجبر و زحمتکش است (فرهنگ عمید).

نداشتند. نمایندگان مجلس سنا را که تعدادشان ۳۰۰ نفر بود، اشراف تعیین می‌کردند. در نظام جمهوری بالاترین مرجع ملی، مجمع عمومی بود که تمام شهرنشینان روم از شریف و وضع می‌توانستند در آن شرکت کنند، مهره‌های حکومتی را در سطح بالا، مجمع عمومی انتخاب می‌کرد. (۱) بالاترین افراد دستگاه اجرائی را «کنسول» می‌گفتند که توسط مجمع عمومی انتخاب می‌شدند و این کنسولها دو نفر بودند که برای مدت یکسال برگزیده می‌شدند. هرگاه یکی از دو کنسول، با اقدام دیگری موافق نبود، می‌توانست از حق «وتو» استفاده کند که در آن صورت، تصمیم متخذه توسط کنسول اول قابل اجرا نبود. (۲) ارتش تحت نظر کنسولها انجام وظیفه می‌کرد مگر در مواقع اضطراری، که با توصیه مجلس سنا - کنسولها اختیارات خود را به یک نفر دیگر برای مدت شش ماه تفویض می‌نمودند. این فرد ثالث دیکتاتور خوانده می‌شد. فرمانداران ایالات و متصرفات امپراتوری را نیز کنسولها انتخاب می‌کردند که در سرزمینهای متصرفی نمی‌بایست از مردم آن سامان باشند و حتماً از اشراف روم می‌بودند. به دنبال قرارداد ۲۹۸ میلادی که بین ایران و روم منعقد گردید و به عهدنامه «نصیبین» معروف است، سرزمین کردستان بین ایران و روم تقسیم گردید و چنانکه قبلاً اشاره شد، یکی از بزرگترین عوامل ناراحتی و درگیری مردم این ناحیه شد، که سبب شورشها و مقاومتهای آنان در برابر استیلاگران رومی گردید. بر اثر این قرارداد ایران از ارمنستان و بخش علیای بین‌النهرین (کردستان و قسمتهایی از آذربایجان - صرفنظر کرد و اجرای این قرارداد باعث شد که این ناحیه (آذربایجان) و مهمتر از همه «تیسفون - مدائن» پایتخت ایران، بی‌هیچ مانعی، به صورت کاملاً آسیب‌پذیر، در دسترس رومیان قرار گیرد. (۳) بعلاوه با تعیین قلعه «زیتتا» در آترو پاتن به عنوان مرز ارمنستان که دیگر جزوی از امپراطوری روم بود قسمت اعظم این خطه (آذربایجان) به ارمنستان واگذار شد (۴) و این الحاق تا زمان سلطنت

۱. تاریخ تحولات اجتماعی، جلد اول، ص ۵۱، بیعد، مرتضی راوندی.

۲. حق وتو امروزه در شورای امنیت سازمان ملل متحد، جزو امتیازات پنج کشور اصلی که اعضاء دائمی شورا هستند (امریکا، روسیه، انگلیس، فرانسه و چین) می‌باشد و اگر یکی از آنان با تصمیمی که اعضاء دائمی و علی‌البدل شورا با آن موافقت، مخالف باشد، از این حق استفاده می‌کند و آن تصمیم قابل اجرا نخواهد بود.

۳. تاریخ سیاسی ساسانیان، نوشته دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۷۶.

۴. همان.

شاپور دوم (۳۳۷ م) برقرار بود.<sup>(۱)</sup>

تجزیه کردستان به دو قسمت ایرانی و رومی، به طور کلی مشکل بزرگی برای مردم آن سامان فراهم ساخت، ولی علت آشوبها و نابسامانیهای کردستان شرقی (شرق دجله) ناشی از نابسامانی و آشفتگی دربار ساسانیان و از هم پاشیدگی شیرازه امور آن به علت ضعف و ناتوانی پادشاهان و کارشکنیهای اشراف و موبدان بود، اما مردمی که در اثر این قرارداد جزو متصرفات روم شدند، از وضع بهتری برخوردار بودند؛ زیرا وضع قوانین بعد از جمهوری دوم در روم و دوره امپراطوری (از ۱۲۲ میلادی بپس) باعث شده بود که امپراطوران محدوده شهرها را کوچکتر ساختند، در حالیکه بر اختیارات فرمانداران ایالات افزوده و قدرت آنها را بیشتر کردند. به طوریکه «دیوگنین» به جای ۴۵ شهرستانی که روم را تشکیل میداد، کشور را به ۱۰۱ شهرستان تقسیم کرد. به صورتیکه هر کدام دارای ادارات و سازمانهای مستقلی بودند،<sup>(۲)</sup> و در طی دو قرن صلح و آرامشی که به دوران (صلح رومی = Pax-Romana) معروف است<sup>(۳)</sup> به خودمختاری جابرائه والیان و روشهای اخذ مالیات تا اندازه زیادی خاتمه داده شد و - در موارد خاص - به مردم استانها، اختیار حکومت محلی میدادند که خود بر امور آن ناحیه نظارت می کردند و حقوق مدنی و اجتماعی آنقدر توسعه یافت که همه مردم به صورت یکسان از آن بهره مند می شدند و [...] یکنفر رومی میتواند بی آنکه خود را در کشوری بیگانه احساس کند، از لندن به ماریسی و بعد به روم و اسکندریه و بابل سفر کند و ... میتواند از آن تمدنی که رومیان به جهان داده بودند، بهره گیرد...]<sup>(۴)</sup>

راهها چنان توسعه یافته بود که یک مسافر می توانست ۱۸ روزه از روم به اسکاتلند در شمال انگلستان برود. براساس همین ارتباطات و قوانین، آن قسمت از کردستان که جزو روم شده بود، از رفاه بیشتری برخوردار گردید و در قسمتهایی از آن مثل نواحی «نصیبین» و «آمد دیاربکر» مناطق دور از خطوط مرزی روم، حکومتهای محلی خودمختار به وجود آمد و

۱. تاریخ آذربایجان، نوشته ادوین میلتن رایت، ص ۶۲.

According to the creet Latin and muslim Geogsapher Edvin Milton

۲. تاریخ اجتماعی ایران مرتضی راوندی، جلد اول، ص ۳۰۷.

۳. تاریخ تمدن غرب، ترجمه پرویز داریوش، ص ۴۶۱ بپس.

۴. همان.

قوانین و مقرراتی که «پران‌تور Prantor» گفته می‌شدند، توسط کارشناسانی که بعدها دولت آنها را بنام «وکلا‌ی کارشناس» رسماً استخدام می‌کرد و آنها را «خبرگان قانون» هم مینامید، با موارد خاص تطبیق داده میشد و در آن نواحی به اجرا درمی‌آمد و بدین ترتیب [...] به رشد انصاف کمک می‌کردند...<sup>(۱)</sup>

در آثار موجود نشانه‌هایی در دست است که رومیان قاضی‌هایی به نام «کنسول»، مثل سایر اتباع خارج از ایتالیا به نقاط مختلف کردستان فرستاده‌اند، تا دعاوی مهم را بر طبق عرف و عادت محلی حل و فصل کنند، و بدین گونه میتوان گفت که در حقیقت قوانین حقوقی روم، قوانین و مقررات ملل تابعه را هم دربر داشته است، که آنرا «*jus gentium*» یا قانون همه ملت‌ها می‌خوانده‌اند.<sup>(۲)</sup> کما اینکه در نوشته اصلی «معرفت پیر شهریار» - که از بزرگان زردشتی کردستان در زمان حمله اعراب به ایران بوده است - باین نکته اشاره شده و آنرا «مارفتو رومی = معرفت رومی» خوانده است.<sup>(۳)</sup>

مجموعه قوانین روم را در زمان «ژوستینیان» امپراتور روم که مقارن ظهور اسلام (قرن ششم میلادی) است جمع‌آوری کردند، که مجموعه آنرا «دوهزار جلد و سه میلیون سطر» نوشته‌اند. همین مقررات و قوانین بعد از تصرف اسکندریه توسط مسلمانان و ایجاد تماس بین فقهای اسلامی و حقوق‌دانان رومی، در فقه اسلامی راه یافتند و ما تائید این گفته را بنا به نوشته «پیر شهریار» می‌بینیم که این قوانین قبل از اسلام در کردستان اجرا می‌شده است.

در قوانین قدیم روم پیشرفتهای بسیاری روی داد به طوریکه امروزه در بعضی از کشورهای جهان سوم، قوانین به صورت آنروزگار رومیان اجرا میشود مثلاً [هرگاه در اجرای قصاص بیم مرگ باشد، قصاص به دیه اجباری تبدیل میشود] و یا [...] شخص دیوانه و طفل نمی‌توانند تقصیرکار باشند و برای ترمیم زیان قابل تعقیب نخواهند بود...<sup>(۴)</sup>

۱. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد اول، ص ۳۱۵.

۲. همان.

۳. چنانکه قبلاً نیز به این نوشته اشاره شده متعلق به فردی از مغان زردشتی کردستان بوده، به نام «پیر شهریار» = پیر شالیار که عنوان «مارفتو پیر شالیار» = معرفت پیر شهریار را داشته و مرکب از بندهای مسجع است که برای استفاده، به کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی نوشته استاد فقید رشید یاسمی مراجعه شود.

۴. کتاب مبانی حقوق، نوشته دکتر موسی جوان به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، مرتضی راوندی.



## ساعات تفریح اشراف و طبقه ممتاز روم و چگونگی آن

در آغاز قدرت یابی روم، طبقات ممتاز مخصوصاً پس از کسب رفاه اقتصادی، برای پر کردن ساعات بیکاری خویش، دنبال کارهایی بودند که بتواند رضایت خاطر آنها را فراهم آورد، و در این راه دست به اقداماتی می زدند که گاه بسیار وحشتناک و مخصوصاً برای طبقه عوام الناس زجرآور و نابودکننده بود. مثلاً اشراف رومی آمفی تئاترهایی می ساختند<sup>(۱)</sup> که در آنها نمایش های مختلف به صورتی دور از عفت و اخلاق به اجرا درمی آمد و نیز اسرا و بردگان بدبخت را در برابر جانوران درنده، مثل شیر و ببر و پلنگ قرار میدادند و زمانی که بدن آن بیچارگان مورد حمله چنگ و دندان درنده آن حیوانات وحشی قرار می گرفت و ناله و فریادشان سر به فلک می کشید، غریو شادی و شوق از نهاد قسی و سادیسمی دیوانه وار تماشاچیان، فضا را پر می کرد. همچنین بزرگان رومی عده ای از بردگان و اسرا را به نام «گلا دیاتور» - که اغلب قبلاً تربیت می شدند - در چنین مواقعی، با شمشیر و سلاحهای کشنده، به جان هم می انداختند و از پاره پاره شدن پیکر آنها به وسیله شمشیرهای برنده و تبر و زوبین و ... لذت می بردند و تفریح میکردند چنانکه [... ترايانوس، پس از بازگشت از جنگ های دانوب، ۱۰ هزار اسیری را که با خود آورده بود، در ۱۳۳ جلسه برای تفریح خاطر خود و سایر اشراف، به جان یکدیگر انداخت...]<sup>(۲)</sup>

در این برنامه ها تقریباً تمام قربانیان - زن و مرد - از سرزمینهای متصرفی انتخاب می شدند و این برنامه های ننگین، تا زمان طغیان بردگانی مثل «اسپارتا کوس» و دیگران ادامه داشت، تا اینکه به تدریج با وضع قوانینی از اجرای برنامه های آنچنانی جلوگیری به عمل آمد و مخصوصاً با قبول دین مسیح به عنوان دین رسمی امپراطوری از طرف «کنستانتین = قسطنطین» امپراطور روم (۳۱۲ م) و گرایش درونی مردم آن امپراطوری، از ضعیف و قوی و اشراف و عوام الناس به تعلیمات روحانی و انسانی این دین، جنبه های حیوانی و وحشیگریهای افراطی مردم و دستگاه حاکمه تا اندازه زیادی تلطیف گردید و فرهنگ جامعه بیشتر بسوی اصول انسانی هدایت شد.

۱. سالن های مدوری تقریباً شبیه میادین فوتبال امروزی، که دور تا دور آن پله کان هایی برای نشستن تماشاچیان بود می ساختند، و در وسط آن فضایی برای بازی و اجرای برنامه ها باقی می گذاشتند.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد ۱، ص ۳۱۰.

بعد از سلطنت شاپور دوم، فشار بر مسیحیان تعدیل یافت و پادشاهان گاه برای تضعیف نفوذ اشراف و بزرگان، دست به اعمالی برای تحبیب و جلب رضایت مسیحیان میزدند تا بدینوسیله نظر مساعداً امپراتور روم را بدست آورند تا جایکه حتی از آن پس عده‌ای از درباریان مهم رسماً بدین مسیح گرویدند. چهره شاخص این سیاست خسرو پرویز بود، به طوریکه در زمان وی مسیحیان در بسیاری از شهرهای ایران، کلیساها ساختند و آزادانه در داخل ایران تردد می‌کردند. این اعمال، یعنی اعطای آزادیها به مسیحیان از سوی خسرو پرویز سبب شد که در نوشته‌های سریانی او را «عیسوی پناه»، «عیسوی رحیم» و مقدس‌ترین پادشاهان خوانده‌اند، در حالیکه موبدان او را بزهکار می‌نامیدند.<sup>(۱)</sup>

ارمنستان که به رهبری «تیرداد سوم» مسیحیت را ابتدا برای اتحاد کشور و بعد به خاطر جلب دوستی روم<sup>(۲)</sup> پذیرفته و ترویج می‌کرد، ناخودآگاه در بال و پر دادن به ارباب کلیساکار را به جایی رساند، که کلیسا در قرن پنجم به بزرگترین فتودال و زمین‌دار و قدرت مؤثر در ارمنستان تبدیل گردید، و به گفته نویسنده تاریخ ارمنستان بیشتر عناصر تمدن و فرهنگ ارمنستان را هم که مخالف منافع خود می‌دید از بین برد.<sup>(۳)</sup>

در لشکرکشی «یولیانوس» امپراتور روم در ۳۲۳ میلادی، کردستان مورد تاخت و تاز سپاهیان ارمنی همراه وی که جنگجویان «هون» و «آلان» نیز جزو آنها بودند، قرار گرفت. می‌نویسند قسمتهای شرق کردستان تا دریاچه ارومیه چنان آباد و پرجمعیت بود که مورد تعجب مهاجمین قرار گرفت و آنجا را «چیلیاکوموس» یا هزارآبادی خواندند. بهرحال در این لشکرکشی کردستان و آذربایجان گرفتار غارت و چپاول زیادی شدند،<sup>(۴)</sup> هر چند که با کشته شدن «یولیانوس» ورق برگشت و پایگاههای مهمی را که ایران در کردستان از دست داده بود دوباره به دست آورد، ولی ویرانیها جبران‌ناپذیر بودند.

۱. تمدن ساسانی اسامی جلد اول، ص ۲۴۱.

۲. ارمنستان هم مثل روم، بقول «ویل دورانت» که در تاریخ تمدن جلد ۹ اشاره کرده‌اند، کارشان یک تغییر مذهب صادقانه و یا یک عمل ناشی از اعتقاد مذهبی نبود بلکه دنبال رفع اختلافات بنفع وحدت امپراتوری، بود زیرا مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف و ...

۳. تاریخ ارمنستان به نقل از آذربایجان در مسیر تاریخ ایران رحیم رئیس‌نیا.

۴. تاریخ آذربایجان سنباطزاده در مسیر تاریخ ایران رحیم رئیس‌نیا.

این جنگها و آشتی‌های بین دو امپراطوری. حالت ثابت و بادوامی نداشت چنانکه نوشته‌هایی نظیر یک دستنویس که از «ناحیه جلوان» به دست آمده و مربوط به قرن چهارم هجری است،<sup>(۱)</sup> ضمن اشاره به تمام این کشتارها و آشتی‌های ناشی از تحریکات کلیساهای مسیحی و معابد زردشتی و فعل و انفعالات دو امپراتوری ایران و روم مینویسد: یکی از علل عدم گرایش مردم کردستان به آئین مسیح، اعمال و کردار خشونت بار کلیساها بود، که به علت پیوستگی و همجواری سرزمین کردستان با روم، به صورت گسترده‌ای در آن سامان انعکاس می‌یافت. و جنایتهایی را هم که مسیحیان در جریان جنگهای صلیبی - که حدود یکصد و بیست سال طول کشید - مرتکب شدند، خود محتاج کتابهای جداگانه بی‌شماری است که برای نمونه به یکی دو حرکت مسیحیان که گفته خود آنها است، اشاره می‌کنیم:

«میل Mile» مینویسد: در محاصره انطاکیه صلیبیون سرده هزار ترک و کرد را از بدن جدا کردند و «میشو Michoud» می‌گوید: این قوم وحشی (صلیبیون) شکم اطفال را در آغوش مادران پاره کردند،<sup>(۲)</sup> مسلمانان را در کوچه‌ها و در منازلشان قتل عام نمودند. تاریخ عرب و اسلام از قول یکی از مورخین مینویسد: در رواق مسجد عمر نهر خون، عمقش باندازه‌ای بود که تا سر زانو می‌رسید و یا آنها که سوار بودند، تا عنان اسبشان را می‌گرفت.<sup>(۳)</sup> یکی از مبلغین جنگهای صلیبی هم در نامه‌ای به پاپ در تاریخ ۶ ژوئن ۱۰۹۹ بشارت داده مینویسد: ... کسان ما در رواق سلیمان در معبد، در گردابی از خون مسلمانان می‌تاختند و ... ده‌هزار مسلمان قتل عام شد و هرکس در آنجا راه می‌رفت تا بند پایش را خون می‌گرفت و از کفار هیچکس جان به در نبرد. حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف ننمودند...<sup>(۴)(۵)</sup>

چون هدف ما بحث درباره چند و چون کردستان است و فقط آن دسته از وقایع تاریخی و

۱. دوست عزیز من «شعبان دوزگون» که در شهر وان در ترکیه زندگی می‌کند و خود از مردم حلوان بود، این نوشته را در اختیار نگارنده گذاشت که داستان خواندن و چگونگی آن خود احتیاج به توضیح جداگانه دارد. واجب است باز هم سپاس خود را از این محبت ایشان بیان کنم. نوشته به زبان و خط کردی است و به همین جهت خواندنش با مشکل فراوان همراه بود و دو نفر از دوستان شعبان در این راه یاور ما شدند.

۲. تاریخ تحولات اجتماعی، جلد دوم، مرتضی راوندی، ص ۳۱۸.

۳. همان، ص ۳۲۲.

۴. تاریخ جنگ صلیبی، اثر ویل آردوین «wileh Ardouin».

۵. تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضی راوندی، ص ۳۲۴ بیعد.

رویدادها را که رابطه‌ای با کردستان دارند مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، لذا از توضیح و تفسیر بیشتر درباره روابط مسیحیان و مسلمانان در جریان جنگهای صلیبی بصورت عام صرف نظر می‌کنیم، و به بازتاب این واقعه (توسعه دین مسیح و پیدایش جنگهای ممتد بین مسلمانان و مسیحیان) در منطقه کردستان می‌پردازیم.

### ارمنستان و نقش آن در (اختلافات ایران و روم)

برخوردها و دشمنیهای اسلام و مسیحیت به دنبال بیش از یک قرن دشمنی و ستیز جنگهای صلیبی که تمام دنیای اسلام و مسیحیت را فرا گرفته بود، همه جاگیر شده و کردستان و امرای آنها از این درگیریها و جنگ و جدالها، در امان نبودند و در این خطه سرزمینی که پیش از هر جای دیگر از مناطق مسیحی نشین به کردستان نزدیکتر و جزوی از آن محسوب می‌شد و به علت توجه زیادی که ایران و روم به آن نشان می‌دادند و از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، ناحیه ارمنستان و مردم تازه مسیحی شده آن بودند. این سرزمین (ارمنستان) و کردستان از همان آغاز، به علت موقعیت حساس از نقطه نظر ارتباطی و راههای تجارته همیشه مورد توجه بوده و از زمان پیدایش امپراطوری روم و مخصوصاً پس از به رسمیت شناخته شدن دین مسیح در روم، که حدود سی سال قبل از آن از سوی ارمنستان به رسمیت شناخته شده بود، به عنوان دفاع از مسیحیت - این بهانه - عامل اصلی اختلاف بین دو امپراطوری ایران و روم شده بود، زیرا هر یک برای اعمال نفوذ بیشتر در آن سرزمین و تسلط بر راههای بازرگانی و ارتباطی آنجا، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند،<sup>(۱)</sup> و با توجه به اینکه فلات ارمنستان جزئی از خاک کردستان است، لذا کردستان همیشه گرفتار، درگیریهای این دو امپراطوری و تحمل رنجها و مصائب ناشی از آن می‌شد.

در زمان ساسانیان این برخوردها بیشتر شد و مخصوصاً پس از شکست و قتل امپراطور «گوردیانوس» و قرارداد ۲۴۴ میلادی توسط فلیپ عرب، جانشین وی و شاپور اول که

محدوده حکومت ارمنستان جزوی از خاک ایران شد،<sup>(۱)</sup> روم که نمی‌توانست به همین راحتی از ارمنستان و در حقیقت از سیادت خود بر راههای بازرگانی و دست‌یابی ایران بر دریای سیاه صرف‌نظر کند، در صدد جبران مافات بر آمد، ایران هم که به هیچ وجه نمی‌توانست آنچه را که به دست آورده از دست دهد، پس این درگیریها اوج بیشتری گرفت<sup>(۲)</sup> و شاپور با انتصاب پسرش «هرمز درارد شیر» به عنوان پادشاه ارمنستان و خلع «خسرو آرشاکیدی»، رسماً این سرزمین و آذربایجان را که قسمتهائی از آن جزو ارمنستان بود، ضمیمه خاک ایران ساخت.<sup>(۳)</sup>

در زمان این پادشاه (شاپور اول) روم هر کاری کرد نتوانست بر ایران غلبه کند و والریانوس امپراتور دیگر روم را هم مثل گوردیانوس مغلوب و با هفتاد هزار رومی اسیر کرد، که این امپراتور هم در اسارت جان داد.

با این حال آنچنانکه باید شاپور نتوانست از فتوحات خویش بهره‌برداری کند، زیرا برخلاف روم، ایران دارای ارتش چریکی و داوطلب بود که پس از هر جنگ، هر کس در فکر آن بود که همراه غنائم بدست آمده بخانواده خویش ملحق شود،<sup>(۴)</sup> و این امر سبب آن شد که ایران کمتر در سرزمینهای متصرفی صاحب پایگاه گردد و به همین دلیل بعدها که ورق برگشت و رومیها قدرت یافتند، تیرداد سوم پسر خسرو اول که از سالها قبل در روم به حالت تبعید بسر می‌برد، همراه با «دیوکلینانوس» امپراتور روم به ارمنستان برگشت و مردم ارمنستان که از استیلای ایران بر سرزمینشان در رنج بودند، به گرمی از او استقبال کردند و بر ضد پادگانهای ارتش ایران دست به شورش زدند که حاصل این کار آن شد که ارتش روم بدون آنکه دست به تهاجم و سیعی زده باشد، برازمنستان غلبه کرد. تیرداد سوم مدتی پس از تکیه بر سلطنت ارمنستان، در اواخر سده سوم میلادی، بر اساس ایجاب شرایط و جلب مساعدت بیشتر روم، برخلاف سابق که مخالف سرسخت دین مسیح و از مسیحی‌کشیهای

۱. ایران در زمان ساسانیان، نوشته کرنستین سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۴۴ ببعد.

۲. ایران در زمان یورش تازیان، نوشته کولسینکف، ترجمه م. ر. یحیانی، ص ۱۱۶ ببعد.

۳. ایران شهر، اثر مارکوارت، ص ۱۱۲. از دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۱۹۶.

۴. ایران از زمان باستان تا امروز، اثر آ. ا. گرانوفسکی، م. آ. دانامایف و... ترجمه خسرو کشاورز، ص ۱۶۳ ببعد.

مشهور بود، تغییر جهت داده و دین مسیح را در ارمنستان دین رسمی اعلام کرد و این بار ارمنه‌ای را که به دین مسیح نمی‌گرویدند می‌کشت و آتشکده‌های بسیاری را به کلیسا تبدیل نمود و تبلیغات وی چنان وسیع بود که گرجستان و آلبانی (قفقاز) هم دین مسیح را دین رسمی خود قرار دادند هر چند که این دین در کردستان به هیچ وجه مورد استقبال قرار نگرفت.

به هر حال بعدها پس از کشیده شدن عامل نفاق به این منطقه (سرزمینهای شرق امپراطوری روم) و قبول «کنستانتین» امپراطور مقتدر روم، دین مسیح را به نام دین رسمی امپراطوری روم (در ۳۱۳ م.) (تقریباً سی سال بعد از ارمنستان)، جنگهای مذهبی و دینی، کردستان را هم درگیر کرد و از جمله حکومتهایی که شدیداً درگیر آن گردید، حکومت کرد «راوندیه» بود که در آذربایجان و کردستان حکومت داشت. این حکومت توسط «حسین پسر محمد ملقب به ابولهیجا» تاسیس یافت و جانشینانش به مدت ۷۶ سال آنرا ادامه دادند.

«ابولهیجا» پس از آنکه «ابراهیم بیگ» دومین حاکم «سالاریه»<sup>(۱)</sup> آذربایجان را مغلوب و برکنار کرد، حکومت آذربایجان و کردستان را به دست آورد (۳۷۱ هجری) و چون ارمنستان نمی‌توانست حکومت نیرومندی را در کنار خود بپذیرد، به تحریک «ابودلف» که خود از سالاریان و حاکم ناحیه گنجه بود، بر علیه ابولهیجا وارد عمل شد، اما بگفته «آسوغیک» مورخ ارمنی در سال ۳۷۷ هجری «ابولهیجا تمام شهرهای جنوبی ارمنستان را یکی بعد از دیگری تصرف و خراجگذار خویش ساخت». همین مورخ می‌نویسد: پادشاه ارمنستان برای مقابله با ابولهیجا اعلام جهاد کرد و جنگ دو حکومت را به جنگ دینی تبدیل نمود.<sup>(۲)</sup>

بعد از ابولهیجا هم این برخوردها و مخصوصاً در دوره پسرش «مملان» ادامه یافت. احمد کسروی می‌نویسد: مملان اسم اصلیش محمد بوده که در «کردی زری» به علت

۱. سالاریان از فرزندان سالار مرزبان، از سرداران دیلمی بودند که از ۳۴۰ هجری حکومت آذربایجان را در اختیار داشتند و بعد از مرگ سالار مرزبان نیز فرزندان و برادرانش، این فرمانروایی را تا ۳۷۱ ادامه دادند تا سرانجام حسین پسر محمد از کردهای راوندیه حکومت را از دیلمیان گرفت و سلسله «راوندیه» را در کردستان هم برقرار کرد و دیلمیان برای همیشه از این منطقه بیرون رفتند.

۲. کتاب تاریخ آسوغیک = آسونک، مورخ ارمنی، به نقل از کتاب آتروپاتن یا کردستان موکریانی، نوشته حسین حزنئی موکریانی، ص ۲۴۰ بعد.

محبوبیتش ممل خوانده می شده به اضافه الف و نون زایده.<sup>(۱)</sup> در هر صورت جنگ راوندیه و ارمنستان ادامه داشت و چون رومیان از ارمنستان حمایت میکردند و بهانه این حمایت هم مسیحی بودن ملت ارمنستان بود، لذا از این سو نیز هر چند گاه این جنگها جنبه جهاد پیدا می کرد چنانکه وقتی «داوید = داود» والی ارمنستان در ۳۸۴ هجری شهر و قلعه ملازگرد را در محاصره گرفت اعلام کرد به شرط تسلیم شدن مردم شهر، آنان را امان خواهد داد، ولی وقتی مبارزان شهر خود را تسلیم کردند، همه را از شهر بیرون راند و آنجا را در اختیار مسیحیان قرارداد. مسلمانان وقتی این حرکت را دیدند، از همه جا به دور امیرمملان جمع شدند. از آن سو نیز حکمرانان گرجستان و نواحی دیگر مسیحی نشین به یاری «داوید» شتافتند و در شهر «آلاشگرد» دو نیرو با هم رو شدند و کشتار وسیعی صورت گرفت که برای آن منطقه تا مدتها حماسه ساز شده بود.<sup>(۲)</sup>

در شهر «برگری BARGRY» هم که در شمال شرقی دریاچه وان قرار داشت، باز تا مدتها جنگ اسلام و مسیحی راه انداختند. این شهر از زمانهای دور در دست کردها بود تا اینکه سپاهی از رومیان و یونانیان آنجا را تصرف کرده و خریسلوس = نیکو غوس = تاورسیلاس نامی را که یونانی بود به حکومت آن شهر گماشتند و خدریق ملقب به ابولهیجا، را که از کردهای هذبانی و حاکم آن شهر بود دستگیر و زندانی ساختند (که به نظر نگارنده باید «خدریق = خدریک»، همان «خضر» باشد که کردها خضر را «خدر = kder» تلفظ می کنند و لذا آرامنه یا وکاف را به آن اضافه کرده و «خدریق = خدریک» کرده اند و یونانیان هم همانطور آنرا نقل نموده اند).

سید احمد کسروی می نویسد: این خدریق که لقب ابولهیجا داشت<sup>(۳)</sup> از زندان برای حکام کرد اطراف پیام فرستاد و از آنان درخواست کمک کرد. امرای کرد هم «شهربرگری» را اشغال کرد و «خدریق = ابولهیجا» را از زندان نجات دادند و به نام جهاد، کشتار وسیعی از

۱. شهریاران گمنام، نوشته سید احمد کسروی، بخش راوندیه. البته ما میدانیم ممل یا مملی یا مملان یک لفظ ترکی آذری است که مردم عامه اگر کسی یا فرزندی را که محمد نام دارد خیلی دوست داشته باشند، او را مملی و مملان می خوانند. مرحوم کسروی اینجا اشتباهاً لفظ کردی «زرزا» را زری نوشته است.

۲. آتروپاتن یا کردستان موکریان، نوشته حسین حرنی موکریانی، ص ۲۴۵ بیعد.

۳. شهریاران گمنام، جلد دوم، نوشته سید احمد کسروی، ص ۸۴

ارامنه و مسیحیان دیگر به عمل آوردند. سال بعد امپراطور روم باز هم سپاهی فرستاده و شهر برگری را از کردها پس گرفت و بدینگونه این کشتار باز هم ادامه یافت<sup>(۱)</sup> و باز هم امیر «وهسودان» و ابولهیجا (این شخص غیر از ابولهیجا مؤسس سلسلهٔ راوندیه است) خواهرزاده‌اش در سال‌های ۴۳۰ و ۴۳۱ هجری «شهربرگری» را از رومیان گرفتند و باز هم این کشتارها را ادامه دادند.<sup>(۲)</sup>

قطران تبریزی شاعر معروف ایرانی که مدیحه‌گوی امیر وهسودان و خاندان وی بود، بعد از این جنگ و رفتن وی به گنجه در سال ۴۳۲ هجری شعر زیر را در مدح امیر وهسودان سرود.

مهی که سجده برد پیش او مه گردون	به نیکوئی بر او نیکوان دیگر دون
بدان دو لاله مصقول دل کند مقتول	بدان دو سنبل مفتول دل کند مفتون
اگر نوان و نگونست زلف او چه عجب	که صد هزار دل است اندر و نوان و نگون

کنون که گشت دو خسرو بیکدیگر موصول	کنون که گشت دو کوکب بیکدیگر مقرون
امیر ابوالحسن و شهریار ابومنصور	که نصرت آید و احسان از آن و این بیرون

یکی بگیرد چندان که داشتی مملان      یکی بگیرد چندان که داشتی فضلون<sup>(۳)(۴)</sup>

اینجا بد نیست که اشاره شود زمین لرزه و حشتناکی که تبریز را در سال ۴۳۴ ویران کرد، در زمان حکومت امیر وهسودان راوندی بوده و چنانکه حمداله مستوفی و قاضی رکن الدین و قطران تبریزی از آن صحبت کرده‌اند، امیر وهسودان در حدود چهار سال تمام برنامه‌های

۱. تاریخ جامعیان، جلد دوم، صص ۹۱۸ تا ۹۱۷.

۲. شهریاران گمنام، سیداحمد کسروی، ص ۸۶، جلد دوم و این اثر به نقل از کردستان موکریان، نوشته حسین حزن‌ی موکریانی، ص ۲۸۱.

۳. اشاره، به خاندان دو امیر است که یکی امیر ابوالحسن علی از خاندان روادی شدادیه که در سال ۴۲۵ فرمانروای ارزان بوده است و دیگری وهسودان از خاندان فضلونیان کرد روادی که کنیه‌اش ابومنصور بود.

۴. دیوان قطران تبریزی.



شادی و تفریح خود را قطع کرد. و در تمام این مدت به بازسازی شهر تبریز پرداخت به طوری که ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ از تبریز دیدن کرد، آنجا را شهری بزرگ و آباد دیده است،<sup>(۱)</sup> و قطران مینویسد:

نسبش شهر در آفاق خوشتر از تبریز      به ایمنی و بمال و به نیکوئی و جمال

.....

خدا پدید نیاورد شهر بهتر از این      فلک به نعمت این شهر برگماشت زوال

.....

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز      رمال گشت جبال و جبال گشت زمال

.....

از آن درخت نمانده کنون مگر آثار      از آن سرای نمانده کنون مگر اطلال

و بعد در شعری دیگر مینویسد:

زمین نگشتی لرزان اگر نسب گُردی

بحلم شاه سستوده دلی و زدوده خصال

چراغ شاهان «مملان» که پیش تیغ و کفش

یکی است شیر و شکال و یکی است سیم و سفال<sup>(۲)</sup>

و باز قطران در تعریف پسر مملان به نام وهسودان که در این راه کوشیده است میگوید:

بدولت تو همه کار ملک نیکوکرد      نشاط مبانست فرزند مهترت مملان

پسر چنین بود آنرا که تو پدر باشی      گهر نخیزد نیکو مگر ز نیکوکان

اضافه می شود که طغرل سلجوقی در سال ۴۵۰ هجری امارت «مملان» را به جای پدرش

وهسودان در آذربایجان و کردستان تأیید کرد و قطران در اظهار شادی از این پیش آمد گوید:

تا حشر بقای پسر و جد و پدر باد      کز هر سه جهان را شرف و مفتخر آمد

۱. شهریاران گمنام، نوشته سید احمد کسروی، جلد دوم، ص ۱۳۸.

۲- بنقل از کتاب آتر، پاتن پاکردستان موکریانی، نوشته سید حسین حزنئی مکریانی، ص ۲۹۰.



## فصل ششم

### تمدن و مظاهر آن در کردستان تا ظهور اسلام

فعل و انفعالات حاصله در بین قدرتهای بزرگ جهان قبل از اسلام، مثل ایران و یونان و روم به علت موقعیت حساس و استثنائی جغرافیایی و سیاسی کردستان در تمام شئون آن اثر مستقیم داشتند و عوارض آنها از هر نظر و بخصوص فرهنگ و تمدن، مثل عوارض حکومتی و جنگی و دیگر مسائل، در این سرزمین به ظهور می‌رسید و این تحولات و دگرگونیهای حاصله، در تمدن و فرهنگ جهانی توسط این امپراطوریه‌ها، وقتی در کردستان ظاهر می‌شد، با ترکیبی که حاصل برخورد عوارض جدید تمدن، با فرهنگ و تمدن بسیار کهن این سرزمین و مردم آن بود، خودنمایی می‌کرد. آن چه که حاصل بررسی‌ها و تحقیقات مستقیم نگارنده و پژوهشهای وسیع پژوهشگران دیگر در این منطقه می‌باشد، آن است که آن چه که در نهایت امر، هیئت و شمایل خود را می‌نمود، مثل امروز، شکل پاک کرده آن آثار و استفاده از آنچه که با خصوصیات فرهنگی آنان مطابقت داشت، بود و در این رابطه تأثیر فرهنگی ایران به علت هم‌خونی و هم‌نژادی آنان با کردها همیشه بیشتر از امپراطوریه‌های غربی آن بوده است. چنان که آثار باقی مانده آن زمانها بسیار کم هستند، ولی تماماً معرف این نظریه می‌باشند و زنده‌ترین آثار معماری و هنرهای تزئینی و... ایران از ابتدای دوران تاریخی این کشور، بعد از کاخهای تخت جمشید (پرس پولیس) در کردستان قرار دارند که هر یک دنیایی از ظرافت و هنر را در خود نهفته دارند و تماشاچیان خود را دچار بهت و حیرت می‌سازند. جالب این است که آثار و نمونه‌هایی از این گونه را که برای حکام و

فرمانروایان محلی ساخته‌اند نیز بیشتر از هر جای دیگر، از هنرایران متأثر شده‌اند و حتی بیشترین اصول اداری و مالکیت و دیگر امور حاکم بر زندگی و سرنوشت مردم کرد، در کردستان نیز مأخوذ از قوانین و مقررات حاکم بر مردم ایران بوده است و چنان‌که خواهد آمد، در آن قسمت‌هایی از کردستان که زیر سلطه و تحت انقیاد رومیان و یا قبل از آن یونانیان بودند نیز، روال زندگی، بیشتر بر پایه شیوه زندگی موجود در ایران و در میان ایرانیان، قرار داشت. جالب‌تر این که هر دگرگونی و تغییری هم که در شیوه و روال زندگی خصوصی و یا عمومی مردم ایران به وجود می‌آمد، کردستان آخرین نقطه‌ای بود که از موج این تحول و دگرگونی متأثر می‌شد و سیستم قبلی را از خود دور می‌کرد، که البته آن هم با تطابق کامل با فرهنگ محلی بود.

### نظام موجود در کردستان قبل از اسلام

از نظامهای دوران پیش از تاریخ در کردستان قبلاً به صورت کلی صحبت شده و چون اطلاعات موجود، از آن زمانها بسیار کم است، لذا صحبت ما هم تقریباً بیشتر جنبه اشاره داشت، ولی از زمان اشکانیان و سپس دوره ساسانیان اطلاعات موجود قابل توجه است و با اینکه مستقیم به نام کردستان، باز هم اطلاعات نارسا است ولی با توجه به این که این سرزمین هم جزوی از ایران و روم بوده و اطلاعات درباره آنها زیاد است، لذا ما هم با اخذ اطلاعات موجود از آنها و ایجاد رابطه بین آن چه که از این دو امپراطوری (ایران و روم) داریم و آن چه که از خود کردستان جمع کرده‌ایم، توانسته‌ایم آگاهیهای بسیاری را بدهیم، مثلاً بر همین قیاس و جمع‌بندی اطلاعات موجود از نظام اجتماعی کردستان قبل از اسلام، به این نکته پی برده‌ایم که هیچگاه نظام برده‌داری به آن صورت که در مناطق دیگر وجود داشت، در کردستان به نظر نرسیده است و با این که قرن‌ها مردم آنجا را به صورت اسیر گرفته و به نام برده در بازارهای برده‌فروشی می‌فروختند، خود آنها از این بازار و منافع آن سود نمی‌بردند. و در میان مردم آن سرزمین، برده‌داری فقط به صورت کاملاً ابتدائی آن و در حالت یک کارگر امروزی اما با شرایطی به مراتب سخت‌تر وجود داشت. به دنبال انقراض سلسله اشکانیان،

نظام برده‌داری از هم فرو پاشید و نظام فئودالیتة نُضج گرفت و تغییرات و دگرگونیهای وسیعی را در زندگی اجتماعی و اقتصادی اجتناب‌ناپذیر ساخت.

با این که مبارزات علنی و منفی بردگان، بازده کار را پایین آورد و همه جا طبقات بهره‌ور حاکم، چه در دستگاه حکومتی و چه در سطح ارباب‌ها و زمین‌دارهای بزرگ و خرده مالکان و روستاییان آزاد - برای تولید بیشتر - اقدامات وسیعی را انجام دادند و چه بسا به نابودی و اضمحلال یک گروه یا یک طبقه هم انجامید، در کردستان سیستم فئودالیتة که با خوی و خصلت عشایری آنها (که ما با اصطلاح امروزی چنان خواندیم) بیشتر می‌خواند، بدون برخورد با موانع بازدارنده مهم و حادثه‌ساز و نابودکننده، جاگیر شد و طبقه زحمت‌کش و مولد با کمی جابه‌جایی، در حالت برده‌داری و نفی نسبی شکل اولیه آن، به کار و زندگی خود، ادامه داد و بدین ترتیب خرده مالکان تقریباً از بین رفته و اراضی خود را به مالکان بزرگ یا فئودالها دادند و همراه برده‌ها که «بندک یا رسیک» خوانده می‌شدند و دیگر عوامل تولید به صورت رعایای آنان درآمدند و آنهایی هم که در کار تولید و زراعت نبودند، به صورت عوامل خدماتی در خانه و مراکز تجمع به کار گرفته شدند.

از عوارض ناشی از این تغییر و تحول نظام اجتماعی و اقتصادی، علاوه بر ایجاد طبقات اجتماعی جدید، حقوق برده‌های رعیت شده نیز افزون گردید، که به قول نویسنده کتاب **تکامل فئودالیسم در ایران** می‌توانستند مقداری از محصول به دست آورده را به خود اختصاص دهند و بعد هم حتی به فرزندان خویش به صورت ارث واگذار کنند<sup>(۱)</sup> که شرح مفصل آن را در قوانین آن زمان نظیر «ماتیکان یا هزار دادستان» می‌توان ملاحظه کرد.<sup>(۲)</sup>

این قوانین در کردستان صورت بهتری داشت و جالب اینکه به علت قرابت مردم آبادیها، میزان این درصدها مثل یک دهم یا یک چهارم و .... خیلی راحت میانشان رد و بدل می‌شد.<sup>(۳)</sup> اگر چه در جاهای دیگر صحبت از اختصاص یک برده به دو برده‌دار است، ولی به طور کلی از این بابت اطلاعات ما در مورد بردگان کردستان که صورت رعیت پیدا کرده بودند،

۱. تکامل فئودالیسم در ایران، فرهاد نعمانی، از ص ۲۳۹ به بعد.

۲. مجموعه قوانینی است که در اواخر دوره ساسانی نوشته شده است.

۳. رجوع شود به آثار پیدا شده در کرکوک و لوحه‌های «هولر = اربیل» که در صفحات قبل به آنها اشاره شده است.

بسیار کم است، ولی تقریباً می‌توان گفت به علت خوی و خصالت عشیره‌ای، وضع بردگان در منطقه کردستان مخصوصاً در نواحی تحت تابعیت رومی‌ها مثل دیاربکر یا آمد و نصیبین بسیار بهتر از نواحی دیگر مخصوصاً سرزمینهای تحت سلطه ساسانیان بوده است.

در اینجا اشاره به این مطلب ضروری است که نهضت مزدکیه ضربه بسیار شدیدی به سیستم برده‌داری در ایران وارد ساخت و این نهضت از عوامل بسیار مهم بهبود وضع بردگان ایران و عامل مؤثر در سرعت بخشیدن به انتقال نظام برده‌داری به ارباب و رعیتی در این سرزمین بوده است.

هنگام استیلای اسلام از بردگان در منطقه کردستان مرکزی و شمال شرقی و شرق آن، اثری نبوده و در نوشته‌ای از «ملا عبدالقادر بن ولید بن محمد جوتیار»<sup>(۱)</sup> در سال ۲۷۶ هجری برابر با ۱۱۲۱ میلادی آمده است: روستاییان در کردستان جزو اولین روستاییانی بوده‌اند که در زمان بردگی و رعیت بودندشان، از ارباب خود اراضی و زمین اجاره کرده و به «دستگرد» تبدیل شده‌اند و به صورت رعیت وابسته به ارباب درآمده‌اند.<sup>(۲)</sup> وی می‌نویسد: **الحمد لله و المنه کار خودیکا و خوویخاد خوزاد مستی آغای بی‌کورتا و اسلام داگرت انشاءاله...**

البته باید دانست که تا قرن ششم میلادی (زمان ظهور اسلام و بعثت حضرت محمد (ص)) و حتی بعد از آن هم سیستم تقریباً تکامل و تحکیم یافته فتودالیسم در مناطق دیگر نتوانسته بود نظام برده‌داری را از بین برده و کاملاً جایگزین آن گردد، بلکه بردگی خانگی و سایر مناسبات بدوی و عشیره‌ای و پدر شاهی، اگرچه به مقیاسی محدودتر از گذشته، به موجودیت خود در کنار نظام فتودالی ادامه می‌داد،<sup>(۳)</sup> ولی این حالت هیچگاه مانند فتودالیسم اروپایی نبود و هیچگاه رعایا یا بردگان در این سرزمین مانند سرف‌های روسیه و اروپا به زمین بسته نبودند و حتی مثل سرزمین‌های همسایه هم، چنان که آقای رئیس‌نیا اشاره دارند، رعیت همراه با زمین یا توسل به حیل مختلف، مثل قید مقروضی دائمی به ارباب، وابسته به زمین و ارباب نمی‌شدند.<sup>(۴)</sup>

۱. کلمه «جوتیر» یا «juoter» کردی است، و به معنای زارع می‌باشد.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد تغییرات و تبدیلات برده و رعیت و چگونگی آن، کتاب تکامل فتودالیسم، نوشته فرهاد

نعمانی مرجع خوبی است. ۳. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۶۳۲.

۴. همان.

## طبقات اجتماعی

از نظر طبقاتی، جامعه تحت حاکمیت ساسانیان از دو طبقه تشکیل می‌شد: ۱. بهره‌ور یا بهره‌گیر، که عبارت بودند از فتودالها و زمین‌دارها و بزرگان. ۲. طبقه بهره‌ده یا کارگر و رعیت، که حاصل رنج و کوشش آنان را طبقه اول تصاحب می‌کرد. البته این دو طبقه پایه، دارای رشته‌های بسیاری بودند که به صورت سنتی، از هم‌دیگر جدا می‌شدند و قوانین و مقرراتی که در این باره رعایت می‌شد، اغلب جزو آداب و رسوم بود که نسل به نسل اجراء می‌گردید و یا پادشاهان و والیان و فتودالها، اجرای آنها را وظیفه‌ای لایتغیر برای خود و دیگران می‌دانستند، چنانچه اردشیر پاپکان که خود یکی از طرفداران متعصب این شیوه طبقاتی و عدم تغییر آن بود، با تأکید تمام اجرای آنرا از جانشینان خود می‌خواسته است، مثلاً در «اندروز نامه» خود: ... هر کس از شما که پس از من فرمانروا شود... نباید بر آمدن یکی از این گروه‌ها را به گروه دیگر از شاهی خویش سبک‌تر گیرد، زیرا جابه‌جاشدن پایگاه مردم در رفتن شاهی او زود سرایت خواهد کرد، یا از راه کشته شدن، یا از راه برکنار گشتن و... زیرا هر زمان مردم از پایگاهی که دارند جابه‌جا شدند، هر کدام از ایشان پیوسته به پایگاهی بالاتر از آنچه دارد، چشم دوزد و... کسانی که پس از شاهند، در آرزوی شاهی افتند... و این نخستین انگیزه تباهی شهریاری است...<sup>(۱)</sup>

در «نامه تنسر» هم که ذکر آن رفته و از آثار دوره ساسانی است چنین آمده است... شهنشاه در میان اهل درجات تمیزی ظاهر و عام، با دید، پدید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتکار، بعد از آن میان ارباب درجات هم تفاوت نهاد به موقف و جامه و حلیه و ابنیه چنان که هیچ عامی با ایشان مشارکت نکند در اسباب تعیش... و گفت من باز داشتم از آن که هیچ مردم زاده زن عامه خواهد، تا نسبت محصور ماند و هر که خواهد، میراث بر آن حرام کردم و حکم کردم تا عامه، مستغل و املاک بزرگان نخرند و در این معنی مبالغت رو داشت تا هر یک را درجه و مرتبه معین ماند و به کتاب‌ها و دیوان‌ها، مدون گردانند...<sup>(۲)</sup>

۱. تاریخ سیاسی ساسانیان، ص ۱۲۷، به نقل از آذربایجان...

۲. نامه تنسر، ص ۶۵، ترجمه ابن مقفع.

«ابن مقفع» مترجم نامه تنسر به زبان عربی، داستانی از این بابت نقل می‌کند و می‌گوید: ... اسکندر از ارسطو خواست که در مورد حفظ یا نابودی بزرگان ایران، پس از تصرف این کشور، او را راهنمایی کند، او در جواب گفت: اگر تو ایشان را هلاک کنی بزرگ‌تر از ارکان فضیلت برداشته باشی از عالم و چون بزرگان ایشان از پیش برخیزند، لامحاله، حاجت‌مند شوی که فرومایگان را بدان منازل و مراتب بزرگان رسانی، و حقیقت بدان که در عالم هیچ شری و بلایی و فتنه‌ای و وبایی را آن اثر فساد نیست که فرومایه به مرتبه بزرگان برسد.<sup>(۱)</sup>

بیان این داستان حقایق بسیار وحشتناکی را در تاریخ، از تحقق یافتن این نظریه ارسطو در جهان و حتی ایران به یاد می‌آورد و گویای این واقعیت است که زعمای ساسانی - به قول کریستن‌سن - در حفظ اصالت طبقاتی مورد نظر خود مالکیت و خون را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بودند.<sup>(۲)</sup> وضع مالکیت که روشن است؛ اما خون عبارت بود از این که باید تمام سعی هیئت حاکمه و دستگاه حکومتی بر این پایه قرار گیرد که از آمیزش خون بزرگان و فرومایگان توسط ازدواج طبقات فوق، جلوگیری به عمل آورد که نتیجه این تفکر، رواج و تائید ازدواج با محارم و اقارب بود.<sup>(۳)(۴)</sup>

در هر حال در زمان ساسانیان، شرایط زندگی عمومی و اداری کشور ایران، دچار تحولاتی شگرف گردید که بانی اصلی آن همان مؤسس آن سلسله (اردشیر) بود. طبقات اجتماعی که بر اساس اوستای جدید<sup>(۵)</sup> به سه طبقه «روحانیون یا آثروان Athravan»، «سپاهیان یا جنگیان = رث ایشتر Rathaeshter» و «کشاورزان یا واستریوفشونیت Vâstryô Fshuyant» تقسیم می‌شد.<sup>(۶)</sup> در این زمان به چهار طبقه قسمت گردید که طبقه

۱. همان، ص ۴۶، از نظریه ارسطو.

۲. تحقق این واقعیت را از نظریه ارسطو در مناطق مختلفه جهان و در انقلابات و دگرگونی‌های عمیق اجتماعی دوران معاصر هم می‌توان مشاهده کرد که چگونه از میان برداشته شدن بزرگان - اینجا به مفهوم شخصیت‌های صاحب اصالت و کاردان و ماهر در امور - سبب انحطاط و زوال آن جامعه و از هم پاشیده شدن شیرازه امور آن برای دورانی طولانی گشته است.

۳. ایران در زمان ساسانیان، کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، صص ۳۳۹.

۴. زن در حقوق ساسانیان، صص ۵۰-۴۷.

۵. منظور از اوستای جدید داستانی است که توسط مغان به دستور اردشیر پایکان بازنویسی و جمع‌آوری شد.

۶. مقاله بنونیت، به نام طبقات اجتماعی در روایات اوستائی، مجله آسیائی، ۱۹۳۲، ص ۱۱۷ به بعد.



اضافه شده «دبیران Dībērān» بودند. این طبقه در ردیف سوم قرار گرفت و کشاورزان و صنعت‌گران به طبقه چهارم رفتند که آنها را با زبان پهلوی [«آثروان Athravan = روحانیان» «جنگیان یا ارتیشاران Arteshtaran» «دبیران Dilheran» و «روستاییان یا واستریوشان Vastryoshan» و «صنعتگران و شهروندان = هوتوخشان Hutukhshan»] می‌نامیدند.<sup>(۱)</sup> قبلاً اشاره شد که هر یک از این طبقات به شاخه‌های مختلف تقسیم می‌شدند، مثلاً روحانیان به گروه‌های قضات، مغان موبدان، هیربذان، دستوران یا معلمان که (مغان اندرزبذ) خوانده می‌شوند.<sup>(۲)</sup> بزرگ تمام روحانیان را هم «موبذان موبذ» و رئیس تمام دبیران را «ایران دبیربذ = دبیراد مهیشت Mahisht یا IRAN DABIRBADH» و بزرگ ارتیشاران را «اسپابذ Eran - Spabadh» و بزرگ طبقه چهارم را «واستریوشان سالار واستریوش بذ یا هتخشبذ» می‌خواندند.<sup>(۳)</sup>

بنا به کتیبه «حاجی آباد» افراد طبقه اول هیئت حاکمه را با لقب شاهی می‌خواندند، که نامیده شدن پادشاه به نام «شاهنشاه» هم به همین علت بوده است، یعنی حکام ایالات و ولایات کشور و شاهک‌هایی که سرزمین‌شان در جوار کشور ایران بود، خود را وابسته شاه ایران محسوب می‌داشتند، به عبارت بهتر - چنان که در نامه تنسر نوشته شده - دستور اردشیر را رعایت کرده بودند: [هر که به اطاعت پیش ما آید، تا بر جاده مطاوعت مستقیم باشد، نام شاهی از او نیفکنم]<sup>(۴)</sup>.

امراء حیره و به قول «آمیانس» «کردوئن = کردستان cordoen» و آلبانی و «حسینونیان Chionites» جزو این شاهکان بودند،<sup>(۵)</sup> ولی کریستن سن می‌نویسد: از آغاز قرن پنجم میلادی به بعد، فرمانفرمایان این ایالات را «مرزبان» می‌گفته‌اند.<sup>(۶)</sup>

در دوران ساسانیان، هفت خانواده در رأس همه دودمانهای دیگر قرار داشتند و خانواده

۱. دارمستتر در نامه تنسر، ص ۲۱۴ و کتاب التبییه، نوشته مسعودی، ص ۱۰۳ و کتاب التاج، جاحظ، چاپ قاهره، ص ۲۵.

۲. ایران در زمان ساسانیان اثر کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۱۷، به بعد.

۳. خواندن زیرنویس شماره ۱ کتاب ایران در زمان ساسانیان، در ص ۱۲۰ از این بابت بسیار مفید خواهد بود.

۴. نامه تنسر، تدوین دارمستتر، صص ۲۱۰ و ۵۱۳ و مینوی، ص ۹ به نقل از ایران در زمان ساسانیان.

۵. آمیانس، کتاب ۱۸، بند ۶، فقرة ۲۲. ۶. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۲۳.

ساسانی هم در رأس تمام این هفت خاندان قرار داشت. بعد از آن به ترتیب خانواده‌های «کارن پهلوی» «سوران پهلوی» «اسپاهبذ پهلوی»، «اسپندیاد» و «چهران پهلوی» قرار داشتند. دودمان «کارن پهلوی» در سرزمین ماد و کردوئن فرمانروایی می‌کردند، که نمایان‌گر این واقعیت است که این منطقه چقدر برای ساسانیان، ارزشمند بوده است.

در کتیبه «نیایشگاه زرتشت» که عناوین امرای نواحی را نوشته است، این فرمانروایان را با ترکیب کلمه شاه و محل فرمانروایی شان خوانده است مثل: **ارمنان شاه، کردوئن شاه، مادان شاه، کرمانشاه، سکانشاه (سکستان یا سیستان)**.<sup>(۱)</sup>

موضوع قابل توجه و قابل اشاره اینکه در خیلی از آثار کهن، ماد و کردوئن را با هم آورده‌اند. از خصوصیات این امرا و فرمانروایان ساسانی، دارا بودن املاک و زمین‌های بسیار و ثروت سرشار آنان است. مطلب قابل ذکر اینکه این املاک و دارایی‌ها، تنها منحصر به منطقه فرمانروایی آنان نبوده و بسیاری از آنان (شاهکها و مرزبانان)<sup>(۲)</sup> علاوه بر املاک منطقه فرمانروایی خویش در ولایات دیگر هم، املاک و زمین‌های بسیار وسیعی داشته‌اند،<sup>(۳)</sup> که اگر در صورت جابجایی و تغییر مأموریت از محل خود به هر جایی می‌رفتند، آنجا هم املاک و زمینهای قابل دسترسی، داشته باشند. هر چند که این کار بیشتر سبب نابودی، ویرانی و عاطل بودن این املاک و زمین‌ها در مناطق دور از دسترس شان می‌گردید، زیرا به علت عدم کنترل و نظارت صاحب اصلی توجه چندانی نسبت به نگهداری آنها نمی‌شد و به تدریج ویرانی و خرابی و غیر قابل استفاده بودن، نتیجه‌ای بود که از این روش حاصل می‌شد. اینکه ما در اغلب کتاب‌ها و آثار باقیمانده از دوران پیشین، می‌خوانیم که اغلب آن نواحی که امروزه در ایران غیر قابل استفاده و لم یزرع هستند و یا کویر آن نواحی را به زیر خود کشیده است، مناطقی سرسبز و آباد و بسیار حاصل خیز بوده‌اند از جمله علل آن است.

۱. لغات پایکولی از هر تسفلد، شماره ۶۳۲. نیایشگاه زرتشت، سطر ۲۳ - ۲۲ از هنینگ در بولتن شرقی، جلد ۹، ص ۸۴۶ به بعد و ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۲۲ به بعد.

۲. مرزبان عنوانی بوده که به جای شهریان آمده و قبلاً این عنوان به کار نمی‌رفته و در کتیبه‌های اوایل ساسانیان و حتی در کتیبه نیایشگاه زرتشت هم از این عنوان خبری نیست و کریستن‌سن در ص ۱۵۷ کتابش می‌نویسد که این عنوان از زمان بهرام پنجم متداول گشته است و مارکوارت هم در کتاب ایرانشهر ص ۵۲ به بعد به این موضوع اشاره دارد.

۳. مالک و زارع در ایران، اثر ا.ک. س. لمتون، ترجمه منوچهر امیری.

مسعودی در این مورد می‌نویسد: در اواسط حکومت ساسانیان و زمان پادشاهی «قباد دوم»، هزاران ده آباد در سرتاسر ایران به علت عدم مدیریت کافی و واگذاری املاک به تیول اربابان، رو به ویرانی نهاد،<sup>(۱)</sup> و که صد البته بیشترین عامل، قلت اربابان - به علت وسعت دارایی و املاک فئودالها - و عدم امکان رسیدگی به علت نداشتن فرصت رسیدگی و در نتیجه، واگذاری املاک به تیول و مباشرین و بی‌توجهی آبادکنندگان و بیشتر رها کردن زمینهای زراعی به علت عدم علاقه و وابستگی و نداشتن عامل زراعت و بهره‌وری بود و این ویرانی آن چنان اثر نابودکننده‌ای داشت که بعد از قرن‌ها باز هم بیشتر آن مناطق از قابلیت انتفاع افتاده و به صورت خشک و برهوت باقی مانده‌اند.

بر این عوامل زمانیکه بی‌کفایتی و کم‌توجهی اولیای امور و مخصوصاً پادشاهان هم اضافه می‌گردید، دیگر نور علی نور می‌شد. چنان چه مسعودی در داستانی از کم‌توجهی دوران قباد دوم نقل می‌کند، می‌گوید: [وی (قباد) دوم که در آغاز پادشاهی به خوشی و لذت و شکار و تفریح، پرداخت، به کار ملک نیاندیشید و در امور رعیت ننگریست و در نتیجه مملکت رو به ویرانی رفت و آبادانی کاهش یافت، موجودی خزانه نقصان گرفت و سربازان نیرومند ضعیف شدند و ضعیفان مردند. در چنین زمانی که اوضاع چنان درهم بود، روزی قباد با موبدی که ادعا می‌کرد، زبان حیوانات را می‌داند، از ده ویرانه‌ای می‌گذشتند، صدای دو جغد را شنیدند، شاه از موبد پرسید که آنها چه می‌گویند؟ موبد پاسخ می‌دهد که جغد ماده گفت به شرطی تسلیم تو می‌شوم که خرابه بیست ده معتبر را که در ایام سلطنت این پادشاه جوان بخت ویران شده باشد به من بخشی، جغد نر هم جواب داد که اگر دوران این شاه جوان بخت، دراز شود، از املاکی که ویران می‌شود، هزار ده به تو خواهم داد].<sup>(۲)</sup>

در باره میزان ثروت و املاک فرمانروایان نواحی و فئودالهای بزرگ داستان‌های شگفت‌آوری نقل می‌شود که بسیار حیرت‌انگیزند که گاه حتی فئودال فئودالها را هم حیرت زده می‌کرده است. از جمله داستانی است که خواجه نظام الملک در کتاب سیاست نامه، در

۱. مروج الذهب، جلد اول، اثر مسعودی، صص ۴۸ تا ۲۴۶.

۲. سیر الملوک، ص ۴۴، خواجه نظام الملک، به نقل از مروج الذهب مسعودی.

مبحث سیر الملوک، نقل می‌کند و می‌نویسد انوشیروان پرسید: «این فلان را که امیر آذربایجان است چه مایه و دستگاه باشد از زر نقد؟ گفتند: مگر دوبار هزار هزار دینار دارد که او را بدان حاجت نیست، بیکاره نهاده. گفت: مجلس و متاع تا چه حد باشد؟ گفتند: پانصد هزار دینار سیمینه و زرینه دارد. گفت: از جواهر؟ گفتند: ششصد هزار دینار دارد. گفت: فرش و تجمل؟ گفتند سیصد هزار دینار دارد. گفت: ملک و مستغل و ضیاع و عقار؟ گفتند: در خراسان و عراق و فارس و آذربایجان هیچ ناحیتی و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت هشت پاره دیه، ملک و سرای و کاروان‌سرای و گرمابه و آسیاب و مستغل ندارد. گفت: استر و اسب؟ گفتند: سی هزار دارد. گفت: گوسفند؟ گفتند: مگر دویست هزار دارد. گفت: شتر؟ گفتند: بیست هزار دارد. گفت: بندهٔ درم خریده؟ گفتند: هزار و هفتصد غلام دارد، از ترکی و رومی و حبشی و چهار صد کنیزک ماهرو<sup>(۱)</sup>».

در ایامی سخت و سالیانی چنان نابسامان، کردستان، گرفتار بیشترین ناراحتی بود، زیرا سرزمینی که توده‌های درهم کوهستانی آن هیچ گونه امکانی برای گسترش زمینهای زراعی و پیشرفت کشاورزی باقی نگذاشته است، کوچکترین ضربه، انعکاسی وسیع به جای می‌گذارد و در چنان وانفسایی که از آن صحبت کردیم، طبقهٔ چهارم جامعهٔ کردستان، بیش از پیش در ظلمت فقر و زجر قرار گرفتند و وسعت این طبقه گسترش بیشتری یافت. در دوران حکومت ساسانیان، گرچه فتودالیت، به علت سیستم زندگی عشیره‌ای کردها، دگرگونی چشم‌گیری به وجود نیاورد، ولی نوسان‌های ناشی از برخوردها و جنگ و ستیزهای طبقات سه‌گانه و بخصوص دو طبقهٔ اول — چون روحانیان هم جزو زمین‌داران بزرگ بودند — با هم و با دیگران و حتی گاه سازشهای آنان برای بهره‌وری بیشتر و در نهایت استثمار شدیدتر طبقهٔ بدبخت جامعه، کردستان را با بدبختی‌های عظیمی روبه‌رو می‌کرد. در این گونه تحولات منفی بود که آن قسمت از کردستان که در منطقهٔ نفوذ روم قرار داشت، بیشتر به این نعمتی که نصیب آنها شده بود، می‌نازیدند. حق‌کشی زورمندان و ستمگری حاکمان و تصرف

اموال ضعفا توسط اقویا هم که از کارهای همیشگی آنان بوده، چنان که امروزه هم هست،<sup>(۱)</sup> مطابق معمول برقرار بود و بر این بدبختی‌ها می‌افزود. در این میان کارهای مغان که آنها را «مگوان Magvan» یا «مگوگان Magvgan» هم می‌گفتند<sup>(۲)</sup> و وضعیت و اعمال آنها هم جای توجه بسیار است، زیرا این طبقه که خود را مأمورین یزدانی و مجری فرامین زرتشت می‌خواندند، در تصرف زمین‌ها و ارباب رعایا، با دخالت وسیعی که در زندگی افراد به نام امور عرفی داشتند و ظاهراً مردمان هیچ چیز را درست و قانونی نمی‌دانستند مگر آنکه به تصدیق مگی رسیده باشد.<sup>(۳)(۴)</sup> به جای دفاع از حقوق مردم، با طبقه اول یعنی نجبا و بزرگان و حکام، برای استیلای هر چه بیشتر بر مردم و غضب و کسب اموال و املاک به رقابت می‌پرداختند. چنان که «علت اقتدار روحانیون داشتن تنها حق قضاوت از طرف دولت و امور مذهبی نبود، بلکه داشتن املاک وسیع و ضیاع و عقار و ثروت هنگفتی بود که از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد... و می‌توان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند...»<sup>(۵)</sup>

کردستان نیز در زمان ساسانیان بد آورده بود، زیرا سرزمین ماد کوچک و کردوئن تا حدود دریاچه «وان» و «ماردین» - تقریباً آذربایجان بخصوص غربی و کردستان شرقی ترکیه امروز - منطقه نفوذ آتشکده آذرگشسب و مغان آن بود، به طوری که این منطقه را کشور «مغان» می‌خواندند<sup>(۶)</sup> و به همین علت مردم این نواحی در میان منگنه قدرت در طبقه حاکم و قدرتمند، یعنی بزرگان و مغان، حداکثر فشار را نسبت به رعایای سایر مناطق کشور ایران، تحمل می‌کردند. اثر این فرمانروایی مغان در تمام شئون مردم این منطقه مشهود است و در

۱. داستان انوشیروان و پیرزن که از همین حاکم آذربایجان شاکمی بوده، از آن نمونه‌ها است و نگارنده را به یاد پیرزنی از آن گونه انداخت که در مازندران مورد ظلم عمال رضا شاه پهلوی قرار می‌گیرد. وی که خانه‌اش در محدوده ناحیه‌ای بود که رضا شاه گرفته بود، شکایت می‌کند و گویا پرونده‌اش در شعبه‌ای مورد رسیدگی بوده که سید احمد کسروی مسئولیت آنرا به عهده داشت. کسروی رضا شاه را (باعمالش را) محکوم می‌کند و چون این خبر به گوش وزیر وقت دادگستری می‌رسد، برای خوش خدمتی، بلافاصله حکم انتظار خدمت کسروی را صادر می‌کند. می‌گویند وقتی اول وقت پیشخدمت حکم را به کسروی می‌دهد و به او می‌گوید: قربان شما منتظر خدمت شدید. کسروی در پاسخ پیشخدمت می‌گوید: خدمت باید منتظر من باشد نه من منتظر خدمت...

۲. هر تسفلد از نوشته پایکولی، صص ۸۲ تا ۷۹ که مهرهای «قباد یا کواد» و «بافراگ Bafaragh» موبد دشت میشان را خوانده‌اند.

۳. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۷.

۴. آگاتیاس، کتاب دوم، بند ۲۶، به نقل از ایران در زمان ساسانیان.

۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۸. ۶. همان.

مراسمی که امروزه هم کردها در ایام نوروز، در اغلب مناطق به نام «میرنوروزی» یا امیرنوروزی انجام می‌دهند، در برنامه‌ای که به نام «تی‌هلدان یا لگزدن یا کتک زدن» صورت می‌گیرد، اشخاصی که در آب گرم استحمام می‌کنند و یا آب را آلوده می‌سازند و یا از آن اعمالی که در زمان ساسانیان گناه شمرده می‌شد، مرتکب می‌شوند و امیرنوروزی از آن اطلاع می‌یابد، دستور می‌دهد «رب دین = عالم دینی» به سبک زرتشتیان، او را جریمه کند، که معمولاً این فرد خاطی از ثروتمندان است، زیرا مخصوصاً آنها را کنترل می‌کنند تا گناهی مرتکب شوند و آنها بتوانند از او جریمه بگیرند. تازه بعد از جریمه «میرنوروزی» اعلام می‌کند، سهم من هم در مجازات این فرد خاطی، تنبیه کردن او است که معمولاً او را کتک می‌زنند و به همین جهت هم این رسم را «تی‌هلدان = کتک زدن» خوانده‌اند.<sup>(۱)</sup>

«زروان هیربذ» که یکی از علمای بزرگ دینی و از اهالی «بیت آزابده» از شهرهای کردوئن در جنوب غربی دریاچه «وان» و در خدمت آتشکده آذرگشسب بود، جزو نادر مغانی بوده که لقب افتخاری - همگ دین = کسی که تمام احکام دین را می‌داند - را داشته و فتاوی سخت را صادر می‌کرده است. «تنسر» که خود از هیربذان بزرگ بود و قانون طبقاتی ساسانیان را نوشته و در تاسیس و تشکیل دین رسمی زرتشتی، اردشیر پاپکان رایاری داد، جزو یاران نزدیک «زروان» محسوب می‌شد.<sup>(۲)</sup>

چنان که قبلاً اشاره شد در زمان ساسانیان، طبقات هر یک به چند بخش تقسیم می‌شدند.

۱. مراسم میرنوروزی تا همین اواخر در تمام مناطق کردنشین و مخصوصاً کردستان ایران و منطقه مکرران، هر سال در تمام ایام نوروز که معمولاً ۷ تا ۱۰ روز بود انجام می‌شد و در این مراسم فردی را که می‌توانست در مقابل دلک - بازیها و حرکات خنده‌آور دیگران مقاومت کرده و نخندد (چون در صورت خندیدن خود وی خلع و تنبیه می‌شد) به نام میرنوروزی انتخاب می‌کردند که در طی روزهای جشن حاکم مطلق منطقه بود. حتی فرماندار و حکام محلی هم در مقابل او سلب اختیار می‌شدند، این امیر برای تفریح مردم که اغلب جنبه سیاسی و انتقام جویی از مأمورین مردم‌آزار را پیدا می‌کرد، دست به کارهای مختلفی می‌زد و در تمام این مدت هم بذله‌گویان و دلک‌ها و... به عناوین مختلف می‌کوشیدند، او را بخنده آورند تا خود وی نیز از کتک خوردن بی‌نصیب نماند. از جمله برنامه‌های اجرایی توسط میرنوروزی همین برنامه «تی‌هلدان» بود. برای اطلاع بیشتر از این مراسم به کتب مختلف که حاوی مطالبی در این باره‌اند مثل کتاب «میرنوروزی» اثر استاد عبیداله‌یوبیان مراجعه شود. ضمن این که در آخر کتاب هم راجع به این موضوع صحبتی مختصر داریم.

۲. تاریخ طبری، ص ۸۶۹، به بعد و نلدکه، ص ۱۱۰، مروج الذهب، جلد ۲، ص ۱۵۶، نامه تنسر، کعبه زرتشت و مفاتیح العلوم، چاپ فان فلوتن، ص ۱۱۶ به بعد و مجله کاما صص ۴ و ۱۳.

و یکی از شاخه‌های آن که ضمناً در رأس تقسیم بندیها، بعد از نجبا قرار داشت، «آزادان» بودند که می‌توان آنان را نجبای درجه دوم نامید. اینان از دهقانانی بودند که در سرتاسر کشور وجود داشتند. این خرده مالکان وسیله جمع‌آوری مالیات و عوارض از طبقه مالیات ده و واسطه‌ای بین آنها و طبقه ممتاز به شمار می‌رفتند و بعد از دوران ساسانیان هم از عوامل مهم طبقه حاکمه و وسیله اعمال نفوذ آنها بر طبقه عامه جامعه بودند. این طبقه عامه که بیشترشان را کشاورزان و کارگران مزارع تشکیل می‌دادند، در زمان ساسانیان به اوج بدبختی اجتماعی رسیدند، به طوری که «رومن گیرشمن» به حق آنان را «بردگانی وابسته به زمین» می‌خواند و می‌گوید: از تمام امکانات اجتماعی مثل تعلیم و تربیت بی‌بهره بودند و به جز تعداد ناچیزی از زارعینی که برای دستگاههای دولتی مثل پرستش‌گاه‌ها و آتشگاه‌ها کار می‌کردند، بقیه هیچ گونه استقلالی نداشتند.<sup>(۱)</sup>

تمام بار جامعه بر دوش این طبقه روستائی و کشت کار، سنگینی می‌کرد. مثلاً برای شرکت در سپاه آنها را می‌آوردند و در حقیقت کاندیداهای بی‌رقیب مرگ و قربانی در برابر حملات دشمنان بودند... گروه گروه از این روستائیان پیاده به دنبال سپاه می‌رفتند. گویی تا ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند، بدون این که مزد و پاداشی هم به آنها داده شود...»<sup>(۲)</sup> علاوه بر قربانی شدن، مزارع و خانه‌هایشان هم در زیر سم ستوران دشمن و جنگاوران خودی نابود می‌شد و «... زورگوئی هوسناک قوی بر ضعیف، دست رد بر سینه هیچ یک از این روستائیان نمی‌گذاشت».<sup>(۳)</sup>

## مالیات و عوارض در زمان ساسانیان و چگونگی اثرات آن در کردستان

نوع مالیاتهایی هم که طبقه عامه، در نهایت فلاکت می‌بایست پرداخت کند، برای خود داستانی دارد. انوشیروان با مهارتی که در کشورداری داشت برای مالیات ستانی، مقرراتی وضع کرد که آنرا خراج می‌نامیدند و اساس آن بر مبنای مساحت زمین و نوع محصولات بود.

۱. ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، از ص ۴۱۱ به بعد.

۲. آمین مارسلین، مورخ باستانی روم، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ، ص ۶۴۱.

۳. مالک و زارع در ایران، اثر «ا.ک.س. لمبتون»، ترجمه منوچهر امیری، ص ۲۲۴.

مثلاً برای هر جریب گندم و جو یک درهم و برای تاکستانها هشت درهم و برای هر چهار خرمابن چهار درهم می‌گرفت. مالیات سرانه را هم که «گزیت» می‌گفتند، بدین گونه وصول می‌کرد که هر فرد ۲۰ تا ۵۰ ساله، به اندازه توانائی خود از چهار تا دوازده درهم در سال به خزانه دولت پرداخت می‌کرد. این پرداخت اجباری بود و هیچ کس نمی‌توانست از آن شانه خالی کند.<sup>(۱)(۲)</sup> تازه به جز این مالیاتها مردمان طبقه پایین جامعه مجبور به انجام کار اجباری هم برای طبقات ممتاز بودند و هم چنین غیر از دولت به طبقات ممتاز و روحانیون هم به عناوین مختلف عوارض و هدایایی می‌دادند.

با وجود تمام آن چه که گفته شد در مجموع، در زمان ساسانیان کشاورزی و ابزار آن ترقی کرد و مخصوصاً استفاده از آهن در ابزار کشاورزی، مثل بیل و کلنگ و داس... رشد زیادی به آن بخشید و آن چنان که در بعضی موارد بیان کرده‌اند، در مواقع کم آبی و خشک سالی دولت به کشاورزان، به صور مختلف مثل معافیت مالیاتی و کمکهای جنسی یاری می‌داده است، چنان که فردوسی در مورد اردشیر پاپکان می‌گوید:

فرستاده بودی به گرد جهان	خردمند و بیدار کار آگهان
که جائی که بودی زمینی خراب	و گر تنگ بودی به روداندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی	زمین کسان خوار نگذاشتی
بمدادی ز گنج آلت و چارپای	نماندی که پایش به رفتی زجای <sup>(۳)</sup>

کردستان که اصولاً منطقه‌ای کشاورزی و دامپرور بود، با وجود کمبود زمین‌های قابل کشت که حاصل چهره کوهستانی شدید و وجود دره‌های تنگ و دره‌های لای آنها، و در نتیجه عدم گسترش زمینهای زراعی، باز هم از این پیشرفت و ترقی کشاورزی و تنوع محصولات بی‌بهره نبود، و اقتصاد روستایی آن، در جوار پیشرفت چشمگیر اقتصاد

۱. میراث باستانی ایران، تألیف ریچارد دن. فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۳۶۵ به بعد.

۲. تاریخ بلعمی، نوشته ابوعلی محمد بلعمی، ترجمه و تحشیه تاریخ طبری، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا). به علاوه خواندن کتابهای ایران از آغاز تا اسلام، اثر رومن گیرشمن و تاریخ آذربایجان، نوشته سنباطزاده... اطلاعات بیشتری در اختیار طالبین می‌گذارند.

۳. تاریخ طبری، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تنویر نولدکه، ترجمه دکتر عباس زریاب‌خونی، شاهنامه فردوسی و...



کشاورزی، از پیشرفت نسبی برخوردار شد، آن چنان که مطابق نوشته‌های موجود و تحقیقات انجام شده<sup>(۱)</sup> علاوه بر کشت گندم و جو که محصول اصلی را در کشاورزی ایران تشکیل می‌دادند، درخت‌کاری و ایجاد تاکستانها در این نواحی متداول گشت، به طوری که در کنکاشهای باستان‌شناسی معلوم شده که از بعضی از انواع میوه‌هایی که امروز هم در این منطقه یافت می‌شود، استفاده می‌کرده‌اند، بخصوص در کردستان شرقی و جنوبی این رشد در کشاورزی بسیار بیشتر از سایر نواحی آن بوده است. در زمینه دامپروری هم که قسمتهایی مثل تربیت اسب و استر که از همان آغاز برای سواری و حمل و نقل جزو لاینفک زندگی کردها بود، نیز پیشرفت قابل توجهی نمود و تربیت و پرورش گاو و گوسفند و بز نیز متداول و رونق فراوان یافت و به تدریج به علت مساعد بودن منطقه و شرایط موجود، بیش از کشاورزی مورد توجه قرار گرفت، زیرا وجود جنگلهای پایان‌ناپذیر بین ایران و روم باعث می‌شد در تمام آن درگیرها، مزارع و کشتزارهای ناچیز کردستان در زیر سم ستوران سپاهیان خودی و بیگانه، لگدکوب شوند، در حالی که ضرری که به دامپروری آنها می‌رسید، به آن شدت و حدت نبود.

### صنایع در دوران ساسانیان

در زمان ساسانیان بر اثر یک رشته فعالیت‌هایی که از زمانهای پیشین و بخصوص از دوران سلطنت «اُرد - اشک سیزدهم» پادشاه اشکانی شروع و نضج گرفته بود، صنعت، پیشرفت چشمگیری داشت و به خصوص استفاده از هنرمندان خارجی - که جزو اسرا در زمانهای مختلف به ایران آورده شده و در نقاط مساعد و معینی از کشور اسکان داده شده بودند - از عوامل کاملاً مؤثر در این رشد و ترقی محسوب می‌شد. البته نباید فراموش کرد که پیشه‌های موجود در زمان ساسانیان نیز، در چهارچوب محدودیت‌ها و مقررات طبقاتی، اسیر بود و پیشه‌وران صنعتی هم در روستاها تنها در محدوده بزرگان و فئودالها و کاهنان، و یا در شهرها، در اختیار دولت و عوامل دولتی قادر به فعالیت بودند و به طرق مختلف در بند وابستگی و

۱. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، نوشته «ا.ا. گراتوفسکی و م.آ. دانتامایف»، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۱۷ به بعد.

اسارت آنها قرارداداشتند و هیچ گونه مدرکی هم دال بر مختار بودن پیشه‌وران، در دست نیست.<sup>(۱)</sup> صنعت در دوران سلطنت شاپور دوم (ذوالاکتاف) سیر صعودی خود را در ایران پیمود و مخصوصاً این پادشاه دستور داد تا کارگران رومی را برای رشته‌های مختلف صنعت آن روزی، مثل بافندگی و ریسندگی به ایران آوردند و در نتیجه صنعت ایران پیشرفت زیادی کرد و چنان که مسعودی اشاره کرده، صنعتگران ایرانی استعداد خود را هم بر مهارت آنها افزودند.<sup>(۲)</sup> آن چنان که «دیبها و پرده‌ها و تافته‌ها و فرشهای ایران آن دوره، در داخل و خارج کشور خریداران زیادی پیدا کرد و ایران یکی از صادرکنندگان عمده پارچه‌های ابریشمی و پشمی و زربافت و قلابدوزی، در قرون چهار و پنج میلادی شد.»<sup>(۳)</sup>

امروزه حدود شصت قطعه از پارچه‌های نفیس آن ایام در موزه‌های مهم جهان مثل موزه «آرمیتاژ لنینگراد»، «برلن» و «البرت و ویکتوریا» در لندن، موجود است که جزو پارچه‌های نفیس و گرانبهایی بوده که مطابق معمول آن زمان، اشیاء اهدائی شاهان ایران را برای شاهان و امپراتوران مناطق دیگر، در آنها می‌پیچیدند. اما اینجا مطلب جالبی که ارزش اشاره را دارد آن است که کردوئن یا کردستان، یکی از مراکز عمده صنایع، بخصوص صنعت ریسندگی و بافندگی آن دوران بوده، چنان که «آمد یا دیاربکر» و «نصیبین» در آن دوران شهرت زیادی داشته‌اند و آن زمانی که آن نواحی جزو متصرفات روم بودند، شاپور دوم از این شهرها و بخصوص از «آمد» اسیرانی را آورد و در فاصله بین شوش و شوشتر و دیگر نواحی خوزستان امروز، آنها را مسکن داد و به گفته محققین و مورخین، این کار سبب رواج انواع صنایع ابریشم بافی و زردوزی و ... در ایران گردید.<sup>(۴)</sup>

بافتن فرش و گلیم و انواع بافته‌های پشمی مثل جاجیم و پرده‌های مختلف، از صنایع انحصاری کردستان بود و به عبارت بهتر این نواحی از همان آغاز، مهد و وطن این گونه صنایع که «از صنایع مهمه ایران دوره ساسانی بودند»<sup>(۵)</sup> محسوب می‌شد.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم، ن.و. پیگولوسکایا و آ.یر. یا کو بوسکی، ترجمه کریم کشاورز، جلد ۱، ص ۱۴۱ به بعد.  
 ۲. مروج الذهب، جلد اول، ص ۲۵۴ به بعد.  
 ۳. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی زاوندی، جلد اول، ص ۵۳۵.  
 ۴. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی زاوندی، جلد اول، ص ۵۳۷.  
 ۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۴۷.

مسعودی در این باره می‌نویسد: بافتن فرش و پرده، در دیار نصیبین، رونق فراوان داشت... هنوز هم (قرن چهارم هجری) در آن منطقه معمول است<sup>(۱)</sup>... و در سایه همین نواحی، صنعت نساجی ایران از تمام کشورهای جهان پیشرفته‌تر بود.<sup>(۲)</sup>

در یکی از کتابهای قدیمی که در ترکیه توسط «م.ت. کاولی» انتشار یافته و توضیح جالبی بر آن نوشته است، می‌نویسد در آمد یا دیار بکر در قرن پنجم میلادی، ۲۷ کارگاه بافندگی و ۳۱ کارگاه فرش بافی وجود داشت.<sup>(۳)</sup>

رونق بافندگی و بخصوص ابریشم بافی ایران، بازار حکومت بیزانس را که خود یکی از بزرگترین صادرکنندگان آن روزگار بود، چنان دچار ناراحتی و نگرانی ساخت، که کلیسا به کار بردن پارچه‌های پرنقش و نگار ابریشمی را تحریم کرد.<sup>(۴)</sup> جالب این است که چینیان که خود استاد بافت پارچه‌های ابریشمی بودند، چنان شیفته پارچه‌های ابریشمی بافت ایران شده بودند که آن را خریده و به چین می‌بردند و از نقاشی‌های روی آن استفاده کرده و کپی برمی‌داشتند که یک نمونه آن امروزه در موزه «توکیو» وجود دارد. این پرده اثر یک هنرمند چینی است که در آن شکار شیر را به سبک ایرانی ترسیم نموده است.<sup>(۵)(۶)</sup>

علاوه بر پارچه‌های ابریشمی و زربافت، صنعت فرش و بافت آن نیز در ایران که در واقع یکی از صنایع ملی این سرزمین است در دوران ساسانی به طور شگفت‌انگیزی رونق یافت، و بخصوص فرشهای ابریشمی که در جهان بی‌نظیر بود. نمونه‌هایی از فرشهای بافت ایران آن روز، امروزه در موزه‌های مختلف دنیا وجود دارد، ولی آنچه که راجع به فرش بهارستان می‌نویسند، حیرت و تعجب هر انسانی را برمی‌انگیزد، «کاراباسک» آلمانی اندازه این فرش را ۶۰ متر مربع می‌نویسد، که گویا برای کاخ مدائن و به دستور انوشیروان بافته شده بود. بلعمی در این مورد می‌نویسد: فرش بهارستان با ابریشم بافته شده و با طلا و نقره و جواهرات

۱. مروج الذهب، جلد اول، ص ۲۵۴ به بعد.

۲. تاریخ صنایع ایران، ص ۱۱۶، نوشته «ج. کریستی ویلسن»، ترجمه عبدالله فریار.

۳. تاریخ دیاربکر Diyarbakir Tarihi M.T.kavli 1956.

۴. هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، دکتر رومن گیرشمن، ترجمه دکتر بهرام فره‌وشی، ص ۲۲۶.

۵. تاریخ تمدن ایران ساسانی، نوشته سعید نفیسی، ص ۱۹۳.

۶. تمدن ساسانی، علی سامی، جلد ۱، ص ۳۱۵.

گوناگون تزئین یافته بود. هم او اضافه می‌کند، که پادشاهان ایران در زمستان که از گل و چمن و سبزه خبری نبود، بر روی آن می‌نشستند.<sup>(۱)</sup>

غیر از فرش بهارستان، آثار هنری دیگری هم ذکر شده است که از جمله می‌توان به «تخت طاقدیس» اشاره کرد که «ثعالبی»، درباره آن می‌گوید: این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده‌های آن از سیم و زر بود، ۱۸۰ زراع طول و ۱۳۰ زراع عرض داشت که روی آنرا با چوب سیاه و آبنوس زرکوب، فرش کرده بودند. آسمانه این تخت از زر و لاجورد و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجلس بزم و رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند و در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز... چهار قالی از دیبای بافته مرصع به مروارید و یاقوت در آن تخت گسترده بودند که هر یک مناسبت با یکی از فصول سال داشت.

در سایر رشته‌های صنعتی هم ساسانیان از پیشرفت زیادی برخوردار بودند که از جمله می‌توان به ساختن ظروف فلزی و شیشه‌ای اشاره کرد. کار در روی فلزات قیمتی مثل طلا و نقره از رشد وسیعی برخوردار بوده، ولی نقره‌کاری موقعیتی استثنائی داشته است و نمونه‌هایی که امروز از ظروف نقره آن دوران در دست است، این گفته را تأیید می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

نقوش این ظروف بیشتر از نقش‌های شکار شاهان می‌باشند که به نوشته‌های پژوهش‌گران بیشترشان در کارگاه‌های سلطنتی و دربار ساخته می‌شده‌اند و پادشاهان از آنها به سلاطین کشورهای دیگر هدیه می‌داده‌اند.<sup>(۳)</sup> «پیگولوسکایا» می‌نویسد: «کاملترین و نفیس‌ترین سرویس نقره‌ای دوران ساسانی امروزه در موزه «آرمیتاژ لنینگراد» است که مایه فخر این موزه می‌باشد.»<sup>(۴)</sup> البته یادگارهایی که مایه فخر دیگران است، صاحبان اصلی از آن بی‌بهره هستند و علت این امر را غارت و چپاولهایی است که ایران بارها دچار آن گشته

۱. تاریخ طبری، به تصحیح و تحشبه محمد روشن، ص ۴۶۶، به بعد.

۲. تاریخ صنایع ایران، ج. کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار، ص ۱۱۲ و صنایع ایران قدیم، «زاره» به نقل از ایران در زمان ساسانیان.

۳. از صنایع ایران قدیم، «زاره» به نقل از کتاب ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۵.

۴. تاریخ ایران از دوران باستان تا قرن ۱۸، «ویگولوسکایا» و... ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۱۲.

است<sup>(۱)</sup>. هر چند که بی‌کفایتی حکام و فرمانروایان گذشته این سرزمین و خیانت و دنائت برخی در این غارت، بی‌تأثیر نبوده، سهل است، بسیار هم مقصر می‌باشند ضمناً تبادل کالا و بازرگانی نیز در انتقال آنها بی‌تأثیر نبوده است.<sup>(۲)</sup> اوکراین از نظر آثار باستانی ساسانیان بیشترین سهم را دارد، چنان که می‌نویسند: از یک تپه شنی در حوالی «پولتاوا» چند نفر چوپان، پانزده ظرف طلائی عهد ساسانی را پیدا کرده بودند.<sup>(۳)</sup> در ناحیه کردستان در حوالی «ماردین» و نیز «نصیبین» و قسمت‌هایی از دیار بکر، ظروفی از جنس شیشه و سفال مربوط به دوران ساسانیان که قسمتی از آنها هم - بخصوص در نصیبین - از سبک رومی بهره برده است، به دست آمده که «رومن گیر شمن» بدانها اشاره کرده و می‌نویسد، هنرمندان ساسانی به ندرت از طلا و غالباً از نقره ظروفی می‌ساخته‌اند که مردم سایر مناطق از آنها تقلید کرده و از برنز و شیشه و یا سفالینه‌های لعاب‌دار می‌ساختند که امروزه در موزه‌های اروپایی نمونه‌هایی از آنها موجود است و مخصوصاً شیشه‌های دمیده و تراش‌دار آنها قابل توجه است.<sup>(۴)</sup>

پیدایش و رشد صنعتی این دوران تنها منحصر به بافندگی و فرش بافی نبود. بلکه این رشد و ترقی در صنایع شیشه‌سازی و سفال و دیگر صنایع دستی و... هم چشمگیر بود. در اسلحه‌سازی ساختن انواع منجنیق‌ها و خشت اندازه‌ها و قلعه کوبهای جدید و لباسهای جنگی و خود و سپر و مغفر از جمله آن چیزهایی بود که ساسانیان به آن تکامل بخشیدند.<sup>(۵)</sup> کردستان که بارها در این کتاب اشاره کرده‌ایم مرکز ثقل بیشتر جنگهای ایران با یونان و یاروم بوده است، در مورد جنگ و اسلحه واضح شیوه‌های جنگی بسیار و آنتی‌ت‌های زیادی بوده که مورد استفاده دیگران قرار گرفته است، چنان که «پروکوپوس» مورخ رومی نمونه‌های

۱. ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، صفحه ۵۰۱.

۲. تمدن ایرانی، آندره گدار، ص ۲۰۴، ترجمه دکتر بهروز حبیبی، و آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا.

۳. تاریخ صنایع ایران، ج. کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار؛ البته این نظر کریستی ویلسن است و امروز شاید آن طور نباشد.

۴. هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، رومن گیر شمن، صص ۲۸۴ و ۲۳۸، ترجمه دکتر بهرام فره‌وشی.

۵. در این باره مطالعه کتاب تاریخ جنگهای ایران و روم نوشته «پروکوپوس» procopius که خود از ناظران عینی وقایع آن زمان بوده، بسیار مفید خواهد بود.

زیادی را در نوشته خود آورده است و ما به یکی از آن نمونه‌ها اشاره می‌کنیم: «در جنگ با «آمد = دیاربکر» قباد پادشاه ساسانی چند قسم منجنیق جدید برای منهدم ساختن حصارها و استحکامات، همراه خود آورده بود. مردم «آمد» از فراز برجها، الوار بزرگی به طرف منجنیق‌ها پرتاب می‌کرده‌اند که یک چیز ابتکاری بود و بسیاری از لشکریان قباد را با این شیوه کشتند. قباد برای انجام نقشه خود دستور داد تا تپه مصنوعی بزرگی را در نزدیکی شهر احداث کنند تا منجنیق‌ها از فراز آن تپه به شهر حمله کنند... اهالی شهر «آمد» از داخل شهر تا پای آن تپه نقبی زدند و به تدریج خاک زیر تپه را کشیدند، به طوری که میان تپه به کلی خالی شد و فقط لایه‌ای از خاک زیر تپه به شکل اولیه باقی ماند... ایرانیها با خیال راحت به طرف قلعه تپه احداثی شتافتند تا از آنجا اهالی شهر را تیرباران کنند. لیکن همین که سنگینی سپاهیان ایران، بر تپه فشار آورد، ناگهان خاک‌ها که استحکام لازم را نداشتند فرو ریختند و سپاهیان که بر فراز تپه بودند، بر روی هم در غلطیدند و هلاک شدند... این شیوه چندین بار در جنگهای مختلف از جمله در جنگ رومیان با هیاطله که شهر را محاصره کرده بودند، به صورتی دیگر مورد استفاده رومیان قرار گرفت...<sup>(۱)</sup>

با تمام محدودیت‌های موجود در ایران ساسانی و بی‌بهره بودن توده مردم از رفاه و نعم موجود، نمونه‌های زیادی که حاکی از مهارت و چیره‌دستی صنعتگران ایرانی آن زمان است وجود دارد که هر یک دنیایی از زیبایی و عظمت‌اند: «... غنا و عظمت و تمدن مادی دوران ساسانی و جلال و شکوه دربار و اعیان و اشراف، و صف‌ناپذیر و افسانه مانند است... صراحی‌ها و ظروف و ساغر‌ها و کوزه‌ها و مجمر و سینی و چراغ و... در زیبایی بی‌نظیرند».<sup>(۲)</sup>

نکته جالب برای ما، در نوشتن این کتاب این است که بحث درباره فرهنگ و تمدن ایران در دوران ساسانی شامل تمام مناطق ایران و متصرفات آن می‌شود و ما هم اگر راجع به کردستان (کردوئن) همین گونه می‌اندیشیم، بر این اساس است ولی در این بحث (اقتصاد و

۱. تاریخ جنگهای ایران و روم، نوشته ماپرو کوپپوس و...

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان قرن ۱۸، ن. و. پیگولوسکایا، آ. یو. یا کوپوسکی و... ترجمه کریم کشاورز.

صنعت) و در بحث هنر، چنان که خواهد آمد، این کردستان است که آنچه را که دارد شامل سایر مناطق ایران می‌سازد، زیرا در آن دوران به دلایل بسیار، کردستان یکی از مراکز مهم صنعت و تجارت و هنر و زیبایی بوده و وفور این گونه مواهب در آن، در شهرت جهانی ایران و بلند آوازی این سرزمین از این جهات تأثیر به سزا داشته است و از جمله آن عوامل که می‌توان بدانها اشاره کرد، عبارت‌اند از:

۱. همجواری و همسایگی کردوئن (کردستان) با امپراطوری روم و بعد روم شرقی (بیزانس) و متصرفات آن و نیز دیگر مناطق متمدن آن روزگار مثل مصر و فنیقیه (لبنان و...) و در نهایت ارتباط با سایر مناطق دور دست مثل روم غربی و اروپا که به تدریج شکل جدیدی می‌گرفت و محدوده دریای مدیترانه.

۲. وجود منابع وسیع مواد اولیه لازم برای صنایع مذکور در آن و در نتیجه عدم نیاز به تهیه آن از خارج، بخصوص در آن روزگاران، اهمیت به سزایی داشته است و همچنین وجود صنعت‌گران ماهر در آن، که علاوه بر موجودی خودیش، دسترسی بر امکانات کشورهای هم‌چون بیزانس (روم شرقی) و فنیقیه و... و جذب هنرمندان و صنعت‌گران آن نواحی برایش بسیار سهل و آسان بود.

۳. مهمتر از همه اینها، قرارگرفتن سرزمین کردوئن در مرکز ثقل راههای بازرگانی شرق و غرب و بخصوص شاهراه مشهور و مهم ابریشم - که هنوز ارزش و اهمیت آن باقی است، باعث شده بود که از تمام امکانات شرق و غرب و تمام کشورها و سرزمین‌هایی که از راههای تجاری بهره‌مند بودند، از منتهی‌الیه آسیا تا غرب اروپا، یعنی از چین تا اسپانیا و پرتقال و انگلیس بهره‌برداری نماید و از رونق و شکوفایی آنها هم استفاده کند.

البته این عوامل به اضافه خیلی از عوامل ریز و درشت دیگر، که در کمال تأسف با وجود تمام این امکانات، به همان علتی که قبلاً بدان اشاره کردیم، منحصرأ در اختیار معدودی کارفرمای خودخواه و ظالم، مثل فتودالها و حکام و امرای دولتی قرار داشت و به قول دکتر «گیرشمن» «... بدبختی عظیمی که اکثریت قریب به اتفاق ملت که مولدین اصلی بودند، در آن غوطه می‌خوردند، مانع از آن می‌شد که به تفکر پردازند و عدم عدالت اجتماعی را احساس

کنند...»<sup>(۱)</sup> و فکری به حال خود بنمایند. در نتیجه، آن همه امکانات و منافع و درآمدهایی که باید صرف رفاه عمومی و ترقی امور کشوری می‌شد، در لابه‌لای هوسها و لثامت و خودخواهی‌های آن عده معدود، گم و گور می‌گردید.

برزویه طبیب، فیلسوف و طبیب و متفکر و دانشمند زمان انوشیروان درباره وضع آحاد مردم ایران در آن زمان چنین می‌نویسد: «... در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، می‌بینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده، مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لثوم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شیران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار، بدین معانی شادمان و به حصول این ابواب تازه روی و خندان...»<sup>(۲)</sup> و به نظر اکثر محققین و پژوهشگران صاحب نظر، یکی از بزرگترین علل شکست امپراطوری ساسانی در مقابل عده معدودی از اعراب بی‌ساز و برگ همین عدم رضایت اکثریت مطلق از مظالم طبقات فرمانروا و پوسیدگی سازمان داخلی و اختلافات شدید طبقاتی و آشفته‌گی اقتصادی و اجتماعی امپراطوری ساسانی بود که سبب گردید همین مردم در مقابل یورش اعراب کاملاً بی‌تفاوت شده و هیچ‌گونه احساس مسئولیتی از خود نشان ندهند.

## بازرگانی و راههای تجاری در زمان ساسانیان

داد و ستدهایی که در رابطه بین انسانها و ملت‌ها صورت می‌گیرد و در اصطلاح، آنرا بازرگانی و تجارت می‌خوانیم، بر پایه اصول و مقرراتی انجام می‌شود که شروط لازم برای این امرند و در این کار معمولاً هر شخص و یا گروه و جامعه‌ای آنچه را که دارد و یا تولید

۱. ایران از آغاز تا اسلام، پروفیسور رومن گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، ص ۳۵۳.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد اول، ص ۵۳۹.



می‌کند، در صورتی که مازاد بر احتیاج خودش باشد، به معرض معاوضه و یا به نوع بهتر، فروش قرار می‌دهد و در این شرایط است که مردم در گذشته، آنچه را که اضافه داشتند با آنچه که نداشتند و می‌خواستند، معاوضه می‌کردند و هدف از این توضیح بیان این نکته است که بازرگانی، بر پایهٔ صحیح آن، یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت و ترقی هر ملت بوده و زیربنای رفاهی آن است، چنان که از این توضیح متوجه می‌شویم، هر اندازه امکانات یک قوم بیشتر و مواد اضافی زیادتری در اختیار وی باشد، میزان نیازمندی و احتیاج مردم آن کمتر خواهد بود. در اساس هم تولید بهتر و بیشتر و امکان توزیع راحت‌تر، با پیشرفت و رشد اقتصادی هر ملت رابطهٔ مستقیم دارد. بنابر این با توجه به توضیحاتی که در فصل قبل داده شده رشد صنعت و تولید، در ایران زمان ساسانیان، سبب شد بازارهای ایران با تقاضای بیشتری مواجه گردند و در نتیجه، بازرگانی و تجارت این سرزمین، ترقی و پیشرفت زیادی نمود. از سوی دیگر، چون تولید و توزیع هم رابطهٔ مستقیمی با هم دارند، بنابراین، برای رشد بازرگانی و مخصوصاً تجارت خارجی، وجود راههای خوب و امن از واجبات بی‌چون و چرا بود که خوشبختانه برای ایران آن زمان، ایرانیان از همان آغاز توجه و علاقهٔ وافری به راهسازی و ایجاد امنیت در آنها، از خود نشان می‌دادند، کما اینکه از کارهای اولیهٔ داریوش اول، پادشاه هخامنشی، کشیدن راههای شوسهٔ زیاد و ایجاد ارتباط بین پایتخت و مناطق مختلف کشور بود، و راه شاهی که پایتخت ایران را به «سارد» پایتخت کشورلیدی یا لودییه، مربوط می‌ساخت با طولی ۱۵۰۰ مایلی (بیش از ۲۴۰۰ کیلومتر) از شاهکارهای راهسازی در آن دوران محسوب می‌شد.

این راه بعد از گذشتن از «حلوان» و «کنگاور» و «همدان» در کردستان، راههای فرعی دیگری هم از آن منشعب می‌شد که مناطق دیگری را هم به پایتخت وصل می‌کرد، مثل همدان به خوزستان و خلیج فارس، همدان به ری و دریای خزر و از راه خراسان به کابل و هندوستان و راهی هم از ترکستان و حوزة قدیم به چین، که این کار بعد از وی نیز تعقیب شد و دولتها برای تأمین رفاه و امنیت کاروانهای تجارتنی، به احداث کاروانسراها و پلها و دیگر وسایل لازم مثل آب انبارها و چاپارخانه‌ها پرداختند. در این میان بازرگانان هم که رشد و توسعهٔ بازرگانی، علاوه بر دولت برای آنان هم جنبهٔ حیاتی داشت، برای تأمین امنیت راهها و

استحکام بیشتر قدرت مرکزی در برابر اشراف و فئودالها، همیشه در اختلاف و ستیز بین شاه و اشراف و فئودالها طرف شاه را داشتند و به او کمک می‌کردند.

البته نباید فراموش کرد که ابتدا هدف شاهان از راهسازی، تأمین امکان برای نقل و انتقال سریعتر نظامی و نظامیان بود و مطلقاً جنبه بازرگانی آنرا در نظر نمی‌گرفتند و این بعد از رشد و ترقی صنعت و تولید و همچنین نیاز به مبادله کالا با دیگران و مراجعه خواستاران تولیدات ایران زمین بود، که زمامداران ساسانی ایران را متوجه اهمیت این قسمت هم ساخت و برای کسب منافع بیشتر و مبادله سریع تر و راحت تر کالا، وادار به فعالیت بیشتر در این راه نمود.

مطلب قابل توجه این که ایران چون مطلقاً به کشاورزی می‌اندیشید، فقط به آن هم می‌پرداخت. پس برای صدور فقط از کالاهایی استفاده می‌کرد که در این اواخر به آنها دست یافته بود، یعنی صنایعی که با وجود سابقه کهن (بافندگی)، جدیداً نضج گرفته بود و تولید مواد اولیه آن، به حالت انبوه در آمده بود و هم چنین آن دسته از صنایعی که اخیراً به آن توجه بیشتری مبذول می‌داشتند. در نهایت موادگران قیمتی که معمولاً مورد در خواست بزرگان و درباریان قرار می‌گرفت، از طرف ایران صادر می‌گردید و بخصوص چنان که قبلاً گفته شد، رشد توستانها و در نتیجه تولید و بافت پارچه‌های ابریشمی، برای ایران حالت انحصاری پیدا کرده بود و آن چنان ترقی کرد که در مناسبات اقتصادی و سیاسی سایر کشورها با ایران، به یک عامل مؤثر و تعیین کننده تبدیل شد و دولت با داشتن انحصار آن، از در آمد سرشاری بهره می‌برد. در این بین کردستان به علت موقعیت ممتازش، در قرار گرفتن بر سر شاهراه‌های تجارتي، ابریشم و پارس پولیس - ساردو... از این رشد و توسعه بازرگانی، استفاده شایانی برخوردار گردید و همچنین از رابطه ملتهای مختلف مانند چین و هندوستان تا قفقاز و از آن و از روم شرقی (بیزانس) و ملتهای مربوط به آن، تا شام و مصر و... با هم، در بهبود و پیشرفت وضع اقتصادی و اجتماعی خویش بهره کافی برد. موقعیت استثنائی کردستان طوری بود که دنیای شناخته شده آن روز برای ارتباط جهات مختلف اش با همدیگر، حتماً مجبور بود، از آن سرزمین بگذرد و به همین دلیل عبور کالاها هم از این مناطق می‌بایست از مناطق مختلف کردستان عبور کند و در نتیجه عوارض وصولی از این کالاها، در آمد سرشاری برای

کردستان بود، ضمن اینکه اجناس تولیدی در کردستان هم که قبلاً از آنها صحبت کرده‌ایم، مشتریان پروپاقرص و پرمنفعتی را از میان کاروانیان و کاروان سالاران تجاری برای خود پیدا می‌کردند، هر چند که بنا به دلایل مذکور این در آمد سرشار و ثابت در کردوئن و قسمتی از مادکوچک، طبقات محروم جامعه را در بر نمی‌گرفت، ولی در هر حال به طرق مختلف و غیر مستقیم، در رفاه و بهبود زندگی آنان مؤثر بود، چنان که رشد اقتصادی آن سامان، را عامل آبادانی و رونق شهرها و بسط و توسعه آبادیها و احداث شهرها و روستاهای جدید می‌دادند<sup>(۱)</sup> و از جمله راجع به توسعه و آبادی شهر نصیبین و «آمد» و «میافارقین» و «رها» و همچنین شهرهائی همچون «قرمسین یا کرمانشاهان» و ... از «راه شاهی» سخن بسیاری رفته است.

در نقاط مختلف کردستان، سکه‌های زیادی از دوران ساسانیان، در شکلها و اندازه‌های مختلف به دست آمده که و فور آنها دلیل واضحی بر پیشرفت اقتصادی آن سامان، در آن زمان است و با توجه به این که قسمتهای زیادی از کردستان، در زمان ساسانیان در اختیار رومیان و جزو متصرفات آن امپراطوری بود،<sup>(۲)</sup> لذا وجود این سکه‌ها در آن مناطق ضمناً دلیل رواج پول ایران در آن کشور هم هست و این چیزی است که در نقاط دور دست آسیا هم تا حدود چین و همچنین در کشورهای قفقاز و حتی مناطق شمال دریای سیاه، نمونه‌های بسیاری به دست آمده است، و به این ترتیب معلوم شده بعد از ساسانیان هم در آن مناطق رواج داشته است.<sup>(۳)</sup>

سعید نفیسی می‌نویسد: در زمان ساسانیان پول ایران بالاترین اعتبار و رواج را داشته است، یعنی از کرانه رودخانه دجله تا کنار رود سند و از بیابانهای عربستان تا مرز چین، رایج بوده و بدین گونه قطعاً رایج‌ترین پول جهان به شمار می‌رفته است.<sup>(۴)</sup> جنس مسکوکات ایران ساسانی از فلزات گوناگون مثل طلا و نقره و مس و مفرغ بوده و سکه‌زر (دینار) نسبت به سایر سکه‌ها کمتر ضرب می‌شده است، ضمن آنکه وزن ثابتی هم نداشته‌اند و آن چنان که

۱. آذربایجان، ادوین رایت، از ص ۲۲ به بعد.

۲. همین امر یکی از بزرگترین عوامل عدم اشاره به کردستان در آثار آن دوران و بعد از آن است در حالی که مراجعه به کتابهای تاریخ و گذشته روم خیلی بیش از ایران، ما را با نام کردوئن و دیگر مسائل مربوط به آن سرزمین و مردم آن روبرو می‌سازد.

۳. تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی.

۴. تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی، ص ۳۲ به بعد.

نوشته‌اند از ۲/۴ تا ۳/۶۵ و ۳/۹۴ گرم، اوزان آنها تغییر می‌کرده است.<sup>(۱)</sup> «لونی واندنبرگ» می‌نویسد: در یک روی سکه‌ها معمولاً اسم و تصویر پادشاهی که سکه در زمان سلطنت او ضرب شده است، نقش می‌شد و در رویه دیگر آن تصویر معبد و یا آتشگاهی را که اهمیت داشته است نقش می‌کردند.<sup>(۲)</sup>

سکه‌هایی که مربوط به اوان سلسله ساسانیان است، نسبت به سکه‌های بعد از شاپور دوم، از کیفیت بهتری برخوردارند که این نیز دلیلی بر رشد اقتصادی و رونق داد و ستد و بازرگانی ایران در یک حالت تدریجی است که نهایتاً احتیاج به استفاده از پول، فزونی گرفته و در نتیجه از کیفیت ضرب سکه‌ها کاسته شده است و بر این اساس پژوهشگرانی که سکه‌های بعدی را دیده‌اند، از نظر هنری آنها را بی‌ارزش خوانده‌اند.<sup>(۳)</sup> رئیس‌نیا معتقد است: بعد از مرگ هر شاه و به سلطنت رسیدن شاهی دیگر سکه‌های موجود در خزانه را مجدداً به ضربخانه برده و دوباره ذوب کرده و با نقش شاه تازه، انتشار می‌داده‌اند و علت از میان رفتن کیفیت سکه‌ها را از همین امر می‌دانند.<sup>(۴)</sup>

دکتر «گیرشمن» می‌نویسد «... این عهد دوره پیدایش حقیقی برات است... که محققاً از هزاره دوم ق.م شناخته شده بود... از دوره ساسانی برات به صورت سند تملک درآمد و رسماً آنرا می‌شناختند و ... بانکهای شاهنشاهی که تحت اداره ایرانیان یا یهودیان بودند مبادلات پولی را به وسیله اسناد مکتوب به کثرت انجام می‌دادند... چیزی که عده کمی آن را می‌دانند این است که تضمین سند (چک) از زبان پهلوی به زبانهای اروپائی رفته است...»<sup>(۵)</sup>

ایران در این زمان با دورترین نقاط دنیای آن روز مثل چین، به دادوستد پرداخت و محصولات که صادر می‌کرد عبارت بود از طلا و نقره، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیاء زجاجی، آبگینه آلات، بلور، الماس، مس، شنجرف و جیوه و ... که «سرپرسی کاکس» گرانبهاترین مصنوعات ایران در سالهای ۴۵۵ تا ۵۳۱ میلادی را، حریر گلدار، گلدوزی و

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۶۵۶ به بعد.

۲. باستان‌شناسی ایران باستان، لونی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام، ص ۲۲۴.

۳. پروفیسور اندره گدار، هنر ایران، ترجمه دکتر بهروز حبیبی، ص ۳۰۵ به بعد.

۴. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۶۵۷.

۵. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، رومن‌گیرشمن.

ملیله دوزی به خصوص محصول «آمد در کردستان» و فرش و پرده فلاط دوزی معرفی می‌کند.<sup>(۱)(۲)</sup> این اشاره برای جلب توجه آنانی است که بعضاً اشاره به نبودن نامی از کردستان در تاریخ ایران از فلان تاریخ تا فلان موقع نموده‌اند، بسیار لازم به نظر می‌رسد که هم چنان که امروز هم این سرزمین ایرانی به علت موقعیت استثنائی و حساس جغرافیایی و استراتژیکش توسط مرزهای مصنوعی بین کشورهای مختلف تقسیم شده است. در آن زمان هم به دنبال قرار داد صد ساله و ... قسمت‌های وسیع و زرخیزی از آن به روم واگذار شده بود و... لذا در فاصله زمانی زیادی ما از نام کردستان و تغییرات و تبدلات آن بی‌خبر می‌شویم و چون دیگر آن را جزوی از روم شناخته‌ایم از آن هم صحبتی به میان نمی‌آوریم و مهمتر از همه اینکه حتی بعدها یعنی پس از ظهور اسلام و تقسیم و اضمحلال روم و پیدایش امپراطوری عثمانی، شرایط سیاسی و اجتماعی طوری به هم بافته و تافته شد که آن مرزها صورت وحی منزل پیدا کرد و هرگاه به دنبال جنگها و ستیزها و برخوردهای متعدد، قراردادی بین دول متخاصم مثل ایران، روم و ایران و بیزانس و ایران و عثمانی، منعقد گردید، باز هم آن حدود و مرزها که به هزار و یک دلیل می‌بایستی به عقب رفته و کردستان یک پارچه و جزو خاک اصلی خود (ایران) گردد، و یا اقلاً جدا از امپراطوریهای غربی باشد، به همان حالت اولش باقی ماند و چه بسا، بارها هم می‌شد این کار را به زور انجام داد، مثل زمان نادرشاه افشار که با قدرت و اراده هر چه محکم‌تر، عثمانیها را به زانو در آورد و هر قراردادی را که می‌خواست و می‌توانست تحمیل کرد، ولی باز هم به دلیل وجود اندیشه‌های غلط و نابه جای حاکم بر جامعه ایران و سودجویان و متحجری‌نی که با کوته بینی تمام جلو پای نادر سنگ می‌انداختند و عدم اطمینان نادر به همین سبب، این هدف عملی نشد. بعدها هم که سر و کله قمر وزیر پیدا شد،<sup>(۳)</sup> و استعمارگران دایه‌مهربانتر از مادر شدند و انگلیس و فرانسه و روسیه در این منطقه هم مثل همه جا وارد میدان استثمار ملت‌ها و استعمار کشورها شدند و

۱. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، مرتضی راوندی، ص ۵۳۸.

۲. علم اقتصاد، تألیف دکتر تقی نصر.

۳. کنایه‌ای است رایج بین ایرانیها که هر وقت کسی که مورد قبول نیست و نباید در مجمعی حضور یابد و ضمناً عامل فتنه و فساد است، ناخوانده پیدایش می‌شود این جمله را به کنایه به کار می‌برند و اضافه می‌شود که این عبارت مأخوذ از داستان امیر ارسلان نامدار است که قمر وزیر یکی از وزیران وی و مردی بد طبیعت بوده است.

سرزمین‌ها را به صورت گوشت قربانی درآورده و تکه تکه کردند و هر تکه در چنگال یکی از این استعمارگران اسیر گردید، امپراطوری عثمانی هم به دنبال جنگ جهانی اول، به این بلا دچار شد و متصرفاتش، به صورت کشورهای نیم‌و جیبی در آمده و هر کدام از آنها هم برای آنکه شبیه چیزی شوند، سعی کردند تا سرزمین‌هایی را از اینجا و آنجا، ضمیمه خاک خویش سازند که در این راه قیم‌ها و سرپرستانشان هم به جان هم می‌افتادند و در نهایت آن قسمت از کردستان هم که از ایران جدا شده و جزو خاک عثمانی بود، به علت بی‌کفایتی گردانندگانش که خود به صورت نوکران استعمار در آمده بودند، در این راه، بیش از همه قربانی شد.

## هنر و معماری در دوران ساسانیان

ادامه هنر در زمان ساسانیان نیز مثل خیلی از عوامل تمدن، از زمانهای پیشین بود که در این دوران، رشد و ترقی زیادی کرد، آن چنان که در زندگی اقوام دیگر، مخصوصاً اقوام مجاور سرزمین‌های ساسانی، نفوذی فراوان یافت تا جایی که می‌توان هنر ساسانی را در سطحی وسیع، در امپراطوری روم شرقی (بیزانس) مشاهده کرده و به استفاده هنرمندان رومی و الهام گرفتنشان از آن، پی برد،<sup>(۱)</sup> و به قولی، ایران ساسانی به صورت پلی بود که هنرها و شاخه‌های تمدن شرق و غرب را به هم پیوند می‌داد؛ هنرهای غرب - بیزانس و دورتر - را به آسیای مرکزی و هندوستان و بالعکس هنر شرق را به غرب منتقل می‌ساخت.<sup>(۲)(۳)</sup> البته این گفته بیان‌کننده این واقعیت است که ایران نیز از این حرکت‌های تمدن و نقل و انتقال هنرهای دیگران بهره‌مند می‌شد و از آنها متأثر می‌گشت، چنان که در همین زمان است که ایران

۱. تالبوت رایس در کتاب «میراث ایران» که زیر نظر «ا.ج. آبربی» و توسط عده‌ای از متشرقین نوشته شده است معتقد است که امپراطوری روم شرقی از طریق ارمنستان فرهنگ و هنر ساسانی را جذب کرده است و می‌گوید: «حتماً عده‌ای از معماران و مهندسان ساختمانی «یوستینیانوس» امپراطور روم که فعالیت عظیم ساختمانی او را اداره می‌کردند، ارمنی بوده‌اند، (این کتاب توسط احمد بیرشک و محمد معین ترجمه شده است). در این رابطه پروفیسور ویل دورانت می‌نویسد: ارمنیان، شامیان و جهودان، ایران، بیزانتیوم و رم را با دادوستد کند خود، مربوط ساخته بودند. در عین حال راهها و پلهای خوب که مورد مراقبت دقیق بود، کاروانهای بازرگانی را قادر می‌ساخت که از تیسفون با تمام استانها ارتباط حاصل کنند. از طرف دیگر در خلیج فارس بنادری احداث شده بود که تجارت با هندوستان را تسریع کند.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد اول، ص ۵۲۴.

۳. تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد اول، ترجمه احمد آرام، ص ۵۴۹ به بعد.

ساسانی، علاوه بر مبادلات تجاری و اقتصادی، با هندوستان دست به تبادلات فرهنگی و هنری گرانبهایی زد و هندیان با کمک و وساطت ایرانیان، به منابع فرهنگی یونانیان در رشته‌های پزشکی، نجوم، هندسه و منطق دست یافتند،<sup>(۱)</sup> و باید اعتراف کرد که هنر ایرانیان در تمام دوران و به قول پروفیسور ویل دورانت: «... از زمان داریوش کبیر و پرسپولیس تا دوران شاه عباس و اصفهان، کافی است، که ما را به شگفت آورد...»<sup>(۲)</sup>

در این میان از معماری ساسانیان، با آن همه شهرت و معروفیتی که دارد، متأسفانه، آن چه که باقی مانده، جز اسکلت‌های عظیم و غول‌آسا نیست<sup>(۳)</sup> و تزئینات آنها مثل گچ‌بریها و... مدتهاست که از بین رفته‌اند و این در حالی است که بنا به گفته مورخینی که از دوران کهن‌تر، خود از نزدیک آنها را دیده‌اند<sup>(۴)</sup> گچ‌بریهای دوره ساسانی بسیار پیشرفته بوده و علاوه بر شکل انواع برگها و گل‌های مختلف، هنرمندان انواع پرندگان، جانوران، سر درندگان و حیوانات شکاری را استادانه، بر روی گچ منقوش می‌کرده‌اند که گاه یک داستان را مثل شکار بهرام‌گور، بر روی گچ پیاده می‌کردند،<sup>(۵)</sup> و بنابر تحقیقات انجام شده این هنرمندان برای دوام گچ‌بریهای خود، از موادی مثل کتیرا یا نشاسته و حتی سیر، که بر آثار خود می‌مالیدند، استفاده می‌نمودند.

از آثار معماری ساسانیان می‌توان به کاخ الحضر قصر شیرین و نیز شهری به همین نام اشاره کرد که در منطقه کردستان قرار دارد، ولی جالب‌ترین اثر معماری ساسانیان، کاخهای سلطنتی «تیسفون یا مدائن» می‌باشد، ارتفاع سه دیوار باقیمانده این کاخ ۱۰۵ متر است که نمای افقی آنها در پنج ردیف، با قوسهای کور تقسیم شده‌اند. قوس مرکزی آن که هشتاد و پنج پا ارتفاع و هفتاد و پنج پا پهنا دارد، بلندترین و عریض‌ترین قوس بیضوی است که تا امروز شناخته شده است. این قوس به سقف تالاری منتهی می‌شده که درازای آن یکصد و پانزده پا و پهنای آن هفتاد و پنج پا بوده است...<sup>(۶)</sup> عده‌ای معتقدند که این کاخ را صنعت‌گران

۱. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، ص ۵۲۴ به بعد.

۲. تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد دهم، بخش اول، عصر ایمان، ترجمه ابوظالب صارمی، ص ۳۵۱، چاپ ۱۳۴۲.

۳. همان.

۴. مثل مسعودی و اصطخری، که به زمان ساسانیان نزدیک بودند و در صفحات آتی اشاراتی به آنها خواهیم داشت.

۵. پروفیسور رومن گیرشمن، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، صص ۵ و ۵۲۴.

۶. همان، ص ۲۵۳.

رومی که «چوستی نیانوس» امپراطور روم، آنها را همراه با سنگهای مرمر یونانی، برای انوشیروان فرستاده بود، در سال ۶۳۸ میلادی ساخته‌اند.<sup>(۱)</sup>

در هر حال، قسمت شمالی کاخ مدائن در سال ۱۸۸۸ میلادی خراب شد، ولی آنچه که مانده باز هم نموداری برجسته از عظمت و شأن این کاخ می‌تواند باشد.

علاوه بر کاخها و ابنیه متعدد باقی مانده از زمان ساسانیان، سنگ نبشته‌های زیادی هم از آنان باقی است که نقوش آنها واقعاً زیبا و شگفت‌انگیزند و کردستان مملو از این سنگ نبشته‌ها است. کهن‌ترین این نقوش سنگ نبشته‌ای است که اردشیر پاپکان را در حالی که پا بر پشت یکی از دشمنان خود گذاشته است نشان می‌دهد، از سنگ نبشته‌های زیاد ساسانیان در کردستان، می‌توان به سنگ نبشته‌های طاق بستان در نزدیکی کرمانشاه اشاره کرد که دو قوس متکی بر ستون، عمقاً بر سنگ بریده شده‌اند و نقوش برجسته شاپور دوم و خسرو پرویز را در حال شکار نشان می‌دهند. حیوانات منقوش مثل فیل و خوک، آن چنان زنده و جالب نقش شده‌اند که گویی جان گرفته‌اند و شاخ و برگ درختان و سرستونها، واقعاً زیبا و مسحورکننده‌اند، آن چنان که گیرشمن اشاره کرده، ممکن است این نقوش رنگ آمیزی شده باشند.

در باره خصوصیات معماری دوره ساسانیان، رئیس نیا سه حالت اختصاصی را نقل کرده و آنها را بدین گونه بیان می‌کند:

۱. رواج طاقهای نیم دایره و شلجمی با دهنه خیلی فراخ و کنگره‌هایی در روی طاق که طاق کسری برای نمونه با آن دهنه فراخش هنوز هم تحسین آفرین است.

۲. قصور و عمارات معمولاً در داخل و خارج با گچ بریهای قشنگ تزئین می‌گردیده که این گچ بریها یکی از جلوه‌های هنر نقاشی آن دوره است.

۳. ساختن دیوارهای ضخیم از سنگ تراشیده و یا از پاره آجر و گچ.<sup>(۲)</sup>

یکی از خصوصیات معماری ساسانی، قراردادن گنبد بر روی چهار پایه می‌باشد که با چهار طاق به هم متصل شده‌اند و این هنری بوده که رومیان قادر به اجرای آن نبودند و آنها فقط می‌توانستند که گنبدها را روی هشت ضلعی یا هشت پایه، قرار دهند. بیشتر



پژوهش‌گران معتقدند که اصول اساسی ساختمانهای گنبدی شکل و سقف‌دار رارومی‌ها، از ساسانیان یاد گرفته‌اند<sup>(۱)</sup> و حتی آنهایی که خیلی با احتیاط ابراز نظر می‌کنند نیز می‌گویند: ... ایران در معماری روم شرقی (بیزانس) تأثیری حیاتی دارد... طاقهای بیضی شکل، قوسهای گچی در زینت‌نمای عمارات، هلال سه گوش بر پایه مدور گنبد و افزودن گوشواره به طرح چهارگوش عمارات و تبدیل آن به صلیب یونانی، همه از ایران نشأت گرفته‌اند<sup>(۲)</sup> و حتی سعید نفیسی می‌نویسد: قدرت صنعت دوره ساسانی آن چنان پرنفوذ بود که تا قرن‌ها بعد هم در کشورهای همجوار و مناطق دوردست، باقی مانده و حتی در ساختن مساجد و تکایا نیز اصول معماری دوره ساسانی امروز هم به نظر می‌رسد و این اثر تنها منحصر به معماری نبود، بلکه تمام ارکان صنعت را در بر می‌گرفت. نفیسی اضافه می‌کند... مخصوصاً در شبستانهای بزرگ و چهل ستونهای مساجد بزرگ ایران باقی مانده و در حقیقت هنوز هم زنده است و به همین جهت اگر صنایع دوره اسلامی ایران را دنباله صنایع دوره ساسانی ندانیم، می‌توانیم معماری دوره اسلامی ایران را به جرأت دنباله معماری دوره ساسانی بدانیم.<sup>(۳)</sup>

تأثیر انواع هنر ساسانی در منابع هنری شرق و غرب و به قول رومن‌گیرشمن، از چین تا اقیانوس اطلس،<sup>(۴)</sup> به قدری وسیع بود که در کمتر نقطه‌ای از نقاط مختلف، ممکن است اثری از خود باقی نگذاشته باشد و این حاصل موقعیت جغرافیایی ایران بود، چون به قول «اینوستراتسلف»، ایران ساسانی بر سر دو راهی میان دنیای روم و یونان از یک سو و چین و هند، از سوی دیگر قرار گرفته بود.<sup>(۵)</sup>

ویل دورانت خیلی خوب حق مطلب را ادا کرده است، وی می‌گوید هنر ساسانی با اشاعه شکل‌ها و انگیزه‌های هنری خود، در شرق، هندوستان، ترکستان و چین، در سوریه، آسیای صغیر، قسطنطنیه، بالکان، مصر و اسپانیا، دین خود را ادا کرده... و باعث شد که هنر یونانی از

۱. میراث ایران، «استرزیگوفسکی» در کتابی به این نام که توسط سیزده تن از خاورشناسان زیر نظر «ا.ج. آربری» نوشته شده، ترجمه محمد معین، ص ۷۷ به بعد.

۲. تالبوت رایس، خاورشناس انگلیسی در کتاب میراث ایران.

۳. تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی، صص ۵ تا ۲۲۴.

۴. هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، رومن‌گیرشمن.

۵. تحقیقاتی درباره ساسانیان، نوشته «کنستانتین اینوستراتسلف»، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، ص ۹.

تصویرهای کلاسیک، به روش تزئینی بیزانسی گروید و هنر مسیحیت لاتین را از سقف‌های چوبی به طارم و گنبد‌های آجری یا سنگی هدایت کرد و گنبد‌های بزرگ را که خاص معماری ساسانی بود، به مساجد اسلامی و قصور و معابد، منتقل نمود.<sup>(۱)</sup>

### نقاشی و هنرهای زیبا در زمان ساسانیان

بنابر آثار موجود و اشارات متعدد کتب مختلف، یکی از شاخه‌های هنر که در زمان ساسانیان ترقی بسیار کرد، هنر نقاشی بود و این رشته هنری تا به آنجا رسید که به صورت اصلی برای اجرای سایر هنرهایی که می‌توانستند نقاشی را در کنار خود داشته باشند، در آمد. در جوار رشد هنر نقاشی ابزار لازم برای این هنر نیز، از رشد تولیدی و مرغوبیت بسیاری برخوردار گردید، چنان که کتاب، کاغذ و انواع پارچه‌های لازم، از آن قبیل بودند و مخصوصاً ساختن رنگ و قلم، رواج و رونق بسیاری یافتند. بنا به نوشته‌های پژوهش‌گران پیشین که اغلب خود نیز ناظر بوده‌اند نقاشان ماهر بعد از اتمام کار سنگ تراشان و مجسمه‌سازان، آثار پدید آمده را رنگ آمیزی می‌کردند و همین امر سبب جلوه و جذابیت بسیار آن آثار می‌شد.<sup>(۲)</sup> آنچه که به دست آمده نمایان‌گر این مطلب است که رنگها از کیفیت بسیار والایی برخوردار بوده‌اند و رنگهای زرد و آبی و سبز و مخصوصاً طیف آنها - درجات مختلف از یک رنگ - از پیشرفت زیادی حکایت می‌کرده‌اند و معلوم است در جایی که یک هنرمند بتواند بر روی سنگ و پارچه و سفال... آثار چنان هوش ربا و جالبی را به وجود آورد، قلم موی آنها بر روی کاغذ، چه پدیده‌های اعجاب انگیزی را می‌توانستند خلق کنند. ارزش هنر نقاشی و نقاشان زبردست در نزد صاحبان قدرت و هنر، بسیار زیاد بوده و می‌گویند: هر پادشاهی که فوت می‌کرد، بلافاصله نقاشان طراز اول مأموریت می‌یافتند تا تصویر کامل او را رسم کنند. نخستین تصویر از آن اردشیر پاپکان بوده که در زمینه سرخ درخشان در لباس آبی آسمانی، در حالی که تاجی سبز رنگ با ترکیب طلائی بر سر داشته و نیزه‌ای در دست، به حالت ایستاده

۱. عصرایمان، جلد اول، از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۲۵۶، چاپ ۱۳۴۲، ترجمه ابوظالب صارمی.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، ص ۵۲۵ به بعد.

ترسیم گردیده است. در کتابی که این تصویر وجود داشته، تصاویر سایر پادشاهان هم که آخرین آنها عکس یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو پرویز بوده، رسم گردیده بود. عکس وی در زمینه سبز مزین به لباس آبی آسمانی با تاج قرمز و نیزه‌ای به دست، ایستاده و بر شمشیرش تکیه داشت. رنگها بسیار عجیب‌اند، به طوری که امروز نظیر هیچ یک از آنها یافت نمی‌شود، زیرا آنها را با طلا و نقره محلول کرده‌اند. صفحه نقاشی به رنگ فریبری با ساختی عجیب است که از فرط نکوئی و دقت ساخت، ندانستم کاغذ است یا پوست.<sup>(۱)</sup> باید اضافه کرد که مبداء این کتاب را «شیز» در آذربایجان ذکر کرده‌اند، هر چند که مسعودی آن را در ۳۰۳ هجری (۱۱۱۲ سال قبل) در شهر استخر فارس دیده است، که دارای تصویر ۲۷ تن از پادشاهان ساسانی بوده است.<sup>(۲)</sup>

از این کتاب متأسفانه جز نوشته ابوالحسن مسعودی اثری باقی نمانده که البته در وجودش تردیدی نیست، زیرا همین کتاب در زمان بنی‌امیه توسط شخصی به نام «حیلة بن سالم» به عربی ترجمه شده است و در کتابهای مختلف دیگر هم مثل «مجمعل التواریخ و القصص» تحت عناوین گوناگون مثل «کتاب آل ساسان» یا «کتاب الصور» و نیز در «کتاب صورت پادشاه بنی ساسان» از آن نام برده‌اند.<sup>(۳)</sup>

غیر از این کتاب، از آثار مانی هم سخن رفته که مجموعه آن به نام «ارژنگ یا ارتنگ» مشهور است و می‌دانیم که مانی نیات و عقاید خود را به وسیله تصویر بیان می‌کرد. به طوری که تصاویر مربوط به گناهان و معاصی و بدیها، نفرت و انزجار را در بیننده آن برمی‌انگیخت و تصاویر معرف نیکی‌ها و افکار صالحه و اعمال خوب زیبا و فرشته آسا بودند به طوری که نظاره‌گر آن تصاویر را به انجام اعمال و کردار نیک تشویق می‌نمود، «مانی صورت وحشتناک فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و ملون ساخته بود تا نفرت بینندگان را برانگیزد».<sup>(۴)</sup>

در غار «خوچوی تورفان» واقع در ترکستان چین، آثاری از نقاشیهایی که به مانی نسبت

۱. التنبیه والاشراف، ابوالحسن علی بن الحسن مسعودی، صص ۱۰۰ تا ۹۹.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۶۶۶. ۳. مجمعل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعرا بهار.

۴. کومون از یک خطابه سریانی شخصی به نام «فرم ادسی» به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ.

می دهند کشف شده، که نمایانگر اهمیت بسیار این هنر (نقاشی) در نزد مانویان است،<sup>(۱)</sup> و عقیده عده‌ای از پژوهشگران بر این است که به کار بردن تصاویر همراه با نوشته‌های مختلف برای اولین بار توسط مانی انجام شده است،<sup>(۲)</sup> که این عقیده توسط علی نقی وزیری هم بدین گونه که: «مانویه مخترع شیوه مینیاتور یا فن تصویر کتب خطی در ایرانند و کتب مصور مانویه تا قرن سوم هجری خواننده داشته و شیوه نقاشی پیروان مانی، دنباله هنر نقاشی ساسانی است».<sup>(۳)</sup> تأیید گردیده است.

کردستان بعد از فارس بزرگترین محل ارائه شاهکارهای نقاشی و حجاری ساسانیان است که در نقاط مختلف آن مثل صورت داغی در شرق (حوالی سلماس) کاخ الحضرا و نصیبین و آمد و مخصوصاً کرمانشاهان (طاق بستان) ترسیم و تحجیر شده‌اند و زیباترین و بهترین آنها در همین سرزمین است که دو تابلوی حجاری شده طاق بستان؛ یکی شکارگوزن و دیگری شکار گراز، از شاهکارهای مسلم به شمار می آیند و مخصوصاً شکار گراز که واقعاً اعجاب انگیز می باشد و به قدری پرکار است که به قول کریستن سن: «... هیچ جای آن بی نقش نیست. نقوش پارچه لباسها و صورت جانوران و مخصوصاً فیلان و... را چنان با ظرافت و دقت رسم کرده‌اند که بیننده آن را به حیرت می افکند».<sup>(۴)</sup> «هرتسفلد» مثل خیلی‌ها معتقد است که این تابلوها را هم مثل سایر حجاریهای زمان ساسانیان با رنگهای مختلف رنگ آمیزی کرده‌اند.<sup>(۵)</sup>

تصاویر روی سنگ که بر دامنه سنگی کوهها نقش می بست، همه یک مناسبت تاریخی داشتند، مثل یک پیروزی و یا یک واقعه دیگر مثل تاج گذاری شاهان.<sup>(۶)</sup> در ضمن بعضی از آنها هم از بزم و رزم شاهانه مایه می گرفتند، چنان که دو تصویر طاق بستان؛ شکار گوزن و گراز را به وسیله شاه و همراهان نشان می دهند<sup>(۷)(۸)</sup> و اغلب این سلطان هم بهرام گور است

۱. ایران و تمدن ایرانی، اثر «کلیمان هوار»، ترجمه حسن انوشه، صص ۱۶ تا ۱۱۵.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان قرن هجدهم، «ن.و. بیگولوسکایا، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول ص ۹۷.

۳. تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از اسلام، علی نقی وزیری، صفحه ۱۳۳.

۴. ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۴۹۳.

۵. تاریخ باستان ایران بر بنیاد باستان شناسی، «ارنست هرتسفلد»، ترجمه علی اصغر حکمت.

۶. تعداد این تصاویر نقش بر سنگ بیش از سی تابلو را تشکیل می دهند و تقریباً همه آنها به قول «ارثر آپهام پوپ» در سر شاهرها قرار دارند.

۷. شاهکارهای هنر ایران، «ارثر آپهام پوپ»، ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری، ص ۵۶ به بعد.

که سوار بر اسب با تیر و کمان، شکار را از پای در می آورد.

مطلب قابل ذکر اینکه در هیچ یک از نقاشیهای حجاری شده، علائمی دال بر استفاده از صنعتگران غیر ایرانی، دیده نمی شود و اگر چه وجود رومی ها و یونانی های زیادی که در نقاط مختلف ایران سکونت داشتند، می تواند دلیلی بر استفاده از سبک هنری آنان باشد، ولی چنان که گفته شد، هیچ گونه علائمی که نمایانگر تأثیر شیوه های دیگران باشد، پیدا نیست.<sup>(۹)</sup> نمونه های زیادی از هنر بی نظیر نقاشی دوران ساسانیان بر روی سایر اجناس مثل پارچه و فرش و ظرف باقی است که هر کدام از آنها خود شاهکاری بی همتا است. دو دوجین از پارچه های زمان ساسانی که محفوظ مانده اند، نشان دهنده این واقعیت اند که از مصر تا ژاپن بی رقیب بوده اند. «فرش زمستانی خسرو انوشیروان که مناظری از بهار و تابستان بر خود داشت. میوه ها و گلها، که با یاقوت و الماس در کنار خیابانهای نقره ای و جویهای مروارید که مرتسم بر زمینه ای از طلا بود، اعجاب همه را بر می انگیخت».<sup>(۱۰)</sup> ظروف سفالینه ای که به حد وفور به دست آمده و مخصوصاً در کردستان مرکزی و حوالی سلیمانیه و هولر یا اربیل و لعابکاری روی سفال و میناکاری مشبک، مورد تقلید هنرمندان سوریه و بیزانس بوده و جام مشهور به «جام خسرو» که در کتابخانه ملی پاریس Bibliotheque.Natuonal نگاهداری می شود و هم چنین مدالهایی که از شیشه کریستال در شبکه ای از طلای مضروب نشانده شده اند و گویا توسط هارون الرشید به «شارلمانی» هدیه شده است. «در موزه های هنری متروپولیتن نیویورک، آرمیتاژ لنینگراد، کتابخانه ملی پاریس، آثار زیادی از این نوع وجود دارد که مرکب از تصویر شاهان و اصل مندان، در شکار و حیواناتی که با ذوق و کامیابی بیشتری رسم شده اند، و نیز سکه های ساسانی و میز طلای گوهر آگین خسرو اول و نیز میز کهربای پایه طلای خسرو دوم که برای امپراطور بیزانس (موریس) هدیه فرستاده شد».<sup>(۱۱)</sup> در نصیبین و آمد و در کاخ الحضرا و نیز شهرهای کردستان مرکزی از این گونه آثار که

۸. خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفویه، دکتر ذبیح اله صفا، ص ۵۰ به بعد.  
 ۱. کریستی ویلسن در تاریخ صنایع ایران و ارنست هر تسفلد در تاریخ باستان ایران بر بنیاد باستان شناسی و شاهکارهای هنر ایران اثر «آرثر آپهام پوپ» همه بر این مسئله اشاره دارند.  
 ۲. تاریخ تمدن ویل دورانت، هنر ساسانیان، جلد اول، عصر ایمان، صص ۵ و ۲۵۴.  
 ۳. همان، ص ۲۵۶.

معرف بهترین نوع نقاشیهای آنزماناند و نیز سکه‌ها و ظروف نقره و مُهرهایی که روی یاقوت و لعل و لاجورد و عقیق و ... با چیره‌دستی شگفت‌آوری کنده شده‌اند، به حد وفور پیدا شده‌اند که همه نمایندگان هنر ساسانی هستند و به قول گیرشمن: «هنر ساسانی که می‌خواست ملی بماند، مجموعه‌ای از تصاویر را به صورتی خستگی‌ناپذیر، با مقیاسی خیلی بزرگ، بر روی صخره‌ها و با مقیاس کوچکتري بر روی دیوار کاخ و بدنه جام و سطح کوچک سنگ مهر، استنساخ می‌توان کرد، مراسم تاج‌بخشی، به دست آهورامزدا، و جنگ و شکار و جشن، از موضوعات مرجع هنر ساسانی بود».<sup>(۱)</sup>

### نقش کردستان در گسترش فرهنگ و تمدن جهانی

در صفحات قبل این کتاب اشاره شد که چون قسمت اعظم سرزمین کردستان، برخلاف حق هم نژادی، تحت سیطره و تسلط رومی‌ها - ابتدا روم بزرگ و بعد از تقسیم آن امپراطوری در زمان کنستانتین یا قسطنطین، جزو متصرفات روم شرقی یا بیزانس و قبل از آنها هم در اختیار اسکندر و جانشینانش قرار داشت - قرار گرفت و بعد از اسلام هم به دنبال استیلای سلجوقیان بر آسیای صغیر (بیزانس) و مراکز تمدن امپراطوری روم، فرزندان عثمان پاشا سردار سلجوقی و مخصوصاً سلطان محمد فاتح<sup>(۱)</sup> که وارثان امپراطوری سلجوقی بودند، این نواحی و از جمله آن قسمت از کردستان را هم که به دنبال پیمان صدساله - منعقد شده بین روم و ایران ساسانی - به تصرف رومیها در آمده بود، جزو خاک خود محسوب کرده و بر آن حکومت راندند و در طی این مدت طولانی و حتی بعد از آن هم، با آنکه بارها فرصت انضمام آن خطه به ایران زمین فراهم آمد، بنا به علل بسیار که خود محتاج تحقیق و بررسی و توضیح فراوان و جداگانه‌ای است، این کار صورت عمل به خود نگرفت و سیاست بازیها و دغل کاریهای استعمارگران تازه به دوران رسیده هم بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه امپراطوری عثمانی، علاوه بر جلوگیری از تحقق این خواسته و احقاق این حق، حتی از وحدت و یکپارچگی آن هم جلوگیری کرده و ضمن کشاکشی که برای تصرف سرزمینهای بیشتر از متصرفات این امپراطوری به عمل آوردند، کردستان را بین خود چنان تقسیم کردند

۱. به دنبال توسعه نفوذ فرزندان عثمان پاشا، سرانجام این امیر (سلطان محمد) توانست قسطنطنیه (استانبول) پایتخت امپراطوری روم شرقی (بیزانس) را به تصرف خویش در آورد و محمد فاتح خوانده شد، دست رومیان از این تاریخ برای همیشه از آسیای صغیر کوتاه گردید و امپراطوری بیزانس هم منقرض شد.

که هر تکه‌ای از آن جزو سرزمینی دیگر و به یکی از میراث خواران استعمار رسید. در تمام این دوران طولانی، کردستان که خود در مرکز تمام فعل و انفعالات حادث بین امپراطوری‌ها و حوادث ناشی از آن در منطقه قرار داشت، ضمن تمام این کش و قوسها، نقش بسیار فعالی در شکل‌گیری تمدن در امپراطوری‌های ایران و روم، و به طور کلی در جهان، داشت و مخصوصاً آن قسمت از کردستان که جزو متصرفات روم بود، در تمام زمینه‌های سازمانی فرهنگ و تمدن، سهم به‌سزایی ارائه داشته است، چنان‌که، وقتی «ژوستینیان» بدنبال پیشنهاد راهبان نسطوری آسیای صغیر در ۵۵۲ میلادی، برای تدارک یک منبع مستقل تهیه ابریشم اقدام کرد،<sup>(۱)</sup> یکی از مراکز مهم بافت پارچه‌های ابریشمی مناطق اورفه و نصیبین بود که در سطور آتی از آن صحبت خواهد شد. این مناطق از کردستان، «ادسا Edessa = اورفه» و نصیبین، به تأیید پژوهش‌گران و محققین، از مراکز بسیار مرفعی فرهنگ و هنر آن زمان بودند «که عناصر ایرانی، ارمنی، کاپادوکی و سوری را مزوج ساخته بودند و توسط بازرگانان و صنعت‌گران، به انطاکیه، اسکندریه، افه‌سوس و قسطنطنیه و بالاخره «راوناورم» منتقل ساختند».<sup>(۲)</sup>

هنرمندان و معماران و صنعت‌گران این نواحی از کردستان، در کار خود علاوه بر مهارتی که داشتند، مبتکر هنرهای ابداعی زیادی هم بودند که ملاحظه آثار باقی مانده از آنها، مؤید این نظریه می‌تواند باشد. ساختمان شهر آمیدیا، آمد یا دیار بکر کنونی، از جمله آثاری است که به آنها اشاره می‌شود. این که در نوع خود شاهکاری از شهرسازی باستانی محسوب می‌شود، توسط معماران و متخصصان کرد محل ساخته شده، که قرن‌ها بعد از آن هم در نوع خود بی‌نظیر بوده است. به نوشته‌های زیر توجه کنید:

مقدسی می‌نویسد: «... شهر را روی سنگهای سیاه بنا گذارده‌اند و مسجدی داشت که قبلاً کلیسا بوده، دارای پنج دروازه است، به نام‌های، ۱. باب‌الماء. ۲. باب‌العجل. ۳. باب‌الروم. ۴. باب‌التل. ۵. باب‌السریا، در مخفی که مخصوص زمان جنگ بود. امروز شهری برای مسلمانان

۱. هنر بیزانسی، آم. دالتون، از ص ۵۰ به بعد، به نقل از پروفیسور ویل دورانت، تاریخ عصرایمان، صص ۱۹۸۹.  
 ۲. ویل دورانت، عصرایمان، جلد اول، ص ۲۱۶، و. ج. استرزیگوسکی در کتاب اساس هنر در کلیساهای مسیحی، صص ۴ تا ۶ به زبان انگلیسی.



مستحکم‌تر از آن و قلعه‌ای در مقابل رومیان، مهم‌تر از آن سراغ ندارم»<sup>(۱)</sup> و ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ هجری از آن شهر عبور کرده می‌گوید: «بنیاد شهر به صورتی عجیب بر سنگی یک لخت نهاده که طول شهر دوهزار گام و عرضش هم چندین و گرد آن سوری کشیده از سنگ سیاه که خشت‌ها بریده از صد منی تا یکهزار منی و بیشتر این سنگها چنان به هم پیوسته است که هیچ گل و گچ، در میان آن نیست. بالای دیوار بیست ارش ارتفاع و ده ارش پهنا و به هر صد گز برجی ساخته، هشتاد گز نیم دایره آن باشد که کنگره او هم از سنگ... و من فراوان شهرها و قلعه‌ها دیده‌ام در اطراف عالم و بلاد عرب و عجم و هند و ترک، مثل شهر آمد هیچ جاندیدم که بر روی زمین باشد و نه نیز از کسی شنیدم که گفت چنان جای دیده‌ام... و مسجد جامع هم از این سنگ سیاه است، چنان که از آن راست‌تر و محکم‌تر نتواند بود... گویند قبلاً کلیسا بوده است... در میان جامع دو بیست و اند ستون سنگین بسته هر ستونی یکپاره سنگ و بر ستونها... همه نحارت و نقارت و منقوش و مدهون کرده‌اند... کلیسایی هست عظیم به تکلف، هم از سنگ سیاه ساخته شده... دری آهنین مشبک دیدم که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم»<sup>(۲)</sup>.

درباره دیگر شهرهای کردستان هم که از این گونه ساختمانهای بدیع و کم نظیر دارند، صحبت شده که هر یک معرف مهارت معماران و استادی صنعت‌گران آن منطقه می‌باشد؛ چنان که ناصر خسرو درباره «میافارقین» از دیار بکر که در سال ۴۳۸ هجری آنجا را دیده است، می‌نویسد «... دارای بارویی عظیم بود از سنگ سفید که هر سنگی مقدار پانصد من دارد پنجاه گزی. برجی عظیم ساخته هم از این سنگ سفید که گفته شد و سر هر باره، همه کنگره‌ها نهاده چنان که گویی امروز استاد دست از ش باز داشته است و... مسجد آدینه‌ای دارد هم از آن سنگ دوسه صد ساله، اگر صفت آن کرده شود، به تطویل انجامد»<sup>(۳)</sup>. البته یاقوت حموی و قزوینی و دیگران نیز، از کلیساهای متعددی که از زمان‌های بسیار قدیم‌اند و نیز برجها و هشت دروازه شهر که آنها نیز قدمت فراوان دارند، شرح مفصل نوشته‌اند. یاقوت اسم آنجا را در آغاز به زبان یونانی «مدورصالا یا شهر شهیدان» نوشته است<sup>(۴)</sup> و تاریخ شهر را به زمان «تئودسیوس» می‌رساند.

۱. سفرنامه مقدسی، ص ۱۴۰.

۲. سفرنامه ناصر خسرو، ص ۸.

۳. همان و مستوفی ۱۶۵ و سرزمینهای خلافت شرقی، گ. لسترنج، صص ۱۸ تا ۱۱۷.

۴. به نظر لسترنج به نقل از این سرابیون، صص ۱۸ و ۱۷، میافارقین تحریف کلمه «میفرکت» زبان آرامی و «موفرگن

در بالای برج غربی کلیسایی که زمان ساختمان آن را به زمان حضرت مسیح می‌رسانند، صلیب بزرگی وجود داشت که روی آن به سمت بیت‌المقدس بود. به گفته همان مورخین که از منابع قدیمی نقل کرده‌اند، این صلیب توسط همان کسی که صلیب بزرگ برج کلیسای «قیامت» بیت‌المقدس را ساخته، درست شده است. هر روی این صلیب‌ها به یک شکل و باعث اعجاب و تحسین ناظرین بوده است. در محله یهودیهای میافارقین، حوضچه‌ای از سنگ مرمر سیاه وجود داشته که در آن محفظه‌ای شیشه‌ای قرار داده بودند، درون آن محفظه مقداری خون بود که می‌گفتند، خون حضرت «یوشع بن نون» است. بیماران برای شفا یافتن آن محفظه را لمس می‌کردند.<sup>(۶)</sup>

بنابر آنچه که گذشت و دیگر شواهدی که در دست است، معماران کرد - به نامهای کورتیوی، گردو، کاردوخی و ... - از مهره‌های اصلی ساختمان سازی در دنیای شناخته شده آن روزگار، مخصوصاً در ایران و روم محسوب می‌شدند و حتی گروههای ساختمانی از نام آنها اخذ شده است، چنان که علاوه بر آنچه که راجع به استادکاران معماری کرد در ساختمان سازی روم و مخصوصاً در بناهای عظیم کلیساهای آنها بیان خواهیم کرد، دسته‌های مختلف کارکنان حِرَفِ مختلف و مخصوصاً کارکنان ساختمانی کرد در ایران نیز از همان اهمیت و شهرت برخوردار بودند، کما این که، در ساختمان کاخهای عظیم تخت جمشید هم دست داشتند و از نظر اساس معماری در آن بنای عظیم هم معماران و کارگران کرد، رکن اصلی را تشکیل می‌دادند، به طوری که دسته‌های کارگر و معمار از سنگتراشان، درودگران، مسگران و معماران را در گروههای صد نفر و بیشتر و یا کمتر طبقه‌بندی می‌کردند، چون تعداد بیشترشان از کورتی‌ها یا کورتیوی‌ها (کردها) بودند، آنان را «کورتش Kuortash» می‌خواندند و دستمزدشان را با «شکیل یا سیکل» می‌پرداختند، - اولمستد معتقد است که «شکیل» صحیح‌تر است<sup>(۷)</sup> - که هر شکل برابر با ۵ سکه نقره بابلی می‌بوده است. در اینجا

Moufargin «زبان ارمنی است که یونانیها آنرا «مارتیروپولیس = Martyropolis» می‌گفتند.

۵. یاقوت حموی، جلد چهارم، صص ۸۷ تا ۷۸۳ و قزوینی، جلد دوم، ص ۳۷۹.

۱. سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ص ۱۲۱، به نقل از ابن حوقل، ص ۱۵۱.

۲. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، اولمستد، ترجمه دکتر محمد مقدم.

گفتن این نکته لازم به نظر می‌رسد که باز هم مثل همیشه در بیان این اسم، اشتباهاتی مرتکب شده‌اند، چنان که «تیورین» خیال کرده که «کورتش» به جای کلمه کارگر به کار می‌رفته است،<sup>(۱)</sup> حال آنکه فقط توجه به خود کلمه که اسم کورتیویها و به آنان اتلاق می‌شده است، مبین نظریه نگارنده و غلط بودن گفته «تیورین» و دیگر کسانی است که با وی هم عقیده می‌باشند.<sup>(۲)</sup>

در هر حال توجه به تمام این موارد و مطالب دیگر، ثابت کننده این اصل است که هنر معماری در کردستان آن روز در سطح بسیار والا و بالایی بوده است. به طوری که معماران بزرگی چون «ایسیدور» همراه استادانی هم چون «آنتمیوس Anthemius» در ساختمان کلیسای بزرگ «سنت سوفیا» که در آن زمان یکی از معجزه‌های ساختمانی محسوب می‌شد، از طرف امپراطور روم «ژوستی نین» به قسطنطنیه دعوت شدند و آن کلیسا را ساختند. برای این که به عظمت این کار و سازندگان آنها پی ببریم باهم نوشته «و. نیکمان» را مطالعه می‌کنیم. «کلیسای سنت سوفیا به شکل یک صلیب یونانی است که طول زمین اش ۲۵۰ و عرضش در ۲۲۵ پا خلاصه می‌شد. در دو سوی ساختمان، گنبد کوچکی ساخته شده و گنبد اصلی به صورت مربعی ۱۰۰ × ۱۰۰ پا از تلاقی دو بازو با جهت صلیب احداث گردید، که نوک گنبد از سطح زمین ۱۸۰ پا فاصله داشت. قطرش ۱۰۰ پا است که ۳۲ پا از گنبد پانتئون رم کمتر بود، این گنبد از یک تکه بتون تشکیل می‌یافت،<sup>(۳)</sup> امتیاز گنبد سنت سوفیا در حجم آن نبود، بلکه در اتکا و پشت بند آن بود،... و بر طاقهای ضربی و قوسهایی تکیه داشت که میان طوقه‌ای دایروی و پایه‌ای چهارگوش، قرار گرفته بود.»

«پروکویوس» گنبد مذکور را چنین توصیف می‌کند. «کاری قابل ستایش و دهشت‌انگیز، که به نظر نمی‌رسد بر پایه طاق‌های زیر خود استوار باشد، بلکه بدان می‌ماند که با زنجیری

۱. و. ا. تیورین از تاریخ ماد، صص ۴۹۸ تا ۴۵۰. V.O. Tyurin.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، جلد پنجم، ص ۳۵ به بعد.

۳. ویل دورانت می‌نویسد: در زلزله ۵۵۸ میلادی نیمی از گنبد مرکزی ترک برمی‌دارد و طبله می‌کند، که ایسیدور فرزند ایسیدور بزرگ که در ساختمان کلیسا شرکت داشت، آن گنبد را از نو ساخت و پشتیبان‌های آنرا تقویت کرد و آنرا بیست و چهار پا از پیش بلندتر ساخت و شکاف‌هایی که در این پشتیبان‌ها به وجود آمده دال بر این است که گنبد اکنون وضعی پر خطر دارد (اوج اعتلای بیزانس، ترجمه ابوطالب صارمی، ص ۲۲۰).

زرین از اوج آسمان آویزان شده باشد».<sup>(۱)(۲)</sup> داخل کلیسا مملو از تزئینات خیره کننده و مرمرهای رنگارنگ و کاشی‌های معرق و تزئینات دیگری مثل چهل چراغ نقره‌ای، که همه و همه، حاکی از عظمت و زیبایی آن ساختمان عظیم بودند و همین بزرگی خیره کننده بود که ژوستینیان را واداشت تا هنگام افتتاح آن بگوید: مجلل باد خدایی که مرا لایق انجام دادن چنین کار بزرگی دانسته است! ای سلیمان من تو را شکست داده‌ام».<sup>(۳)(۴)</sup> ترکها پس از فتح قسطنطنیه چهار مناره زیبا را که کاملاً با طرح گنبد موافق بود، به آن افزودند که امروز هم پا برجا هستند.

هنرمندان کردستانی در آن دوران در چند شهر مثل «اورفه = Edessa»، نصیبین، میافارقین مرکز آمیدیا = دیاربکر و موصل جمع شدند و برای خود مرکزیت دادند و با فعالیت در هنرهای مختلف، گوی سبقت از همکاران خود ربودند و علاوه بر معماری که آوازه آنان همه جا را فرا گرفته بود، در هنرهای تزئینی و ریزه‌پردازیهای گوناگون نیز، استادکارانی بی نظیر داشتند، هر چند که آنان را در چهار چوب بیزانت و به نام هنرمندان بیزانسی می خواندند، ولی در لابه لای نوشته‌ها و آثار مورخین و نویسندگان، با اشاره به شهرهای محل زندگی آنان و شرح حالشان و نیز معرفی مراکز انواع هنرها، پژوهشگران و مورخین و محققین، به موطن و مولد آنان پی برده و می‌برند. مثلاً ضمن مطالعه کتاب «پایه‌های هنر در کلیساهای مسیحیان اثر استرزیگوسکی» که از هنرهای بیزانسی صحبت کرده و به تبادل و عوامل تبادل هنرها از شرق به غرب و برعکس پرداخته است، می‌خوانیم «... ادسا Edessa = اورفه و نصیبین و رها و ماردین و اربیل = هؤلر Hawler، در این دوره، از مراکز مرقی آسیای صغیر و بین‌النهرین بودند».<sup>(۵)</sup> یام.م. دیاکونوف مستشرق و ایران‌شناس دانشمند روس، می‌نویسد: «گرچه منطقه

۱. تاریخ هنرهای باستانی، جی. ونیکلمان، جلد اول، ص ۳۶۰.

۲. یونان در تحت انقیاد رومیها، ج. فنیلی، ص ۱۹۵، به نقل از ویل دورانت.

۳. عصر ایمان، جلد اول از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، ص ۲۲۰.

۴. فتح قسطنطنیه (استانبول) توسط سلطان محمد فاتح برای برخی مبداء تاریخ بود، زیرا عظمت این کار و انقراض روم در نظر مردم معجزه‌ای بود. در سال ۱۴۵۳ که سال پایان دوران رنسانس هم هست. کلیسای عظیم سنت سوفیا به مسجد تبدیل گردید و به نام مسجد ایاصوفیه معروف شد. بر اساس بعضی از افکار و عقاید، تصاویر زیبای روی کاشیها را با اندود پوشاندند تا این که در سالهای بعد دولت ترکیه اجازه داد مؤسسه «بیزانسی بوستون Byzantine institute of Boston» از این شاهکارهای معرق، اندود بردارند و در ۱۹۳۵ آنجا را به موزه ایاصوفیه تبدیل کرد.

۵. استرزیگوسکی مورخ اطریشی، پایه‌های هنر در کلیسای مسیحیان، به زبان انگلیسی.

فارس مرکز حکومت هخامنشیان بود ولی مراکز اقتصادی و فرهنگی این حکومت، بین النهرین (شمالی و جنوبی) و ماد (بزرگ و کوچک) و ایلام بوده است.<sup>(۱)</sup> با توجه به این که قسمتی از این مراکز که نام برده شد، جزو مناطق و محدوده‌های کردستان هستند، به این واقعیت پی می‌بریم که کردستان در تمدن و گسترش عوامل آن چه نقشی داشته است و یا وقتی رشد صنعت بافندگی و بخصوص انحصار پارچه‌های کتانی در موصل را می‌خوانیم و یا به وجود کتابخانه‌های عمومی در شهرهایی مثل موصل در کردستان در حدود یکهزار و یکصدسال پیش (۹۵۰ میلادی برابر با ۳۲۹ هجری) می‌رسیم و می‌خوانیم که به مطالعه کنندگان علاوه بر کتاب مورد مطالعه، کاغذ مورد نیاز آنان را نیز به رایگان تأمین می‌کردند، به وسعت تمدن و رشد فرهنگی در بین مردم این منطقه در آن روزگاران دور، که اکثریت مطلق جهانیان در ظلمت کم‌دانی غوطه‌ور بودند، پی می‌بریم.<sup>(۲)</sup>

سرزمین کردستان یکی از اولین مراکز توجه به نظافت و زیبایی بوده و «رقه» از اولین مراکز شناخته شده که در آنجا بهترین نوع صابون و مواد کف‌زا تولید می‌شد، ضمن آن که مرکز کارگاه‌های تهیه روغن زیتون هم بوده است.<sup>(۳)</sup>

در فصل مربوط به «ماننا» و ماد که ضمن اشاره به حفاریهای «Zeva» و «تپه حسنلو» در بین سقز و تکاب و بوکان و نوار مرزی ایران و ترکیه، به پیشرفت فوق‌العاده درخشان هنرهای مستظرفه و فلزی مثل زرگری، اشاره کردیم و گفتیم موزه‌ها و مجموعه‌های هنری‌ای که دارای یکی از آن آثار مکشوفه می‌باشند، آنها را مایه فخر و مباهات موزه دانسته و با غرور تمام از داشتن آنها صحبت می‌کنند. در اینجا باید این نکته را اضافه کرد؛ با این که به علت حصول امکانات وسیع و زمان لازم برای هخامنشیان، و بعد در دوران حکومت اشکانیان و ساسانیان، آثار احدائی مثل ساختمانها، بیشتر از دوران کوتاه فرمانروایی مادها، به وجود آمدند. با این همه نقش سازندگی طوایف مختلف کردها، از جمله مادها و ماناییها،

۱. مختصری درباره تاریخ ایران باستان، نوشته م.م. دیاکونوف، ص ۲۸۷ و تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد هفتم، ص ۵۳۶.

۲. زندگی و کار در دوران ماقبل تاریخ، ج.رنارد،

Renard.G. Life and Work in prehistoric Time.p.113

۳. تاریخ اقتصادی دنیای غرب، Barnes. H.E.: Economic History of the Western World

بیش از تمام آنها بوده و به شهادت تاریخ در آن دوران که هخامنشیان و بعد از آن رومیها، در خیلی از پدیده‌های هنری و سازندگی، رشد کافی نکرده بودند، شاهکارهای «زوه» و «حسنلو» و نصیبین و «رها» و میافارقین و موصل و خابور، در منطقه کردستان به وجود آمده بودند و بعدها نیز مدتهای متمادی این صنایع و تکنیکها، در این منطقه، از رونق کافی برخوردار بودند، چنان که «طبری» مورخ و جغرافی دان شهیر می نویسد: در احداث شهر بغداد، عباسیان، از سوریه و ایران و موصل و آمیدیا، کارگر و معمار آورده بودند<sup>(۱)</sup> و برای تزئین کاخهای سلطنتی و دیگر ابنیه دولتی، از تعبیرات تزئینی و هنری بیزانس و ساسانی - با ذکر نام همان مناطق - در کنار یکدیگر استفاده می کردند. یکی از عالی ترین نمونه‌های سنگتراشی عهد اشکانیان امروزه در موزه «متروپولیتن» نیویورک وجود دارد، که از سر در سنگی کاخ الحضرا است که قبلاً از آن صحبت کرده ایم و گفته شد که از معماران و کارگران بومی و رها و نصیبین، استفاده شده است، که «دکتر دیماندا» هم به رومی بودن اسلوب آن اشاره کرده است.<sup>(۲)</sup> موضوع جالب و قابل ذکر در این باره آن است که علاوه بر معماری، در زمینه‌هایی از صنعت که به آنها - به قول «پروفیسور د. برت»، عضو موزه بریتانیا<sup>(۳)</sup> - «هنرهای کوچک» گفته اند، مثل قالیبافی و پارچه‌بافی و کاشی سازی و مصور ساختن کتاب هم این قسمت از دنیای متمدن آن روزگار، نقش فعالی داشته، به طوری که در زمینه ابریشم بافی و بافت انواع پارچه‌های زردوزی و کتانی، جزو بهترین‌ها بوده است و مخصوصاً به دنبال خروج چگونگی فن تربیت و تولید کرم ابریشم و تار آن از چین، این مناطق به صورت یکی از بزرگترین مراکز تهیه و تولید ابریشم در آمد و به علت مساعدت طبیعت، مناطقی مثل «رأس العین یا رسانیای رومیها» حالتی اختصاصی یافتند.

در کتابهای مختلف قدیمی، به وضع طبیعی این نواحی اشاره‌های زیادی شده است که از جمله اینکه «نصیبین یا نسیبیس رومیها» که به گفته مقدسی از موصل بزرگتر بوده و به نوشته وی و دیگران چهل هزار باغ داشته و گلهای سفیدی در آنجا پرورش می یافته که عطر و

۱. تاریخ طبری، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم.

۲. راهنمای صنایع اسلامی، دکتر دای موند، ترجمه ع. فریار از ص ۲۷ به بعد.

۳. هنرهای مستظرفه ایران باستان، د. برت، ص ۹۷ انگلیسی.

زیبایی آن بی نظیر بوده است،<sup>(۱)</sup> و ابن حوقل که در سال ۳۵۸ هجری نصیبین را دیده است می نویسد: نیکوترین نقاط محال جزیره است و غله و حبوبات و میوه بسیار دارد،<sup>(۲)</sup> و حمداله مستوفی می گوید: دور بارویش شش هزار و پانصد گام است. آبش از نهر «هرماس» تأمین می شود و میوه و انگور بسیار دارد و گل آنجا بهترین گلها است،<sup>(۳)</sup> و درباره رأس العین می نویسد: این شهر سیصد و شصت چشمه دارد که بعد از به هم پیوستن آب آنها باغهای زیادی را که به دنبال هم واقع اند، آبیاری می کنند و یکی از آن چشمه ها موسوم به چشمه «زاهر» چنان عمیق و وسیع است که قعر آن معلوم نبوده و مردم بازورقهایی که به این چشمه می اندازند، به باغهای خود می روند. و ابن حوقل هم می نویسد: «رأس العین یا رسانیا» بیست فرسخ کشتزار دارد که پشت سرخانه ها و عمارات شهر واقع اند.<sup>(۴)</sup> ماردین که امروز هم از شهرهای مهم منطقه کردستان مرکزی در خاک ترکیه است، به گفته سیاحان و جهانگردان، مرکز بزرگ بافت صنایع پشمی بوده و فرش و پارچه های پشمی آن از شهرت زیادی برخوردار بود،<sup>(۵)</sup> هم چنان که تولید پارچه های کتانی موصل معروفیت زیادی داشت.

### سهم کردستان در اشاعه سایر هنرها

آنچه تا به حال گفته شده، نقش کردستان در صنایع و سایر فنون ساختاری قبل از اسلام بود، که این تنها نقش مردم آن در رشد فرهنگ و تمدن بشری نیست و این سرزمین در سایر شاخه های تمدن هم شرکت فعالی داشته است، مثلاً در انواع علوم و ادبیات، چهره های شاخصی به جهانیان معرفی کرده است. «آنتیوس آمیدیایی Aetius of Amida» از مشهورترین پزشکان زمان خود و چنان که از اسمش پیداست از مردم «آمیدیا = آمد = دیاربکر امروز» بود و در این رشته به جایی رسید که به مقام پزشک مخصوص دربار

۱. کتابهای اصطخری، ابن حوقل ۳ تا ۱۴۰ مقدسی، ص ۱۴۰، یاقوت حمیری، جلد اول و دوم و چهارم، ۷۲ تا ۴۶۶ و ۷۹.

۱۴۴، ۵۵۲ و ابن بطوطه، جلد دوم، ص ۱۳۹، حمداله مستوفی ۶ تا ۱۶۵.

۲. ابن حوقل، ص ۱۴۲. ۳. حمداله مستوفی، ص ۱۶۷.

۴. ابن حوقل، به نقل از کتاب سرزمینهای خلافت شرقی، گ. لسترنج، ص ۱۰۳.

۵. حمداله مستوفی، صص ۲۱۹ و ۲۰۵، به نقل از سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج، و ابن بطوطه، جلد دوم، ص ۱۴۲ به بعد.

امپراطوری «ژوستی نیانوس» برگزیده شد. این طبیب دانشمند که وی را جزو چند پزشک بزرگ تاریخ پزشکی جهان می‌شناسند، دایرةالمعارفی در علم طب نوشته بود که «... شامل بهترین تحلیل درباره بیماریهای چشم، گوش، بینی، دهان و دندان بود و فصول جالبی درباره «گوآتر» و «هاری» و نیز یک رشته عملیات جراحی، از لوزتین تا بواسیر، در آن نوشته بود. طفیلی‌های روده و اختلالات دستگاه گوارش را دقیقاً وصف کرده و با دقت بی‌سابقه‌ای، تشخیص و معالجه امراض ریوی را شرح داده است. کتاب درسی او درباره تشخیص و معالجه امراض داخلی، به زبانهای «سریانی»، «عربی»، «عبری» و «لاتین» ترجمه شد و در عالم مسیحیت نفوذی یافت که فقط از بقراط و جالینوس و «سورانوس Soranus» کمتر بود.<sup>(۱)(۲)(۳)</sup>

## ادبیات در کردستان

در زمینه ادبیات، این سرزمین (کردستان) بسیار غنی و مملو از داستانها و افسانه‌های عالمگیر است. مردم این سرزمین به علت موقعیت خاص جغرافیایی خود، از آغاز غرق در افکار و اندیشه‌های رؤیاگونه بوده‌اند که اغلب آنها چهارچوب و اسکلت خود را به تدریج، در قالب منظمی از داستان و افسانه ریخته و به صورتی جاودانه، در اندیشه‌های دیگر ملل و اقوام متأثر از آنها، جای‌گیر شده‌اند،<sup>(۴)</sup> که در این مسیر می‌توان به داستانهای بسیار زیبا و جاودانی «آفرینش» و «فریب خوردن حضرت آدم» و «طوفان نوح»، که ریشه‌ای تا سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح و بیشتر از آن را دارند، اشاره کرد و هر چند که روی حدس و گمان،

1. A.Castiglione: History of Medicine. P.252, =H.Garrison: History of Medicine p.132.

۲. اوج اعتلای بی‌زانس از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، عصرایمان، جلد اول، ص ۴ تا ۲۰۳.

۳. در این زمان خرافات و جادو و جنبل به تدریج به دنبال افزایش نفوذ کلیسا در علوم پزشکی نفوذ پیدا می‌کرد و افکار و اعتقادات عجیب و غریبی نمایش داده می‌شد، مثلاً می‌گویند همین آنتیوس آمیدیایی می‌گفت برای جلوگیری از حامله شدن موقع آمیزش، زن باید دندان طفلی را نزدیک مقعد خود آویزان کند:

Himes p.95, Thorndike L: History of Magic and Experimental science, 1, 147.

به تاریخ نفوذ خرافات و سحر و جادو در علوم تجربی مراجعه شود.

۴. مناطق کوهستانی و صعب‌العبور و جاهایی نظیر آن که مردمش دسترسی آسان به حل مجهولات خویش ندارند، باعث می‌شود که مردم ساکن آن، بیشتر دنیا را در اندیشه‌های رؤیایی ببینند و این عامل در زمانهای دور که امکانات ارتباطی و روابط جمعی امروز وجود نداشت اثر تعیین‌کننده بر افکار و اندیشه‌های مردم ساکن این گونه دیار داشته است.



بعضی‌ها آنها را به اقوامی دیگر مثل یهودیان بابل<sup>(۱)</sup> نسبت داده‌اند، ولی همه متفق القول، منشاء آنها را بین النهرین نوشته‌اند، ولی این بین النهرین نمی‌تواند جایی به جز بین النهرین شمالی (کردستان) - که به قول مینورسکی: «بشر قومی قدیم‌تر از کرد را در آن سرزمین به یاد ندارد» -<sup>(۲)</sup> باشد. زیرا عامل پدید آورنده این داستانها مثل کوه جودی = گودی = کورتی، در آنجا است، هر چند که کشتی نوح را به کوه‌های چندی تکیه می‌دهند ولی کوه کورتی یا به قول عربها جودی در رشته کوه‌های «جوله مرگ» در شمال زاب کوچک، بیش از همه مورد تأکید است، و در کتب آسمانی مثل تورات هم به آن اشاره شده است. البته از آثار زیادی در این منطقه صحبت می‌شود که مخصوصاً خط و کتابت آنها به زبان پهلوی بوده، ولی امروزه اثری از آنها باقی نیست، هر چند که گاه جسته گریخته، از بعضی از هنرهای مختلف مانند هنرهای نمایشی و شاخه‌های مربوط به آن نوشته‌هایی به دست آمده است. اما یافتن آنها، از لابلای کتابها و نوشته‌های کهنه و نو، بسیار مشکل می‌باشد، زیرا چنان که گفته شد، بیشتر نوشته‌های مربوط به این منطقه، جزو تاریخ و فرهنگ کشورهای ایران و روم و دیگر کشورهای ناحیه، آمده است و به نام آنها هم هست، بنابراین جستجو کردن و یافتن دانشمندان و صنعتگران و هنرمندانی که از کردستان هستند و مخصوصاً در دنیای قبل از اسلام، محتاج شناخت کاوشگر و به کار بردن حوصله بسیار وی می‌باشد. از جمله هنرهای نمایشی، تقلید صدا و حرکات هنرمند است و اغلب دارندگان این هنر که دارای استعداد فوق‌العاده بودند، به میان طبقات خیلی بالای جامعه و حتی دربار پادشاهان و دستگاههای حکومتی راه پیدا می‌کردند. البته این گونه هنرمندان را در گذشته، دلقک می‌خواندند و تاریخ ملل پر است از اینگونه هنرمندان که ما به عنوان نمونه یکی از اینها، به نام «مازیار» را معرفی می‌کنیم که - به علت استعداد هنری فوق‌العاده - در نزد خسرو پرویز، شاهنشاه ساسانی، تقریب فراوان یافت. این شخص که از اهالی «هولر یا اربیل» در کردستان مرکزی (شمال عراق امروزی) بوده، در بذله گوئی و طنزپردازی، مهارت فراوان داشته و مخصوصاً صدا و حرکات حیوانات مختلف و

۱. مشرق‌زمین‌گهواره تمدن، تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، ص ۴۸۷.

۲. کردازدیدگاه پروفیسور مینورسکی، ترجمه نگارنده.

افراد را بسیار ماهرانه تقلید می‌کرده است. مازیار در دربار خسرو پرویز مقام دلچکی یافت و گویند خسرو پرویز به او علاقه فراوان داشت، چنان که بزرگان درباری برای برآورده شدن خواسته‌هایشان از جانب خسرو پرویز، به او متوسل می‌شده‌اند. به گفته «جاحظ» مازیار مدتی مغضوب واقع شد و خسرو پرویز به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن وی نبود، تا آن که روزی در ساعتی که معمولاً خسرو پرویز در خواب بوده، در گوشه‌ای از محوطه قصر ایستاده و صدای حیوانات مختلف، مخصوصاً بیشتر صدای سگ و الاغ را در می‌آورد. شاه که بی‌خبر از واقعیت موضوع بود، دستور داد آن حیوانات را پیدا کنند. جستجوی نگهبانان در نهایت به پیدا شدن مازیار منجر شد. وقتی خسرو پرویز خشمگینانه علت این عمل او را پرسید، پاسخ داد: آن روز که شاهنشاه بر من غضب گرفت، خداوند نیز مرا مسخ کرد و به صورت سگ و گرگ و خر و ... در آورد و به زبان بازی پرداخت. و این گفته را چنان ادا کرد که خسرو پرویز علاوه بر عفو وی، دستور داد او را خلعت بخشند. (۱)(۲)(۳)

### فرهنگ و تمدن و هنر در کردستان بعد از اسلام

بعد از استیلای اسلام بر مناطق مختلف آسیای غربی (از جمله کردستان) مانند تمام اربابان ادیان مختلف، عملکرد رهبران سیاسی این آئین بعد از حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین (ع) به تدریج مایه انحطاط علوم و هنرهای این مناطق گردید و این در حالی بود که رهبر بزرگوار اسلام (ص) اولین قائد دینی بود که مردم را به فراگرفتن علوم و فنون تشویق می‌کرد و می‌فرمود: اطلب العلم من المهد الی اللحد = زگهواره تا گور دانش بجوی و یا: مرکب عالمان دانا را با خون شهیدان وزن کنند و مرکب عالمان از خون شهیدان برتر باشد. (۴)(۵)

در باره هنر معماری و معماران بزرگی که کردستان قبل از اسلام به جامعه بشری معرفی کرده، قبلاً صحبت‌هایی داشته‌ایم و در ادامه این هنر و معماران هنرمند کردستان بعد از اسلام،

۱. کتاب التاج، جاحظ، ص ۱۶۵، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم، ص ۶۳۱.

۲. روضة الصفا، جلد ۳، ص ۵۲۷.

۳. مازیار، بهلول زمان ساسانیان، احمد قاسم حسن، به زبان کردی، ص ۲۵۱.

4. In Ameer Ali: spirit of Islam.

۵. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ص ۱۷۵ جلد ۲.

اضافه می‌شود که در طول تاریخ، کردستان معماری به جهان معرفی نمود که خالق آثار برجسته‌ای بودند که بعد از قرن‌ها هنوز شکوه و عظمت آن آثار، حیرت‌انگیز است و شاگردان آنها هم که دنباله رو شیوه و سبک معماری استادان خود بودند، همچنان پدیده‌های جدیدی به عالم انسانی عرضه می‌کردند. احمد رومی از جمله آن معماران مشهور بعد از اسلام است که در دوره تیموری می‌زیسته است. وی کردی از مردم میافارقین بود که احمد بن هاشم نام داشت و چون مدت زیادی برای ساختن کاخهای بزرگی در روم اقامت گزیده بود، به احمد رومی معروف شد. زمانی که تیمور لنگ تصمیم گرفت که سمرقند، پایتختش را به زیباترین شهر عالم تبدیل کند، از جمله معماران و هنرمندانی را که از سراسر دنیای آن روز به سمرقند دعوت کرد، احمد رومی بود.<sup>(۱)</sup>

اینجا باید اضافه کرد آثاری که در شهرهای کردستان بوده و هست، خود معرف ارزش والای کار معماران کردستان است که ساختمانهای یکپارچه سنگی موجود در «آمیدیا = آمد = دیاربکر» و «میافارقین» و ... نمونه‌هایی از آثار باقی مانده آنها می‌باشند، و یا آسیاب موج موصل که در زمان خود یک پدیده بسیار جالب بوده است. «ابن حوقل» در قرن دهم هجری از این آسیاب صحبت کرده می‌نویسد: این آسیاب در کنار دجله، روی تخته چوب ثابتی قرار دارد که به وسیله دو زنجیر به دو طرف رودخانه دجله متصل بود. سنگهای این آسیاب که از عظمت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، با گردش و حرکت خود قادرند، پنجاه تن دانه را در یک روز نرم کنند.<sup>(۲)</sup>

وسایل لازم در معماری نیز پایه پای هنر ساختمان سازی، رشد و ترقی داشت و مورد استفاده دیگر مناطق متمدن آن زمان قرار می‌گرفت، چنان که کاشی سازی و سفال سازی موصل، شهرت فوق‌العاده‌ای داشته است. در این باره هم چنین می‌نویسند: موصل مرکز تهیه ظروف غیر لعابی بود که نمونه‌هایی از آنها در موزه‌های پاریس، لندن، برلین و نیویورک موجود است،<sup>(۳)(۴)</sup> و نیز موصل به صورت مرکز تجمع کارگران و صنعت‌گران ماهر در آمده

۱. ظفرنامه تیموری، شرف‌الدین علی یزدی، بار تولد، جغرافیای تاریخی دنیای اسلام.

۲. ابن حوقل، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم ص ۱۶۷.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج.

۴. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۵۸ و تاریخ صنایع و اختراعات صنعتی، پیرروسو، ترجمه صارمی.

بود و این شهر جزو چند شهر صنعتی آن دوران که از این امتیاز بهره‌مند بود، محسوب می‌گردید.<sup>(۱)</sup> زمانی هم که شاهرخ تیموری برای ساختن بازار هرات و ابنیه آن شهر به سنگ‌تراشان ماهر نیازمند شد، سه استاد سنگ‌تراش را که در کنار خود بی‌نظیر بودند، از شهرهای «آمیدیا» و «میافارقین»، به هرات آورد و مأموریت ساختن آن بازار را به آنان داد.<sup>(۲)</sup> باید اضافه کرد که شهر آمیدیا یا دیاربکر که از قرن‌ها قبل از ظهور اسلام وجود داشته همیشه از شهرت و زیبایی و استحکام زیادی برخوردار بوده و ساختمانهای سنگی آن، از جمله مشخصات و معرف آن شهر بوده است.

### نقش کردستان در اشاعه علوم و فنون و فرهنگ جهانی

چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، تیمورلنگ وقتی برای پیشرفت و ترقی پایتخت‌اش سمرقند، صنعت‌گران و هنرمندان را از مناطق مختلف به این شهر دعوت می‌کرد ضمن دعوت معماران و استادان رشته‌های مختلف، عده‌ای از صنعت‌گران کرد را نیز که در آن روزگار، در کار اسلحه‌سازی، شهره بودند از شهرهای نصیبین، ماردین، دیاربکر و اربیل، دعوت نمود که به نوشته‌های موجود، بهترین تفنگ و توپ زمان خود را در سمرقند ساختند.<sup>(۳)</sup> به طور کلی آنچه که از نوشته‌های قدیم به دست می‌آید، هر یک از شهرهای مهم کردستان، از یک نظر شهرت و معروفیت داشته است. شهر کردنشین «اخلاط» که از شهرهای مهم زمان خود در فلات ارمنستان بود، یکی از مراکز مهم تجارت بین‌المللی محسوب می‌شد (قرون ۹ و ۱۰) و به همین جهت هم ساکنین آن اکثرشان به زبانهای فارسی، عربی، ارمنی و یونانی آشنایی داشتند. ناصر خسرو در سفرنامه خود می‌نویسد: «در هشتم جمادی الاول ۶۳۸ هجری در شهر اخلاط که جزو کردستان است معاملات با پول انجام می‌شود و «رطل» ایشان سیصد درهم باشد. به علاوه در مناطق کوهستانی زاگرس کردستان و نیز منطقه «گنزک» (شیز یا

۱. زندگی روزمره در چین قبل از حمله مغول، ژاک ژرنه، ترجمه دکتر ایزد پناه.

۲. حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندی کتاب مطلع السعدین، به نقل از ترجمه ترکی استانبولی الغ بیک و زمان وی تألیف پروفیسور بار تولد P.W.Barthold، ترجمه محمد چاکراوغلو.

۳. سفرنامه کلاویخو، سفیر اسپانیا در دربار تیمور، به زبان انگلیسی.

شینزگان) نزدیک مراغه زرسرخ اعلا استخراج می شود که آن را به وسیله ملقمه می شویند» و آن چنان که می نویسد: «شهر تبلیس در کنار دجله، در کردستان نیز، از بابت تجارت و معاملات، به همان اندازه اخلاط شهرت داشته است».<sup>(۱)</sup>

شهر موصل نیز که خود از مراکز مهم صنعتی و تجاری آن روزگار بود، خصوصیات انحصاری مخصوص به خود داشت و در آن روزها که بهداشت نه چندان مورد توجه بود در این شهر، آب جویبارها را به مستراحهای عمومی و خانه های شهری و مخصوصاً با وسواس بیشتری به بیمارستانهای شهر، هدایت می کردند، تا از شیوع امراض جلوگیری به عمل آورند،<sup>(۲)</sup> و این کاری بود که بعدها در سرزمین ها و شهرهای دیگر مورد تقلید قرار گرفت و حتی امروز هم در مناطقی از جمله بعضی از شهرهای کردستان، دنبال می شود و مستراحهای عمومی بخصوص مستراحهای مساجد را به این ترتیب تمیز نگاه می دارند.

موصل ضمناً در قرون اولیه اسلامی یکی از مراکز تولید صنایع دقیق بود و اصطربلهای مسطح و کروی و ترازوهای بسیار دقیق و اسلحه و لباسهای رزمی مثل خود و جوشن را، از مسی که از آنجا استخراج می شد، می ساختند و در طول قرون ۱۲ و ۱۳، کارخانه های بزرگی در موصل و دیار بکر و اربیل یا هولر تأسیس شد که بازرسی دولتی از بیش از سی هزار نوع اشیاء مختلف قیمتی انحصاری که با فلزات گوناگون و گرانبها ساخته می شدند، نام می برد.<sup>(۳)</sup>

شهر موصل در زمان سلجوقیان و ایوبیان، همراه با چند شهر دیگر کردستان مثل نصیبین و حران و آمیدیا جزو نادر شهرهایی بودند که در جهان آن روز به فرهنگ و زیبایی از همه شهرهای جهان گوی سبقت می ربود<sup>(۴)</sup> و در صنایع ظریفی چون رشته تذهیب و نقاشی و ایجاد کتابهای مصور و آثار گرانبها و نفیسی از این گونه، در ردیف شهرهایی چون نصیبین و

۱. سرزمینهای خلافت شرقی، تألیف لسترنج.

۲. ابن جبیر، لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی) ابن بطوطه.

۳. زندگی روزمره مسلمین در قرون وسطی، دکتر مظامری و هرمز نامه اثر استادپور داود و تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد سوم، ص ۵۳ به بعد.

۴. Arnold: preaching p.91 و Thompson .j.W: Economic and Social History. P.391 و روح اسلام.

امیرعلی به نقل از عصرایمان تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۱۱.

ماردین و میافارقین و کوفه و بصره و بغداد بود،<sup>(۱)</sup> و علاوه بر اینها دانشگاه موصل از نخستین دانشگاههای بعد از اسلام بود که توسط خواجه نظامالملک همراه با نظامیه بغداد تأسیس شد و برای تأمین هزینه‌های آن، موقوفاتی معین کرد. در این دانشگاه کسانی حق شرکت و تحصیل داشتند که مراحل از مقدمات علوم را طی کرده باشند، در این دانشگاه بیش از دو هزار دانشجو مشغول به تحصیل بودند و در تمام حیات نظامالملک و تا مدت‌ها بعد از آن هم از رونق بسیاری برخوردار بود.<sup>(۲)</sup>

از دیگر شهرهای کردستان که از نقطه نظر تکنیک زمان خود و خدمتش به پیشرفت علوم فنی قابل توجه می‌باشد، شهر نصیبین است که - از دوران اشکانیان و ساسانیان در آن زمانی که در خیلی جاها مفهومی برای مدارس علمی غیر مذهبی نداشتند - این شهر مدارس مجهزی داشته و کتابهای اساسی علم و فلسفه را که غالباً به زبان سریانی بودند و علمای آنجا به خوبی از آنها محافظت به عمل آورده بودند، تدریس می‌کردند و صورت مرکزی برای نشر و تکثیر کتابهای علمی و فلسفی را پیدا کرده بودند.<sup>(۳)</sup> این مدارس را مردم در شهرهای کردستان «اسکول» می‌خواندند، اسمی که امروز انگلیسی‌زبانها در سراسر جهان آنرا به کار می‌برند و مدرسه را اسکول می‌خوانند و به نظر نگارنده کار مدرسه‌سازی به آن صورت که ذکر شد، اولین بار در این شهر صورت گرفت و از اینجا به جاهای دیگر و از جمله انگلستان سرایت کرده است. در این مدارس به علوم غیر مذهبی مانند نحو و بیان و معانی و فلسفه و طب و موسیقی و ریاضیات و نجوم و از طرف افلاطونیان جدید، به آموزش طب که بیشتر منحصر به آثار بقراط و جالینوس بود، توجه می‌شد.<sup>(۴)(۵)</sup>

عده‌ای از ایرانیان دانشمند، برای اولین بار در رها و نصیبین، با استفاده از این ابتکار مردم

۱. تاریخ هنرمندان، سرویلیام اورین، ترجمه احمد سپهر خراسانی وزکی محمد حسن در کتاب صنایع ایران بعد از اسلام و راهنمای صنایع ایران و شاهکارهای هنری ایران اثر «پوپ»، ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری.
۲. تجارب السلف و تحقیقات سعید نفیسی، در مجله مهر.
۳. عصرایمان، بخش دوم، تمدن اسلامی، تاریخ تمدن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۷ تا ۱۴۶ به بعد.
۴. تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، جلد اول، ترجمه علی پاشا صالح.
۵. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، نوشته دکتر ذبیح اله صفا.

کردستان،<sup>(۱)</sup> اقدام به تأسیس مدارس کردند تا از علوم مردم آن ناحیه بهره جویند و از آن میان دانشمندانی نظیر پولص ایرانی، آکاسیوس، بارسوما، که با علوم و معارف یونانی در آن مدارس آشنا شده بودند، در نقاط مختلف اقدام به تأسیس مراکز تعلیم و تربیت مهمی برای رواج علوم و معارف آن عصر نمودند و از دانشمندان مدارس نصیبین و آمیدیا و رها و حران برای تدریس استفاده می‌کردند، از جمله در گندی شاپور که از همان آغاز کار، مرکزیت علمی یافت و به ترجمه و نشر بسیاری از کتب دانشمندان یونانی و هندی در زمینه‌های مختلف، به پهلوی توفیق یافت و در این مرکز علمی به تشویق شاپور و خسرو اول، انوشیروان، جمعی از اطباء و پزشکان عالیقدر ایرانی و یونانی و هندی گرد آمدند و به معالجه و مطالعه پرداختند.<sup>(۲)</sup><sup>(۳)</sup> بعد از حمله اعراب، مدرسه طب گندی شاپور باز هم مقام و موقعیت دیرین خود را از دست نداد و در سال ۱۴۸ هجری که بیماری خلیفه (منصور دوانقی) توسط «جورجیس» معالجه شد، باز هم بر موقعیت آن افزوده شد. اما در قرن سوم هجری که بغداد در امور علمی پیشرفت فراوان کرد، سبب گردید که ارزش و موقعیت جندی شاپور تنزل یابد.<sup>(۴)</sup> بعد از اسلام در مدارس نصیبین و حران کتابهایی که به زبان سریانی و پهلوی بود توسط افرادی چون ابن المقفع و پسرش به عربی ترجمه شدند<sup>(۵)</sup> و بدین گونه مردم این شهر کردنشین، تأثیر معنوی و اخلاقی خود را در تمدن و فرهنگ دنیا نشان دادند. از دیگر شهرهای کردستان که در فرهنگ و علوم دنیا تأثیر گذاشته است و قبلاً نیز اشارت رفت، شهر «حران» است. مرتضی راوندی می‌نویسد: این شهر که در حقیقت شهر مرتدین بود - اولاً بیشتر اهالی از فرقه صابئی بودند و نیز هر جا که به علوم غیر مذهبی توجه می‌شد

۱. همان.

۲. باز اینجا لازم به توضیح است که گفته شود این شهرها را که ما به نام کردستان می‌خوانیم و جزو کردستان هم هستند در کتب مختلف آنها را جزو شهرهای روم و یا ایران می‌خواندند و ما برای مشخص کردن این سرزمین و فرهنگ و علوم آن به نام اصلی خود نام می‌بریم ضمن آنکه علاوه می‌کنم این شهرها از همان بدو تاریخ مدام کردنشین بوده و هستند.

۳. تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۲۲۵.

۴. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد سوم، ص ۲۲۵ به بعد، اینجا مجبور به بیان این نکته هستیم که یکی از دلایل همبستگی کردها و ایرانی‌ها زبان آنها است و چنان که می‌بینیم کلمه «گند» در زبان پهلوی به معنی آبادی است که در کردی امروز هم به همان گونه به کار می‌رود و به آبادی‌ها «گند» می‌گویند.

۵. تاریخ علوم عقلی، دکتر ذبیح اله صفا و تاریخ اجتماعی.

آنجا را به این نام می خواندند - به صورت یک مرکز علمی در آمد و جمعی از اهل دانش و آشنایان به هیئت و نجوم و فلسفه و اخلاق، در این شهر گرد آمدند.<sup>(۱)</sup> در اینجا باید گفته شود که پس از به رسمیت شناخته شدن دین مسیح از سوی امپراطوری روم امپراطور روم، بسیار کوشید تا «حرانیان» را وادار به ترک اعتقادات خود و گرویدن به دین مسیح نماید، ولی آنان به شدت مقاومت کردند، به طوری که رومیان آن شهر (حران) را شهر بت پرستان خواندند. اما درباره رابطه لغت صابین با مردم شهر حران باید گفت در زمان حکمرانی عباسیان، دانشمندان این شهر که به شدت به ترجمه و تعلیم و نقل کتب یونانی به عربی پرداخته بودند، تا زمان حکومت مأمون در کمال آسایش زندگی می کردند، ولی وقتی مأمون هنگام عبور از آن شهر به قصد شهر مشهد، چون از کم توجهی مردم حران به آئین های مذهبی آگاه شد، به آنان هشدار داد: اگر تا مراجعتم به این شهر به یکی از دو شرط عبارت است از اینکه یا دین اسلام را بپذیرید و یا همه شما را خواهم کشت! این دو شرط عبارت است از اینکه یا دین اسلام را بپذیرید و یا یکی از ادیانی را که اسلام آنها را به رسمیت می شناسد، قبول کنید. شیخی از فقیهان حران که متوجه مسموم شدن فکر مأمون و اشتباه وی شده بود، به همشهریان خود پیشنهاد کرد که وقتی خلیفه برگشت به او بگویید که ما «صابی» هستیم که این مذهب در قرآن کریم ذکر شده است. مردم هم این پیشنهاد را پذیرفتند. اما مأمون قبل از مراجعت به حران، در گذشت در حالیکه عنوان «صابین» بر مردم آن شهر باقی ماند.<sup>(۲)(۳)</sup>

۱. همان.

۲. فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید، نوشته حسن عمید، ص ۵۶۱.

۳. صابین یا صابیه نام یک فرقه و مذهبی است که آنها را مشرک و بت پرست دانسته و عده ای آنها را واسط بین یهودی و عیسوی می دانند و آداب و رسوم آنها هم مخلوطی از یهودی گری و مسیحیت است. عقیده صابین در کلدیه قدیم به وجود آمد و دو فرقه به این نام شهرت یافته اند؛ یک فرقه از آنان صابین واقعی بوده اند که آنها را ماندانیان و مغتسله هم خوانده اند که اکثر اوقات به آداب شستشو می پرداخته اند و اینها همانهایی هستند که در کلدیه ظهور کردند؛ گروه دیگر، بت پرستان سریانی هستند که عده ای از آنها در حران سکونت داشتند و زبانشان سریانی بوده؛ این بت پرستان بودند که در زمان مأمون برای رهایی حیات خویش، خود را از فرقه صابین معرفی کرده اند. دانشمندان بسیاری از این صابین حران برخاسته اند که علوم یونانیان را به مسلمانان آموخته اند.

ماندانیان کتاب مخصوصی به نام «سدراربا Sidra-Rebba» یا «گنزه Ginza» دارند که به زبان آرامی نوشته شده است. در شوشتر و دزفول هم عده ای از آنان زندگی می کنند که آنها را صبی یا صابی می نامند و سابق عده شان زیاد بوده و کم کم رو به تقلیل نهاده اند، در عراق عرب هم عده ای هستند که آنها پسران را ختنه نمی کنند، یک زن بیشتر نمی گیرند، مثل مذهب کاتولیک مسیحی طلاق را جز به حکم حاکم جایز نمی دانند به آب روان علاقه زیاد دارند و آداب و رسوم



حران از زمانهای دور سابقه مرکزیت علوم را داشته است، چنان که در زمان اسکندر مقدونی، یونانیان، آنجا را «آلنوپولیس = هلنوپولیس» می خواندند، ضمن آنکه (هاران) هم گفته می شد،<sup>(۱)</sup> و بعد از اسلام هم چنان که گفته شد فعالیت علمی و فرهنگی آنجا بسیار چشم گیر بوده است.

شهر «رقه» در جزیره (کردستان سوریه) هم از شهرهایی است که در کردستان موقعیت تاریخی و فرهنگی مهمی دارد. این شهر در ساحل غربی فرات قرار دارد و در زمان هارون الرشید، خلیفه بزرگ عباسی، اقامتگاه رسمی تابستانی وی بوده است.

ابو عبدالله تبانی (۲۳۶ تا ۳۱۷ هجری) برابر با (۸۵۰ تا ۹۲۹ میلادی) که در اروپا به «البیتنوس Albatynus» مشهور است، از دانشمندان و واضعان بزرگ علم ریاضی و هیئت است، و از کردهای شهر رقه می باشد. وی کسی است که علم محاسبه مثلثات را از آن چه در ایام «هپارخوی و بطلمیوس» بود، بسیار جلوتر برد و مثلثات را به جای مربعات، در حل مسائل به کار برد و «جیب زاویه» را به جای قوس «هپارخوی» یونانی آورد. هم او در حساب مثلثات نسبتها را تقریباً به صورتی که اکنون به کار می بریم، مرتب کرد.<sup>(۲)(۳)</sup>

تبانی شهرتش در علم هیئت، از فرغانی هم بسیار بیشتر است و چهل و یک سال در کار تنظیم رصدهایی که به دقت و شمول شهره بود، وقت صرف کرد و در نتیجه رصدهای خود، به نتایجی رسید که به صورتی عجیب با نتایج روزگار مانزدیک است، از جمله روال اعتدالین را در سال، ۵۴/۵ درجه و میل استوای فلکی را ۲۳/۵۵ درجه تعیین کرده بود،<sup>(۴)</sup> که هیئت شناسان در رسیدگی به کار رصد اجرام سماوی و ثبت آن و نیز تحقیق هیئت بطلمیوس و مطالعه از کلفهای خورشید در زمان مأمون عباسی، با مسلم انگاشتن کرویت زمین، درجه جغرافیایی را به وسیله رصد کردن خورشید از «سنجار» (یکی از شهرهای کردستان) با

مذهبی را در کنار آب روان انجام می دهند.

۱. همان مأخذ، البته به نظر نگارنده فقط چگونگی تلفظ (ه) به صورت صغیر باعث لفظ هاران شده است.

2. F.T.Carter: The invention of printing in china introduction, p.85.

3. Barnes: Economic History, p.113.

۴. Sarton .i.602 و عصرايمان جلد دوم تمدن اسلامی از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

استفاده از نظریه «تبانی»، اندازه گرفتند.<sup>(۱)</sup>

از دیگر بزرگان علم در کردستان می‌توان از ابن واضح (احمد بن یعقوب)، عالم جغرافیا که در سال ۲۴۸ وفات یافت، نام برد. وی که از کردستان مرکزی و شهر اخلاط است، تألیفاتش در جغرافیا اهمیت بسیار داشته است. از تألیفات وی می‌توان **اخبار الامم السالمه**، **اسماء البلدان**، **التاریخ کبیر**، **مشاکله الناس لزمانهم** را نام ببریم. - عده‌ای به غلط وی را ارمنی و از ارمنستان نوشته‌اند.<sup>(۲)</sup>

در علم نحو نیز یکی از دانشمندان کرد از اهالی شهر زور، شهره‌زمان خود بوده است. وی که «بشکست Bosh.Kast» نامیده می‌شد، در اواخر قرن اول هجری می‌زیسته و از همان آغاز جوانی، به دنبال کسب علم از علمای طراز اول، به «مدینه منوره» مهاجرت کرده و در آنجا به تدریس علم نحو پرداخت «بشکست» در طغیان خوارج به رهبری «ابو حمزه» شرکت فعال داشت و در نتیجه پیروان مروان او را دستگیر و به قتل رساندند.<sup>(۳)</sup>

بنابر آنچه که به نام علوم عقلی هم در تاریخ تمدن اسلامی می‌بینیم، حاصل آمیزش اطلاعات و آثار علمی، چند قوم و اختلاط تمدنهای یونانی و ایرانی و عربی و هندی است و در این امر یعنی ترکیب این اطلاعات بیش از همه، گروهی از مترجمان و ناقلان مسیحی و صابئی (از مردم حران کردستان) و هندی و قبطی شرکت داشتند که آنها را می‌توان واضعان علوم عقلی نامید.<sup>(۴)</sup>

کردستان علاوه بر «دانشمندان مذکور»، محققین و دانشمندان زیادی را به جامعه انسانی معرفی کرده است که هر کدام از آنها برای خود دارای مقام و منزلت والائی بوده‌اند و کسانی نظیر ابوحنیفه دینوری و آمیدی و اسحاق موصلی و ابن قتیبه دینوری، از شهرهای کردستان عراق و ایران، در رشته خود بی‌نظیر بوده‌اند. آثار باقیمانده و آثاری که به آنها اشاره شده ولی باقی نیستند همه نمایانگر باستانی بودن فرهنگ و تمدن کردستان و موقعیت استثنائی آن است.

۱. تاریخ علوم، پیرو سو، ترجمه صارمی.

۲. Arnold and Guel Laume: De Vaux 11.395 به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت تمدن اسلامی.

۳. فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد سوم، ص ۲۲۰؛ تاریخ ادبیات ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح.

۴. Thompsonsir.E.M: Introduction Greek and Latin palaeography شناسائی و ابداع خواندن خطوط و نوشته‌های باستانی یونانی و لاتین، نوشته ای.ام. تامپسون.

امپراطور روم (هراکلیوس) در جریان حمله‌اش به ایران ضمن پیروزیهایش به فتح «گنزک» در حوالی تکاب در سال ۶۲۳ میلادی اشاره کرده و می‌گوید «...پس از گنزک متوجه جنوب دریاچه ارومیه چیچست شدم و سرزمین‌های آن ناحیه را به تصرف خویش در آوردم...» (۶۲۴)، و بعد اضافه می‌کند: «در این ناحیه معبدی از سلاطین وجود داشت که به سبک «ایاصوفیه» روم ساخته شده بود. مجسمهٔ هرمزد و عکس خسرو، در حالی که بر تخت نشسته‌اند، در سقف مشاهده شد. همچنین صورت خورشید و ماه و ستارگان همراه با بت پرستانی که آنها را چون خدا می‌پرستیدند، در سقف نقاشی شده بود و در پیرامون آنها فرشتگان مقرب یعنی «امشاسپندان» را نقش کرده بودند که عصاهای فراوانی در دست داشتند». در دنبالهٔ مطالب اضافه می‌شود که یک دستگاه مکانیکی برای ریزش باران و ایجاد صدائی شبیه به رعد، به وجود آورده بودند، این دستگاه که برای رومیان قابل درک نبوده در حقیقت ساعت عظیمی بود که فضای آسمانی را مجسم می‌کرد.<sup>(۱)</sup>

آقای مرتضی راوندی ضمن بیان شرح فوق، هیچ‌گونه اشاره‌ای به کتاب و نویسنده‌ای که این مطلب را نوشته است نکرده و عیناً به آن صورت که ذکر آن رفت، آورده است. اما در جنوب دریاچه چیچست (ارومیه) که آنجا را محال «شهر ویران» هم می‌خوانند، شهرهای مه‌آباد و بوکان و نقده و میان‌دوآب و در نهایت سقز و سردشت، از کردستان ایران امروزه به نام کردستان مکرری قرار دارند. تپهٔ حسنلو و منطقهٔ باستانی «زوه» که شاهکارهایی از گذشته را در آنجاها یافتند، در آن ناحیه واقع‌اند. با توجه به محلی که هراکلیوس آنرا مشخص کرده (جنوب دریاچهٔ ارومیه) نگارنده بعد از بررسی زیاد به این نتیجه رسید که آن معبد باید در شهر «دارایاز یا دارایاس» بوده باشد که امروز در پنج کیلومتری مه‌آباد، خرابه‌های آن در کنار یک آبادی به همین نام «دریاز Dr.yaz» قرار گرفته است. از این شهر باستانی امروزه ظاهراً به علت عدم حفاریهای لازم، اثری باقی نیست و در زیر زمین مدفون است و آن محال را هم به خاطر ویرانه‌های باقی ماندهٔ آن شهر «شارویران Shar-Veran» یعنی شهر ویران می‌خوانند.

با توجه به این که علاوه بر تخت سلیمان در بین میان‌دوآب و تکاب و بوکان که در آن زمان

جزو «گنرک» بوده، آثاری از یک شهر باستانی وجود ندارد تا به تواند دارای چنان شرایطی باشد و با تأکید هراکلیوس بر (جنوب دریاچه ارومیه)، فقط دارایاز می تواند آن معبد را در خود داشته باشد، که وجود مقبره «فقرقا Fagh-Ragha» هم در روبه روی آن شهر، می تواند نوعی تأیید بر وجود معبد سلاطین مورد اشاره هراکلیوس باشد،<sup>(۱)</sup> یعنی چنان معبدی فقط در آن محل و آن شهر (دارایاز) بوده است، که متأسفانه امروزه جز ویرانه های مدفون شده اثری از آنجا در دست نیست و هیچگونه حفاری هم از سوی باستان شناسان به عمل نیامده تا بلکه روشنگر آثاری از گذشته های این سرزمین گردد. البته آثاری از این گونه در کردستان زیاد است و هر یک برای مردم آن تاریخی می سازد، چنان که قدیمی ترین طاق نعلی در معماری باستانی که در قرن دوم پیش از میلاد در هندوستان ساخته شده بود، به این سرزمین آورده شده و در طاق کلیسای نصیبین در کردستان به کار رفته است و چگونگی آوردن آن خود تاریخی است.<sup>(۲)</sup>

کردستان در بعضی از صنایع هم مبتکر بوده که از جمله بافت فرش مخصوصی بود که در شهر آمیدیا و نصیبین و میافارقین و نواحی اربیل و موصل و کرکوک بافته می شد. این فرشها را گلدوزی می کردند و با این که بعدها این نوع بافت قالی به مناطق دیگر، از جمله شرق ایران نیز نفوذ پیدا کرد، ولی ابتکار آن به این نواحی تعلق داشت و مخصوصاً آن نوعی که از پشم شتر و یا بز ماده - پشم بز ماده را مَرَزُ = Mazaz می گفتند و هنوز هم این پشم به این نام معروف است - می بافتند، خواهان فراوان داشت. (آنتیوس) که از کارگاههای فرش بافی آمیدیا و چند شهر دیگر کردستان دیدن کرده می نویسد: «کارگاههای فرش بافی اغلب در روستاها ایجاد می شود و کارگران بافنده را زنان و کودکان کم سن و سال تشکیل می دهند که با لباسهای رنگارنگ خویش در مقابل دار قالی منظره ای بس زیبا دارند. کار قالی بافی زیر نظر یک استادکار انجام می شود که با آهنگی موزون کار هر کارگر را اعلام می کند و کارگران حتی کودکان، مهارت و سرعتشان حیرت آور است. این نوع قالیها با قالیهای پشمی کرمان و اصفهان که بهترین آنها هستند، برابری می کند».<sup>(۳)</sup> پارچه های زربافت و مليله دوزی این

۱. برای اطلاع بیشتر به ناحیه شناسی کردستان مگری، تالیف نگارنده مراجعه شود.

۲. عصرایمان از مجموعه تاریخ تمدن، بخش دوم تمدن اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صص ۳۱ تا ۱۳۰.

۳. زندگی روزمره مسلمین در قرون وسطی، دکتر علی مظاهری، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، صص ۹ تا ۱۸۸.

منطقه هم در ردیف بهترین نوع این پارچه‌ها در دنیا هستند. کلاویخو در سفرنامه خویش شرح مبسوطی در این باره دارد. (۱)(۲)

گذشته از تمام آنچه که راجع به شهرهای کردستان گفته شد، در قرون اولیه هجری تا قرون ششم و هفتم، کردستان به علت موقعیت استثنائی و حکمرانان علاقمندی که داشت، اغلب پناهگاهی برای دانشمندان و گنجینه‌ای برای محققین و مطالعه کنندگان بود، چنان که یاقوت حموی که به نام (شیخ شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی) معروف است، در خیره گرفتار حمله مغولها شد - که تازه حمله و پیش روی به سوی ایران را آغاز کرده بودند - و کم مانده بود اسیر و مقتول شود که سراسیمه، حتی بدون لباس، ولی همراه با کتابهایش، فرار کرد. چون خبر مرکزیت علمی کردستان را می شنود، به آن منطقه و شهر موصل روی آورده و در کمال تنگدستی به دانشگاه موصل پناه می برد و در آنجا کار پاکنویسی کتاب معروف خود (معجم البلدان) را که یک فرهنگ مفصل جغرافیایی و مجموعه‌ای از اطلاعات مربوط به مسائل نجوم، طبیعیات و باستان‌شناسی و جغرافیای انسانی و تاریخ است، به پایان رسانید. (۳)(۴)

## موسیقی و سابقه آن در کردستان

موسیقی در کردستان سابقه‌ای دیرینه دارد و آهنگهای بخصوصی نظیر «حیران Hyran» را در کردستان که نوعی مقام در آواز است از قدیمی ترین دستگاههای موسیقی می دانند. شرایط جغرافیایی و طبیعی این سرزمین طوری است که در ساختمان وجودی مردم آن بیشتر روانی و سلاست صدا ایجاد می کند و به همین جهت هنرمندان آواز این سرزمین همیشه شهره زمان خویش بوده اند و هستند، چنان که امروز هم خوانندگان کرد، از بزرگترین هنرمندان آواز ترکیه و عراق و ایران می باشند و مخصوصاً در ترکیه و سوریه و عراق بهترین های آوازند.

۱. سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، از ۲۴۱ به بعد.

۲. مقدمه ابن خلدون، جلد اول، از ص ۵۲۸ به بعد.

۳. تاریخ مغول، عباس اقبال، تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۱۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده و Garrison. 136.

چنان که گفته شد این هنر بیشتر ناشی از چگونگی شرایط جغرافیایی کردستان است و اگر در سایر مناطق و کشورهای منطقه از هر صد نفر یک نفر صدای خوبی داشته باشد، به جرأت می‌توان گفت که در کردستان از هر چهل نفر یک نفر از این نعمت خدادادی بهره‌مند است و این کیفیت سابقه‌ای دیرینه دارد و جدا از ادوار قبل از اسلام، چنان که می‌نویسند؛ بعد از اسلام چهره‌های بسیار بزرگی در این هنر به جهان و جهانیان معرفی شده‌اند، که از جمله می‌توان به ابراهیم موصلی اشاره کرد که بزرگترین چهره موسیقی و مخصوصاً آواز دربار هارون الرشید بوده است، می‌نویسند: هارون برای اینکه ابراهیم موصلی را راضی کند که به دربار او بیاید، مبلغی برابر با ۱۵۰۰۰۰ درهم که معادل ۷۵۰۰۰۰ دلار امروز بود، به او بخشید و نیز ماهانه مبلغ ۱۰۰۰۰ درهم مقرری برایش تعیین نمود. هم چنین می‌نویسند: یک بار هارون به خاطر خواندن آوازی که ابراهیم موصلی برایش خوانده بود و وی از آن بسیار خوشش آمده بود، یکصد هزار درهم به او جایزه داد.

در دربار هارون حرف فقط حرف ابراهیم موصلی بود، زیرا هارون، هیچ‌گاه خواهش او را بی‌جواب نگذاشت. چنان که والی خراسان که در دربار هارون از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار بود و درباریان زیادی یاور وی بودند، مورد غضب هارون قرار می‌گیرد و تمام درباریان مقرب در نزد هارون هر چه در توان داشتند، برای بخشودگی والی به کار بردند، مؤثر واقع نشد و سرانجام در برابر هدیه‌ای بسیار گران قیمت و خواهش درباریان، ابراهیم موصلی، در موقع مناسب این مهم را به راحتی انجام داد.

پدر ابراهیم کفشدوزی ساده به نام ماهان موصلی بود که در کوفه مدتی زندگی می‌کرد و چون ابراهیم به سن نوجوانی رسید دوباره به موصل مراجعت کردند. ابراهیم را ندیم موصلی هم می‌گفتند؛<sup>(۱)</sup> موسیقی را از استادان ایرانی فراگرفت<sup>(۲)(۳)(۴)</sup> و ابراهیم در آواز و عود استاد مسلم بود و در دربار مهدی و هادی عباسی مقام مهمی داشت و برای مدتی بعد از

1. ibid.961, Farmer.H.G: History of Arabian Music. P.6-12

۲. تمدن اسلامی، تاریخ تمدن دورانت، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صص ۱۸ تا ۲۱۶.

3. Encyclopaedia Britannica XV.PLo54.

۴. فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید، صص ۵۶ و ۱۴۷ تا ۱۴۸.

هادی از دربار کناره گرفت، ولی چنان که گفته شد هارون الرشید با و لخرجی بسیار او را قانع کرد تا دوباره به دربار مراجعت کند. سال فوت ابراهیم موصلی را ۱۸۸ هجری و در بغداد می‌نویسند. اسحق موصلی پسر ابراهیم هم در موسیقی استاد بود و در آواز رقیب نداشت و او هم از مقربین دربار هارون الرشید و مأمون و معتصم عباسی بود، و در سال ۲۳۵ هجری در بغداد درگذشت.

«مخارق» که شاگرد ابراهیم موصلی و از موسیقیدانان بزرگ زمان خود بود، از کودکی در خدمت استاد بوده و نیز در دربار هارون الرشید هم حضور داشته است.<sup>(۱)</sup>

در زمانهای معاصر هم هنرمندان آواز کردستان از نوادر زمان خود بوده‌اند، چنان که اخیراً یکی از هنرمندان بزرگ آواز ایران در مصاحبه‌ای که از طرف یکی از رادیوها با وی می‌شد سید علی اصغر کردستانی را دارای بلندترین صدا در آواز ایران معرفی کرد و اضافه نمود که تنها یک نفر را می‌شناسم که صدایش از من بالاتر است، که متأسفانه او را ندیده‌ام و آن سید علی اصغر کردستانی است؛<sup>(۲)</sup> راجع به این شخص (سید علی اصغر کردستانی) مطلبی قابل ذکر است و آن اینکه وی معمار بسیار ماهری هم بود، به طوری که وقتی رضاشاه پهلوی کاخ مرمر را در تهران می‌ساخت، سید علی اصغر یکی از معماران دست‌اندرکار آنجا بود. خود این هنرمند برای پدر نگارنده تعریف کرده بود که من اگر ضمن کار آواز نمی‌خواندم نمی‌توانستم کار کنم و چون رضاشاه هر روز برای بازدید ساختمان می‌آمد متوجه کمبود کار من شد و وقتی با عصبانیت علت را پرسید، با ترس و وحشت تمام علت را بیان داشتم، رضاشاه لبخندی زد که اجازه آواز خواندن من بود. هنوز وی گامی چند برنداشته و از آنجا دور نشده بود که من قطعه‌ای خواندم که وی را بسیار خوش آمد و همانجا دستور داد تا مرا برای پرکردن صفحه گرامافون به هندوستان بفرستند.<sup>(۳)</sup>

از نوشته‌هایی که باقی است معلوم می‌شود که بعضی از امرا و حکما، به امور علمی و هنری بیش از حد معمول می‌پرداختند و گاه برای جلب نظر یک دانشمند یا هنرمند، به بارگاه

۱. همان.

۲. آقای شجریان استاد آواز امروز ایران در مصاحبه با صدای آلمان.

۳. در آن زمان وسایل لازم برای صفحه پرکنی در ایران نبوده و هنرمندان برای این کار مجبور بودند که به هند بروند.

خویش، هزینه‌های هنگفتی را متحمل می‌شدند و در این راه اغلب حوادث جالبی هم رخ می‌داد، از جمله خوانندگان این سطور حتماً میدانند «عمادالدین زنگی» از غلامان مورد توجه ملکشاه سلجوقی، کُرد بود و ضمناً بنیان‌گذار سلسله اتابکان زنگی بود که می‌دانیم پس از استقلال بین‌النهرین، با صلیبیون جنگهای سختی کرد و پسرش نورالدین محمود نیز که سلطنتش از ۵۴۱ تا ۵۶۹ هجری برابر با ۱۱۴۶ تا ۱۱۷۳ میلادی بود، شام را فتح کرد و دمشق را به پایتختی خویش برگزید و در قلمروش، به عدالت و تدبیر حکومت کرد و هم او بود که مصر را از خلفای محتضر فاطمیان گرفت و این کار را هم توسط دو سردار شجاع و هوشمند خود به نامهای «شیرکوه» و «نجم‌الدین ایوب» که آنها نیز کرد و با هم برادر بودند، انجام داد و پایان کار توسط سلطان الملک الناصر صلاح‌الدین ایوبی بن نجم‌الدین ایوب صورت گرفت که بنیان‌گذار سلسله ایوبی بود و این سلطان و سردار بزرگ کرد موفق گردید یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان را که از تونس و لیبی تا مرزهای امروزی ایران و عراق و از دریای سیاه تا دریای سرخ و اقیانوس هند و سرتاسر شبه جزیره عربستان را در بر می‌گرفت، تشکیل دهد. ضمن اینکه او را ناجی اسلام و بزرگترین سردار دنیای اسلام می‌دانند و بیشتر شهرتش را مدیون پیروزیهای بزرگ و بی‌مانندی است که در جنگهای صلیبی - بارها در برابر پادشاهان و سرداران بزرگ اروپا و صلیبیون مثل ریچارد شیردل امپراطور بریتانیا و ... بدست آورد و قدس شریف را برای همیشه از چنگال صلیبیون خارج ساخت و دست آنان را از سرزمین‌های اسلامی کوتاه کرد، که در فصول آینده ذکر آن خواهد رفت.

در هر حال همین نورالدین محمد زنگی خود یکی از حامیان بزرگ دانشمندان و ادیبان و هنرمندان بود و در این راه به حد افراط پیش میرفت چنان که عبداللطیف بغدادی می‌نویسد: نورالدین آنقدر به رشد علم و فرهنگ و مخصوصاً کیمیا (شیمی) علاقه داشت و صاحبان علوم و هنر را حمایت می‌کرد که گاه مسائلی هم برایش پیش می‌آمد، چنان که وقتی یکی از صاحبان علم شیمی به حضورش بار یافت و اظهار داشت او قادر است که مجمع بزرگی از دانشمندان کیمیاگر را در دربار فراهم آورد و برای این کار پول زیادی از وی گرفت و عاقبت فرار کرد، یکی از ظرفا که از این موضوع اطلاع داشت فهرستی از نام‌بلها و نادانان فراهم آورد



که نام سلطان نورالدین محمد در صدر آن فهرست قرار داشت و در آن توضیح داده بود که اگر مرد فراری باز گردد، نام او را به جای نورالدین محمد خواهم نوشت، زیرا مگر از او احمق تر باشد تا بار دیگر به دربار نورالدین باز گردد. جالب اینست که نورالدین محمد از نوشته این شخص اطلاع یافت ولی از وی گذشت و هیچ آسیبی به او نرسانید و به او حق داد.<sup>(۱)(۲)</sup>

اینجا باید اضافه کرد که همین سلطان نورالدین محمد زنگی در سال ۵۵۶ هجری برابر با ۱۱۶۰ میلادی در بغداد بیمارستانی ساخت که از مجهزترین بیمارستانهای زمان خود بود و مدت سه قرن تمام، بیماران را به صورت رایگان معالجه می کرد و داروی مجانی به آنها می داد. به گفته مورخان اجاق این بیمارستان ۶۷ سال به طور مداوم مشتعل بود و خاموش نشد. ابن جبیر که به سال ۵۸۰ هجری برابر با ۱۱۶۰ میلادی به بغداد رفته بود از دیدن بیمارستان بزرگ شهر که چون قصور سلطنتی بر ساحل دجله برافراشته بود و بیماران را غذا و داروی رایگان می داد، تعجب کرده بود.<sup>(۳)</sup>

### کردستان و راههای بازرگانی آن در بعد از اسلام

بعد از اسلام، کردستان در مسیر اصلی تمام راههای مهم تجارتي قرار گرفته بود که یکی از مهم ترین آن راهها، راه موصل به دمشق بود که از آنجا به سواحل دریای مدیترانه می رسید. اهمیت این راه از آن جهت بود که وحدت دین و حکومت در نواحی مسیر، آن ایاب و ذهاب را در آن راه راحت و آسان تر می کرد.<sup>(۴)</sup>

از دیگر راههای مهم مخصوصاً در زمان مغول، راهی بود که بصره را به بغداد و از آنجا از راه «اربیل یا هولر» و کوههای کردستان، پس از عبور از مراغه، به تبریز می آمد. و راه ارمنستان صغیر، نیز از طریق معابر کوهستانی کردستان و یا از راه ارزاق الروم و سیواس، و یا از راه «وان» و دیاربکر یا آمیدیا، به بندر «لاژاز Lagaz»، در خلیج اسکندرون می رسید، که مرکز تجارت

۱. تاریخ تمدن، تمدن اسلامی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۹۸.

2. Margoliouth Cairo. P. 220 , Lane poole Cairo . P.34

۳. Garrison.P.136 و بغداد اثر لسترنج Lestrang.Baghdad.P.104 و سفرنامه ابن جبیر.

۴. تاریخ تمدن، تمدن اسلامی، ص ۳۰۲ به بعد.

بزرگ تجار ایتالیایی و فرانسوی و اسپانیایی بود.<sup>(۱)</sup>

در این دوره کشتی‌رانی بین‌النهرین هم در رودخانه‌های دجله و فرات، نقش اقتصادی مهمی داشت. رودخانه دجله از همان آغاز، مورد استفاده تجاری بسیاری بود و محصولات منطقه به علت ارزانی هزینه حمل، از ارمنستان و کردستان و سایر نقاط، به بغداد و سایر شهرهای بین‌النهرین، از راه این رودخانه حمل می‌گردید.<sup>(۲)</sup> با توجه به این که دجله سرچشمه‌اش که از فلات ارمنستان آغاز می‌شود، جریانی بسیار تند دارد، و به همین علت آن را «تیگرت یا سواحل بلند» خوانده‌اند و سواحل بلند آن، امکان کشتی‌رانی در آن مناطق را از آن گرفته است، این امر از منطقه جنوبی فلات ارمنستان، یعنی از کردستان جنوبی، امکان‌پذیر می‌شود و مخصوصاً از نزدیکی‌های موصل، به علت پیوستن شاخه‌هایی از آن به همدیگر مثل زاب، امر کشتی‌رانی راحت‌تر صورت می‌گیرد.

۱. تاریخ مغول، نوشته عباس اقبال و تاریخ اجتماعی، مرتضی راوندی، جلد سوم، ص ۱۵۲.  
 ۲. زندگی روزمره مسلمین در قرون وسطی، دکتر مظاهری.

### آثار تاریخی موجود در کردستان

در پایان این فصل اشاره به برخی از آثار تاریخی موجود در کردستان ضروری می‌نماید، که به همین سبب ذیلاً به شرح تعدادی از آثار موجود که از نقطه نظرهای قدمت تاریخ زندگی بشری و نیز حکومت‌های حاکم بر این منطقه در طول تاریخ، دارای اهمیت‌اند، می‌پردازیم.

موقعیت ممتاز کردستان باعث شده بود که همیشه مورد توجه فاتحین و امپراتوران قرارگیرد و وضع استثنائی آن از نقطه نظر جغرافیایی، چه از جهت ارتباطی که مخصوصاً بسیار حساس بوده و هست و چه از بابت استراتژیک و نظامی، که مخصوصاً دروازه فتح ایران برای کشورگشایان یونانی و رومی و برعکس سرآغاز راه دسترسی جهانگشایان ایرانی و آنهایی که از شرق دور مهمیز بر دل اسبان تیز تک خود برای تسلط بر امپراطوری‌های روم و یونان و مصر و ... می‌کوبیدند بود. هر چند که موقعیت طبیعی آن دسترسی بر آن را بسیار مشکل و گاه غیرممکن می‌ساخت، سبب شده که در تمام ادوار تاریخی این سرزمین به صورت هسته اصلی مناقشات و محور اصلی توجهات ابرقدرتهای زمان در آید و به همین جهت امپراتوران ایران و قدرتمندان صاحب نفوذ جهان آن روزگار، که از این شرایط منطقه آگاه بودند، بناها و آثار و یاد بود خود را مثل فتح نامه‌ها و تابلوهای کشوری و لشکری و غیره در این منطقه به وجود می‌آوردند، چون مطمئن بودند که اولاً به علت حساسیت منطقه، حتماً مورد توجه و بازدید و عبور، قرار خواهد گرفت و در ثانی به سبب صعب‌العبور بودن مناطق آن، این آثار از دوام و قوام بیشتری برخوردار خواهند بود. از طرفی هم حضور و مهارت کارگران فنی کردستان و مخصوصاً سنگتراشان و سازندگان آثار سنگی در منطقه که از آنها در این کتاب قبلاً هم صحبت شده است، خلق آثار بدیعه در سینه صاف و گسترده کوههای سر به

فلک کشیده آن را بیشتر امکان پذیر می ساخت. بر این اساس، شاهان هخامنشی و ساسانی و حتی فاتحین اورارتویی و آشوری، در این سرزمین، با استفاده از این امکانات و شرایط موجود، تابلوهایی از خود به یادگار گذاشته اند که هر یک از آنها در نوع خود، بی نظیر و افتخار آفرینند.

در اینجا ذکر این مطلب هم خالی از فایده نخواهد بود که آثار حجاری شده در کوه ها و غارهای کردستان تنها منحصر به یادواره پادشاهان و امپراطوران و فاتحین نیست، آثار دیگری هم هستند که مثل حجاری های غار «گندوک Gan-Duk» و «شیروان» و «اورته کند» و «مکری قران» و «کرفتو»، «زاخو» و نیز حجاری های موجود در نقاط مختلف دیار بکر و هولر یا اربیل و مخصوصاً کرکوک پدیده ای از هنر هنرمندان محلی بوده و هر یک در تاریخ مردم این سرزمین، نقشی به عهده داشته اند و چون گزارش کامل آنها محتاج شرح و بسط فراوان و به قول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود، لذا نگارنده به صورت پراکنده و از نظر اهمیتشان به ذکر چند نمونه از آنها که در تاریخ و افتخارات گذشته این سرزمین مهم اند، می پردازد.

## آثار طاق بستان

این پدیده هنری و تاریخی، یکی از پدیده های مهم و بسیار جالب در کردستان است که توسط شاهان ساسانی به وجود آمده است، و چون در محلی به نام طاق بستان در شش کیلومتری شمال شرقی کرمانشاه، در کردستان ایران، برکنار جاده باستانی بغداد - همدان قرار گرفته، لذا به طاق بستان معروف شده است.

طاق بستان برخلاف آثار هخامنشیان که در منطقه پارس قرار گرفته اند، در خاک ماد واقع شده که «هرتسفلد» آنجا را «دروازه آسیا» می خواند،<sup>(۱)</sup> و در زمان باستان مرکز ستایش «آناهیتا»، خدای خورشید، بوده است.

طاق بستان جای بسیار جالبی است که برکنار استخری طبیعی قرار دارد و آب آن از چشمه های بزرگی که از شکاف کوه می جوشد، تأمین می گردد. در سمت چپ نقشی از

۱. هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۵۷ به بعد، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۷۹.

تاج‌گذاری اردشیر دوم کنده شده که در طرف راست آن، آهورامزدا که تاج‌کنگره‌داری بر سر و روی به شاه دارد، در حالی که حلقه سلطنتی را به او عطا می‌کند، قرار گرفته است. کریستن سن می‌نویسد: پادشاه و خدا ملبس به قباهایی هستند که تازانو رسیده و دامن قبای شاه مدور است؛ هر دو شلواری به پا دارند که از داخل پا، چین خورده و به وسیله بندی به کعب پا چسبیده و هر یک کمر بند و گردن بند و دستبندهایی دارند. در پشت سر شاه وجود الهی ایستاده و به نظر می‌رسد که لباسش تقریباً نظیر لباس آهورامزدا می‌باشد و انواری از سر او ساطع است، دسته‌ای از شاخه‌های نبات مخصوص اعمال مذهبی را که «برسم» خوانند، در دست گرفته است. پارسیان از منة جدید تصور می‌کنند که این شکل هاله‌دار نقش صحیح زردشت می‌باشد، اما باید دانست که در حقیقت این صورت مهر می‌باشد که در دو جای دیگر هم آن را مشاهده می‌کنیم که به صراحت معرفی شده است، یکی در مقبره «آنتیوخوس کماژنی» و دیگری در سکه‌های زردشتی پادشاهان «تروشکا یا Turshka»، در زیر پای پادشاه و آهرمزد (آهورامزدا) تصویر دشمنی حجاری شده که به زمین افتاده و مهر (خورشید)، بر روی گل سدر ایستاده است. (۱)(۲)(۳)

در کناره چپ این نقش، دو غار مصنوعی وجود دارد که یکی از دیگری بزرگتر است و غار کوچکتر به دستور شاهپور سوم کنده شده که تصویر او هم همراه با نقش پدرش شاهپور دوم در آن نقر شده است که به طور نیمرخ هم دیگر را می‌نگرند و کتیبه‌ای خوانا هم به زبان پهلوی در کنار آن وجود دارد. شلوار چین‌دار و گردن‌بند و نوار، باگیسوی مجعد و ریش نوک باریک که از حلقه‌ای گذرانده‌اند، از مختصات این اثرند و هر دو شاه دستشان را بر دسته شمشیر و غلاف آن قرار داده‌اند و تاجی هم بر سر دارند که از تاج شاهپور اول تقلید شده‌اند؛ هر تسفلد می‌نویسد: هیئت این دو شخص نظیر شکل شمشیرداران و اشکال دیگری که در غارهای ترکستان چین دیده می‌شود و شبیه تصویر صلیبیون و شوالیه‌ها و اسقف‌های اروپای قرون وسطی است. (۴)

۲. هر تسفلد، ص ۵۹ به بعد و ص ۶۶ به بعد.

۴. دروازه آسیا، هر تسفلد، ص ۶۸.

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۸۰.

۳. تاریخ صنایع، پوپ A.IV، ۱۶۰.

اما غار دیگر که در نوع خود شاهکاری به شمار می‌رود، خیلی بزرگتر از غار شاهپور سوم می‌باشد و به دستور خسرو پرویز ساخته شده است در مدخل غار، طاقی زده‌اند که به صورت درگاه قصور سلطنتی است و نقوش بسیار زیبایی بر آن رسم کرده‌اند. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار گرفته و دنباله نقوش طاق که درختی است پرشاخ و برگ به دور ستون‌ها پیچیده‌اند و برگهای آن مثل برگ «کنگر» - که از گیاهان بهاران در کردستان است - در نهایت به یک گل زیبا ختم می‌شود. هر تسفلد این درخت را نمونه درخت زندگانی می‌نامد که در افسانه‌های قدیمی ایران شفا بخش هر دردی به شمار می‌رفته است. (۱)(۲) بر فراز ستون، از دو طرف سر، نوار چین داری دیده می‌شود که جزو لباس رسمی پادشاهان ساسانی است و در بالای آن، در کنار نیم دایره طاق، تصویر دو الهه پیروزی یا «نیکه» دیده می‌شود که هر یک از سوئی تاج افتخاری با نوار موج، به سوی دیگری دراز کرده‌اند.

درست در وسط طاق، شکلی هلالی ساخته‌اند که شاخهای آن به سوی بالا است. (۳)(۴) جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است که در دو طبقه قرار داده‌اند. در دو جانب نقش، دو ستون از سنگ بیرون آمده‌اند که جدول‌های مقعری بر آنها رسم کرده‌اند. سرستونها هم دارای همان نقشهایی هستند که در درختهای مدخل غار تعبیه شده است. (۵) هر تسفلد ستونهای چوبین امروزی نواحی کردستان را، دنباله همان رسم معماری ستون‌بندی‌های روستایی قدیم می‌داند. (۶)

در این غار دو نقش، یکی بالا و دیگری در پایین ترسیم شده است که در نقش بالا، مراسم تاجگذاری شاه را نشان می‌دهد. در حالی که پادشاه در وسط ایستاده و با دست راست تاجی را از دست آهورامزدا که در طرف چپ او ایستاده، می‌گیرد و از سوی دیگر الهه «آناهید یا آناهیتا» هم تاجی به او می‌دهد. شاخه‌ای که بر فراز تاج است در میان دو بال عقاب قرار دارد و هلالی که قرص خورشید را در آن به تصویر کشیده‌اند، روی آن قرار گرفته است. لباس شاه

۱. همان.

۲. تاریخ طاق‌بستان، اردمان، نشریه Ars - islamica، صص ۹۷ تا ۷۹، سال ۱۹۳۷.

۳. دروازه آسیا، هر تسفلد، ص ۱۰۸ به بعد.

۴. تاریخ صنایع، جلد ۴، پوپ، صص ۶۷ تا ۱۵۹.

۵. زاک دومرگان، جلد چهارم، ص ۳۳۳ به بعد.

۶. هر تسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۰۴ به بعد.

شلوار و قبا است که در جواهر غرق شده و نقوش لباس همه شبیه مروارید می‌باشند. زنی هم در طرف راست خسرو پرویز ایستاده، که نماینده آبهای آسمانی و منبع برکات نازله بر زمین و بارور کننده خاک یا همان آناهید است.<sup>(۱)</sup> اما در نقش پائین، خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان می‌دهند که کلاه خودی بر سر نهاده و جوشنی با حلقه‌های آهنین پوشیده و نیزه‌ای هم در دست راست گرفته است و در دست چپش هم سپر گرفته و کمر بند و ترکش پر از تیر و سلاح، همه در آن به وضوح به نظر می‌رسند. اسبش آرام و برگستوانی منگوله‌دار و زین و برگ مرصع آن را که «شبدیز» می‌نامیدند، آراسته‌اند. در این نقش چنان ظرافتی به کار رفته که واقعاً یک شاهکار است و باید به خالق آن که می‌گویند شخصی به نام «قطوس پسر سینیمار sinimmar» بود، آفرین گفت.<sup>(۲)</sup>

در دیوار راست طاق، تابلوی شکار گوزن نقش شده که صیادان را در حالی که گوزن‌ها را تعقیب کرده‌اند و آنها هم هراسان از دریچه‌ای به درون حصار می‌روند، نشان می‌دهد. در این تابلو، پادشاه را در حالی که سوار بر اسب است، در سه جانب نشان می‌دهند که در سمت بالا اسب پادشاه آماده جهیدن است و زنی در بالای سر او چتری برافراشته و در پشت سر او صفی از زنان ترسیم یافته که مشغول نوازندگی و رامشگری هستند و شیپور و طنبور می‌نوازند. در زیر آن شاه را که کمان به زه کرده و در تعقیب جانوران است نشان می‌دهد و بالاخره در تصویر زیرین، شاه که اسب را به حال یورتمه می‌راند، دیده می‌شود و چنان می‌نمایاند که ترکش در دست از شکار بر می‌گردد و در سمت چپ تابلو، شتران و گوزن‌های صید شده نشان داده می‌شوند.

در دیوار چپ غار خسرو پرویز، تابلوی شکار گراز نقش شده که دقت فوق‌العاده‌ای در آن به کار رفته و جماعتی از مردمان و جانوران را نشان می‌دهد که در محلی نیزار و باتلاقی هستند و ماهیان و مرغابیهای فراوان و پنج ردیف فیل در سمت راست که بر هر یک از آنها دو فیلبان پشت سر هم نشسته‌اند و گراز صید می‌کنند، دیده می‌شود و گرازها هم هراسان به

۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۸۱.

۲. تاریخ طبری، ص ۸۵ و نلدکه، ص ۷۹ به بعد به نقل از ابن الفقیه الهمدانی.

سوی نیزار فرار می‌کنند. در قایق‌ها هم زنان مشغول پارو زنی هستند و دو جفت کرجی که آنها را هم زنان می‌رانند، در دو جان‌شان داده می‌شوند. در وسط، شاه با قدی فوق‌العاده طبیعی حجاری شده که در قایق اول ایستاده و کمان را به زه دارد و در سمت چپش هم زنی قرار دارد که تیری به او می‌دهد. در قایق دیگر هم باز زنان مشغول نواختن چنگ و رامشگری هستند و شاه دو گراز بزرگ را با تیر زده است و سرانجام در دو قایق که شاه در یکی از آنها کمان را آزاد گرفته و نمایانگر پایان شکار است و فیل‌ها هم مشغول جمع‌آوری شکار هستند و اجساد جانوران را با خرطوم برمی‌دارند، دیده می‌شوند.

کریستن سن می‌نویسد: «این دو تصویر و مخصوصاً تابلوی شکار گراز، چنان پرکار است که هیچ جایی بی‌نقش در آن نمی‌توان یافت»؛<sup>(۱)</sup> لباسها، صورت جانوران و مخصوصاً فیل‌ها و خلاصه کلیه نقوش چنان با دقت و ظرافت حجاری و ترسیم شده‌اند که به جرأت می‌توان آن را از جمله شاهکارهای بی‌همتای حجاری در جهان به حساب آورد، به طوری که حیرت و تعجب بیننده را بر می‌انگیزد و با توجه به این که این حجاریها را - که از تابلوهای روی پرده نقاشان زبردست گویاترند - رنگارنگ می‌ساخته‌اند، به گفته یاقوت حموی احمد بن الفقیه که، اثر آن رنگها را در طاق بستان دیده است،<sup>(۲)</sup> می‌توان زیبایی و ظرافت آنها را بیشتر مجسم کرد، و به گفته برخی، علت این که در چند تصویر، هاله دور سر پادشاه دیده نمی‌شود، به خاطر این است که ترسیم آنها با رنگ بوده و در اثر مرور زمان از بین رفته است.<sup>(۳)</sup>

لباس پادشاه و دیگران چنان زیبا و آشکار حجاری شده که بیننده به راحتی می‌تواند، آن را با پارچه‌ای که در موزه حرفه‌های هنری برلن که<sup>(۴)</sup> مربوط به همان زمان است مقایسه کند،<sup>(۵)</sup> و لباس شاه در یکی از تصاویر دارای نقش ازدها است، که امروزه آنرا «سیمرغ» می‌خوانند و نمونه‌ای از پارچه آن امروز هم، در موزه ساو-کن سینگتون South Kensington

۱. ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، صص ۳۶ تا ۴۹.

۲. زاره، نقوش برجسته، صص ۱۲ تا ۲۰۶ و هرتسفلد در دروازه آسیا، صص ۹۴ به بعد و یاقوت، به نقل از ایران در زمان ساسانیان.

۳. تاریخ صنایع، پوپ، جلد ۴ B ۱۶۳ و A.

4. Kunstgewerbe Museum.

۵. ایران در زمان ساسانیان، صص ۴۹۴.



چین موجود است.<sup>(۱)</sup>

در گوشه‌ای از قایق، نزدیک زنان چنگ زن، تکه فرشی دیده می‌شود که نقشه‌اش در میان دو رشته مروارید، شاخهٔ لبلائی نیلوفر است که پس از پیچ و خم بسیار، به غنچه‌ای می‌رسد و هر تسفند آن را «قالی گره دار» می‌نویسد و می‌گوید، بعد از اسلام هم بافت گره‌دار قالی معمول بوده است.<sup>(۲)</sup> در پایان این مضمون باید گفت که تابلوی شکار گراز واقعاً یک معجزه در فن حجاری و یک شاهکار به تمام معنی است.

### غار گندوک و حجاریهای آن

گندوک نام آبادی‌ای است در شمال شرقی عراق و از توابع شهر «عقره = آگری» که در سال ۱۹۴۷ میلادی، به دنبال گزارشاتی ابتدائی، هیثی به سرپرستی «استون لوید Ston-Lloyd» در آنجا به بررسی و تحقیق پرداخت و غاری را که به نام آن آبادی «غار گندوک» می‌نامند مورد مطالعه قرار داد.

حجاریهای این غار از نظر قدمت تاریخی، بسیار کهن و مربوط به زمانهای بسیار دور است. «سر. ای. اچ. لی یارد» که قبل از این هیثی، در سال ۱۸۵۰، این غار را دیده، توضیحاتی در صفحهٔ ۳۶۸ کتابش به نام «نینوا و بابل» آورده است و می‌نویسد: حجاریهای این غار، مربوط به دورانهای ابتدائی زندگی انسانی و نیاکان این مردم (کردها) در هزاران سال پیش می‌باشد.<sup>(۳)</sup> نقوش غار گندوک، در دهانهٔ وسیع یک غار طبیعی نقش شده که از دو قسمت تشکیل می‌شود؛ یکی قسمت بالایی که منظرهٔ شکار یک بز وحشی توسط مردی است که سلاحش را پرتاب کرده و با دست چپ تعادل خود را حفظ می‌کند و بز کوهی با شاخهای پیچیده و دیگر اعضای بدنش به صورت روشنی مشخص می‌باشد و قسمت دیگر حجاری که در پائین قسمت حجاری فوق‌الذکر قرار دارد، تصاویری از زنان و مردانی است که مشغول انجام کارهای معمولی می‌باشند و هم چنین دو نفر در سمت راست مشغول قطعه قطعه کردن

۱. ژاک دومرگان، جلد چهارم، ص ۳۲۳ به بعد، و تاریخ صنایع، پوپ، جلد ۴، ص ۱۶۶.

۲. دروازه آسیا، هر تسفند، صفحه ۱۳۷ به بعد و ثعالبی، صفحه ۶۹۹.

۳. حجاریهای غار گندوک در کردستان، نوشتهٔ پروفسور توفیق وهبی، ترجمهٔ محمد صمدی، ص ۱۰.

شکار هستند و زنی هم ظرفی را بر روی سر حمل می‌نماید. دو نفر که یکی مردی بی‌ریش و دیگری زنی معمولی است، در سمت چپ قرار گرفته‌اند و کودکی را که مشغول تناول غذا است می‌نگرند و پشت سر آنها باز هم دو نفر دیگر را نشان می‌دهد که کودکانی را در بغل حمل می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

بر اساس نظریه هیئت بررسی، حجاریهای این غار مربوط به دورانی است که انسان هنوز از طریق شکار زندگی می‌کرده و کشاورزی رونق نداشته و چون این ناحیه جزو متصرفات دولت آشور بوده، این حجاریها را آشوری نوشته‌اند، ولی بر اساس مطالعات انجام شده توسط باستان‌شناسان دیگر، ممکن است که این اثر ارتباطی با آشور داشته باشد، ولی شکل و هیئت افراد حجاری شده، به صورت بسیار بارز، نمایانگر اقوام بومی این محل، - اجداد کردها (کورتیوها) - می‌باشند که به گفته آنها قابل انکار نیست<sup>(۲)</sup> و در مجموع همه محققین که آنجا را مطالعه کرده‌اند، سابقه این اثر را به طور تقریب بیش از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌دانند.

### «کتیبه وان»

از آثار ارزشمند موجود در کردستان، «کتیبه وان» است که در ارک شهر «وان» که امروز ترکها آن را «اورتاقاپو یا درب میانی» می‌خوانند، بر زمین نصب شده است. بر این سنگ کتیبه را بسیار استادانه صیقل داده‌اند و کنده کاریها بسیار ماهرانه است، کتیبه متعلق به خشایار شاه، شاهنشاه هخامنشی می‌باشد که در یکی از لشکرکشی‌هایش از خود به جای گذاشته است. در این کتیبه، پس از سپاس و ستایش آهورامزدا، به معرفی کردن خود می‌پردازد و می‌نویسد: «داریوش کارهای زیبای بسیاری انجام داد از جمله این سنگ را بفرمود تا صقال دادند. اما چیزی بر آن نوشته نکرد. پس از او من این نوشته را فرمودم بر این سنگ بکنند...»<sup>(۳)</sup>

۱. همان، ص ۱۲.

۲. حجاریهای غارگندوک در کردستان پروفیسور توفیق وهبی.

۳. سبک‌شناسی، ملک الشعراء بهار، جلد اول، ص ۳۶.

## قصر الحضرا یا الحضیر = حترا

قبلاً راجع به این قصر که رومی‌ها آن را «حترا» می‌گفتند صحبت کرده‌ایم. قصر الحضرا را که بسیار وسیع و شهر مانند است، اشکانیان (پارتیها) در شهر «سنجار» ساخته‌اند که به قولی، نام شهر را به نام سلطان سنجر سلجوقی از شاهان بزرگ سلاجقه که مؤسس یکی از بزرگترین امپراطوریهای جهان اسلام بودند، کرده‌اند. چون سلطان سنجر در این شهر متولد شده، لذا شهر سنجر یا سنجار نامیده شده است.

در زمان ساسانیان بر رونق این کاخ افزوده شد. بانی الحضرا را شخصی به نام «ساطرون» می‌نویسند که اساس آن را از تخته سنگهای مربع شکل ساخته بود.<sup>(۱)</sup>

در داخل این قصر، به نوشته اصطخری، خانه‌های بسیار و زیبا وجود داشت که درب و سقف همه آنها، از سنگهای تراشیده بود.<sup>(۲)</sup> این قصر شصت برج عظیم داشت که در فاصله هر دو برج، ۹ برج کوچک احداث شده بود و مقابل هر برج قصری قرار داشت<sup>(۳)</sup> که امروزه متأسفانه به علت عدم توجه لازم، بیشتر قسمت‌های این ساختمان از میان رفته، مخصوصاً آن قسمتهایی که از چوب ساخته شده بودند.

## کلیسای شهر ادسا، رها یا اورفه «Edessa»

از جالب‌ترین آثار موجود در کردستان، کلیسای شهر ادسا است که آن را رها و اورفه هم نوشته‌اند. ساخت این کلیسا را به قرن دوم میلادی نسبت می‌دهند و اکثر مورخین و جغرافی دانان، آن را یکی از عجایب چهارگانه دنیا به شمار آورده‌اند،<sup>(۴)</sup> و می‌نویسند که

۱. ابن سربیون، ص ۱۸ تا ۱۲. اینجا جلب نظر اهل تحقیق لازم به نظر می‌رسد که توجه نمایند؛ سنگ تراشی یکی از هنرهای افضل در هنر معماری کردستان بود و چنان که تا اینجا در این کتاب چندین بار اشاره شده است و در این مطلب هم از آن سخن رفته، معماران بزرگ کرد، در اکثر ساختمانهای بزرگی که ساخته‌اند، همیشه سنگ مایه اصلی کار آنها را تشکیل می‌داده است، که ساختمان شهرهای بزرگی چون میافارقین و آمد یا دیار بکر و نیز ساختمانهای دیگر نقاط، نمونه‌ای برای این نظریه‌اند و حاصل این که با اطمینان می‌توان گفت مهره اصلی سازندگان طاقها و ساختمانها در منطقه را معماران و سنگ‌تراشان کرد تشکیل می‌داده است. ۲. اصطخری، صص ۴ تا ۷۳.

۳. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، صص ۷ تا ۱۰۶.

۴. مقدسی، صص ۷ تا ۱۲۲.

مسجد الاقصی را در بیت المقدس به سبک این کلیسا ساخته‌اند.<sup>(۱)</sup> گنبد این کلیسا را از موزائیک بسیار زیبایی ساخته‌اند که در آن عصر کم نظیر بوده است. زیر این گنبد، سالن کلیسا قرار دارد که طول و عرض آن پنجاه گز بود و صحن این گنبد را با سنگهای یک پارچه به طول ۲ گز و عرض ۱/۵ گز مفروش کرده بودند و تمام آن سنگها با تصاویر برگ و گل به صورت بسیار زیبایی نقر شده بودند.

این کلیسا نظیر کلیسایی بود که در شهر آمد یا دیاربکر، وجود داشت که آثار باقی مانده آن، عظمت و ابهت بسیار آنرا می‌رساند. «زمین کلیسا مرخم کرده به نقش‌ها و طارم آن که جای عبادت ترسایان است، دری آهنین مشبک دارد که هیچ جای مثل آن دری ندیده بودم».<sup>(۲)</sup>

### کلیسای میافارقین

در میافارقین هم کلیسایی است که مربوط به زمان حضرت عیسی می‌باشد و در بالای برج جنوب غربی آن صلیب بزرگی دیده می‌شد که روی آن به سمت بیت المقدس بود و این صلیب را همان کسی ساخته بود که صلیب بزرگ کلیسای قیامت در بیت المقدس را درست کرده بود و چنان در آن مهارت و استادی و ظرافت به کار رفته بود که باعث اعجاب و تحسین ناظرین می‌شد.<sup>(۳)</sup>

در اینجا باید اضافه کرد که در شهرهای کردستان، بخصوص آن قسمتهایی که جزو متصرفات روم بوده، اغلب کلیساهای زیادی احداث شده که بعضی از آنها، چنان که گفته شد، هر کدام شاهکاری از هنر معماری بوده‌اند، چنان که در شهر ارض روم هم حمداله مستوفی می‌نویسد: «در آنجا کلیسایی است که در عظمت عالی تر از آن عمارت در آن ملک نیست. درو گنبدی عالی بوده پنجاه گز، و بعضی از طاق آن گنبد، در شب ولادت حضرت رسول فرود آمد

۱. حمداله مستوفی، ص ۱۶۶ و یاقوت حموی، جلد دوم، ص ۲۳۱.

۲. ناصر خسرو قبادیانی، ص ۸ و یاقوت حموی، جلد اول، ص ۶۶ و ابن حوقل، ۷ تا ۱۵۴، که این نسخه (ابن حوقل) امروزه در موزه لوور پاریس موجود است.

۳. ابن حوقل، ۱۵۱، مقدسی، ۱۴۰ و یاقوت حموی، جلد چهارم، صص ۷ تا ۷۰۳، به نقل از جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، صص ۲۲ تا ۱۲۰.

و چنان که می خواهند که باز جای کنند، عمارت نمی پذیرد و فرود می آید.<sup>(۱)</sup>

### پل سنجه = سنگز

از دیگر آثار تاریخی کردستان که خود معرف مهارت فوق العاده کردها در فن معماری است و قبلاً راجع به آن صحبت شده، پلی است که بر روی رودخانه «سنجه» یا به قول رومیها «سنگز» در شهر کوچک «سنجه» در ساحل شعب رودخانه‌های سمت راست فرات به نام‌های سنجه و کیسوم، و نزدیک دژ «بهسنا» که هنوز در این زمان - زمان حیات ابوالفدا - باقی است زده شده است. رودخانه سنجه امروزه «چم بلم Bolam» خوانده می شود و به رودخانه «کاخته» پیوسته و بالاتر از سیمساط به فرات می ریزد، این پل را «ابن حوقل» و «ابوالفدا» و دیگران چنین می نویسند: «این پل فقط یک طاق از سنگ تراشیده دارد که از آن بزرگتر و شگفت آمیزتر پلی نبود و یکی از عجایب دنیا شمرده می شود».<sup>(۲)</sup> یاقوت حموی هم می نویسد: «آن پل عظیم در حقیقت طاقی است که یک پایه آن را بر این ساحل و پایه دیگر را بر ساحل مقابل نهاده‌اند و دهانه طاق بیش از دویست گام است و از تخته سنگهای تراشیده بزرگ ساخته شده که طول هر یک از آن تخته سنگها ده زرع و ارتفاع آن پنج زرع است. گویند این پل را با کمک طلسمی ساخته و پرداخته‌اند؛ یاقوت، ضخامت سنگها را ذکر نکرده است».<sup>(۳)</sup>

باید دانست که پل سنجه را همیشه به عنوان یکی از عجایب چهارگانه جهان در کنار کلیسای رها، مناره اسکندریه و مسجد دمشق، ذکر کرده‌اند. این پل هنوز هم باقی است و آنرا جزو عجایب دنیا به شمار می آورند. احداث این پل را به دستور «وسپاسیان Vespasian» می نویسند، که نگارنده موفق به شناسایی کامل وی نشد و فقط حدس می زند که باید حاکم منطقه بوده باشد، البته خواننده این سطور قطعاً علت عجیب بودن این پل را متوجه شده‌اند و

۱. حمداله مستوفی، ص ۲۶۲، به نقل از لسترنج... ص ۱۲۶.

۲. ابن حوقل، ص ۱۲۰ و ابوالفدا، ۶۹ تا ۲۶۵ و بلاذری، ص ۱۹۲، یاقوت حموی، جلد اول، ص ۷۷۰ و جلد دوم، ص ۲۷۸.

۳. یاقوت حموی، جلد دوم، صص ۵۹۱ و ۱۴۷. مقدسی، به نقل از کتاب لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، صص ۳۳ تا ۱۳۲. اینجا باز هم توجه خواننده کتاب را به استفاده از سنگ در معماری جلب می نماید.

دانسته‌اند که علتش یک طاق بودن آن می‌باشد که این طاق ۱۱۲ قدم طول دارد. معماری که آن را ساخته از اهالی میافارقین بوده است و با توجه به زمان ساختمان آن و عدم وجود امکانات فنی امروزه، این کار واقعاً جزو عجایب معماری می‌باشد. مخصوصاً اگر ساختمان پل جدید احدائی ژاپن در استانبول ترکیه و صحبت زیادی که درباره هنر معماری آن کردند، با این پل مقایسه کنیم.

تصویر پل سنجه را در مجله جغرافیایی Geographical Journal منتشره در سال ۱۸۹۶، صفحه ۳۲۳ آن ضمن شرح مبسوطی که «هیومان Humann» و «پوش استین Puch - stein» در کتاب *Reisen in Kleinasien* نوشته است، آورده‌اند (به الواح ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ آن کتاب توجه شود).<sup>(۱)</sup>

### دین، مذهب و معتقدات فرعی در کردستان

واسیلی نیکیتین V.Nikitine در کتاب کرد و کردستان می‌نویسد: همچون در بسیاری از زمینه‌های دیگر که در آن کندوکاو کرده‌ایم، کرد در زمینه مذهبی نیز فردی است مشخص و یا به عبارت دیگر شخصیت بارز خود را حفظ کرده است.<sup>(۱)</sup> ما نیز در طول نوشته‌های این کتاب چند بار اشاره کرده‌ایم که به تأیید اغلب محققین و نویسندگان، کردها جزو نادر اقوامی‌اند در دنیا که در طول تاریخ، با وجود تمام پیچ و خمها و فراز و نشیبهای گذشته پرحادثه، توانسته‌اند شخصیت بارز ملی و قومی خود را حفظ کنند و این مسئله اهمیتش وقتی بیشتر به نظر می‌رسد که به دانیم کردها در طول تاریخ، کمتر دارای یک دولت و حکومت جامع مخصوص به خود بوده‌اند. در این راستا حتی در مورد دین و آیین خود نیز استقلال قومی خود را حفظ کرده و نظریات عقیدتی خویش را رعایت کرده‌اند.

اسلام تنها عقیده و آیینی است که نقش برجسته‌ای در زندگی کردها بازی کرده است و به قول همان نویسنده، پس از آنکه با شور و حرارت تمام در برابر حملات سپاهیان اسلام مقاومت به خرج دادند، در شخصیت رؤسای خویش - با حفظ سنت عشیره‌ای خود - به دین تازه - اسلام - گرویدند و با آن هم پیمان شدند و چنان که خواهیم گفت در تمام طول تاریخ اولیه اسلام به ترویج آن خدمت کردند.

از بارزترین خصوصیات مذهبی کردها، تاسی و تبعیت از خاصیت پیروی و نیز ارادت

آنها است که یکی از مشخص‌ترین خصوصیات اجتماعی آنان می‌باشد. بدین گونه که خوی عشیره‌ای و دنباله روی از قوانین و مقررات عشیره‌ای و اطاعت از رئیس ایل و طایفه و قبول بی‌چون و چرای فرامین و دستورات آنها، از قرنهای دور یعنی از همان زمانهای ابتدائی و بدویت، چنان در رگ و پی آنها رسوخ پیدا کرده که تبدیل به یک خصلت و خاصیت شده، به آن شکل که حتی در اصول آیین و اعتقادات آنها هم صورت مشخصه‌ای به خود گرفته و قبول اطاعت از رهبران و قائدین دینی و مذهبی، جزو سرشت آنها گشته و در حالات و شرایط مختلف، به همان راحتی که به دور رؤسای قبیله خود جمع می‌شوند و دستورات آنها را در هر موردی حتی برای جانبازی، بدون چون و چرا و با تعصبی بارز قومی و ملی می‌پذیرند، در پشت سر قائدین و مرشدان مذهبی و دینی خویش نیز، با تعصبی بسیار شدیدتر و ایمانی راسخ‌تر می‌ایستند و چنان که اشاره خواهد شد و شواهد زیادی داریم، تا پای جان و به صورت جهادی، حرکت می‌کنند.

گذشته‌های بسیار دور کرها از نظر معتقدات و آیین و آداب بسیار تاریک و نامشخص است و از زمانی که در سرزمین‌های کنونی شان مورد مطالعه قرار می‌گیرند روشن‌ترین آیین آنها، پرستش آهورامزدا و ستایش روشنایی و نور است.

البته باید دانسته شود که معتقدات همه آدمیان بخصوص در زمانهای دور بر مبنای میزان درک و دانش آنها از حیات و محیط آنان بوجود آمد، بدین ترتیب که تمام آن چه را که به نحوی، اثر مثبتی در زندگی مردم داشته است، خوب، و برعکس هر آنچه را که سبب خوف و ترس و هراس و یا ناراحتی و زحمت و حرمانشان بوده و تصورات منفی را در آنها خلق می‌کرده است، بد و زشت می‌پنداشته‌اند، چنان که در دورانهای بسیار دور به طوریکه اشاره شد، نور را که وسیله دید و درک و شناخت موجودات و محیط، برای آنها بود، سبب خیر، و نورانی‌ترین منبع نور را که خورشید یا مهر است، مظهر حقیقت روشنایی و در نتیجه مورد پرستش و تقدیس قرار می‌دادند. برعکس، تاریکی را که وسیله ظلمات دیدگاههای وی و ناپدید شدن هر آنچه را که در اطرافش بود، می‌شد و در نتیجه مایه وحشتش، بد و منشاء تمام بدیها می‌پنداشتند و از آن می‌گریختند. پس در عالم اندیشه‌ها هم، آن دو را (آهورامزدا و



اهریمن) در برابر هم قرار می‌دادند و معتقد به نبردی بودند که همیشه بین نیکی و بدی و مظاهر آنها یعنی نور و تاریکی، جریان داشت.

کردها هم مثل دیگر انسانها، آتش و نور را که مظهر حقیقت، یعنی روشنایی بودند، می‌پرستیدند تا جایی که آنها را خورشید پرست نوشته‌اند.<sup>(۱)</sup> و آتش را هم چون منبع روشنی و نور بود و هست و سیله‌ای برای «شیدشیدان» (روشنی) میدانستند که به معنی (نورالانوار) یا روشنی روشناییها است و «هور و آهور» را که به معنی آتش است، پرورنده کائنات دانسته‌اند (الله نورالسموات و الارض) و آهورامزدا را پرورنده توانا خوانده‌اند.<sup>(۲)</sup>

مروج این افکار هم «زردشت»، خود داستانی دارد و بنا به نوشته‌ها و تواریخ، زرتشت متعدد بوده و تا آنجا که روشن کرده‌اند، زردشتها که ضمناً همه مبلغ عقاید فوق الذکر و آیین آهورایی بوده‌اند سه نفرند. زرتشت اول نویسنده کتاب «زند» است و حدود سه هزار سال پیش از میلاد بوده و بنابه اساطیر، حضرت نوح در زمان او وفات یافته است. زرتشت دوم را فریدون نوشته‌اند که بر ضحاک تازی پیروز شد و تاریخ حیاتش به ۲۲۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد. اما آخرین زرتشت، گرد بوده است و به «زردشت کرد» معروف است. این زردشت در زمان «کی‌گشتاسب» زندگی می‌کرده و در منطقه ارومیه امروز، ظهور نموده است. فردوسی در نسب او گوید:

نهم پشت زردشت پیشین بد او      مه آباد پیغمبر راستگو

کتاب اوستا را همین زرتشت نوشته است،<sup>(۳)</sup> به طوری که «البرسیو» می‌نویسد: اوستا دارای ۲۱ سوره بوده که از آنها به جز سوره‌ای و چند آیه، چیزی باقی نمانده است. این نویسنده ضمناً تاریخ نوشتن اوستا را در زمان ساسانیان می‌نویسد، در حالی که چیزی که در این مورد باید گفت این است که، اوستا باید در زمان‌های خیلی پیش از ساسانیان نوشته شده باشد، چون می‌دانیم اردشیر پاپکان، مؤسس سلسله ساسانیان، دین زردشتی را دین رسمی

۱. تاریخ کلیسای قدیم، ص ۳۰۱.

۲. مزد به معنای توانا و زورمند است و آتش را که مظهر حقیقت توانایی است، کردها مقدس دانسته‌اند. برای درک بیشتر به تاریخ کرد و کردستان و توابع، نوشته محمد مردوخ کردستانی، از ص ۴۵ به بعد مراجعه شود.

۳. یکی از دلایل بارز کرد بودن زرتشت سوم را کتاب او می‌دانند، چون اوستا را به زبان مادی و یا اگر بهتر به گویم کردی که زبان مادری خودش بود، نوشته است و امروز هم مطالعه آن مؤید این نظریه می‌باشد.

ایرانیان قرار داد، یعنی زرتشت قبل از وی بوده و اوستا هم پیش از به سلطنت رسیدنش، نوشته شده است، چنان که اردشیر دستور داد سوره‌ها و آیات اوستا را جمع‌آوری کردند و به صورت کتابی واحد در آوردند و از حالت پراکندگی بیرون آمد. همین امر باعث شد که دین زرتشت پایه‌های محکمی پیدا کند و مجاهدان اسلام هم وقتی ایران را تصرف کردند، با ایرانیان مثل اهل کتاب رفتار نموده‌اند، یعنی اوستا در نظر مسلمانان، کتابی منزل بوده است که برای تائید این مدعا می‌توان به حدیث «سنو ابهم سنة اهل الکتاب»...<sup>(۱)</sup> اشاره کرد که به روایت اهل تسنن برای عمر بن خطاب خلیفه دوم از خلفای راشدین بیان شده است.

مستر جاکسن A.V.W. Jackson، متخصص مذهب زردشت می‌گوید: زرتشت در نیمه دوم قرن هفتم قبل از میلاد به دنیا آمده و در نیمه اول قرن ششم وفات یافته است و این چیزی است که بسیاری از مورخین مثل مسعودی، یاقوت حموی قزوینی و حمزه اصفهانی و ابوالفدا و ابن الفقیه و بلاذری و خردادبه، آن را تأیید کرده و تولد او را در ارومیه، صحنه نهاده‌اند. ولی تاریخ‌گشتاسب در «تقویم التواریخ» سال تولد زرتشت را ششصد و شصت و هشت پیش از میلاد می‌نویسد.<sup>(۲)</sup>

عده‌ای از دانشمندان سعی کرده‌اند براساس مقایسه‌های زبان‌شناسی، حدسیات تاریخی و محاسبات نجومی، تاریخ تولد و زمان حیات زرتشت را تخمین بزنند که بیشترشان به قول دکتر فرهنگ مهر، مربوط به دو قرن اخیر هستند،<sup>(۳)</sup> و باید گفت که غیر از اینها افرادی از ادوار گذشته نیز بر این باور بوده‌اند، چنان که «تسیاس Tesias» در قرن پنجم قبل از میلاد و «سفالین Cephalin» و «ژوستین justian» در قرن دوم و همچنین «اوسیبوس Eusebius» در قرن چهارم و «بولوس Baulus» و «أروسلیوس Oroslius» در قرن ششم. تمامی اینها تولد زرتشت را به ۲۲۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسانند، اما در نهایت با ملاحظات فوق تاریخ تولد زرتشت را بین ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌نویسند و دانشمندانی نظیر کیلگر، اشیگل، جکسون، شاهپور شهبازی، زلون، کتزیاس، ذبیح‌اله بهروز و علی اکبر جعفری و

۱. فجرالاسلام، الجزء الاول، ص ۱۷۰.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره به تمام کتب قدیم و جدید مثل تاریخ کرد و کردستان و توابع، محمد مردوخ کردستانی، از ص ۵ تا ۴۷ می‌شود مراجعه کرد.

۳. دیدی نواز دینی کهن، نوشته دکتر فرهنگ مهر، ص ۱۲۵.

عسکراف، همه بر این تاریخ تأکید دارند و مخصوصاً «جکسون» به مهاجرت گروهی زرتشتی در ۶۰۰ سال پیش از میلاد به چین، اشاره کرده و تأکید می‌کند که با این وضع تولد زرتشت نباید پیش از یکهزار سال قبل از میلاد مسیح باشد.

در کردستان عبادت و پرستش آهورامزدا، با بزرگان خانواده‌ها بوده که آنها را پیر می‌گفتند و چون زرتشت کُرد، با خرافات و سحر و جادوگری که به وسیله پیران داخل آیین آهورایی شده بود، مخالفت کرد. لذا پیران با وی به ستیز برخاستند تا جایی که وی از کردستان به شهر بلخ، در شرق مهاجرت کرد ولی بعدها باز به ارومیه بازگشت و در همانجا هم وفات یافت و در آتشکده «آذرگشسب» که مرکز تبلیغ وی بود، دفن گردید. البته اختلاف عقیده در این باره بسیار زیاد است، چنان که در اوستا محل تولد زرتشت را ساحل رودخانه «دارجا» در ایران و نتیجه می‌نویسد که محل دقیق جغرافیایی آن معلوم نیست.

عده‌ای مثل بار تولد، جکسن، گلدنر و هرتسفلد و هرقل، به صورت صریح این رویداد را در شمال غربی و غرب ایران می‌دانند و عده‌ای هم مثل نیبرگ، سومل، مری بویس زهنر و شهبازی، زرتشت را از آسیای مرکزی (خوارزم و غیره) دانسته‌اند و این در حالی است که برخی هم مثل مولتون هومباخ و میلز، وی را از شمال شرقی ایران می‌دانند. آقای دکتر فرهنگ مهر هم تقریباً این گفته را تأیید می‌کند، و می‌گوید: اشو زرتشت، از شرق ایران و در ساحل رودخانه سیحون، متولد شده است و اشاره اوستا به رودخانه «دارجا» نیز همان «سیحون» است.<sup>(۱)</sup>

امانظر نگارنده، بر خلاف این گفته، تأیید شمال غربی ایران و حوالی دریایچه ارومیه (چی چست) به عنوان مولد زرتشت می‌باشد، زیرا چنان که اشاره کردیم، مهاجرت وی به شرق، اشارات و علائم فراوان دارد. حالا به هر جهت باشد، - مثل مخالفت پیران و بزرگان دینی غیر زرتشت با افکار وی و یا هر علت دیگر - اما در کردستان هر آنچه که از «مارفتو پیرشالیار یا معرفت پیر شهریار» و یا نظریه‌های دیگران در دست است همه متفق‌القول‌اند که پرستش خدایان با بزرگان و پیران خانواده‌ها بوده که قبل از زرتشت هم

خدایان پنداری را همان پیران به مردم معرفی می‌کردند و چون نظریات زرتشت با منافع و گفته‌های آنان مغایرت داشت، بیشتر مورد طعن و لعنشان قرار گرفت تا آنجا که مجبور به ترک سرزمین خود در شمال غرب ایران و یج یا سرزمین کردستان (ماد) شد و سرانجام به شرق، و آخر سر به بلخ رفت و چون در آنجا مورد حمایت کی‌گشتاسب قرار گرفت، به تبلیغ پرداخت و بعدها هم به محض احساس امنیت و اطمینان از قدرت خویش، از شرق به زادگاه خود در شمال غرب ایران و یج مراجعت کرد و بعد از مرگ هم - که بیشتر نظرها بین ۷۰ تا ۸۰ سالگی او است - در آتشکده شاهان (آذرگشسب) مدفون گردید.

موضوعی که خود دلیلی بر اثبات این ادعا می‌تواند باشد این است که آشوزرتشت با مغان به شدت مخالف بود (پیروان و راهبان دین خدایان پنداری) و خود را «زأتار Zaoatar» یعنی روحانی می‌خواند و به هیچ وجه از مغان نام نمی‌برد و آنان را «کرپان Karpan» می‌نامید که کلمه‌ای کاملاً کردی و پهلوی است،<sup>(۱)</sup> اما چون اساس کار وی در شرق ایران و یج و بلخ بوده، لذا ظن از شرق بودن او هم بیشتر قوت گرفته است و تازه بر خلاف گفته برخی زرتشت به دست «توربراتور» و یا کس دیگر کشته نشده<sup>(۲)</sup> و به عقیده اکثر محققین، به غرب مراجعت کرده و پس از مرگ به صورت طبیعی در آتشکده «آذرگشسب» در شیز مدفون شده است،<sup>(۳)</sup> هر چند که عده‌ای مثل مستر هول گفته‌اند: زرتشت در جنگ با هیوننها (هونها) در شمال غرب کشته شده است.<sup>(۴)</sup>

در هر حال کشته شدن و یا مرگ طبیعی زرتشت، در اصل مطلب تأثیری ندارد، هر چند که به قول «خواندمیر» موارد اختلاف نظر در این باره بسیار باشد،<sup>(۵)</sup> اما چنان که گفته شد بیشتر

۱. پنج جلد از سلسله کتابهای مقدس شرق، نوشته W. West و اسطوره‌زندیگی زرتشت، نوشته خانم ژاله آموزگار و احمد فضل‌ی و ستوت‌پسن و گات‌های زرتشت و سروده‌های وابسته به آن اثر علی اکبر جعفری چاپ ۱۳۵۹، در این باره حاوی اطلاعات بسیار مفیدی می‌باشند، ضمناً باید اضافه شود چنان که بحث خواهیم کرد زبان کردی همان زبان پهلوی است و بنابراین تمام لغات کردی قدیم یا پهلوی، همان کردی امروزی‌اند و این که «کرپان» را به صورت کردی امروز معنا می‌کنیم به همان خاطر است.

۲. به نوشته فرهنگ مهر در کتاب دیدی نواز دینی کهن در ص ۱۲۸ مراجعه شود.

۳. به نوشته‌های هرتسفلد، هرقل و سفرنامه ویلیامز جکسن و ایران در گذشته و حال ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای مراجعه شود.

۴. به نقل از کتاب ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، صص ۲۵۵ تا ۲۵۴.

۵. حبیب السیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی معروف به خواندمیر، صفحه ۲۰۰.

نظریه‌ها از سوی صاحب نظران، بر شمال غربی و غربی بودن زرتشت دلالت دارد و نظریه پردازانی مثل «پلینیوس» از قول «هرمیپوس» فیلسوف یونانی قرن سوم پیش از میلاد و یا «هرودوت» در قرن پنجم پیش از میلاد و خود «پلینیوس» در قرن اول میلادی، زرتشت را زرتشت مادی خوانده‌اند و از متأخرین نیز، ابن خردادبه، شهر ارومیه را شهر زرتشت نامیده است.<sup>(۱)</sup> و «بلاذری» می‌نویسد: ارومیه را مجوسان (زرتشتیان) جای ظهور زرتشت می‌دانند.<sup>(۲)</sup> عده‌ای دیگر هم مکان‌های دیگری غیر از آن چه را که گفته شده زادگاه زرتشت می‌دانند، ولی در هر حال همه از غرب و شمال غرب‌اند، مثل رضاقلی هدایت که می‌گوید: زرتشت در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده و اصلش از شهری بوده در میانه مراغه و زنجان (زنگان) که شیر یا شیز نام داشته به ری آمده و از ری روی به تختگاه شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آن را «ایران‌شهر» می‌نامیده‌اند،<sup>(۳)</sup> و «ویلیام جکس» هم می‌گوید: به گمان من آن را - سبلان را - باید کوه دو مصاحب مقدس مذکور در اوستا، که در آن جا زرتشت با آهورامزدا راز و نیاز کرده است، یکی دانست،<sup>(۴)</sup> و یا آنانی که به قول استادپورداود: «این کوه را باکوه «طورسینا» که حضرت موسی با خداوند راز و نیاز می‌کرده است و ده فرمان در آنجا به وی الهام شد، یکی می‌دانند». ناگزیر از همین آتشفشانی‌ها و نمایش‌های زیبا است که این کوه‌ها تقدس یافته و پرستشگاه مردم این مرز و بوم گردیده‌اند. دست ما امروزه به آستان تاریخ روزگارانی که سینه این کوه سر به فلک کشیده اخگر فرومی‌ریخت، نمی‌رسد، اما دهان‌های آنها گویای آتشفشانی پارینه آنهاست...»<sup>(۵)</sup> و حتما این مطلب را تا حدیث پیامبری (ص) بالا می‌کشند، چنان که حمداله مستوفی می‌نویسد: «گفتند یا رسول الله، سبلان چیست؟ فرمود کوهی است بین ارمنیه و آذربایجان بر آن چشمه‌ای است از چشمه‌های بهشت و در آن قبری است از قبور انبیاء».<sup>(۶)</sup>

۱. المسالك والممالک، دخویه ابوالقاسم عبدالله بن عبدالله معروف به ابن خردادبه، به کوشش دخویه، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران.
۲. فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه دکتر محمد توکل.
۳. به نقل از مزدیستاو ادب پارسی، دکتر محمد معین، جلد اول، ص ۸۲.
۴. سفرنامه جکسن، صص ۷۰ تا ۶۹ و کتاب دیگر به نام زرتشت پیامبر ایران باستان.
۵. یسنا، جلد دوم، ص ۱۵۸، گزارش ابراهیم پور داود، به کوشش و اهتمام بهرام فره‌وشی.
۶. نزهة القلوب، حمداله مستوفی، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، ص ۱۹۶.

البته به جز سبلان هر جا که عظمتی دارد، از این شخصیت بزرگ دین و دنیا بهره‌ای برده و کوه سهند هم از این نعمت بی‌نصیب نشده، به طوری که غاری را که به صورت طاق در آن قرار دارد، غار زرتشت می‌دانند.<sup>(۱)</sup>

ولی چنان که اشاره شد بیشتر توجه به غرب دریاچه ارومیه و جنوب آن معطوف است، که بیشتر از جاهای دیگر صحیح به نظر می‌رسد و نشانه‌های بیشتری ارائه شده، مثل مقبره‌ای که در روستای «امبه» در حوالی ارومیه واقع است و آن را قبر مادر زرتشت می‌دانند<sup>(۲)</sup> و به قول «جکسن» وطن و زادگاه زرتشت نمی‌تواند دور از این محدوده باشد،<sup>(۳)</sup> و کوه تخت بلقیس هم در بیست کیلومتری تخت سلیمان (آتشکده آذرگشسب) - به گفته حسن انوری - بیش از دیگر کوه‌ها، با این مطلب می‌تواند رابطه داشته باشد،<sup>(۴)</sup> هر چند که در این منطقه هم هر کس زادگاه او را به سویی می‌کشد و یکی وی را آذربایجانی و دیگری کردستانی و آن یکی ارمنستانی می‌خوانند. اما در شمال غرب ایران ویج بودن زادگاه زرتشت و مادی (کرد) بودن زرتشت، به عقیده نگارنده نباید تردید کرد،<sup>(۵)</sup> و اینکه هر کس زرتشت را به سوی خود می‌کشد، پیروی از یک خصوصیت کلی اقوام است و توجه به امامزاده‌های بی‌حد که در تمام کوره‌ده‌ها و شهرها و شهرک‌های مختلف، مخصوصاً آسیای غربی و بالاحص ایران که به جز عده‌ای که شناخته شده‌اند، بقیه تمام بی‌نام و نشان و ناشناخته هستند، نمایانگر این واقعیت‌اند و این خاصیت که همه می‌خواهند به نحوی خود را به آن شخصیت‌های دینی و مورد احترام عمومی ارتباط دهند و اگر دستشان هم به اصل آنها نرسید، به نحوی، سمبلی برای خویش ایجاد نمایند و این رابطه کاذب را به وجود آورند.

سرزمین ماد کوچک (آذربایجان و کردستان شمال شرقی) از همان ابتدا، مرکز تیلور

۱. یسنا، گزارش پورداد، به همت بهرام فره‌وشی، صص ۵۲ تا ۱۵۱، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۷۶۸.

۲. سرزمین زرتشت، (رضانیه)، نوشته علی دهقان، ص ۲۵۸.

۳. سفرنامه جکسن، ص ۷۵. ۴. آتشکده آذرگشسب، حسن انوری، ص ۴۴.

۵. اینجا باز توجه به فصل اول «وندیداد» خواننده را وادار به تفکر در این باره می‌سازد که می‌نویسد: وقتی مادها و کردها زرتشتی بودند، پارسیها دارای مذهب جداگانه دیگری بوده‌اند و چون اجتماع پارسی‌ها در شرق بوده پس، اگر مرکز این دین، غرب یا شمال غرب یعنی سرزمین مادها و کردها بوده است پس، قطعاً بنیان‌گذار آن هم (زرتشت) باید از آن منطقه و در آن منطقه بوده باشد، البته چون نگارنده کرد و ماد را یکی می‌داند و این دو یکی جزوی از دیگری است یعنی یا ماد طایفه‌ای از کورتیوی و یا کورتیوی طایفه‌ای از ماد، روی این اصل کلمه کرد را در اینجا به کار برده است.

افکار روحانی و عرفانی بوده و نظری گذرا بر تاریخ و گذشته این سرزمین نشان می‌دهد که افراد ممتاز دینی، از موقعیت سیاسی و نفوذ فوق‌العاده برخوردار بوده‌اند و در تمام ادوار به قول رحیم رئیس‌نیا (مغان مادی الاصل) سمت حکمران اصلی را بر مردم این منطقه داشته‌اند. هم چنین، ابراهیم پورداود در این باره می‌نویسد: «ماد کوچک همواره در تاریخ دینی مزدیسنا جنبه تقدسی داشته و از هر جهت می‌توان آن را با سرزمین پیامبرخیز فلسطین و خاکهای همسایه آن، سنجد. کوه سبلان یا سولان،<sup>(۱)</sup> به جای طور سینا است و دریاچه «چی چست» اوستا، به جای بحرالْمیت فلسطین و شهر گنجک که در نوشته‌های قرون وسطی «شیز» خوانده شد و آن پایگاه آتشکده شاهنشاهی آذرگشسب بوده به جای شهر بیت‌المقدس «اورشلیم» است و از روزگار بسیار کهن سرزمین مغان یا پیشوایان دینی زرتشت بوده است.»<sup>(۲)</sup> لازم به ذکر است که البته زرتشت از مغان صحبت نکرده است. باز اینجا تکرار این نکته ضروری است که اختلاف نظریات درباره زادگاه زرتشت نه تنها زیاد است بلکه گاه منجر به بیان حرفهایی بسیار نامتجانس با این گفته‌ها هم می‌شود، چنان که آقای هاشم رضی، بردن زادگاه زرتشت را به غرب ایران یک توطئه عمدی از طرف زرتشتیان غرب ایران می‌داند وی می‌گوید: «بلایی بر سر تاریخ و جغرافیای زرتشتی شرقی آوردند که سرگردانیهای ناگفتنی به بار آورد، مغان مادی با تعصب فراوان ... این کار را انجام دادند و ... از این راه آن همه گمراهی‌ها پدید آمد که زمان درازی در تاریخ ایران بی‌نظمی و آشفتگی به بار آورد. زادگاه زرتشت اثیرنیم و ثجه ... آتروپاتن شد ... زرتشت در شیز کنار دریاچه ارومیه به دنیا آمد و پدر او هم اهل آنجا بود ولی ری ... پس مادر پیامبر هم اهل آنجا شد.»<sup>(۳)</sup>

ماکار به چگونگی این اظهار نظرها نداریم و اینکه به قول رئیس‌نیا: این سخنان هاشم رضی بدون ذکر مأخذ، از کتاب «دین‌های ایران باستان» نوشته «نیبرگ» نقل شده است<sup>(۴)</sup> و در نتیجه گیری خصمانه وی، کسانی که امروز تاریخ بنیادین زرتشتی را با دین زرتشتی در غرب پیوسته می‌دانند، اندیشه مغان زرتشتی را فقط کامل می‌کنند و از همه رو به اصطلاح

۱. در محل ساوالان هم گفته می‌شود.

۲. آنهایتا، مجموعه مقالات استاد پورداود، به کوشش گرجی، ص ۲۹۰.

۳. اوستا، هاشم رضی، صص ۳۳۵ تا ۳۳۴.

۴. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۷۷۱.

خود آنها، آخرین مغان هستند،<sup>(۱)</sup> ولی همین قدر می‌گوئیم تاریخ سرزمین ماد کوچک و رابطه آن با زرتشت چیزی نیست که شیرازه آن را بتوان به همین آسانی به هم زد و مهم‌تر از همه اینکه به هر عنوان که به این خطه بنگریم، زرتشت پیوستگی بنیادین با آن دارد و آن قدر رشته‌های این پیوستگی زیاد است که با تیغ زدن یکی از آن رشته‌ها، از استحکام آن کاسته نمی‌شود. چنان که گفته‌های شخصیت‌های علمی دیگری نظیر «آرانسکی» و «هنینگ» هم فقط اظهارنظر خوانده می‌شوند، زیرا وقتی مثلاً «هنینگ» می‌گوید: «پوچی گفته کسانی که زادگاه زرتشت را به غرب نسبت می‌دهند...، وقتی آشکار می‌شود که نام جاهایی که در اوستا آمده است، همه از مناطق جغرافیایی شرق هستند ولی در سراسر اوستا نامی از ماد نیامده است. وی باز هم می‌گوید: «رابطه مضامین حماسی اوستا با شرق و برخی (توجه شود برخی) ویژگی‌های زبان اوستا (لهجه گائاها) و یا تدوین قدیمی‌ترین بخش‌های اوستا در قبل از نخستین قرون هزاره اول پیش از میلاد که زبان ایرانی در ماد رایج نبود و...»<sup>(۲)</sup> به این نکته باید توجه می‌شد که بیشتر اوستا زمانی که مغان و پیران او را وادار به ترک دیار کردند، در شرق تدوین شده، یعنی زمانی که زرتشت امکان تحریر و تدوین عقاید خود را پیدا کرد، زمانی حدود ده سال بعد از اقامت در شرق و تقرب یافتنش در پیش کی گشتاسب بود و لابد تمثیل وی از مراکز جغرافیائی محل و مضامین حماسی آن سامان خواهد بود، تازه به قول «بلینتسکی» که بعد از مطالعه تمام دلایل متقن موافقان شرقی بودن زرتشت می‌نویسد: «با وجود وسعت بررسی‌های باستان‌شناسی، هیچ معبدی در آسیای مرکزی کشف نشده که بتوان به گونه‌ای قطعی آن را به عنوان آتشکده شناخت، در حالی که، معابدی متعلق به ادیان دیگر کشف شده‌اند و هیچ مدرکی از رابطه زبانهای آسیای مرکزی با مذهب زرتشت به دست نیامده و در نهایت معلوم شده که مذهب زرتشت مذهب مسلط منطقه شرق نبوده است.»<sup>(۳)</sup> و غیر از آن زرتشت، به قول نوشته «آناهیتا» از گزارش استادپور داود، بعد از اعلام آوارگی خود می‌گوید: «می‌گویند هیچ کس در شهر خود پیغمبر نیست... زیرا او (زرتشت)

۱. دین‌های ایران باستان، هنریک ساموئل نیبرگ، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، صص ۳ تا ۴۰۲.

۲. زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، والتر پرو نو هنینگ، ترجمه کامران فانی، ص ۸۵.

۳. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، آ. بلینتسکی، ترجمه پرویز ورجاوند، صص ۵۶ تا ۲۵۴.



همه خدایان آریایی را چون «ایندرا» و «وارونا» و ... از کرسی پروردگاری به زیر افکند و ... خدای بی‌همتای خود را «مزدآهورا» نامید و جز او خدایی را در خور ستایش و نیایش ندانست.<sup>(۱)</sup> خیلی از نوشته‌های قدیم نظیر «مجم‌التواریخ و القصص» در سده ۶ هجری و نیز دانشمندانی نظیر «هرتسفلد» و دارمستر و فردیناند یوستی درباره تاریخ تولد زرتشت اشاراتی دارند و مستر هول در این باره می‌نویسد: بنابر روایات قدیم، زرتشت در حوالی ۵۹۹ پیش از میلاد تولد یافته است. وی پسر «پواشست یا بیور اسب» بود و در بیست سالگی به خلوت گرویده و در سی سالگی در سواحل رودخانه «دائیتی یا» که بعضی آنرا رودخانه ارس یا «آراز» می‌دانند به دعوت مردم به خداشناسی پرداخت و چون مغان مانع کارش شدند به دستور آهورامزدا پیش‌کی و یشتاسب، فرمانروای باختر رفت.<sup>(۲)</sup>

زرتشت، و یشتاسب را پس از دو سال فعالیت و ادار به پذیرفتن دین خود ساخته و به همین مناسبت به «مکیشما» که در حوالی «ترشیز» (جنوب غرب مشهد) بوده رفت و درخت سرو مشهور خود را در آنجا نشاناد، که تا زمان فرمانروایی «المتوکل علی الله» خلیفه عباسی (سال ۸۶۱ میلادی) بر پای بوده، ولی این خلیفه، در سال ۸۹۱ دستور داد آن درخت را قطع کرده و در ساختمان جدیدش در «سامرا» مورد استفاده قرار دهند.<sup>(۳)</sup> به گفته مستر هول و دیگر نوشته‌ها، زرتشت سرانجام در سنین پیری در جنگی که با هیونها یا هونها، تحت فرماندهی «ارجاسب» کرد، کشته شد.<sup>(۴)</sup>

کتب عهد عتیق، که از ۳۷ قرن پیش از میلادند، به تدریج ارزش واقعی خود را در مورد خیلی از وقایع از جمله موضوع زرتشت، نشان می‌دهند؛ در کتب قدیمه مینویسند: اعراب زمان حمله نیروی اسلام به کردستان، «هرمزدگه»‌ها را ویران کردند که باید دانسته شود که در کردی آتشکده را «مزدگه» می‌گفتند و امروز هم مسجد را «مزگوت = Mzgvate» می‌خوانند که تغییر یافته همان «مزدگه» می‌باشد و «مزدگه» به معنی گداگاه هر مزد یا محل اجتماع نیازمندان هر مزد است.

۱. آناهیتا، مجموعه مقالات، ص ۲۹۱.  
 ۲. تاریخ قدیم شرق نزدیک، مستر هول، ص ۵۵۵.  
 ۳. همان، ص ۵۵۷.  
 ۴. ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، صص ۵۵ تا ۲۵۴.

در سلیمانیه از شهرهای کردستان عراق، قطعه پوستی پیدا شده که مطالبی به این مضمون در آن نوشته شده است: «هرمز دگه‌ها ویران شد. آتسها خاموش، بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد، عرب ظالم خراب کرده دهات را تا شهر زور [از شهرهای کردستان عراق امروز] زنان و دختران به اسیری رفتند. دلیران در خون خود غلطیدند، کیش زرتشتی بی‌کس ماند. آهورامزدا بر کس رحم نخواهد کرد.»<sup>(۱)</sup> این مطالب به زبان پهلوی (کردی) نوشته شده که ما عیناً آنرا در زیر نویس نقل کردیم. در این کتابهای قدیمی هم چنین می‌نویسند: یکی از بزرگترین آتشکده‌های زردشتیان، در کردستان و در شهر پاوه بوده است،<sup>(۲)</sup> و نیز امروز هم اساطیری در بین مردم به صورت «بیت»<sup>(۳)</sup> بیان می‌گردد که از بزرگواران زرتشتی سخن می‌گوید، مثل داستان «مارفتوپیرشالیار یا معرفت پیرشهریار» که در اورامان<sup>(۴)</sup> ورد زبانها است و کتابی از همین بزرگوار زرتشتی به نام «مارفتوپیرشالیار یا معرفت پیرشهریار» وجود دارد که در نزد مردم آن سامان بسیار محترم است و به دست خارجی نمی‌سپارند. این کتاب از چند بند مسجع تشکیل یافته که ترجیح آنها این بیت است:

گوشت چه داته پیرشالیار ربو = هوشت چه کیاسته دانای سیمیاربو که معنای آن چنین است: به گفتار پیر شهریار گوش کن، و به نوشته دانای سیمیار (زرتشت) هوش خود را بسپار.<sup>(۵)</sup> ولی متأسفانه امروزه این کتاب به صورتی تحریف شده در دست مردم اورامان است و

۱. هرمزگان زمان آیتران کوزران = ویشان شاردوه گوره‌گورکان = روشت زردشتره مانوه بیکیس

زورکار آرتب کرده خاپور = گنای پاله هتا شاره زور = بزیکانیکاهورمز هیوچکس

شنو وکنیکان و دیل بشینا میرد آراتلی وروی هوینا

به نقل از کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، ص ۱۱۱. این شعر را مورخ و دانشمند دیگر کرد حسین حزن‌ی مکرانی در کتاب کردستان موکریانی یا آتروپاتن، صص ۳۴ تا ۱۳۳ چنین نوشته است:

هورمزگان ره‌مان، آیتران کوزران	هوشان شاره وه‌گه فره‌گه فره‌کان
زو کورنه عرب کوردی نه خاپور	گه نانه پاله به شی شاره زور
ژن و که نیکان وه دیل په‌شینان	مه رد آزا، تلین ژروی هه و ی نان
ره وشی زه ردوشت مایه وه بی‌دس	به زی کانا کاهورمزوه هیچ کس

۲. از شهرهای کردستان ایران واقع در استان کرمانشاهان.

۳. بیت، شعری در کردی است که داستانهای ملی و قومی مردم با آن نوع شعر سروده می‌شود و یکی از افتخارات بزرگان کرد این بوده که «بیت وژ یا بیت گویانی می‌داشتند که شبها موقع خواب با آهنگ مخصوصی آن داستانها را برایشان می‌خواندند تا خوابشان ببرد.

۴. از شهرهای کردستان ایران در کرمانشاه.

۵. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۲۱.

گویند مرد دیگری هم به این نام بوده، هم زمان با شیخ عبدالقادر گیلانی - او آخر قرن پنجم هجری - و روابطی هم با آن بزرگوار داشته است، این مرد را پیر شهریار ثانی می خواندند. وی مدعی بوده که حضرت محمد (ص) را در خواب دیده و اسلام آورده و نام خود را هم مصطفی نهاده بود. در هر حال می گویند عامل انحراف کتاب معرفت پیر شهریار هم او بوده است؛<sup>(۱)</sup> امروزه درباره آیین زرتشت اطلاع کافی در دست هست و نشان می دهد که در کردستان این آیین با تعصب بسیار مورد قبول عامه مردم بوده است.

در کتاب معرفت پیر شهریار (در نسخه اصلی) آیین زرتشتی بدین گونه توضیح داده شده است:

جهان بر پایه دو نیرو قرار دارد ۱. روشنایی ۲. تاریکی، و این دو نیرو همیشه با هم در نبردند.<sup>(۲)</sup> فرمانده سپاه روشنایی که ضمناً خالق روشناییها هم هست، «آهورامزدا یا هرمز» است و سردار سپاه تاریکی هم «اهریمن یا انگره مینو» می باشد. آهورامزدا شش معاون محرم دارد<sup>(۳)</sup> به نام «امشاسپندان یا جاودانان مقدس» که همیشه گوش به فرمان آهورامزدا ایستاده اند و آهورامزدا دنیا را به کمک و یاری آنان اداره می کند،<sup>(۴)</sup> و امشاسپندان هر کدام از یک چیز حمایت می کنند، مثل زمین که مورد حمایت «اسپندارمزدا» است و یا آتش که «بهمن» از آن مواظبت می کند.

به جز این جاودانان مقدس، موجودات مجرد دیگری هم هستند، به نام «یزد یا ایزد» که عددشان بسیار است. که مشهورترین آنها سی عددند که برای هر یک روز و ماه مخصوصی وجود دارد. این ایزدان دو قسمت اند. ۱. ایزدان آسمانی ۲. ایزدان زمینی. خوبترین ایزد آسمانی، آهورامزدا است که در بالاترین طبقه آسمان اقامت گزیده است و بهترین ایزد زمینی هم «زرتشت» می باشد. اهریمن یا انگره مینو هم سپاهیان دارد که «دئویادیو» گفته می شوند.

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. اصولی که در اکثر آیینهای فرقه ای بعد از اسلام، در لابه لای اصول اسلامی خویش گنجانده اند و به تدریج اشاره خواهد شد.

۳. در حقیقت توضیحی بر توضیح شماره ۳ می باشد که در آیین اهل حق همین موضوع کاملاً نمایان است.

۴. دقت نمایانگر این اصل است که بشر سیستم حکومتی آن دنیا را هم در نظام حکومتی همین دنیا نشان می دهد و همه مهره های دنیای بعد از مرگ را برابر با مأمورین این جهان هستی می داند.

در برابر جاودانان مقدس هم شش دیو وجود دارد که آنان را عفریت می نامند.

آهورامزدا زندگی را آفریده و اهریمن مرگ را، خلقت جهان هستی توسط آهورامزدا شش هزار سال طول کشیده که انسان مخلوق دوره ششم است. خلقت زرتشت باعث ضعف اهریمن در نبرد با آهورامزدا شد. به عقیده زرتشت، روح فانی نیست و پس از مرگ باز هم در پای پل «هینوت Hinutt» در برابر سه قاضی محاکمه خواهد شد و بعد از آن از روی پلی که از قلّه البرز تا دریای «داشیتیا» - که به نظر نگارنده این دریا باید دریاچه ارومیه باشد که سابق بر این «چی چست» خوانده می شد - طول دارد عبور خواهد کرد و اگر اعمال خوبش بر کردار بدوی فزونی داشته باشد، این پل عریض خواهد شد و در غیر آن، به قدری باریک می شود که روح، قادر به عبور از آن نخواهد بود و به قعر تاریکی سقوط خواهد کرد.

انسانی که دارای سه خصلت (کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک) باشد، دنیایی که روحش به آن خواهد شتافت «بهشت یا ننهو هیشت» نام دارد و الا به دوزخ خواهد رفت. بین بهشت و دوزخ محلی است به نام «همستگان» که ارواحی که گناه و خوبیهای آنان برابر باشد در آنجا اجتماع خواهند کرد و تا قیامت به انتظار خواهند نشست، در زمانی نزدیک به قیامت ذاتی به نام «ساوشیان» که نجات بخش عالم است، تمام ارواح را زنده و آنها را به محاکمه خواهد کشید، در همین زمان است که آهورامزدا به صورتی قاطع بر اهریمن پیروز خواهد شد. برای سعادت بعد از مرگ، انسان باید به یاری آهورامزدا برخیزد که این یاری رعایت سه اصل کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک است. (۱)(۲)

در دین زرتشت، آب و هوا و آتش و خاک، عناصر اربعه مقدس اند که نباید آلوده گردند و به همین علت مردگان را در خاک دفن نمی کنند و همین امر، خلاف نظریه هایی نظیر گفته «آبرسیون» که قبلاً گفته شده را ثابت می کند، که اوستا و دین زرتشت را مربوط به دوره ساسانیان می دانند، زیرا در زمان هخامنشیان و قبل از آن هم مردگان را در خاک دفن نمی کردند و چنان که می دانیم، جد پادشاهان و بزرگان را در تابوت سنگی و در فضایی خارج

۱. توضیح کامل را در تاریخ ایران باستان نوشته مشیرالدوله پیرنیا، صص ۵۸ تا ۲۵۲ و کتابهای دیگر مربوطه می توان مطالعه کرد.

۲. به زبان اوستا این سه اصل را هومت، هووهخته، وه رشته، می خوانند.

از خاک می گذاشتند.

زرتشتیان معتقدند که خداوند (آهورامزدا) با زرتشت صحبت می کرده و برایش وحی نازل می فرمود.<sup>(۱)</sup>

روحانیون قبل از زرتشت در میان آریاییها و هندوها، نفوذ فوق العاده ای داشتند و بدون حضور برهمن یا مغ Mogus حق اجرای مراسم قربانی کردن را نداشتند و در بین کردها هم این سمت و وظیفه، بعدها به پیران قوم (شیوخ) محول شده بود. آن چنان که در کتیبه های «تیگلات پلاسرسوم و شامشی آداد» آشوری مندرج است، خدایان مادی و کردها (ماننا) که آنها را «ایتانی itani» می خواندند، با خدایان هوریان و تا حدی آشوریان مطابقت داشته اند،<sup>(۲)</sup> بدین گونه که شکل بت های مادها و مانناتی ها با آن چه که از مفرغ های مکشوفه لرستان و تصاویر نقوش بر مصنوعات مکشوفه «زوه» در ماننا به نظر می رسد، شکل این خدایان مثل آیین آنها، تا حد زیادی شبیه هوریان و کمی هم آشوریان است و تصاویر ابلیسیان عجیب الخلقه (نیمه حیوان و نیمه انسان و ابوالهولهای بالدار و نیز حیوان عجیب و خیالی که بدن شیر و بال عقاب و سر شیر و یا شاهین دارد در اساطیر هوریان بسیار رایج بوده است و بعدها همین حیوانات و اشکال از نقوش برجسته هخامنشیان به نام «دیو» معرفی شده اند.<sup>(۳)</sup>

این مطالب راجع به آیین زرتشت، خلاصه شده نوشته ای است که در معرفت پیرشهریار «مارفتو پیرشالیار» آمده اما آن چه که درباره آیین زرتشت گفته اند و هست، بسیار مفصل می باشد و امروز اسناد و مدارک فراوانی از افکار و اندیشه های زرتشت در دست است که در کتابهای تخصصی مربوط به آن، به صورت مفصل نوشته اند ولی ما بر حسب وظیفه این کتاب، تا آنجا که خواننده گرامی این سطور چکیده ای از نظریات زرتشت را در اختیار داشته باشد، نظری گذرا بر آن خواهیم داشت.

۱. کتاب فجر الاسلام.

۲. KBV، جلد اول، ص ۱۷۸ و جلد ۲، ص ۲۸ شامشی آداد KTP صفحه ۸ و سطور ۳۹ تا ۴۱ تیگلات پلاسرسوم، اضافه می شود که چنان که قبلاً گفته ایم، بر اساس اعتقاد نگارنده به یکی بودن کرد و ماد، کرد را همراه با ماد آورده ایم.

۳. کتیبه پلاسرسوم KTP، ص ۸ و سطور ۳۹-۴۱ و تاریخ ماد، ص ۵۹۰، حواشی فصل ششم ۲۰۱ و ص ۳۴۲ از تاریخ ماد ا.م. دیاکونوف.

## ۱. خداوند از دیدگاه زرتشت

از نظر زرتشت «آهو» یا گوهر هستی، یکی، جهانی، کلی، و همه جا گسترده است که در همه زندگان امشاسپندان (فرشتگان برتر) و آدمیان هست و نادیدنی است و پیکره‌ای که از او ساخته‌اند، خیالی می‌باشد. آهورامزدا، کلی و مطلق است و گیتی جزئی و نسبی می‌باشد. کلی است چون اجزائی ندارد و چون فرشتگان مقرب (امشاسپندان و سپنتامینو دهنده همه خوبیها) قائم به آهورامزدا هستند و مانند خود وی بی‌کران و نامحدود، پس مطلق است و آهورامزدا بی‌آغاز و بی‌انجام است.<sup>(۱)</sup> پس سپنتامینو یا گوهر هستی، آهورامزدا، یکتا است و یکی است و آفریدن و افزودن، اقتضای ذات آهورامزدا است<sup>(۲)</sup> و مزدا جزو دوم نام آهورامزدا به معنی گوهر و دهنده خرد است و شناخت هستی تنها با خرد امکان‌پذیر است و زرتشت، آهورامزدا را از راه خرد شناخت و «گات‌ها»، کتاب مقدس را نوشت که آفرینندگی آهورامزدا را با «واژه» «داتار» و «تشا» از ریشه‌های «دا = دادن» و «تش، شکل دادن، خالق» بیان می‌کند و بر خلاف نظریه ابراهیمی (حضرت ابراهیم) که می‌گوید: «خداوند همه چیز را از هیچ به وجود آورده است». زرتشت می‌گوید: «آهورامزدا از آنچه دارد، موجودات را هستی می‌بخشد». یعنی در دین زرتشت آهورامزدا، خوبی و داد مطلق و بدون قید و شرط است<sup>(۳)</sup> و بدی در آستان او راه ندارد و کینه توز و انتقامجو نیست.<sup>(۴)</sup> زرتشت خداوند را جهان برونی (یعنی خداوند همه جا هست)، جهان درونی، immancence (خداوند در همه چیز جلوه‌گر است) و آهورائی می‌داند، اندام و پیکره ندارد ولی از راه فرشته‌های خود که خوب محض‌اند، با افرادی که بخواهد ارتباط برقرار می‌کند؛<sup>(۵)</sup> در دین زرتشت پیغمبران با خداوند بر خلاف ادیان دیگر مثل ابراهیمی روبه‌رو نمی‌شوند،<sup>(۶)</sup> بلکه زرتشت از طریق

۱. یسنای ۸ تا ۳۱.

۲. یسنای ۳/۴/۵/۴۴/۷/۵۱ بقل از دیدی نواز دینی کهن نوشته دکتر فرهنگ مهر، ص ۱۲.

۳. یسناهای ۳ تا ۴۴، ۶/۷ - ۴۵ - ۴۶ - ۹ و کتاب دیانت زرتشتی اثر آسموس کای بار و مری بویس، ترجمه فریدون وهمن.

۴. در سایر ادیان خداوند علاوه بر دانائی، توانائی، بینائی و رحمت، جبار و قهار هم هست (کتب مقدس ادیان ابراهیمی، یهود و اسلام) به نقل از دیدی نواز دینی کهن، ص ۱۴.

۵. دیدی نواز دینی کهن، ص ۲۱.

۶. تورات Exsdus و معراج در اسلام و کوه طور و موسی، از همان مأخذ.

وجدان و خرد خود با خداوند ملاقات می‌کند<sup>(۱)</sup> و پیام او را دریافت می‌دارد.

## ۲. فرشته در دین زرتشت

غیر از شش خرد مقدس یا فروزه، به نام‌های ۱- وهیشتامن، بهمن، Vahishtamana ۲- اشاوهِشتا = اردیبهشت = Ashavahishta ۳- خستراوایریا = شهریور Khshatrra Vairya ۴- سپیناآورمیتی = اسفند Spenta Avramatti ۵- هاورواتات = خرداد Haurvatat ۶- امرتات = امرداد Ameretat، بی‌مرگی، که همه آنها خداوند را گوهر و دهنده خوبی، معرفی می‌کنند. فرشته‌ها یا ایزدهای دیگری نیز که زرتشت به صورت مستقیم از آنها صحبت نکرده است، هست که فقط بعد از گات‌ها عنوان فرشته یا ایزد به آنها داده شده است و گروهی از دانشمندان عدد آنها را بیش از هزار می‌دانند و می‌گویند فرشته از دین زرتشت به سایر ادیان راه یافته است.<sup>(۲)</sup>

البته عده‌ای هم فصل جداگانه‌ای به نام فرشته‌شناسی برای آن باز کرده‌اند.<sup>(۳)</sup>

از اختصاصات دین زرتشت، کوتاه شدن دست مغان از تبلیغ خدایان پنداری است که تعداد آنها (خدایان) را تا ۱۲ خدا نوشته‌اند. زرتشت نور را نمادی از آهورامزدا می‌دانست و پیروان خود را توصیه می‌کرد که هنگام عبادات، به خورشید یا ماه و یا آتش بنگرند و از ریختن اشیاء پلید در آتش خودداری نمایند، کتاب زرتشت چنان که گفتیم، «اوستا» است که مقررات دینش را در آن تشریح کرده و شامل پنج قسمت مهم است به شرح زیر:

۱. یسنا که سروده‌های زرتشت «گاتاها» جزو آن است ۲. ویسپرد ۳. یشت‌ها ۴. وندیداد

۵. خرده اوستا.

در زمان ساسانیان هم اوستا را بازسازی کردند و تفسیری هم به زبان پهلوی بر آن نوشتند که به نام «زند» معروف است و شرحی هم بر زند نوشته شد که آنرا «پازند» خواندند این کتاب

۱. دیدی نواز دینی کهن، ص ۲۱.

2. James Barr: the Qustion Of Religious influence: the Case Of Zoroastrianism Judajsm and Christianity Journal Of the Amercian Academy Of Religion. P. 201.

3. Spiritual Body and Celestial Earth form Mazydean Iran to Shitte Iran: Nancy Pearson

از ترجمه انگلیسی ص ۲۵

برای خود، دارای ویژگی‌های چندی است، از جمله این که علاوه بر اصول دینی، مسائل فرهنگی و شیوه زندگی روزمره و امور اقتصادی و سایر موارد را نیز مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد،<sup>(۱)</sup> و این در حالی است که کلیه ادیان و عقاید قبل از خود و زمان خود را نفی می‌کند و گاه بعضی از خدایان و باورهای دیگران مثل میترا و ابو (باد) آیر = آگر = (آتش = آذر)، ایندرا، ناستیا، وارونا و... را در لباس فرشته (امشاسپند) و دیگر همکاران آهورامزدا، معرفی می‌نماید هر چند که بزرگداشت خدایان طبیعی، به نحوی از انحاء در میان مردم رواج داشت و برخلاف توصیه زرتشت، خدایان باستانی، همچون خدایان بزرگ، مورد پرستش قرار گرفتند.<sup>(۲)</sup> اینجا لازم به اشاره می‌باشد که به گفته بعضی از محققین، قسمتهایی از اوستا که در زمان ساسانیان بازسازی شد، تغییر یافته و قسمتهایی از صفات اصلی آهورامزدا، به صورت ایزد یا فرشته‌هایی همراه و امشاسپندان آهورا در آمده‌اند،<sup>(۳)</sup> و برخی از آنها هم مثل خدایان آب و باد و خاک و آتش که هم چنان مثل آهورامزدا، مورد پرستش باقی مانده بودند، توسط نویسندگان اوستا، به ناچار، در زمان ساسانیان دوباره سازی شدند.<sup>(۴)</sup>

دیگر از مطالبی که بعد از زرتشت جزو ویژگیهای دین وی قرار گرفت؛ آتش پرستی بود که به صورتی درآمد که زرتشتیان حتی اکنون هم در میان عوام، آتش پرست نامیده می‌شوند. البته بعضی، شدت این وابستگی را به پسر زرتشت به نام «آذر» ارتباط می‌دهند<sup>(۵)</sup> و برپایی آتشکده‌ها و آتشگاهها و آموزشکده‌های آتشگاهی را به وی منتسب می‌نمایند.

گفتیم اوستا علاوه بر اصول دینی، چگونگی زندگی انسانها را هم از دیدهای مختلف نشان می‌دهد، از جمله این که، در آن دوران، عصر آهن آغاز نشده بود، هر چند که بعضی نظیر بهرام پاتاوالا، دانشمند پارسی و مری رستگاست و پروفیسور شهریار چی دادا، باهای بهارجه و دکتر فرهنگ مهر آن را قبول ندارند و کلمه «آگا» به معنای فلز یا برنز را که در گات‌ها آمده

۱. فرهنگ معنوی مردم آذربایجان در سده‌های میانه، محمد داداش زاده، ص ۲۸، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۷۸۹.

۲. مقدمه فقه اللغة ایرانی، ای. م. ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۸۳.

۳. دیانت زرتشتی، آسموس کایبار و مری بویس، ترجمه فریدون وهمن، ص ۱۰۵ به بعد.

۴. تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۵۷ به بعد.

۵. تاریخ ماد، ای. م. دیاکونوف، ص ۴۸۹، ترجمه کریم کشاورز.



دلیل آن می‌دانند.<sup>(۱)</sup>

در داد و ستدها، پول نقشی نداشته و زندگی بر اساس کوچ‌نشینی و دامداری قرار داشته است، و این امر در گاناها کاملاً مشخص است، چون زرتشت یکجانشینی و کشاورزی را توصیه و تشویق می‌کند<sup>(۲)</sup> و از خداوند (آهورامزدا) می‌خواهد تا بزرگران را شاد و موفق سازد. دنو، دیوها، هم که قربانی کننده دامهائی هستند که باید برای گشایش کشت و زرع به کار روند، مورد نفرت قرار می‌دهد.<sup>(۳)</sup>

زرتشت فرامین مانترهای خداوندی (آهورائی) را درگات‌ها به صورت بسیار زیبا و آموزنده و دلنشین بیان داشته است و دانشمندان نخستین آوای آزادی انسانی و حقوق بشر را در آنها می‌بینند تا جایی که درگات‌ها، آدمی همکار خدا، نه بنده و یا فرزند خدا دانسته شده‌اند.<sup>(۴)</sup>

«مری رستگاست» می‌گوید: دین زرتشت یک انقلاب فکری، اجتماعی و مادی، در سرزمین ایران و یج، به وجود آورد که بر اثر آن مردم، خدایان پنداری را کنار گذاشتند و زندگی خانه به دوشی را ترک کردند و به شهرنشینی، سازندگی، کار، کوشش و همکاری روی آوردند.<sup>(۵)</sup>

بر مبنای نظریه زرتشت عمر جهان چهار دوره سه هزار ساله است که، مسعودی و بیرونی هم آن را از «بندهشن» نقل کرده‌اند و این تاریخ سستی دوازده هزار ساله از روی بروج دوازده گانه استنتاج شده است. هر یک از این دوره‌ها به ترتیب به نام‌های روحانی «مینوی»، «کیومرث و گاو» که جهان صورت فلکی به خود می‌گیرد، سوم دوره آفریده شدن انسان و آغاز هزاره هفتم و آغاز گسترش بدی توسط اهریمن «انگره مینو» است.

در این دوره عده‌ای از شاهان اسطوره‌ای، شاهی کردند و در هزاره هشتم، ضحاک ماردوش به پادشاهی رسید. در آغاز هزاره نهم فریدون بر ضحاک پیروز شد و در آغاز هزاره دهم «اشوزرتشت» ظاهر شد. اما «دینکرد» ظهور زرتشت را در آغاز سه هزاره دوم

۱. کتابهای افلاطون، دوران پیش از تاریخ از ۵ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد مسیح در اسطوره باستان‌شناسی، دیدی نو از دینی کهن، ص ۱۲۱.

۲. اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، نوشته جلیل دوستخواه، بر اساس گزارش استاد پورداود، ص ۴۳ به بعد.

۳. همان، صص ۳۵ و ۷۲ به بعد.

۴. دیدی نو از دینی کهن، ص ۳۶ و Hinnels: R. John the theory and Practice Of - Human Right

5. Mary Restgast: Plato , Prehistorian: 10000 to 5000 BC. inmythologg and Archeology.

می‌نویسد؛ وی به جهان مادی گیتا فرستاده شد. «بندِهشَنُ Bonde Heshn» در اواخر ساسانیان و دینکرد، سه قرن پس از استیلای تازیان نوشته شده‌اند.

البته این نظریه هزاره‌ای و تاریخ سنتی، به قول دکتر فرهنگ مهر، استعاره‌ای بیش نیست و دانشمندانی نظیر ابراهیم پورداود، ادوارد مایر، کله‌نر، کریستن سن، نیگر، بارتولد، نومل و مری بویس آنرا رد می‌کنند،<sup>(۱)</sup> و «آگاتياس» مورخ یونانی هم ضمن رد این نظریه می‌نویسد: زمان پیدایش زرتشت و تبلیغ دین، به درستی روشن نیست.<sup>(۲)(۳)</sup>

زرتشت علاوه بر نیایش آهورامزدا: «...ای خداوند جان و خرد، با سپاس و فروتنی، سرم را پیش تو فرود می‌آورم و دستهایم را به سویت دراز کرده و از تو می‌خواهم که مرا یاری دهی تا با خرد و منش نیک (وهومن)<sup>(۴)</sup> در آبادانی جهان و شادی جهانیان، کوشا باشم...»، دستوراتش مملو از خدمت به جهان و جهانیان است، کوشش در راه آبادانی جهان و شادی جهانیان، وظیفه هر زرتشتی است و دین زرتشت دین کار و کوشش است و دین داد و عدالت و راستی است و رعایت گفتار و کردار و پندار نیک، وظیفه دائمی هر زرتشتی است و کار نیک را نباید در مقابل پاداش انجام داد.<sup>(۵)(۶)</sup>

در خاتمه باید گفت که بسیاری از خصوصیات اوستایی مثل احترام به سگ که قبلاً در بین اقوام کاسپی و آلبانی (قفقازی) رایج بوده، در بین کردها هم وجود داشته است و کردها هم مثل خیلی از اقوام باستانی همجوار خود، جنازه مردگان خود را پیش پرندگان می‌افکندند تا خاک آلوده نشود و همین رسم بعدها جزو آداب قاطع زرتشتیان شده بود.

۱. دیدی نواز دینی کهن، ص ۱۲۴.

2. Martin Haug Essays in the Sacred Language Writings and Religion Of the parsit Agathias.

۳. مقاله‌ای درباره زبانها و نوشته‌های مقدس و آیین و تجزیه و تحلیل آن، نوشته مارتین هاوگ.

۴. فردوسی آنرا چنین بیان می‌کند:

به نام خداوند جان و خرد  
کز این برتر اندیشه برنگذرد

۵. مأخوذ از گاتها به صورت اختصار از کتاب اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، جلیل دوستخواه.

۶. چون گسترش اهداف دین زرتشت از وظیفه این کتاب خارج است، مطالعه کتابهای دیدی نواز دینی کهن، نوشته دکتر فرهنگ مهر، اوستا کهن‌ترین سروده ایرانیان نوشته جلیل دوستخواه و تمام نوشته‌های استاد پورداود در این باره که مخصوصاً بسیار علمی و دقیق و مفیدند، را توصیه می‌نماید.

## «مانویت»

پس از آیین زرتشت، آیینی که در کردستان وسعت زیادی یافت، افکار مانی بود که به علت عرفانی بودن ایدئولوژی‌اش، در روح و روان مردم پر عاطفه این سرزمین تأثیر بسیاری گذاشت. مانی در بابل (بین‌النهرین) به دنیا آمد؛ وی می‌گوید: «عاقبت من که مانی و پیغمبر خدای حق هستم مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.»<sup>(۱)</sup> ولی سال تولد مانی به درستی معلوم نیست و بیشتر آنرا ۲۱۶ میلادی می‌دانند.

پدر مانی مردی از شهر همدان به نام فاتک بود که به قریه‌ای در ولایت میشان بابل مهاجرت کرده بود. مادرش را هم از اشکانیان وابسته به خاندان سلطنتی می‌دانند، که البته سندیت ندارد و بیشتر یک سنت قدیمی است که معمولاً بزرگان و مخصوصاً حکام و اولیای دین خود را به خاندانهای شاهی نسبت می‌دادند و این انتساب را بیشتر مریدان و پیروان آنها از خود می‌ساختند.

مانی مدتی از عمر خود را در بین‌النهرین، که محل التقای ادیان و مذاهب شرق و غرب بود سپری ساخت و این دوران از سالهای جوانی عمر مانی بوده است. در این دوران با انواع مکتبهای فلسفی و عرفانی و مذاهب یزدانی آشنایی یافت و در آنها به مطالعه پرداخت و در شهرهای معتبر فرهنگی آن ناحیه، مثل اربیل یا هولز و موصل، افکار و اندیشه‌های اکتسابی را با نتیجه‌گیریها و استنتاجات خود، در هم آمیخت و پایه‌های آیین خود را پی‌ریزی کرد و آنگاه برای آگاهی و آشنایی با اعتقادات و آیینهای ملل دیگر و تکمیل دانش و معلومات خویش، رهسپار سرزمینهای خاوری بخصوص هندوستان گردید و بعد از آنکه اسکلت‌بندی آیین خود را با در هم آمیختن قسمت‌های مورد نظرش از ادیان و مذاهب عیسوی و موسوی و زرتشتی و سایر افکار موجود در بین‌النهرین و هند و فرق گنوستیکی (عرفانی) و فلسفه یونان، به صورتی که فقط ترکیب اقتباسات نباشد،<sup>(۲)</sup> با شنیدن خبر درگذشت اردشیر پاپکان سر سلسله ساسانیان، به ایران برگشت و بارهیبایی به دربار شاپور اول در خوزستان، شروع به

۱. آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۲۰۷. مقدمه کتاب مانی موسوم به شاپورگان.

۲. مانی و دین او، صفحه ۳۶، سید حسن تقی‌زاد، فراهم آورده احمد افشار شیرازی.

ارائه آیین خود به نام یک دین جدید نمود و پیش شاپور، حرمتی پیدا کرد، مانی می گوید: «پیش شاپور شاه حاضر شدم، مرا به حرمت زیاد پذیرفت و به من اجازه داد که در قلمرو ایالات او بگردم و کلمه حیات را تبلیغ کنم.»<sup>(۱)</sup>

کریستن سن از قول ابن الندیم می نویسد: نخستین خطبه مانی در روز جلوس شاپور یعنی یکشنبه اول نisan (بیستم مارس) ۲۴۲ میلادی که آفتاب در برج حمل قرار داشت، ایراد شد.<sup>(۲)</sup> در کتاب کفلایه یا کفالایه آمده است که قبل از درگذشت اردشیر، دو پسر او (مهرشاه حاکم ولایت میشان و پیروز) به مانی گرویده بودند<sup>(۳)</sup> و می گویند: روزی مهرشاه، مانی را به باغی که بسیار باشکوه و پهناور بود دعوت کرد و از او پرسید، در بهشتی که مردم را بدان میخوانی، باغی مثل باغ من هست؟ پیغمبر - مانی - به قدرت خویش، بهشت نور را با همه ایزدان (فرشته‌ها) و موجودات ربانی و همه سعادت و بهجت جنانی، به وی نمود. شاهزاده چون به هوش آمد به پای او افتاد و دست راست او را در دست گرفت<sup>(۴)</sup> و نیز ابن الندیم می نویسد که فیروز، مانی را به حضور برادرش شاپور اول معرفی کرد<sup>(۵)</sup> و شاپور اول مدتها مانی را محترم می داشت تا جایی که مانی یکی از کتابهایش را به نام او «شاهپورگان» خواند و نیز در کتاب دیگرش «کفالایه» نوشته است، در مرکب او (شاپور) سالیان دراز در ایران و در کشور پارت تا «ادیب یا آدیابن» و ممالکی که با دولت روم مجاور است، مسافرت نمودم،<sup>(۶)</sup> که البته این احترام زیاد دوام نیاورد و تقریباً بعد از ده سال به دستور شاپور که به عقیده بعضی‌ها، قبلاً به آیین مانوی گرویده بود<sup>(۷)</sup> از فعالیت مانی و طرفدارانش، جلوگیری به عمل

۱. اخبار تاریخی در آثار مانوی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، از بهمن سرکاراتی مأخوذ از کتاب کفالایه از آثار معتبر مانی. در سده ۴ میلادی که به زبان قبطی بوده است، از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۰۹.
۲. ایران در زمان ساسانیان، ص ۵ تا ۲۰۴.
۳. کشف آثار مانوی در مصر Ein Mani Funds in Egypten ترجمه از زبان قبطی توسط کارل اسمیت و پولوتسکی H.j polotsky.
۴. بقایای آثار خطی از «مولر»، جلد ۲، ص ۸۲ به نقل از ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن.
۵. داستان آفرینش نزد مانویان، اثر جکسن تحت عنوان The second Evocation in the manichean system of cosmogony در ضمیمه مجله پادشاهی ۱۹۲۴، ص ۱۳۷ به بعد و کتاب تحقیقات در باب مانویت از همین نویسنده، ص ۲۷۱.
۶. الفهرست، ابن الندیم.
۷. کشف آثار مانوی در مصر اسمیت و پولوتسکی، ص ۴۷ به بعد و کتاب در باب مبلغینی که می فرستاده اثر آندراس و هنینگ، جلد ۲، ص ۳۰۱.
۸. تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخ تا پایان ساسانیان، غلامرضا

آمد و مانی مجبور شد دیار ساسانیان را ترک گوید و سالها از راه دور بخصوص از مناطق مختلف آسیای مرکزی، طرفداران خود را با نوشتن نامه و رساله هدایت کند.<sup>(۱)</sup>

جانشینان شاپور اول هم کار او را تعقیب کردند و هرگز بسیار کوشید ولی موفق به دستگیری مانی نشد،<sup>(۲)</sup> و او چنان که خودش می‌نویسد: زندگی زیرزمینی داشت و سالها نمی‌توانست در کوچه و معابر خود را بنمایاند و مانند اسیر در میان بیگانگان در انحاء عالم در حرکت بوده است... تا بهرام اول به حیلت بر او دست یافت،<sup>(۳)</sup> رئیس نیامی نویسد: نوح زادک مترجم فارسی مانی و یکی از یاران نزدیک او که در واپسین روزهای گرفتاری مانی همراه وی بوده است گزارش جالبی از نخستین برخورد شاه با مانی باقی گذاشته است. این گزارش در یکی از قطعات مکتوب یافته شده از «تورفان» مندرج است. بنابراین گزارش به هنگام ورود مانی به دربار، بهرام بر سر خوان بوده است و او را مدتی منتظر می‌گذارد و چون پیش او می‌آید با وی چنین می‌گوید: نه خوش آمدی؛ خداوندگار (مانی) به پاسخ گفت چرا؟ گناهی از من سر زده؟ شاه گفت سوگند خورده‌ام ترا نهلم که به این سرزمین رسی، و به خشم با خداوندگار چنین گفت: آی، به چه کار بایسته‌اید (به چه درد می‌خورید) شما که نه به کارزار شوید و نه به نخجیر کنید، شاید این پزشکی و درمان بردن را بایسته‌اید، این نیز نمی‌کنید.<sup>(۴)</sup>

فارسنامه می‌نویسد بهرام برای اینکه مانی را به صورتی از میان بردارد که حالت عادلانه داشته باشد، حکمای دین زرتشت را گفت جمع شوند و با او مناظره کنند و محکومش سازند.<sup>(۵)</sup>

مانی را به زنجیر می‌کشند و در آن حال او را در مجلس حاضر می‌کنند و موبد موبدان که طرف صحبت با مانی بود و ضمناً قاضی دادگاه هم بود با او به بحث می‌پردازد، مباحثه‌ای که نتیجه‌اش از اول معلوم بود و مغان و هیربدان و پرستاران آتش می‌بایست خوشنود شوند.<sup>(۶)</sup>

انصاف‌پور، ص ۳۷۰ و تاریخ تمدن ویل دورانت، قیصر و مسیح، بخش سوم، ترجمه علی اصغر سروش، ص ۲۵۷.

۱. تاریخ ایران باستان م.م. دیا کونوف، ترجمه روحی ارباب، ص ۴۴۰ به بعد.

۲. فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۳۰.

۳. مانی و دین او، سید حسن تقی‌زاده، ص ۶۱ و مروج الذهب، جلد اول، ص ۲۴۴.

۴. اخبار تاریخی از آثار مانوی، بهمن سرکاراتی، از آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۱۴ از جلد دوم.

۵. فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۴.

۶. اخبار تاریخی، آثار مانوی، نشریه دانشکده ادبیات، تبریز زمستان ۱۳۵۴.

«لوکونین» نام این موبد موبدان را «کرتیر» می‌نویسد و اضافه می‌کند که به علت در دست داشتن پول و قدرت آتشکده‌ها، شاه و تمام رسم و رسوم موجود همه پشتیبان او بودند.<sup>(۱)</sup> در هر حال ظاهر حفظ شد و مانی محکوم گردید و آن قدر در زندان شکنجه شد تا درگذشت.<sup>(۲)</sup> مانی در سال ۲۴۰ میلادی نبوت خود را اعلام کرد و در ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ میلادی پس از ۶۰ سال و ۳۱۹ روز زندگی وفات یافت.<sup>(۳)</sup> باید گفت که درباره چگونگی کشته شدن و نیز چگونگی زندگی و فعالیت‌های مانی، سخن بسیار است که تا اینجا ما را بس.

### آیین مانی و اندیشه‌های او

بر اساس آیین مانی، مبداء آفرینش بر دو اصل قرار داشته؛ نیکی و بدی، که به گفته او خدا و هیولا بودند و روشنی‌ها را به نیکی و تاریکی‌ها را به بدی نسبت می‌داد. نخستین انسان یا پدر «عظمت = شروشاو Sroshav» بود که به نام «زروان» خوانده می‌شد،<sup>(۴)</sup> مانی می‌گفت: «زروان» در ارض نور قرار دارد که «اثیر نور» بر آن محیط است و روح اعظم در آن نافذ است و پنج «ائون = تجلی پدر» که عبارت‌اند از ۱. ادراک ۲. عقل ۳. فکر ۴. تأمل ۵. اراده، او را همراهی می‌کنند و ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی دارد که بر روی یکدیگر قرار دارند - مانی این فکر را از عقاید موجود در بین‌النهرین آن زمان گرفته بود - و پنج عالم سلطان ظلمات را تشکیل می‌دهند که به نام‌های: دخان یامه، آتش مخرب، باد مهلک، آب گل آلود، ظلمات، نیکی یا عظمت.

برای مقابله با ظلمات، نخستین مخلوق را آفرید که او را «مادر حیات = مادر زندگان» و گاه «رام راتوخ Ramratukh» می‌نامد و این انسان نخستین «اوهر مزد Ohrmizd» یا «اوهر مزد Ohrmazd» است که «تثلیث اول‌اند» که عبارت‌اند از پدر، مادر و فرزند<sup>(۵)</sup> و چون پدر نخستین

۱. تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، ترجمه دکتر عنایت‌اله رضا، ص ۱۱۳.

۲. بنا به بعضی از نوشته‌ها بنقل از مانی و دین او، مدت زندانی شدن مانی ۲۶ روز بود و نیز می‌گویند: پوست مانی را کتندند و پر از کاه کرده و بر دروازه شهر گندی شاپور آویختند و آن دروازه را، دروازه مانی خواندند فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید، ص ۷۷۴، حرف میم.

۳. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۰۸.

۴. عقیده عرفا یا گنوستیک‌ها و ادیان بزرگ، این انسان نخستین را حضرت آدم می‌داند.

ضعیف شد، «اوبان اعظم = روح الحیات» را خلق کرد که مانویان آن را مغرب می خوانند = Spiritus Vivens = مهریزد.

وی پنج فرزند به وجود آورد: زینت، شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی و پادشاه افتخار که حامل Omophoros است و اینها هم «تثلیث دوم اند». مانی می گفت زن در وجود خود جرقه ای از نور دارد ولی شاهکار شیطان و عامل عمده او برای وادار کردن مرد به گناه است، اگر مردی از روابط جنسی و بت پرستی بپرهیزد، و زندگی زاهدانه داشته باشد، رستگار خواهد بود.<sup>(۱)</sup>

مادر حیات با پنج فرزند، به جنگ ظلمات رفت و ارکان دولت او را کشتند که از گوشت آنها خاک و از پوست آنها، آسمانها و از استخوان آنها کوهها را به وجود آورد<sup>(۲)</sup> بعد هیئات فریبده خود را به فرزندان ظلمات نشان داد و در آنها هوس های شهوانی به وجود آمد و قسمتی از نوری را که بلعیده بودند، رها کردند که از آن رها شده، ماه و آفتاب و ستارگان خلق شدند.<sup>(۳)(۴)</sup> در مجموع باید گفت دین مانی دو خالق را قبول دارد که برای خیر و شرند و ضمناً صاحب تفکری عارفانه است تا بدان وسیله روح را اعتلا دهد و نفس را منزله سازد؛ به زهد و ریاضت توجه فراوان نشان می داد و به همین جهت عده ای مثل «لوکونین» این خصوصیت را بدبینی و انزوا تعبیر کرده اند. دین مانی دنیای مادی را بر خلاف دین زرتشت، آفریده شر و ظلمت می دانست و راه رهایی از آن را در فنای نفس (کشتن نفس) جستجو می کرد،<sup>(۵)</sup> همان راهی که صوفیان و عارفان با طی هفت شهر عشق، می پیمایند و سرانجام به فنا فی الله می پیوندند. رئیس نیا به نقل از «پیگولوسکایا»، علت بدبینی مانویان را انعکاسی از عدم رضایت توده های وسیع مردم ایران، در عصر بحران مناسبات برده داری می داند.<sup>(۶)</sup>

۱. انسان نخستین، کریستن سن، جلد اول، ص ۳۴ به بعد.

۲. همان، جلد اول، صفحه ۲۱۰ به بعد.

۳. برای اطلاع کافی از مانی و اعتقادات او به کتابهای مانی و تعلیمات و آثارش اثر «فلوگل» تحقیق در باب مانویت اثر «کومن» و کشف آثار مانویه در مصر اثر کارل اشمیت و پولوتسکی و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و مانی و دین او سید حسن تقی زاده، اخبار تاریخی در آثار مانوی اثر بهمن سرکاراتی و... مراجعه شود.

۴. تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگویچ لوکونین، ترجمه عنایت اله رضا، ص ۱۳۰.

۵. تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، جلد، ص ۴۴۲.

۶. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، پیگولوسکایا، ترجمه عنایت اله رضا، ص ۴۷۴، به نقل از آذربایجان

مانی در حقیقت می‌خواست معجونی از ترکیب تمام ادیان به وجود آورده و ندای حق را در سرتاسر جهان پراکنده سازد خود را «فارقلیط» می‌نامید، شخصی که عیسی مسیح (ع) ظهور او را بشارت داده بود.<sup>(۱)</sup> برگزیدگان دین مانی مثل کاتولیک‌های رهبان، از ازدواج و تشکیل خانواده محروم بودند و گوشت نمی‌خوردند و آذوقه بیش از غذای یکروز و لباس برای بیش از یکسال نمی‌بایستی داشته باشند. جامعه مانویه از پنج طبقه مشخص تشکیل می‌شدند ۱- دوازده رسول ۲- ۱۷۲ اسقف ۳- ۳۶۰ تن شیوخ ۴- برگزیدگان ۵- سماعیون یا نیوشگان (شنوندگان) که عده افراد آن نامحدود بود و در حقیقت کلیه مؤمنان به عقیده مانی را در بر می‌گرفت.

حکمت عملی فرقه مانویه مبتنی بر قواعد و اصولی بود که از آن جمله ۷ مهر مربوط به امور اعتقادی و رفتار و کردار اشخاص بود و از این هفت مهر، مهر دهان عبارت از احتراز از گفتار بد و کفرآمیز و مهر دست، خودداری از اعمال زشت و مهر دل، خودداری از شهوات و آرزوهای پلید بود، برگزیدگان نمی‌بایست پیشه‌ای اختیار کنند که موجب زیان عناصر شود یا در پی ثروت و آسایش مادی باشند. باید برای نشر پاکی به اقطار جهان سفر کنند. در حالی که نیوشگان از این دستورات سخت کارهایی نظیر زن نگرفتن معاف بودند و می‌توانستند زن بگیرند و به زندگی ساده خود، بدون وابستگی زیاد به دنیا، ادامه دهند. مانویان هر ماه هفت روز روزه می‌گرفتند و در بیست و چهار ساعت پس از وضو گرفتن چهار بار نماز می‌خواندند و اگر آب نبود، تیمم می‌کردند و در نماز ۱۲ بار به سجده می‌افتادند. مانویان را این اعمال واجب بود، عدم بت پرستی، دروغ نگفتن، بخل نکردن، نکشتن، زنا نکردن، دزدی نکردن، فریب ندادن و خودداری از سحر و احتراز از شک در دین، و مسامحه در اعمال مذهبی.<sup>(۲)</sup>

جزو خصال مانی و معجزات وی، اعمال غیر عادی را هم نوشته‌اند که از جمله می‌گویند: وی پیراهنی داشته که چون آن را می‌پوشید از نظرها پنهان می‌شد و چون در می‌آورد عیان می‌گردید، که ذکر آنها سبب اطاله کلام خواهد بود.

۱. الفهرست، ابن الندیم، ص ۵۸۴.

در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد ۲ ص ۸۱۳.

۲. تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول، صص ۸۰ تا ۴۷۹.



## آیین مانویت بعد از مرگ مانی

آیین مانویت که یک آیین جهان وطنی بود<sup>(۱)</sup> با مرگ مانی از بین نرفت و سازمان‌دهی دقیقی که وی (مانی) زمان تبعید و یاسفرارش به آسیای مرکزی داده بود، باعث شد طرفدارانش، ماهرانه تبلیغات خود را به صورت زیرزمینی ادامه دهند و مخصوصاً جنبه عرفانی و معرفت‌جویی Conosticisen آن مثل «آنکه غنی است، فقیر خواهد شد و دست‌گدایی دراز خواهد کرد و به درد و رنج ابدی گرفتار خواهد آمد»،<sup>(۲)</sup> با جاذبه فراوانی که در میان اقشار فقیر جامعه ایجاد می‌کرد، روزبه‌روز بر رونق آیین مانی افزود و به قول خود وی آیین من در هر کشوری و به هر زبانی روشن است و در سرزمین‌های دوردست رواج خواهد یافت»<sup>(۳)</sup> و واقعاً در سرزمین‌های دوردست گسترش فراوان یافت و در آسیای مرکزی و چین مرکزیت پیدا کرد و در سال ۸۳۱ میلادی مذهب مانی جزو ادیان رسمی پذیرفته شد و خاقان چین خود به آن معتقد گردید و پذیرفت،<sup>(۴)</sup> تا آنجا که وقتی در زمان مقتدی خلیفه، والی سمرقند عده‌ای حدود پانصد نفر از مانویان را جمع کرد و می‌خواست آنها را به قتل برساند، پادشاه چین «تَغْرُغُزُ» از اقوام ترک، که از این خبر آگاه شده بود، سفیری نزد والی سمرقند فرستاده و پیغام داد: در مملکت من مسلمانانی هستند که چندین برابر آنهایی هستند که کیش ما را داشته و در مملکت شما می‌باشند و سوگند یاد می‌کنم هر گاه یکی از آنها کشته شود، تمام اینها را خواهم کشت و مساجدشان را ویران خواهم کرد و والی سمرقند از قصد خود منصرف شده و از آنها جزیه گرفت.<sup>(۵)</sup>

در غرب گسترش مانویت بسیار وسیع بود و سالها فکر فرمانروایان را در روم و شمال آفریقا و تا اسپانیا و فرانسه و ایتالیا به خود مشغول داشت. و مانویان تا زمان چنگیز مغول به حیات خود ادامه می‌دادند<sup>(۶)</sup> و بر خلاف تصور برخی‌ها، مانویت از آن به بعد در لباس تصوف و عرفان تغییر شکل یافته، زندگی خود را پی گرفت و به قول ملک‌الشعراء بهار «به

۱. تاریخ‌گزیده، حمداله مستوفی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوانی، ص ۹ تا ۱۰.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد ۲، ص ۸۱۷. ۳. الفهرست، ابن‌الدیم، ص ۶۰۰. همان.

۵. ویل دورانت تاریخ تمدن، قیصر و مسیح بخش سوم، ص ۲۵۷.

۶. زندگانی مانی، ملک‌الشعراء محمد تقی بهار، ص ۲۱.

صورت یک نوع تصوف مثبت و آمیخته به سعی و عمل و پیراستن جهان از بدی و تاریکی در پرتو سعی و عمل درآمد»<sup>(۱)</sup> که البته نه به این سادگی بلکه با تحمل شدائد فراوان و سلب حقوق اجتماعی و انسانی، چنان که، «والتیانوس» اول، حق اجتماع را از مانویان گرفت و تئودوسیوس اول طی فرمانی آنها را از دادن شهادت در دادگاهها و بردن حق الارث محروم ساخت. «سنت لئون»، دستور سوزاندن آثار مانویان را صادر کرد و «ژوستینیان» برای دارندگان آیین مانی، مجازات اعدام تعیین کرد (۵۲۰ میلادی). در برابر این سخت‌گیریها در سال ۷۶۳ میلادی در کشور «اپیغور»های ترک تبار، دین مانی به عنوان دین رسمی انتخاب شد و اعلام گردید و در اواخر قرن هفتم میلادی به چین راه یافت و به آنها حق اقامت داده شد و دین مانی جزو ادیان مجاز در چین پذیرفته شد.<sup>(۲)</sup>

مانی نقاشی زبردست بوده، به طوری که کتاب نقاشی ارژنگ یا ارتنگ وی را معجزه او می‌خوانند، چنان که فردوسی می‌گوید: زمان هرگز مصوری چون مانی نخواهد دید و به همین جهت مانویان هم به نقاشی توجه زیادی نشان می‌دادند و نقاشی‌هایی که در «تورفان خوجو» به دست آمده، مؤید این نظریه‌اند.<sup>(۳)</sup>

هفت کتاب را به مانی نسبت می‌دهند که از جمله آنها «شاپورگان» بود که به نام شاپور اول پادشاه ساسانی نوشت و نیز کفالایه، سفر الجابره، زبور، سفر الاسرار و فرقماطینا، به علاوه مانی به خط و موسیقی علاقه خاصی داشت، چنان که او را مخترع خط جدیدی نوشته‌اند که کتابهای دینی را با آن می‌نوشتند و می‌گویند مستخرج از خطوط سریانی و فارسی بود،<sup>(۴)</sup> و اشتباهی را که از شباهت حروف پهلوی حاصل می‌شد، نداشت و به قول کریستن سن با یک طرز بسیار ماهرانه توانست الفبای سریانی را با زبان ایرانی وفق دهد و رسم الخطی به کار برد که کاملاً متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بوده،<sup>(۵)</sup> همین نویسنده اضافه می‌کند پیروان سغدی مانی، این خط را پذیرفتند و به تدریج اقوام آسیای مرکزی هم آنرا به کار می‌بردند و به عقیده محققین یکی از محاسن این خط آن بود که بسیاری از کلمات ایرانی که

۱. همان.

۲. مانی و دین او، صص ۱۸ تا ۹.

۳. مانی و دین او، ص ۱۷.

۴. الفهرست ابن الندیم، ص ۵۸۱.

۵. ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۲۳.

در خط پهلوی معروف، غامض و مشکوک بود، وقتی در آن خط دیده می‌شود خالی از هزوارش و روشن و غیر قابل اشتباه است، صحیح خوانده می‌شود و این فقره کمک عظیم غیر قابل توصیفی به ترقی معرفت ما نسبت به زبانهای قدیم ایرانی، نموده است.<sup>(۱)</sup>

رئیس‌نیا از قول اگوستین می‌نویسد: «اگوستین از خوش خطی و نفاست کاغذ کتب مانویان حرف می‌زند، که از ذوق شاعری هم عاری نبود و به ادبیات و مخصوصاً داستان و تمثیل توجه زیادی داشتند».<sup>(۲)</sup>

سنت اگوستین که دشمن مانویان بود، به اخلاق بی‌عیب مانویان شهادت می‌دهد و کسانی نظیر محمد زکریای رازی و ابن‌المقفع، مجذوب عقاید و تعلیمات آن جماعت شده‌اند و اخلاق مانویان را بسیار عالی و آمیخته با صفا و صمیمیت توصیف کرده‌اند.<sup>(۳)</sup>

بعد از مانی، «سیس» که مانی شخصاً او را به جانشینی خود برگزیده بود و بدنبال به دار آویختن و یا مصلوب ساختن او هم، «انیایوس» نامی در بابل به جایش نشست.

مانی در ادسا Edessa = اورفه و باردزان Bardesanes «مناطق از کردستان، در قرن سوم میلادی، تصعیدهای الهی و ایونهای اعصار تجسم یافته را، به نظم و نثر نوشت و زبان ادبی سریانی را به وجود آورد.

عارفانه بودن مکتب مانی که عده‌ای آن را ریشه‌تصوف و به عبارت دیگر، صوفی‌گری را مانویت دگرگون شده می‌دانند، باعث شد که در افکار صوفی‌گری و عرفانی، نفوذ کامل پیدا کند و پیروان این نوع مکتبها (تصوف و عرفان Gonosticism) بیشتر خواص و آحاد عامه، ناخودآگاه آن را قبول کرده و از آن پیروی نمایند و کتابهایی هم که در این ردیف نگاهشته شدند، بیشتر عامل نفوذ این افکار به نام تصوف و عرفان در بین مردم گردید، تا جایی که عده‌ای از نویسندگان و محققین معتقدند این کتابها ماهیتاً آثاری مانوی هستند؛ از جمله به محسن فرزانه می‌توان اشاره کرد که **الفهرست ابن‌الندیم و مرزبان‌نامه** را که هر دو در نیمه قرن چهارم هجری نوشته شده‌اند، آثاری مانوی می‌خواند.

۱. مانی و دین او، ص ۱۷.

۲. تاریخ ادبیات ایران، ربیکا، ص ۱۰۹، به نقل از آذربایجان در سیر تاریخ، ص ۸۲۱.

۳. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد اول، صص ۸۱ تا ۴۸۰.

در هر حال بر خلاف گفته اکثریت قریب به اتفاق نویسندگانی که معتقدند مانویت را در کردستان پذیرا نبوده‌اند، افکار وی در لباس تصوف و مکتب عرفا در میان مردم کردستان به صورت وسیعی پذیرا شد و با توجه به رسوخ صوفی‌گری و درویشی در این ناحیه، تکایا و خانقاه‌های آن به صورت مرکزی برای تبلیغ و تعلیم آن قسمت‌هایی از تعلیمات مانی که مابینتی با اسلام ندارد، درآمد و با توجه به شباهتی که در بعضی از شناختها، میان مانویت و اسلام هست، اصول این آیین بیشتر مورد توجه مردم این سامان قرار گرفته است، چنان که مانی راجع به حضرت عیسی مسیح معتقد بود: مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشته است و آن کس که به جای وی مصلوب شد یکی از مخالفین مسیح و پسر یک بیوه زن بوده است و تقریباً نظر اسلام هم به همین سیاق است و توجه به آیه شریفه ۱۵۶ در سوره ۴ (وقولهم انا قتلناالمسیح عیسی بن مریم، رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) در این مورد روشنگر خواهد بود.



در اینجا اشاره به این مطلب خالی از فایده نخواهد بود که علاوه بر ادیان زرتشتی و مانوی، افکار و اندیشه‌های دیگری هم به نام دین در طول تاریخ در منطقه و از جمله کردستان ظاهر شدند و هر یک نسبت به وسع فعالیت و امکان موجود، در میان مردم پراکنده شدند که افکار مزدک از نمونه‌های آنها است، ولی آن چه مسلم است به غیر از دین زرتشتی و تا اندازه زیادی مانوی، ادیان دیگر در کردستان گسترش چندانی نیافتند و تا ظهور دین مبین اسلام، با اینکه آثار عقاید گوناگونی مثل بت پرستی و آفتاب پرستی و یا پرستش اشجار به نظر می‌رسد، اما دین غالب دین زرتشت بوده است و حتی دین مسیح با تمام فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی و کوششهای بسیاری که در راه رونق آن صورت گرفت، جای پای محکمی برای خود پیدا نکرد و به ندرت اجتماعات کوچکی در اینجا و آنجا به پیروی از این دین پرداخته‌اند، چنان که «مستر هوفمان» در کتاب‌اش به وجود مسیحیانی در «اورفه ادسا» و «شاهکرد» که در بین «هولز یا اربیل» و «داکوکا» قرار دارد، در قرن سوم میلادی اشاره کرده است و می‌گوید: اینان قبلاً درخت پرست بوده‌اند، و همچنین کشیشی به نام «مارسابا»

می‌نویسد: عده‌ای از کردها را که آفتاب پرست بوده‌اند، به دین مسیح هدایت کرده است. کشیشی دیگر هم به نام «ایشوشاب»، در نزدیکیهای «جزیره ابن عمر» عده‌ای جن پرست را گزارش کرده، که به دین مسیح هدایت شده‌اند.

سر مارک سایکس هم در جدول معروف کتاب‌اش، جزو عشایر کرد، عده‌ای را مسیحی نام برده است،<sup>(۱)</sup> که همهٔ اینها را می‌توان گفت که نه‌گردد بلکه مردم مسیحی غیر کرد ساکن در کردستان بوده‌اند، چنان‌که امروز هم آشوریها در این منطقه، بخصوص در کردستان ایران و عراق،<sup>(۲)</sup> به صورت گسترده‌ای سکونت دارند و چنان زندگی آنها با کردها عجین شده است که نمی‌توان آنها را از هم تمیز داد، ولی می‌دانیم که کرد نیستند و به کردی هم حرف نمی‌زنند. پس از گرویدن کردها به اسلام، چنان‌که قبلاً اشاره شد، با تمام وجود آنها پذیرا شدند و در خیلی از موارد حتی از شکست و تضعیف حکومت و آیین مقدس اسلام، به تنهایی جلوگیری کردند و دشمنان اسلام را بدون کمک نیروهای دیگر، در هم کوبیدند و اماکن مقدسهٔ مسلمانان را از دشمنان آن پس گرفتند و حفظ کردند؛ که می‌توان از جمله بارزترین این گونه مبارزات و فداکاریها را، رهائی بیت المقدس و مسجدالاقصی، قبلهٔ نخستین مسلمین جهان را نام برد، که کردها و سردار بی نظیرشان «سلطان صلاح الدین ایوبی» بتنهایی انجام دادند و در برابر تمام قدرتهای استکباری و استیلاگر آن زمان، همچون امپراطوریهای انگلیس و فرانسه و آلمان و ایتالیا (رم) ایستاده و آنها را شکست دادند و سلطان صلاح الدین با چنگ و دندان، بیت المقدس را از یوغ کسانی همچون ریچارد شیردل آزاد کرد و حتی دست مسیحیت را از تمام سرزمینهای اسلامی غرب آسیا و شمال آفریقا کوتاه کرد، و غیر از سلطان صلاح الدین، حکومتهای کرد دیگر نیز نظیر مروانیان و شادادیان در توسعه و گسترش اسلام و تمدن اسلامی سهم به‌سزایی دارند.

پس از پذیرش دین اسلام از طرف کردها، اگر چه کتابهای مقدس مورد تجزیه و تحلیل علمای دین و طبقهٔ باسواد قرار می‌گرفت، اما طبقهٔ عوام جامعه در عین تبعیت از بزرگان

۱. پایان‌وارثان خلفا، ص ۴۸، ردیف A.

۲. اینان فرزندان همان آشوریان باستان و بازماندگان در سرزمین امپراطوری آشورند.

خود، بر پایه‌های کهنی که از آداب و رسوم و سنن قومی و اعتقادات آنان که از قدیم نسل به نسل به ایشان رسیده بود، وابسته بودند و اندیشه‌هایی را که به قول «واسیلی نیکیتین» در جان آنان ریشه دوانیده بود، با علاقه و صمیمیت فراوان حفظ می‌کردند و در نهاد خود نگاه می‌داشتند.<sup>(۱)</sup> کردها دارای یکی از خصوصیات بسیار روشن و برجسته‌ای هستند که برای هر فرد جامعه و یا جامعه‌ای، داشتن آن افتخار آفرین است و این خاصیت، وابستگی بسیار شدید و تعصب‌آمیز توأم با پرهیزکاری و ایمان به عقیده‌ای است که دارند و چه بسیار می‌توان نمونه‌هایی را از فداکاری و جان‌فشانی در راه عقیده و ایمانشان آورد که جهاد در راه اسلام، یکی از برجسته‌ترین خصوصیات کردها است و این عقیده آنان چنان تند و آتشین است که چه بسیار افراد فرصت‌طلب و سودجو، حتی در دین و مذهب هم، این تعصب را مورد سوء استفاده شخصی قرار می‌دهند و از این احساسات پاک کردها، برای پیش برد مقاصد خویش سوء استفاده می‌کنند.

در میان کردها، افراد بسیاری را می‌توان مثال زد که حتی حکومت را فدای خدمت به اسلام و آیین خویش کرده‌اند و بر خلاف بسیاری، قدرت دنیوی را بر خفت اخروی ترجیح نداده‌اند. مظفرالدین که حاکم موروئی «هولر یا اربیل» در کردستان عراق امروزی بود، از جمله آن کسان به حساب می‌آید،<sup>(۲)</sup> ضمن آن که کردها فقها و دانشمندان دینی بسیاری هم به جهان اسلام معرفی کرده‌اند که هر کدام برای خود یک مقام شامخ دینی و اجتماعی‌اند.

صلاح‌الدین وقتی مرد، با آن همه قدرت و عظمت و اختیار، در خزانه شخصی خود فقط ۴۷ درهم نقره داشت؛ در حالی که، خدمات دینی و فرهنگی‌اش، دنیایی افتخار برای وی همراه داشته است. این رادمرد، تنها در قاهره چندین مدرسه، خانقاه و بیمارستان بنا نمود که می‌توان از مدارس «قرافة صغرا» در نزدیکی مرقد امام شافعی و مدرسه «معزیه» در جنب مرقد منسوب به امام حسین (ع) و مدرسه «زین‌التجار شافعیان»، مدرسه «مالکیان»، مدرسه «حنفیان» که در محل کاخ «عباس بن سالار» بنا نمود و خانقاه کاخ «سعیدالسعدا» خلیفه اسماعیلی و... نام برد.

خدمات خاندانهای بزرگی نظیر خاندان بتلیسی، خود جای بحث و یادآوری است، مثل احداث مدرسه در اخلاصیه، که محل تدریس دانشمندان و فقهای بزرگی مثل شمس‌الدین مولانا محمد شیرانشی منجم و فقیه معروف و استاد مولانا محمد رزقی، مولانا عبدالله رشک Rashak که به ملای سیاه معروف بود، مولانا خضر نبی و شمس‌الدین بتلیسی که در زهد و تقوی شهرت به سزائی داشته و به قول واسیلی نیکیتین نظیر (سن فرانسوا اسیز) زاهد و عارف مسیحی بود،<sup>(۱)</sup> درباره شمس‌الدین بتلیسی می‌گویند وقتی وضو می‌گرفت، پرندگان و جانوران وحشی می‌آمدند و از کف دستش آب می‌خوردند.<sup>(۲)</sup>

لازم به ذکر است که این انوار اسلامی در کردستان تنها مخصوص یک منطقه نبودند، بلکه همه جای کردستان، افتخاراتی از این نوع دارند. چنان که جزیره در غرب عراق و شمال و شرق سوریه، خاستگاه فقهای بسیار بزرگی بوده که امرایی نظیر «بدر بیگ بن شاه علی بیگ» از آنها حمایت می‌کردند،<sup>(۳)</sup> از جمله این فقها می‌توان از مولانا محمد بیگ سورچی که نیکیتین او را منسوب به عشیره «سورچی» مقیم حکاری می‌داند<sup>(۴)</sup> و خیلی‌های دیگر که امروز نوشته‌های آنان از کتب بسیار معتبر اسلامی، بخصوص کردها می‌باشند.

شهر «زاخو» که امروز در خاک کردستان عراق قرار دارد نیز، از مراکز مهم فرهنگ و فقه اسلامی است و یا مراکز دیگر که علمای آنها بارها از طرف بزرگان و زعمای وقت برای اخذ فیض از آنان دعوت می‌شدند، مثل مولانا محی‌الدین اخلاطی که از طرف خواجه نصیرالدین طوسی به مراغه دعوت شد و در احداث رصدخانه مراغه از او یاری خواست،<sup>(۵)</sup> و یا محمد بن غیب‌الله بیگ که داماد شاه طهماسب صفوی بود و یک مدرسه و یک مسجد جامع در پلنگان بنا نهاد.<sup>(۶)</sup>

دانشگاه «الازهر» قاهره که از بزرگترین مراکز اسلامی است، اساتید کُرد بسیاری داشته است که می‌توان از عبدالسلام ماردینی و سید عبدالرحیم الحسینی ملقب به مولوی که به نام

۱. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، صفحه ۴۴۳ و کرد و کردستان، محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی.

۲. شرفنامه شرف‌الدین بتلیسی، چاپ قاهره، صص ۴۹۱ تا ۴۵۵.

۳. همان، ص ۱۷۱.

۴. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی، صص ۱۴۳، که مؤلف در این بحث از تحقیقات وی استفاده بسیاری نموده است.

۵. شرفنامه شرف‌الدین بتلیسی، ص ۴۰۹.

۶. واسیلی نیکیتین در کنگره بین‌الملل مردم‌شناسی بروکسل در ۱۹۳۵ گزارش مفصلی در این مورد ارائه داده است.

«مدوعی کردی سنه» هم معروف بوده است و در همین اواخر (حدود هفتاد سال قبل) استاد ترجانی زاده دانشمند و اسلام‌شناس کُرد، از اساتید همان دانشگاه بود که بعدها در دانشگاه بغداد و سرانجام در دانشگاه تهران و بالاخره دانشگاه تبریز تا همین اواخر به تدریس اشتغال داشت و در اوایل انقلاب اسلامی در همین شهر بدرود حیات گفت.

در هر صورت این چند نمونه مبین یک حقیقت مسلم‌اند و آن اینکه کردها در اسلام و شناساندن آن به جهانیان دارای مکان والائی هستند و بیشتر کنگره‌ها و کنفرانسهای علمی و اقتصادی و اجتماعی جهان بیانگر این مطلب هستند.

شرفنامه می‌نویسد تمام کردها مسلمان سنی و شافعی مذهب‌اند که البته درست نیست، زیرا عده زیادی از پیروان مذاهب جعفری و اهل حق و یزیدی در بین کردها وجود دارد که اشاره‌ای گذرا به هر یک از آنها برای آگاهی لازم به نظر می‌رسد.

این فرقه‌هایی که نام بردیم مثل علی‌اللهی‌ها یا اهل حق و یزیدی‌ها و صارلی، شبک و بجوران، هنوز بسیاری از آداب و رسوم باستانی خود را حفظ کرده‌اند و اکنون هم در عمادیه طایفه‌ای هست به نام بهدینان که نشان می‌دهند که قبل از اسلام دین بهی داشته‌اند و چنان که گفته شد در خاک کردستان در محل تخت سلیمان «شیز یا گنجک» آتشکده بزرگ ایران، یعنی آذرگشسب، هزار سال افروخته بود و آن را آتش پادشاهان می‌خواندند.<sup>(۱)</sup>

## طایفه صارلی

طایفه صارلی در جنوب موصل زندگی می‌کنند و اعتقادات و عبادات کاملاً مرموزی دارند و می‌گویند کتابشان به زبان فارسی است. این طایفه خود را از نسل عشیره «کاکه Kaka» می‌دانند که از کرکوک به جنوب موصل مهاجرت کرده‌اند و ما می‌دانیم که کاکه در کردی به معنی برادر بزرگ است، یعنی وقتی کسی برادر بزرگتر خود را و دیگرانی که از او بزرگترند مخاطب قرار می‌دهد، به جای این که به گوید «آقا یا جناب» او را «کاکه یا داداش» می‌خواند. وجه تسمیه صارلی‌ها را چنین بیان می‌کنند که روحانیون صارلی بهشت را به افراد طایفه



می فروختند و چون کسی به این طریق مستحق بهشت می شد می گفت «صارت لی جتته» یعنی بهشت از آن من گردید.<sup>(۱)</sup>

### شبک‌ها

شبک‌ها هم طایفه دیگری هستند که عده‌شان بسیار قلیل است و خود را در وجود حضرت علی (ع) حل می‌دانند و آن حضرت را «علی رش = علی سیاه» می‌خوانند. باید دانسته شود که «رش Rash» در کردی به معنی سیاه است و سیاه علامت احترام می‌باشد. می‌توان گفت شبک‌ها شاخه‌ای از اهل حق‌اند اما با اعتقادات افراطی‌تر.

### بجوران‌ها

بجوران‌ها هم که در مرز ایران و ترکیه ساکن‌اند تقریباً شاخه‌ای از علی‌اللهی‌ها یا اهل حق می‌باشند. به هر حال بحث در این موارد، زمینه بسیار دارد و تجزیه و تحلیل آنها هم بسیار لازم هست، به همین دلیل نگارنده ولو به صورت اختصار سعی دارد که راجع به این افکار و عقاید مطروحه که بیشتر در لباس صوفی‌گری هستند، و نیز عقایدی که منشاء باورهای دیرینه دارند، صحبت کند و تا آنجا که مقدور و در اختیار این کتاب است، به تجزیه و تحلیل پردازد و پیش از همه آنها از آیین یزیدیها یا ایزدیها که به گذشته‌های بسیار دور ایران و کردها برمی‌گردد، صحبت کند تا ضمن بیان آن، روشنگر اعتقاد عمیق کردها به دین و مایه‌های آن از زمانهای کهن باشد.

### یزیدیها یا ایزدی‌ها و یا اسامی دیگر

شاید خوانندگان عزیز این سطور از به کار بردن این عبارت (و یا اسامی دیگر)، تعجب کنند و آن را برای خود سوالی بی‌جواب انگارند، ولی مطلب خیلی روشن است زیرا این طایفه را در کتب و نوشته‌ها و تواریخ تحت عنوان‌های مختلف نام برده‌اند، چنان که آنها را

شیطان پرست، خورشیدپرست، پرستنده یزیدبن معاویه و حتی بت پرست نامیده‌اند و چون تحت نفوذ ادیانی که در سرزمین‌های بابل و آشور وجود داشته و نیز ادیان جدید مثل یهود و نصاری و اسلام، قرار گرفته و از هر یک به نحوی متأثر بوده است، لذا آمادگی هر گونه تأثیرپذیری را نیز داشته است، ولی در مجموع اساس دیانت آن بر مبنای یزدان پرستی قرار دارد و این در حالی است که در بین طوایف کردستان امروزی، - غیر از یزیدیها - از آیین و آثار زردشتی، نمونه‌های بسیار کمی در دست است و کسی اگر بخواهد دربارهٔ دین و آیین سرزمین باستانی زاگرس اطلاعات جامعی به دست آورد باید ابتدا به تحقیق دربارهٔ آیین این جماعت بپردازد. (۱)(۲)

قسمت اعظم یزیدیها در اطراف شهرستان موصل و منطقهٔ شیخان یا شیخیان در شمال عراق ساکن‌اند که گهوارهٔ دولت آشور قدیم است، ولی یزیدیهای «سنجار»، در مغرب موصل، دربارهٔ آیین خود بیشتر حرارت و تعصب به خرج می‌دهند. (۳) علاوه بر این، «دیار بکر یا آمد Amed» قدیم و حلب و ارمنستان (قارص و ایروان) و نیز اطراف تفلیس پایتخت گرجستان که پروفیسور مینورسکی در بیستمین کنگرهٔ مستشرقین بروکسل، آن ناحیه، به خصوص «کارتویلی» را، سرزمین باستانی کردها خوانده است، از سرزمینهای مسکونی یزیدیها می‌داند. (۴)

از مطالب عجیب موجود دربارهٔ یزیدیها، انتساب آنان به یزید بن معاویه، دومین خلیفهٔ سلسلهٔ اموی است که اگر به علت این انتساب توجه شود، شاید نفرت شدید ایرانیان بخصوص شیعیان نسبت به منفورترین خلیفهٔ اموی - که ریشهٔ مذهب تشیع از آنجا است - و حاصل نبرد صحرای کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع)، نوهٔ مبارک حضرت رسول اکرم (ص)، دلیل این انتساب باشد و ما می‌دانیم در تاریخ، سوابق بسیار زیادی از این گونه داوریهها موجود است. در حالی که نه این نظریه صحیح است و نه عربی الاصل بودن یزیدیها -

۱. شرفنامه، با مقدمه و تعلیقات و فهارس محمدعباسی، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۵۸.

۳. مقدمهٔ کتاب شرفنامه و کرد و کردستان، نوشتهٔ بازیل نیکیتین، منتشره پاریس، ۱۹۵۶، صص ۱۲ تا ۸.

۴. مترجم کتاب شرفنامه اشارهٔ زیادی به این نحوهٔ قضاوت دارد که دارای ارزش بسیاری در روشنگری است، ص ۵۹ از مقدمه شرفنامه.

که بهتر است همیشه آنها را ایزدی به خوانیم.

«پروفسور توفیق وهبی» دانشمند و نویسنده بزرگ کرد، معتقد است که وابستگی یزیدبن معاویه و یا یزیدبن انیسه و افرادی نظیر آنها، خارج از امکان نمی تواند باشد. یعنی با توجه به این که این دین سرچشمه اش بسیار پیش از پیدایش اسلام است، بعید نیست که این افراد هم (یزیدبن معاویه و یا یزیدبن انیسه)، به این آیین علاقه و وابستگی نشان داده باشند و حتی گرویدن آنها را به این دین هم نباید غیر ممکن دانست.<sup>(۱)</sup>

یزیدیه‌ها اختلافات عقیدتی بسیار زیادی با ادیان دیگر نظیر اسلام دارند و همین دلیلی بر قدمت تاریخی آنها است و با وجود شباهت‌های زیادی که با عقاید زرتشتی و مانوی دارند، این ظن قوی تر می گردد و ناقض خیلی از نظریات، از جمله وابستگی آنان به عقاید صوفیه و دیگر عقاید منشعبه و تحریف شده اسلامی است،<sup>(۲)</sup> که البته مادر صفحات آتی به این مطلب اشاراتی خواهیم داشت، و این که به علل بسیار از جمله نداشتن کتب مدونه و شاید عدم همت پیشوایانشان که عقاید آنان با روایات و قصص آلوده شده، خود سبب در تاریکی قرار گرفتن این آیین و نظریه و دور از دسترس محققان قرار گرفتن آن شده است.

من معتقدم علت انتساب این آیین به صوفی گری، استفاده بسیار زیرکانه عده‌ای از صوفیان بزرگ، بخصوص آنانی که مثل حلاجیان نقطه نظرهای مشترکی با اینان دارند، می باشد که با احاطه‌ای که به دین اسلام داشتند، فلسفه‌های یونانی و افلاطونی را در تفسیر آیه‌های قرآنی به شیوه خود مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند.<sup>(۳)</sup>

۱. یزیدبن انیسه نیز از جمله کسانی است که یزیدیان را از اصحاب او می دانند. چنان که در کتاب «ملل و نحل» از شهرستانی، ص ۱۴۳، چاپ مصر آمده است یزیدبن انیسه عقیده داشت که خداوند پیغمبری را از ایران خواهد فرستاد که او دارای کتابی آسمانی است و بر او نازل شده است. این پیغمبر دین محمدی را ترک خواهد کرد.
۲. آقای محمد محمدلوی عباسی که تعلیقات و مقدمه کتاب شرفنامه اثر امیر شرف‌الدین تبلیسی را به صورت بسیار جالبی نوشته‌اند، در یک جا اظهار نظر کرده و می نویسد: به عقیده ایشان سرچشمه عقاید یزیدیه‌ها را باید در معتقدات صوفیه ایران - مکتب حلاج و عین‌القضات، که هر دو از رهبران بزرگ ایدئولوژی صوفی گری می باشند - جستجو کرد که چنان که می دانیم با روش مخصوص و استدلال بخصوص خود، برای شیطان مقام و منزلت ممتازی قائلند و خوانندگان نوشته خود را به مطالعه مقدمه مقامات حلاج از ماسینیون و کراوس، در پاریس و تمهیدات عین‌القضات چاپ تهران، هدایت می کنند.
۳. به کتاب یزیدیه‌ها شیطان پرست نیستند یا بررسی مختصری از تاریخ ادیان کردها، پروفسور توفیق وهبی، ترجمه جمال‌الدین حسینی مراجعه کنید.

واسیلی نیکیتین می‌گوید: آخرین نمایندگان فرقه حلاجیه (پيروان منصور حلاج) در قرن پنجم هجری در حلقه درویش قادری - که عدی با مؤسس آنها آشنا بود - حل شدند و ما می‌دانیم که عبدالقادر گیلانی، منصور حلاج، ابن عربی و احمد غزالی که همه از بزرگان تصوف‌اند، عقیده داشتند که علت عدم اطاعت شیطان از امر الهی، سجده در برابر حضرت آدم (ع) بوده، آن چنان که در برابر خداوند سجده می‌کردند و این امتناع فقط و فقط به خاطر ارادت و عشق بسیار شدید شیطان به مقام خداوندی بوده و لذا معتقد بودند که به جای لعن و نفرین شیطان، باید او را تجلیل کرد و به همین خاطر است که در جزو هفت ملک مقرب در بعضی گروه‌های یزیدی نام منصور حلاج هم وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

«لایار» مستشرق معروف، در ارتباط آیین یزیدیها با دین مانی می‌نویسد: یزیدیها مبداء تاریخ خود را از ۲۹۰ میلادی محاسبه می‌کنند که تقریباً با سال قتل مانی (۲۷۶ میلادی) مطابقت می‌نماید و به علاوه عقاید مذهبی آنها را شبیه دین مانی می‌دانند. «اسپیرو و Spiro» مستشرق دیگر هم در تأیید نظریه مانوی بودن عقاید یزیدیها می‌نویسد: دین یزیدی از بقایای دین مانی است که آثار شریعتهای آشوری و زرتشتی و عیسوی و اسلام هم در آن رسوخ یافته است، ولی عنصر ایرانی در آن بیش از همه ظاهر است و مثل این است که اساس آیین یزیدی اقتباسی از ادیان رایج در ایران قدیم است.<sup>(۲)</sup>

آیین یزیدی، با وجود داشتن سابقه بسیار طولانی و قدیمی، توسط شخصی به نام «عدی ابن مسافیر Ada ibn musafir» که در سال ۱۱۵۴ میلادی از دنیا رفته است، صورت جدید خود را پیدا کرد و به همین جهت این آیین و اندیشه را «مسلک عدوی Adavi» هم می‌نامند و کردها این شخص (عدی بن مسافیر) را هادی می‌خوانند.

یزیدیها دارای دو کتاب هستند که یکی از آنها «جلوه» و دیگری «مصحف رش» خوانده می‌شود که کتاب «جلوه» که به معنای «ظهور و تجلی Manifest Ation» است. در اصطلاح صوفیان «طبیعت Nature» و «جهان Univers» گفته می‌شود و به طور کلی، درباره شخصیت

۱. به تحقیق درباره یزیدیان سوریه و سنجار و کتاب کرد و کردستان واسیلی نیکیتین، ص ۴۷۵ و کتاب تمدن قفقاز، نوشته آبیهان Byhan از ص ۲۳ به بعد و در مورد کردهای ساکن قفقاز یا الوسیتها، مراجعه کنید.

۲. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، ص ۱۲۸.

رب النوع مورد ستایش اینان که «ملک طاووس» (فرمانروای فرشتگان) است، صحبت می‌کند و از قدرت، قلمرو قدرت و اوامر، منکرات، فرامین، هشدارها و وعده‌ها و تهدیدات او سخن می‌راند و تمام کننده کتاب «قصیده Gasida» ای است که از تألیفات شیخ عدنی می‌باشد. کتاب دیگر یزیدیان «مُصْحَفَ رَشْ» Mushafa Rash نام دارد. قبلاً اشاره کردیم که رنگ سیاه در بین کردها، نمایانگر و معرف بزرگی است و «رَشْ» در کردی به معنی سیاه است. مصحف به معنی کتاب و مصحف رش به معنی کتاب سیاه است که بیشتر معنای مجازی آن مورد نظر می‌باشد که همان «بزرگ و مطلق» است که بدین ترتیب مصحف رش یعنی کتاب بزرگ یا کتاب حاکم و مطلق، ضمن این که می‌دانیم لغت مصحف را به معنی قرآن کریم هم به کار می‌برند که در حقیقت کتاب دینی یزیدیان است و برایشان در آن حد مورد احترام.

پروفسور توفیق وهبی که صاحب مطالعات وسیعی درباره یزیدیان است می‌گوید: عنوان «رش» مفهوم «رَشَّةُ بَا» را دارد،<sup>(۱)</sup> که رشه‌با در زبان کردی برای بیان مفهوم قوی و خشن به کار می‌رود که باد خشن و نیرومند را می‌رساند. این معنا بدان مفهوم است که نوشته‌های این کتاب دستور مطلق‌اند و احکام و اوامر آن، صورت امر و نهی را دارند و باید بدون چون و چرا قبول و اجرا شوند.

مطالعه نوشته‌های یزیدیان مؤید این واقعیت می‌شود که آثار زیادی از ادیان دیگر در قوانین و باورهای آنان وارد و قبول شده است که می‌توان به موارد زیر به طور گذرا اشاره کرد:

۱. اعتقادات بت پرستی‌های عهد عتیق.

۲. آثار مسیحیت و بخصوص عقاید نسطوریان که به آنها بیشتر نزدیک بوده‌اند، مثل غسل تعمید، نان مقدس، زیارت کلیسا و صرف شراب.

۳. آثاری از دین یهود مثل حلال و حرام در بعضی از غذاها.

۴. عقیده به ثنویت که جزو معتقدات فرقه‌هایی از پیروان ایرانی مانی است.

۵. آثاری از اسلام مثل روزه، درختان، قربانی کردن، زیارت، نوشتن سنگ‌های روی گور

(نقر کتیبه).<sup>(۱)</sup>

۶. نشانه‌هایی از دین «صابنه» مثل تناسخ و حلول.

۷. آثاری از نفوذ صوفیگری و شیعه مثل اختفای عبادات و عقاید، تقیه، خلسه، پرستش جماعتی بزرگ از مشایخ صوفیه.<sup>(۲)</sup>

ضمناً «هورتن» یکی از متشرقین می‌نویسد: آیین یزیدیها نورپرستی است که منشاء آن دین مانی می‌باشد و در ضمن معتقد به ثنویت هستند. یزیدیان عقیده دارند که روزی سرانجام نور بر اهریمن غلبه خواهد کرد و این موضوع را در کتاب جلوه می‌توان مشاهده کرد. کتاب‌های جلوه و مصحف‌رش یزیدیها، برای اولین بار در سال ۱۸۹۵ میلادی توسط «ادوارد براون» مستشرق معروف انگلیسی به زبان انگلیسی ترجمه شد. در سال ۱۹۰۹ هر دو کتاب توسط استاد عیسی یوسف به زبانهای عربی و انگلیسی ترجمه و در مجله آمریکایی به نام «لغات و آداب عالی» انتشار یافت و در سال ۱۹۱۱ «ا.ب. انستاس کرملی Anastas Kramly» آنها را به کردی و فرانسوی ترجمه کرد و بعدها این دو کتاب به صورت کامل یا ناقص، به زبانهای مختلف انتشار یافتند؛ که می‌توان از نشریه «الفرقان» توسط استاد علی الشرقی، و از مستشرق ایتالیائی «فرلانی» که آن دو کتاب را به زبان ایتالیائی ترجمه و منتشر کرد و نیز مجله «هاوار یا فریاد» کردی، توسط نویسنده کُرد به نام «کامران بدرخان» قسمت‌هایی از مصحف‌رش را در دمشق منتشر نمود و نیز استاد غراوی که در سال ۱۹۳۵ هر دو کتاب را به زبان عربی و تحت عنوان «تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدتهم» نام برد.

در هر حال در این دو کتاب، اصول آیین یزیدیان یا ایزدیه، درج شده و همان طور که اشاره گردید ضمن مطالعه آنها، خواننده به شباهتهای این آیین با عقاید وادیان دیگر و استفاده‌های آن از سایر ادیان، پی می‌برد، چنان که در مورد خلق ملائک هفت گانه، مطابقت این نظریه را با عقیده زرتشتیان در می‌یابد؛ بدین سان که زرتشتیان پس از ذات باریتعالی به وجود «خرد مقدس یا اسپنتامینو» عقیده دارند که نخستین موجودات می‌باشد و بعد از او

۱. باز برای درک بیشتر مطلب به کتاب «روژه لسکو»، تحقیق درباره یزیدیان سوریه و جبل سنجار، بخصوص جلد چهارم، مراجعه شود.

۲. کتاب یزیدیان شیطان پرست نیستند، پروفیسور توفیق وهبی، ترجمه جمال‌الدین حسینی، ص ۷.

شش «امشاسپند» وجود دارند که «اسپتتامینو» گاهی جزو همین شش امشاسپند است. ملک طاووس یزیدیان، معادل اهریمن نیست بلکه تشخیص اصل شر است که دنباله خیر محسوب می شود، یعنی ملک طاووس، هم از ارکان آفرینش است و هم از لوازم خیر، یعنی در حقیقت نه خیر است و نه شر.

یزیدیان یا یزیدیها، شیطان را به عنوان خصم خدایتعالی نمی شناسند، بلکه ملک طاووس یا شیطان، ملکی است که هر چند به سبب طغیان و سرکشی مغضوب خداوند شد و به جهنم افتاد ولی در مدت هفت هزار سال چنان بگریست که هفت خُم از اشک دیدگان وی پر شد، آنگاه خداوند او را بخشید. پس یزیدیان به همین دلیل، قائل به ابدیت عذاب نیستند و شر را ذایل و فانی می دانند،<sup>(۱)</sup> هم چنان که زرتشتیان اهریمن را ابدی نمی دانند و معتقدند که پس ۹۰۰۰ سال به دست آهورامزدا مغلوب خواهد شد.<sup>(۲)</sup>

«پروفسور، ن. مار» معتقد است که با این که مسیحیت و اسلام، پیروزی های قاطعی بر معتقدات آسیای باستان یافتند ولی هیچ گاه عقاید و آیین های باستانی از میان این مردم و بخصوص کردها، کاملاً محو نشده است و در سرزمینهای بسیار غنی کردستان که ستاد آمیزشهای قوی آیین های باستانی است، همچنان وجود دارند.

به عقیده نگارنده، شیخ عدی برای جلوگیری از نابودی آیین باستانی ایزدی، که به نظر بسیاری، آیین قبل از اسلام کردها بوده، تنها کاری که کرد این آیین را با عقاید و اعتقادات اسلامی در هم آمیخت و با استفاده از اندیشه های سایر ادیان شخصیت جدیدی را که امروز به نظر می رسد، به این آیین که همان آیین ایزدی است و به غلط یزیدی خوانده شده، داده است. آیینی که با تمام خصوصیات اجتماعی کردها و بخصوص خوی عشیره ای و اعتقاد به آقاها و مشی خداوندی بر آقایی آقاها و به اصطلاح بزرگان و نجبا. چنان که پروفسور، ن. مار هم با اشاره بر وجود واژه «چَلَبی یا چَلَب» که در زبان یافقی<sup>(۳)</sup> به معنی خدا و خدایی و نجیب

۱. نظریه اسلامی بودن یزیدیها، از میکل آنجلو گیدی Michel Angello Guidi.

۲. روزه لسکو، تحقیق درباره یزیدیان سوریه و سنجار، ص ۲۶۸.

۳. یافقی به زبانهایی گفته می شود که دارای اساس و بنیادی محکم و با قاعده نیستند و زبانهای قفقاز و اسپانیولی از این گونه اند.

و نجیب‌زاده و ارباب و حتی با سواد و آوازه‌خوان و رهبر می‌باشد تأکید می‌کند و می‌گوید: ملتی که این واژه را آفرید نشان می‌دهد که در دنیای قدیم، دارای مذهبی بوده و سازمان اجتماعی مشخصی داشته و به آن دسته از طبقات جامعه که دارای این خصوصیات واژه چلبی بوده‌اند، اهمیت و اعتنای بخصوصی قائل بوده‌اند و اگر بعدها - قرن چهاردهم میلادی - این واژه را به زبان سلجوقیان و دیگران وارد کرده، نمایان‌گر این حقیقت است که این ملت، صاحب یک تاریخ مداوم و تمدنی دیرین بوده‌اند.<sup>(۱)</sup>

با این توضیحات یزیدیان معتقد به خدایی هستند که نیکوکار و خیر محض است و دخالتی در کار جهان ندارد و ملائک معاونین او هستند و امور جهان را اداره می‌کنند. این عقیده شباهت زیادی به آیین «زروانی» دارد که از مذاهب ایرانی است.

زروانیان هم، خدای را «زروان آنارک = ازلی و ابدی» می‌خواندند، که زروان به معنی جهان و فضا نیز آمده است. از زروان دو فرزند به وجود آمده ۱. اوهرمزد یا آهورامزدا یا هرمزد ۲. اهریمن یا انگره مینو.

در باره هفت ملک یزیدیان اختلافاتی هست، به این ترتیب که با وجود اینکه عده ملائک نباید بیش از هفت تا باشد ولی در عمل بیشتر است و به عقیده آنان این اختلاف ناشی از حلول روح بزرگان است در بزرگان قدیم و جدید.

یزیدیان مثل زردشتیان معتقدند که عبادت دو خدا را واجب است، یکی آفتاب یا آهورامزدا و دیگری شیطان، شیطان را که عامل ضرر و زیان است، «الهه شر» می‌دانند و برای این که به انسان ضرر نزنند باید عبادت‌اش کرد. دلیل این امر هم این است که خدای بزرگ لطف و مرحمت بسیاری نسبت به مخلوقات خود دارد و چون صالح است، ضرر و زیانی به مردم نمی‌زند، اما شیطان طبعاً شریر و مضر است و انسان برای در امان ماندن از او باید محبت او را جلب کند، زیرا فقط اهریمن است که انسان را به بلایا دچار خواهد کرد، پس این ملک

۱. ن. مار معتقد است: که واژه چلبی در آغاز قرن ۱۴ میلادی میان ترکان سلجوقی پیدا شده و آنها این واژه را از کردها به عاریه گرفته‌اند که آنها آن را از آرامی‌ها در زمان باستان، اخذ کرده‌اند، که به صورت تسلیم تسلما Taslem Taslema و به معنی تصویر است، بوده، واسیلی نیکیتین، آیین یزیدی از دید پروفیسور مار، ص ۴۸۰.



توانا - به خاطر همین قدرت - مستحق عبادت می باشد.<sup>(۱)</sup>

یزیدیان رهبر دینی خود را «بابا شیخ» می خوانند که ریاست قومی و دینی در خاندان وی موروثی است و عبادت خود را در هنگام طلوع و غروب آفتاب انجام می دهند.<sup>(۲)</sup> در آیین یزیدیان، از دواج با پیروان سایر ادیان و مذاهب، جزو گناهان کبیره است و هیچ گاه پیروان مذاهب دیگر را برادر خطاب نمی کنند.<sup>(۳)</sup> بار زدن به اسب و مادیان را جایز نمی دانند و هر کس این کار را بکند باید مجازات شود. از رنگ سبز و هر چیزی که رنگ سبز داشته باشد - مثل کاهو - متنفرند. روزهای جشن و سرور زیادی دارند، مثلاً تمام چهارشنبه‌های ماه نیسان رومی را با دف و سورنا به گورستان می روند و به شادی می پردازند و روزهای پنجشنبه و جمعه در زیارتگاه خود که «بعشقیه» می نامند، مشغول جشن و سرور می شوند و سالی سه روز هم روزه می گیرند.<sup>(۴)</sup> یزیدیها در برابر مجسمه پرنده کوچکی که «طاووس ملک» می نامند،<sup>(۵)</sup> سجده می کنند. به وجود جهنم و اجنه معتقد نیستند و ارواح شریره را مثل

۱. کرد و کردستان پروفیسور محمد امین زکی، ص ۲۹۶.

۲. امیر کامران بدرخان در این مورد بسیار شاعرانه اشاره ای دارد که: مؤمنان متعصب یزیدی نور خورشید صبحگاهی را که به تنه خنک درختان می تابد می بوسند، خطاباً راجع به آیین خورشیدپرستی یزیدیان، واسیلی نیکیتین، ص ۶ و ۴۸۵.

۳. مطالعات خانم «زوریتا فوریس».

۴. درباره روزه سه روزه یزیدیان و تطبیق آن با روزه سه روزه ارمینان، اشاره به توضیح زیر ضروری است: یکی از نظریه‌هایی که در مورد یزیدیان ابراز شده انتصاب این فرقه به مسیحیان است چنان که به قول م. واگنر که از کتاب رایس، ص ۲۵۹ اشاره کرده، نویسندگان ارامنه مثل «آبویان» می گویند: یزیدیان کافرهایی هستند که از کلیسای ارامنه جدا شده‌اند و دلایل و شواهدی که برای اثبات این نظریه می آورند از جمله همین روزه سه روزه یزیدیان و مسیحیان (ارامنه) اوجه و راتس است. پیروان این عقیده می گویند عدی که کردهای یزیدی او را هادی می خوانند پیش از ترک بغداد به حکاری رفت و در خرابه‌های صومعه‌ای از آن مسیحیان، در «لالش Lalech» سکونت اختیار کرد. ریاضیت‌ها کشید و نماز و روزه‌ها و معجزه‌نماییهای او موجب شد که بر تمامی آن منطقه اقتدار و نفوذ روحانی عظیمی پیدا کند. پس از مرگ او در اندک مدت دو دستگی شدیدی در میان مریدانش به وجود آمد که با یکدیگر به رقابت برخاستند: یکی متعصبین مسلمان و دیگر ملحدان که در اقلیت بودند پس از یک قرن مبارزه داخلی، آخر گروه دوم در کردستان و گروه اول در مصر و سوریه پیروز شدند و در پایان قرن سیزدهم میلادی بود که شریعت یزیدی شکل گرفت، ولی به گفته واسیلی نیکیتین در کتاب کرد و کردستان، ص ۴۷۶ با این حال هنوز در تبلیغات خود سخن از پرستش شیطان به میان نمی آوردند و این کار در دوران دیرتری بر ملا شد.

این گونه نظریات و نتیجه‌گیریهایی که از پناه بردن شیخ عدی (هادی) به دیر ارامنه (مسیحیان) گرفته می شود، سبب شده که بین طرفداران این نظریات مجادله‌هایی صورت گیرد و از جمله اینکه شیخ عدی از مسیحیت الهام گرفته و روزه سه روزه از جمله آن اکتسابات است.

۵. کلمه طاووس از کلمات یونانی (تینوس) است که به معنی خدا می باشد و مسیحیان هم آن را به همین معنی به کار

مرض‌های مهلک و گرانی و مرگ، آفات طبیعی می‌دانند.<sup>(۱)</sup>

یزیدیه‌ها شیخ عدی را با طاووس ملک در یک ردیف قرار می‌دهند و در تاریخ یزیدیان شیخی به این نام دو تا بوده است، یکی از اهالی «بیت قار» از دهات اطراف بعلبک که به کوهستانهای حکاری آمده و مریدان زیادی داشت و در سال ۱۶۰ میلادی در سن نود سالگی درگذشت.<sup>(۲)</sup>

این مطلب باعث شده که نگارنده به فکر این نتیجه افتد که بعدها یزیدبن معاویه به این آیین اظهار تمایل کرده و بزرگان آیین به افتخار این بیعت یزید آیین خود را یزیدیه نامیده باشند که البته تفحص و تحقیق زیادی برای اثبات آن لازم است که محتاج زمان می‌باشد.

اما شیخ عدی دیگر، مردی بوده به نام ابوالفاخر عدی بن ابوالبرکات که توسط «باتو» امیر مغول در ۱۲۲۳ میلادی کشته شده است.<sup>(۳)</sup>

در هر حال منشأ این آیین چنان که اشاره شد مورد سؤال است و آنچه مسلم است سابقه دوری در بطن تاریخ دارد ولی به نظر نگارنده در طول تاریخ و عمر طولانی خود، این آیین، از ادیان و مذاهب مختلفی متأثر شده و بزرگان این آیین از هر عقیده‌ای مواردی را جذب خود نموده است، چنان که از «میترائیسم» یا آیین پرستش خداوند آفتاب، موارد زیادی را می‌توان مثال آورد که یزیدیان از آنها اقتباس کرده‌اند.<sup>(۴)</sup>

کنکاش و جستجوهای آقای فواد سفر Fuad - Safar در منطقه «هاترا» در عراق که حاصل آن در موزه بغداد موجود است، و بررسی‌های «پروفیسور توفیق وهبی» این مسئله را کاملاً روشن کرده است<sup>(۵)(۶)</sup> و بخصوص حفاریها نشان می‌دهند که قسمت‌هایی از مراسم

برده‌اند.

۱. کردوکردستان، محمدامین زکی، ص ۲۹۹.

۲. این شیخ عدی بن مسافیر اموی به قولی در ۵۵۷ هجری قمری برابر با ۱۱۷۱ میلادی در گذشته و موسس فرقه عدویه بود که بعدها یزیدیه خوانده شد.

۳. در تاریخ موصل و نوشته‌های راهب مسیحی «میشوع»، تاریخ کشته شدن عدی بن ابوالبرکات را ۱۲۵۲ میلادی نوشته‌اند.

۴. ل. کراژه و سکی L. Krajewski در نوشته‌اش به نام «آیین شیطان» منتشره در مجله مرکوردو فرانس (۱۵ نوامبر ۱۹۳۲) می‌نویسد: یزیدی هرگز نماز نمی‌خواند مگر برای خورشید. در آن دم که خورشید طلوع می‌کند در برابر آن به خاک می‌افتد و آنجا را که برای اولین بار اشعه خورشید تابیده است می‌بوسد.

۵. حفاریهای هاترا و گزارش‌های فواد سفر در موزه بغداد.

۶. بررسی مختصری از تاریخ ادیان کردها، پروفیسور توفیق وهبی ترجمه جمال الدین حسینی.

نیایشی که یزیدیان انجام می دهند، در هاترا توسط مهرپرستان اجرا می شده است.<sup>(۱)</sup> نوشته های یکی از مستشرقین به نام «کومانت Cumant» و عکس هایی که از هاترا گرفته شده است باز هم موید این نظریه می باشند.<sup>(۲)</sup>

مطلبی که جای ایراد است این است که با وجود قدمت سابقه یزیدیسم، بعضی ها باز هم این آیین را به زمانهای متأخر نسبت می دهند و حتی خود پروفیسور توفیق وهبی می نویسد: «آیین اسماعیلیه که قرنهای پیش از یزیدی واقعی ظهور کرد»<sup>(۳)</sup> و نگارنده هر چه فکر کرد متوجه نشد که یزیدیهای واقعی و غیر واقعی کدامند؟ ولی در هر حال چون هدف ما در این کتاب تنها معرفی ادیان و مذاهب رایج در میان کردها است، از توضیح بیشتر در این باره خودداری می شود.

به جز میترائیسم، دین زرتشت هم مورد توجه یزیدیان بوده است، مثلاً خدایان هفت گانه یزیدیان و چگونگی به وجود آمدن آنها از ذات خداوند و از هم دیگر، از دین زرتشت گرفته شده است و نیز خلقت آسمان و پرواز خدایان هفتگانه به آسمانها.

یزیدیها برای عناصر چهارگانه (هوا، آتش، آب و خاک) احترام قائلند، که این قسمت هم از آیین «سابیان Sabians» یا «ستاره پرستان»، اخذ شده است که در کتاب مقدسشان «اسکاندولا Skandola» مندرج است.

یزیدیان هم چنین به چهار زمان معتقدند که برای هر یک از آن زمانها جشن هایی به صورت رسم برگزار می کنند، چون عوام معتقدند که شیطان در درون زمین زندگی می کند.<sup>(۴)</sup>

## تصوف و عرفان در کردستان و چگونگی و زمان پیدایش آن

صوفی از ریشه صوف است که به معنی پشم گوسفند می باشد و اما در اصطلاح چنان که

۱. مهر همان میتر است که در نزد ایرانیان باستان الهه خورشید و روشنیها بود و در اولین قرن بعد از میلاد کلمه میتر با مهر تبدیل شد و همین کلمه مهر به گفته پروفیسور توفیق وهبی بعد از استیلای اسلام هم به معنای نیکی و ایمان باقی ماند، یزیدیها شیطان پرست نیستند، توفیق وهبی.

۲. این عکسها و تصاویر در مجله «ایلو استراند لندن نیوز Illustrated Lonon News» از نوامبر ۱۹۵۱ به تدریج چاپ شده است.

۳. یزیدیها شیطان پرست نیستند، از توفیق وهبی ص ۴۹.

۴. برای درک فلسفی آیین یزیدیها و آشنایی علمی با آن خواندن نوشته های پروفیسور، ن. مار مخصوصاً و نیز روزلسکو و کتاب یزیدیها شیطان پرست نیستند از پروفیسور توفیق وهبی واجب به نظر می رسد.

در فرهنگهای مختلف همچون فرهنگ عمید نوشته شده است، صوفی به کسی گفته می شود که پیرو طریقه تصوف باشد، و صوفیه فرقه‌ای از مسلمانان هستند که طریقه و مسلک آنان، دوری از خواهشهای نفسانی و اعراض از ماسوی الله می باشد.<sup>(۱)</sup>

خود کردها تصوف را طریقت می خوانند و غیر از آنچه که گفته شد، عده‌ای را عقیده بر این است که کلمه صوفی از کلمه «سوفیست Sophiste» یونانی اخذ شده که به معنای دانشمند و اهل علم است و می گویند از فلسفه «سوفسطائی» گرفته شده است که حکمای اسلام آنان را «سوفسطائیه» هم می خوانند،<sup>(۲)</sup> و هم چنین گفته می شود که عده‌ای از اهل زهد و علم بودند که همیشه لباس پشمی می پوشیدند که آنها را صوفی یا پشمینه پوش نامیده‌اند.

اما درباره پیدایش تصوف برخی از اهل تحقیق را عقیده بر این است که این ایده، پدیده‌ای غیر اسلامی و ناشی از مسیحیت است و ریشه در فلسفه نوافلاطونی دارد و عده‌ای بر این گواه‌اند که سرچشمه تصوف تعلیمات دینی زردشت و مانی است و بالاخره برخی که عمیق تر نگریسته‌اند آنرا متأثر از کیش و آیین بودا و عرفان هندوان و زهد و ریاضت عملی آنها می دانند، که توسط ایرانیان در جامعه اسلامی راه یافته است.<sup>(۳)(۴)</sup>

اما نظریه دو نفر از مستشرقین به نام‌های «نیکلسون R.A. Nicholson» و «ماسینیون L. Massignon» غیر از این است و می گویند: تصوف عقیده‌ای کاملاً اسلامی و نتیجه تمایلات زاهدانه در قرن اول هجری است که در جامعه اسلامی به وجود آمده بود،<sup>(۵)</sup> و خود صوفیان را عقیده بر این است که تمام پیامبران از آدم تا حضرت محمد (ص) همگی از صوفیان‌اند، و امام محمد غزالی می گوید عینسی مسیح صوفی و مرجع تقلید کامل است.<sup>(۶)</sup>

تمام طریقت‌های تصوف چه شیعه و چه سنی به حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت

۱. فرهنگ عمید، ص ۷۰۴، امیر کبیر، ۱۳۵۷.

۲. در فرهنگ عمید آمده است، سوفسطائیان هنگام بحث در مسائل فلسفی و اخلاقی و سیاسی به طریقه جدل و مغالطه و سفسطه «سوفیسم Sophisme» پرداخته و معتقد بودند که حقایق وجودیه اصلی ندارد. این مذهب در قرن پنجم قبل از میلاد در یونان به وجود آمد و از معروفترین حکمای سوفسطائی می توان از «پروتاغورس» نام برد که گفته است «انسان مقیاس همه چیز است» که به صورت حقیقی وجود ندارد. فرهنگ عمید، ص ۶۴۳.

۳. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۳۳.

۴. تحفه ناصری، مقاله پنجم، دکتر حشمت الله طیبی، ص ۵۳.

۵. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ص ۳۳. ۶. تحفه ناصری، مقدمه مقاله پنجم، ص ۵۳.

علی (ع) توسل می‌جویند و از عده‌ای از صحابه‌های بزرگ نظیر ابوبکر صدیق و سلمان فارسی و ابوذر غفاری، عمار یاسر و بلال حبشی هم نام برده و آنها را زاهدان متقی و صوفیان نخستین اسلام می‌خوانند.

از دید اجتماعی نیز نظریه‌هایی دربارهٔ پیدایش تصوف ارائه شده و از جمله فقر اکثریت افراد اجتماعی و یاس و ناتوانی طبقات محروم در برابر اغنیا و زورمندان صاحب ثروت را بیان می‌کنند که خود این نظریه‌ها هم مورد ایراد عده‌ای دیگر از اندیشمندان قرار گرفته است. در هر حال دورترین زمان ظهور تصوف را مربوط به معرفی آن به وسیلهٔ حسن بصری می‌دانند که در سال ۵۳ هجری متولد و در سال ۱۱۰ هجری قمری در گذشته است، که به دنبال آن، اظهار وجود شخصیت‌هایی نظیر ابراهیم بن ادهم بلخی (متوفی در ۱۶۲ هجری) و رابعهٔ عدوی یا عدویه اهل بصره و سفیان ثوری و معروف کرخی، باعث گسترش این عقیده در جهان اسلام و بخصوص در ایران و کردستان شد.<sup>(۱)</sup>

مطلبی که باید گفته شود این است که تصوف در حقیقت نوعی مقابله با عرفان بود، زیرا در برابر تندرویهای عارفان بخصوص در فرار آنها از توحید و اعتقاد به وحدت وجود، اعتدال و میانه‌روی صوفیان سدی محسوب می‌شد،<sup>(۲)</sup> و به قول پطروشفسکی صوفیان احکام خداوندی را کاملاً رعایت می‌کردند.<sup>(۳)</sup>

در میان صوفیان چندتیرگی‌هایی وجود دارد، از جمله چنان که در چند سطر پیش اشاره شد عده‌ای ذکر در «خفی» و در خاموشی را جایز می‌دانستند و برعکس عده‌ای با «ذکر جلی» که با سرایش و موسیقی «سما»<sup>(۴)</sup> و رقص و «حال» توأم است، موافق‌اند.

عده‌ای که کاملاً قشری و متعصب و خشک بودند طریقهٔ اول را دنبال می‌کردند، ولی آنهایی که دیدی روشن و بینشی علمی‌تر و منطقی‌تر داشتند از طریقهٔ دوم که نوعی تضاد و

۱. تاریخ و جغرافیای کردستان، مقدمه مقاله پنجم، ص ۵۳، از دکتر حشمت الله صلیبی.  
 ۲. چنان که اشاره شد یکی از دلایل رواج این عقیده در ایران، استیلای اعراب در آن زمان و فشار شدیدی بود که بر ایرانیان وارد می‌آمد و برای رهایی از نفوذ اعراب، تصوف نیز راهی بود.  
 ۳. اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۳۹.  
 ۴. اینجا کلمهٔ سما را ما همین طوری با عین نوشتیم در حالی که «سما» که یک کلمهٔ اوستایی و کردی است صحیح می‌باشد و کردهای امروز هم رقص را «سما» می‌خوانند.

مبارزه با گروه اول بود، پیروی می نمودند.

در هر حال تا به امروز چگونگی تصوف هنوز به طور علمی و کامل نوشته نشده است و به قول «آرچر آربری A.j.Arberry» شرق شناس انگلیسی، در مرحله کنونی پژوهش علمی تصوف محال است،<sup>(۱)</sup> هر چند که «آ. مرکس»، «ادوارد براون»، «د. ب. ماکدونالد»، «م. آسین پالاسیوس»، «آ. بن زتیک»، «لاف. س. مارچ» و «مارگارت اسمیت» و دیگران منشأ تصوف را از عرفان و زهد مسیحیان شرق و فلسفه نوافلاطونی که به وسیله راهبان سوری دست کاری شده و با مسیحیت سازگار گشته، دانسته اند و بخصوص «آسین پالاسیوس» نفوذ مسیحیت را با صراحت ذکر کرده است.<sup>(۲)</sup>

«ر. دوزی» سرچشمه های تصوف را در نفوذ فکری ایران (زرتشتی گری و مانویت) و واکنش آریایی های ایرانی - علیه عربیت و اسلام که دین اعراب سامی بوده - می داند و «کارا. دو» نیز ضمن تأیید این نظریه فلسفه اشراق صوفیان را به ظن قوی از اعمال مانویان می داند. در میان این نظریه ها که هر کسی بر مبنای استنباط خود ارائه داده است، نظریه ای هم هست که تا اندازه زیادی موجه به نظر می رسد و آن عقیده محققین و پژوهشگرانی نظیر «ریچارد هارتمان» و «ماکس هورتن» است که می گویند: تصوف مأخوذ از اعتقادات هندوان و فلسفه «دانتا» و «بودا» می باشد و ضمناً حقیقت این راناشی از موقعیت استراتژیک منطقه و ارتباط وسیع کیش های بودا و اسلام و زرتشتی گری، در این ناحیه می دانند که در نتیجه عرفان هندوان و زهد و ریاضت های آنان، به وسیله ایرانیان در اسلام عربی رخنه کرده است. «و. آ. گاردلموسکی» دانشمند روسی هم به این نظریه معتقد است و اضافه می کند که مسئله نژادپرستی آریایی بر علیه عربیسم در اینجا کاملاً مشهود است و جالب این است که این نظریه و بخصوص تداخل و سازندگی زهد مسیحیت و عرفان بودائی در تصوف، مورد تأیید اکثر محققین اخیر قرار گرفته است، چنان که علاوه بر محققین یاد شده دانشمندانی نظیر «آ. فون کرامر» و «ای. گولدتسیهر» بر اساس تحقیقات «رینولد نیکلسون» و «لونی ماسینیون»،

1. An Introduction of the history of sufism A.j. Arberry pp 58-61.

2. Acin Palasiuse: El islam Cristianuzado 1931.

بر این عقیده‌اند، به جز «ماسینیون» که در تصوف به نفوذ افکار بودا با تردید می‌نگرد.<sup>(۱)</sup> در هر حال آن چه که تا حال گفتیم همه فرضیه و نظریه است و به عقیده این جانب همه اینها اثباتشان احتیاج به زمان و مطالعات و تحقیقات بسیار وسیع علمی دارد و هر کسی بخواهد در این راه گام بردارد، نیاز به ریشه‌یابی بسیار دقیق و مستدل و اثبات و رد نظریه‌ها با مدارک و اسناد تاریخی معتبر خواهد داشت.

در باب مقطع تاریخی، مطالعه تصوف تقریباً همزمان با تاریخ اسلام است، چنان که در عده‌ای از بزرگان اسلام نظیر «ابوهریره» افکار صوفی‌گری و زهد را می‌توان مشاهده کرد و «حسن بصری» که از آن نام بردیم - ۵۳ - ۱۱۰ هجری قمری - فرزند یکی از اسرای مسیحی بود که در مدینه مکرمه اسلام آورد و با شجاعت بر علیه خلفای اموی، یزید و عبدالملک و یا حجاج بن یوسف سخن گفت.<sup>(۲)</sup>

«ای. گولدتسیهر» می‌گوید: این نکته شایان توجه است که بیانات انجیل درباره مرغان هوا - که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی آنها را می‌پروراند - تقریباً کلمه به کلمه توسط صوفیان نقل می‌شود و توکل در نزد ایشان مهمترین مقام را دارد. (۳)(۴)(۵)

به هر حال زهد و عرفان در تصوف اساس و پایه بود و گاه افراط در آن سبب انزوا و در حجره‌نشستن و تنها زیستن می‌شد و به تدریج صور زشتی نظیر رواج گدایی و بی‌کاری پیدا می‌کرد، چنان که بزرگانشان نظیر «شیخ سری السقطی» خطاب به مریدان خود چنین می‌گفت: بهار آمد و درختان جامه برگ بر تن کردند و شما باید به سیرجهان پردازید. در اولش هم صدقه می‌پذیرفتند و گدایی می‌کردند، البته فقط به قدر حاجت یک روزه.

در اثر این فرامین روحیه بی‌تفاوتی و عدم اعتنا در بعضی از صوفیان پیدا شد و برای اجرای شریعت چندانی قائل نبودند و رعایت آن را برای درویش واجب نمی‌شمردند،

1. L.Massiyon: Essai Sur-les Origines de Lexique de La Mystique Musulmane.

۲. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ص ۳۳۶.

۳. انجیل متی، باب ۶ و ۳۴ و ۳۵ و انجیل لوقا، باب ۱۲ - ۲۲ تا ۳۰.

۴. دروسی درباره اسلام، ای. گولدتسیهر، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

5. D.B. Macdonald Development of Muslim theology.

مثل با یزید بسطامی که از شخصیت‌های بزرگ عالم عرفان بود و بزرگانی نظیر قشیری، جلالی، هجویری، غزالی، عطارنیشابوری و جامی از پیروان او بودند و منصور حلاج که در نزد صوفیان مقام و منزلت فراوانی دارد، در این راه جان خود را فدا کرد و معتزله او را به ارتداد متهم ساختند.<sup>(۱)</sup>

در قرن پنجم هجری شور و حال دیگری در عالم تصوف پیدا شد و شکفتگی رموز و اسرار، نظریات اشراقی ذوقی، وجد و حال عرفان و پیدایش مصطلحات و تعبیرات و استعارات و کنایات صوفیه در شعر و شاعری، از خصوصیات این قرن از تاریخ تصوف می‌باشد. قرن ششم هجری از مهمترین دوره‌های تصوف بخصوص در ایران است و دو ویژگی خاص خود را دارد؛ یکی تعصبات مذهبی و سخت‌گیری‌های ارباب مذاهب، عقاید و آراء و تکفیرها و آراء صاحب‌دلان و جنگ و جدالهای داخلی بود که انسان‌های با شور و حال و مستعد را برانگیخت و با عنوان کردن «صلح کل» و «یگانگی مذاهب» و به گفته حافظ شاعر شیرین سخن ایرانی، از میان برداشتن جنگ هفتاد و دو ملت،<sup>(۲)</sup> بیش از پیش تصوف را مذهب عشق و محبت معرفی کردند. اما ویژگی دوم اینکه در این دوره کم‌کم آراء فلسفی و عقاید کلامی وارد در تصوف و عرفان گردید.<sup>(۳)</sup>

در هر صورت با این که توضیح مفصل‌تر در این باره لازم است، ولی چون ورود در اعماق افکار و اندیشه صوفیان و نظریه‌های گوناگون آنان که بسیار هم زیاد است، سبب اطاله کلام و خارج از هدف این کتاب می‌باشد، لذا ما گذرا فقط به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم و از هر آنچه هست به تعریفی و تشریحی جزئی قناعت می‌نمائیم.

## تصوف و شاخه‌های آن در کردستان

واسیلی نیکیتین می‌گوید: فکر تصوف تنها فکر مذهبی است که در کردها به صورت عمل در می‌آید و تازه خود کردها هم با شیوه کاملاً ابتدائی به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازند.<sup>(۴)</sup> و

۱. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ص ۳۴۰.

۲. منظور این شعر بر معنی حافظ است: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذرینه، چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

۳. تاریخ و جغرافیای کردستان، میرزا شکراله سنندجی، توضیح و مقدمه دکتر حشمت الله طیبی.

۴. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۴۴۸.



این گفته‌ای است که پروفیسور مینورسکی هم در کتاب «کردها» آنرا تأیید می‌کند.<sup>(۱)</sup> تصوف از نظر اجتماعی در میان کردها جای خود را به خوبی باز کرده است، چون با جغرافیای عشایری تطابق کامل دارد و از نکات بارز صوفیگری کردی، اقتدار و نفوذ شیوخ است که با سیستم زندگی عشیره‌ای کردها و حکومت فئودالها و خوانین آن منطقه، هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی می‌خواند و آن چه در این سازمان سیاسی - مذهبی جالب است، این است که صوفیان کُرد در عین تبلیغات اسلامی خود، دیوار غیر قابل عبوری هم برای جلوگیری از هرگونه نفوذ بیگانه در قلمرو قدرت شیوخشان می‌باشند، و همین شیوخ هم در طول تاریخ، رهبری قیامها و مبارزات سیاسی بسیاری را داشته‌اند، که خارج از بحث ما است. کردها تصوف را طریقت می‌خوانند و این مکتب در کردستان با اینکه شعب و شاخه‌های زیادی داشته ولی در حال حاضر دو طریقه مشخص و معینی وجود دارد که مریدان و پیروان بسیاری به دور خود جمع کرده‌اند و این طریقت عبارتند از قادریه و نقشبندیه که ما از مکاتب و شاخه‌های تصوف، آنها را که در کردستان بوده‌اند و هنوز در بلاد دیگر وجود دارند، به صورت گذرا معرفی می‌کنیم و بعد، از این دو طریقت کمی مفصل‌تر صحبت خواهیم کرد. شعبه‌های اصلی تصوف عبارتند از: چشتیه، سهروردیه، کبرویه، مولویه، بکتاشیه، ملامتیه، طیفوریه، رفاعیه، شاذلیه، جلالیه، نعمت‌اللهیه، خاکساریه و سرانجام قادریه و نقشبندیه.

### ۱. چشتیه

پیشوای این طریقت فردی بوده به نام خواجه معین‌الدین چشتی سنجری اجمیری از قریه چشت از توابع هرات و در اصل سیستانی، متولد ۵۳۷ هجری و متوفی ۶۳۴ وی از بزرگان صوفیه بوده و چنین شایع است که پس از سیدعلی بن عثمان هجویری، صاحب کشف‌المحجوب، بزرگترین و مهمترین شخصیت اسلامی است که طریقت عرفان را در شبه قاره هند و پاکستان بنا نهاد<sup>(۲)</sup> و القاب زیادی هم از همین بابت دارد، مثل سلطان‌الهند،

۱. کردها، پروفیسور مینورسکی، چاپ بطروگراد، سال ۱۹۱۵، ترجمه ح - تابانی.

۲. تاریخ تصوف در کردستان، محمد رئوف توکلی، ص ۵۴.

ولی‌الهند، هندالنبی، وارث‌النبی فی‌الهند، خواجه‌خواجگان، خواجه‌اجمیری و خواجه‌غریب‌نواز. خواجه‌معین‌الدین با پنج واسطه به حضرت رضا علیه‌السلام می‌رسد. وی که توسط «درویش ابراهیم قندوزی» به عالم زهد و عرفان هدایت شد پس از مسافرت‌ها و کسب علوم در سمرقند و بین‌النهرین، در قصبه‌هارون از توابع نیشابور به خدمت شیخ عثمان هارونی رسید و از مریدان وی شده و خرقة خلافت دریافت کرد،<sup>(۱)</sup> و چنان مورد توجه مراد خود قرار گرفت که شیخ عثمان هارونی می‌فرموده، معین‌الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او. معین‌الدین سفرهای زیادی به اقصی نقاط ایران و بین‌النهرین کرد و در بغداد به حضور بزرگواران تصوف، نظیر شیخ عبدالقادر گیلانی و شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی و شیخ نجم‌الدین کبری که هر کدام قطبی بودند، رسید و سپس مامور هندوستان شد و پس از یادگیری زبان هندی در مولتان، به دهلی و سپس شهر اجمیر رفت و در آنجا به ترویج آیین مقدس اسلام پرداخت و سرانجام در سال ۶۳۳ هجری قمری در همان شهر وفات یافت. آثار بسیاری از او باقی است که می‌توان به «انیس الارواح»، «حدیث المعارف»، «دلیل العارفين»، «رساله‌ای در تصوف»، «رساله وجودیه»، «رساله آداب دم زدن»، «کشف‌الاسرار» و «وصور‌المعراج» که به خط خواجه در کتابخانه بنگال کلکته موجود است، و آثار دیگر اشاره کرد. از مریدان مشهور خواجه باید از امیرخسرو دهلوی و خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکی نام برد.

## ۲. مولویه

طریقتی سنی است و مؤسس آن مولانا جلال‌الدین رومی شاعر گرانقدر ایرانی است. وی از سوی پدر از خاندان ابوبکر صدیق خلیفه اول مسلمین و از طرف مادر دخترزاده سلطان علاء‌الدین محمد خوارزمشاه می‌باشد و در شهر بلخ در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۳ هجری قمری به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی در علوم و سلوک عرفان را از پدر آموخت و بعد در خدمت خلیفه وی سیدبرهان‌الدین محقق ترمذی به تکمیل علوم پرداخت و سپس به شام رفت و در محافل علم و عرفان بر سرمایه خویش بی‌افزود و چنان شد که در علوم ثبتي (انواع علوم) شهرت

۱. کسانی که از سوی شیخ در تصوف اجازه تبلیغ می‌گیرند، خلیفه نامیده می‌شوند.

بسیار کسب کرد و در قونیه به تدریس علوم نقلی و عقلی پرداخت تا زمانی که شمس‌الدین محمد تبریزی در سال ۶۴۲ هجری به او پیوست و از اینجا بود که مولانا به شعر و سماع و خلسه روی آورد و به تبلیغ مکتب وحدت وجودی پرداخت، تا جایی که در اویش پیرو مولانا، به خاطر نظریه‌های افراطی - به قول مخالفانش - از طرف شاه طهماسب صفوی طرد شدند.

صوفیان پیرو این طریقت «ذکر جلی» را با موسیقی و «سماع» و رقص، معمول می‌دارند و به همین علت به قول بطروشفسکی در اروپا آنان را در اویش «چرخنده» و یا «رقصنده» می‌خواندند<sup>(۱)</sup> و مدارای بسیار ایشان با مسیحیان و یهودیان، از صفات متمایز مولویان محسوب می‌شود. صوفیان مولویه کلاه بلند درویشی بر سر می‌گذارند.

در این باره افلاکی می‌گوید: در زمان حیات مولانا در اویش آن طریقت بیشتر پیشه‌وران و دیگر افراد وابسته به طبقات ادنای جامعه بودند.<sup>(۲)</sup> مولانا جلال‌الدین محمد که در مصاحبت با مردم با زبان ساده و عامیانه سخن می‌گفت، همیشه خلق را به وحدت و یگانگی دعوت می‌کرد.<sup>(۳)</sup> از آثار بسیار ارزشمند مولانا می‌توان از دیوان کبیر که ۳۶۰۲۳ بیت و ۱۷۶۵ رباعی است و مکتوبات، که چهار مکتوب آن منظوم و خطاب به شمس‌الدین تبریزی در دمشق بوده و یک مکتوب راجع به صلاح‌الدین زرکوب است و مجالس سبعة و بالاخره کتاب «فیه مافیه» که نوشته‌هائی است که توسط فرزند مولانا به نام «بهاء‌الدین احمد، معروف به سلطان ولد» (۶۲۴ - ۷۱۲) و حسام‌الدین چلبی به صورت کتاب درآمده است، می‌توان نام برد.<sup>(۴)</sup> دیوان شمس تبریزی و مثنوی مولوی از شاهکارهای زبان و ادبیات فارسی است.

### ۳. شاذلیه

موسس این طریقت شاذلی مغربی بوده که در سال ۶۵۶ هجری قمری وفات یافته است. این طریقه در ایران هم پیروانی داشته است.

۱. اسلام در ایران ای. ب. بطروشفسکی، ص ۳۶۵. ۲. مناقب العارفین افلاکی، ص ۱۱۷.

۳. چیزی که اسلام بر آن تأکید می‌فرماید «أَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ».

۴. تاریخ تصوف در کردستان، تالیف محمد رفوف توکلی و مجله مهر شماره ۱ فروردین ۱۳۲۵ تهران.

#### ۴. رفاعیه

بنیان‌گذار این طریقت سیداحمد رفاعی از اهالی بصره در عراق است که به طریقت درویش سائل و خانه به دوش معروف است و در آسیای غربی و ایران پیروان زیادی داشته است.

#### ۵. طیفوریه

مرشد این راه بایزید طیفور بسطامی است، که نسب خود را به امام زین‌العابدین علی (ع) امام چهارم شیعیان می‌رساند، پیروانی از شیعه و سنی داشته است که امروز اثری از آنها به نظر نمی‌رسد.

#### ۶. سهروردیه

آنان پیروان شیخ ابو حفص عمر بن محمد شهاب‌الدین سهروردی (۵۳۹-۶۳۲) می‌باشند، که باید با شیخ یحیی سهروردی که مؤسس مکتب اشراقیه است و بر سر عقیده‌اش به فرمان صلاح‌الدین ایوبی اعدام شد و به شیخ مقتول معروف می‌باشد، اشتباه نشود. شیخ ابو حفص عمر از اهالی سهرورد شهری کردنشین از توابع زنجان بود. عارفی بزرگ و مقامی والا داشت، به طوری که خلیفه‌الناصرالدین الله به او ارادت می‌ورزید و اغلب از او به عنوان فرستاده خویش به نزد شاهان و امرای زمان استفاده می‌کرد و در بغداد ریاضی برای شیخ و کسان او ساخته بود و سرپرستی خانقاه‌های صوفیان را به او محول کرده بود. کتاب عوارف‌المعارف از نوشته‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی است.

#### ۷. بکتاشیه

مؤسس این مکتب شخصی به نام «حاجی بکتاش» بوده است که اصلاً ایرانی است، ولی پیروان این طریقت بیشتر از عثمانیان بودند و به علت نزدیکی بسیار، روابطش با سپاهیان «ینی چری» شهرت بخصوصی دارد. حاجی بکتاش به صورت موجودی نیمه افسانه‌ای شهرت یافته و افکارش شبیه غلات شیعه و حروفیه می‌باشد. بکتاشیان می‌گویند ارزش و

مقام تمام ادیان یکسان است و برای تشریفات دینی اهمیت چندانی قائل نبودند و از جمله صوفیانی هستند که ذکر نمی‌کنند. از مختصات آنان لباس و کلاه سفیدی بود که داشتند. بعضی‌ها نظیر «ژاکوب» معتقدند که مؤسس این طریقت مردی بوده به نام «بالم بابا» یا «بالام بابا».<sup>(۱)</sup> مرکز بکتاشیه بعد از انحلال سپاهیان ینی چری از استانبول به آلبانی انتقال یافت.

#### ۸. صفویه

طریقتی است مخصوص شیعیان، اگر چه مؤسس آن بنا به روایات زیادی سنی بوده است، این مرشد جد پادشاهان صفوی به نام شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی بود. وی مرید پدرزنش شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی بود. دربارهٔ نسب شیخ صفی‌الدین گفتنی زیاد است، چنان که آنان خود را عرب تبار و از اولادان امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان می‌خوانند و بر عکس عده‌ای از محققین نظر سیداحمد کسروی و زکی ولید طوغان مورخ ترک وی را کُرد معرفی می‌کنند، که اولادانش به علت سکونت بسیار در اردبیل ترک زبان شدند.

#### ۹. حیدریه

رهبر این طریقت شخصی به نام شیخ حیدر بوده که دارای مذهب تشیع بود و ابن بطوطه در جلد سوم کتابش می‌نویسد: حیدریان در زهد بسیار افراطی بودند و در اویش آن نمی‌بایستی ازدواج کنند.<sup>(۲)</sup>

#### ۱۰. نعمت‌اللهیه

پیروان این طریقت هم شیعه مذهب بودند و مرشد آنها صوفی و شاعر شهیر ایرانی «شاه نعمت‌الله ولی» کرمانی است که وی نیز خود را از اعقاب امام هفتم، حضرت موسی کاظم (ع) معرفی می‌کرده است. شاعری گرانقدر بوده و مدتها در سمرقند و هرات و یزد به سر می‌برد و سرانجام خانقاهش را در ماهان نزدیک کرمان ایجاد کرد. شاهرخ شاه تیموری و احمد شاه

۱. اسلام در ایران، ای. پ. بطروشفسکی، ص ۳۶۶. ۲. تاریخ ابن بطوطه، جلد سوم، صص ۷۹ و ۸۰.

اول، پادشاه دکن از حامیان وی بودند.

پس از پیروزی مذهب شیعه در ایران دو طریقت حیدری و نعمتی نفوذ فوق‌العاده‌ای یافتند و در اغلب شهرهای ایران طرفداران این دو گروه به مبارزه با هم می‌پرداختند و تا این اواخر هم این رقابت و ضدیت ادامه داشت که اغلب این برخوردها خونین هم می‌بود.<sup>(۱)</sup> آرامگاه شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان است و زیارتگه رندان بسیاری است.

### ۱۱. جلالیه یا خاکساریه

این طریقت نیز بر اساس تشیع بوده است و دراویش آن خانه‌به‌دوش و سائل بودند و مرشدشان شخصی بود به نام شیخ جلال‌الدین بخاری، که به گفته، پطروشفسکی بیشتر او را «شیخ جلال» یا «مخدوم جهانیان» می‌خواندند.<sup>(۲)</sup> پیروان این پیر قوانین شریعت را زیاد جدی نمی‌گرفتند و از مشخصات آنان طنابی است که بر گردن می‌بندند و ریش و سبیل کوتاهی می‌گذارند.<sup>(۳)</sup>

از این فرقه دو کتاب در دست است که «تحفه درویش» و «گنجینه اولیا» نام دارند. مرکز آنان (جلالیه) در شهرستان کرمانشاهان است، و در اغلب نقاط ایران و هندوستان و آسیای میانه هم به صورت پراکنده زندگی می‌کنند.

### ۱۲. کبرویه

ابوالجناب احمد بن عمر عبدالله الصوفی الخیوفی خوارزمی مشهور به نجم‌الدین کبری مرشد این طریقت است، می‌گویند چون در اخذ علوم پیشتاز بود او را «طامه کبری» می‌گفتند و کبری هم لقب گرفت. گویند در خواب حضرت پیغمبر اکرم (ص) را می‌بیند که او را «جناب»

۱. نگارنده در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ هجری شمسی در شهرستان مراغه، بارها بر این مبارزه ناظر بود. شهر مراغه از دید آنها به دو بخش تقسیم شده بود و هر قسمت آن منطقه نفوذ یکی از این دو طریقت بود و بخصوص در ایام سوگواری محرم، زمانی که دسته‌های عزادار دو گروه در یک نقطه با هم روبرو می‌شدند، هر یک می‌خواست اول هینت آنها عبور کند و چون طرف مقابل مقاومت می‌کرد، در نتیجه زد و خورد و گاه جنگ و جدال خونین در بین آنها به وجود می‌آمد.

۲. اسلام‌درايران، پطروشفسکی، ص ۳۶۷.

۳. همان.

(پرهیزگار) می خواند پس به «جناب» هم شهرت داشت و نیز او را «شیخ ولی تراش» هم گفته اند. در همدان رخصت حدیث یافت و به مصر رفت و در مراجعت، به خانقاه شیخ اسماعیل قصیر رفت و چون مریض شد مدتی در خانه او ماندگار شد. پس از بهبودی در زمرة مریدان وی درآمد،<sup>(۱)</sup> و پس از مدتی به خدمت «شیخ عمار یاسر» رسید و سپس به خدمت روزبهان مصر رسید و به سلوک پرداخت<sup>(۲)</sup> و چون به ایران مراجعت کرد، به خدمت شیخ عمار یاسر رسید و چون کمال یافت به خوارزم رفت و به ارشاد پرداخت. گویند در طول عمر فقط ۱۲ مرید قبول کرد که بهاءالدین ولد پدر مولانا جلال الدین رومی (مولوی) و شیخ مجدالدین بغدادی و نویسنده «مرصادالعباد» یعنی نجم الدین رازی از آن جمله بودند.

شیخ نجم الدین کبری در جریان حمله مغول در شهر جرجانیه، هنگام دفاع در برابر آنان، در ۶۱۸ هجری قمری به شهادت رسید، چنان که مولانا جلال الدین مولوی در این باره می فرماید:

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند      نه از آن مغلسگان که بز لاغر گیرند  
به یکی دست می خالص ایمان نوشند      به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند<sup>(۳)</sup>

کتاب «فوائح الجمال و فوائح الجلال» از شیخ نجم الدین کبری است که در سال ۱۹۵۷ میلادی در آلمان چاپ شده است.

## ۱۲. طریقه قادریه

این طریقه از قدیم ترین طریق است که توسط «قطب الاعظم» شیخ «عبدالقادر گیلانی» - که چنانکه پیدا است اصلاً از اهالی گیلان در ایران می باشد - تأسیس گردیده است و امروز هم مرشد پیروان این طریقت کسانی هستند که نگهبان مرقده مقدس شیخ و در ضمن سرپرست خانقاه اصلی او می باشد.

کردها شیخ عبدالقادر گیلانی را - که ضمناً کرد بوده است - با القاب «غوث گیلانی» و «غوث اعظم» می خوانند. شیخ عبدالقادر که کنیه اش «محمی الدین ابو محمد است» پسر ابی

۱. تاریخ تصوف در کردستان، محمد رئوف توکلی، ص ۵۸.

۲. همان.

۳. مجالس المومنین، قاضی نورالله شوشتری، صص ۲۸۶ - ۲۸۷، چاپ ۱۳۹۹، هجری قمری.

صالح موسی زنگی دوست یا جنگی دوست، پسر یحیی گیلانی با لقب محی الدین از سادات حسنی است و با هفت پشت به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می‌رسد.<sup>(۱)</sup> و بر این اساس رنگ سبز (رنگ سادات) نشانه طریقت قادری است.

شیخ عبدالقادر گیلانی متولد ۴۷۰ و بنا به نوشته‌هایی ۴۹۰ هجری قمری و متوفی در ۵۶۱ هجری قمری می‌باشد که آرامگاهش در بغداد، زیارت‌گه درویشان و معتقدان است و خیابانی که آرامگاه شیخ در آنجا است «باب‌الشیخ» خوانده می‌شود. در سن هیجده سالگی به دنبال تحصیل عربی در نزد ابو زکریای تبریزی راهی بغداد شد<sup>(۲)</sup> و فقه شافعی و حنبلی را در آنجا آموخت،<sup>(۳)</sup> و در محضر اساتیدی نظیر هبة‌الدین مبارک و ابی ناصر محمدالبناء تلمذ کرد<sup>(۴)</sup> و بعد در خدمت ابی‌الخیر محمد بن مسلم‌الدیابس، به صف صوفیان پیوست و در این شرایط چنان مقامی یافت که به «باز الاشهب یا باز سفید» ملقب شد و توسط قاضی «ابوسعید المبارک المخرمی»، خرقه درویشی بر تن کرد و بنا به قولی مدتها پرده‌دار ضریح امام ابی‌حنیفه، مؤسس مذهب حنفی یکی از مذاهب چهارگانه اهل تسنن، بوده است.

علاوه بر طریق فوق‌الذکر درباره سلسله نسب شیخ عبدالقادر گیلانی، از طریق دیگری هم نسب وی را به حضرت محمد (ص) می‌رسانند و آن طوری که در رساله خطی «مرآة الحق» اثر سیدظاهر هاشمی از مشایخ قادری منعکس است بدین گونه می‌باشد:

۱. سلسله نسب شیخ بدین گونه بوده است: الزاهد، محمد، موسی، عبدالله، موسی‌الجون، عبدالمخلص، حسن مشنی (حضرت امام حسن مجتبی امام دوم شیعیان) پسر حضرت علی ابن ابی طالب (ع). برای اطلاع بیشتر توصیه می‌شود به تاریخ سلیمانیه و آنحائها، تألیف محمد امین زکی ترجمه محمد جمیل‌بندی روز بیانی، چاپ بغداد ۱۹۵۱ میلادی، ص ۲۱۱ مراجعه شود.

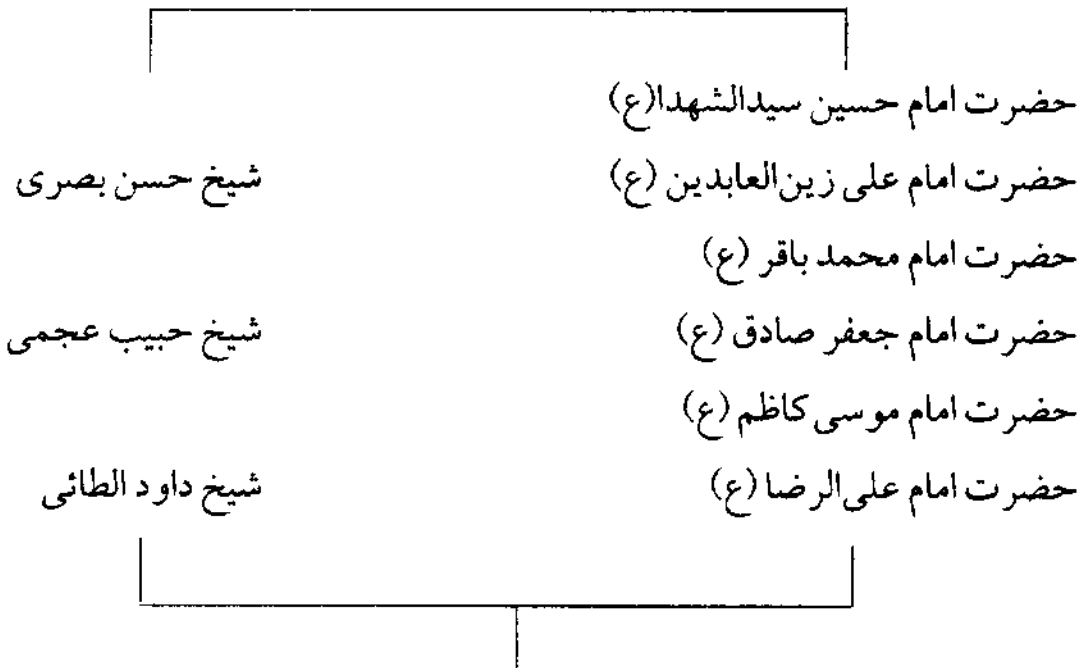
۲. لغت‌نامه دهخدا، به نقل از قاموس الاعلام و طبقات شعرانی.

۳. در تسنن چهار شاخه یا مذهب وجود دارد که عبارتند از حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی.

۴. تاریخ سلیمانیه، امین زکی، صفحه ۲۱۳.



## امیرالمؤمنین علی علیه السلام



شیخ معروف کرخی

شیخ سری سقطی

می گویند شیخ چهل و نه فرزند داشته که یازده پسر او مبشر طریقت او در بلاد مختلف بودند.

شیخ در مدرسه مبارک المخرمی بغداد که به خاطر او توسعه یافته بود، به موعظه و ارشاد می پرداخت و در اصول پیرو ابی الحسن اشعری و در فروع تابع امام شافعی و امام احمد حنبلی بود و مقام والائی در نزد صوفیان کشورهای ترکیه و عراق و هند داشته است.<sup>(۱)</sup>

طریقت قادری از همان آغاز در سرزمین کردستان با استقبال روبه رو شد و مخصوصاً توسط سادات برزنجی که از خاندانهای مورد احترام کردها بودند، سبب رونق بیشتر آن گردید و سید اسماعیل قازانقائی اولین فرد از این خاندان بود که طریقت قادری را از شیخ احمد احسائی پذیرفت. وی فرزند سید محمد نودهی بود که به کبریت الاحمر معروف بوده است،<sup>(۲)</sup> و افراد این خاندان مثل شیخ معروف نودهی در منطقه سلیمانیه به ارشاد مشغول بودند. در بعضی از کتب نسب خاندان برزنجی را به باباطاهر عریان می رسانند، مثل کتاب

تاریخ سلیمانیه و انحائها<sup>(۱)</sup> که نوشته است: سید محمد نوربخشی بزرنجه که موسس طریقت نوربخشی است در سال ۸۶۰ هجری و در زمان پدرشان باباعلی همدانی برادر باباطاهر همدانی به بزرنجه آمده است. اما بعضی از محققین مثل نویسنده کتاب «الشیخ معروف نودهی البرزنجی» انتساب سادات بزرنجه را به باباطاهر عریان همدانی که از کردهای لر بوده بعید می‌دانند و برای اثبات این گفته خویش به گفته «ادوارد براون» نویسنده تاریخ ادبیات ایران استناد می‌کنند، که راجع به ملاقات طغرل سلجوقی با باباطاهر عریان نوشته است. براون می‌نویسد: این ملاقات در ۴۴۷ یا ۴۵۰ هجری اتفاق افتاده است، بنابراین با تاریخ فوق (۸۶۰ هجری) و این مهاجرت همخوانی ندارد.

امروزه طریقت قادری در تمام کردستان (ایران و ترکیه و عراق) دارای پیروان زیاد و خانقاههای بسیار می‌باشد.

شیخ عبدالقادر علاوه بر مقام ارشاد و عرفان، دارای فضل و کمال بسیار بوده و تألیفات زیادی دارد که از جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱. فتوح الغیب که حاوی ۷۸ موعظه از مواعظ وی می‌باشد و پسر شیخ عبدالرزاق آنها را جمع‌آوری نمود، این کتاب به علاوه مجموعه‌ای از نظریات و اشعار او است و در ۱۳۰۴ هجری در قاهره به چاپ رسیده است.

۲. الفتح الربانی که آن هم مجموعه‌ای از ۶۲ موعظه شیخ است.

۳. الغنیة الطالب طریق الحق، چاپ قاهره در سال ۱۲۲۸ هجری قمری.

۴. حرب بشائر الخیرات در دعا و اورادات.

۵. الفیوضات الربانیة فی الادوار القدسیة، مجموعه‌ای از مناجات است و تألیفات دیگر.

از تلقینات شیخ عبدالقادر می‌توان به مواردی چند اشاره نمود از جمله به فرزندش

۱. ادوارد براون می‌نویسد: در کتاب راحة الصدور که خطی است و در ۶۰۰ هجری برابر با ۱۲۰۱ میلادی نوشته شده و در کتابخانه پاریس موجود می‌باشد، در ص ۴۳ اشاره کرده که: شنیدم زمانی که طغرل سلجوقی به همدان آمد سه نفر از مشایخ صوفیه به نام‌های باباطاهر، باباجعفر و شیخ حمشار در بالای کوه خضر کنار دروازه همدان مسکن داشتند وقتی طغرل با وزیرش با ابونصر الکندری آنجا رسید از اسب پیاده شد و پیش آنها رفت و دستهایشان را بوسید. باباطاهر از طغرل پرسید ای ترک با بندگان خدا چه خواهی کرد طغرل گفت هر آنچه تو بفرمانی باباطاهر گفت: آن کن که خداوند می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» که از این گفته طغرل بگریه درآمد و گفت انشاءاله چنین خواهم کرد. به نقل از کتاب الشیخ معروف نودهی، محمد خال، چاپ بغداد، ص ۷۱.

می‌گوید: با عزت نفس با توانگران مصاحبت نمایند و با فقرا با فروتنی. در همه کارها به خداوند متوسل شو و سه اصل را در برخورد با ضعفا و فقرا از یاد مبر، تواضع و فروتنی، حسن آداب و بخشش و گذشت. نفس خود را بمیران تا زنده شود. شدت بر کسی که از تو ضعیفتر است، ضعف است و حمله و شدت عمل با بالاتر از خودت فخر است و مباهات. ذکر در اویش قادری ذکر جلی است و ورود به جرگه در اویش قادری که آن را «بیعت» و در منطقه «توبه» می‌خوانند دارای تشریفات به شرح زیر است:

کسی که می‌خواهد توبه کند و درویش شود، دو زانو در برابر شیخ یا خلیفه می‌نشیند و بعد از آن که دست راست خود را در دست راست مرشد گذاشت از تمام اعمال خلافی که مرتکب شده توبه می‌کند و شیخ هم پس از ذکر نام مقدس خداوند و پیامبر اکرم (ص) و مشایخ طریقت از وی می‌خواهد که تمام شیوخ طریقت را به شهادت بخواند و نزد آنها تعهد نماید که از راه راست و طریقت خویش منحرف نشود، منصف و عادل و پاک و منزّه باشد و موی سر خویش را نتراشد. پس از این تشریفات سه روز روزه می‌گیرد و هشتاد هزار بار می‌گوید «لااله الاالله» و بعد از هر نماز صد بار می‌گوید «استغفرالله».

بعد از بیعت اگر مرید استعداد داشته باشد، می‌تواند از شیخ تقاضا کند که به او اجازه دهد که در موقع ذکر کارهای خارق العاده انجام دهد.<sup>(۱)</sup>

## ذکر در اویش قادری

برخلاف در اویش نقشبندی که ذکر آنان پنهان یا «خفی» است اینها ذکر «جلی» یا آشکار انجام می‌دهند و به دو صورت قیام و قعود یا «سماع» و «تهلیلیه» این ذکر صورت می‌گیرد. در ذکر قعود یا «تهلیلیه» در اویش به صورت دایره می‌نشینند و به دستور کسی که سر حلقه آنهاست، دویست بار «لااله الاالله» می‌گویند و بعد به ذکر قیام یا «سماع» می‌پردازند. در این ذکر در اویش «پزج Prch» یا گیسوی خود را باز می‌کنند و دایره وار می‌ایستند و همراه با صدای دف و طبل «بزم» خود را با «قیل و قال» آغاز می‌کنند و این قیل و قال را راه وصول به

حق و درک حقیقت می‌دانند و لذت روح را در آن می‌یابند.

ذکر جلئی که با حضور پیر طریقت یا خلیفه وی صورت می‌گیرد هشت نوع آهنگ متنوع

است که با دف نواخته می‌شود:

۱- الله، الله، حی الله؛

۲- سه آهنگ مخصوص برای وصف رسول خدا؛

۳- آهنگ مخصوص یار علی، مولا علی؛

۴- آهنگ حسنی، حسینی؛

۵- آهنگ مدد یا غوث گیلانی؛

۶- آهنگ برای شیوخ و استاد خود؛

۷ و ۸- آهنگهای پایان ذکر.<sup>(۱)</sup>

در طول نواختن و ذکر با این آهنگها، با صدائی موزون به وسیلهٔ دف درآویش سر و گردن خود را ابتدا آهسته و سپس سریع به حرکت در می‌آورند که در اصطلاح «ذکر» نامیده می‌شود و معمولاً سر حلقه، رهبری ذکر را بر عهده دارد که «کوره ذکر» نامیده می‌شود و وی درآویش را که حین ذکر اهمال کنند به شوق می‌آورد و پس از آنکه حال لازم را یافتند شور و شوق پیدا می‌کنند و در این حال است که دست به اعمال غیر عادی نظیر خوردن شیشهٔ داغ چراغ و زدن خنجر و تیغ به بدن خود و فرو بردن آهن گداخته در بدن، می‌زنند بدون آنکه خونی از جای آنها بیرون زند. در این حال به ارواح شیوخ خود مثل «غوث گیلانی» یا «سیداحمد رفاعی» توسل می‌جویند تا از رسیدن گزندگی به آنها جلوگیری شود. پس از ذکر و حال، فاتحه خوانده می‌شود و پیر درآویش را با عبارت «مست خاموش» یا «مست بس» بیدار می‌کند و آرام می‌گیرند. این کارهای خارق‌العاده را تقریباً تمام درآویش شیوخی که در اغلب دهات و قصبات کردستان پراکنده‌اند، با کسب اجازه از شیخ خود انجام می‌دهند، در حالی که در حالت عادی از انجام این کارها عاجزند.

نگارنده کارهای بسیاری از درآویش در نقاط مختلف و خانقاههای متعدد مشاهده کرده

۱. تاریخ تصوف در کردستان، رنوف توکلی و ارزش میراث صوفیه، به نقل از تحفهٔ ناصری.

است که هر کدام از آنها عملی بسیار عجیب و باور نکردنی به نظر می‌رسد، ولی در هر حال خودم دیده‌ام و نمی‌شود انکار کرد، از جمله در دوران نوجوانی‌ام در مهاباد در محلی به نام «تکیه بابا خلیفه»، که جماعت بسیاری در آنجا جمع شده بودند، یکی از رؤسای ادارات که اکنون به خاطر ندارم رئیس شهربانی بود یا ارتش، کارهای دراویش را چشم‌بندی و سحر و جادو خوانده بود و این گفته موجب تکدر خاطر دراویش قرار گرفته و یک روز بعد از اجتماع در تکیه (خانقاه) از همان شخص و مردم شهر دعوت به عمل آورده بودند تا حضوراً به او ثابت کنند که این اعمال آنان از روی ایمان و اعتقاد به خداوند متعال و پیر طریقتشان است نه چشم‌بندی و ساحری و در نهایت من هم که همراه پدرم در جای مناسبی ایستاده بودیم می‌دیدم که دراویش تمام آن تشریفاتی را که قبلاً گفتیم، انجام دادند و در اوج حالی که پیدا کرده بودند یکی از دراویش، شمشیر همان افسر را که در آن زمان به کمر می‌بستند با یک حرکت سریع از غلاف درآورد و در حالی که پیراهن خود را از هم درید، شمشیر را بر شکم خویش کشید و به هر زحمتی که بود - چون آن شمشیرها تشریفاتی بودند و تیزی کافی نداشتند - پیش چشم همه شکم خود را پاره کرد و امعاء و احشاء وی بیرون زد و بر زمین افتاد. در این حال خلیفه (بابا خلیفه) جلو آمد و پس از مرتب کردن شکم پاره وی، در حالی که می‌گریست و دعا می‌خواند، سجاده را بر روی وی کشید و به خواندن دعا و اوراد ادامه داد و دراویش که به اوج حال خود رسیده بودند به دور جسد وی به ذکر خویش ادامه دادند و حالتی بسیار عجیب همه را فرا گرفته بود و به غیر از صدای دف و دراویش صدا از کسی در نمی‌آمد و بعداً شنیدم که آن افسر که بسیار به وحشت افتاده بود از محل بیرون رفت، که مبادا آسیبی به او برسانند، به هر حال در آن اوج هیجان ناگاه همان کسی که شکمش پاره شده بود، به حرکت درآمد و سر جای خود نشست و همراه با دیگر دراویش به ذکر پرداخت بدون اینکه اثری از زخم روی شکم وی باقی مانده باشد.

یکی از نویسندگان می‌نویسد:<sup>(۱)</sup> از حاج سید طاهر هاشمی که خود از بزرگان مشایخ

۱. این نویسنده آقای دکتر حشمت الله طیبی است که در کتاب *تحفة ناصری*، اثر میرزا شکراله سنندجی به آن اشاره گردیده است.

قادری است پرسیدم که آیا این اعمال شعبده و سحر نیست؟ ایشان در پاسخ گفتند: حاشاکه چنین باشد. در اویشی که دست به چنین کارهایی می‌زنند آدمهایی بیسواد و نادان هستند و این اعمال را از روی عقیده و اعتقادی که به خداوند دارند، با نفس خود انجام می‌دهند و کار خوبی نیست و من خودم (شیخ سیدطاهر هاشمی) راضی نیستم، ولی چون خیلی اصرار می‌کنند من هم به ناچار به آنها اجازه این اعمال را می‌دهم.<sup>(۱)</sup>

چنانکه قبلاً اشاره شد خاندان نوربخشی برزنجه از اولین مروجین طریقت قادری در کردستان هستند، از این برادران (شیخ محمد و شیخ عیسی و شیخ موسی) شیخ محمد چنانکه اشاره شد به هرات مهاجرت کرد و شیخ موسی در برزنجه در ناحیه آغچلر شروع به ارشاد مردم کرد و در آنجا به قتل رسید و همانجا هم مدفون است. شیخ عیسی پس از قتل برادرش با زن وی که خواهر حاج شیخ خالد، مرشد آن ناحیه بود، ازدواج کرد و حاصل این وصلت ۱۲ پسر بود که در استان سلیمانیه پراکنده شدند و به ارشاد پرداختند. سادات کونه کوتر (غار کبوتر اسم یک آبادی هم هست) و سادات ابی عبیده و سادات کاکه سوری و پیر حسن سادات نوده، سادات قلاگا و قرگزو، همه از اولادان این دوازده پسرند.

نادرشاه افشار در جریان حمله به منطقه سلیمانیه در سال ۱۱۵۶ نامهای به شیخ حسن گلّه زرده - که فرزند شیخ محمد نوده بود - نوشت و از او خواست که شیخ محمد به حضورش برود، ولی شیخ محمد نرفت و معذرت خواست و ضمناً به او توصیه کرد که از جنگ با پادشاهان عثمانی و حمله به سلیمانیه پرهیزد. نامه نادرشاه با احترام فوق العاده همراه بود و چنین آغاز می‌شد:

«از من به عالم فاضل و شریف معنوی اصیل پرهیزکار و دارای حسن عمل، با سلام و دروهای خالصانه».

امروزه خاندانهای زیادی هستند که هنوز در نقاط مختلف رهبری طریقت قادری را در کردستان بر عهده دارند و به ارشاد مردم مشغول بوده و هستند. که ذیلاً به عده‌ای از آنها اشاره می‌کنیم، و باید دانسته شود رنگ سبز علامت مشخصه درویش قادری است.

۱. تاریخ و جغرافیای کردستان، مقدمه از دکتر حشمت الله طیبی، ص ۶۰.

## خاندان شیخ محمد نودهی

۱. حاج کاک احمد شیخ؛ که در جنگ‌های روسیه و عثمانی (۱۲۹۲-۱۲۹۳ هجری) نیروی زیادی به فرماندهی شیخ سعید نوه‌اش به عنوان جهاد به کمک عثمانی‌ها فرستاد. کاک احمد شیخ بیش از یکصد و بیست رساله در علوم مختلف دینی، مثل تفسیر و حدیث و فقه به زبان فارسی نوشته است و از جمله کسانی بود که مریدانش را با سختگیری بسیار انتخاب می‌کرد.

### ۲. شیخ سعید، فرزند حاج کاک احمد شیخ.

۳. شیخ محمود حفیدزاده؛ فرزند شیخ سعید که برای طرد انگلیسها از سلیمانیه، با آنها جنگید و سرانجام در ۱۹۱۹/۶/۹ زخمی و اسیر گردید و با این که به اعدام محکوم شد از ترس قیام مریدانش او را به هندوستان تبعید کردند، اما کردها دست به شورش زدند و سرانجام انگلیسها را مجبور کردند او را به عنوان حکمران سلیمانیه عودت دهند. شیخ محمود محبوبیت زیادی در میان کردها بخصوص کردهای عراق داشته و او را به همین علت شیخ محمود نه‌مر (نمیر یا جاویدان) می‌خوانند.

۴. شیخ عبدالکریم؛ که مرشد فعلی طریقت قادری است و با یازده پشت به حضرت عبدالعظیم (ع) و با ۱۹ پشت به حضرت علی بن ابی طالب (ع) میرسد.

خاندان شمذینان یا شمس الدینان؛ این خانواده را به علت اقامتشان در قریه نه‌ری که مرکز بخش شمنینان است سادات نه‌ریه هم می‌خوانند و در کردستان ترکیه زندگی می‌کنند. سلسله آنها به شیخ عبدالقادر گیلانی برمی‌گردد، گفته شد که آخرین بازماندگان این خاندان (از زمان پسران ملاصالح) به طریقه نقشبندی پیوسته‌اند.<sup>(۱)</sup>

خاندان شیخ علی طالبانی؛ در منطقه کرکوک ساکن‌اند و شیوخ این خاندان مثل شیخ محمدعلی و شیخ عبدالرحمن نفوذ زیادی داشتند، چنان که تعداد مریدان شیخ عبدالرحمن را بیش از پنجاه هزار نفر می‌نویسند.<sup>(۲)</sup>

۱. الاکراد، با ذیل نیکتین، ص ۲۰۰-۲۰۲، این نویسنده شجره نامه‌ای از سادات نه‌ری نوشته است.  
 ۲. از کتابهای خوبی که در آن می‌شود اطلاعات علمی و تحقیقی جالبی راجع به طریقت قادری پیدا کرد، مجموعه چهره‌های بزرگ شرق است که تحت عنوان شیخ عبدالقادر گیلانی یکی از قدسین اسلام، م. ا. عینی و ف. ژ. تیمورنیر

خاندان شیخ نورالدین بریفکی؛ که درآمد (عمادیة) عراق در استان موصل زندگی می‌کنند. خاندان شیخ محمد کفرای؛ مثل شیخ بهاء‌الدین که در ناحیه تبلیس و وان در کردستان ترکیه ساکنند.<sup>(۱)</sup>

خاندان شیخ فهیم اوراسی؛ مثل شیخ عبدالکریم پسر شیخ طه در باشقلا واقع در منطقه حکاری زندگی می‌کنند.

خاندان سید زنبیل؛ زنبیل دهی است از توابع بوکان بین سقز و بوکان و مهاباد که محل اقامت این خاندان است و از بزرگان آن خاندان می‌توان از سید محمد نورانی نام برد، که هر دو طریقه قادری و نقشبندی را رهبری می‌کرد.

خاندان شیخ بابا؛ در ده غوث آباد بین مهاباد و بوکان ساکن‌اند.

خاندان حاج شیخ مصطفی کوکه؛ در آبادی قزل قلا (قزل قلعه) بین مهاباد و میاندوآب ساکن‌اند. خاندان شیخ علی گاشیخانی؛ در حوالی بانه ساکن‌اند.

خاندان برنجه؛ در کردستان عراق اقامت دارند.

خاندان حاج سیدهادی؛ در ناحیه (دولاو) حضور دارند.

خاندان سندولان؛ سندولان مرکز این خاندان دهی است در خاک یشدر عراق و بزرگ این خاندان شیخ عبدالعزیز است.<sup>(۲)</sup>

البته باید دانست که طریقه قادری تنها منحصر به منطقه کردستان و یا ایران و اطرافش نیست و در اکناف جهان پیروان زیادی دارد و بخصوص در میان هندوان، چنان‌که ریشه‌ای از تصوف در آیین بودا و هندو نیز وجود دارد و همین امر سبب گرایش بیشتر هندوان به تصوف و بخصوص طریقت قادری شده است. در کشورهای آفریقای جنوبی که به تازگی شاهد برچیده شدن سیستم آپارتاید در آنجا بودیم، عده زیادی از هندوان مهاجر زندگی می‌کنند و برادران امیدوار که سیاح و جهانگردان مشهور ایرانی‌اند در خاطرات سفر آفریقای جنوبی می‌نویسند: وقتی به کیپ تاون پایتخت آفریقای جنوبی رسیدیم از سوی مردم بخصوص

نوشته‌اند و در ۱۹۳۸ در پاریس چاپ شده است. ۱. تاریخ تصوف در کردستان، محمد رنوف توکلی، ص ۸۱

۲. منظومه کردی شیخ صنعان، ترجمه و توضیح قادر فتاحی قاضی.



مالایائی‌ها و هندوستانی‌هایی که در آنجا ساکن‌اند مورد استقبال قرار گرفتیم و چون به دیدار خلیفه طریقت قادری رفتیم بسیار مورد اعزاز و احترام قرار گرفتیم و پس از مشاوره زیادی که در نتیجه اظهار علاقه ما به دیدن برنامه درآویش حاصل شد، قرار گذاشتند که این برنامه در مقبره یکی از شیوخ صوفیه مالایائی که در بالای یک بلندی در شصت کیلومتری کیپ تاون بود، برگزار شود. مقبره این پیر را که دوست سال پیش در گذشته بود، در جایی مشرف به یک دریاچه زیبا و بسیار باشکوه ساخته‌اند و امروزه زیارت‌گاه مسلمانان افریقای جنوبی است. قبلاً درآویش وسایل خود را که عبارت بود از سیخ‌های چنگک‌دار و درفش‌های لب‌دوز، خنجرهای نوک تیز و شمشیرهای تیز و چکش‌های سنگین، نیزه و دایره‌هایی شبیه دف، آماده کرده بودند و خلیفه، که از خلیفه بیشتر به یک آهنگر شباهت داشت، در محراب نشسته و چهل و پنج تن از پیروان به صورت نیم دایره جلو او نشسته بودند.

پس از نماز جماعت در حالی که عطر چوب صندل همه جا را پر کرده بود، خواندن اوراد و اذکار آغاز شد و یک نفر طبال که بسیار ماهر و نیرومند بود، با صدای پر صلابتی طبال را کوبید و مردانی که در جلو بودند، همراه با او شروع به نواختن دف کردند. همه چیز در حال رقص و هیجان بود و همه را به شور و هیجان آورد و درآویش را دگرگون کرد؛ ما در عرض یک سال و نیم گردش در قاره عریض و طویل آفریقا گوشه‌ایمان به انواع و اقسام ریتم‌های مختلف طبال آشنا شده بود، اما این بار در این ریتم و لوله انگیز چیز دیگری نهفته بود، صدای ارتعاش طبال آنان بر خلاف صدای طبال سیاهان دیگر، حالتی داشت که گویی با عمق روان انسان سخن می‌گفت و راز و نیاز می‌کرد و در عین تکرار آیات الهی آن چنان حالتی بر ما مستولی ساخته بود که وضع عادی نیرومندترین قهرمانان خشن را نیز بر هم می‌زد و تنها صاحب‌دلانند که این جذبه و شوق را درک می‌کنند.

پس از یک ساعت دو پسر بچه که هم قد و قامت بودند و جامه سپیدی بر تن داشتند، در حالی که دو دشنه تیز و وحشت‌انگیز در دست داشتند همراه با سایر درآویش به این طرف و آن طرف حرکت می‌کردند و دشنه‌های تیز را به شدت و شتابزده در سینه خود فرو کردند، بدون آنکه خونی از آنها بیرون زند و سپس مردان بزرگ نیز در حالی که از خلیفه کسب اجازه

می کردند، دو شمشیر تیزی را که در دست داشت از او گرفتند و تلاوت آیات قرآنی و ورد و دعا بلندتر شد و آنها در همان حال شمشیر را با شدت هر چه تمامتر بر بازوی برهنه خود می زدند، به طوری که زنان که تاب تحمل دیدن آن وضع را نداشتند روی خود را بر می گرداندند. آن وقت دیدم که این دو شمشیر باز، نوک شمشیر خود را درون حدقه چشم گذاشتند و با کمال قدرت داخل چشم خویش فشار دادند و ما در حالی که انتظار داشتیم که چشمان آنها کور شود، یکی از آنها برادرم را مورد خطاب قرار داد و گفت با این کار چشمان ما قادر است از ماوراء اجسام اشیاء را تشخیص دهد، بعد شروع کرد به برشمردن تمام اشیائی که در توی جیب برادرم قرار داشت و از آنها هیچ اطلاعی نداشت. خلاصه کارهائی که جز اتکا به یک ایمان قوی، دست یافتن به آنها امکان پذیر نیست.

یک نفر در حالی که شمشیر در دست داشت، نوک تیز یک درفش را در گونه راست خود فرو کرد و از گونه چپش درآورد و آن را در تخته‌ای فرو برد و بعد در حالی که او را به همین حال به زمین میخکوب کردند، با شمشیر گردن او را می خواستند ببرند، ولی هر چه فشار می دادند اثر بر گردن او پدید نمی آمد و در همان حال بلند شد و قاطی دیگران گردید.

در این حال من چنان غرق در این عالم شده بودم که ایمان لازم را در خود احساس کردم و یک دفعه دیدم که پیراهن خود را درآورده و درفشی از خلیفه گرفته‌ام و با قدرت تمام بر شکم خود می زدم به طوری که یک بار خود نتوانستم آن را بیرون بیاورم و خلیفه این کار را انجام داد و بعد با سیخهائی که سی و پنج سانتیمتر طول داشتند لبهای مرا دوخت و بر گوشت چهره‌ام فرو کرد، به طوری که وقتی به هوش آمدم مثل اینکه از پشت پنجره‌ای مشبک بیرون را می نگرم، با صدای طبل طبال به پایکوبی و دست افشانی پرداختم، ولی چون جایز نبود که این سیخ‌ها مدتی طولانی در درون گوشت و پوست من باقی بمانند، از خلیفه درخواست کردم آنها را بیرون بیاورد که یک دفعه بر خلاف معمول از جای یکی از درفش‌ها خون بیرون زد، خلیفه گفت فرزندم دیدی که آن ایمانی که برای این کارها لازم است هنوز در تو ایجاد نشده است و چون من اظهار نگرانی کردم گفت نگران نباش و بعد در حالی که انگشت سبابه خود را با آب دهان خیس می کرد آن را بر جای زخم گذاشت و فشار داد و در همان حال

خونی که از زخم بدن من بیرون میزد، خشک شد، در حالی که تمام تماشاگران هاج و واج مانده بودند. آنگاه خلیفه در حالی که دو سر یک شمشیر بران را - که تیزی آن را آزمایش کردیم و فوق‌العاده تیز بود - به دست من و دوستم داد تا محکم نگاه داریم و خود با پاهای برهنه بر روی این شمشیر تیز شروع به رقصیدن کرد، بدون اینکه پایش بریده شود و بعد وقتی بدن لخت خود را از روی آن آویزان کرد، باز هم همین حالت پیش آمد و کوچکترین اثری روی بدن او نمی‌گذاشت، در حالی که ما یک کلم بزرگ را روی شمشیر انداختیم، از وسط دو نیم شد. خلیفه بعد در حالی که صورتش را داخل شعله‌های آتش گرفته بود، دهان را باز کرد و شعله‌ها را فرو می‌داد و بر روی آتش قدم می‌زد، بدون این که کوچکترین احساس سوزشی بنماید و مرتب به من می‌گفت جوان ایرانی باز هم ایمانت به سنگر نمایی الهام نرسیده است. پدران تو در ایران دریایی از این ایمان داشتند. من مفتون شخصیت «مولوی» شما هستم.<sup>(۱)</sup>

البته خاطرات بسیاری از دیگران هم، مثل ابن بطوطه جهانگرد مشهور عرب (۱۳۰۴ - ۱۳۷۸) هست، از جمله این که وی در شهر واسط بین بصره و کوفه، قصد زیارت ابوالعباس رفاعی نوه شیخ عبدالقادر گیلانی و موسس طریقه رفاعیه<sup>(۲)</sup> را در قریه أم عبیده می‌کند و در رواق با درویش زیادی که به اسقبال شیخ احمد قوچک، نوه ابوالعباس، آمده بودند برخورد می‌نماید و می‌گوید که چگونه هیزم زیادی را آتش زده و درویش در میان آن به رقص پرداخته بودند و هیزم‌های شعله‌ور را در دهان می‌گذاشتند و یا در «افغان‌پور» از توابع دهلی در کنار رودخانه «بندالسرور» درویش حیدری را دیده بود که از همین کارها کرده بودند.<sup>(۳)</sup> در هر حال چون هدف ما توضیح مفصل این اعمال درویش نیست و اشاره به گوشه‌ای از کارهای آنان است تا چگونگی طریقه قادری در کردستان روشن شود، بنابراین به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

۱. خاطرات سفر عیسی و عبدالله امیدوار، منتشر در ۱۳۴۹ شمسی، صص ۴۰۶ تا ۴۲۵.

۲. این طریقه در مصر پیروان زیادی دارد و خود شیخ ابوالعباس در طنزهای مصر مدفون است (متوفی در ۱۲۶۲ میلادی).

۳. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، صص ۱۵۷ - ۱۷۳.

## طریقه نقشبندی

پیرو مرشد و موسس این طریقت مولانا بهاءالدین محمد نقشبندی بخارایی است که مردی فاضل در علوم الهی و دارای مقام والائی بوده است. او در محرم ۷۱۷ هجری قمری در آبادی «قصر عارفان» که قبلاً «کوشک هندوان» - که همان قصر عاشقان است - خوانده می شد و در یک فرسخی بخارا است، به دنیا آمد.<sup>(۱)</sup>

آن چنان که در بعضی از کتب آمده است، مولانا بهاءالدین از سادات حسینی<sup>(۲)</sup> و سلسله نسبش به امام جعفر صادق (ع) می رسد؛ پدر شیخ به «بابا صاحب سرمست» مشهور بود که مثل پدرش مرید خواجه محمد بابا سماسی از شیوخ صوفیان خواجهگان بود و هنگام تولد مولانا بهاءالدین محمد، خواجه محمد بابا سماسی او را برکت داد و به فرزندى قبول کرد و گفت: او فرزند ما است و مقتدای روزگار خواهد شد.<sup>(۳)</sup> مولانا بهاءالدین مدتها از محضر بابا سماسی کسب فیض کرد و بعد از او در نزد «امیر کللال» جانشین بابا سماسی تلمذ می نمود و تا دم مرگ از کوچکترین فرصتی برای کسب معلومات بیشتر استفاده می کرد و مدتهای متمادی (حدود ۱۲ سال) در ملازمت سلطان خلیل بود و بعد از خلع وی به قریه زوارتون بخارا آمد،<sup>(۴)</sup>(۵) تا سرانجام در ۷۹۱ هجری قمری خرقه تهی کرد و جسد او را در همان «قصر عارفان» به خاک سپردند و ماده تاریخش را نیز همان «قصر عارفان» خواندند.

رفت شاه نقشبند، آن خواجه دنیا و دین آنکه بودی شاهراه دین و دولت ملتش مسکن و ماوای او چون بود «قصر عارفان» «عارفان» هم زین سبب آمد حساب رحلتش

در مورد علت انتخاب کلمه نقشبند روایاتی مختلف هست، مثل این که چون مولانا

بهاءالدین در ذکر و بیان «الله» بسیار افراط می کرد چنانکه در دلش نقش بسته بود:

ای برادر در طسریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند<sup>(۶)</sup>

۱. تاریخ السلیمانیه، محمد امین زکی، ص ۲۱۵.

۲. کتابهایی مثل روضه السلام، نوشته شرف الدین محمد نقشبندی و خزینة الاصفیاء و کتاب «قدسیه» نوشته خواجه محمد احمد طاهری عراقی، ص ۴۰.

۳. قدسیه، تألیف خواجه محمد احمد طاهری عراقی، ص ۴ که از انیس الطالبین گرفته است.

۴. ابن بطوطه سلطان خلیل را سلطانی مقتدر در سمرقند می نویسد و می گوید در سال ۷۴۷ هجری قمری از سوی

مخالفتان خلع شد (تاریخ السلیمانیه، ص ۲۱۷). ۵. کتاب قدسیه، ص ۴۴.

۶. تحفة ناصری، مقاله پنجم. دکتر حشمت الله طیبی.

اما آنچه به نظر صحیح می آید این روایت است که در آن زمان عده‌ای بودند که بر روی پارچه نگارگری می کردند و این نقاشی و تصویر را با زردوزی و با رنگ آمیزی انجام می دادند و این هنرمندان صورتگر را «نقشبند» می خواندند، و نگارنده معتقد است که به احتمال بسیار ممکن است خود وی و یا خانواده اش به این کار می پرداخته‌اند و در نتیجه به نقشبندی معروف بوده‌اند. چنانکه داریم افرادی نظیر غیاث‌الدین نقشبند یزدی و یا سیف‌الدین محمود نقشبند و قطب‌الدین نقشبند یزد که این کاره بوده‌اند و چنین شهرت یافته‌اند.

مولانا بهاء‌الدین را مردی بسیار آرام و ملایم تعریف می کنند و بر این عادت گویا بر خلاف بابا سماسی و دیگران که ذکر و تهلیل (لااله الاالله) را با صدای رسا انجام می داده‌اند، وی معتقد بوده که طریقه «شیخ علاءالدوله گوجدوانی» بهتر است و وی اذکار را به صورتی آرام ادا می کرده است و استنادش بر رای امام شافعی رضی الله عنه در کتاب «آلام» بوده که بر مبنای فرمایش خدایتعالی در آیه شریفه «و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و اتبع بین ذالک سبیلاً» (صدق الله العظیم)<sup>(۱)</sup> یعنی: و بلند مکن نمازت را و آهسته مکن آن را و بجوی میانه آن طریق را.

محمد رئوف توکلی<sup>(۲)</sup> احادیثی بر این مایه در کتاب تاریخ تصوف در کردستان نقل می کند:

کنامع‌النبی (ص) فکنا اذا اشرفنا علی و ادهلنا و کبرنا و ارتفعت اصواتنا، فقال‌النبی (ص) «یا ایها الناس اربعو علی أنفسکم فانکم لاتدعون اصماً و لا غائباً انه حکیم، سمیع، قریب...» بدین معنی که با پیغمبر (ص) بودیم وقتی بر فراز دره‌ای قرار گرفتیم تهلیل و تکبیر را آغاز و صدای خود را بلند نمودیم. پیغمبر (ص) فرمود ای مردم بر نفس خویش مسلط شوید، شما ناشنوا یا غائبی را فرانمی خوانید. به درستی که خداوند دانا، شنوا و نزدیک است.

مولانا بهاء‌الدین محمد در اوان جوانی (۱۷- ۱۸) سالگی ازدواج کرد و تنها صاحب یک پسر شد. عده‌ای را روایت بر این است که شیخ پس از تولد این تنها فرزندش، بدون آنکه زن خود را طلاق گوید، با وی همچون یک خواهر زندگی می کرد و علت اینکه تنها صاحب یک

۱. آیه شریفه ۱۱۰ از سوره مبارکه کهف.

۲. تاریخ تصوف در کردستان، ص ۱۰۳ به نقل از تاریخ السلیمانیه، ص ۲۱۶.

فرزند شده است، همین امر می‌باشد. (۱)

اصول طریقت نقشبندی چنان که خود مولانا بهاء‌الدین اظهار داشته است متابعت از حضرت رسول اکرم (ص) و اقتدا کردن به آثار صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم است و خود این طریقت را «عروة الوثقی» خواند و می‌گوید: در این طریقه به اندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت متابعت سنت، کاری بزرگ می‌باشد. هر که از این طریقه ما روی بگرداند خطر دین دارد، درباره این طریقت بزرگوارانی سخن رانده‌اند که با استفاده، به قسمتی از آن سخنان اشاره می‌شود:

**شیخ عبدالله دهلوی؛** می‌گوید حاصل این طریقه شریفه، دوام حضور و آگاهی است به حضرت ذات الهی سبحانه با التزام عقیده صحیحه موافق اهل سنت و جماعت و اتباع سنت نبویه. (۲)

از این نظر چنین استنباط می‌شود که پیروان طریقه نقشبندیه به احکام و دستورات شرع مقدس نبوی و تقوی و کرامت انسانی بسیار پای بند بوده‌اند و تمایل به درویشی به معنای فقر و سادگی داشته‌اند، چنان که عبدالرحمن جامی درباره نقشبندیه می‌گوید:

نقشبندیه عجب قسافله سالارانند که برند، از ره پنهان به حرم قافله را

از دل سالک ره جاذبه صحبتشان می‌برد و سوسه خلوت و فکر چله را (۳)

**خواجه علاء‌الدین عطار؛** گوید طریقت حضرت خواجه ما (قدس سره) اختیار فقر بود و ترک دنیا و قطع تعلقات و نفی ماسوی و انفاس قدسیه ایشان در اثبات فقر و محبت فقر بود. (۴)

**عبدالرحمن جامی؛** باز هم می‌گوید طریقه بهاء‌الدین نقشبندی اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احکام شریعت. (۵)

می‌گویند بنای طریقت نقشبندی بر یازده کلمه فارسی است که در متون عربی و ترکی هم به همین صورت به کار رفته است، بدین گونه هوش دردم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یادکرد، بازگشت، نگاهداشت، یادداشت، وقوف عددی، وقوف زمانی، وقوف

۱. تاریخ و جغرافیای کردستان، به توضیح دکتر حشمت‌اله طبیبی، ص ۶۱.

۲. تحفه ناصری، به نقل از انصاح الطریقه در قدسیه، ص ۵۱.

۳. چله به منظور چهل روز در خلوت بودن و تزکیه نفس نمودن است.

۴. قدسیه، به نقل از انیس الطالبین، ص ۵۱، خواجه محمد، به همت احمد طاهری عراقی.

۵. نفحات الانس، ص ۶۱۲.

قلبی. می‌گویند هشت کلمه اول از خواجه عبدالخالق غجدوانی است و سه کلمه بعد از خواجه بهاء‌الدین نقشبندی می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

در طریقت نقشبندی غیر از اصولی که در مکتبهای دیگر هست تربیت دیگری نیز وجود دارد که به دو وجه «تربیت جسمانی» و «تربیت روحانی» خوانده می‌شود. تربیت جسمانی زمانی است که مرشد در نزد شیوخ بزرگ زمان خویش کسب فیض می‌کند و روحاً بدو وابسته می‌شود، ولی در تربیت روحانی مرشد بدون توجه به زمان و مکان خود را غرق در اندیشه‌های یکی از بزرگان تصوف و یادینی می‌کند، چنان‌که خود مولانا بهاء‌الدین نقشبندی در تحت رابطه روحانی با خواجه عبدالخالق غجدوانی بود و در حالی که تحت تأثیر ارشادات این صوفی و عارف میانه‌رو بود، طریقت نقشبندی را بنیان نهاد.<sup>(۲)(۳)</sup>

مشایخ طریقه نقشبندی برای خود سند طریقت را از سه راه به پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) می‌رسانند، بدین گونه که بهاء‌الدین نقشبندی از یک سو با واسطه سلمان فارسی نسب به ابوبکر صدیق و از او به پیامبر اکرم (ص)<sup>(۴)</sup> و از دو طریق دیگر توسط حضرت سیدالشهدا حسین بن علی (ع) و حسن بصری به حضرت علی (ع) و از او به پیامبر (ص) می‌رساند که با استفاده از رساله خطی «مرآة الحق» نوشته سید محمد طاهر هاشمی که خود از مشایخ طریقه قادری است، به صورت زیر می‌باشد:<sup>(۵)</sup>

۱. برای آگاهی از مفهوم این کلمات به کتاب قدسیه، ص ۵۵ بعد مراجعه شود.

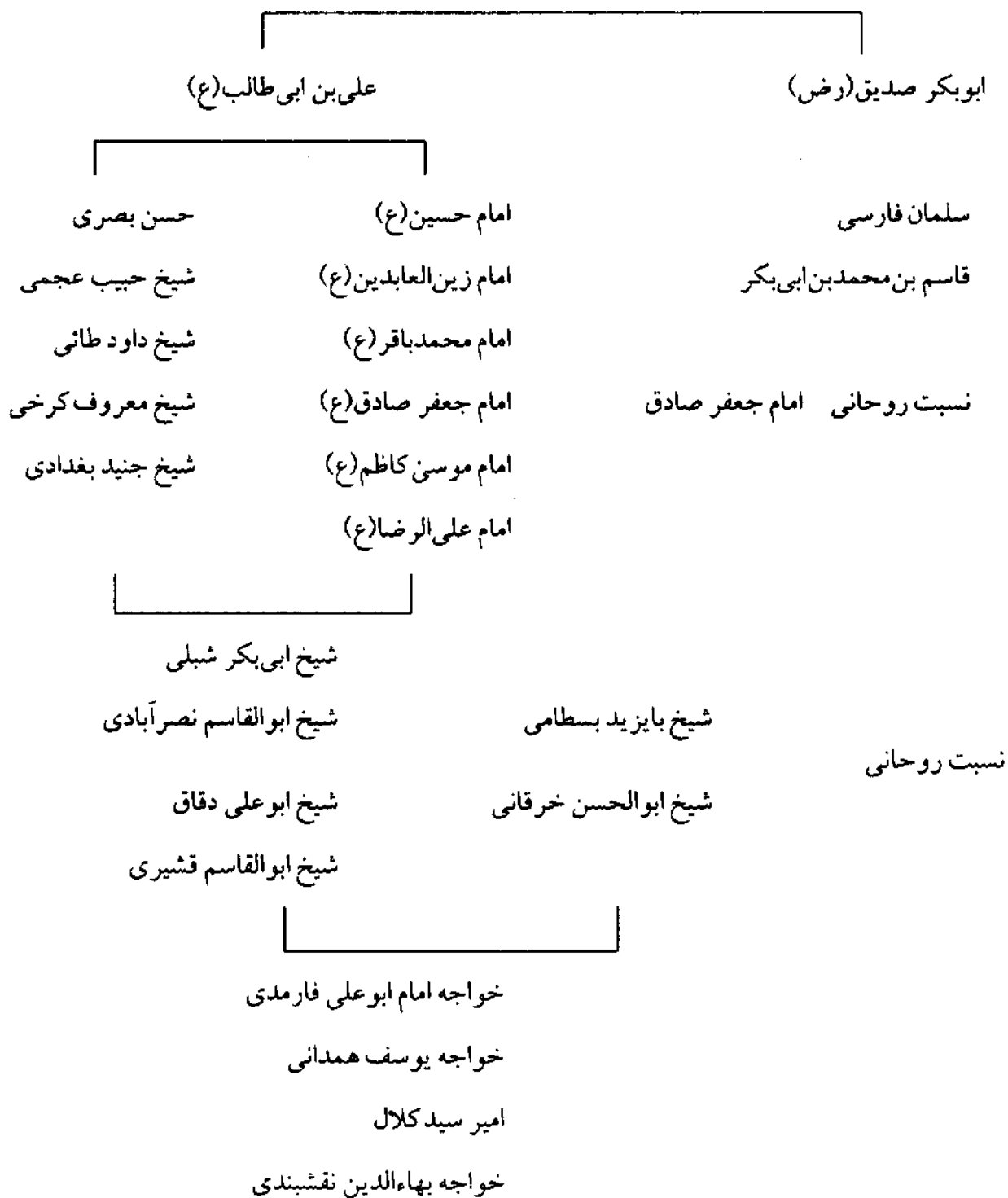
۲. قدسیه، خواجه محمد، ص ۳، جلد اول، ص ۹۵.

۳. رشحات عین‌الحیوة، اثر علی بن حسین، به همت اصغر آهنیان.

۴. به نقل از تحفه ناصری و مقدمه دکتر حشمت‌الله طیبی.

۵. فون هامر تاریخ امپراطوری عثمانی (سلسله الذهب یا زنجیر زرین) و کتاب «وامبری Vambery» تحت عنوان اخلاق و آداب مشرق زمین، چاپ ۱۸۷۶ برلن.

## حضرت رسول اکرم (ص)



علامت مشخصه در اویش نقشبندی خرقه‌ای زرد و خاکستری رنگ است.

چنانکه اشاره شد مولد مولانا بهاءالدین نقشبندی سرزمین بخارا بود که در نتیجه این مکتب هم ابتدا در همان سرزمین گسترش یافت و بعد در شهرهای مختلف خراسان و ماوراءالنهر و بعد به سایر مناطق دیگر نیز نفوذ پیدا کرد. نکته‌ای که قابل ذکر است این که



شیوخ این طریقت از خود مولانا بهاء الدین تا تمام جانشینان و خلیفه هایش از راه کار کردن زندگی خود را می گذراندند و حتی گویند مولانا بهاء الدین را نه ملکی بود و نه خدم و حشم،<sup>(۱)</sup> ولی بعدها طبقات ممتاز و امرا و فئودالها در صف این طایفه وارد شدند، و از قرن نهم هجری قمری به بعد قدرت فراوان یافتند و در بیشتر ماجراهای سیاسی و اجتماعی و جنگ و جدالها دخالت می کردند.

### طریقت نقشبندی در کردستان

انتشار طریقه نقشبندی در کردستان ایران، عراق و ترکیه و سوریه، مرهون کوششهای عارف بزرگ و صوفی نامدار «ضیاء الدین ابوالبهاء مولانا خالد و الجناحین» می باشد. این بزرگوار در سال ۱۱۹۷ و به قولی ۱۱۹۳ هجری در قریه قره داغ از توابع سلیمانیه متولد شد،<sup>(۲)</sup> پدرش احمد حسینی یا احمد بن حسین<sup>(۳)</sup> از فرزندان پیر میکائیل شش انگشت از طایفه جاف، می باشد و مادرش را از نسل سید محمد زاهد معروف به «پیر خضر شاهوئی» می نویسند.<sup>(۴)</sup>

مولانا خالد تحصیلات خود را نزد پدر و علمای دیگر نظیر سید عبدالرحیم برزنجی و سید عبدالکریم برزنجی و ملا صالح نژمار و شیخ محمد قسیم سنندجی به پایان برد و بعد در شهر سلیمانیه به تدریس پرداخت.

واسیلی نیکتین از قول معلم زبان کردی خود، ملا سعید نقل می کند که شیخ خالد شبی در خواب، شیخ عبدالله دهلوی عارف مشهور را می بیند که به او توصیه می کند که برای پیشبرد هدف خود و رسیدن به مراد دل، به زیارت خانه خدا رود و اضافه می کند که در آنجا درویشی را خواهی دید شبیه من (عبداله دهلوی) که شپشهای تن خود را از لای لباسهایش می جوید، تو باید فوراً پیش وی بروی و دامن عبایش را بوسی، او تو را به مراد دلت خواهد رساند.<sup>(۵)</sup>

۱. انیس الطالبین، به نقل از مقدمه کتاب تحفة ناصری.

۲. خلاصه الکرد و کردستان، محمد امین زکی در جلد اول صفحه ۳۶۹ سال ۱۱۹۷ و دیگر نوشته وی کتاب تاریخ السلیمانیه در صفحه ۲۲۵ سال ۱۱۹۳ هجری قمری می نویسند.

۳. مجله گلاویز شماره ۶۳ چاپ ۱۹۴۲ میلادی در بغداد به قلم ملا محسن.

۴. تاریخ مشاهیر کرد، ص ۲۹۷.

۵. تاریخ کرد و کردستان، واسیلی نیکتین، صص ۴۵۱ و ۴۵۲.

شیخ خالد خوابش را فراموش می‌کند و بعدها که به مکه مشرف می‌شود درویشی را به همان شکل و حالت می‌بیند و در حالی که از عمل شپش‌جوئی وی در ملاء عام عصبانی شده بود، به او پرنخاش می‌کند ولی درویش خیلی خونسرد می‌گوید: مگر خوابت را فراموش کرده‌ای؟ برای تکمیل مقام خویش از اینجا به دهلی برو. شیخ خالد حیرت زده به سلیمانیه مراجعت می‌کند و از آنجا رهسپار دهلی می‌گردد و در نهری سید عبدالله شمذینان یا شمذینان که قبلاً از وی صحبت شده، پس از اطلاع از هدف شیخ خالد، با وی همراه شده و او نیز رهسپار دهلی شد.

چگونگی این همراهی را چنین تعریف می‌کنند، که ابتدا سید عبدالله سعی کرد که مانع از رفتن شیخ خالد به هند گردد ولی وی ضمن بازگو کردن خوابی که دیده بود گفت هنگامی که در مدینه بودم شعری در مدح پیامبر اکرم (ص) سرودم و خواندم در آن حال از روضه با عظمت پیامبر، آوائی رسید که برای یافتن مرشد حقیقی به هندوستان برو و سید عبدالله که این شنید با وی همراه گردید.

شعر مولانا خالد در مدح پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) بدین گونه شروع می‌شود:

سرور عالم، من دلداده حیران توام	واله و سرگشته سودای هجران توام
شاه تخت قاب قوسینی تو، من کمتر گدا	کی بود یارای آن گویم که مهمان توام

دیگران بهر طواف کعبه می‌آیند و من	کوبه کو افتاده کوه و بیابان توام
دوش در خوابم نهادند افسرشاهی به سر	گوئیا پامی‌نهد بر فرق، دربان توام <sup>(۱)</sup>

در هر حال مولانا خالد از راه تهران و خراسان و افغانستان عازم هند شد و در مشهد شعر غرائی در مدح حضرت امام رضا (ع) می‌سراید که مطلع آن چنین است:

این بارگاه کیست که از عرش برتر است	وز نور گنبدش همه عالم منور است
برگرد حاجیا به سوی مشهدش دوان	کانجا توقفی نه چو صد حج اکبر است
پس یکی فرست بسهر من بینوا به هند	پیش کسی که خاک درش مشک و عنبر است <sup>(۲)</sup>

۱. تاریخ تصوف در کردستان، محمد رفوف توکلی، ص ۱۰۵.

۲. همان.

در هر حال مولاناخالد وقتی به دهلی رسید به خدمت شاه‌عبداله دهلوی، پیر طریقت نقشبندی هندوستان، بار یافت و در خدمت او به عبادت و ریاضت پرداخت و چون از وی اجازه ارشاد یافت به سنندج بازگشت و به نشر طریقت نقشبندیه پرداخت و عده زیادی از جمله استادش شیخ محمد قسیم، طریقت او را پذیرفتند.

شیخ بعد از مدتی از سنندج راهی سلیمانیه شد (۱۲۲۶ هجری قمری برابر با ۱۸۱۱ میلادی)،<sup>(۱)</sup> و در سلیمانیه مورد غضب شیوخ قادری از جمله شیخ معروف نودهی و ملامحمد بالکان یا بالک که منافع و مقام خود را در خطر می‌دیدند، قرار گرفت تا جایی که او را «خالد کذاب» لقب دادند و امیربابان را بر علیه او شوراندند که او را بکشد، با این استدلال که اگر مرد خوبی است وقتی در کردستان قدرت زیادی به هم زد برای تو خطرناک خواهد بود و اگر شریر است که حتماً باید از بین برود، چون گفته‌اند «ار تکاب القبیح لدفع الاقبح واجب» یعنی برای از بین بردن یک زشتی، توسل به کاری زشت‌تر واجب است.

شیخ خالد چون از عهده دشمنان بر نمی‌آمد، زیرا طریقت قادری مدتها بود که در کردستان برای خود پایگاه ایجاد کرده بود و شیوخ قادری قدرت زیادی داشتند، به ناچار راهی بغداد شد و به داود پاشا والی بغداد پناه برد. داود پاشا از او حمایت کرد و مدرسه «الاحسانیه» را برای او تعمیر کرد و آنجا را «التکیة الخالديه» نامید و برای تدریس در اختیار مولانا قرار داد.

هر چند بعدها به دعوت محمود پاشا حاکم بابان سلیمانیه به آن شهر مراجعت کرد ولی چون دید که پیروان طریقت قادری از کینه و دشمنی دست بردار نیستند، لذا به بغداد بازگشت و در همان تکیه خالديه به تدریس و ارشاد پرداخت. بعد از مدتی شیخ معروف نودهی که خود مردی منزوی بود، متوجه شد که تحریکات وی نسبت به شیخ خالد نابجا بوده است لذا از عمل خویش پشیمان شد و برای تحبیب شیخ خالد نامه‌ای به او نوشت و در آن ضمن اظهار ندامت از عمل خویش، از او خواست که با وی از در آشتی درآید و برای تأثیر بیشتر، نامه را توسط دو نفر از نزدیکان خود یعنی «ملاحسین قاضی معروف به ابن ملاجامی و سید

اسماعیل برزنجی» برایش فرستاد. مولانا خالد ضمن نامه‌ای که در جواب نامه‌ی شیخ معروف برایش فرستاد، از اعمال گذشته‌ی وی چشم‌پوشی نمود و او را بخشید و بدین ترتیب بین آنها سازش به وجود آمد.

مدت زمانی بعد مردم شام از مولانا خالد خواهش کردند که به آن سرزمین سفر کند و او هم دعوت آنان را اجابت نمود و در سال ۱۲۲۸ هجری به دمشق وارد شد و سپس به فلسطین رفت و مسجد الاقصی را زیارت کرد. پس از چندی برای بار دوم به زیارت خانه‌ی خدا رفت. در مراجعت به شام در صالحیه از توابع دمشق در شب جمعه ۲۸ شوال ۱۲۴۶ بر اثر بیماری طاعون درگذشت و در همانجا هم او را دفن کردند که امروز هم زیارتگاه عاشقان طریقتش می‌باشد. نویسنده‌ی کتاب الشیخ معروف نودهی این تاریخ را ۱۴ ذیقعدہ ۱۲۴۲ و ماده‌ی تاریخ فوتش را «مغرب» ثبت کرده است.<sup>(۱)</sup>

بعد از وفات مولانا خالد مرکزیت طریقت نقشبندی به کوشش شاگردان و مریدان از مشرق به مغرب یعنی از بخارا به کردستان انتقال یافت و مولانا بهاء‌الدین نقشبندی بانی طریقت را «مشکل گشا» خواندند، چنان که مولانا خالد ذوالجناحین در وصف او گفته است:

به بی نقشی چو کردی سربلندش      نهادی نام شاه نقشبندش

ز بس از وی گره از کار و اشُد      خطابش خواجه‌ی مشکل گشا شد<sup>(۲)</sup>

مولانا خالد مردی فاضل و دانشمند و شاعری گرانقدر بوده و تألیفات و آثار بسیاری به زبانهای عربی و فارسی و کردی دارد که می‌توان از تعلیقاتی بر «خیالی و عبدالحکیم خیالی در علم کلام العقد الجوهری»، شرحی بر مقامات حریری به زبان فارسی، شرحی بر «اطباق الذهب» به زبان فارسی، جلاء الاکدار و السیف البتار، الاساور العسجدیه فی المآثر الخالدیه، «نور الهدایه» و «العرفان فی سرالربطه و التوجه و ختم الخواجگان» و بسیار آثاری دیگر، نام برد.

در هر حال پس از مولانا خالد خلفا و مشایخ نقشبندی در همه جای کردستان تکایا و

۱. تاریخ تصوف در کردستان.

۲. مقاله پنجم دکتر حشمت الله طیبی در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۶۶.

خانقاه‌هایی احداث کردند و به ارشاد مردم پرداختند. می‌گویند مولاناخالد چهارصد خلیفه داشته است که از مهمترین آنان می‌توان از شیخ عثمان طویله<sup>(۱)</sup><sup>(۲)</sup>، ملقب به سراج‌الدین و شیخ محمد طویله ملقب به بهاء‌الدین که اشعاری هم به زبانهای فارسی و کردی و عربی دارد و همچنین شیخ محمد علی حسام‌الدین و شیخ عثمان سراج‌الدین ثانی مرشد اخیر نقشبندیان و شیخ عمر ضیاء‌الدین مرشد معاصر که در قریه بیاره حوالی قصبه طویله خانقاه دارد، نام برد.

دراویش نقشبندی راصوفی می‌خوانند، صوفیان ریش خود را نمی‌تراشند که اصطلاحاً به آن قلم می‌گویند. صوفیان در موارد گرفتاری و مرض از ارواح پیران یاری می‌جویند. تقدیم هدیه و پیشکش - پول و جواهرات - به شیخ از واجبات است. ذکر صوفیان نقشبندی را «ختمه یا ختم» می‌نامند و ختم یا ذکر آنان بدین گونه است که روی دو زانو حلقه‌وار می‌نشینند و چشمها را می‌بندند و درباره مرگ و قیامت و سرنوشت و مجازات و قبر و چگونگی پناه بردن به خداوند باریتعالی می‌اندیشند و معتقدند که: تفکر ساعته خیر من عباده الف سنه؛ یعنی تفکر یک ساعت، خیرش از عبادت یکهزار سال بیشتر است.

صوفیان در عالم اندیشه غرق در مرشد خویش میشوند که آن را «رابطه» می‌گویند، زیرا مرشد با حقیقت مربوط است و پیر هرکس را که نیازمند ارشاد بداند قلب و فکر خود را متوجه او می‌سازد و او را تعلیمات روحی می‌دهد که این عمل را «توجه» می‌خوانند و در این حال است که بعضی وقتها توجه مؤثر واقع می‌شود و صوفی در حالی که می‌لرزد، نعره می‌زند که این حالت را «حال یا جذب» می‌گویند و تمام این اعمال را «ختم یا ذکر» می‌نامند.

ختمه در شب سه‌شنبه و شب جمعه صورت می‌گیرد. در شب جمعه ختم اول یک صد بار صلوات «صلی الله علی النبی محمد و آله و صحبه و سلم» و پانصدبار «رب انی مسنی الضر وانت الرحیم الرحیمین» و مجدداً یک صد بار صلوات و پس از آن فاتحه. ختم دوم یکصد بار صلوات، پانصد بار «لا حول و لا قوه الا بالله» بعد یک صد بار صلوات، آن‌گاه فاتحه و پس از آن ذکر نام تمام شیوخ طریقت نقشبندی به ترتیب از اول تا آخر بدون حذف یکی از آنها و بعد

۱. طویله از توابع شهرستان حلبچه در کردستان عراق است و معنی این کلمه طویله در کردی «پیشانی» است.

۲. مواهب‌السرمدیه، ص ۲۸۱.

تلاوت کلام الله مجید و سپس تهلیل. در شب سه‌شنبه ختم اول یک صد بار صلوات و پانصد بار «رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین» بعد یک صد بار صلوات و بعد فاتحه. در ختم دوم مثل ختم دوم شب جمعه.<sup>(۱)(۲)</sup>

طریقه نقشبندی پیران و شیوخ دیگری هم دارد که می‌توان از خاندانهای نه‌ریه در کردستان ترکیه، خاندان شیخ برهان در خانقاه برهان بین مهاباد و بوکان، خاندان طویله در اورامان، خاندان شیخ عبیداله و خاندان ملا قادر شیخ در «چمپارا» در شهرستان بانه، خاندان سیری در سویل کردستان عراق و شیوخ اکری و زیبار که شیخ عبدالسلام بارزانی از جمله آنان است،<sup>(۳)</sup> نام برد.

از خاندان بارزانی می‌توان از ملامصطفی بارزانی رهبر معاصر این خاندان نام برد که بیش از نیم قرن با سلطه استکبار و استیلای انگلیسها و عواملشان در عراق مبارزه کرد و در این مدت بارها در ایران حوادثی را ایجاد نمود که اقدامات وی در زمان حکومت یکساله حزب دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد، از جمله آن حوادث است و بعدها زمانی که محمدرضا شاه پهلوی با صدام حسین رهبر فعلی عراق در کنفرانس کشورهای اسلامی در الجزایر شرکت کرده بودند، با میانجی‌گری هواری بومدین رئیس جمهور وقت الجزایر در ۱۹۷۵ اختلافات موجود بین خود را حل و فصل کردند و به دنبال آن، محمدرضا پهلوی که خود را حامی و ناجی کردها قلمداد کرده بود، به او خیانت کرد و ملامصطفی و تمام مریدان و رزمندگان او را در ممالک مختلف آواره ساخت و هم امروز هم فرزندان این مرد بزرگ کرد برای رهایی از یوغ استبداد و فشار صدام حسین دیکتاتور عراق، در حال مبارزه و سیتزند.

در پایان این بحث بد نیست اضافه شود که القاب سلسله نقشبندیه در قرون مختلف، متفاوت بوده است، چنان که از حضرت ابوبکر (رضی) تا شیخ طیفور بن عیسی ابی یزید بسطامی را «صدیقیه» و از شیخ طیفور تا خواجگان و شیخ عبدالخالق گوجردوانی را

۱. تاریخ تصوف در کردستان، محمد رنوف توکلی و مقاله پنجم از مقدمه تحفه ناصری میرزا شکراله سندجی، ص ۶۸.

۲. در این مورد توضیح مفصل تر لازم است، ولی چون این کتاب هدفی دیگر دارد برای اطلاع بیشتر به نوشته‌های واسیلی نیکیتین و در کتاب کردها، به گفته خودشان و مخصوصاً لونی ماسینیون فرانسوی و بخصوص کتاب تحقیقی وی به نام «شور و عشق حسین بن منصور حلاج» مراجعه کنید.

۳. الاکراد، بازیل نیکیتین، ص ۲۰۲.

«طیفوریه» می‌نامند و از شیخ عبدالخالق تا شیخ بهاء‌الدین محمد اویسی بخاری به «خواجگانیه» و از شیخ بهاء‌الدین تا شیخ عبیداله احرار به «نقشبندیه» معروفند. ضمناً صوفیان نقشبندی را «خواجگان عزیزان» می‌خوانند.<sup>(۱)</sup>

## اهل حق یا علی‌اللهی‌ها

علی‌اللهی‌ها یا اهل حق، پیروان مکتبی هستند که به قولی در راه شناساندن حضرت علی (ع) راه اغراق و زیاده‌روی می‌پیمایند و آن حضرت را تا مقام الوهیت بالا می‌برند و چون به قول واسیلی نیکیتین اصول شریعت این آیین، بخش مهمی از کردستان را در بر می‌گیرد<sup>(۲)</sup> و بخصوص در ایران و ترکیه طوایف کلهر، سنجاییها و هسته اصلی ایل گوران<sup>(۳)</sup> و علوی‌های ترکیه، پیرو این عقیده‌اند.

در ابتدا گفتن این عقیده پیروان اهل حق را بد نیست بیان کنیم که می‌گویند: باری‌تعالی ظاهر می‌شود در صورت خلق، و بعد انتقال می‌کند از صورتی به صورتی دیگر، و کمال صورتش «علی» است و چون بر آن معرفت حاصل کند، تکلیف از آن ساقط می‌شود.<sup>(۴)</sup>

مسلك یا مذهب اهل حق، ترکیبی است از مجموعه‌ای از عقاید و نظریات مخصوصی که از آراء و افکار زردشتی، مسیحی، مانوی، و با افکار فلسفی غلاة - افراط‌گرایان - به وجود آمده است و در نتیجه با اینکه پیروان این مسلك خود را مسلمان و شیعه مذهب می‌دانند و مانند شیعیان به ائمه اطهار (دوازده امام) معتقدند یعنی شیعه امامیه هستند، حالت خاصی غیر از اسلام دارد و از سایر مذاهب اسلامی جدا می‌شود.

پروفسور و مینورسکی مستشرق و سرپرست هیئت نویسندگان «دایرةالمعارف اسلامی یا انسکلوپدیای اسلام»، می‌گوید: این مذهب بر پایه نظریات افراطیون یا غلاة شیعه قرار گرفته و ترکیبی از مذهب تناسخ و تصوف است که به شکل آیین مخصوصی در آمده است.<sup>(۵)</sup>

۱. تاریخ امپراطوری عثمانی، فون هامر، جلد اول، ص ۱۳۸.

۲. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۵۰۵، به نقل از ن. مار.

۳. چون ایل گوران پیرو این مکتب هستند در کردستان به طور کلی اهل حق را گوران می‌خوانند.

۴. طرایق الحقایق، ملانظر علی طالقانی، جلد دوم، ص ۱۰۹.

باید گفت اهل حق نوعی تصوف یا عقیده‌ای غلوآمیز و افراطی است، با سابقه‌ای تاریخی تقریباً هم‌سال با اسلام که با این که در قبول علی (ع) و مقام وی، در سلک شیعیان می‌باشد، اما به صورتی است که از حالت عادی و متعارف خارج شده و راه افراط پیموده است. پروفیسور مینورسکی که در دو کتاب خود<sup>(۱)</sup> درباره این آیین تحقیقات جالب خود را بیان کرده و می‌گوید: تنها این نیست که خلیفه چهارم علی (ع) را خدا بدانیم، بلکه بنابر اصول این آیین، خداوند در هفت جسم حلول کرده (تناسخ)<sup>(۲)</sup> که یکی از آنها علی بوده است و پیروان این آیین می‌گویند در هر بار که خداوند جهت حلول در جسمی به زمین آمده است، چهار فرشته هم که هر یک معرف یکی از صفات خداوندند با او همراه بوده‌اند. بنابراین «وحی اسرار» مربوط به زمان علی (ع) نیست، بلکه در زمان «باباخوشین Baba Khoshin» و «آقا صحاك Sohâk» صورت گرفته است.

عقیده علی‌اللهی‌ها اگرچه مخصوص یک قوم بخصوص نیست و پیروان آن از ملیتهای مختلف هستند، با این همه دو کتاب مقدس آنان که به نام «کلام سرانجام» و «کلام خزان» می‌باشند، به صورت منظوم و به گویش کردی «اورامی» و «گوران» است. از خصوصیات آیین اهل حق، اعتقاد و ایمان به سه اصل می‌باشد که زردشتیان به آنها معتقد بودند و آن سه اصل عبارت‌اند از «کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک» که در کتاب «کلام سرانجام» به زبان کردی، این سه اصل چنین بیان شده‌اند: «یاری چارچيون، باوری و جا، پاکی و راستی، نیستی و ردآ» بدین معنی که یاری چهار چیز است، عمل کنید پاکی و راستی و نیستی و یاری که یاری در اینجا به معنی دوستی و همراهی است و منظور این است که مومن به طریقت اهل حق بودن اساس دین‌داری و نیز شرکت در ذکر جلی در جمع اهل حق پایه برای آن است. هدف از پاکی عبارت است از دوری از هر نوع ناپاکی و کثافت به هر صورت و کیفیتی که باشد و به صورت ساده دوری از هر نوع آلودگی در گفتار و کردار و پندار. اما

۱. مصالح لازم برای تحقیق درباره آیین ایرانی اهل حق به زبان روسی، و یادداشت‌هایی درباره طریقت اهل حق به زبان فرانسه، پاریس ۱۹۲۱ در مجله R-M.M و هم چنین مقاله‌ای به همان عنوان در دایرةالمعارف اسلامی (دو نمونه اخیر به نقل از کردوکردستان واسیلی نیکیتین، ص ۵۰۵).

۲. پیروان اهل حق به تناسخ یا حلول روح از انسانی که می‌میرد به انسانی که به دنیا می‌آید، معتقدند که بعداً به توضیح آن خواهیم پرداخت.



منظور از نیستی خود را از تمام علائق دنیوی دور داشتن و از خود بریدن تا به توان به مقام «فنا فی الله برسی و به حق پیوندی»<sup>(۱)</sup>.

اما چنان که گفتیم اهل حق یا علی‌اللهی‌ها به تناسخ یعنی حلول روان از یک مرده به یک زنده اعتقاد دارند که آنچه مسلم است اخذ این عقیده از هندوان است و به اعتقاد آنها خلقت در پنج مرحله صورت گرفته، بدین گونه که خداوند همراه با فرشتگان هفتگانه به صورت بشر در آمده و نازل شده است که در مرحله اول خدا به دون<sup>(۲)</sup> «یا» تجلی کرده و در دور دوم به دون علی در آمده و بعد به صورت «شاه خوشین» و در مرحله چهارم به صورت «بابانادوس» و سرانجام در ظاهر «سلطان اسحق» ملقب به «صاحب کرم» نازل شده است. این حالت یعنی حلول روح را در جسمی «دونادون» می‌گویند.

با توجه به گفته فوق، دوره‌های حلول پنجگانه عبارت‌اند از: دوره آفرینش، دوره علی، دوره لرستانی یا شاه خوشین که با اواخر قرن سوم هجری مطابقت می‌کند، دوره سرکت و سرانجام دوره «پردیوری» که با قرن هفتم هجری تطبیق دارد.<sup>(۳)</sup> اما اولین حلول یا تجلی کامل ذات پروردگار تجلی به علی (ع) است و بعد از حضرت علی تجلی کامل ذات خداوندی در سلطان اسحق است و بر همین اصل علی (ع) و سلطان اسحق از نظر اهل حق برابرند و سلطان اسحق دون یا مظهر حضرت علی می‌باشد<sup>(۴)</sup> و این سلطان اسحق پسر شیخ عیسی برزنجی است که از سادات برزنجه بود<sup>(۵)</sup> و این یکی از دلایل کردی بودن این عقیده است، زیرا توسل به یک خاندان کرد (برزنجه) از اصل کردی می‌تواند باشد. منزلت سلطان اسحق به خاطر ایجاد نظم و نظامی است که به اهل حق بخشید و آنها را که تا زمان وی پراکنده و بی‌سروسامان بودند، به دور هم جمع کرد و این آیین را توسعه بخشید. بنای خاندان‌های

۱. این قسمت استفاده از عقاید صوفیه است که عطار و دیگران به آن اشاره دارند که برای رسیدن به خداوند هفت مرحله را باید طی کرد و سرانجام در مرحله هفتم در خدا حل شد (فنا فی الله).

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم (مولوی)

۲. دون به معنی مظهر است.

۳. بطروشفسکی نویسنده کتاب اسلام در ایران، این حالت حلول را «صدور یا فیضان» متواتر بار یتعالی می‌نامد، (ص

۳۲۶). ۴. غلاة شیعه، دکتر گلشن ابراهیمی، ص ۲۶۹.

۵. مقاله اهل حق و مقاله منشأ اجتماعی معتقدات اهل حق، دکتر حشمت الله طیبی، در مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۵ و مجله وحید، شماره‌های ۹ تا ۱۲.

حقیقت و مراسم سرسپردن و «چون سر شکستن» و «انتخاب پیر و دلیل» و وظایف آنها و تشکیل خانقاه که «جم خانه» نامیده می شود و «روزه سه روزه» و «قربانی و خدمت» و «نذر و نیاز» از جمله قوانین و مقرراتی است که توسط سلطان اسحق به پیروان ابلاغ شد و بعد از وی نیز تا به امروز به همان شیوه ادامه دارد. (۱)(۲)

راجع به تناسخ، علی‌اللهی‌ها نظریاتی دارند که به طور اجمال چنین می توان بیان کرد: انسان پس از مرگ بدون فوت وقت، روحش به جسمی همتای او، حلول خواهد کرد بدین ترتیب که اگر کسی که می میرد انسانی نیکوکردار باشد، روحش در صورتی به همان گونه، حلول خواهد کرد و برعکس. در کتاب الملل و النحل آمده است که هیچ مرتبه‌ای بالاتر از درجه نبوت و به قول بعضی، ملائکه نیست و هیچ مقامی هم پست‌تر از مقام «درکه‌حیه» یا «درکه شیطانی» نیست، (۳) و نیز می گویند: در ذات بشر ذره‌ای از ذات خداوندی هست - ظهور ربانی در ظهور جسمانی - که همیشه در نزد پاکان و بزرگان در حال گردش است - مظهر به مظهر - اگر بدن، بدن کاملی باشد، حق در او تجلی می کند، همچنان که حق و حقیقت در علی تجلی کرده است و علی به طور مکرر و مرتب علاوه بر این که در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد تجسم یافته، بلکه در وجود تمام انبیا و ائمه هم حلول کرده است. (۴)

حلول روح همراه با هفت جلوه پیاپی یا هفت فرشته مقرب در جسدهای خاکی صورت می گیرد که این حلول مثل لباس پوشیدن است، که آن را «جامه یا دون» می گویند. پیروان این طریقت به رجعت روح هم عقیده دارند و می گویند صاحب روحی که دارای صدق است می تواند تقاضا کند که روح او به صورت کامل تری به این دنیا برگردد و هرگاه اراده خداوندی تعلق گیرد، ظهور وی در دنیا رخ خواهد داد و برای این کار چهار فرشته مقرب - جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل - به صورت چهار درویش گردهم جمع می شوند و پس از ظهور پراکنده می گردند. علی تجلی و مظهر تمام و کمال ذات خداوندی است و او است که در هر دوره و عصری در جسم پاکان و مقدسین، از اهل حق متجلی می شود.

۱. مقاله اهل حق از همان نویسنده در مجله وحید، که این مراسم را مشروحاً در شماره ۱۱ شرح داده است.

۲. الملل و النحل شهرستانی، ص ۲۰۰.

۳. درکه درکردی به معنی درب است.

۴. اسلام در ایران، پطروشفسکی، ص ۳۲۶.

اهل حق می‌گویند برای رسیدن به خدا انسان باید مراحل را طی کند؛ اول انجام آداب و سنن شرعی، دوم اجرای رسوم عرفانی و سرانجام رسیدن به مرحله حقیقت یا خداوند. اهل حق معتقدند که خداوند اسراری به پیامبران گفته که حضرت محمد (ص) هم به حضرت علی فرموده و او هم به امام‌ها و سرانجام به مقدسین گفته‌اند که به جز آنها کسی را یارای شنیدن آن اسرار نیست.

تعمق در آیین اهل حق مثل اغلب فرق مذهبی بعد از اسلام، نشان می‌دهد که کوشیده‌اند که آیین و معتقدات باستانی ایران را به صورتی در آیین اسلام و شعب آن رسوخ دهند، مثلاً در این آیین کمی توجه به وجود «سرداران نورانی» و «سرداران ظلمانی»، برگشت به همان جنگ دایم بین نور و ظلمت است در دین زردشت.

اهل حق به نام‌های گوناگون شهرت دارند، مثل اهل سربارسان، اهل طایفه و طایفه‌سان و نصیری، و علی‌اللهی، که خود به فرق مختلف تقسیم می‌شود، مثل قزلباش<sup>(۱)</sup>، قره قویونلو که ظاهراً فرقه مزبور در میان ایل به وجود آمد<sup>(۲)</sup> و گورنلر که لغتی ترکی است «Goranlar» به معنی بینندگان و در حدود ارومیه به نام «ابدال بیی» که باز لغت ترکی است و به معنی «خان ابدالها» و در قزوین به نام «کاکاوند» و در مازندران به نام «خوجه». که نتیجه حاصله این است که تقریباً در هر منطقه به نام ایل و طایفه‌ای که پیرو این عقیده‌اند، معروفیت دارند،<sup>(۳)</sup> چنان‌که قبلاً هم اشاره شد، در کردستان و آذربایجان چون بیشتر ایل گوران که شاخه بزرگی از کردهای مقیم ایران و عراق‌اند، این عقیده را دارند لذا همه علی‌اللهی‌ها را گوران می‌خوانند. اهل حق بیشتر در خفا به آیین خود می‌پردازند و اکثر آنها خود را جزو شیعیان امامیه می‌دانند، در طول تاریخ بیشتر قزلباشان، صفویه را در برابر عثمانیان و سنی‌ها یاری می‌داده‌اند، مرکز عمده اهل حق کرمانشاهان، در کردستان ایران است ولی در برخی نقاط دیگر هم زندگی می‌کنند و چنان‌که گفته شد در ترکیه به نام علویان و قزلباشان، در منطقه «درسیم» معروف‌اند و در شهرهای دیگر مثل تهران، آذربایجان و کردستان ایران و عراق تعدادشان کم نیست.

۱. چون در جریان جنگ‌های ایران و عثمانی پیروان این عقیده بیشتر طرف ایران را می‌گرفتند.

۲. همان.

۳. اسلام‌درایران، پطروشفسکی، ص ۳۲۵.

مرکز اصلی پیروان اهل حق تا قرن هفتم هجری لرستان بود و بعدها به کرمانشاهان انتقال یافت و تقریباً اکثر طوایف گوران، قلخانی و سنجابی و کلهر و زنگنه و عثمانه‌وند و جلاله‌وند و عده‌ای از اهالی غرب ایران مثل قصر شیرین، سرپل ذهاب و کرند و صحنه و هلیلان و در لرستان مردم دلفان و پشتکوه و ایلات لک و سگوند پیرو این عقیده‌اند. در تبریز و مراغه و قزوین و کلاردشت نیز از پیروان این عقیده زندگی می‌کنند. در تبریز و اطراف آن، مرکز این طایفه شهر کوچک ایلخچی در حدود سی کیلومتری تبریز است، که بزرگترین مرکز تولید پیاز آذربایجان و بلکه ایران است و تقریباً کلیه اهالی این شهر پیرو این عقیده‌اند و زیارت‌گاهی هم در بالای تپه‌ای چسبیده به شهر دارند که مرتب مورد زیارت پیروان این عقیده قرار می‌گیرد. به علاوه در شهرهای سلیمانیه و کرکوک و موصل و خانقین عراق هم از پیروان اهل حق وجود دارند. به عقیده محققین روسی مثل و.ف. مینورسکی، اهل حق قسمتی از تعالیم اسماعیلیه را حفظ کرده‌اند و آخرین کسی که علی الله در آن حلول خواهد کرد، حضرت مهدی امام دوازدهم (ع) است.<sup>(۱)</sup>

و.آ. گاردلوسکی می‌گوید: مطلب اصلی تعالیم این فرقه عبارت است از شناخت لاینقطع اولو هیئت علی (ع) و آمد و رفت او به زمین، و علی نه تنها شخصاً خداست بلکه مبداء الهی هم هست،<sup>(۲)</sup> و حیات بعد از مرگ وجود ندارد و دو مبداء همیشه در حال مبارزه هستند که عبارتند از عقل و نفس یا شعور و احساس. تعدد زوجات رازد می‌کنند و طلاق جایز نیست. پیران یا مرشدان این قوم مقامشان موروثی است.

در مجالس مخفی قربانی به عمل می‌آید که بر سفره عام گسترده می‌شود و پیش از گستردن سفره عام، رقص و سماع و حال و شور صورت می‌گیرد که با فریادهای علی و حق همراه است و آلات موسیقی زهی هم آن را همراهی می‌کند،<sup>(۳)</sup> و عقاید و اعتقاداتی هم در میان اهل حق یا علی الهی‌ها هست که خود عجیب به نظر می‌آید، مثل عقیده قزلباشهای «درسیم» که می‌گویند حضرت علی شمشیری به روسیه داده است که با آن با ترکها خواهد

۱. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ص ۳۲۶.  
 ۲. قره‌قویونلو نوشته و.آ. گاردلوسکی، ص ۱۵.  
 ۳. برای اطلاع بیشتر به تألیفات ن، مار مخصوصاً کتاب «سماع فرقه اهل حق»، صص ۲۲۸ تا ۲۵۴ مراجعه شود.

جنگید و آنها را شکست خواهد داد،<sup>(۱)</sup> و یا بابا یادگار کسی است که روح امام حسین (ع) در روحش حلول کرده است.<sup>(۲)</sup>

در مراسم مذهبی این طریقت، در بین حاضران مجلس، نان و گوشت پخته توزیع می‌شود و در این حال به گفته سرراولنسون Rowlenson، پیر طریقت که بر قربانی نظارت داشته است، شاخه‌هایی از درخت «موزد و بید» در دست می‌گیرد. آیین «سرسپردن هم» از مراسم جالب اهل حق است و آن بدین گونه صورت می‌گیرد: گردویی را از وسط نصف می‌کنند و یک نیمه را کسی که مرشد است و قرار است مریدی را بر اسرار واقف کند، نگاه می‌دارد و نیمه دیگر را مرید در کلاه خود به عنوان طلسم یا تعویذ، مخفی می‌کند. یک سکه نقره و یک دستمال ابریشمی نیز به کار گرفته می‌شوند. مراسم اتحاد عرفانی هم که به «وصلت حق» موسوم است، با کشف و تلقین اسرار، جنبه‌های مشترکی دارد.<sup>(۳)</sup> اهل حق روزه گرفتن را بسیار اهمیت می‌دهند و جشن معروف «بَزَخ بَران» Barkh Bran را که عبارتی کردی و به معنی سربریدن بره است، با روزه همراه می‌کنند. اهل حق مثل دراویش اهل تصوف، جلسات ذکر و خلسه همراه با موسیقی و ذکر عشق به خدا و برادری دارند. اهل حق اجر و پاداش را چنان که گفته شد، در تناسخ حل می‌کنند و می‌گویند: آدمی برای گناهی که مرتکب شده است، در شرایط و اوضاع فلاکت بارتری به دنیا باز خواهد گشت، ولی روح پارسایان نیکوکار که به مقام پیر طریقت رسیده‌اند به کانون ملکوتی برمی‌گردند.<sup>(۴)</sup> به عقیده اهل حق، محل دادرسی در روز قیامت، شهرهای قزوین زنجان در ایران شاره ژور یا شهر زور در عراق تعیین شده است.<sup>(۵)</sup>

«فردریک کومن» می‌گوید: در آداب و رسومی که در نزد اهل حق رعایت می‌شود، رسومی مربوط به دورانهای بسیار قدیم بت پرستی هنوز وجود دارد،<sup>(۶)</sup> چنان که «حاجی موگونیف» در جریان جنگهای اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) در مرزهای ایران و ترکیه، از

۱. دایرة المعارف اسلامی (انسکلویدی اسلام) پروفیسور مینورسکی.

۲. مرقد بابایادگار در بخش گوران از توابع سرپل ذهاب است که پروفیسور مینورسکی، در کتاب کردها به آن اشاره کرده است.

۳. کرد و کردستان واسیلی نیکیتین، ص ۵۰۷.

۴. سه سال در آسیا، گنت گوبینو Conte-de Gobineau، صص ۳۷۰ تا ۳۳۸، چاپ ۱۸۵۹.

۵. کرد و کردستان، ص ۵۰۸. ۶. گزارش سوریه، چاپ ۱۹۲۲، صص ۶۳ تا ۲۶۲.

نزدیک قربان‌گاهی را در یک چادر دیده که کردها، اهل حق برای خدایان ناشناسی قربانی می‌کرده‌اند،<sup>(۱)</sup> در هر حال مثل دیگر عقاید و آیینهای موجود در کردستان، در این باره نیز گفتنی زیاد است به همین مقدار بسنده می‌شود.

### صابئی‌ها یا صابی‌ها

از جمله عقایدی که باید گفت با گذشته‌های قبل از اسلام نسبت دارد، عقیده‌ای است که عده‌ای از مردم «حران» دارند. این عقیده تقریباً حد واسط بین یهودی‌گری و مسیحیت است. ضمن اینکه مقداری هم از عقاید و آداب و سنن کهنه و نو، در آن به چشم می‌خورد، مثلاً صابئی‌ها پسرهای خود را ختنه نمی‌کنند - مثل مسیحیان - و بیش از یک زن نمی‌گیرند و طلاق مگر به حکم حاکم صورت نمی‌گیرد و کتابشان به نام «سرداربا» یا «گنزه» معروف است. آداب و رسوم خود را در کنار آب روان که برایشان بسیار محترم است، انجام می‌دهند. از پیروان آنها در دزفول و شوشتر ایران و قسمتهای دیگری از عراق وجود دارند.

## فصل دهم

### خط - زبان در ادبیات کردی و سرگذشت تاریخی آن

زبانهایی که امروزه در دسترس و معرض استفاده ما قرار دارند، از اول به همین شکل نبوده‌اند و هم چنان که اقوام و ملتها، برای رسیدن به مرحله کنونی تکامل، دورانهای بسیار پر پیچ و خمی را پشت سر گذاشته‌اند و از تنگناها و فراخناهای بسیاری عبور کرده‌اند، زبان نیز برای رسیدن به این شرایطی که دارد فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته و با آشفستگی‌ها و پراکندگیهای فراوانی دست به گریبان شده، تا نظم و ترتیب و جمع‌بندیهای کنونی و شکل‌گیری امروزی را دارا شده است. زبانهای ناحیه‌ای چندی در هم آمیخته‌اند و بعد از کشمکشهای زیاد، معجونی از آنها تشکیل یافته و بعد به ناگهان گرفتار تهاجمات و حملات اقوامی دیگر که زورمندتر هم بوده‌اند، گردیده و بازبانی غالب از قوم پیروز روبه رو شده‌اند که هیچ‌گونه تشابهی با آن چه خود با آن صحبت می‌کرده‌اند نداشته است. پس درگیرها و کش و قوسها شروع شده و سرانجام آن گروهی که فرهنگی غنی‌تر داشته، آن زبان دیگر را تحت تأثیر قرار داده، ضمن آن که تعدادی کم یا زیاد، از کلمات دیگری هم بدون آنکه حاصل یک برنامه‌ریزی منظم باشد، فقط از روی احتیاج و در نتیجه ارتباط در آن نفوذ کرده و سرانجام زبانی دگرگون شده نسبت به آنچه که بود، پدید آمده که گاه این دگرگونی بنیادی بوده و باعث شده زبان یکی از طرفین به کلی از صفحه روزگار زدوده شده و از بین برود.

با توجه به این که زبان یکی از بزرگترین عوامل وحدت ملی و قومی است، وجود و جوه مشترک دیگر در زمینه فرهنگ مادی و معنوی فقط تکامل بخش آن، برای تحقق این خواسته

— وحدت ملی و قومی — است، چنان که در خیلی موارد و از جمله در مورد خود قوم کرد، با اینکه عوامل ناساز و مخرب بسیاری دست به کار نابودی و اضمحلال کردها بوده و هست، تجزیه سیاسی و...، هیچ کدام نتوانسته‌اند در وحدت قومیت مردم کرد، خللی وارد آورند. با تمام اینها، بحث درباره زبان کردی، مستلزم رعایت چند اصل است که اصل اول و اساسی آن، ریشه‌یابی زبان کردی است و با توجه به این که گذشته این زبان بسیار دور و وابسته به طوایف گوناگون بسیار کهن می‌باشد، علیهذا این کار بسیار مشکل و محتاج تفحص و کاوش سخت و پرحمت و آگاهانه، توسط افراد صاحب نظر و اهل فن می‌باشد که به همین علت، این کار هم آن چنان که باید و شاید، تا به امروز صورت نگرفته و اطلاعات موجود هم، کم و ناکافی است.

البته این اظهار نظر به معنای آن نیست که تاکنون کاری در این باره انجام نشده و تحقیق و تتبعی صورت نگرفته باشد، بلکه منظور این است که با آن تاریخ تاریکی که از این قوم گفتیم و تداخلهای جانبی بسیاری که در این مورد انجام داده شده است، بررسی‌های انجام شده را ناکافی و نارسا ساخته و به همین دلیل، برای رسیدن به هدف مورد نیاز، هنوز فعالیت بسیاری لازم می‌باشد. پس برای کسی که بخواهد درباره زبان کردی تحقیق نماید، صرف نظر از ریشه‌یابی این زبان بحث و بررسی درباره وضع موجود آن ضمن دنبال کردن آن، تا آنجا که می‌توان ارائه دلیل نمود، لازم است و بازگشت به گذشته این زبان تا آنجا که مقدور است، خالی از فایده نخواهد بود.

اتنوگرافی یا علم قومیت، براساس قوانینی که دارد، زبان کردی را بازبان مادی یکی می‌داند و زبان اوستا را هم همان زبان کردی، بخصوص کردی مکرری Mokree می‌خواند — هر چند که جز چند کلمه از زبان مادی، در دسترس نداریم — و دانشمندانی نظیر «دارمستتر» مستشرق و نویسنده کتاب «تحقیقات درباره ایران»<sup>(۱)</sup> و دکتر اسپایزر و هوارت بر این نظریه صحه گذاشته‌اند و زبان کردی را بازبان مادی یکی می‌دانند، و نگارنده بر همین اساس معتقد است که اگر زبان مادی امروز به آن صورت که دانشمندان مطرح می‌کنند، اثری از خود به



جای نگذاشته است، به خاطر این است که این زبان خود به صورت وسیعی، امروزه به حیات خود ادامه می‌دهد و به مصداق، آب در کوزه و ماتشنه لبان می‌گردیم با این که زبان مادی با تمام قدرت خود به صورت زبان کردی وجود دارد، دانشمندان در جاهای دیگر، به دنبال آن می‌گردند و این در حالی است که می‌دانیم زبان‌های مادی و پارسی هم، به همدیگر بسیار نزدیک بوده‌اند،<sup>(۱)</sup> پس در حقیقت آثاری را که ما آنها را فقط پارسی می‌دانیم، مادی هم هستند و این چیزی است که استرابون، جغرافی‌دان یونانی، آن را بیان کرده است.<sup>(۲)</sup> با این حساب، زبان مادی را که ما زبان اوستائی می‌دانیم، در حقیقت زبان کردی است و چنان که در بخشهای گذشته این کتاب اشاره کردیم، کرد و ماد هر دو یکی هستند و حتی با پارسیها هم تفاوت‌های ناچیزی دارند.

مرحوم استاد ملک الشعراء بهار در اشاره به زبان مادی که آن را زبانی جداگانه می‌داند و در تقسیم‌بندی زبانها، زبان مادی را جدا از زبان پارسی مورد توجه قرار می‌دهد، مینویسد: قدیمترین یادگاری که از زندگی نیاکان باستان ما، باقی است «نُسکهای اوستا» است که شامل سرودهای دینی و احکام مذهبی نیاکان و محتوی تواریخی است که شاهنامه فردوسی نمودار آنست و تا آن گاه که به زمان زرتشت سپتیمان می‌پیوندد.<sup>(۳)</sup>

این گفتار نمایانگر این واقعیت است که رشته ارتباط سیاسی و ادبی و اجتماعی ایران، هیچ گاه نگسسته است و گانه زرتشت نمونه کهن‌ترین آن زبانها است. اما در مورد نزدیکی زبانهای پارسی و مادی، اصلاً نباید تردید کرد، زیرا به قول استاد بهار: چنان که زبان مردم ماد که بخش بزرگ ایرانیان و مهمترین شهرنشینان آریایی آن زمان بوده‌اند، با زبان فارسی هخامنشی تفاوتی می‌داشت، هر آینه کوروش و داریوش و غیره، در کتیبه‌های خود که به سه زبان فارسی، آشوری و عیلامی است، زبان مادی را هم می‌افزودند تا بخش بزرگی از مردم کشور خود را از فهم آن نبسته‌ها، ناکام نگذارند، از این رو مسلم است که زبان مادی خود به

۱. کتاب ایران قدیم، استرابون، به نقل از آپر، ص ۳. *Oppert La peuple et Langne des Medes* که به تشابه زبانهای مادی و پارسی اشاره کرده است، مضافاً استرابون در قرن اول میلاد مسیح یعنی زمان اشکانیان می‌زیسته و کاملاً به مادیها و پارسیها نزدیک بوده است.

۲. سبک‌شناسی، استاد محمد تقی بهار (ملک الشعراء) جلد اول، صص ۳ و ۴ بیعد.

۳. همان.

عینه زبان فارسی باستان یا نزدیک بدان و لهجه‌ای از آن بوده است که از نام پادشاهان ماد مانند «فرا‌اورت» و «خِشتریت» و ... که به لفظ آرت آغاز می‌شود؛<sup>(۱)</sup> البته به نظر نگارنده زبان مادی لهجه‌ای از پارسی نبوده و بر عکس زبان پارسی شعبه‌ای از زبان ملی مادی بوده که قبل از آن در سرتاسر کشور ایران زبان فایق و غالب بود.

باز برای یادآوری، قبلاً اشاره کردیم - لازم است اشاره نمایم کردها تقریباً در تمام ایران به صورت گسترده‌ای بوده‌اند، و یک عده از مستشرقین معتقدند که کردها از شرق، به غرب ایران مهاجرت کرده‌اند و این حالت نمی‌تواند جنبه استثنائی و یا تهاجمی داشته باشد. کردها جزوی از مردم این سرزمین بوده‌اند و بعدها - در قرون بسیار دور - بنا به عللی که اشاره شده و می‌شود، آنان در منطقه اصلی خودشان تمرکز یافتند و این منطقه هم از نواحی غرب ایران - آذربایجان، همدان و اصفهان - رو به غرب پیشروی کرده و باز همان سرزمینی است که مادیها هم هسته مرکزی منطقه سکونتشان بوده است. ملک الشعراء بهار در این باره می‌گوید: «طوایف کرد بدون تردید از آن مردمی‌اند که از روزگاران قدیم در سرزمین خود که بخشی از ایران است، جای‌گیر بوده‌اند و گاهی دامنه چراگاه و خیمه و خرگاه خود را تا دشتهای لرستان و جبال اصفهان و کوه کیلویه و سواحل خلیج فارس می‌گسترده‌اند و زبان و آداب آن مردم، یکی از دیرینه‌ترین زبان و آداب ایرانی است و شعر کردی یکی از اقسام شعرهای پنج هجائی قدیم است و لغات زبان آن قوم نیز یکی از شاخه‌های زبان ایرانی است».<sup>(۲)</sup>

در همین باره گزنفون سردار و مورخ یونانی زمان هخامنشیان هم در کتاب آناپاز یا بازگشت ده هزار نفر مطالبی اظهار داشته است،<sup>(۳)</sup> و عده زیادی از دانشمندان دیگر هم اظهار عقیده کرده‌اند که گائۀ زرتشت، به زبان کردی است که یکی از شاخه‌های زبان ایرانی می‌باشد،<sup>(۴)</sup> پس زبانی که مادی‌ها با آن صحبت می‌کرده‌اند، نمی‌توانسته زبانی جدا از زبان دیگر اقوام هم‌نشین وی در این ناحیه باشد. زبان اوستائی، زبان محاوره مردم، بخصوص در غرب و شمال غرب ایران (کردستان) بوده و آن قسمت از کلمات و لغات مادی هم که در

۱. همان، ص ۵.

۲. سبک‌شناسی، جلد اول، ص ۵ زیرنویس.

۳. آناپاسیز یا بازگشت ده هزار نفر، گزنفون، ص ۳۰۷ به بعد.

۴. تاریخ اللغات السامیه، تألیف دکتر اسرائیل، چاپ مصر، ص ۶ تا ۴۵.

کتیبه‌های مختلف باقی مانده‌اند، این مطلب را تأیید می‌کنند. از طرفی هم گفتیم که عده‌ای را عقیده بر این است که زرتشت صاحب کتاب اوستا، خودش هم کُرد بوده است و در عین حال عده‌ای هم می‌گویند که زرتشت مادی است و از خاندان «سپتیا مه» مادی است که در ری حکومت می‌کردند و شهرت زرتشت هم «سپتیا مه» است.<sup>(۱)</sup> پلینیوس هم که در ۲۳ - ۷۹ میلادی می‌زیسته، در کتاب خود به نام «تاریخ طبیعی» زرتشت را زرتشت مادی خوانده است،<sup>(۲)</sup> و این در شرایطی است که می‌دانیم زرتشت بر خلاف خیلی از گفته‌ها در قرن هفتم قبل از میلاد می‌زیسته است - ۶۶۰ قبل از میلاد متولد و در ۵۸۳ در گذشته است - که صد البته هدف ما گفتن تاریخ نیست بلکه اشاره به این مسئله است که در تواریخ هر جا که از چیزی یا شخصی سخنی رفته و از آن به نام مادی نام برده‌اند، حتماً در چند جای دیگر هم آن را کردی و کرد و یا اقوام کرد قدیم - لوللو، کاسائی، میتانی - نام برده‌اند و این نمی‌تواند غیر از این باشد که کرد و ماد، هر دو یکی بوده‌اند و تفاوت فقط در طایفه و وابسته آن بوده است.

پس وقتی زرتشت مادی یا کرد است، زبانش هم حتماً یکی از آن دو خواهد بود و چون هر دو یکی هستند پس در نتیجه اوستا به زبان کردی یا مادی بوده است، که عمده نظرها هم همین می‌باشد که هر دو یکی هستند و برای اثبات این گفته هم کافی است نگاهی به لغات و کلمات اوستا بیاندازیم و با همتای کردی آنها مطابقت دهیم و مقایسه کنیم، مثلاً به یکی دو نمونه زیر توجه کنید:

فارسی امروز	اوستائی	کردی امروز	فارسی امروز	اوستائی	کردی امروز
شد	بوت	بو	زود باش	زوت بوی	زوبه
دختر	کنیزک	کنیشک	ماهی	ماسیا	ماسی <sup>(۳)</sup>

البته دانشمندان و مستشرقین زیادی این نظریه را تأیید کرده‌اند که می‌توان از جمله

۱. مزدیستاو ادب پارسی، دکتر محمد معین، جلد ۱، ص ۸۰

2. Pline Histoire Naturelle Traduct Par M. E. Litter Tome 2 - Paris

۳. کارنامک اردشیر پاپکان، احمد کسروی، ص ۱۹.

از نلدکه و دارمستتر نام برد.<sup>(۱)(۲)</sup> آنان معتقدند زبان کردی بازمانده زبان مادی است، حتی اگر خواننده گرامی با زبان کردی مکرری، منطقه سابلان یا مهاباد در کردستان ایران آشنائی داشته باشند و کتاب زند و اوستا را بخوانند تا اندازه زیادی می توانند آن را بفهمند و این امر چنان با باور کردها و مخصوصاً کردهای ایرانی عجین شده است که به صورت ضرب المثل می گویند، اگر زبان فارسی به یکباره محو و نابود شود، می توان آن را از روی واژه های خالص ایرانی که همان زبان کردی است، دوباره زنده کرد.

ابن خلکان در مورد زبان کردی می نویسد: انزان اگر معرب شود، انسان می شود، چون در عربی ز به س تبدیل می گردد،<sup>(۳)</sup> و امروزه هم در اورامان انسان را «انزان» و اسد را «ازد» می گویند.<sup>(۴)</sup> زبان کردی منشعب از زبان انزانی است که زبان شناسان، زبان انزانی را ریشه اصلی زبان ایرانی - آریائی - و اساس تمام زبانهای مادی و هندی و پارسی و ایلامی می دانند،<sup>(۵)</sup> و چنان که گفته شد، زبان مادی که مستشرقین و محققین به اتفاق، آن را زبان اوستا و زبان اوستا را هم با مطابقتی که با زبان کردی دارد، زبان کردی می دانند و بر همین اساس این نتیجه را هم می شود حاصل کرد که چون زبان مادی و زبان پارسی بسیار به هم نزدیک بوده پس هر دو طایفه پارسی و مادی، زبان هم دیگر را به خوبی می فهمیده اند. برای اثبات این امر، دلایل فراوان می توان ارائه کرد و از جمله می دانیم بنا بر قواعد زبان شناسی و نظر زبان شناسان، برای تعیین حد فاصل بین دو زبان و تشخیص استقلال آنها می گویند، هر گاه دو نفر برای فهمیدن و فهماندن کلام همدیگر به هم، نیازمند مترجم باشند می توان گفت که آنها از دو زبان متفاوت استفاده می کنند.<sup>(۶)</sup> با توجه به این که مادیها و پارسی ها که سالهای سال با هم و نزدیک هم، در یک محدوده، زندگی می کرده اند، قطعاً رابطه کلامی هم با یک دیگر داشته اند، و در چنین شرایطی اینان یا می بایستی زبان سوم مشترکی می داشتند تا با آن منظور خود را به هم دیگر می فهماندند و یا هر کسی مترجمی همراه خود داشته تا کلام

1. Noldke, Etudes Historiques Surla Paris P. 29.

۲. کتاب بررسی های ایران و زبان مادها از دارمستتر، Etudes Iranienne Par: Darmesteter 1882.

۳. ابن خلکان، جلد اول، ص ۳۱۷. ۴. ابن خلکان، ترجمه مهلب بن ابی صفره، ص ۲۸۵.

۵. کرد و کردستان و توابع، محمد مردوخ کردستانی، ص ۴۲.

۶. تاریخ زبان فارسی، دکتر پرویز ناتل خانلری، جلد اول، ص ۱۴۵.

دیگری را برایش ترجمه کند. شق دوم را می‌دانیم که عملی نیست، پس می‌ماند شق اول، چنان که امروز دو نفر کرد و ترک وقتی می‌خواهند با هم حرف بزنند و زبان هم را بلد نیستند، با زبان فارسی که زبان رسمی کشور است، منظور خود را به هم می‌رسانند، که اگر این طور بوده، آن زبان سوم رایج بین آنها، کدام زبان بوده است؟ ضمن اینکه می‌دانیم همچو چیزی نبوده است و اگر هم می‌بود آن زبان مشترک، زبان مادی می‌شد، چرا که مادی‌ها فرمانروای ایران زمین و مردم آن، از جمله پارسی‌ها هم بودند و بیش از یک قرن و نیم این وضع ادامه داشته و زبانشان زبان غالب مردم ایران زمین بوده است و ضمن این که این یک اصل است که در یک کشور همیشه، لهجه و زبان قوم غالب زبان رسمی آن مملکت می‌شود. با این کلام، در هر دو حالت، منظور ما حاصل است، اگر زبان هم‌دیگر را می‌فهمیدند و یا یک زبان با دو لهجه متفاوت بوده و منظور هم را درک می‌کرده‌اند، که نظر این است، پس منظور ما حاصل است و اگر زبان مادی زبان رسمی کشور بوده، که در این صورت هم ملت مجبور به یادگیری آن بوده‌اند تا بتوانند امورات زندگی خود را بچرخانند، که در آن صورت هم، منظور ما که اقوام پارسی و مادی زبان هم را می‌فهمیده‌اند، حاصل می‌شود.

حالا در مورد کرد و ماد هم به همین گونه خواهد بود، با این تفاوت که اینان (کرد و ماد) یک قدم هم از پارسی و مادی جلوتر بوده‌اند، زیرا این دو، یکی هستند و در یک منطقه بوده‌اند و چنان که اکثر محققین مثل ملک‌الشعراء بهار و دارمستتر نتیجه گرفته‌اند کرد و ماد دو طایفه از یک قوم‌اند، تا جایی که، «آرانسکی» و برخی دیگر که گفته‌ایم و اشاره خواهیم کرد، زبان کردی را به صراحت زبان اوستائی و مادی می‌دانند،<sup>(۱)</sup> از طرف دیگر ما می‌دانیم که زبان دوران باستان ایران، تا انقراض هخامنشیان، عبارت بود از مادی و پارسی باستان و در دوران قرون میانه هم - بعد از سلوکیان یعنی زمان اشکانیان و ساسانیان - زبان ایرانیان زبان پهلوی بوده که بازبان مادها و کردها و اقوام کوچک آن ناحیه و زبان اوستا هم، یکی بوده است. زبان کردی امروز که زبان مادی هم بود، همان زبان پهلوی دوران پارتی و ساسانی است که می‌گویند جایگزین زبان مادی شده است. نگارنده با توجه به این واقعیت‌ها، بلافاصله بعد

۱. مقدمه‌قه اللغة ایرانی، ای. م. آرانسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۶۰، به بعد.

از کلمه ماد یا مادی، کرد و کردی هم اضافه می‌کند، زیرا در زمانهای قدیم، چنان که قبلاً اشاره شده، ماد عبارت بوده از اتحادیهٔ مجموعه‌ای از طوایف مختلف، که هر کدام از طوایف رهبری اتحادیه را بر عهده داشته، حکومت را هم آن طایفه تشکیل می‌داده است.<sup>(۱)</sup> بنابراین غیر ممکن است که چند طایفه متحد متمرکز، قرن‌ها با هم زندگی کنند، ولی زبان جدا از یکدیگر داشته باشند و از زبان هم چیزی نفهمند، هر چند که ممکن است که اختلافاتی جزئی از نظر لهجه، بین آنها موجود بوده باشد، (مثل لهجه‌هایی که در بین کردها و یا آذربها، امروزه در این منطقه وجود دارد). گذشته از این عدهٔ آن طوایف و گستردگی سرزمین‌هایشان در آن زمان به آن عظمت نبوده که چنین شرایطی را حاصل کند و در مجموعه‌ای کوچک، از سرزمینی کم وسعت، این وضع بعید است، اما اینکه این زبان با این کمی گستردگی، به زبانهای ایرانی تعلق دارد، جای تردید نیست.<sup>(۲)</sup>

نتیجهٔ دیگری که نگارنده حاصل کرده این است که زبانی که از ابتدا اوستا را با آن زبان نوشته‌اند، همین زبان پهلوی یا پهل = فهله می‌باشد که زبان و یا لهجهٔ ماد هم بوده است که بعد از زوال حکومت ماد و به قدرت رسیدن پارسیان از رونق افتاد و زبان یا لهجهٔ پارسی، جایگزین آن گردید در این جا اگر نگارنده، از لغت لهجه استفاده می‌کند، به خاطر آن است که معتقد است که زبان هر دو، یعنی ماد و پارس، یکی بوده و اختلاف در لهجهٔ آنها وجود داشته است، زیرا چنان که گفتیم، ممکن نیست در یک سرزمین، قوم غالب (ماد) برای مردم آن ناحیه، ناآشنا و غریبه باشد و کلام آنها را درک نکنند. بعدها، در زمان ساسانیان، چنان که می‌دانیم، اردشیر پاپکان برای اینکه زبان ایرانیان را که در زمان اشکانیان از هم گسیخته و کلام یونانی در آن نفوذ فوق العاده‌ای پیدا کرده بود، به طوری که در دربار و مجامع بزرگان، زبان رایج زبان یونانی بوده است، تصمیم گرفت برای پاک کردن زبان ایرانی و یک رنگ نمودن آن اقدامی به عمل آورد و چون در گذشته‌های دور همه چیز به دین و مذهب ختم می‌شد و فرهنگ و امور معنوی و تعلیم و تربیت در اختیار دستگاه آیینی قرار داشت، در نتیجه این موضوع هم به آنها محول شد و مخصوصاً با توجه به اهمیت ویژه‌ای که اردشیر برای وحدت

۱. تاریخ زبان ادبی آذربایجان، توفیق حاجیف، صص ۲۱ تا ۲۰.

۲. مقدمهٔ فقه اللغة ایرانی، امی. م. آرانسکی، ص ۵۸.

دینی و رسمیت دادن به دین زرتشت قائل بود، پس هر دو کار در یک اقدام انجام گردید و با بازنویسی اوستا و جمع‌آوری آن و توضیحات دیگر مثل زند و پازند به زبان پهلوی، نوشته شد، به عبارت بهتر با یک تیر دو نشان زدند؛ ضمن تجدید حیات آیین زرتشت، نوشته شدن کتابهای دینی هم به زبان پهلوی صورت گرفت، در حقیقت لهجه‌های گوناگون و زبانهای تداخلی خارجی، مثل یونانی را از میدان به در کردند و ضمن حالت رسمی پیدا کردن زبان پهلوی، همه مردم را برای یادگیری کامل آن، در فشاری نامرئی قرار دادند.

اینجا لازم است اشاره شود که زبان پهلوی، زبان مادستان بود که آن منطقه را فهله یا پهله می‌خواندند و آن ناحیه عبارت بوده از محال اصفهان، ری، همدان، آذربایجان و کردستان، که البته کردستان اصلی، که ناحیه‌ای در شمال غربی و غرب ایران و قسمتهائی از ناحیه بهتان و نواحی بین زاب بزرگ و کوچک یعنی پهلوی در واقع زبان مادی بوده است.<sup>(۱)</sup>

زبان پهلوی را هر کس به نوعی تجزیه و تحلیل کرده و به سونی هدایت نموده است، ولی آن چه که باید گفت این است که این زبان، زبان مادیها بوده است و حالا هر کسی آن را چگونه تعبیر می‌کند (و این تعبیرات کدامین درست است، فصلی است جداگانه و محتاج بحثی جداگانه هم می‌باشد) علت این تفسیرهای گوناگون هم معلوم است، زیرا امروزه در سرزمین مادها اقوام و قبایل مختلفی زندگی می‌کنند که در طی قرنهای طولانی و نقل و انتقالات قومی و مهاجرت‌های مختلف، به این ناحیه آمده‌اند و با مردم آن ترکیب یافته‌اند و در نهایت هر یک می‌کوشد خود را صاحب حق بیشتری نشان دهد و این خطه را سرزمین اصلی آباء اجدادی خویش قلمداد نماید که به قول رئیس نیا همه ناشی از عدم مدارک کافی از دوران قبل از اسلام درباره موارد مورد پژوهش محققین است.<sup>(۲)</sup>

در نهایت با توجه به دلایل ارائه شده قبلی، تا زمانی که پژوهش‌گران و مخصوصاً پژوهش‌گران ایرانی، دنبال اگر و مگرهای تکراری هستند و با وجود مدارک زنده‌ای چون اوستا و کتابهایی که به زبان پهلوی نوشته شده‌اند، که با زبان کردی، به تأیید همه آنها و

۱. الفهرست، محمدبن اسحاق الندیم، ترجمه محمدرضا تجدد، ص ۲۲، ببعده و تاریخ زبان فارسی دکتر پرویز ناتل خانلری، جلد اول، ص ۲۴۷.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس نیا، جلد دوم، ص ۸۵۵.

دیگران، کاملاً مطابقت می‌کند،<sup>(۱)</sup> باز هم دنبال تحقیق نابجا یا آثاری از زبان مادی می‌باشند، نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. بنابراین با تطبیق زبان پهلوی و کردی، معلوم می‌شود که امروز زبانی که از گذشته تقریباً خالص باقی مانده است، همانا زبان کردی است و آن گونه که «استرابون» نقل می‌کند زبان پهلوی زبان محاوره مردم و پارسی باستان، زبان ادبی دورانهای قبل از اسلام بوده است که برای نوشتن فرامین دولتی و کتابت مورد استفاده قرار می‌گرفته است.<sup>(۲)</sup>

موضوع قابل توجه، مخصوصاً در ارتباط با گفته استرابون، عبارت از این است که تمام کتابهای دوران قبل از اسلام که امروز در دست داریم، بعد از اسلام دوباره نویسی و یا نوشته شده‌اند و همه به زبان پهلوی می‌باشند، که این خود دلیل بر این مدعا است که آنانی که در صدد زنده کردن آثار ایرانی قبل از اسلام برآمده‌اند، از زبان محاوره‌ای که خود با آن آشنا بوده‌اند، استفاده نموده‌اند.

چنانکه سند بسیار کهنی که در «فیوم» مصر به دست آمده، به زبان پهلوی است و «مستر وست» متخصص زبان پهلوی می‌گوید این سند مربوط به قرن دوم هجری است و تمام کتبی - بجز از اوستا - که به زبان پهلوی نوشته شده‌اند، مربوط به بعد از دوره ساسانی،<sup>(۳)</sup> دوره‌ای که ایرانیان بعد از مدت‌ها به فکر زنده کردن زبان و استقلال خود بعد از استیلای اعراب افتادند، بوده‌اند. اما به جای بررسی آنچه داریم، دنبال آنچه که نداریم می‌گردیم و انتظار داریم که از دورانهای کهن یکی بیاید و اسناد و مدارکی در اختیار ما به‌گذارند و بگویند: آنچه شما دنبالش می‌گردید، این است! اما آنچه که داریم، زبانی است که با آن صحبت می‌کنیم و کفایت زبان پهلوی و زبان کردی را در کنار هم قرار دهیم و شباهتهای بسیار زیاد آنها را ببینیم، و در شرایط امروز، بهترین نمونه از لهجه‌های کردی، لهجه لری است که از مراوده با اجانب محفوظ بوده است. و بعد لهجه «کلهری KaiHary» و بعد «گوران Gorann» و «اورامی Av Rami» و «گیلی» و «کرمانجی» یعنی تمام لهجه‌های زبان کردی.

«سر سیدنی اسمیت» می‌گوید: زبان کردی دارای تطورات حقیقی و قدیمی است و از

۱. مثل ملک الشعراء بهار و دیگران که بسیار در این کتاب از آنها نمونه آورده‌ایم.

۲. تاریخ قدیم ایران، استرابون، جلد پنجم، ص ۶۷. ۳. کرد و کردستان و توابع، محمد مردوخ، ص ۴۴.



زبان «فرس قدیم» (زبان لوحه داریوش) هم بسیار کهن تر می باشد، به طوری که، در قرن ششم پیش از میلاد که هنوز زبان پهلوی وجود نداشته، زبان کردی بوده است؛<sup>(۱)</sup> خواننده گرامی مجبور است برای هضم این گفته یک باره دیگر هم آن را بخواند.

در پی گیری ریشه و اصل زبان کردی، برخی دست اندرکار شده اند و به بسیاری از مسائل و مطالب پی برده اند، چنان که «آ. شودزکو»<sup>(۲)</sup> که خود از راهیان این تحقیق است،<sup>(۳)</sup> الفبای زبانهای کردی و فارسی را یکی می داند و پروفیسور «سایکس Sayce» با اطمینان زیاد و خوشنود از نتیجه تحقیقاتش می گوید: مادها یکی از عشایر کردها بوده اند که در شرق آشور، در سرزمینی که تا جنوب دریای مازندران یا کاسپین امتداد می یافته است، سکونت داشتند و زبان آنها هم مثل کردها، آریایی است.<sup>(۴)</sup> و یا «دومرگان» می نویسد: زبان کردی یکی از شعب هند و ایرانی است و از هر لحاظ جز در چند گویش خیلی کم - تقریباً یک یا دو مورد - هیچ فرقی با فارسی ندارد و گویش مردم مگری (سابلاغ یا مهاباد) خالص ترین گویش ها است.<sup>(۵)</sup> میجرسون Migersunn هم عقیده دارد که زبان کردی خالص ترین زبانهای آسیایی از نظر اختلاط با زبان عربی است،<sup>(۶)</sup> و این دانشمند که به اندازه یک کرد، کردی می دانست و بیشتر از یک دانشمند کرد درباره کرد اطلاعات داشت، ادامه می دهد: زبان کردی بدون هیچ چون و چرائی از زبان فارسی امروزه به فارسی قدیم، بسیار نزدیک تر است، برعکس زبان پارسی قدیم که از آن زمان که تاریخ حقیقی ایران تبدیل به بیان تصورات و نظریات این و آن شده از بین رفت، زبان کردی که همان آریائی اصیل است، تا به امروز، در کوهستانهای سر به فلک کشیده کردستان، پاسداری گردید.<sup>(۷)</sup>

برای تأیید این گفته ها و نظریات، نمونه های بسیاری می توان آورد که یکی از آنها چنان که

۱. تاریخ آشور، سرسیدنی اسمیت، ص ۱۹۵.

۲. A. Chodzyko کتاب تحقیقی درباره لهجه کردی سلیمانیه.

۳. این شخص که کنسول روس بود، کتاب تحقیقی درباره لهجه کردی سلیمانیه را به زبان فرانسه نوشت که در روزنامه وقایع روزانه آسیائی در ۱۸۵۷ منتشر شد.

Sur La Langue Kurde P. 6-9 In Journal Asiatique Serie V. A. IX. P. 297 an 1857

۴. تاریخ عمومی مورخین، از پروفیسور سائیس، ص ۲۵۳.

5. Jan de Morgan: Mission Saentifique Vol 2. P. 13.

۶. گزارش سلیمانیه، ۱۹۱۸، ص ۸۵.

۷. تاریخ کرد و کردستان، پروفیسور محمد امین زکی، ص ۱۳۲.

قبلاً اشاره شده لغات بسیاری است که همان لغات اوستائی هستند و در کردی امروز کاملاً مصطلح‌اند، در حالی که در فارسی امروز وجود ندارند. به مثالهایی که می‌آوریم توجه کنید:

۱- آمه، Ama، اشاره به نزدیک، این؛

۲- آوه، Ava، آن، اشاره به دور؛

۳- نیمه‌رو، Nima Ro، نیمروز، ظهر؛

۴- آوبز، Av Bar، آن سو.

شماره‌های یک و دو عیناً در یکی از الواح زرین که در تخت جمشید کشف شده و متعلق به دوران هخامنشی است، نوشته شده، فعلاً این لوح در موزه ایران باستان موجود است<sup>(۱)</sup> و همچنین لغاتی نظیر، مزگوت Mz Gavn به معنی مسجد، درزی Darzi = سوزن، درزیگر Darzi Gar = خیاط، خوتن، hkavtn = خوابیدن، که همه این لغات در اوستا هستند و در کردی امروز هم مصطلح می‌باشند، در حالی که، در فارسی امروز وجود ندارند. باز هم برای درک بهتر و مقایسه به این کلمات توجه کنید:

کردی	اوستائی	فارسی امروز
برخ	وراخا	بزه
هاوین	هامین	تابستان
گزتن	گرتن	گرفتن
لِشْتَن	لیستن	لیسیدن
نئی هِشْت	نئی هِشْت	نگذاشت
همویان	همووپین	همه‌شان، تمامشان
وَشْتَر	وشترا	شتر
مَز	مئی	گوسفند <sup>(۲)</sup>

با این شواهد، تقریباً یقین حاصل می‌شود که نوشته‌های زند و اوستا، نزدیک‌ترین لهجه به لهجه کردی و مخصوصاً لهجه مگری است و همان گونه که ثابت شده، اصلاً زبان مگری است و زبان پارسی آن دوران هم باز همین زبان بوده است و آثار موجود، امروز در اصطخر

۱. جغرافیای کردستان، ناصر محسنی، صص ۵۸ تا ۹.

۲. کارنامک اردشیر پاپکان، احمد کسروی، صص مختلف.

(پرسپولیس) مؤید این نظریه‌اند. کتابت این زبان هم مثل تمام زبانهای خاورمیانه و خاور نزدیک، که تحت تأثیر تسلط اعراب قرار گرفته‌اند، متأثر از زبان عربی، الفبایش مأخوذ از الفبای عربی شده و با حروف عربی، گویشهای کردی نوشته می‌شود که با کمال تأسف عده‌ای بسیار کم، تحت تأثیر افکار قراردادی که در اوایل کتاب به آنها اشاره کردیم، به این عمل بسیار خوبی که انجام شده (کتابت با الفبای کردی) ایراد گرفته و آن را عملی بسیار بد قلمداد می‌کنند و سخنان آن چنانی را با نوشته خود می‌سازند که این کار اصالت کردها را از آنها می‌گیرد، و جالب‌تر آنکه این سخنان نابه جا را به دنبال یک سری مطالبی می‌نویسند که حاوی اصولی است که دال بر آریائی بودن زبان کردی و داشتن بنیان آریائی و ایرانی آنهاست، یعنی بعد از آنکه به قول خودشان ثابت کردند که زبان کردی، مادر زبانهای ایرانی - فارسی قدیم و پهلوی و یا زبان زند و اوستا است - می‌نویسد: زبانهای کردها با وجود اختلاف و تشتی که دارند، همه از زبان ایرانی منشعب شده و اختلاف کردی و ایرانی ذاتی نیست، عرضی و فرعی است و اثبات این مطلب هم به هیچ وجه محتاج دلیل نیست. تاریخ‌هایی هم که دانشمندان کرد نوشته‌اند مثل شرفنامه، به زبان فارسی است و هنوز هم مردان مسن و با سواد، نامه‌های خود را به فارسی می‌نویسند، ولی از سال ۱۹۲۱ سعی شده که زبان کردی را زبان قلم کنند و جانشین زبان فارسی سازند، و بعد در تأیید این نظر کلماتی چند از منظومه کردی «مهر و وفا» را که در سال ۱۳۴۵ شمسی به فارسی و کردی، در تبریز چاپ شده است، از نظر خوانندگان - خوانندگان آن نوشته - می‌گذرانند تا معلوم گردد، چگونه - آگاهانه، زیر پوشش زبان قومی، زبان ادبی و مکتوب ملّتی خدشه‌دار می‌شود.<sup>(۱)</sup>

این چنین نوشته‌ها اگر از سوی افرادی عامی و بیسواد منتشر می‌شد، باز جای ایراد نداشت ولی متأسفانه وقتی می‌بینیم که نویسندگان آنها افرادی با سواد و اهل علم و حتی دانشمند هستند، آن وقت است که اندیشه مطالعه کنندگان آنها در مسیری غیر از آنچه که باید قرار می‌گیرد، زیرا داشتن زبانی با اساسی علمی و دیرینه و کتابتی اصولی، برای هر قوم و ملّتی، مایه افتخار و سربلندی است، حالا این زبان جزو هر خانواده‌ای می‌خواهد باشد. وقتی

۱. این منظومه در سال ۱۳۴۵ به همت آقای قادر فتاحی قاضی توسط انتشارات دانشگاه تبریز چاپ و منتشر شده است.

قومی به یک زبانی حرف می‌زند باید با آن زبان هم بنویسد و زبان و خط هر قومی علاوه بر اینکه شخصیت آن قوم را خدشه‌دار نمی‌سازد، بلکه شناسنامه شخصیت و مقام والای آن قوم هم به حساب می‌آید. منظومه‌ای که جزو ادبیات و فولکلور یک قوم و افتخاری برای تاریخ او است و به زبان آن قوم هم هست، باید به همان زبان هم نوشته شود تا بتواند کیفیت خود را نشان دهد. بدبختی برای قومی است که برای نوشتن فولکلور و ادبیات خود، خطی و کتابتی نداشته باشد و از الفبای دیگران استفاده کند. رئیس نیا چه خوب گفته: زبان ارزنده‌ترین ثروتی است که ارزش‌های معنوی خلق را پاسداری می‌کند. برای مطالعه قانونمندی‌های ترقی و تکامل یک زبان، لازم است منشأ و فرایندهای قومی مؤثر در شکل‌گیری خلقی که حامل آن زبان است، به طور همه جانبه مورد پژوهش قرار گیرد.<sup>(۱)</sup>

مهم‌تر از همه این است که باید توجه کرد که زبان بدون کتابت بی‌پایه و اساس است و مانند انسانی است که روح او را بگیرند و جسمش را مورد بررسی قرار دهند، هم چنان که جسم بی‌روح مرده‌ای بیش نیست، زبان بی‌کتابت هم بی‌تحرک و مرده است و در مدت زمانی چند، موجودیت خود را از دست می‌دهد و فراموش می‌گردد. زبان کردی زبانی زنده است و از همان آغاز هم خط و کتابت داشته است و خط پهلوی خط کردی بوده و چنان که اشاره رفت گانه‌های زرتشت را اکثر محققین، کردی می‌دانند و از همان گذشته‌های دور، زبان پهلوی و کتابت آن بیشتر از همه منسوب به کردها است، و تحقیقات اخیر و اکتشافات آن در ناحیه «تورفان» تثبت آراییی را هم که در این باره وجود داشت بر طرف کرد و ثابت نمود، بر خلاف بعضی از نظرها که زبان اوستا را زبان شرق ایران می‌دانستند، معلوم گردید که زبان اوستا با زبان شرق ایران تفاوت کلی دارد،<sup>(۲)</sup> و زبان اوستا مطلقاً زبان غرب ایران است.<sup>(۳)</sup>

سید احمد کسروی زبان مادی را زبان غالب منطقه می‌داند و زبانهائی نظیر زبان آذری را نیم زبان محسوب داشته و زبان پهلوی را هسته اصلی نیم زبانها و یا به صورت روشن‌تر، زبانهائی محلی مثل آذری محسوب می‌دارد.<sup>(۴)</sup> با تمام این دلایل و مدارک مورد اشاره، اگر

۱. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا، جلد دوم، صص ۴۰ تا ۸۳۹.

۲. آذربایجان در سیر تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۸۵۳ ۳. گاناها، گزارش پورداود، ص ۴۹.

۴. کاروند کسروی، ص ۳۳۸، به بعد.

مدت زمانی، بنا به عللی، و تأثیر عواملی، آن مردم نتوانسته باشند، به زبان خود بنویسند، کوتاهی کرده‌اند. حالا از هر کجا و به وسیله هر کسی شروع به نوشتن کنند و علم کتابت را هم با گویش خویش همراه سازند، بیداری خویش را نشان داده‌اند و جای افتخار هم دارد. درست بر عکس تصویری که در سطور بالا منعکس شد، هم چنان که ایشان درباره ارتباط ریشه‌ای زبان کردی با فارسی قدیم و پهلوی، نوشته‌اند که احتیاج به هیچ دلیلی ندارد، این گفته ما هم به همان اندازه روشن است، زیرا می‌دانیم که آن دسته از زبانهایی که ریشه آریایی دارند بسیار زیادند، و می‌دانیم همه آنها ضمن آنکه برای خود گویش مخصوصی دارند، خط و کتابتی مخصوص به خود دارند و اگر چنان که در میان آنها چندین قوم مثل ژرمن و انگلو ساکسن از حروف یکسانی مثل الفبای لاتین استفاده می‌کنند و گویش خود را با آن حروف و الفباء بر روی کاغذ می‌آورند، هیچ ایرادی ندارد، زیرا مهم ارائه منظور هر فرد از یک قوم است با گویش آن قوم و تفهیم آن به دیگری. حالا از خود بپرسیم آن اقوام مختلف اروپا و آمریکا و اقیانوسیه که با الفبای لاتین (گوشه‌ای از ایتالیا) می‌نویسند و گویش خود را بر روی کاغذ می‌آورند مثل این که اینها که من احترام فوق‌العاده‌ای هم برایشان قائلم و تاکنون از نوشته‌هایشان بهره‌مند شده‌ام در این یک مورد دچار اشتباه شده‌اند و آن این که تصور کرده‌اند هر قومی که با قومی دیگر زبانشان از یک ریشه باشد، حق ندارد برای خود دارای خط و کتابت جداگانه و مخصوص به خود باشد، بخصوص اگر الفبای آن کردی شبیه الفبای این یکی (فارسی) باشد و هر دو از الفبای یک زبان مسلط (عربی) برای کتابت خویش استفاده کرده باشند. تفاوتی که در گفته نگارنده با فرمایشات ایشان به نظر می‌رسد این است که ما می‌گوئیم کردها آریایی‌تر از هر ایرانی دیگر هستند و اگر گل سرسبد آریاییهای ایران نباشند، لااقل یکی از خالص‌ترین آنها هستند، اما کردها زبانشان کردی است یعنی زبان اوستا و زند، یعنی زبان ماد و پارس قدیم. خوب در این صورت اینها باید با همان زبان و خط هم بگویند و بنویسند که این کار را می‌کنند و اگر با فارسی امروز فرق دارد، این فارسی است که تغییر کرده و نه کردی؛ پس این که کردها به زبان خودشان می‌نویسند، اولاً کار از ۱۹۲۱ به این طرف نیست و حداقل بعد از اسلام از نهمصد سال پیش سابقه دارد و در ثانی، اصلاً اشاره و تلقین

بیگانگان عامل این کار نیست و کردها علاوه بر این که تحت تأثیر بیگانه این کار را نکرده‌اند بلکه خود را آریائی‌تر از هر ایرانی دیگر هم می‌دانند و اگر تا ۱۹۲۱ - که گفتیم خیلی پیش از آنهم این کتابت وجود داشته - این عمل کتابت کردی زیاد جلب توجه نکرده است، وجود بیسوادی عظیم در میان شاخه‌های متعدد کردها در دوره‌های گذشته و استیلای حکومت‌های استعماری بر این سرزمین توأم با ناآگاهی و بی‌اطلاعی این قوم از جنبش‌های عظیم علمی و تکنولوژی و پیشرفتهای فرهنگی و اجتماعی جهان از دوران رنسانس به این طرف بود که سایه عظیم خان‌خانی و تابعیت مطلق از قوانین عشیره‌ای (فئودالیت) هم باعث تاریکی روح و روان کردها و به اصطلاح مزید بر علت شده بود، به طوری که پس از آن که پروفیسور مینورسکی مدتها در میان کردها به گشت‌زنی و تحقیق پرداخت، سرانجام بزرگترین درد و عامل عقب ماندگی مردم کرد را در بیسوادی و بی‌دانشی آنان دید و وقتی بعد از سالها در بیستمین کنگره شرق‌شناسان، عده‌ای از محققین کرد را دید گفت: حالا از این به بعد می‌شود به آینده مردم کرد امیدوار بود.<sup>(۱)</sup>

در هر حال هم چنان که گفته شد القبای کردی مثل فارسی مأخوذ از عربی است، با این تفاوت که در خط کردی مثل عربی و فارسی اعراب جدا از کلمه نیستند، بلکه داخل در کلمات و حروف‌اند و این سبب می‌شود نوشته‌های کردی راحت‌تر خوانده شوند، هر چند که به قول برخی این کار تحت یک قاعده و قانون کامل و صحیحی صورت نمی‌گیرد،<sup>(۲)</sup> که البته آن هم نتیجه مشکلات فوق‌الذکر و عدم پرداختن کارشناسان صاحب‌نظر به این امر مهم بوده است، اما در عین حال رعایت بیشتر قواعد زبان فارسی قدیم و پهلوی به همان صورت در کردی، مزیت بیشتری به این زبان می‌دهد، به عنوان مثال حرف (واو) که در فارسی امروز تبدیل به (ب) شده است، در کردی به همان صورت قدیم و اصیل تلفظ می‌شود، مثل کلمه (آب) در فارسی که قبلاً (آو) بوده و کردها امروز هم همان گونه (آو) تلفظ می‌کنند، یا (تابستان) که کردها (تاوسان) می‌خوانند. مثال دیگر را می‌توانیم از بآء تاکید بیاوریم که در زبان پهلوی (بی) تلفظ می‌شد ولی در فارسی امروز (ی) حذف شده است مثل (بخور) در

۱. رساله کردها، پروفیسور مینورسکی.

۲. جغرافیای کردستان، نوشته ناصر محسنی، صفحه ۶۵ چاپ ۱۴۲۷.

فارسی که در پهلوی و کردی (بیخو) خوانده می‌شود و (بکن) در فارسی امروز که (بیکه) در پهلوی و فارسی قدیم بوده است و امروز هم کردها همان گونه تلفظ می‌کنند.

دیگر از امتیازات زبان کردی نسبت به فارسی امروز وجود صداهائی است که در زبان پهلوی و فارسی قدیم بوده ولی در فارسی امروز نیست. مثلاً صدائی که بین (واو) و (یاء) بوده و تقریباً مثل (EV) بوده مانند (کۆز) یعنی کور و (گۆچگه) یعنی گوش.<sup>(۱)</sup> در هر حال چنان که بارها گفته‌ایم ادامه این بحث امکان‌پذیر است، ولی از حوصله و هدف این کتاب خارج است.

### گوش‌های مختلف در زبان کردی

زبان کردی هم مانند تمام زبانهای دیگر، خود دارای گوشهای مختلفی است که بنا بر نظریه محققین و دانشمندان، چهار شاخه آن کاملاً مشخص و متمایزند و آنها هم عبارت‌اند از:

#### ۱. کرمانجی ۲. گورانی و اورامانی ۳. لُری ۴. کلهری یا کرمانشاهی؛

اما این گوشهای چهارگانه هم خود به شاخه‌های کوچکتری تقسیم می‌شوند که به صورت اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

#### الف: گورانی و اورامانی

این گوش در نواحی مختلف ایران مثل اورامان، ژاورود، کندوله، پاوه و جوانرود و در ترکیه مثل درسیم، ارزنجان، وان، ارضروم و قسمت‌های کوچکی از نواحی عراق رایج است و شعب این گوش عبارت‌اند از:

۱. گوش زازا، که بیشتر گوش کردهای ترکیه و بخصوص مردم نواحی درسیم و ارزنجان است.

۲. گوش اورامانی، زبان مردم نواحی اورامانات، تخت و لهون می‌باشد.

۳. گوش ژاورود، مخصوص مردم همان ناحیه است.

۴. گوش پاوه و جوانرود، در همان نواحی.

۱. جغرافیای کردستان، ناصر محسنی و دستور زبان کردی، مصطفی کیوان.

۵. **گوش گورانی قدیم**، که بخصوص در بین اهل حق به نام گوش کتابت معمول است که شاخه‌ای از این گوش به نام **ماچوماچو** شهرت دارد که باز مخصوص اهل حق و بخصوص سادات و پیران آنها است و در نیایشهای مذهبی به کار می‌رود.

۶. **گوشهای کندوله و باجلان**، که گوش باجلانی مخصوص مردم مرزنشین عراق در سرحدات با ایران است. بنا به گفته کسانی که با این زبان تکلم می‌کنند و بنا به گفته بعضی از نویسندگان و محققین، قدیمترین گوش گورانی شاخه گورانی قدیم است. آثار ادبی و مذهبی زیادی به این لهجه وجود دارد که سابقه آن تا پنج قرن پیش از این معلوم می‌باشد،<sup>(۱)</sup> و چیزی که باید به آن توجه شود این است که در اکثر نقاط کردستان، ترانه‌های رایج بین مردم و همچنین آوازهای لطیف و جذاب را گورانی، به معنی آهنگ و ترانه و آواز می‌نامند و این فقط بدان سبب است که لطیف‌ترین اشعار و ترانه‌های قدیمی کرد را به زبان گورانی گفته‌اند و بر اساس ترنم آن اشعار و ترانه‌ها، موسیقی کردی غنا یافته و مردم نیز آن ترنمات را گورانی خوانده‌اند.

۷. **گوشهای گهواره‌ای، کوره‌جوئی، بیونچی و قلاعی قدیم**، لهجه گورانها و مردم شمال غرب کردستان، هستند و بنابر تحقیقات «آندیس» لهجه زازا منشعب از زبان دیلمیان قدیم می‌باشد که بنا به اظهار روایات اورامیها، باید درست باشد،<sup>(۲)</sup> و «أ. مان» هم ضمن تأیید این مطلب می‌گوید: زبان گورانی یا لهجه زازا، برگردانی از زبان اورامی است.<sup>(۳)</sup>

### ب: لهجه لری

شباهت زیاد لهجه لری به زبان فارسی سبب شده که عده‌ای آنان را کرد زبان ندانند، در حالی که این طور نیست و این نظریه از طرف مورخین و مستشرقین مورد توجه قرار نگرفته است، زیرا کرد بودن لرها چیزی نیست که تردیدی ایجاد کند.

تاریخ گزیده که اطلاعات بسیار خوبی از لرستان قدیم ارائه می‌دهد می‌گوید: لرها در دره (مان. رود) در نزدیکی شهری به نام «لوریا اللورنا» سکونت دارند و به نام همین شهر آنها را لُر

۱. مقدمه تاریخ و جغرافیای کردستان، شکرالله سنندجی، دکتر حشمت‌اله طیبی، ص ۲۴.

۲. کرد و کردستان، محمد امین زکی، ص ۳۱۴.

۳. تبدیل قیافه‌ها در کردستان و الجزیره، میجرسون، ص ۳۸۲.



نامیده‌اند، چنانکه اصطخری هم بر همین عقیده است.<sup>(۱)</sup>

یاقوت حموی هم به صراحت در این باره می‌نویسد: لرها از اقوام گردند بین خوزستان و اصفهان، و سرزمینشان را هم به نام آنها «لرستان» نامیده‌اند.<sup>(۲)</sup> برخی می‌گویند چون لفظ آنها به فارسی نزدیک‌تر است، ممکن است فارس باشند.

البته این مطلب فقط یک گمان است و با اگر توأم، زیرا لک‌ها که شاخه اصلی لرها هستند، زبانشان کردی است و خودشان هم خود را کرد می‌دانند و تفاوت لفظی بین لرها و کرد سلیمانیه یا کرمانجی، در همان حد تفاوت کردی کرمانجی با کرد با دینانی می‌باشد.<sup>(۳)</sup>

دکتر فریچ که در این مورد تحقیقاتی انجام داده می‌نویسد:<sup>(۴)</sup> لرها، کرد ایرانی‌اند و کردهای ایرانی از نظر لفظ، به دو قسمت تقسیم می‌شوند ۱. کردی زبان ۲. لری زبان، که این عقیده را مستشرقین و محققینی چون «سرجان ملکم»، «لوریه»، «هاسل» و «ادوارد براون» تأیید کرده و شک در کرد بودن لرها را به باد تمسخر گرفته‌اند.

«محمد امین زکی» می‌گوید: در سال ۱۹۱۶ بر حسب یک مأموریت رسمی به لرستان رفته بودم، در ضمن تحقیقاتی که از نظر قومی و اجتماعی به عمل آوردم، بیشتر به زبان کردی صحبت می‌کردم و ضمن آنکه مکالمه آنها را می‌فهمیدم منظور خودم را هم می‌فهماندم و به این نتیجه رسیدم که تفاوت لری با لهجه کرمانجی شرقی بیشتر از تفاوت بین کرمانجی شرقی و کرمانجی غربی نیست و اکثر کلماتی که لرها دارند با زبان مردم سلیمانیه مطابقت بیشتری دارند تا با فارسی امروز.<sup>(۵)</sup>

در هر حال لری به چهار شاخه تقسیم می‌شود: ۱- لر کوچک یا فیلی ۲- مامه سانی (مام حسنی) ۳- کوه گلوئی ۴- بختیاری، که برای اینکه شباهت این گویشها را با فارسی و کردی بدانیم و این که به کدام یک شباهت بیشتری دارند، به چند نمونه زیر توجه کنید و ببینید که

۱. ابواسحق ابراهیم بن محمد اصطخری در ۳۰۷ هجری کتاب (الاقالیم) را نوشته است. (حدود ۱۱۰۷ سال قبل).

۲. ابو عبدالله شهاب‌الدین یاقوت حموی متولد ۵۶۴ هجری است و کتابش به نام معجم البلدان می‌باشد.

۳. انسکلو پدی اسلام (دایرة المعارف اسلامی) مینورسکی.

۴. کتاب کردلر که ابتدا از سوی مجمع علمی مشرق در برلین چاپ شده و بعد دفتر مدیریت مهاجرین ترکیه آن را ترجمه و در سال ۱۳۳۴ هجری به نام کردلر منتشر ساخت.

۵. تاریخ کرد و کردستان، محمد امین زکی، صص ۳۲۲ و ۳۲۳.

لغات لری به کردی بیشتر شباهت دارند یا فارسی و اگر لغاتی هم مثل «خانه» فارسی که در لری «خونا» گفته می‌شود و یا لرها آدم را «آدوم» و می‌دهم را «ایدهم» می‌گویند، بیشتر به خاطر اختلاطی است که در اثر همجواری پیدا کرده‌اند.

لری	کردی	فارسی	لری	کردی	فارسی
بچو	بچو	برو	آلس	هلسه	برخیز
نازانم	نازانم	نمی‌دانم	اسپ	اسپ	اسب
میوز	میوز	مویز	بان	سرو	بالا
می	مز	گوسفند	یوناگوت	امی‌گرت	این را گرفت
امرود <sup>(۱)</sup>	هرمی	گلابی	ایگال	اوان	آنها
ایدهم	ایدهم	می‌دهم	ایخرم	آیکزم	می‌خرم
			شامی	شوتی	هندوانه

### ج: لهجه کرمانجی

این گویش هم به دو شاخه عمده تقسیم می‌شود، ۱. کرمانجی شرقی و جنوبی

#### ۲. کرمانجی غربی و شمالی.

۱. کرمانجی شرقی و جنوبی، این گویش در مناطق بین زاب بزرگ و اطراف سیروان و همچنین نواحی مکرری رایج است، لهجه‌ای صاف و بلیغ و بسیار غنی و تقریباً زبان عمومی کردها می‌باشد. نواحی گسترش این لهجه عبارتند از شهرهای جنوب و جنوب غرب دریاچه ارومیه در ایران تا مغرب کرمانشاهان و در عراق شهرهای سلیمانیه، کرکوک، هوزلر یا اربیل، موصل، رواندوز و شهر زور یا شاره ژور و گویش‌های فرعی این لهجه عبارتند از، گویش کرمانج عراق، کرمانج مکرری، کرمانج سنه‌ندژ یا سنندج.<sup>(۲)(۳)</sup>

#### ۲. کرمانجی غربی و شمالی، این گویش را اصل زبان کرمانجی می‌دانند و مردم نواحی بوتان

۱. امرود لغتی ترکی است و به معنی گلابی که فقط نتیجه اختلاط اجتماعی است.

۲. باید گفت کردهای مکرری، از بابانهای سلیمانیه عراق یا فیض‌اله بیگی‌های آنجا می‌باشند که به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند.

(بهتان)، طور عابدین، شم‌دینان و باروکللی، اطراف ارارات، ماردین، دیاربکر، بادینان، حکاری، ارومیه، ارضروم، مریوان و اناتولی و کردهای خراسان، به این زبان تکلم می‌کنند و علاوه بر اینها مردم طوایف هرکی، میلان، شکاک، جلالی حیدری ایران و کردهای جمهوری ارمنستان و آذربایجان و در عراق، عفره، عمادیه، زاخو، سنجار و کردهای سوریه هم به این لهجه صحبت می‌کنند. (۱)(۲)

### د: لهجه کلهری یا کرمانشاهی

این گویش خاص اکثریت مردم ناحیه کرمانشاهان است و بیشتر به نام گویش کلهر و زنگنه معروف است. عشایر این منطقه که بیشترشان از پیروان اهل حق و شیعه مذهبند با این زبان تکلم می‌کنند، مثل اهالی گوران، کلهر، سنجایی و اهالی ایلام، روانسر و کنگاور تا قصر شیرین و جالب این است که در دهات غربی کرمانشاهان، سنی مذهبان به گویش کرمانجی و شیعه مذهبان به گویش کردی کلهری یا کرمانشاهی تکلم می‌کنند. (۳)

گویشهای فرعی لهجه کلهری یا کرمانشاهی عبارتند از: ۱. گورانی ۲. سنجایی ۳. کلهری ۴. کلیانی ۵. صحنه و هرسین: که لازم است گفته شود، عده‌ای از محققین تقسیم‌بندیهای دیگری از زبان کردی کرده‌اند که می‌توان از تقسیم‌بندی سیاح مشهور «اولیا چلبی» نام برد، وی زبان کردی را به ۱۵ قسمت تقسیم کرده است، بدین شرح: زازا، لولو، حکاری، عونیکلی، محمودی و شیروانی جزیره‌ای، پسپانی، سنجاری، اردلانی، سورانی، خالتی، چکوانی، عمادی و روزیکی.

در این تقسیم‌بندی آن چه که جلب توجه می‌کند وجود شاخه‌های لولو و خالتی است که خود موید وابستگی مطلق اینان با اقوام زمان باستان ساکن در این دیار (لولوها و خالدیها) می‌باشد و پاسخی برای آنانی است که معتقدند کردها در اوایل میلاد مسیح به این دیار آمده‌اند، (۴) و در ضمن ثابت کننده حفظ زبان باستانی آنان است.

1. Dialect Of Sulaimaniya Collected in Paris 1807.

2. Die Mundart der Mukri - Kurden: O. Mun Berlin 1906.

۳. مقدمه تاریخ و جغرافیای کردستان، دکتر حشمت‌اله طیبی، ص ۲۳.

۴. به بخش نژادشناسی این کتاب مراجعه شود.

در سالهای اخیر تحقیقات بسیاری درباره زبان کردی به عمل آمده و بیشتر آن نظریاتی که سابقاً به صورت غلط اظهار شده بود، نادرست بودنش معلوم شده و امروزه مردود شناخته میشوند. یکی از این نظریه‌های مردود، عدم آشنائی کردهای نواحی مختلف به زبان یکدیگر و عدم درک کلام همدیگر بود، زیرا ثابت شده است که یک کرد سلیمانی یا مهابادی - مگری - به خوبی زبان کرمانج شمالی و یک ایلامی و یادیار بگری را می‌فهمد.

«سرجان ملکم» می‌نویسد: این عشایری که در نواحی کرمان و فارس و یا عراق و کردستان ساکن‌اند، بزرگترین دلیل پیوستگی شان زبان آنها است که لهجه صریحی از پهلوی می‌باشد و با اینکه در لهجه‌های آنها اختلاف زیادی هست اما این به آن معنی نیست که کلام همدیگر را نفهمند.<sup>(۱)</sup>

نظری سطحی به آثار باقیمانده از زبان پهلوی که ۸۲ کتاب و رساله است، خود مؤید این گفته و ارتباط می‌تواند باشد و مخصوصاً مطالعه کننده وقتی حتی اسم آنها را می‌خواند به کردی بودن آن پی می‌برد، به عنوان مثال ملاحظه کنید، نام یکی از کتابها «دین کرت» است. برای کسی که کردی می‌داند مفهوم این کلمه کاملاً مشخص است که از دو جزء تشکیل می‌شود: ۱. دین ۲. کرت، کرتیو که همان کرد می‌باشد یعنی دین کرد. این کتاب دین کرت که مضمون آن مربوط به تاریخ و ادبیات و مسائل مذهبی زرتشت می‌باشد، در قرن سوم هجری به زبان پهلوی نوشته شده است.

عده‌ای ضمن بیان شباهت بین زبانهای کردی و پهلوی (اوستائی، زند) اظهار می‌دارند چون قدیمترین آثار موجود از کردی با آثار زبان اوستائی یا پهلوی فاصله زمانی زیادی دارند، نمی‌توان سیر تحولی را که در این مدت، زبان کردی داشته تا به صورت فعلی درآمده است را مطالعه کرد.<sup>(۲)</sup> این گفته باز اشتباهی را که قبلاً بدان اشاره کردیم تکرار می‌نماید، یعنی متوجه این اصل نمی‌شوند که زبان کردی زبان دیگری غیر از پهلوی یا اوستائی نیست، و اگر به خواهیم سیر تحولی را که زبان کردی در این مدت داشته، بررسی نمائیم، باید همان زبان پهلوی و یا اوستائی را مطالعه کنیم، زیرا کردی همان زبان پهلوی یا فارسی قدیم است و طول

۱. تاریخ ایران، سرجان ملکم، جلد دوم، ص ۵ تا ۶۱ History Of Persian.

۲. مقدمه کتاب تاریخ و جغرافیای کردستان، شکراله سنندجی، دکتر حشمت‌اله طیبی، ص ۲۰.

زمان و آمیزش‌هایی با اقوام دیگر و اخذ و ادغام کلمات و حروفی از زبانهای اقوام مهاجم و یا همجوار، باعث تحولاتی در آن شده و به صورت امروزی درآمده است و اگر امروز ما با تطابق کامل زبان کردی با زبان کردی قدیم یا پهلوی و اوستائی و زند و فارسی قدیم و یا هر چیز دیگری که می‌شود گفت، برخورد نمی‌کنیم و تفاوت‌هایی را مشاهده می‌نمائیم، به همان دلیل است و لاغیر،<sup>(۱)</sup> و الا بنا بر مطالعاتی که انجام شده و ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره کرده‌ایم، زبان کردی از لحاظ ساختمان و ترکیب اصلی زبان، تصریف و شکل افعال، با تمام زبانهای آریائی مشابه و نزدیک است و اختلاف نوع فعل و مصدر و تصریف آن با زبانهای پهلوی و فارسی قدیم، به اندازه‌ای ناچیز است که کسی نمی‌تواند این زبان را از زبانهای پهلوی و اوستائی و فارسی امروز جدا ساخته و خویشاوندی آن را انکار کند،<sup>(۲)</sup> این گفته کافی است فقط اشاره به نوشته‌هایی کنیم که اخیراً در کردستان به زبان و خط پهلوی پیدا شده<sup>(۳)</sup> و بهترین دلیل بر عدم اختلاف بین زبانهای کردی و پهلوی و فارسی قدیم می‌باشد، به یکی از آنها توجه کنید:

متن کردی نوشته‌ی زمان حمله‌ی لشکر اعراب مسلمان به ایران:

هـورموزگان زمان آتـران کـژان	ویشان شاردوه گـورَه گـورَه کان
(معبدها ویران شده آتـها خاموش	بزرگ بزرگان خود را پنهان کردند)
زورکار آژب (عرب) کرد نه خاپور	گـنای پالَه هـتا شاره زور
(عرب ظالم ویران کردند	دهات را تا شهر زور)
شنو و کنیکان و دیسل بشینا	میرد آزا تسلی و روی هـوینا
(زنان و دختران به اسیری رفتند	دلیران در خون خود غلطیدند)
زؤشت زرد شتره مائوَه بی کس	بسزیکا نیکا هورمزو هیوچکس

۱. نگارنده از خیلی وقت پیش بررسی‌هایی را درباره‌ی زبان کردی و ریشه‌ی آن آغاز کرده و در این راه از عده‌ای از افراد آگاه و کارشناس در زبان‌شناسی کمک می‌گیرد که امید است به صورت کتابی مفید درآید که در آن صورت جوابگوی برخی از پرسشهای مطرح در این مورد خواهد شد.

۲. لهجه‌های غرب ایران، اثر دکتر محمد مگری، صص ۵۳ تا ۵۰.

۳. از جمله آثار مکشوفه. قطعه پوستی است از دوران حمله‌ی اعراب در آغاز ظهور اسلام که اشعاری به زبان و خط پهلوی بر آن نوشته شده است. این قطعه پوست در سلیمانیه عراق به دست آمده است.

(کیش زردشتی بی‌کس ماند آهو را مزدا بر کسی رحم نخواهد کرد) ضمناً بهتر است که به لغات شعر دقت شود که امروزه نیز این لغات در کردی هست، در حالی که در فارسی وجود ندارد، مثل کلمات آتران یا آگران، آتשהا؛ کُژان یا کوزان، کشته شدند خاموش شدند. گۆزه یا بزرگ، گوره کان یا بزرگان.

کسانی که کتبی به خط و زبان پهلوی در اختیار دارند کافی است این سند را که عین کردی امروز است با آن تطبیق دهند و به نظر ما پی ببرند. (نوشته مذکور مربوط به اواخر ساسانیان و آغاز ظهور اسلام، یعنی یکهزار و چهار صد سال پیش است و می‌دانیم خط و زبان مردم ایران، پهلوی بوده و زبان چنان که معلوم است با کردی امروز هیچ فرقی ندارد).

### ادبیات کردی آثار نویسندگان و شاعران کرد

قبلاً اشاره کردیم که در بین گویشهای چهارگانه اصلی زبان کردی، گویش کرمانجی جنوب و بخصوص گویش کرمانجی مگری - سابلای یا مهابادی - زبان عمومی و در ضمن زبان ادبی کردی است و محققین و مستشرقین و دانشمندان زیادی نظیر مُرگان Morgan، سوون Sunn، امان O. Man، شیندلر Chindler، اکیازروف Akiyazarov، مینورسکی، کارزنی Carzoni، م. هارتمان Hartman و ب. نیکیتین B. Nikitin بر این گفته مهر تأیید زده‌اند.

آثار و کتب زیادی را از دانشمندان و نویسندگان کرد داریم که هر یک در نوع خود یک اثر کم نظیر است و این آثار به زبانهای مختلف بخصوص به زبانهای فارسی، کردی و عربی در رشته‌های گوناگون مثل تاریخ، علوم، شعر نوشته شده‌اند که نسبت به سابقه به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم؛

۱. دیوان ابوالحسن علی بن محمد الغزالی اللوکری.<sup>(۱)</sup> این شاعر دانشمند بسیار مورد نظر ابوالحسن عبیداله بن احمد العتبی وزیر سامانیان بوده و به دستور وی از «لوکر» به بخارا، پایتخت سامانیان، رفته و در ملازمت و خدمت وزیر بوده که چند بیت زیر از قصیده‌ای است که وی خطاب به این وزیر نوشته و از او خواسته که به او اجازت بازگشت به لوکر را بدهد.

۱. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید یاسمی، ص ۱۳۷، لوکر یکی از آبادیهای افغانستان است.

عبیداله بن احمد وزیر شاه سامانی همی تابد شعاع داد از آن پر نور پیشانی  
 به صورت آدمی آمد به معنی نور سبحانی خدایا چشم بد خواهم کز آن صورت به گردانی  
 بخارا خوشتر از لوکر خداوندا همی دانی ولیکن گُرد نشکبید از دوغ بیابانی  
 عوفی در لباب الالباب او را از فضلا و از مقبولان شعرا نامیده و قصیده‌ای از وی را در  
 مدح امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی که از ۳۶۵ تا ۳۸۷ هجری سلطنت کرده، در  
 کتابش آورده است<sup>(۱)</sup> که با این بیت آغاز می‌شود:

نگار من آن گُرد گوهر پسر که زیب است و حسن از قدم تا بسر

۲. تاریخ شرفنامه. نوشته امیر شرفخان بتلیسی که خود از خاندان امرای بتلیس و از محققین  
 باارزشی است که کتابش یکی از بهترین مآخذ برای کسانی است که بخواهند درباره تاریخ و  
 امرای کرد، تحقیق و مطالعه کنند. وی این کتاب را در ۱۰۰۵ هجری قمری یعنی چهارصد و ده  
 سال پیش به زبان فارسی نوشته که به زبانهای مختلف ترجمه شده است. مطالب شرفنامه،  
 تاریخ کردها و مطالب آن در خصوص زبان و قومیت کردها می‌باشد. به طوری که وقتی  
 محققین و مورخین خارجی از وجود این کتاب اطلاع پیدا کردند برای دست یافتن به آن با هم به  
 مسابقه پرداختند و وقتی ژنرال «سورشتیلین» در ۱۸۲۸ اردبیل را تصرف کرد و کتابخانه صفویه را به  
 یغما برد، نسخه تصحیح شده شرفنامه هم که امضای نویسنده را به تاریخ ۱۵۹۹ میلادی در آخر خود  
 داشت، جزو کتابها بود و اکادمیسین «وليامینوف ترزوموف Zormov T.R.Veliaminov» بلافاصله  
 فارسی آن را چاپ کرد و بعد ف. شارموا Charmoy. F<sup>۱</sup> آنرا به فرانسه ترجمه کرد و در چهار جلد  
 منتشر ساخت<sup>(۲)</sup> و بعد از آن به زبانهای زنده دنیا مرتب ترجمه و انتشار یافت.

۳. تاریخ کردستان، تألیف ملا محمد شریف قاضی در سال ۱۲۱۴ هجری قمری.

۴. لب التواریخ، تألیف خسرو بن محمد بن منوچهر اردلان، سال ۱۲۴۹ هجری قمری.

۵. کردستان، اثر شاعره گرانقدر کرد مستوره کردستانی در سال ۱۲۶۳ هجری قمری.

هم چنین کتابهای بسیار دیگر که می‌توان به کتابهای دینی و مذهبی اشاره کرد، مثل مولود  
 نامه، دلایل، معراج نامه و کتاب «نامه سرانجام» که عقاید و آداب و رسوم و احکام و

دستورات عقیدتی پیروان اهل حق در آن درج شده و کتابهای دیگر که در توضیح نامه سرانجام است و همچنین «کلام خزان» که راجع به این دو کتاب قبلاً توضیح داده شده است. ضمناً از کتابهای جنبی می‌توان به دوران باباسرهنگ، دوره شاخوشین، دوره باباناووس، دوره پیر عالی، دفتر «پژدیوز» دفتر ساوا، دفتر دیوان بزرگ (گه وره)، کلام ایل بیگی، کلام خان الماس، کلام ذوالفقار، کلام نوروز، کلام حیدری، کلام درویش قلی و معرفت پیر شهریار (ما رفت پیر شالیار) که این دوره‌ها و دفترها هر یک معرف یک دوران یا یک اثر طلائی از تاریخ اهل حق است که بعضی از آنها هم خود دارای اجزائی چند می‌باشند. مثل نامه سرانجام که شش جزو دارد به شرح زیر، ورده سرانجام (خلاصه سرانجام)، دوره عابدین، دوره چلتن (چهل تن)، گلیم وه کؤل (گلیم به دوش)، دوره هفتوانه، بارگه بارگه.

در هر حال اگر بخواهیم از کتابهای دینی و مذهبی به زبان کردی نام ببریم بسیار است و همین قدر کافی است گفته شود که تقریباً تمام کتب اهل حق به زبان کردی نوشته شده‌اند که بیش از صد جلد است و هر یک به لهجه‌ای از کردی نوشته شده‌اند.<sup>(۱)(۲)</sup>

در اینجا باید به یک حقیقت در ادبیات کردی اشاره کرد و آن اینکه نقطه اوج نوشته‌های کردی، در شعر و مخصوصاً ادبیات عامیانه است که به قول «ویلچفسکی» این رشد بیش از حد فولکلور کردی، محقق و اهل مطالعه را حیرت زده می‌کند، که در ضمن این دانشمند رشد بیش از حد و غنای چشم‌گیر فولکلور در زبان کردی را ناشی از بی‌سوادی عظیم و عدم آشنائی این مردم با زبان ادبی مادری می‌داند،<sup>(۳)(۴)</sup> که این امر یکی از علل اصلی می‌تواند

۱. کتابهای فرهنگ ماد، مشاهیر اهل حق، اثر صدیق صفی‌زاده (بوره که‌نی) مرجع خوبی برای اطلاع بیشتر در این باره است و هم چنین کتابهای پروفیسور توفیق وهبی مثل فرهنگ کردی - انگلیسی اکسفورد نشر ۱۹۶۰ و نیز فرهنگ کردی - فرانسه ژابا و اخیراً کتاب بسیار ذی قیمتی از استاد گرانقدر عبیداله ایوبیان چاپ شده است که مجموعه بسیار نفیسی می‌تواند باشد.

۲. در فصل آئین و اعتقادات کردها هم به آثار و تألیفات محققین دینی و فقها و مدرسین کرد اشاره شده که دوباره خوانی آنها توصیه می‌شود.

۳. نخستین کنفرانس کردشناسی و کرد و کردستان، واسیلی نیکتین، ص ۵۳۲، منابع بسیار خوبی هستند.

۴. البته این گفته مربوط به سالهای نوشتن کتاب (۱۹۱۵ میلادی) یعنی حدود هشتاد سال پیش است و در این مدت تحولات عظیمی که از لحاظ ساختار اجتماعی کردها به وجود آمده میزان باسوادی رشد زیادی یافته است، به طوری که در داخل کردستان علاوه بر مدارس بی‌شماری که در سطح ابتدائی و متوسطه تشکیل یافته در کشور عراق دارای دانشگاههای متعددی است که به زبان کردی تدریس می‌شود و به آن زبان می‌خوانند و می‌نویسند، هر چند که این امر



باشد، ولی عوامل زیادی هم این بیسوادی را در میان کردها تشدید می‌کرد. در هر حال اگر فولکلور کردی از لحاظ تنوع موضوع بسیار غنی است، در شعر وزین و بسیار باارزش هم، زبان کردی از غنای وسیعی برخوردار است و شعرای بزرگی دارد که به زبانهای فارسی و کردی و عربی شعر گفته‌اند و دیوانشان جزو آثار نفیس نظم به شمار می‌آیند و در این رده از شعرای بزرگی نظیر: احمد خانی،<sup>(۱)</sup> فقیه طیران، ملااحمد جزیره، شرفخان، جولامرگی، مولوی اورامانی (تاوه‌گویزی) شیخ رضا طالبانی،<sup>(۲)</sup> عبدالله بیگ مصباح‌الدیوان، نالی، مستوره کردستانی و حاجی قادر کوئی می‌توان نام برد. غنای بیش از حد ادبیات عامیانه کردی، ناشی از اخلاق و شخصیت این مردم و به خصوص طبقه عامه مردم کرد است که به گفته «ویلچفسکی»، باعث شده که به صورت ابزاری در دست فئودالها و خان‌ها درآید.

## لاوژها یا بیت‌های کردی

ادبیات عامیانه کردی بیشتر بر ارکان لاوژ یا بیت‌های کردی تکیه دارد که مجموعه‌ای از زیباترین کلمات عاشقانه و داستانهای عاطفی و یا افسانه‌ها و داستانهای حماسی و قهرمانی است که هر یک از آنها بازگوکننده یکی از اساطیر پهلوانی و واقعه‌ای تاریخی می‌باشد که به صورت نظم و نثر سینه به سینه می‌گردد و یا در یکی دو قرن اخیر چاپ و منتشر شده‌اند.

سوادآموزی در برخی مناطق به زبان کشورهای مربوطه است و به زبان کردی نیست، ولی در هر حال سبب ارتقاء سطح سواد شده است. ضمناً باید اشاره شود بعد از انقلاب اسلامی در ایران نظام جمهوری اسلامی ایران آزادیهای برای نشر مطبوعاتی به زبان کردی مثل «سروه» داده و انتشار کتب به زبان کردی را میسر ساخته و همین امر باعث شده در مهد خود، کردها می‌توانند زبان ملی خود پهلوی و اوستائی را زنده سازند. ضمن اینکه در اکثر شهرهای عمده هم اقدام به تأسیس دانشگاههای آزاد و مکاتبه‌ای شده است.

۱. احمد خانی را تمام محققین یکی از بزرگترین شاعران صاحب مکتب کرد می‌دانند که نه تنها در میان کردها، بلکه در دنیا هم جزو شاعران کم نظیر است؛ واسیلی نیکتین. مار و اوسکارمان او را فردوسی کرد نامیده‌اند، زیرا در بیان احساسات ملی کرد و تهییج آن در نوع خود بی نظیر است، وی که متولد حکاری است (۱۵۹۱) و عالیترین منظومه حماسی کردی یعنی «مم وزین» را سروده و از نظر علم شعر و صنعت شعری (عروض و قافیه. زبان‌شناسی) هم یک استاد بی چون و چرا برای شعر کردی است و همه اینها همراه با صفای باطن و شیوه حتی عامه‌پسند او سبب شده که به نام محبوب‌ترین شاعر کرد شناخته شود و مکتب او هم تقریباً مرجعی برای تقلید تمام شعرای بزرگ بعد از او شده است.

۲. شیخ تقریباً بزرگترین شاعر هجاگوی کرد است که دکتر محمد مکرری محقق و نویسنده خوب کرد زمان ما و نوشته‌های سی. جی. ادmond برای شناساندن وی کوشش زیادی کرده‌اند.

مطلبی که بسیار جالب است این است که حتی در داستانهای عاشقانه هم لحن پهلوانی و جنگی مشهود است و از آن جالب تر اینکه وقایع سیاسی هم در زیر و بم تخیلات شاعرانه به صورت یک لاوژ و یا داستان عامیانه در می آید، به طوری که اکثر معاهدات و پیمانهای نظامی و سیاسی که نتیجه یک برخورد نظامی با خودی و یا بیگانه بوده، این صورت را پیدا کرده اند. چنان که گفتیم این تخیلات شاعرانه دارای نوسانهای بسیاری است و کردستان سرتاسرش مهد و گهواره اکثر هنرهای گویشی و احساسی می باشد، چنان که خواننده گرامی کافی است امروز یک مطالعه سطحی انجام دهد و دریابد که بزرگترین خوانندگان و محبوبترین آنها در کشورهای مسلط بر کردستان، مثل ترکیه، ایران، عراق، روسیه و سوریه، کرده ستند و قدرت و لطافت صدایشان در آن سرزمینها بی نظیر است و از نظر استعداد ذاتی شاعری تعجب برانگیزند، به طوری که در عروسیها و جشنها خواننده محفل که آنرا در اکثر مناطق «شاعر» و «گورانی بز» می گویند، در حین خوانندگی مهمانان و عروس و داماد و دیگران را مداحی می کنند، که گاه یکساعت و بیشتر این مداحی را فی البداهه با شعر انجام می دهد، بدون این که هیچ یک از آن بندها و عبارات تکرار گردند و تعجب آورتر این که اکثر این شاعران و مدیحه سرایان کاملاً بی سوادند، به همین جهت این لاوژها و بیتها بر خلاف اشعار فارسی و عربی که بر یک اساس محکم قرار می گیرند، به هیچ وجه تابع قوانین و قواعد شعری مشخصی نیستند و جذابیتشان در این است که از هر گونه تقلید از بیگانه به دورند.<sup>(۱)</sup> این بیتها یا لاوژها به همان اندازه که عامیانه و عمومی هستند، به همان اندازه هم مورد علاقه و محبت عامه مردم اند و وقتی داستانهای «قلعه دم دم»، «هفت پیکر»، «بیژن و منیژه»<sup>(۲)</sup> و مخصوصاً آنها که به گویش گورانی اند<sup>(۳)</sup> مثل خورشید خرامان، بهرام و گل اندام که معمولاً گلندام تلفظ می کنند و ببر بیان آنها خوانده می شوند، در عالمی از رؤیا فرو می روند. علاوه بر آن چه که گفته شد داستانهای بسیاری هم به زبان و خط کردی به صورت منظوم

۱. آسکارمان آلمانی چه جالب در این باره صحبت کرده است و کتابهای لهجه کردی مکرری و دستور زبان کردی و زبان مردم کردستان شرقی در این مورد بسیار خواندنی هستند.

۲. بیژن و منیژه توسط دکتر محمد مکرری در سال ۱۳۶۶ در پاریس با ترجمه فرانسه منتشر شده است.

۳. به نقل از مقدمه کتاب تاریخ جغرافیای کردستان، تألیف میرزا شکراله سنندجی با مقدمه دکتر حشمت‌اله طیبی.

وجود دارد که بیشتر آن‌ها درامهای عشقی و حماسی‌اند که آن‌ها را «چریکه» می‌خوانند و بسیار مورد توجه مردم گرد هستند، به آن حد که در شبهای زمستان و ماه مبارک رمضان، مردم در مجامع و قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شوند و با اشتیاق تمام به این لاورها و چریکه‌ها گوش می‌دهند. گوینده یا خواننده این داستانها را که معمولاً دارای صدائی گیرا و دلنواز و در بیان و نقلی بسیار ماهر است، «بیت بز Byt - Beg» و «گورانی بز Gorani Beg» می‌نامند.

سابق بر این خوانین و بزرگان برای خود بیت‌خوانهای اختصاصی داشته‌اند که وقتی می‌خواستند بخوابند، بیت‌خوانها داستانها را برایشان می‌خوانده‌اند تا زمانی که خواب بر چشمان نازنینشان مستولی می‌گشت!<sup>(۱)</sup>

بجز بیت‌خوانها شاهنامه‌خوانی هم بسیار مرسوم بوده و یک عده از افرادی که در کمنداندازی و حرکات قهرمانی بسیار استاد بوده‌اند و صدائی گیرا هم داشته‌اند، به این کار مبادرت می‌ورزیدند، گاه این شاهنامه‌خوانها خود از خوانین هم بودند و در مجالس، ضمن خواندن داستانهای شاهنامه، در موقع خود از آن وسایل هم استفاده می‌کردند و چه بسا اتفاقاتی که روی نمی‌داد.<sup>(۲)</sup>

این بیت‌خوانها که گفته شد بخصوص در مناطق مکریان بسیار رایج بوده و هست و از مرد و زن آن نواحی اغلب این داستانها را در سینه دارند و با عشق بسیار آنها را برای هم بازگو می‌کنند، بخصوص بیت‌های لاس و خزال، فرشته، کاکو، بابیکو «بله‌اگری (ابراهیم می‌گرید) Bla - Agri» سیده وان، شاریار «شهریار»، یای استی «ستاره خانم»، «یای گول یا گل خانم»،

۱. نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که نویسنده و گوینده تقریباً هیچ یک از این بیتها، که به صورت نظم و نثر نوشته شده‌اند، معلوم نیست، ولی به قول دکتر منوچهر مرتضوی استاد و رئیس سابق دانشکده ادبیات تبریز که در مقدمه (شور محمود و مرزینگان) بیان کرده و صدیق صفی‌زاده (بوره‌کهنی) در جلد اول فرهنگ ماد، ص ۴۶ به آن اشاره نموده است: روح کلی بیت‌ها به نحوی گویا، بیانگر آرزوها و امیدها و یأسها و تلخکامیها و ناله‌های بی‌سرانجام ملت گردند.

۲. پدر نگارنده که خود زمانی از خوانین بوده، حکایت می‌کرد که در این گونه مجالس معمولاً کسانی که با هم دیگر میانه خوبی نداشتند، قبلاً این شاهنامه‌خوانها را ملاقات کرده و با دادن رشوه و انعام، وادار می‌کردند که هنگامی که ضمن گفتن داستان کار به کمنداندازی می‌کشید، وی کمند را با مهارت می‌انداخت و دست و بال آن رقیب وی را که غافل از مسئله بود، در کمند می‌کرد به صورتی که قدرت حرکت نمی‌یافت. این کار که در بادی امر باعث خنده حضار می‌شد، اغلب به جنگ و جدالها و آدمکشی‌های بین طایفه‌ای می‌کشید و چه بسا شاهنامه خوان بیچاره هم جان خود را فی‌المجلس از دست می‌داد، و به دنبال این صحبت‌ها مثال می‌زد که چگونه نظیر این اتفاق در فلان جا افتاد و چه بسا کار به جنگ و جدال بین طایفه‌ای کشیده بود.

لور و سوران، کوردستان، بیر بیان، گورانشاه، خسرو و شیرین، خج و سیامند، قلعه دم دم<sup>(۱)</sup>، کرمانجی گویار، یوسف و زلیخا، هاونیه، بهار کردی، آشکوله Askolla، شیرکو Sher Ko، گوران، مم وزین و پیروزه.<sup>(۲)</sup>

در قرون چهارم و پنجم هجری، عده‌ای از شعرای کرد بعضی از کتابهایی را که به صورت پراکنده در دست یاسینه مردم بود، با اشعار هجائی به نظم کشیدند که این بیت‌ها هم جزو شان بود و برای نمونه می‌توان از خسرو و شیرین، شه‌مال و زه‌لان - اغلب آن را «زریان» تلفظ می‌کنند که در اصل نام دویاد مشهور در کردستان است - و نیز داستانهای خورشید و خاور، آسمان و زمین، بهرام و گلندام، برزو و فرامرز، بهمن و فرامرز، شطرنج‌نامه و دارازم «Darazm»، نوره‌زم، یازده رزم (۹ مبارز و یازده مبارزه) بیژن و منیژه و آرزجه و شیرو اشاره کرد.<sup>(۳)</sup>

همه این داستانها گنجینه‌ای گرانبها و حقیقی از زندگی کردها است که متأسفانه هنوز برای شناسائی روحیات این مردم کافی نیست، با اینهمه بهترین مجموعه فولکلورهای کردی متعلق به اوسکارمان می‌باشد که به گفته واسیلی نیکیتین بهترین قطعه آن هم، «مم وزین» است که در صفحه ۴۰ تا ۱۳۵ درج گردیده است.<sup>(۴)</sup>

۱. قلعه دم دم Dm Dm قلعه‌ای بوده در حوالی ارومیه که در زمان شاه عباس اول به دنبال بهانه جوئیهای بسیار به صورت بسیار غیر منصفانه و نابرابر مورد هجوم قزلباشها قرار گرفت و مدافعان قلعه در حالی که همه پای همدیگر را به زنجیر به هم بسته بودند شجاعانه تا آخرین نفر مقاومت کردند و شرح دلایرهای آنان جزو اساطیر کردی درآمد و در ادبیات عامیانه به صورت بسیار باشکوهی بیان گردیده است.

۲. نگارنده خوب به خاطر دارد در دوران کودکی این نقالان و بیت بڑها چه معرکه‌ای با بیان شیرین خود بر پا می‌کردند و از جمله این بیت بڑها فردی بود به نام «رسول مصطفی زاده معروف به رسول زوره» که به صورت بسیار باشکوهی این بیت‌ها را می‌گفت و در شبهای زمستان به منزل ما می‌آمد و تا پاسی از شب برای پدرم و ما بیت‌خوانی می‌کرد و هنوز هم تن صدای آن مرحوم در گوش من طنین خود را دارد، ولی در کمال تأسف این اسوه شکوه و جلال کردی و این نمایش با عظمت اوراق زرین تاریخ این ملت در این اواخر رو به فنا است و بر عهده مسئولین و بزرگواران کرد است که از نابودی این شاخص فولکلور و نمایانگر عظمت دیرینه مردم کرد جلوگیری به عمل آورند و تدابیر لازم را بیاندیشند.

۳. درباره چریکه‌ها و بیتها و هورانها و ترانه‌های کردی، بزرگوارانی چون عبیداله ایوبیان، دکتر محمد مگری، قادر فتاح قاضی و صدیق بوره کلانی و به خصوص «اسکارمان» آلمانی، داد سخن داده‌اند که در نشریات دانشکده ادبیات تبریز و کتب جداگانه منتشر شده‌اند و منابع بسیار خوبی برای علاقمندان و محققین این رشته می‌باشند. اسکارمان به حق در این راه سنگ تمام گذاشته که یکی از این کتابهایش توسط دانشمند و محقق و شاعر شهیر معاصر کرد عبدالرحمن شرفکندی «هزاره» به کردی ترجمه شده است. اسکارمان متنهای فولکلور کردی را با ترجمه آلمانی چاپ کرده است و کتاب لهجه کردی مکرمانی‌اش که در ۱۹۰۵ چاپ شد از آثار ارزشمند در این باره می‌باشد.

۴. کردوکردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۵۶۶.

### ۳. پیشرفت‌های فرهنگی و زبان‌شناسی کردها در قرن بیستم

پیشرفت زبان و ادبیات کردی از اوایل قرن حاضر سرعت بیشتری یافت و در تمام زمینه‌ها به غیر از ادبیات عامیانه<sup>(۱)</sup> که آن هم چنان که اشاراتی رفت، در زمینه جمع‌آوری و تدوین با این پیشرفت همراهی کرده، و رشد و ترقی زیادی یافته است. البته این رشد و ترقی معلول عواملی چند است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اسکان عشایر کرد در کشورهای ایران، ترکیه و عراق و سوریه و بخصوص روسیه، یکجا که نشینی و اسکان آنها سبب گسترش شهرها و ایجاد مدارس و رشد سواد خواندن و نوشتن عشایر گردیده است.

۲. توسعه سریع وسایل ارتباط جمعی مثل رادیو، تلویزیون و مطبوعات، که سبب اخذ سوژه‌های علمی و ادبی از آنها و کشش طبقه جوان و بتدریج تحصیل کرده به سوی آنها و مشارکت در امور علمی و تحصیلی و پرورش مکتبهای ادبی است.

۳. توسعه سریع وسایل ارتباطی، هم چون راههای شوسه و راه آهن و راههای هوایی و دریائی و اختراع پی در پی در راه تسهیل کار آنها، مثل هواپیماها و لکوموتیوها و اتوبوس و اتومبیل و کشتی‌های سریع‌السیر که سبب آمد و شد روز به روز افزون‌تر بین ملل و آشنائی با علوم و فنون و ادب دیگران و مبادله آنها است.

درست است که ملت کرد آثار گرانبھائی از گذشته‌های خیلی دور دارد و به قول واسیلی نیکیتین، «علی‌حری» در شم‌دینان از آغاز قرن یازدهم میلادی - ۹۰۰ سال پیش - به زبان کردی مطلب می‌نوشته،<sup>(۲)</sup> و هر چند که دیوان او به صورت دست‌نوشته است و بعد از او هم شعرا و نویسندگان کم نظیری مثل «ملا احمد جزیره»، «فقیه طیران»<sup>(۳)</sup> و «ملا باته»، اهل

۱. می‌دانیم که ادبیات عامیانه یا فولکلور، زائیده حوادث و پیش‌آمدها و پدیده‌های اجتماعی و عاطفی یک قوم در طول تاریخ آن قوم است، بنابراین اگر در اینجا در سرعت و پیشرفت ادبیات کرد، این مورد را مستثنی می‌کنیم به همان علت است، زیرا پدیده‌های داستان‌ساز در قرون متعادی گذشته، البته که بیشتر از یک مدت زمان کوتاه خواهد بود و به علاوه رشد فکری و گسترش سواد در بین عامه جماعات بشری و کردها و تغییر سیستم جنگی و برخوردهای عاطفی و تغییرات عقیدتی و تمام تغییراتی که تأثیر روحی و روانی در عکس‌العمل‌های اقوام نسبت به حوادث پیش آمده، ایجاد می‌کنند، عامل بیان این گفته و این استثنا بوده است.

۲. کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۵۸۰.

۳. داستان یا چریکه منظوم اسب سیاه از این شاعر است.

حکاری»<sup>(۱)</sup> و دیگران و سرانجام «احمد خانی (۱۵۹۱ - ۱۶۵۲)» «سراینده چریکه ملی و حماسی «مم وزین» به وجود آمدند، که اشعار سبک غنائی آنان در ردیف بهترین اشعار شاعران منطقه و گاه در جهان می‌باشند و حتی این منظومه را بسیاری از والاترین نوع اشعار غنائی در جهان می‌دانند و آنرا همردیف غزلهای مولانا جلال‌الدین مولوی به حساب می‌آورند،<sup>(۲)</sup> ولی در قرن بیستم رونق زبان و ادبیات کردی، حالتی عمومی پیدا کرد و شعرا و نویسندگان و محققین بزرگی به وجود آورد که ذیلاً به گوشه‌هایی از این تحول اشاره می‌کنیم: ویلچفسکی<sup>(۳)</sup> نهضت ادبی جدید شعر و ادبیات کردی را از اواخر قرن نوزدهم با ظهور شاعران و نویسندگانی نظیر «نالی»، «قادر کوئی» و عبدالله بیگ مصباح‌الدیوان که «ادب» تخلّص می‌کرد، آغاز می‌کند و به دنبال آن ما می‌توانیم لیست طویل اسامی رهروان این کاروان را به صور مختلف از لابه لای اوراق مجلات و نشریاتی نظیر «هاوار» که در «دمشق» چاپ و منتشر می‌شد، بیرون بکشیم و نمایانگر این حقیقت باشیم که کرد دارای ادبیات مدونی است و نیاز به اطالۀ کلام ندارد،<sup>(۴)</sup> ولی در حقیقت پیشگامان نهضت بسط و گسترش زبان کردی و آموزش آن، دو برادر بزرگوار کرد بودند به نام‌های امیر جلادت بدرخان و امیر علی کامران بدرخان،<sup>(۵)</sup> که مجله «هاوار یا فریاد» را به زبانهای کردی و فرانسه به صورت نشریه این نهضت انتشار دادند، که اولین شماره آن در ۱۵ ماه مه ۱۹۳۲ منتشر گردید<sup>(۶)</sup> و به شدت مورد استقبال قرار گرفت و شخصیت‌های مختلفی مثل «هوینده سوری»، «دکتر احمد نافذ» و شاعر معروف «جگرخوینی کردی» و عده‌ای از رؤسای عشایر، از هیچ گونه کمکی دریغ نکردند و جالب‌تر اینکه در همین راستا، رؤسای عشایری که باهم اختلاف داشتند،

۱. داستان معروف و جاویدان قلعه دم دم از این شاعر است.

۲. واسیلی نیکیتین، همان مأخذ.

۳. نخستین کنفرانس کردشناسی و مسئله زبان کردی منتشره در مجله زبان و اندیشه به زبان روسی ۱۹۳۶.

۴. کردوکردستان، واسیلی نیکیتین، ص ۵۸۴.

۵. امیر جلادت بدرخان که در ترکیه در قیام حجو آقا شرکت فعالانه داشت، پس از شکست این قیام به گفته واسیلی نیکیتین، ص ۵۸۳، به سوریه آمد و در دمشق سکونت گزید و به انتشار مجله هاوار پرداخت، و در سال ۱۹۵۱ با کمال تأسف در یک حادثه رانندگی در گذشت و ضایعه بزرگی برای آرمان کردها به وجود آورد. امیر علی کامران بدرخان هم به دنبال این حادثه از بیروت به پاریس رفت و به فعالیت ادبی خویش ادامه داد.

۶. واسیلی نیکیتین، کردوکردستان، ترجمه محمد قاضی، ص ۵۸۷.

نفاق خود را فراموش کردند. گردانندگان مجله «هاوار» برای اجرای برنامه‌های مثبت فرهنگی در جهت پیشبرد آموزش زبان کردی و تدارک وسایل لازم و اقدام به اجرای یک سری عملیات در راه اهداف فرهنگی خویش نموده و شعبات و دفاتری در نقاط مختلف تأسیس کردند که هر یک از آن دفاتر وظیفه‌ای را بر عهده گرفت، مثل دفتر رسیدگی به الفبای زبان کردی، شعبه پرورش فکری کودکان و نوجوانان که کتابهای شعر و نشر برای کودکان منتشر می‌کرد، و امیر کامران بدرخان و دوستانش در بیروت به سال ۱۹۳۳، اقدام به تدریس الفبای زبان کردی با حروف لاتین کردند که به شدت مورد استقبال قرار گرفت و در سالهای بعد متونی از دروس مختلف، به زبان کردی فراهم کردند، مثل متن درس‌های مذهبی، هر چند که در نهایت تأسف بعدها به علل سیاسی رکودی در این امور پدید آمد، ولی زیربنای بسیار خوبی برای فعالیتهای نسلهای آینده فراهم گردید و امروزه با تمام موانع موجود، رشد فرهنگی زبان و ادبیات کردی در سوریه قابل توجه و تعمق می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

اما از ابتدا کردها نویسندگان و مترجمین بزرگی داشته و دارند که در ادبیات فارسی انگشت نما می‌باشند، ولی نوشته‌های آنها نه به زبان کردی که به همان دلایل فوق، به زبان فارسی است و می‌توان از بزرگواران زیادی مثل دکتر محمد مکرری که واقعاً ارزش کارهای ادبی ایشان غیر قابل انکار است - به خصوص در کردشناسی و ادبیات کردی - و نیز استاد فقید رشید یاسمی نویسنده و مترجم والامقام که تألیفات و ترجمه‌هایش محتوی دریائی از ارزش و حسن می‌باشند. همچنین علامه محمد مردوخ کردستانی که تاریخ کرد و کردستان و توابع این روحانی فاضل یکی از بزرگترین منابع و مآخذ غنی در کردشناسی است، یا ابراهیم یونسی نویسنده و مترجم گرانقدر و همچنین محمد قاضی مترجم بزرگ ایران که به حق می‌توان او را بزرگترین و بهترین مترجم معاصر دانست و این صفتی است که همه اهل فن قبول دارند.<sup>(۲)</sup> علی محمد افغانی نویسنده شوهر آهوخانم و شادکامان دره قره‌سو که

۱. برای آشنایی بیشتر با وضع زبان کردی و پیشرفت آن در سوریه مقاله کردهای سوریه، به قلم پ. روند منتشره در مجله فرانسه مدیترانه‌ای و آفریقانی، شماره ۱، ۱۹۳۹ و بعد، و نوشته‌های واسیلی و بازیل نیکیتین مراجع خوبی هستند.  
 ۲. که متأسفانه در جریان چاپ این کتاب که مدت ۶ سال از سوی ناشر محترم بطول انجامید، محمد قاضی این گوهر گرانبهای ترجمه در ایروان، که از مدت‌ها پیش بعلت ابتلا به سرطان حنجره در رنج بودند، بدرود حیات گفتند. روانش شاد.

صاحب‌نظران او را بزرگترین رمان‌نویس معاصر ایران می‌دانند، و عبدالرحمن شرف‌کندی شاعر و مترجم محقق و نویسنده و پژوهشگر بزرگ کرد (هزار) که فرهنگ کردی فارسی او خود شاهکاری است و به نام (هه‌نبانه بورینه) منتشر شد، است و شیخ الاسلامی متخلص به (هیمن) شاعر محبوب و غزل‌سرای کرد، یاد کرد.

در ترکیه هم نویسندگان و الامقامی نظیر «یاشار کمال» را داریم که با این که کرد نژاد بود به همان دلایل فوق‌الذکر به ترکی مطالب خود را می‌نوشت و جزو بزرگترین نویسندگان ترکیه است و دوست با ذوقم رحیم رئیس‌نیا تعداد زیادی از آثار وی را به زبان فارسی ترجمه کرده است، اما این درد گریبانگیر کردهای عراق و روسیه نشده است. در عراق که بعد از تجربه آن کشور از امپراطوری عثمانی طبق قرارداد منعقد شده یک خود مختاری محدودی به کردهای آن کشور داده شد و بخصوص در چاپ و نشر کتب و روزنامه و سایر نشریات به زبان کردی و به خط کردی، آزادی کامل پیدا کردند و در مدارس منطقهٔ کردنشین آموزش و پرورش به زبان کردی صورت رسمی پیدا کرد و امروز هم این قانون اجرامی شود و به دنبال آن نویسندگان و ناشران دست همت به کمر زدند و در تألیف و نشر کتب و نشریات به زبان کردی آنچه در توان داشتند، مایه نهادند و در این راه حسین حزنی موکریانی که اصلاً از سابلاغ مهاباد بود و به عراق هجرت کرده و در آنجا شخصاً اقدام به تأسیس چاپخانه‌ای نمود و نوشتجات خود و دیگران را در آن چاپخانه چاپ و منتشر می‌کرد که تنها از خود وی یازده کتاب ارزندهٔ تاریخی چاپ گردید و تمام آنها از تألیف و ترجمه ارزش علمی و ادبی والائی یافتند که یکی از بهترین مراجع استفاده و استناد برای اهل تحقیق می‌باشند. امروز در عراق علاوه بر مدارس ابتدائی و دبیرستانی، چندین دانشگاه هم تأسیس یافته که در آنها به زبان کردی تدریس می‌شود. در شهرهای عمدهٔ کردستان عراق مثل اربیل و سلیمانیه و کرکوک و موصل افراد زیادی مشغول فعالیت‌اند و نویسندگان بزرگی از آنها فارغ‌التحصیل شده‌اند و به تدریس و تألیف اشتغال دارند که از گذشتگان می‌توان از گیوموکریانی و استادان محمدامین زکی نویسندهٔ کتاب نفیس تحقیقی در تاریخ کرد و کردستان<sup>(۱)</sup> و پروفیسور توفیق وهبی<sup>(۲)</sup> و نیز

۱. این کتاب توسط نگارنده به فارسی ترجمه و انتشار یافته است.



دختر بزرگوار گیوموگریانی به نام کردستان موگریانی، همچنین امیر علی بدرخان و علی سیده و دکتر احمد نافذ در سوریه و خلیج‌های دیگر نام برد.

چقدر بجا است که از محقق و نویسنده دانشمند «سی.جی.ادموند» و اثر بسیار نفیس وی به نام فهرست نشریات کردی کردستان جنوبی نام برد که در روزنامه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی، جلد ۴، مورخ ۱۹۳۷ منتشر شده است و به آن همه زحمتی که کشیده است ارج نهیم، به جز اینها در زمینه زبان و الفبا و دستور زبان کردی گام‌های بلندی برداشته شده و باید گفت امروز تقریباً کردستان عراق مرکز رشد و پرورش زبان و ادبیات کردی است و شرح و بسط آن نیازمند کتابی جداگانه می‌باشد و در نشر آثار دیگران هم نقشی اساسی دارند، و در این راه اشاره به کتاب تاریخ ادبیات کرد اثر «پ.ت.بوا. P.T.Boia» ضروری است، اما در زمینه زبان‌شناسی کردی، فعالیت در روسیه<sup>۱</sup> صورت دیگری دارد، در آنجا برنامه‌ریزی کاملاً حساب شده و علمی صورت گرفته است و «ویلچفسکی» که در این باره تحقیق کامل دارد می‌نویسد:<sup>۲</sup> در مرحله اول سعی شد که ادبیات کتبی کردی به صورتی که بتواند اجرا شود، وضع گردید و بر این اساس ابتدا ادبیات کتبی به زبان کردی معمول در میان کردهای ارمنستان به وجود آمد و بعدها برای کردهای گرجستان و نخجوان که لهجه نزدیک به هم دارند و بعد کتابهایی به لهجه کردهای آذربایجان منتشر و سرانجام در ۱۹۳۳ تلاشی به عمل آمد تا کردهای مقیم ترکمنستان رانیز در برگیرد، ضمن این که از ۱۹۳۲ سوادآموزی و تعلیم و تعلم در مناطق کردنشین عمومی شد.<sup>۳</sup>

بعدها وقتی در ۱۹۳۴ در ایروان کنگره‌ای تشکیل شد که هدف اصلی آن ایجاد ادبیات مدون و زبان ادبی کردی و تأمین روابط آنها با ادبیات و زبان کردهای آن سوی مرزهای روسیه بود و ضمناً از ادبیات کلاسیک سبک احمدخانی و مکتب او به عنوان یادگار زبانی از

۲. توفیق وهبی نویسنده فرهنگ بسیار نفیس کردی - فرانسه و نیز کارشناس بزرگ ادیان و مذاهب و ادبیات کردی که تألیفات بسیاری دارد.

۱. منظور از نام بردن از روسیه به این علت است که آغاز این تحولات در آن زمان بوده در حالی که می‌دانیم کردستان روسیه امروز عبارت است از مناطقی که در جزو کشورهای جدید التاسیس جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان و نخجوان می‌باشند.

۲. واسیلی نیکیتین و مارو ویلچفسکی در نخستین کنفرانس کرد شناسی و مسئله زبان ادبی کردی.

۳. نخستین کنفرانس کردشناسی و مسئله ادبی زبان کردی در مجله زبان و اندیشه، به زبان روسی، ۱۹۳۶.

گذشته کردها مورد استفاده قرار داده شد، تابدین ترتیب کردهای روسیه که از عقب مانده ترین دسته های کردها بودند، به پیشاهنگ فرهنگ کرد بدل شوند،<sup>(۱)</sup> ضمن اینکه باز به قول ویلچفسکی این زبان ادبی کردهای روسیه باید از پیشرفتهای بی چون و چرای ادبیات کردهای خارج در زمینه فنی و غنای واژه و سبک استفاده کند، باید نمونه های ادبی کلاسیک کردی بازمانده از دوران ملوک الطوائفی، نیز آثار فولکلور را سرمشق خود قرار دهد.<sup>(۲)(۳)</sup>

### خواسته های کنگره ۱۹۳۴ ایروان

کنگره ۱۹۳۴ ایروان علاوه بر برنامه های متعددی که برای فعالیت های خود در روسیه انجام داد و یا جزو برنامه قرارداد در پایان کار خود خواستار اجرای اقدامات زیر گردید:

۱. مرتب کردن کار در مورد اصطلاحات و واژه سازی بر طبق اصول مورد قبول در این زمینه برای بین المللی کردن زبان کردی.
  ۲. در کنار پرداختن به اصطلاحات و واژه سازیهای بین المللی، لازم است که ویژگی های محلی زبان کردی هم در نظر گرفته شود.
  ۳. تهیه و تدوین هر چه سریع تر یک دستور زبان علمی و عملی برای زبان ادبی کردی و برای تهیه گزارش هیئت مربوطه به کنگره دوم کردشناسی که قرار بود تشکیل گردد.
  ۴. خودداری از تعویضهای بی ملاحظه الفبا و شیوه املائی فعلی تا تقدیم گزارش هیئت منتخب.<sup>(۴)</sup>
- البته در این کنگره از حرفهای پرولتاریائی و به کار بردن جملاتی نظیر زبان ادبی کارگران کرد نیز بسیار استفاده شد، اما با توجه به این ابتکار و اولین گام بودن آن در این زمینه، و انجام فعالیت های جنبی در آن و نتایج حاصله بسیار مهم دیگر نظیر اختصاص یک سیستم آموزشی خاص برای کردهای روسیه و احداث و اختصاص مدارس که فرزندان کرد در آنها به زبان کردی، کتابهای کردی را می خواندند و می نوشتند و همچنین تألیف و ترجمه و انتشار کتب

۱. ویلچفسکی، همان مأخذ و نیز استناد از بازیل نیکیتین و تحقیقات واسیلی نیکیتین.

۲. همان مأخذ و ص ۵۹۶ واسیلی نیکیتین.

۳. با اندک تغییراتی از جمله عدم الگوی پرولتاریائی آن و نیز سرمشق مطلق قراردادن زبان و ادبیات کردهای شوروی سابق و فقط استفاده از نظر سیستم علمی فیلولوژی.

۴. با نگاهی به تئوری جدید زبان از پروفیسور «مار» و تاریخ کرد و کردستان واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی.

بسیاری به زبان کردی توسط نویسندگان کرد - با تمام معایبی که داشت - باید این کنگره را بسیار پرمایه و ارزشمند خواند.<sup>(۱)</sup>

از معایبی که باید اشاره شود این که گرچه در این کنگره به قسمتی از چهره‌های درخشان ادبیات کردی مثل احمدخانی و مکتب او توجه شد، اما اختصاص اقدامات انجام شده فقط به کردهای شوروی - هر چند از نظر امکانات موجود چاره‌ای جز آن نداشتند - و عدم ارائه طرق مختلف به تمام سرزمین‌های کردستان از لحاظ ادب و زبان کردی و به پایان نرساندن مأموریت خود از لحاظ پایه‌ریزی یک الفبای قابل قبول کردی از نظر علمی - بخصوص در نوشتن - و نقاط ضعف دیگری که داشت، امیدها و آرزوهای موجود را بر آورده نکرد.

در هر حال با این تفصیل برمی‌گردیم به این گفته که قرن بیستم قرن تحول و دگرگونی وسیعی برای کردها و کردستان بود و در جوار بسیاری از تغییرات که در نحوه زندگی آنان به عمل آمد، مثل رهائی از حالت زندگی عشیره‌ای و فئودالیت و خان‌سالاری و دورانداختن چادرنشینی و اسکان در شهرها و روستاها و احداث مدارس و نفوذ تدریس به اعماق و دورترین نقاط کردستان و سوادآموزی مردم کرد از ادنی تا اعلا و خواص و پیدایش افراد تحصیل کرده و دانشمند به صورت وسیع در میان آنان، زبان و ادبیات کردی رشد وسیعی یافت و مخصوصاً نویسندگان و محققین کرد، شروع به غور و مطالعه و تحقیق کردند و به دنبال آن تألیفات آنان با برخورداری از اصالتی که داشت مورد توجه اذهان مردم کرد و سایر مناطقی که همیشه دانسته‌های کمی در مورد آنان داشتند، گردید.

۱. باید دانسته شود روسیه بزرگترین مقام را در کردشناسی و جنبه‌های مربوط به آن مثل زبانشناسی کردی و تاریخ نگاری کردها دارا است و دانشمندان و محققین روس با امکاناتی که برای آنها بعد از انقلاب اکتبر روسیه در مطالعه تاریخ و تاریخ ادبیات و مردم شناسی ملل مختلف - هر چند که برای اقوام داخل امپراطوری روسیه‌تزاری و شوروی سوسیالیستی در نهایت می‌بایستی به صورتی باشد که مقبول دستگاه حکومتی گردد - اما در هر حال در راه شناختن و شناساندن مردم کرد به جهانیان سنگ تمام گذاشتند.



### آداب و عادات و رسوم و اعیاد

#### و دیگر مراسم در کردستان

بحث در این مورد خود محتاج نگارش کتابهایی جداگانه و بسیار مفصل است ولی برای تکمیل بحث آئین و اعتقادات کردها، لازم است به گوشه‌هایی از آداب و رسوم و عادات و اعیاد آنان، اشاره شود و به همین جهت آن قسمت از رسوم و آدابی که در میان قوم و ملت کرد رایج و از اهمیت تاریخی برخوردارند، سخن خواهیم راند، که مطمئناً، بیانگر تمام آنها نخواهد بود، اما، قطعاً به آنهایی اشاره خواهد شد که تا اندازه زیادی به اعتقادات کهن این قوم پیر، مربوط باشد، زیرا، سنتهای اصیل ملل، با احساس و اندیشه افراد آن پیوندی ناگسستنی دارد، به صورتی که «ریشه‌های آن در اعماق روح نسلهای نهفته، و طی قرون و اعصار، مهمترین عامل اتحاد و همبستگی فکری و روحی، در بین طبقات مختلف مردم یک سرزمین است».<sup>(۱)</sup> ضمن اینکه اهمیت و ارزش این سنت‌های رایج در میان ملل، با سابقه تاریخی شان و تمدن گذشته آنان کاملاً مربوط است، این رسوم و سنتها را با هیچ نیروئی نمی‌توان در ملتی از بین برد و برای اثبات این ادعا در تاریخ نمونه‌های بسیاری می‌توان یافت که بارزترین آنها قوم کرد است که با این که، چند هزار سال در زیر فشار و منگنه قدرتهای نیرومند امپراطوریهای بزرگ قرار داشته و گاه تا نابودی کامل، پیش رفته است، هیچ‌گاه، خصائل معنوی و سنتهای ملی و قومی خود را که همان نهاد آریائی ایرانی است فراموش نکرده و قطعاً همین امر، یکی از بزرگترین عوامل بقا و جاودانگی آنان بوده و هست.

## مراسم نوروز در کردستان<sup>(۱)</sup>

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار

هر گیاهی که به نوروز نجنبد، حطب است<sup>(۲)</sup>

عید نوروز، عیدی آشنا برای تمام اقوام ایرانی است که با سابقه‌ای بسیار کهن، جزوی از فرهنگ و معنویات مردم کرد می‌باشد و بنابه اشاراتی که در کتب و نوشته‌های قدیمی به نظر می‌رسد، جزو یکی از اساسی‌ترین اعیاد کردها در طول تاریخ بوده است که معمولاً در آغاز تابستان آنرا جشن می‌گرفتند.<sup>(۳)</sup> البته باید اضافه شود در دوران باستان، سال در ایران، به دو قسمت تقسیم می‌شده است و اول سال با انقلاب صیفی یعنی اول تابستان - ماه تیر - شروع می‌شده و نوروز در سرآغاز فصل تابستان واقع بوده است،<sup>(۴)</sup> که چون شرح و تفسیر آن از حوصله این کتاب خارج است، تنها اضافه می‌شود بعدها، این جشن - حدود یکهزار سال

۱. در این مبحث، در مورد مأخذ و علت العمل رسوم موجود از نوشته‌های مصطفی کیوان در کتاب نوروز در کردستان و مقاله‌اش به همین نام در مجله یغما شماره اسفندماه ۱۳۴۵ بهره کافی برده‌ام.

۲. سعدی. ۳. گاه شماری، صص ۵۴ تا ۵۳.

۴. مقاله مصطفی کیوان در شماره اسفندماه ۱۳۴۵ مجله یغما. باید گفت طبق اسناد موجود، در دوران باستان، ساعات اضافی سالانه را که در هر چهار سال یکروز می‌شود، بر خلاف امروز که هر چهار سال یک بار، اسفندماه سی روز می‌شود و شش ماه از سال هم سی و یکروز است، در آن روزگاران، در جمع یکصد و بیست سال یکماه به سال اضافه می‌کردند که بدین گونه آن سال ۱۳ ماه می‌شد و آنرا «بهیزک» می‌خوانده‌اند و چنانکه اشارت رفت، در زمان سلطنت ملکشا، سلجوقی حکیم و فیلسوف بزرگ آن زمان، عمرخیام نیشابوری و عده‌ای دیگر از دانشمندان که نام بردیم، بر اساس علم نجوم، تقویم امروز را برقرار کردند و هر چهار سال یکبار که یکروز، به روزهای سال اضافه می‌شود، سال کیبسه می‌خوانند. اما در مورد کلمه «بهیزک» استاد جلال همایی، در زیرنویس صفحه ۲۲۲ کتاب «التفهیم» ابوریحان بیرونی می‌نویسد: نگارنده احتمال می‌دهد که لفظ بهیزک که با تبدیل (ب) و (واو) به یک دیگر «وهیزک» نیز آمده است، از ریشه (به) به معنی خوب و اریخته شده است مانند «پاکیزه» از پا و ماه کیبسه در جزو رسوم و آداب هندوان و ایرانیان قدیم، پاکیزه و محترم بوده است. تقی‌زاده هم در کتاب گاه‌شماری خود، در صفحه ۱۵، آن را به معنی مبارک و میمون می‌نویسد که با جنبه مقدس مذهبی بوده است و تنها یک کتاب بی‌نام فارسی این کلمه را «وهیزه» ضبط کرده است و معنی آنرا هم کیبسه می‌نویسد، اما به نظر نگارنده آنان که زبان پهلوی و کردی را می‌دانند اگر کمی توجه نمایند، متوجه خواهند شد که «وهیزک» همین کلمه «هز Hez» و «به هز Ba Heza» در زبان کردی است که به معنی توانا و نیرومند و با قدرت می‌باشد و به قول مصطفی کیوان، هرگاه کسی را با این صفت و وصف کنند (در زبان کردی) گویند فلانی «به هزه Ba Heza» یعنی قوی و توانا است (مقاله نوروز در مجله یغما). با توجه به این کلمه و لغت اصیل کردی و معنی و مشتقات آن می‌توان احتمال داد که کلمه «بهیزک» یعنی نام سال ۱۳ ماهه کیبسه در ایران باستان، با واژه کردی، «هز» و «بهز» هم ریشه است و منظور از آن سال نیرومند و توانا و مسلط بر پیشرویهای نوروز بوده است، که صد البته، چون ماه‌های این سال بیشتر از سالهای دیگر بوده، به این صفت خوانده می‌شده است و این خود باز هم تأییدی بر یکی بودن زبان پهلوی و کردی و مادی، می‌شود که در مبحث زبان کردی به آن اشاره شده است.

پیش - توسط عده‌ای از ستاره‌شناسان، از جمله حکیم عمر خیام نیشابوری،<sup>(۱)</sup> در اول ماه حمل (فروردین) ثبت گردید.<sup>(۲)</sup>

درباره علت برپائی جشن نوروز هم سخن بسیار است و روایات فراوان، ولی، آن گونه که در بیشتر این داستانها منقول است، پیشینه این جشن، به زمان پیشدادیان می‌رسد و جمشیدجم را واضح و بنیانگذار اصلی این عید می‌خوانند، مثل:

همه کردنیها چو آمد پدید	به گیتی جز از خویشان کس ندید
جهان انجمن شد بر بخت او	فرومانده از فرۀ بخت او
سر سال نو هر مز و فرودین	بر آسوده از رنج تن دل زکین
چنین روز فرخ از آن روزگار	بمانده از آن خسروان یادگار <sup>(۳)</sup>

ابوریحان بیرونی هم در این باره می‌گوید، در ایام طهمورث، صابنه<sup>(۴)</sup> آشکار شدند و چون جمشید به پادشاهی رسید و دین خود را تجدید کرد و این کار خیلی بزرگ به نظر آمده آن روز، روز تازه‌ای شد، اگر چه پیش از این هم نوروز بزرگ و معظم بود؛<sup>(۵)</sup> هم چنین ابوریحان بیرونی در کتاب دیگرش می‌نویسد: نخستین روز است از فروردین ماه و زین جهت نوروز نام کردند زیرا که پیشانی سال نو است، اعتقاد پارسیان اندر روز نخستین آن است که اول روزی است از زمانه و به دو فلک آغازید گشت.<sup>(۶)</sup> ایرانیان به صورت دیگری نیز از این روز سخن گفته‌اند، چنان که «بلعمی» می‌نویسد: نخستین روزی که جمشید به داد بنشست، روز هر مزد بود از ماه فروردین پس آن روز را «نوروز» نام کرد و تاکنون سنت گشت،<sup>(۷)</sup> و هم چنین در دینکرد یا دین کرد، آمده است: هر پادشاه در این روز فرخنده خویش را قرین شادی و خرمی می‌کرد و در این عید کسانی که کار می‌کرده‌اند، دست از کار

۱. مثل ابوالمظفر اسفزاری، میمون بن نجیب واسطی، حکیم لوکری، عبدالرحمن خازنی.

۲. مجله خوشه، شماره ۵۷۵، سال ۴۵.

۳. شاهنامه فردوسی.

۴. صابنه نام یکی از طوایف باستانی است که برای خود دارای افکار بخصوصی بودند و امروز هم، چنان که در بخش معتقدات اشاره شد، گروهی در کردستان به این نام باقی هستند.

۵. آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبردانا سرشت، صص ۳ تا ۲۴۲.

۶. التفهیم، به تصحیح و مقدمه و حواشی جلال الدین همائی، ص ۵۳.

۷. تاریخ بلعمی به تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد پروین گنابادی، ص ۱۳۱.

کشیده و به استراحت می پرداختند و شادمانی می کردند.<sup>(۱)</sup>

در هر حال آنچه مسلم است این جشن عید، ملی و مربوط به تحولات ناشی از حرکت انتقالی و تقسیم‌بندی سال و آغاز سال نو بوده است که آن روز نو و سرآغاز سال را جشن می گرفته‌اند، همان گونه که در سرآغاز نیمه دوم سال هم جشن مهرگان را داشتند، و نیز گفتنی است که این عید، عید ایرانیان و اقوام آریایی آسیای میانه بوده و در تمام طول تاریخ اقوام ایرانی با سماجت و تعصب فوق‌العاده‌ای آنرا گرامی داشته‌اند و با آنکه بارها از سوی اجانب و اجنبی پرستان اعمالی صورت گرفته که این سنت ملی و باستانی را تضعیف کنند، هیچگونه توفیقی در این راه نیافته‌اند.

بر اساس مدارک موجود، در زمان هخامنشیان، در تخت جمشید ایام نوروز با شکوه و جلال تمام برگزار می شد و پادشاهان بارعام می دادند و به رد و بدل کردن هدایا می پرداختند، و بر اساس حجاریهای پلکانهای کاخ آپادانا، در زمان هخامنشی نمایندگان ۲۳ ملت از مادی و پارتی و بابلی و هندی و مصری، بهترین هدایای ممکن را به پادشاه ایران تقدیم می داشتند و به گفته «دکتر گیرشمن» مراسم شکوه‌مند نوروز، این عیدی که بزرگترین اعیاد مذهبی مزدپرستی پارسیان می باشد،<sup>(۲)</sup> با شکوه بسیار برپا می شد.<sup>(۳)</sup>

در زمان ساسانیان هم اسناد و مدارک فراوانی باقی است که این جشن با عظمت بیشتر برپا می شده و حتی در آن زمان در میان عده‌ای از ملل تابعه هم جشن نوروز مرسوم گردید<sup>(۴)</sup> و نویسندگان، از قدیم و جدید، راجع به نوروز در ادوار مختلف نیز نوشته‌های فراوانی منتشر ساخته‌اند که در آنها به تفصیل از این جشن و چگونگی برگزاری آن در آن ادوار، سخن

۱. به نقل از کتاب دینکرد که آنرا دین کرد می دانیم از کتابهای قدیمی زبان پهلوی است. به نقل از مصطفی کیوان.  
 ۲. پارس و کلمات پرسو Parsva و «پرتو Parthava» یکی از کلمات زبان مادی است که مادها این نام را به قسمتی از زاگرس امروزی در نهایت غربی سرزمین ماد (جنوب زاب کوچک و کنار دیاله - کیوان) داده بودند که چنانکه در بخش تاریخی این کتاب گفته‌ایم، آشوریان در ۸۳۴ قبل از میلاد، از آن صحبت کرده‌اند. اما پارسوا در زبان مادی، به گفته ام. دیاکونوف به معنی کنار و کناری است و در کردی هم به معنی مجازی پهلوی و طرفین بدن می باشد (پراسو). مصطفی کیوان می گوید: نام دهکده «پارسانیان» در حومه سقر، یادآور نامگذاری باستانی است و کلمه پارت هم در کردی به همین معنی (پهلوی) می باشد.

۳. هنر ایران در زمان هخامنشیان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۳۲.

۴. به نقل از مجله آسیای جوان، سال ۱۳۳۹، شماره ۵۵۳، سعید نفیسی.



رانده‌اند. به عنوان مثال می‌توان به کتابهای متون پهلوی جاماسب اسانا. جلد ۲ صفحه ۱۰۲ به بعد، ترجمه مارکوارت، کتابهای بیرونی، نوروز نامه عمرخیام نیشابوری، شهرداد رازی، روایت دینکرد یا دین کرد، التاج از ابو عثمان جاحظ، ثعالبی، تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان، اشاره کرد و در زمان صدر اسلام که به علت عدم اعتنای اعراب این جشن رونق خود را از دست داد، ایرانیان برای آنکه این سنت دیرینه خود را به باد فراموشی نسپارند، به قول «لوثی دبو» از تصادف خلافت حضرت علی (ع) با این ایام استفاده کرده و گفتند: به این علت، این روز را گرامی می‌دارند،<sup>(۱)</sup> بعد از این سالها به تدریج خلفای اموی و عباسی هم برای دریافت هدایا از ایرانیان که تعداد آن در زمان معاویه، بین پنج تا ده میلیون درهم بوده، به این جشن ایرانیان جنبه رسمی دادند<sup>(۲)</sup> و بعضی از مراسم این عید مثل آتش افروزی و آب پاشی در بین آنان مرسوم گردید.<sup>(۳)</sup> و به تدریج که حکومت دوباره به دست ایرانیان افتاد، این جشن باز هم همان شکوه و عظمت دیرینه خود را بازیافت و حتی در سطح کشورهای دور و نزدیک نیز گسترش یافت، چنانکه، کردهایی که از راه سوریه به مصر نقل مکان کردند، این رسم را در آن دیار هم کم و بیش رواج دادند و شاهانی چون محمدشاه گورکانی و ابراهیم پاشای عثمانی در هر چه با شکوه‌تر بر پا کردن این جشن می‌کوشیدند.<sup>(۴)</sup> اما بر اساس اعتقادی از کردها، نوروز حاصل پیروزی «کی موورس یا کیومرث Kay-Mures» بر اهریمن در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح است و داستان آن را «کیوان» چنین می‌نویسد: چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح «کی موورس» نامی از نژاد کُرد پیدا شد و از همان ابتدای کار اهریمن نامی با وی به دشمنی پرداخت کی موورس، در کوهستانهای رواندوز، با اهریمن به جنگ پرداخت و در آغاز پیکار به سپاهیانش فرمان داد که در صورت پیروزی بر دشمن و کشتن اهریمن، بر ستیغ کوهها و بالای تپه‌ها و گردنه‌ها، برجهایی از آتش برافروزند، تا هم نشانی بر اعلام پیروزی باشد و هم فرمانی بر بازگشت سپاه، از جبهه‌ها باشد

۱. تاریخ ایران، لوثی دبو. به نقل از نشریه نوروز، ص ۲۵.

۲. محیط طباطبائی، مجله تهران مصور، شماره‌های ۸۶۴ و ۹۱۶ و تمدن اسلام، جرجی زیدان، جلد ۲، صص ۲۳ تا ۲۲.

۳. مجله جهان نو، نوشته‌ای از دکتر محمد معین.

۴. محیط طباطبائی به نقل از کتاب نوروز در کردستان، مصطفی کیوان، ص ۵۲.

به نزد وی. سرانجام پیکار با اهریمن به پیروزی سپاه «کی موورس» پایان یافت، آتشها بر بالای کوهها زبانه کشید و با تابش شعله‌ها پیروزی حق بر باطل و شکست اهریمن، به آگاهی عامه رسید. روز پیروزی بر دشمن ده روز پیش از موقع نوروز کنونی بود. کی موورس فرمان داد نه تنها آن روز بلکه ۹ شبانه روز پس از آن هم با برافروختن آتش در مراسم جشن و سرور بگذرانند، و مراسم «جه‌ژنی ۹ روز = جشن نوروز» بدین گونه پدید آمد. (۱)(۲)

البته در این مورد و منشأ کردی این جشن روایات متنوعی وجود دارد و همه ثابت‌کنندهٔ اولاً، همبستگی و پیوند کرد و ماداند و در ثانی، نشان‌گر گفته‌ای است که در فصول پیش این کتاب به آن اشاره شده است و آن این که، کردها از مردم تمام سرزمین فلات ایرانند و سابقهٔ آنها در تمام نقاط این سرزمین به چشم می‌خورد؛ مثلاً جیمز موریه که منشی سفارت انگلیس در زمان فتحعلی شاه قاجار ۱۸۱۲ و از جمله خاطره‌نویسان و سیاح و جهانگردانی نامی است که دربارهٔ مردمان این سرزمین قلم فرسائی کرده‌اند، می‌نویسد: در ۳۱ ماه اوت که در دماوند بودم، مردم این منطقه جشنی برپا کرده بودند که مناسبت آنرا غلبهٔ فریدون و کاوهٔ آهنگر بر ضحاک ماردوش تازی، می‌گفتند و این جشن را «عیدکردی» می‌خواندند. شاهنامهٔ فردوسی هم از آن صحبت کرده است. (۳)

حکیم عمر خیام نیشابوری در حدود بیش از هزار سال پیش از این موضوع، در کتاب نوروز نامه‌اش سخن گفته و فریدون را به صراحت گرد خوانده است فریدون کرد، روزی را که صخاک را شکست داد و اسیر کرد، روز جشن خواند و ایرانیان این روز را جشن می‌گیرند. (۴)

این روز و این جشن آریائی و کردی، در تمام کردستان، به صور مختلف اجرا می‌شود و در ترکیهٔ امروز، کردها این جشن را، جشن «توله‌دان یا انتقام گرفتن» می‌خوانند که اشاره به انتقام مردم ایران، به رهبری فریدون شاه و کاوهٔ آهنگر از صخاک ماردوش تازی است. بعد از

۱. همان، صص ۶۰ - ۵۹.

۲. باید دانست که در کردی ۹ را No و به صورت واو خفیفه ادا می‌کنند و در نتیجه ۹ مثل (نو یا تازه) بدون تاکید و واو، ادا می‌گردد و بدین گونه جشن نوروز، در حقیقت جشن ۹ روزه می‌باشد.

۳. سفرنامهٔ جیمز موریه، بخش عادات ایرانیان و شاهنامهٔ فردوسی، داستان کی موورس یا کیومرث با اهریمنی.

۴. نوروزنامه نوشته حکیم عمر خیام نیشابوری، ص ۲ با مقدمه و حواشی استاد مجتبی مینوی.

اسلام اعراب که ابتدا سعی در از بین بردن فرهنگ ملل تابعه داشتند، در این راه کوشیدند اما کردها، برای آنکه آنرا صورت مذهبی دهند، این جشن را جشن «خضر زنده» خواندند که اشاره به حضرت خضر پیامبر (ع) است و گفتند که آن حضرت در مبارزه بر علیه ضحاک، بیاری ایرانیان آمده است،<sup>(۱)</sup> این جشن تاریخی توسط کردهای آریائی در اقوام دیگر نیز که با کردها همسایه بودند نفوذ پیدا کرده است، چنان که آشوریان (آسوریها) و آرامنه هم این روز را جشن می گرفتند و آرامنه آنرا «دیانت آراج» می گویند و معتقدند که جشن مخصوص ایزدیان (یزیدیهایی) کرد می باشد.<sup>(۲)</sup>

کلهرها و سَکَزها<sup>(۳)</sup> و منگورها،<sup>(۴)</sup> چهل و پنجمین روز زمستان را آغاز «وهار یا بهار» خوانده و جشن می گیرند و آنرا «وهاری کردها» می خوانند. که البته منگورها و سکرها آن را «جژن بلیندانه Belindana» می گویند، و گاه آنرا «به هار سکران» بهار سکرها می نامند.<sup>(۵)</sup> اولین ماه سال را کردها در لهجه سورانی یا مگری، «خاکه لیوه» به معنی خاک بر لب می خوانند، بدین مفهوم که چون رشد سبزه ها برای چرای حیوانات کافی نیست و حیوانات مجبورند لب بر خاک بمالند و یا «هه رمی پشکوان» هم یعنی زمانی که کلابیها گل می کنند می خوانند و در مناطق سلیمانیه و هولر = اربیل در عراق، آخلیف = Akliv و آخه لیوه = Axelave، خوانده می شود.<sup>(۶)</sup>

غیر از این روایت، به صور دیگری هم از نوروز و علت پیدایش آن، سخن می گویند که پیروزی فریدون بر ضحاک ماردوش، که در تمام ایران مشهور است نیز، از آن جمله می باشد. این داستان را هم کردها، چنین بیان می کنند که چهار صد سال پس از پیروزی «که ی موورس» ضحاک تازی با سپاهی بزرگ از جانب فلسطین به کردستان روی آورد و این سرزمین را اشغال کرد. ضحاک دو مار بر دو شانه خود داشت و گاو که مردی با اراده و شجاع بود، مردم را

۱. تاریخ ریشه نژادی کرد، نوشته ژنرال کرد احسان نوری پاشا که مبارزه ای پی گیر بر علیه دولت ترکیه و کمال اتاتورک برای احقاق حقوق اولیه کردها که وی آنها را ترک کوهی می خواند. راه انداخت صفحه ۴۸ به بعد.
۲. همان مأخذ.
۳. طایفه ای از کردها که به صورت پراکنده زندگی می کنند.
۴. از طوایف اصیل کرد مگری در منطقه مهاباد و سردشت تا مرز با عراق زندگی می کنند.
۵. تقویم محلی کردی استاد عبیداله ابوبیان نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۷ به بعد.
۶. تقویم محلی کردی، به نقل از فرهنگ عربی، گیوموگریانی به نام را به المرشد چاپ هولر ۱۹۵۲.

به دور خود جمع کرد و در شب جشن نه روز که ضحاک غرق در لهو و لعب بود بروی تاخت و چکش آهنگری را بر فرق او نواخت و پیش بند چرمی اش را به صورت پرچم درآورد و فریدون را بر تخت پادشاهی نشانند و آتشها برافروختند و پیروزی خویش را در این روز (اول حمل یا ۲۱ مارس) جشن گرفتند،<sup>(۱)</sup> و شاعران کرد در این باره هم سخنها دارند.<sup>(۲)</sup>

اینجا، لازم به اشاره است که در نزدیکی سقز، ناحیه سرشیو، کوهی به نام نوروز وجود دارد که براساس زبان پهلوی مردم آن را «نکرۆژ یا Nakaroz» می خوانند بر طبق سنن موجود در روزهای نوروز بر بالای آن آتش برمی افروختند و در پای آن می رقصیدند و پایکوبی می کردند.<sup>(۳)</sup> این کوه در ادبیات عامیانه مردم هم نفوذ کرده و در ترانه های کهن محلی نام برده شده است، چنان که:

خالی ناوبان گونای «پیروزه»      هروک چرایه به کوی نکروز

که تقریباً معنی فارسی اش می شود خالی که بر گونه پیروز (نام دخترها) قرار دارد، درست مانند چراغی است بر کوه نکروز، که البته آتشبازیهای نوروزی را بر کوه نکروز به چراغ تشبیه کرده اند.

در کردستان، مراسم نوروزی با جاه و جلال زیادی جشن گرفته می شد و روزها را مردم آن دیار پیر، با آئین های نوروزی سر می کردند و جشن و سرور فراوان بر پای می داشتند و این سنت تا سالها پیش، حدود نیم قرن پیش، که نگارنده خود در نقاط مختلف کردستان، در سنین کودکی، شاهد مراسم گوناگونی از آن بوده، بر خلاف برخی گفته ها، به صورت کاملی رعایت می شد و چیدن هفت سین و سمنوپزی و آتش افروزی شب چهارشنبه سوری و کمرانداختن به خانه ها، از آن جمله بودند و هستند و اخیراً شوقی به زنده کردن این مراسم در کردستان به چشم می خورد.

سمنوپزی که کردها آن را (سَمَنی) می گویند، در ایران سابقه ای دیرینه دارد و برای مردم

۱. این داستانهای کردی، به صورت مفصل در شاهنامه فردوسی هم آمده است.

۲. نافع مظهر: شمال له نوچکه ی کوی نکروز یا هینایه سقز پیام نوروز یا: مبارک بی به دلخوشی که جشن میروگاوانه = مبارک بی به سرمستی که امر و جزئی لاوانه = مبارک بی که ام نوروزه جزئی ملتی کرده = مبارک بی به دلخوشی که جزئی کی قدیمانه قانع (به نقل از مصطفی کیوان).

۳. در زبان پهلوی، نوروز را «نک روز و نوکروز» می خوانند.

صورت تبرک داشت به صورتی که بین مردم پخش می‌کردند و نذر و نیاز فراوانی هم در ضمن پختن آن از سوی نیازمندان، مثل دختران دم بخت و زنان شوی در سفر، به عمل می‌آمد.<sup>(۱)</sup> خانه تکانی و نظافت قبل از عید منزل هم از جمله کارهای مقدماتی نوروز است که بخصوص در نقاطی مثل «قروه» با اعتقاد به بازگشت در گذشتگان در روز عید همراه است، با شدت وحدت بیشتری رعایت می‌شود و در شب آخرین جمعه سال، بزرگان خانواده‌ها چهار پنج عدد نان روغنی را به امامزاده محل و یا تکایا می‌برند و طی مراسمی آن‌ها را بین افراد تقسیم می‌کنند و بعد در یک محل مسطح می‌نشینند و پس از فاتحه خوانی، افراد مورد نیاز آبادی را مثل شوآن یا چوپان، گاوآن یا گاویان، دشته وان یا دشتیان، باغ‌هوان یا باغبان میرآو یا میرآب و حمامچی یا حمامی و... انتخاب می‌کردند تا برای سال آینده وظایف خود را انجام دهند. البته این تشریفات جزو مراسم ایران باستان است که تمام این افراد در زمانهای پیشین جزو املاک بزرگ فئودال‌ها، - بخصوص در زمان ساسانیان - محسوب می‌شد.<sup>(۲)</sup>

### چهارشنبه سوری در کردستان

اولاً باید دانست که چهارشنبه سوری را کردهای منطقه مگری، قله چوار شیمبو ghola chawar shamo و در سایر نقاط Kola «کوله چوار شمو» می‌خوانند، که هر دو به معنی چهارشنبه کوتاه است، اما در معنای مجازی، منحوس معنی می‌دهند که عین این عبارت را در مازندران و کل چارشنبه می‌خوانند.

ضمناً تمام مراسمی که در سایر نقاط ایران برگزار می‌شود، در کردستان نیز کم و بیش اجرا می‌شود، مثل آتشبازی و گوش ایستادن و کوزه شکستن و نذر و نیاز نمودن، اما آنچه که حالتی خاص برای کردستان دارد، این است که در این روز، مردم کرد روی به دشت و صحرا می‌آورند و به قول کیوان از نفس شکر فشان صبا بهره می‌گیرند و چون به صحرا رسیدند،

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد و سایر موارد مربوط به این موضوع به کتابهای النجات از جاحظ، آثار الباقیه و التفهیم از ابوریحان بیرونی فرهنگ عامیانه از جمال‌زاده به کوشش محمد جعفر محبوب و نوروزنامه خیام نیشابوری و نوروز کردستان مصطفی کیوان مراجعه شود.  
۲. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۱۱.

زنان با قیچی ای که همراه دارند جزئی از موی سر بچه‌های خود را قیچی کرده و به امواج رودخانه‌ها می‌سپارند تا ناراحتیها و دردهای آنان برطرف شود و بلاهای سال کهن به سال نو نرسد، و نیز چهار عدد سنگریزه، از روی شانه خود به عقب پرتاب می‌کنند و افسردگی‌ها را بدین گونه در دامن دشت و صحراها می‌سازند. در بعضی از شهرها و روستاها، مردم این حرکت خروج از شهرها و روستاها را سپیده‌دم آغاز می‌کنند تا طلوع آفتاب را به آب زلال بنگرند و کوزه تازه‌ای را که همراه دارند، از آب زلال چشمه‌ها پر می‌کنند و سه بار از روی آن می‌پرند و بعد، آنرا با خود آورده و جرعه‌ای از آنرا محض تیمن و تبرک، به نزدیکان می‌نوشانند. باید گفت در آن چشمه‌ها، زن و مرد دست و صورت خود را می‌شویند و بعد زنها، سر مه به چشم می‌مالند و بعضی از لباسهای خود را همان جا عوض می‌کنند.

در بعضی از مناطق، مردم صبحگاهان به دباغ‌خانه‌ها می‌روند و از آبی که پوست‌های خام را با آن می‌شویند، با خود آورده و به دور و بر خانه خود می‌پاشند، تا دفع بلا و چشم زخم کرده باشند. بعد از همه این کارها، به جمع‌آوری هیزم می‌پردازند و چون خورشید سر به چاه مغرب کشید، آنها را آتش می‌زنند و از روی آن می‌پرند و می‌گویند: سوری تو بومن، زردی من. بوتو، یعنی سرخی تو از من، زردی من از تو.

در بیجار ایران و برخی نقاط در شمال عراق و جنوب شرق ترکیه، ضمن پریدن از روی آتش، در آن اسپند می‌ریزند و همزمان، چند پیاز و چند جفت جوراب کهنه از خانه بیرون می‌اندازند تا دردها را از خانه رانده باشند و بعضی‌ها خاکستر آتش را هم از خانه بیرون می‌ریزند، به نوعی که چه هنگام بردن خاکستر و چه وقت مراجعت، نباید به پشت سر خود نگاه کنند.

در بعضی از مناطق، جاروئی کهنه را که «گسکه کوتره Gasda Kotara» می‌گویند، در کوزه‌ای شکسته قرار داده و آتش می‌زنند و در آن اسپند می‌ریزند. در کوهستانهای ماردین و بهتان آتش می‌افروزند و دختران و پسران جوان، دور آن میرقصند و در بیجار، مقداری گندم را به پشت بامها می‌برند و به روزنه‌هایی که در آنجا هست، می‌پاشند که آنرا «روچن Rochn»

می‌گویند،<sup>(۱)</sup> که همان روزن فارسی باستان و به معنای، روشن و روشنی بخش است،<sup>(۲)</sup> که امروز با اضافه کردن‌های تصغیر، روزنه و به معنی سوراخی به خارج و پنجره مصطلح است. در این منطقه بعد از اتمام مراسم چهارشنبه سوری مردم باید شب را فقط در خانه خود باشند تا نحوست و بد یعنی، دامن‌گیر آنها نشود.

در مریوان، به همراه چهارشنبه سوری، چهارشنبه‌های دیگری هم دارند که بسیار جالب است و آنها عبارت‌اند از: چهارشنبه آخر اردیبهشت ماه که به نام «روز امام» معروف است، چهارشنبه آخر خرداد ماه به نام «ملاقطب الدین امام» که نام تپه‌ای است در پنج کیلومتری جنوب غربی مریوان که گورستانی کهن و بقایای یک ساختمان قدیمی بر بالای آن قرار دارد، که به نظر مردم محل، بقایای مسجدی قدیمی است و به همین جهت آن را «مزگوته سوره Mzganota - Soura مسجد سرخ» می‌خوانند که ما قبلاً راجع به این کلمه «مزگوت» صحبت کرده‌ایم و گفته‌ایم که کلمه‌ای با ریشه آرامی می‌باشد. ملاقطب الدین، هم نام دشت کوچکی است در سه کیلومتری مریوان. مردم مریوان در چهارشنبه‌های فوق‌الذکر، در حالی که تازه‌ترین لباس خود را می‌پوشند، به آنجا می‌روند و تا شامگاه به رقص و پایکوبی می‌پردازند.<sup>(۳)</sup>

## آگر یا آتش و سابقه آن

در اینجا بد نیست به عنوان جمله معترضه گفته شود برخلاف عقیده بعضی از ناآگاهان، این مراسم هیچ گونه ارتباطی با آتش پرستی ندارد و «آگر Ager» واژه‌ای کاملاً مادی است و می‌دانیم که زبان کردی هم بدون هیچ شک و شبهه‌ای بازمانده همان زبان (مادی) می‌باشد، و

۱. این کلمه را کیوان در ص ۹۵ کتابش به نقل از یشتها، جلد اول، ص ۱۸۴، دارای ریشه اوستانی می‌داند که از کلمه «رنوچنگه Raochanga» به معنی فروغ جاودانی، می‌باشد.

۲. برهان قاطع دکتر محمد معین، ص ۹۷۲.

۳. پایکوبی‌های روز چهارشنبه هر هفته بنظر میرسد نفوذی از آداب یزدیها یا ایزدیها باشد که تا همین اواخر در شهرهای کردنشین ایران هم که نگارنده خود در شهرهای مهاباد = سابلاخ و دیگر نواحی شخصاً ملاحظه کرده است. مردم در روزهای چهارشنبه به باغات شه «مثلاً در مهاباد در باغ میکائیل که اکنون آنجا را بصورت پارک درآورده‌اند» و قول قلاغ، کافی مام فتیزان و... می‌رفتند و تا شب هنگام به رقص و پایکوبی می‌پرداختند.

لذا هنوز آنرا به کار می‌برند. این کلمه در اوستا «آتر Atar» و «آترش Atrach» آمده و در «پهلوی Atur» خوانده می‌شد که امروزه هم در فارسی آذر و آتش خوانده می‌شود، ولی چنان که می‌دانیم در کردی، به همان صورت پیشین «آگر» و «آور» (به ضم واو و سکون را) بیان می‌گردد،<sup>(۱)</sup> این کلمه در قدیمی‌ترین اثری که هست به منطقه آذربایجان یا ماد صغیر، در تقسیم‌بندی سرزمینهای متصرفی اسکندر، اتلاق شده است که آنجا را «آگرپات» خوانده‌اند<sup>(۲)</sup> و بنا بر آثار موجود، نام سردار و فرمانروای این ناحیه «آگر» بوده که چون مورد نظر اسکندر بوده، در همانجا ابقا شده و آن سرزمین را به نام او آگرپات به معنی «آذربد» هم می‌خواند. اما ارزش آتش و تقدیس آن به خاطر اهمیتی بوده که آتش در ایجاد روشناییهای شبانه و دادن علائم به دیگر نقاط، در هنگام حمله دشمنان و استفاده مخابراتی از فروغ آن داشته است،<sup>(۳)</sup> به طوری که هر چه اجتماعات بشری بیشتر می‌شد، اهمیت آتش هم فزونی می‌گرفت و در زمان خشایار شاه، از شوش و همدان تا مرزهای قلمرو پهناور ایران، برجهای بسیار بلندی ساخته شد تا نگهبانان شبها بر روی آنها نگهبانی دهند. این نگهبانان مجبور بودند که شبها شعله‌های آتش را هر چه بیشتر برافروزند و در مواقع لازم، علائم را به یکدیگر مخابره نمایند، حتی به محض تصرف سرزمینی تازه، از این برجها در آنجا هم ساخته می‌شد.<sup>(۴)</sup> خبر پیروزی ایرانیان و تصرف پایتخت یونان هم توسط مردونیه، سردار سپاه ایران به همین ترتیب به خشایار شاه رسید،<sup>(۵)</sup> و جالب است اگر بدانیم حتی امروز هم در روستاهای کردستان، رؤیت ماه مبارک رمضان را در اول و آخر آن ماه، بدین وسیله به هم می‌رسانند و به علت چنین تقدسی هم که آتش داشته، بیشتر خاندانها و مناطق و کوهها را، به این اسم، نام‌گذاری می‌کردند، مثل شهر «آگری یا آتشین» در کردستان ترکیه امروز و خاندان آگرپات؛ آقای کیوان که تحقیق جالبی در این باره دارد معتقد است رشته جبال زاگرس هم قبلاً آگری بوده که یونانیان براساس زبان خویش، حرف س را به اول و آخر آن اضافه کرده و

۱. نوروز، مصطفی کیوان، ص ۹۸ به بعد.

۲. نوشته ژوستن، به نقل از ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، ص ۱۶۵.

۳. تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ از سعید نفیسی، صص ۲۴ تا ۲۳.

۴. پشتها، استادپور داود، جلد اول، ص ۵۰۵. ۵. ایران باستان، پیرنیا، ص ۱۳۵، و مأخذ فوق.



ساگرس یا ساگرس، خوانده‌اند که س به ز تبدیل شد و زاگرس شده است<sup>(۱)</sup> چنان که کیاکسار، کیاگزار و لیساندر، لیزاندر و ساگارتی، زیگرتو تلفظ شده‌اند.

## آتش در نوروز و مراسم میرمیرین در کردستان

آتش بازی چهارشنبه سوری که گاه چند روز قبل از حلول سال نو شروع می‌شود، معمولاً ادامه پیدا می‌کند و سرانجام هنگام تحویل سال این آتشبازی با صدای انفجار ترقه‌ها و فشقه‌ها در می‌آمیزد و هنگامه‌ای برپا می‌کند که بیشتر مردم ایران از آن آگاهند و از شکوه و زیبایی و عظمت آن باخبرند. در شهرستان «قروه» رسم بر این است که آتش‌نوروزی را همسایگان بر پشت خانه‌ی عزاداران، که خود این کار را نمی‌کنند برمی‌افروزند و روز عید هم فقط یک سینی پلو به خانه‌ی آنها می‌برند. در بعضی نقاط تحویل سال هر ساعتی از شبانه روز باشد، حتی پس از نیمه‌شب مردم حتماً آتش‌افروزی را انجام می‌دهند. به گفته‌ی کیوان، در برخی از روستاها دانه‌های آتش فرو نشسته را از روزنه‌های طویله به درون می‌اندازند تا برکت دامهایشان، افزوده شود.<sup>(۲)</sup>

نگارنده در کتاب ناحیه‌شناسی کردستان مکرری، اشاره نموده است که در ضمن آتشبازی، جوانان و نوجوانان به پشت بامهای مردم می‌روند و پشت تند = کمر پارچه‌ای خود را که در لباس کردی، به دور کمر می‌پیچند از روزنه‌ی پشت بام‌ها به درون خانه رها کرده و آویزان نگاه می‌دارند و از صاحب خانه می‌خواهند چیزی به آنها بدهند،<sup>(۳)</sup> صاحب خانه هم به قدر امکان، چیزی در آن می‌بندد و آنها هم کمر را بالا کشیده و به بام دیگری می‌روند. در زمانهای نه چندان دور، گاه این برنامه صورت بسیار جدی به خود می‌گرفت و ضمن اجرای این برنامه جوانی که عاشق دختری بوده و از جواب مثبت خانواده‌ی معشوق ناامید گشته، پشت تند خود را که آویزان می‌کرد، خواسته‌ی خود را اعلام می‌نمود و آن قدر آنرا نگاه می‌داشت تا براساس

۲. همان، زیرنویس، ص ۱۰۹.

۱. نوروز در کردستان، صص ۴ تا ۱۰۳.

۳. این در خواست را ضمن بیان جمله‌های مخصوصی مثل: هتره و متره، شتیکمان بوبخه نه بن چیره W.Matare. Hatat یا هلاوه و ملاوه، بیسانی سه وز و ساوا، کورتان ببه به زا و اشتیکمان بوبخه نه ناوتاوا Shtekman BO Ben chapare یعنی آویخته‌ایم شال را بستانتان سبز باد و انشاءاله پسران داماد شود چیزی بر ایمان در تابه بیاندازید.

سنت موجود، خانواده دختر را مجبور به اعلام رضایت می‌کرد، و چه بسا که در این گونه مواقع اتفاقاتی می‌افتاد که پیش‌بینی شده نبود.

## کوسه پیاوی نوروزی

از دیگر مراسم نوروزی در کردستان «کوسه نوروزی» می‌باشد که در حقیقت نوعی حاجی فیروز سایر نقاط ایران است، با این تفاوت که اینجا دو نفر انتخاب می‌شوند، یکی لباس زنانه می‌پوشد و دیگری را لباسی خنده آور می‌پوشانند که هیچ یک از اندازه‌هایش با اندام وی نمی‌خوانند. به صورتی خنده آور آرایش می‌کنند و سبیل دراز و ریشی پراکنده بر او به وجود می‌آورند که قیافه‌اش را بسیار مضحک می‌نماید. آن گاه در حالی که عده‌ای از جوانان شهر یا روستا دنبالش می‌کنند، در کوچه‌ها به راه افتاده و با هم به مناظره پرداخته و با اجرای نمایشهای «روحوضی» مردم را به اوج شادی می‌برند. ضمن این که خانه به خانه می‌گردند ساعتها و روزها، شادی و نشاط را با خود به ارمغان برای مردم می‌برند. در شهرهایی مثل کرمانشاه کوسه و رفیقش، از ماسک استفاده می‌کنند و در کردند، که منطقه‌ای سرسبز و خرم است، کوسه را سوار الاغی کرده و گریزی به دستش می‌دهند و او را در جاهای با صفا و خانه‌های مردم می‌گردانند و فرمانهایی که کوسه صادر می‌کند، مثل فرامین میر نوروزی که شرح آن خواهد آمد قابل اجرا است.

برنامه کوسه هم از مراسم دیرینه آریانی است و در کتب مختلف هم به آن اشاره شده و به صور مختلف بیان گردیده است، چنان که ابوریحان بیرونی ضمن شرح کار و وظیفه کوسه و سابقه آن، آن را عید و هر جشن یا عید بهار می‌خواند که عبارتی کردی است؛ کریستن سن هم می‌نویسد: آن را در زمان اسلام عید «خروج الکوسج» می‌خواندند،<sup>(۱)</sup> که البته در فرهنگ‌های مختلف نیز از آن نام برده‌اند<sup>(۲)</sup> و از قدرت اجرایی کوسه در زمانهای مختلف، صحبت شد، که چگونه پس از اتمام مهلت مقرر، کوسه را می‌زدند و آن روز را «رکوب کوسج»

۱. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ص ۲۰۳.

۲. جبرهان قاطع و آندراج که این مراسم را «کوسه بر نشین» نوشته‌اند.

می گفتند.<sup>(۱)</sup>

## میرمیرن یا میرنوروزی در کردستان

این مراسم خاص نواحی مکریان است،<sup>(۲)</sup> که قرن‌ها و در طول سال‌های دراز، در این منطقه و مخصوصاً در حاکم نشین آن (سابلاغ مهاباد)<sup>(۳)</sup> به صورتی بسیار با شکوه اجرا و برگزار می شده است. اما نحوه برگزاری در روزهای قبل از حلول سال نو، بر طبق برنامه تنظیم شده مردی از ادنی الناس را که دارای شرایط لازم برای این کار بود - دارای مقاومت در برابر حرکات مضحک دیگران و نخندیدن و اطلاع از نحوه مراسم و چگونگی آن - انتخاب می کردند و اعیان و اشراف شهر، گران بهاترین و پرارزش ترین وسایل خود را، از اسب راهوار و لباس مجلل و شمشیر در اختیار وی قرار می دادند. در اولین چهارشنبه نوروز، مسئول ابلاغ و اجرای او که «گوپال زوین Gopal Zewin = گرز نقره‌ای» خوانده می شد، افراد هیئت اجرائیه میرنوروزی را به نام می خواند و آن گاه در حالی که امیر لباسی عالی و مزین به گران بهاترین جواهرات را پوشیده و تاج مکرل بر سر و کمر بند و بازو بند بر کمر و بازو بسته و بر اسبی راهوار سوار شده بود، مهمیزی را که بر پای چکمه‌های براقش نصب شده داشت، بر شکم اسب آشنا می کرد و همراه با هیئت اجرائیه جشن که از روزها قبل انتخاب می شدند و دستجات مختلف مردم، از زن و مرد، به سوی دارالحکومه شهر حرکت می کرد و با دبدبه و طنطنه و نظم و ترتیب بسیار حاکم اصلی شهر را خلع می کرد و خود بر جای او می نشست! و حاکم دولتی هم، به احترام سنت ملی و رسوم معمول، بدون هیچ گونه مقاومتی دستگاه حکومتی را در اختیار میرنوروزی قرار می داد و معمولاً پس از انجام تشریفات اولیه، میرنوروزی، دستگاه خود را به محلی که قبلاً در یکی از نقاط با صفای شهر یا حومه سابلاغ،

۱. آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۲۴۳ به بعد.

۲. مکریان Mokrgan به محدوده شهرهای سابلاغ مهاباد، سردشت، اشنوبه یا شنو، بوکان، سقر، بانه، میاندوآب و نرده اتلاق می شود.

۳. این شهر مرکز نقل تمام فعل و انفعالات قرون اخیر کردستان بوده و جانشین یکی از کهن ترین شهرهای باستانی ماد به نام «دارایاس یا دریاز» می باشد که آثار آن هنوز باقی است و به همین جهت هم آن منطقه را محال «شارویران یا شهر ویران» می خوانند.

آماده شده بود، منتقل می‌کرد و به دنبال خلع حاکم شهر، مرد گوپال زوین یا گرز نقره‌ای، اعضاء حکومتی میرنوروزی را به حضور وی پذیرفته و به این ترتیب معرفی می‌کرد. کهن وزیر که مشاور امیر بوده، از میان پیر مردان بذله‌گو و نکته‌پرداز انتخاب می‌شد. وزیر دست راست، وزیر دست چپ، گزیر یا عامل اجرا، و داروغه و میرزا یا منشی و سایر خدمتگزاران که این افراد هر یک برای خود در دستگاه دارای وظایفی بودند و در ایام نوروز شهر و منطقه را اداره می‌کردند و صد البته، به صورتی که همیشه شادی و خنده حاکم بر امور باشد.

محمود افندی بایزیدی، جزو ملتزمین رکاب میرنوروزی علاوه بر آنهایی که نام بردیم از یک نفر به نام «وشکه رن Wshka - Rnn» نام می‌برد که لباس حیوانات درنده مثل شیر و ببر و یا دیگر حیوانات را می‌پوشیده و زنگوله‌های زیادی بر خود آویزان می‌کرد. بر روی لباس و شکه رن، آئینه‌هایی بر شانه و سینه و موی نصب می‌شد و کفش مخصوصی که به نام «کاله‌ی شمامه بندی» یا «کلاش» معروف است به پا می‌کرد.<sup>(۱)</sup> این آقا «وشکه رن» از هیچ گونه مسخره بازی، برای خنداندن مردم، مضایقه نمی‌کرد و برای گرفتن هر متلکی به دیگران مجاز بود به غیر از حضرت میرنوروزی.<sup>(۲)</sup>

به دنبال استقرار میرنوروزی، مردم دسته‌دسته برای عرض تبریک به خدمتش می‌رسیدند و بعد از اتمام تشریفات رسمی جناب امیر، همراه با مأمورین مسلح که گاه سر به هزار نفر می‌زده و مردمی که دنبال شادی می‌گشتند، در کوچه و خیابان به گشت زنی می‌پرداختند که در این گونه مواقع، چه بسیار وقایع حساب شده که پیش می‌آمد و گاه حاکم اصلی که به علت بد رفتاری مورد بی‌مهری مردم بود کتک حسابی از دست مأمورین امیر، و به دستور وی، نوش جان می‌کرد و چند مورد هم شده بود که او را می‌کشتند، همین اعمال سبب شده بود که در این اواخر، یک عده سرباز مسلح و مأمورین انتظامی غیربومی، همه جا،

۱. کاله نوعی کفش چرمی است که در کردستان روستائیان به پا می‌کردند و در سابلاغ یا مهاباد، آن را که شکل ساده‌ای داشت یعنی یک پارچه چرم بود که از کناره‌های آن بندی کشیده می‌شد که در نهایت بر روی پنجه پا بسته می‌شد به صورتی که چرم را بدور پای می‌پیچاند به شکل زیبایی ترین می‌کردند و رنگ می‌شد و از نخهای رنگین بر آن زینت می‌بستند که آنرا «کاله‌ی شمامه بندی» می‌گفتند و بسیار زیبا به نظر می‌رسید. باید اضافه کرد که این نوع کفش به صورت اولیه، در آذربایجان و بعضی از روستاهای مناطق دیگر هم معمول بود که آنرا «چارق» می‌گفتند.

۲. آداب و رسوم کردها محمود افندی بایزیدی، به همت الکساندر ژابا، ترجمه محمدپور، ص ۲۴۲۵.

میرنوروزی را همراهی می‌کردند تا از یک چنین پیش آمدهائی جلوگیری به عمل آورند، و نیز یکی از عوامل برچیدن این مراسم بسیار باشکوه و زیبا و باستانی، از شهرها و مخصوصاً مهاباد، وحشت حکام ظالم و بیدادگری بود که از عواقب این مراسم داشتند، در حالی که در اغلب روستاها و مناطق دور از شهر، هنوز این مراسم به صورت ساده برگزار می‌شود.

امیر بهاری، در دوران فرمانروائی چندروزه خود هر روز در مقر خود، به شکایات و خواسته‌های مردم رسیدگی می‌کرد و مخصوصاً افرادی را که به نحوی مردم را ناراحت می‌نمودند مثل رباخواران و ثروتمندان که نفعی برای مردم نداشتند و افراد شرور و ناراحت به شدت تنبیه مینمود و با جریمه کردن آنان - که به گفته محمود افندی بایزیدی: یک هزارم آنچه را اعلام که می‌شد، می‌گرفتند<sup>(۱)</sup> - و با تنبیهاتی عجیب و غریب، مردم آزاری آنان را جزا می‌داد. جالب این که اغلب آنهایی که جریمه می‌شدند، همیشه بیشتر از مقدار جریمه پرداخت می‌کردند و کاملاً خود را مطیع میرنوروزی یا در حقیقت، سنتهای ملی خویش نشان می‌دادند.<sup>(۲)</sup>

در این فرامین، میرنوروزی اغلب زندانیان بیگناه و یا کم‌گناهی را که مردم از آن اطلاع داشتند و اظهار ندامت می‌کردند آزاد می‌کرد و اختلافات خانوادگی اغلب ریشه‌داری را که خونبار بوده، بر طرف می‌نمود و خمس و زکوة معوقه ثروتمندان نیز اخذ می‌گردید و علاوه بر امیربهاری، گاه فرامینی هم توسط وزرای وی صادر می‌شد که احکام صادره از طرف وزیر دست چپ، آنقدر مضحک و خنده‌دار بود که مدتها سبب شوخی و شادمانی مردم می‌گردید که از جمله مردها باید امروز همه نصف سبیل خود را بزنند و کلیه جوانان کم‌سال باید تا فردا زن هشتاد ساله به بالا بگیرند و گزارش شب زفاف را روز بعد به مردم بدهند و تمام شهرنشینان باید تا فردا به دهات کوچ کنند و خواننده این سطور وقتی به اهمیت این سنت و رسوم مربوط به آن پی می‌برد که بداند حتی شخصیت‌های مهم منطقه هم برای رعایت آن و زنده نگاه داشتن این آداب دیرینه خود، ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای قائل بودند و دستورات

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. برای اطلاع بیشتر از این مراسم به کتابهای میرنوروزی استادعبیداله ایوبیان تشریح دانشکده ادبیات تبریز، آداب و رسوم کردهای مذکور، گزارش هیئت علمی فرانسه در ایران، اثر ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی مراجعه شود.

میرنوروزی را کاملاً رعایت می‌کردند، چنانکه سیف‌الدین خان سردار، حاکم مقتدر آذربایجان و سابلان و یا حاج سید محمد فخرالعلما، که از علمای ممتاز زمان خود بودند و یا باباخان بگ فیض‌اله بیگی، رئیس ایل بیگزاده، حسب الامر میرنوروزی به مقروی در روستای «لاچین»<sup>(۱)</sup> در حومه مهاباد رفته و احکام صادره امیر را درباره خودشان استماع و اجرا کرده‌اند.

در ایام امارت میرنوروزی بسیاری از جوانان بی‌بضاعت، در سایه جرمه‌های مأخوذه از طرف امیر، به آرزوی خود می‌رسیدند و با دختران دلخواه خود ازدواج می‌کردند و عروسی مفصلی برایشان برپا می‌شد، به طوری که همه مردم در آن شرکت می‌کردند و مسابقات شادی‌بخش، نظیر آوازخوانی و ورزشی را برگزار می‌نمودند. اما از کارهایی که سبب سقوط مفتسخانه امیربهراری می‌شد، این بود که وی ندانسته با یک نفر غیر از وزیران خود و «پیاوی گوپال زوین» صحبت کند و یاد مقابل حرکات و اعمال خنده‌آوری که افرادی نظیر «وشکه رن» می‌کردند بخندد، که در این صورت به شدت او را کتک زده و از کار برکنار می‌کردند و گاه که به قیمت گزافی هم برایش تمام می‌شد، لذا امیر قبل از انقضای مدت امارتش - چندین ساعت قبل - ضمن مقاومت بسیار در برابر این اقدامات و رعایت احتیاط لازم فرصتی پیدا می‌کرد و خود را به خانه یکی از اعیان و اشراف و محترمین شهر، که مورد احترام مردم بود می‌رساند و در پناه وی قرار می‌گرفت و بدین ترتیب از مصائب ناشی از عزل و برکناری توسط مردم، نجات می‌یافت.

این مراسم با شکوه یکی از جالبترین مراسم است که در بین هیچیک از ملل مختلف نظیر ندارد و منحصر به مردم کردستان می‌باشد، که به قول «ژاک دو مرگان» منشأ این سنت هر چه باشد، جشن بسیار عجیب و انتخاب امیری برای منطقه نیز از آن عجیب‌تر و استثنائی‌تر می‌باشد و کارناوال بسیار با عظمتی است.<sup>(۲)</sup> جشن میرنوروزی، از اواسط

۱. چنانکه قبلاً اشاره کردیم اغلب میرنوروزی مقرخود را در نقاط خوش آب و هوای منطقه مثل روستاهای قلعه رسول‌سیت، لاچین، کانی شیخان و مستقر می‌ساخت.

۲. گزارش هیئت علمی فرانسه در ایران، ژاک دو مرگان. ترجمه دکتر کاظم ودیعی و آداب و رسوم کردها محمود افندی با یزیدی، ترجمه محمدپور.

سلطنت رضاشاه پهلوی، به علل بسیار و اشکالاتی که به وجود می‌آوردند، در مهاباد برگزار نمی‌گردید - حدود ۱۳۱۵ شمسی - و با اینکه در سال ۱۳۲۴ به علت پیدا شدن یک آزادی کامل ناشی از جنگ جهانی و حمله متفقین به ایران و حضورشان در این کشور، این جشن برپا گردید، ولی بعد از انحلال حکومت قاضی محمد در مهاباد (۱۳۲۵) مجدداً این مراسم در مهاباد، برگزار نشد ولی چنان که گفتیم، در روستاهای دور و نزدیک باز هم میرنوروزی خودنمایی می‌کند.

بنابه شواهد موجود، جشن میرنوروزی در خیلی از نقاط نظیر خوارزم - پیش از مغول - و سمرقند و مصر نیز برگزار می‌شده است،<sup>(۱)</sup> و مخصوصاً در مصر در زمان خلفای فاطمی و اقتدار ایوبیان جزو اعیاد بزرگ آن سامان بوده، و از مسلمان و قبطی در آن شرکت می‌کرده‌اند و حکومت هم شریک این جشن می‌شد،<sup>(۲)</sup> ولی آنان این جشن را در اوایل فصل پائیز برگزار می‌کردند و آن چنان که می‌نویسند قصر سلطنتی لویو، در پرتو این جشن نورباران می‌شد و حتی به گفته علامه محمدقزوینی تا مدت‌ها بعد از انقراض فاطمیان و ایوبیان، این جشن برگزار می‌شد، تا این که در سالهای ۷۸۰ به بعد، توسط امیر «دقوق» از رونق افتاد.<sup>(۳)</sup>

دیگر از مراسم بهاری «سیزده بدر» است که به علت نفوذ عقیده مسیحیان در بین ایرانیان، برخلاف عقیده خود ایرانیان که به قول ابوریحان بیرونی این روز را سعد و مبارک می‌دانستند، روزی منحوس به حساب آورده‌اند و در نتیجه، در این روز سرب کوه و بیابان می‌گذارند و در اجتماعاتی که در صحرا و در آغوش سبزه و چمن، به وجود می‌آورند، زن و مرد دست در دست هم به رقص و پایکوبی می‌پردازند تا نحوست این روز را به در کنند.<sup>(۴)</sup>

۱. قزوینی به استناد جهانگشای جوینی و نیز تذکره دولتشاه سمرقندی و کتاب «الخطط» مقریزی، که در مورد سند اخیر توضیحات مفصلی از این مراسم در مصر آورده است.

۲. محمد قزوینی مجله یادگار خردادماه ۱۳۲۴ به نقل از مقریزی به نقل از نوروز در کردستان، مصطفی کیوان.

۳. مجله یادگار، سال اول، شماره‌های ۳ و ۱۰، از سلسله مقالات مرحوم قزوینی درباره میرنوروزی.

۴. به گفته محیط طباطبائی در روزنامه پارس شیراز شماره ۲۸۸ مورخه ۴۴/۱/۱۲ که از آقای کیوان منقول است علت فوت این عدد ناشی از خیانت یهودای اسخریوطی، از حواریون حضرت مسیح (ع) به آن حضرت است که چون وی سیزدهمین فردی بود که به یاران مسیح و خود وی پیوست لذا مسیحیان همه ۱۳ رانحس دانستند و حتی عدد ۱۳ را ۱۱ + ۱۲ می‌نویسد، نوروز در کردستان صفحه ۱۳۸.

## مراسم عروسی در کردستان

مراسم عروسی در کردستان، بخصوص در روستاها، در فصول بهار و پائیز انجام می‌شود و البته علتش هم معلوم است، زیرا در تابستان سرگرم کارهای کشاورزی‌اند و در زمستان هم به علت سرما و یخبندان و عدم امکان لازم برای مراسم عروسی نمی‌توانند به این کار بپردازند. چگونگی تهیه مقدمات عروسی، مثل همه جای منطقه، با کمی دگرگونی و تغییر، صورت می‌گیرد و اغلب خود دختر و یا پسر در انتخاب همسر دخالتی ندارند و این کار را پدر و مادر انجام می‌دهند، مگر این که قبلاً پسر دختر را دیده و به او علاقمند شده باشد که در این صورت به وسیله شخص سومی، موضوع را به پدر و مادر اطلاع می‌دهند و آنها هم در صورت مصلحت به انجام آن اقدام می‌کنند، که باید گفت به علت آزادی موجود در روستاها و شرکت زن و مرد در کارهای کشاورزی، بیشتر شق دوم تحقق می‌یابد. بقیه تشریفات باز هم جنبه عمومی منطقه‌ای دارد و خواستگاری و مهریه و شیربها و جهیزیه و خرید، همه آن است که در همه جا رایج است، با این تفاوت که شکل و ساخت وسایل طلائی عروس، فرق می‌کند و بجز دستبند یا بازنه، بقیه نوع به خصوصی‌اند و اختصاصی به کردستان و لباس زنان کرد دارند مثل قطاره، ملوانکه یا گردن بند، خرخال، کر مه ک، ژیرچنه و گل، روپشت‌تند، که هر یک از اینها در لباس و اندام عروس نصب می‌شود.

البته اینجا اشاره به این نکته ضروری است که گاه می‌شود که دختر و پسر همدیگر را دوست می‌دارند و لی خانواده یکی از آنها و گاه هر دو راضی به این کار نمی‌شوند، لذا طبق قرار بین خود بدون اطلاع دیگران، به خانه شخصی مورد احترام مردم که معمولاً از علما و شیوخ دینی هستند می‌روند و آنجا مراسم عقد و ازدواج را به صورت کاملاً محرمانه، برگزار می‌کنند و خانواده‌های خود را مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهند و سرانجام با وساطت آن شخص محترم که به او پناهنده شده‌اند، کارها حل و فصل می‌شود. این اقدام را در کردی «هل گرتن Hal-Grten» می‌گویند.

اما مراسم عروسی کردی، مخصوص به خود آنها می‌باشد و به ندرت این مراسم کمتر از سه روز طول می‌کشد. در این مدت، رقص و پایکوبی مخصوص کردی، مرتب ادامه می‌یابد.



رقص کردی، در صور مختلف و بسیار زیبا اجرا می‌شود. زن و مرد، دست در دست هم دیگر، قرار می‌گیرند و انواع رقصها را اجرا می‌کنند که این نوع رقص مختلط را «رش بلک Rash Balak» و خود رقص را «هل پرین Halparin» می‌گویند و موسیقی رقص را دو یا چند نفر به همراهی یک یا دو خواننده که او را شاعر می‌گویند، اجرا می‌نمایند و خود این خوانندگی هم یکی از استثنائات کردستان می‌باشد، زیرا خواننده در وسط جمعیت رقص کننده می‌ایستد و با اشعاری که فی‌البداهه می‌سراید، افراد در حال رقص را تعریف می‌کند و آنقدر این کار را ادامه می‌دهد تا فرد مورد ستایش، انعام در خور شأن خویش را - که «شاباش» می‌خوانند - به شاعر می‌دهد. البته اغلب افرادی هم که در حاشیه ایستاده و نظاره‌گر رقصند، مورد لطف شاعر خواننده قرار می‌گیرند و بر سر مقدار شاباش = شادباش رقابتی شدید به نفع شاعر در می‌گیرد.<sup>(۱)</sup> در رقص «رش بلک» بیشتر آن مردانی که خانمی دست در دست آنها می‌رقصد، مورد مداحی قرار می‌گیرند. باید گفت که در بعضی از نقاط کردستان مثل سقز، رقص، حالت رش بلک را ندارد. در حالی که در اکثر نقاط کردستان مخصوصاً ناحیه مکریان بوتان، حکاری، و بادینان و سوران این نوع رقص رایج است و رقصشان دارای ریزه کاریهای بسیار ظریف و جالب و هنرمندانه می‌باشد. در تمام روزهای عروسی، سواران تیز تک کرد، به انواع هنرنمایی‌ها دست می‌زنند که «رمب بازی»<sup>(۲)</sup> و تیراندازی و مسابقات سوارکاری از آن جمله‌اند. اگر عروس از روستائی دیگر بود که داماد، سوار بر اسبی چابک به استقبال عروس می‌شتابد و صد متر به عروس مانده سببی به سوی او پرتاب می‌کند و بلافاصله برگشته و به تاخت به سوی آبادی بر می‌گردد، اگر در ضمن تاخت کسی بتواند بر او سبقت گیرد که داماد مجبور شود جریمه‌ای سنگین بپردازد، این یکنوع سرشکستگی محسوب می‌گردد.

حرکت عروس از خانه پدری تا منزل داماد نیز در نقاط مختلف دارای مراسمی گوناگون

۱. موضوع قابل توجه این که این شاعر خواننده که گاه یکی دو ساعت پشت سرهم به خوانندگی می‌پردازد و شعر می‌سراید، اغلب بی‌سواد و کاملاً عامی است. در صورتی که هنگام خوانندگی و مداحی کوچکترین لغزشی در بیان وی مشاهده نمی‌شود.

۲. رمب چوبی بخصوص با دو سر دستکاری شده انعطاف‌پذیر و بسیار محکم است که سابق براین مثل نیزه جزو سلاحهای مورد استفاده کردها بوده که مهارت فوق‌العاده‌ای در استفاده از آن داشته‌اند، به طوری که گاه ضمن تاخت در فاصله‌ای چند ده متری آن را در سینه دشمن جای می‌داده‌اند.

است و خود محتاج نوشتن کتابی جداگانه، چنانکه مثلاً در سقز، پاهای عروس را از میج پا می‌بندند، به طوری که قادر به حرکت سریع نیست و عروس بیچاره گاه مجبور است چند ساعتی در این فاصله معطل گردد و هرگاه بنخواهد سرعتی به حرکت خویش به بخشد توسط مشاطه، «په خوسو» منع می‌شود تا شخصیت‌اش پایمال نگردد؛ مراسم پذیرائی از مدعوین هم متنوع است چنانکه در خیلی از جاهای کردستان، خانواده داماد، در تمام مدت شبانه‌روزی عروسی باید غذا و تنقلات آماده داشته باشد که اگر مهمان در هر ساعتی حتی سه و چهار بعد از نیمه شب هم برسد، سفره طعام را برایش بگسترند و از تناول غذا محروم نماند. این نوع پذیرایی را «شوگر» می‌نامند. در منطقه کرکوک عراق شاعران اشعاری در مدح عروس و عروسی می‌سرایند و خواننده آن را می‌خواند.<sup>(۱)</sup>

**ژن به ژنه و بعضی از مراسم آن:** از جمله مراسم معمول که در مناطق دیگر هم متداول است، دادن دختر در مقابل گرفتن دختر از خانواده داماد می‌باشد که کردها آن را «ژن به ژنه یا زن در مقابل زن» می‌خوانند، مراسم معمول در اجرای این سنت موجود، در بعضی از مناطق کردستان بسیار جالب و دیدنی است، مثلاً در منطقه شمال کردستان عراق، عروسی هر دو دختر به شکل معاوضه‌ای هم زمان صورت می‌گیرد و خانواده هر دو عروس طبق قرار قبلی، محلی را در فاصله بین دو خانه‌ای که دو عروس را به آنها می‌برند، تعیین می‌کنند و هر دو عروس و همراهان، که هر یک از نقطه‌ای حرکت کرده‌اند، باید در آن نقطه تعیین شده به هم برسند و اگر چنان که یکی از دو عروس و همراهان وی قبل از دیگری به آن نقطه رسیدند، باید در همان محل توقف کند و همراهانش با شور و نشاط فراوان، به رقص و پایکوبی پردازند تا زمانی که دیگر عروس و همراهانش به آنجا برسند، در این حال، هر دو عروس را کمی از صحنه دور کرده و آنها همراه با چند زن از همراهان دو طرف، در آن فاصله با هم ملاقات و روبوسی می‌کنند. در اینجا، زنان همراه، پارچه یا جاجیمی - قطعه‌ای بافته از تارهای رنگین پشم که در کردستان معمولاً رختخواب در آن می‌پیچند و به شکل زیبایی بافته

۱. برای نمونه و اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب آداب و رسوم کردها در منطقه بین‌النهرین (گرمین) نوشته «هردویل کاکه‌ئی» مراجعه کرد.

می‌شود - را باز کرده و در دستهای خویش نگاه می‌دارند و دو عروس، به زیر آن رفته و دور از نظر اغیار، هم دیگر را می‌بوسند و سنجاق یا سوزن قفلدار خود را با یک دیگر عوض می‌کنند و بعد بلافاصله هر یک از همراهان دست عروس خود را گرفته و به راه خویش ادامه می‌دهند. (۱)

«کاکه‌ای» معتقد است، (۲) رواج این نوع ازدواج و عروسی در کردستان مولود عواملی است که از جمله می‌توان به فقر و عدم قدرت مالی دو طرف نسبت داد که بدین وسیله دختران خود را شوهر می‌دادند و پسران زن می‌گرفتند، بدون اینکه متحمل هزینه زیادی شوند - چون هر دو طرف از صرف هزینه‌های زائد عروسی طبق قرار بین الاثنین، معاف می‌شوند - و نیز اغلب این نوع عروسی سبب رفع خصومت‌های دیرینه و فامیلی یا طایفه‌ای می‌شد که از مدت‌های متمادی، بینشان موجود بوده است.

ریزه کاریهای زیادی هم در ضمن این مراسم عروسی وجود دارد که به عنوان مثال می‌توان اشاره کرد، که اگر ضمن عروسی باران ببارد، حرمت و محبوبیت عروس پیش خانواده داماد بیشتر می‌شود، زیرا معتقدند که قدم عروس پربرکت است (۳) و در منطقه «اورفه» در ترکیه و مناطق دیاربکر، حالت استثنائی موجود، اختیار انتخاب همسر از سوی دختر و پسر می‌باشد که این رسمی است دیرینه و برخلاف سایر نقاط کردستان، جزو شرایط اصلی انتخاب و علاقمندی دختر و پسر به همدیگر می‌باشد، و نیز اگر زن و مردی بیوه با هم عروسی کنند، حق برپائی مراسم عروسی و بزن بکوب را ندارند. (۴)(۵)

## تعاون و همکاری در رسوم کردها

بعضی از رسوم معمول در کردستان، نشان‌گر حس همبستگی و همیاری و معاونت مردم این سرزمین است که گاه با یک انضباط و بایستگی کامل همراه است، مثلاً در روستاهای

۱. آداب و رسوم اکرادگرمین (بین النهرین)، نوشته هر دویل کاکه‌ای، ترجمه نگارنده، صص ۳ تا ۱۳۲.

۲. همان، صفحه ۱۳۶.

۳. به نقل از یادداشت‌های سرگرد، نوئیل از کردستان، ترجمه نگارنده.

۴. برای آشنائی با بعضی از جزئیات عروسی و بازتاب آنها در مناطق دیگر به کتاب بررسی مسائل طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان مکرری تألیف نگارنده این کتاب مراجعه شود.

کردستان رسمی است به نام «هه روز» (Haza vas) و آن بدین گونه است که گاه بنا به عللی، یکی از کشاورزان وزارت عین در امر برداشت محصول و یا سایر کارهایی که باید انجام شود، عقب می ماند و نمی تواند به موقع به این مهم بپردازد. در این شرایط است که دیگر کشاورزان که کار خود را تمام کرده اند طبق قرار قبلی همه با هم، در آن مزرعه جمع می شوند و بدون اجرت، کارهای عقب افتاده وی را ضمن برپایی جشن و سرور و رقص و آواز تمام می کنند. در این روز همه آنهائی که برای یاری آمده اند غذای خود را از منزل خویش با خود می آورند. بعضی اوقات صاحب کار و وظیفه اطعام را به عهده می گیرد. این روز را کشاورزان «هه رۆز» می نامند. از دیگر همیاریهای مردم کرد که قابل ذکر است، کارهایی است که در مراسم عزاداری و یا عروسی انجام می دهند، مثلاً در موقع عزاداری، که صاحب عزای غم از دست رفته خود را بخورد و یا فکر هزینه های سرسام آور شام و نهار آنهائی را بکند که ظاهراً به عنوان اظهار همدردی آمده اند، ولی در حقیقت برای در آوردن شکمی از عزای آیند، در اغلب مناطق کردستان شام و نهار، برای مردم، از خانه های شرکت کنندگان در مراسم می آید و چه بسا آنهائی که استطاعت مالی دارند سفره رنگین تری می آورند تا علاوه بر خود غذای چند نفر دیگر را هم داده باشند.<sup>(۱)</sup> در عروسی ها هم در نقاط مختلف و مخصوصاً در کردستان مرکزی و غربی این کار مرسوم است و در مناطق بوتان و حکاری و بادینان مهمانداری صورت دیگری دارد، چنان که در این مناطق وقتی برای کسی مهمان می رسد، مهماندار، از مهمان خود، در مسجد روستا و محل سکونتش پذیرائی می کند و باز در این مواقع است که کسانی امکان بیشتری دارند، چند نفر بی بضاعت را هم ضمن پذیرائی از مهمان، اطعام می کنند و جالب این که حتی مهمان را در مسجد هم می خوابانند.

## نذر و نیاز و زیارت

در کردستان، بر طبق سنن باستانی خویش، برخلاف برخی نقاط، از هر فرصتی برای

۱. البته نظیر این مراسم در مناطق دیگر هم به چشم می خورد اما نه به این جدیتی که در مناطق کردنشین رعایت میشود.

شادی و شادمانی استفاده می‌کنند و از جمله، در امر زیارت و نذر و نیاز و ادای نذر خودشان، به این امر می‌پردازند، بدین گونه که در کردستان هم مثل تمام نقاط دیگر، زیارتگاهها و تکایائی وجود دارد که هر یک از آنها به برآورنده یکی از نیازهای مردم، شهرت دارند و در نتیجه نیازمندان آنها در روزهای معین که بیشتر روزهای چهارشنبه هفته است<sup>(۱)</sup> به آن تکایا و امامزاده‌ها که آنها را «چاک یا خوب» می‌نامند، می‌روند و پس از مطرح کردن درخواست خویش در مقابل آرامگاه و زیارتگاه و انجام مراسم مربوطه در کنار آن به رقص و پایکوبی می‌پردازند و روزی را به شادی و سرور می‌گذرانند. در اینجا باید اضافه کرد که در کردستان و مخصوصاً در کردستان شمالی و شرقی، روز چهارشنبه روز تعطیل و شادی بوده و هست. در این روز هفته و روزهای عید و جشن، مردم به زیارتگاهها و باغهای اطراف شهرها و نقاط خوش آب و هوای می‌روند و ضمن گذراندن ساعات خوش در گروههای مختلف، به رقص و پایکوبی و جشن و سرور می‌پردازند و چنانکه گفته شد در مهاباد، مرکز موکریان نقاطی که برای این روزهای شادی، محل اجتماع مردم تعیین می‌شود، عبارتند از کانی مام قنبران یا چشمه عمو قنبر، قول قولاغ یا به زبان ترکی گوش گرگ، باغ میکائیل که امروزه به صورت پارک درآمده و در کوهی که بر آن مسلط است، غاری به همین نام رو به باغ قرار دارد، قسن شیخ طه یا مقبره شیخ طه، که امروزه به علت وسعت شهر، یکی دو تا از این مناطق، در وسط شهر قرار گرفته و از این حالت درآمده‌اند<sup>(۲)</sup> و یا در بوکان مردم در امیرآباد و دامنه کوه «ناله شکنه یا نعل شکن» در سقز و سایر مناطق نیز در نقاطی که برای این کار معروفند، این اجتماعات صورت می‌گرفت.

در این گونه مواقع، همیشه مسافران و رهگذران با آغوش باز بر سفره این مردم مهمان‌نواز و پاک‌سرشت که مهمان را بسیار عزیز می‌دارند پذیرفته می‌شوند و فرق نمی‌کند که این مهمان کرد باشد و یا غیر کرد، چنان که مستشرقین و سیاحان زیادی بر این خان‌های

۱. این روز در نزد افراد بر مبنای معتقدات باستانی آنان از روزهای شادی است.

۲. متأسفانه بعثت حالتهای ناروا و سنت‌شکن عوامل غیر کرد و عدم امنیت و آزادی لازم بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این برنامه به صورت وسیعی تعطیل و متروک شده است و بیشتر در روز جمعه مردم به خارج از شهر می‌روند ولی بنا به همان علل، دیگر از آن رقص و پایکوبی و ... خبری نیست.

بی‌ریا و بی‌تشریفات، فرود آمده‌اند و از آنها سخنها گفته‌اند.

در پایان این بحث باید اضافه کرد که آداب و رسوم موجود در بین مردم کرد بسیار است، ولی چون بحث دربارهٔ همهٔ آنها خارج از وظیفه این کتاب است، لذا اطلاع بیشتر را به مطالعهٔ آثاری که در این باره منتشر شده‌اند، موکول می‌کنیم، ولی به عنوان حسن ختام در این باره بد نیست که به یک خصوصیت دیگر کرد، که تعصب شدید وی نسبت به حیثیت و ناموس خویش در حفظ شعائر ملی و نوامیس خانوادگی است اشاره کنیم و به اتفاقی از اتفاقات متعدد، در این باره به عنوان نمونه بپردازیم.

### داستان امام دارینه یا سرگذشت زن و تعصب در کردستان

در صفحات قبل این کتاب چند بار اشاره شده است که زن در میان کردها، از مقام والائی برخوردار می‌باشد و عزت و احترام فراوانی دارد، چنان که زنان مدیر و کاردان، در تاریخ کردستان برای خود مکان و موقعیت والائی کسب کرده و صفحات درخشانی را به خود اختصاص داده‌اند، ضمن این که می‌دانیم که زنان در کردستان با هیچ یک از قیودات و محدودیت‌هایی که اقوام دیگر منطقه دارند، روبه‌رو نیستند و از آزادی کامل اجتماعی برخوردارند، ولی با همهٔ این آزادی‌ها و آزادگی‌ها، زنان کرد با یک قدرت مافوق و گاه بی‌منطق، مواجه هستند که به نام تعصب و غیرت در میان کردها، به شدت وجود دارد. متأسفانه این امر در طول قرون، چه خونهای حق و ناحق که بر زمین نریخته و چه داستانها و حماسه‌های گوناگونی که خلق نکرده است، به طوری که بعد از گذشت قرن‌ها به تدریج جزوی از فولکلور ملی نسل به نسل و سینه به سینه می‌گردند و بال و پر گرفته، جزو اساطیر و مقدسات مردم شده و در شبهای سرد زمستان، بازگو گردن آنها، گرمی بخش محفل اجتماعات و خانواده‌های این مردم می‌شود. به این نمونه توجه کنید؛

این واقعه در ده «زَنقر Zanghar» واقع در ناحیهٔ «داقوق» از مناطق کردستان عراق، اتفاق افتاده است و ماجرا بدین گونه است که در این آبادی، دختری بوده بسیار زیبا و ملیح که در پاکی و طهارت هم گوی سبقت از هم جنسان خود می‌ربوده است. از اتفاق این دختر دل به

پسری می دهد که او نیز جوانی بسیار برازنده و خوش منظر بوده که در عین حال به جوانمردی و مردانگی نیز مشهور بود. از قضا او نیز دلباخته همان دخترک دلداده به او، که هیچ کدام از این دو دلداده، به علت عدم شرایط لازم، قادر به ابراز عشق خود به دیگری نشده بودند، روزگار را سپری می کردند. تا اینکه بر حسب اتفاق روزی که دختر برای دوشیدن گوسفندان به حاشیه ده و کنار چشمه می رود، با پسر دلخواهش، روبرو می شود و سرانجام هر دو یار، راز دل خویش را پیش دیگری آشکار و آنچه را که مدتها در دل نگاه داشته بودند، به پای دلدار می ریزند، غافل از اینکه فردی مودی و بدسرشت و شایعه پرداز، آنها را در حال مغالزه می بیند و بلافاصله به روستا برمی گردد و یک کلاغ چهل کلاغ، آنچه را که توانسته بود ساخته، به گوش همه می رساند. بر اساس ضرب المثل کردی قَسَّه كَوَّته زَارِك، دَكْوَتَه شَارِك به معنی سخنی که به زبانی افتاد به شهری می رسد، دروغ پردازیهای خلاف حقیقت این مرد خبیث هم بلافاصله در روستا پخش می شود و سرانجام به گوش پدر و برادر دختر هم می رسد، آنها هم طبق معمول کردها، بدون چون و چرا آن دروغها را می پذیرند و کور از دیدن حقیقت، تصمیم به قتل دو عاشق پاکباز می گیرند و چون به سر وقت دختر می آیند، او را سرگرم شیرپزی و آتش افروزی با چوبی نیم سوخته که آتش زیر دیگ را به هم می زند می بینند. دختر عاشق و بی گناه، چون وضع غیرعادی پدر و برادران را می بیند، به موضوع پی می برد و هر چه به آنها می گوید که من پاک و باکراهام و تصور شما درست نیست و آن چه را که به شما گفته اند، افترا است، به گوش پدر و برادران کور از تعصبش نمی رود و سرانجام تن به قضا می دهد و می گوید، حال که رأی شما بر کشتن من قرار گرفته است، از شما دو خواهش دارم و می خواهم در این واپسین لحظات حیات آن دو خواسته مرا به پذیرید، اول این که پس از کشتن من با پسری که گناهش فقط دوست داشتن من است و هیچ خطائی از وی سر نزده و خلافی در حق من مرتکب نشده است، کاری نداشته باشید و او را نکشید. اما دومین تقاضایم این است که پس از کشتنم، مراد در همین جا دفن کنید و این چوب نیم سوخته را که من با آن آتش زیر شیر را بهم می زدم در کنار آرامگاه من بکارید و از خون من به جای آب، به پای آن بریزید تا بعدها اگر این چوب سوخته سبز شد و بال و پر گرفت، بدانید که من در حالی که پاک

و منزله و از هر گناهی مبرا بوده‌ام، کشته شده‌ام و آنرا به گوش همه برسانید تا بیش از این گناه مرا به گردن نگیرند. دختر بی‌گناه بالاخره کشته می‌شود و پدر و برادران هم به وصیتش عمل می‌کنند و از اتفاق، آن چوب نیم سوخته، که به خون وی آبیاری شده بود، سبز شد و سر بالا گرفت و قد برافراشت تا همه آن کسانی که ندانسته تهمت ناپاکی بر آن دختر معصوم بسته بودند شرمسار از کرده خود در پای درخت عشق به استغفار پردازند و امروز مردم آن ناحیه آن درخت را که از نوع (کوناریک یا زرک) است، «امام دارینه یا درخت امام» می‌نامند و آرامگاه آن دختر را به صورت زیارتگاهی معتبر درآورده‌اند و هر هفته دختران و پسران جوان برای برآمدن آرزوهایشان، به آن مقبره متوسل می‌شوند.<sup>(۱)</sup>

### داستان کوه جودی = گوتی و رابطه آن با حضرت نوح (ع)

داستان کوه جودی داستان حضرت نوح است و داستان کوه «جودی یا گوتی» در بین تمام اقوام منطقه به زبانها و به صور مختلف، اما با یک داستان، بیان شده است، مثلاً ترکها آنرا «اگری داغ» و ارامنه «ماسیس = ماسیک = مازیک» و بالاخره «مبزه زوزار = کوه کشتی» و اعراب هم «جودی» می‌نامند. در زبان فارسی آنرا به نام کوه نوح می‌شناسیم. اما، اروپائیان آنرا آراوات خوانده‌اند هر چند که اسماء دیگری هم دارد (انسکلوپدی ایثونو به زبان ترکی استانبولی جلد ۱ صفحه ۲۳۰). اما کردها آنرا از زمان باستان به نام خود «کوردی، کورتی، گوتی مثل کوه نور» گفته‌اند و این نام قدیمترین اسمی است که این کوه دارد و اعراب همین کله اخیر «گوتی» را معرب کرده و «جودی» خوانده‌اند. یونانیان هم با الهام از اعراب آنرا «جوردی» گفته‌اند [دانشنامه ایران و اسلام جلد ۱ صفحه ۷۱ تا ۷۰] توضیحات کافی در این باره دارد.

در تورات محل دقیق کوه «گوتی = جودی» مشخص نشده است در حالیکه کسانی از جمله ارامنه به صراحت آراوات را کوه گوتی میدانند و حتی هنوز بقیه سفینه نوح در آراوات، موجود است [هر کسی که خواسته است به قلّه این کوه صعود کند و سفینه را ببیند، به واسطه



معجزه سفینه، نتوانسته است آنرا مشاهده کند؟...]، (در گذرگاه تاریخ نوشته محمد حافظزاده صفحه ۳۸۱).

آرارات بزرگ که منابع اسلامی آنرا «جبل الحارث» خوانده‌اند، با ارتفاع ۵۱۷۲ متر از سطح دریا، دارای قله‌ای صفحه مانند دایروی است که محیط آن ۱۵۰ تا ۲۰۰ پا است و در قسمت شمالشرقی آن دره عمیق «سن ژاک» قرار گرفته که دهکده آرگوری و کلیسای صومعه سن ژاک در ارتفاع ۱۷۳۷ متری، در آن واقع بوده است. امروزه خشک و بدون پوشش سبز می‌باشد ولی بنا به نوشته‌های مختلف، سابق بر این دارای جنگل و نخجیر فراوان بوده است و [اصطخری صفحه ۱۹۱ و توماس آرتسرونی = T.Artsruni مورخ ارمنی، دانشنامه ایران و اسلام و مسافرت به ایران در دوران فتحعلیشاه قاجار صفحه ۱۴۱ اثر دوکوتزبونه] بهمین علت عده‌ای را این توهم پیش آمده که عوارض طوفان سبب سبزی و خرمی آرارات بوده است ولی بنظر میرسد فعالیت آتشفشانی آرارات کوچک در ۱۸۴۰ میلادی، که زمین لرزه‌اش سبب ویرانیهای زیادی شد (مثل ویرانی کامل صومعه سن جیمز) و گدازه‌های آن باعث این تغییر چهره آرارات شده باشد.

البته آرامنه که بسیار به تعبیر و تفسیر لغات توجه دارند، در نشان دادن آرارات به جای کوه گوتی بسیار تعصب هم به خرج می‌دهند و با همین استدلال‌ات شهر نخجوان را از ساخته‌های حضرت نوح می‌دانند [مثل نوشته جملی‌کاری در سفرنامه‌اش و...] ولی آنچه که بیشتر محققین و پژوهشگران به آن اعتقاد دارند اینست که کوه گوتی غیر از آرارات و در ناحیه شهر جزیره که به نام بانای آن و به نام «گوتی» یا «کورتی» معروف است و گرچه محققین و مستشرقین هر یک به نامی آنرا خوانده‌اند ولی همه آنها حروف مشخصه کرد را در خود دارند، چنانکه مستوفی در ذکر دیار بکر و بحث از این ناحیه این کوه را جودی و در منطقه دیار بکر مینویسد (نزهة القلوب به کوشش محمد دبیر سیاقی صفحه ۱۲۴) یا ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی مینویسد: ثمانین بر کرانه نهری پر آب که از ارمنیه در زیر جودی جاری است، قرار دارد و از قول وهب بن منبه روایت می‌کند که: نخستین شهری بود که در جزیره ساخته شده است (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم بخش اول صفحه ۹۶ تا ۱۹۵) و

بعد کلاویخو سفیر اسپانیا در دربار امیر تیمور در سفرنامه‌اش و یا «جوزنا باربارو» در سال ۸۸۳ و نیز «تاورنیه، ژان پانیت» فرانسوی همه این کوه را به نام‌های گوردی بن Gordiens و کوردنن Cordeen و کوردونین Corduneins و کاردی بن Cardiens و کوردی Curdes و کاردوکس Carduches خوانده‌اند و از آراعات صحبت نکرده‌اند و تمام اینها چنانکه در طول تاریخ هم به کرات آمده‌اند، به معنی کرد و کردستان بوده و هست و این دانشمندان و لغت‌نویسان و... مثل نویسنده تفسیر نمونه (در صفحه ۱۱۱) و راغب نویسنده کتاب مفردات و کتاب تاج العروس جلد ۷ لغت جودو و التبیان فی تفسیرالقران جلد ۵ صفحه ۴۹۲ به بعد و گزارش بسیار جالب باستانشناسی شوروی سابق درباره کشتی نوح نوشته مهدی ایمانی در مجله مکتب اسلام و... هم محل پهلو گرفتن کشتی حضرت نوح علیه السلام را کوه جودی در ناحیه جزیره کردستان در نزدیکی موصل و نزدیک آمد = دیار بکر می‌دانند، چنانکه تفسیرالمیزان و نمونه و کتاب مفردات آن نقطه را دیار بکر از نواحی موصل می‌خوانند (به نقل از ارس در گذرگاه تاریخ) و کتاب اعلام قرآن هم می‌نویسد: کوه جودی سلسله کاردوئن است در شمال شرقی جزیره ابن عمر در مشرق دجله نزدیک موصل و کردها آنرا به لهجه خود «کاردو» و یونانیان جوردی و اعراب «جودی» خوانده‌اند. به علاوه در ترجمه به زبان سریانی تورات نیز که «ترگوم» نام دارد، محل به خاک نشستن و پهلو گرفتن کشتی نوح را «قله کوه کردها = کردوئن = کاردین» نوشته است که بگفته‌های حافظ‌زاده (ارس در گذرگاه تاریخ) جغرافیون عرب هم آنرا با کوه «گوتی = جودی» در جزیره منطبق دانسته‌اند، ضمن اینکه مینویسند: تخته پاره‌های کشتی تازمان حکومت خلفای عباسی بر قله کوه باقی بوده است. در هر صورت رأی اکثریت قریب به اتفاق محققین بر این است که کوه نوح همان کوه «گوتی = جودی» در شرق دجله و در ناحیه جزیره ابن عمر می‌باشد و قریه «ثمانین» در پای آن و زیارتگاه بالای کوه و دیگر شرایط به نوشته «اعلام قرآن از خزائلی صفحه ۲۸۱ که به نقل از تفسیر نمونه صفحه ۱۳ تا ۱۱۱» نمایانگر این نظریه‌اند. اگر چه چنانکه گفته شد با عقیده بعضی‌ها نمی‌خواند، ولی بارزترین دلیل بر این ادعا، نام کوه است که از نام قوم کرد گرفته شده و به نام آنها هم شهرت یافته است و «گوتی یا معرب جودی» با آراعات بسیار فرق دارد.

باستانشناسان روس هم در مجله «اتفاقیزوب» شماره تشرین دوم سال ۱۹۵۳، مطلبی دارند که بد نیست بر آن هم اشاره شود. اینان در محلی به نام «وادی قاف» که فاصله زیادی با آرات دارد، ضمن حفاری به چند تخته پاره برخوردند که عده‌ای از آنها را نظر بر این بود که این تخته‌ها از کشتی نوح جدا شده است و در طول ۵۰۰۰ سال در دل زمین باقی مانده‌اند، اما پیدا شدن تخته کمی دورتر از محل تجسس روسها، دیگری که هیچگونه پوسیدگی در آن نبود و مطالبی هم با خطوطی کج و معوج ناشناخته بر آن نوشته‌اند، این کشف را کمی مشکوک و حاصل شیرین‌کاری عده‌ای نسبت به روسهای پژوهشگر، جلوه داد. این تخته امروز در موزه مسکو است و نگهداری می‌شود.

در هر صورت استادان خط معتقدند که خط آن آرامی است و هر یک از آن ترجمه‌ای آورده و تعبیرهایی که به هیچ استدلالی نمی‌توانند صحت داشته باشند و بیشتر بر اساس عقایدی غیر علمی‌اند، عنوان می‌نمایند.

نخستین اشاره‌ای که به طوفان نوح شده در یک لوحه گلی مکتشفه در ناحیه بابل در شهر «اور» می‌باشد که امروزه در موزه «اشمولیان = Ashmolian» دانشگاه آکسفورد لندن، است. این لوحه به خط میخی است و پروفیسور جورج اسمیت آنرا چنین ترجمه کرده «و آنان پیش از طوفان بودند. دو یست و چهل و یک هزار و دو یست سال سلطنت کردند. طوفان برخاست و زمین را فراگرفت و طوفان فرو نشست و پس از آن حکومتی که باید از آسمان نازل شد که مقر آن در کیش بود» و مورخین تأسیس شهر و حکومت «اور» Our را سال ۴۱۰۰ قبل از میلاد میدانند و تولد حضرت ابراهیم را ۲۹۲ سال بعد از طوفان حضرت نوح می‌نویسند که بنوشته عبری تورات برابر ۲۱۶۰ قبل از میلاد است و بر این اساس طوفان نوح باید حدود پنجهزار سال قبل از میلاد باشد. در خاتمه این بحث بد نیست اشاره شود که بر اساس اسناد و روایات موجود، حضرت نوح (ع) قبل از این طوفان به رسالت برگزیده شده بود و چگونگی این طوفان و رابطه آن با آن حضرت نیز داستانی است که مثل خود کوه «گوتی = جودی» هر کس به نوعی به آن پرداخته و بیان کرده است و مانیز سعی میکنیم به قسمتهائی از آن که بیشتر مستند و قابل اعتماد است، اشاره کنیم...

(ارس در گذرگاه تاریخ اثر حافظزاده) علاوه بر زیارتگاه روی کوه جودی، در دامنه آن هم دهی به نام «سوق الثمانین = هشتادان» وجود دارد که مردم معتقدند که پس از آنکه حضرت نوح از کوه گوتی پائین آمد همراه با همراهان که عده آنها را هشتاد نفر نوشته‌اند، این آبادی را ساخت و به نام تعداد همراهان آن حضرت هشتادان نامیده شد.

گفتیم هر قوم و مذهبی از مسلمان و مسیحی و یزیدی و... به یک نوع آن را بیان کرده‌اند و نیز چنانکه گفته شد، در قران کریم هم در سوره مبارکه «هود» آیه‌های شریفه ۴۳ و ۴۴ به آن اشاره شده که «وَقِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَ سَمَاءَ اطْعِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قَضِيَ الْاَمْرُ وَ اَسْتَوَتْ عَلٰى الْجُودٰى وَ قَبْلَ بَعْدِ اللِّقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ» و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان تو باران باز دار و آب فروشد و کارگزارده آمد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری باد بر گروه ستمکاران. جامع تمام این گفته‌ها و روایات اینکه حضرت نوح از وقوع طوفانی سهمگین که نتیجه غضب خداوندی بود، اطلاع داشته و به همین دلیل، در سنجار در شمال امروزی عراق دست به کار ساختن یک کشتی زد تا خود و نیکان اطراف خود را همراه با حیوانات مختلف که بنا به روایات از هر نوع دو تا، یکی مذکر و دیگری مؤنث، نجات دهد، و وقتی این کار کشتی‌سازی را در قریه «عین سپینا Ainspiyna» واقع در ناحیه شیخان از توابع بدریه در نزدیکی موصل آغاز کرد، مورد تمسخر دیگران قرار گرفت که در جایی که دریا نیست کشتی‌سازی برای چیست؟ ولی حضرت نوح با الهام خداوندی این کار را انجام داد و هنگام وقوع طوفان به سوی کوه‌های سنجار sindjar حرکت کرد و سرانجام پس از رهائی از غرق شدن توسط یک مار که به علت وجود سوراخی در کشتی کله خود را در آن سوراخ قرار داده بود بر کوه‌های جودی فرود آمد. واسیلی نیکیتین به نقل از کتاب پنج سال سفر در شرق تألیف فردی به نام «اسرائیل یوسف بنیامین» چاپ پاریس ۱۸۵۶، مینویسد: این کوه در چهار فرسخی «زاحو = Zahou» آنجا که دامنه‌های آرات به کوه کردستان میرسد، قرار دارد و همه بومیان معتقدند که کشتی نوح پس از گذشتن از خطر طوفان بر قله این کوه نشسته است. عده‌ای از کردها سالی سه بار به قله کوه صعود می‌کنند و سه روز در آنجا عبادت مینمایند. این کردها خود را از اولادان خاندان سناخریب می‌دانند و

می‌گویند آن پادشاه هم همیشه مراسمی پیادبود کشتی شگفت‌انگیز نوح برگزار می‌کرده است.

البته این روایت کلدانیها از تورات می‌باشد که دامنه کوه آرارات را کوه کردستان می‌خواند<sup>(۱)</sup> و در ضمن نام این کوه را بر آن سرزمین نهاده است و صد البته خود این گفته از تورات نیز دلیلی بر قدمت تاریخی کرد و سرزمینشان کردستان است که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

در قلّه کوه جودی خرابه‌هایی از بقایای معبدی هست که به گفته بومیان، حضرت نوح آنرا ساخته است و امروزه این معبد به نام معبد جبل جودی معروف است. کوه جودی بیش از ۷۰۰۰ پا ارتفاع دارد و امروزه هم هر سال عده زیادی از مسلمانان و مسیحیان و یزیدیان به بالای این کوه می‌روند و نوح را ستایش می‌کنند. سروان ب. دیکسون B. Dickson در کتابی سفرهایی به کردستان منتشره در روزنامه انجمن جغرافیائی سلطنتی شماره چهارم سال ۱۹۱۰ و نیز سرهنگ کارتسف Kartsev در مجله انجمن جغرافیائی سلطنتی شعبه قفقاز چاپ ۱۸۹۱، مشروحاً در این باره صحبت کرده‌اند.

(کرد و کردستان واسیلی نیکیتین ترجمه محمد قاضی صفحه ۸۲-۸۴ زیرنویس)

۱. این گفته درست نیست و کوه کردستان همان کوه کاردوش است که با آرارات فاصله دارد.

## منابع و مأخذ

آکادمیسین و.و. استرووه.

- ۲۱- ارمیای نبی جلد‌های ۵ و ۶ از کتاب مقدس تورات.
- ۲۲- ارمنستان، نوشته هرنادپاسدار ماجیان، ترجمه محمد قاضی.
- ۲۳- آریان، مورخ اواخر قرن ۱ و اوایل قرن دوم میلادی.
- ۲۴- از پرویز نا چنگیز؛ نوشته سید حسن تقی‌زاده.
- ۲۵- اسامی شاهان، نوشته یاکوبسون، ترجمه کریم کشاورز.
- ۲۶- اسلام در ایران، نوشته «ایلیا پالوویچ پطروشفسکی»، ترجمه کریم کشاورز.
- ۲۷- اسطوره زندگی زرتشت، نوشته خانم زاله آموزگار و احمد نفضلی.
- ۲۸- اساس هنر در کلیساهای مسیحی، از «و. جی استرزیگوسکی».
- ۲۹- اشکانیان، از «م. م. دیاکونوف»، ترجمه کریم کشاورز.
- ۳۰- اصلاحات «نله بین» پادشاهی هیتی، از «ن. م. نیکولسکی»، منتشره در اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی، شماره ۲، سال ۱۹۴۸.
- ۳۱- اصلاح خط در زمان داریوش اول، نوشته آکادمیسین «و. و. استرووه» VDI شماره ۳، سال ۱۹۵۱.
- ۳۲- فارسنامه، اثر ابن بلخی مورخ ایرانی معاصر ملکشاه سلجوقی.
- ۳۳- اقوام مزوپوتامیا، نوشته «پروفیسور اسپایزر»، دوره کامل، چاپ فیلاولفیا.
- ۳۴- آکاتیاس، کتاب دوم، بند ۲۶، نوشته «نلدکه» به نقل از ا. م. دیاکونوف.
- ۳۵- التفهیم، به تصحیح و مقدمه و حواشی جلال‌الدین همائی.
- ۳۶- الخراج، نوشته «قدامة بن جعفر»، چاپ اروپا.
- ۳۷- التنبیه و الاشراف نوشته «ابوالحسن علی بن‌الحسن مسعودی»، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- ۳۸- التاج فی اخلاق الملوک، نوشته ابوعثمان عمرو بن بحر معروف به جاحظ.
- ۳۹- شیخ معروف نودهی، تألیف محمد خال، چاپ بغداد.
- ۴۰- المسالک والممالک، از دخویه ابوالقاسم عبدالله بن عبیداله معروف به ابن خرداد به تصحیح دخویه.
- ۴۱- العریبک و زمان وی نوشته پروفیسور بار تولد P.W. Barthold از آذربایجان در سیر...
- ۴۲- الفهرست، اثر محمد بن اسحاق‌النديم، ترجمه محمدرضا تجدد.
- ۴۳- الواح هفتگانه آفرینش، از W. King.

- ۱- آثار البلاد و اخبار العباد از زکریا بن محمد بن محمود القزوی ترجمه عبدالرحمن شرف‌نکندی «هزار».
- ۲- آثار الباقیه، نوشته ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، نشر ۱۳۶۳.
- ۳- آثار باستانی و اثبته تاریخی آذربایجان، نوشته احمد دیباج، ۱۳۴۶.
- ۴- ابن بطوطه: شرف‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبیداله طنجی سیاح و جغرافیدان که کتابش به نام «تحفة‌النظار و غرائب‌الابصار و عجایب‌الاسفار» است اما به «رحله ابن بطوطه» مشهور است.
- ۵- ابن خلدون: از ولی‌الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد است که بیشتر به خاطر مقدمه‌اش شهرت دارد.
- ۶- آتروپاتن یا کردستان مکریان، نوشته حسین حزن‌ی مکریانی، ترجمه از حبیب‌اله تابانی.
- ۷- آتشکده آذر کسشب، نوشته حسن انوری.
- ۸- آثار مکشوفه در ناحیه کرکوک (کردستان عراق)، مثل کتیبه نارام‌سین توسط میجر ادموندس، منتشره در مجله ژئوگرافی ژورنال Geogralic jurnal.
- ۹- آثار اشکانیان، نوشته «میس گرودیل Miss Grude Bell».
- ۱۰- آثار ایران از آندره گدار و ...، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم.
- ۱۱- اخبار الطوال نوشته ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی.
- ۱۲- اخبار تاریخی در آثار مانوی از بهمن سرکاراتی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز.
- ۱۳- آخرین سالهای دولت اورارتو از «ا. م. دیاکونوف»، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۴- اخلاق و آداب مشرق زمین از «وامبرزی Vambrzy» چاپ برلن.
- ۱۵- آداب و رسوم کردها در منطقه گرمین با تلفظ با کسره من» نوشته «هه ردویل کاکه‌ای»، ترجمه حبیب‌اله تابانی.
- ۱۶- آداب و رسوم کردها، تألیف محمود افندی با یزیدی، به همت محقق و دانشمند روس «الکساندر ژابا»، ترجمه محمدپور.
- ۱۷- ادبیات مزدیسنا یشت‌ها، نوشته استاد پورداود.
- ۱۸- آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ۲ جلد از رحیم رئیس‌نیا.
- ۱۹- آذربایجان، نوشته ادوین میلتون رایت استاد دانشگاه کلمبیا، منتشره در ۱۹۵۲.
- ۲۰- اردوگاه زنان اسپر در سومر VDI از اقوام ناحیه زاگرس از

- ۴۲- الواح متعدد گوتیان VDI. SAKI، نوشته «م. دیاکونوف»، ترجمه کریم کشاورز.
- ۴۵- الملل و النحل، نوشته ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی، این کتاب را دربارهٔ ادیان نوشته است و افضل الدین صدر ترکه اصفهانی آنرا به فارسی ترجمه کرده است.
- ۴۶- ایران و روم، از آمیانوس مارسلینوس نظامی و مورخ باستانی روم، به نقل از ایران در زمان ساسانیان، کریستینسن، ترجمه رشید یاسمی.
- ۴۷- انسان نخستین، نوشته کریستینسن، ترجمه از خود کریستینسن که استاد زبان فارسی دانشگاه کپنهاک هم بود.
- ۴۸- انجیل لوقا و انجیل متی از چهار انجیل قانونی دین عیسی که اصلاً بزبان سریانی بود.
- ۴۹- آناپازیس یا بازگشت ده هزار نفر، از گزنفون = Xenophos مورخ و سردار یونان باستان که ترجمه انگلیسی آن از ویلر می باشد رضا مشایخی.
- ۵۰- آناهیتا، مجموعه مقالات استاد پورداود، به همت گرجی.
- ۵۱- انسکرپدیای اسلامی (دایرةالمعارف)، تحت نظارت و با همکاری پروفیسور مینورسکی.
- ۵۲- اوج اعتلای بیژانس، از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه ابوطالب صارمی.
- ۵۳- اوستا، نوشته هاشم رضی.
- ۵۴- اوستا کهن ترین سروده ایرانیان، نوشته جلیل دوستخواه، ۲ جلد.
- ۵۵- ایران و قضیه ایران، نوشته «لرد جرج ن. کرزن»، ترجمه وحید مازندرانی.
- ۵۶- ایرانویچ، نوشته دکتر بهرام فره‌وشی، از انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۷- آتوربولوژی، نوشته تورو دانزین.
- ۵۸- ایران در تاریخ مردم شرق، نوشته «ای. هرنفلد».
- ۵۹- ایران در سپیده دم تاریخ، اثر جرج کامرون، ترجمه حسن انوشه.
- ۶۰- ایران از آغاز تا اسلام، نوشته رومن گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین.
- ۶۱- ایران و تمدن ایرانی، نوشته کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه.
- ۶۲- ایران در آستانهٔ پورش تا زیان، نوشته «آ. ی. کولسینکف»، ترجمه م. ر. یحیائی.
- ۶۳- ایران شهر، اثر مارکوارت، از دایرةالمعارف اسلامی.
- ۶۴- ایران از زمان باستان تا امروز، از «گراتنوفسکی و م. آ. داندایف و...»، ترجمه خسرو کشاورز.
- ۶۵- ایران در گذشته و حال، از ویلیام جکسن، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای.
- ۶۶- آیین یزیدی، از دیدگاه پروفیسور «ن. ژ. مار»، به نقل از واسیلی نیکیتین.
- ۶۷- آیین شیطان، اثر «ل. کرازه و سکی = L. Kragewske» منتشره در مجلهٔ مرکور دو فرانس ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲.
- ۶۸- باز هم دربارهٔ واژهٔ چلبی یا مسئله معنی و مفهوم فرهنگی ملت کرد در تاریخ آسیای باستان، از مجلهٔ «زایسکی» به زبان روسی مربوط به حوزهٔ شرقی انجمن باستانشناسی در (۱۹۱۱)، نوشته «ن. ژ. مار».
- ۶۹- بایگانی پارتها در نسا، نوشته «م. م. دیاکونوف و آلیوشینس» در VDI 1953.
- ۷۰- باستانشناسی ایران، از آندره گدار، چاپ هارطم.
- ۷۱- باستانشناسی ایران باستان، نوشته لوتی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام.
- ۷۲- باستانشناسی قفقاز، از ب. ب. بیوتر و سکی.
- ۷۳- باستانشناسی ایران بر بنیاد باستانشناسی، نوشته هرنفلد، ترجمه علی اصغر حکمت.
- ۷۴- بقایای آثار خطی، از مولر.
- ۷۵- برخی از مسائل تاریخی پادشاهی مانا VDI، نوشته «ک. آملیشوپلی» شماره ۱، سال ۱۹۴۹، تاریخ ماد.
- ۷۶- پایه‌های هنر در کلیساهای مسیحی، نوشته «استرزیکوسکی مورخ اطریشی».
- ۷۷- پایان وارتان خلفا، از سرمارک سایکس.
- ۷۸- پنج جلد از کتابهای مقدس شرق، نوشته W. West.
- ۷۹- پنج سال سفر در شرق (۱۸۴۶-۱۸۵۱)، اسرائیل یوسف بنیامین.
- ۸۰- پیراشک و رسالت حقیقهٔ وی J.V. Prachek.
- ۸۱- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم، نوشته «ن. و. بیگولو سکایا و آ. و. یاکوبوسکی»، ترجمه کریم کشاورز.
- ۸۲- تاریخ اجتماعی ایران، جلد هفتم، نوشته مرتضی راوندی.
- ۸۳- تاریخ ادبیات ایران، اثر ادوارد براون، جلد اول، ترجمه علی پاشا صالح.
- ۸۴- تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، نوشته مرتضی راوندی.
- ۸۵- تاریخ ادبیات ایران، از «بیان رییکا و...»، ترجمه دکتر عیسی شهابی ۱۳۵۴.
- ۸۶- تاریخ ادبیات کرد، نوشته پ. ت. بو P.Th.Bois.
- ۸۷- تاریخ امپراطوری عثمانی، نوشته فون هامر.
- ۸۸- تاریخ ایران، سرجان ملکم، ۲ جلد، ترجمه
- ۸۹- تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی.

- ۹۰- تاریخ اریبل = Hav-ler، نوشته مارکوارت.
- ۹۱- تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، از ثوودورنولدکه، ترجمه دکتر عباس زریاب خوئی.
- ۹۲- تاریخ ارمنستان، اثر موسس خورناسی، ترجمه و مقدمه و توضیح از گئورگی نعلبندیان، چاپ ۱۹۷۴.
- ۹۳- تاریخ اجتماعی ایران، جلد دوم، نوشته مرتضی راوندی.
- ۹۴- تاریخ آذربایجان، اثر سنباطزاده از آذربایجان در سیر ...
- ۹۵- تاریخ ایران باستان، از م. م. دیاکونوف، ترجمه روحی ارباب.
- ۹۶- تاریخ ایران، از «ای. تی. ای. اولمستید» بزبان انگلیسی شییکاگو.
- ۹۷- تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، نوشته سعید نفیسی.
- ۹۸- تاریخ اورارتو و سنگ نبشته‌های اورارتویی در آذربایجان، نوشته دکتر محمد جواد مشکور ۱۳۳۵.
- ۹۹- تاریخ ایران باستان، نوشته مشیرالدوله پیرنیا.
- ۱۰۰- تاریخ آسوغیک = آسوتیک به نقل از کتاب آتروپاتن، حسین حزنئی مکرانی.
- ۱۰۱- تاریخ ابن‌انیر (الکامل)، ترجمه علی هاشمی حائری.
- ۱۰۲- تانی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، نوشته عبدالعلی کارنگ.
- ۱۰۳- تاریخ آشور، نوشته سرسیدنی اشعیت.
- ۱۰۴- تاریخ اللغات سامیه، از دکتر اسرائیل، چاپ مصر.
- ۱۰۵- تاریخ بلاذری «فتوح البلدان» بخش مربوط بایران از احمدبن یحیی البلاذری، ترجمه دکتر آذرنش آذرنوش.
- ۱۰۶- تاریخ بلعمی، نوشته ابوعلی محمد بلعمی، ترجمه و تحشیه و تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد پرویز گنابادی.
- ۱۰۷- تاریخ بیهقی، به تصحیح استاد فقید بهمینار.
- ۱۰۸- تبدیل قیافه‌ها در کردستان و جزیره، از میجر سون.
- ۱۰۹- تمدن ساسانی، نوشته علی سامی.
- ۱۱۰- تاریخ تصوف در کردستان، تألیف محمد وثوف توکلی.
- ۱۱۱- تاریخ تمدن غرب، از ترجمه پرویز داریوش.
- ۱۱۲- تاریخ تحولات اجتماعی، سه جلد، از مرتضی راوندی.
- ۱۱۳- تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد اول، ترجمه احمد آرام.
- ۱۱۴- تاریخ تمدن ایران ساسانی، سعید نفیسی.
- ۱۱۵- تاریخ تمدن بیزانسی از مجموعه تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه ابوطالب صارمی.
- ۱۱۶- تاریخ عصر ایمان از مجموعه تاریخ تمدن، جلد دهم، ابوطالب صارمی.
- ۱۱۷- تاریخ تمدن اسلامی، از مجموع تاریخ تمدن، ترجمه ابولقاسم پاینده.
- ۱۱۸- تحقیق درباره یزیدیان سوریه و سنجار، از «روژه لسکو».
- ۱۱۹- تحقیق در باب مانویت، از ویلیام جکسن، ترجمه.
- ۱۲۰- تاریخ جامجیان، جلد دوم.
- ۱۲۱- تجارب السلف و تحقیقات سعید نفیسی، در مجله مهر.
- ۱۲۲- تاریخ جنگ صلیب، از «ویل آردوین = Vileh-Ardovin».
- ۱۲۳- تحقیق تاریخی از ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۲۴- تاج العروس، اثر محمد افندی از کلمه کرد.
- ۱۲۵- تمدن ایران ساسانی، نوشته ولادیمیرگر یگورویچ لوکونین، ترجمه عنایت‌اله رضا.
- ۱۲۶- تحقیقات باستانشناسی راجع به ایران، چاپ برلن ۱۹۱۹، نوشته
- ۱۲۷- تحقیقات «هولسینگ Hollsing» درباره اقوام مزوپوتامیا.
- ۱۲۸- تحقیقات در ایران، از دارمستر.
- ۱۲۹- تحقیقات ا. م. دیاکونوف در تاریخ باستان.
- ۱۳۰- تحقیقی درباره لهجه کردی سلیمانیه، از «جودزیکو».
- ۱۳۱- تحقیقاتی درباره ساسانیان، از کنستانتین اینوستراتنسف، ترجمه کاظم کاظم‌زاده.
- ۱۳۲- تحفه ناصری، مقاله پنجم، از دکتر حشمت‌اله طیبی.
- ۱۳۳- تحقیقات درباره اصل و مبداء و فرهنگ ابتدائی اسلاوها.
- ۱۳۴- تاریخ دیاربکر Diyarbekirin tarihi، از M.T. Kavli بزبان ترکی استانبولی.
- ۱۳۵- تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران ماقبل تاریخ تا پایان ساسانیان، از غلامرضا انصاف‌پور.
- ۱۳۶- تاریخ زبان ادبی آذربایجان، نوشته توفیق حاجیف.
- ۱۳۷- تاریخ زرتشت، اثر سید حسن تقی‌زاده در مجله یادگار.
- ۱۳۸- تاریخ زبان فارسی، از دکتر پرویز ناتل خانلری، جلد ۱.
- ۱۳۹- تاریخ سلیمانیه، از محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌الله تابانی.
- ۱۴۰- تاریخ ایران در زمان ساسانیان، نوشته کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی.
- ۱۴۱- تواریخ سلاله اول بابلی، نوشته آکادمیسین و. و. استرو. و.ه، شماره یک، ترجمه
- ۱۴۲- تاریخ سرزمین بابل، نوشته سرکینگ.
- ۱۴۳- تاریخ سرمارک سایکس.
- ۱۴۴- تاریخ سیاسی ساسانیان، نوشته دکتر محمدجواد مشکور.
- ۱۴۵- تاریخ سیستان، از ملک الشعراء بهار (محمدتقی).
- ۱۴۶- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، نوشته اولمستید، ترجمه دکتر محمد مقدم، ۱۳۴۰.
- ۱۴۷- تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران.
- ۱۴۸- تاریخ صنایع ایران، نوشته «ج. کریستی ویلسن»، ترجمه ع. فریار.
- ۱۴۹- تاریخ صنایع و اختراعات، از پیرروسو، ترجمه



- ۱۵۰- تاریخ طبری، از محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- ۱۵۱- ترجمه تاریخ طبری، از ابوعلی محمد بلعمی (تسخت ایران)، مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور.
- ۱۵۲- تاریخ طبری منسوب به بلعمی به تصحیح و تحشیه محمد روشن ۳ جلد.
- ۱۵۳- تاریخ طاق بستان، نوشته «اردمان»، در نشریه اسلامیکا islamica journal.
- ۱۵۴- تاریخ عمومی مورخین، از پروفیسور سایس.
- ۱۵۵- تاریخ عمومی هنرهای معاصر قبل از اسلام، نوشته علینقی وزیری.
- ۱۵۶- تاریخ عمومی مورخین، نوشته مرادیگ، جلد دوم.
- ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، نوشته دکتر ذبیح‌اله صفا.
- ۱۵۸- تاریخ عمومی، جلد اول، نوشته هوستون.
- ۱۵۹- تقسیم‌بندیهای قبایل ماد، نوشته «جی. مارکوارت».
- ۱۶۰- تقویم محلی کردی به نقل از فرهنگ عربی گیو موکریانی، چاپ اربیل = مولر، به نام المرشد.
- ۱۶۱- تقویم محلی کردی، از استاد عبیداله ایوبیان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز.
- ۱۶۲- تاریخ قدیم آشور، از سرکینگ.
- ۱۶۳- تاریخ قدیم ایران، نوشته عباس اقبال.
- ۱۶۴- تاریخ قدیم شرق نزدیک، نوشته مستر هول، ترجمه.
- ۱۶۵- تاریخ قدیم ایران قدیم، نوشته استرابون.
- ۱۶۶- تاریخ کلیساهای قدیم.
- ۱۶۷- تاریخ گزیده، از حمداله مستوفی، باهتمام دکتر عبدالحسین نوانی.
- ۱۶۸- تاریخ میراث ایران، م. م. دیاکونوف.
- ۱۶۹- تاریخ مردم ایران، نوشته عبدالحسین زرین کوب.
- ۱۷۰- تاریخ ملل باستانی شرق.
- ۱۷۱- تاریخ موصل.
- ۱۷۲- تاریخ مشاهیر کرد.
- ۱۷۳- تاریخ مغول، از عباس اقبال.
- ۱۷۴- تاریخ ملت گرجی، از W.E. Allen.
- ۱۷۵- تاریخ ماد، از ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز.
- ۱۷۶- تاریخ تمدن اسلام، از جرجی زیدان، ترجمه.
- ۱۷۷- تقویم البلدان، نوشته ابوالفدا، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۱۳۲۹.
- ۱۷۸- تکامل فتودالیسم در ایران، نوشته فرهاد نعمانی.
- ۱۷۹- تمدن قفقاز، نوشته «آ. بیهان = A. Byhan».
- ۱۸۰- تمدن ایرانی، نوشته آندره گدار، ترجمه دکتر بهروز حبیبی.
- ۱۸۱- تاریخ هنرمندان، اثر سرویلیام اورین، ترجمه احمد سپهر خراسانی.
- ۱۸۲- تاریخ هنرهای باستانی، نوشته «جی» و نیکلمان.
- ۱۸۳- تاریخ و جغرافیای کردستان، از میرزا شکراله سنندجی با مقدمه و تعلیقات حشمت‌اله طیبی.
- ۱۸۴- تاریخ وقایع گد.
- ۱۸۵- نوارخ، نوشته هرودوت، ترجمه و حواشی از «وحید مازندرانی».
- ۱۸۶- جاماسب نامه، نوشته جاماسب اورامی.
- ۱۸۷- جامعه باستانی، از «ل. گ. مرگان»، چاپ لنینگراد (پتروگراد).
- ۱۸۸- جامعه‌شناسی باستانی، از ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیمی.
- ۱۸۹- جغرافیای کردستان، نوشته ناصر محسنی.
- ۱۹۰- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، نوشته لسرنج، ترجمه محمود عرفان.
- ۱۹۱- جغرافیای غرب ایران، از ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیمی.
- ۱۹۲- جنگهای روم و ایرانیان، نوشته پروکوپوس، ترجمه محمد سعیدی.
- ۱۹۳- چهاره‌های بزرگ شرق یا شیخ عبدالقادر گیلانی، از م. عینی و ف. د. سیمور منیر، منتشره در پاریس، ۱۹۳۸.
- ۱۹۴- حاشیه SKL، از یاکوسن دانمارکی.
- ۱۹۵- حبیب‌السیر، اثر غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی معروف به خواندمیر.
- ۱۹۶- حجازیهای «غارگندوک» در کردستان، نوشته پروفیسور توفیق وهبی، ترجمه محمد صمدی.
- ۱۹۷- حدودالعالم من المشرق الی المغرب به همت دکتر منوچهر ستوده.
- ۱۹۸- حزتعیال Geyal - Hez - باب 80 CPAVIu NO: از تاریخ ماد.
- خاطرات تاریخی از استرابون جغرافی‌دان یونانی پیش از میلاد (۵۸ پیش از میلاد تا بیست و چند بعد از میلاد) به آذربایجان و اران از عنایت‌اله رضا ویسنای پورداود مراجعه شود.
- ۱۹۹- خاطرات جهانگردی عیسی و عبدالله امیدوار، منتشره دو سال ۱۳۲۹.
- ۲۰۰- خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، اثر «آ. بیلینسکی»، ترجمه پرویز ورجاوند.
- ۲۰۱- خشایار شاه، اثر هارولد طب.
- ۲۰۲- خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفویه، نوشته ذبیح‌اله صفا.

- ۲۰۳- دایرةالمعارف مذهب و اخلاق، از «ک. د. دوموس».
- ۲۰۴- داستان آفرینش نزدمانویان، از جکسن تحت عنوان ضمیمه مجله پادشاهی ۱۹۲۴.
- the Second Evocation in the Mani Chean System of Cosmogong
- ۲۰۵- در باب مبلغینی که مانی می فرستاده، از «اندرآس. هنینگ، جلد ۲».
- ۲۰۶- دروسی درباره اسلام، نوشته «ای. گدنسیهر».
- ۲۰۷- درباره مجسمه عتیق IVTOUE پتروگراد 1946، از ا. م. دیا کونوف، ترجمه کشاورز.
- ۲۰۸- در تاریکی هزاره‌ها، از «ا. اسکندری».
- ۲۰۹- دردمان آریائی، از مظفر زنگنه.
- ۲۱۰- دواثر تاریخی در کردستان جنوبی به نقل از مجله جغرافیائی، اثر «ادموندس = Edmonds».
- ۲۱۱- دوران بی خبری، نوشته رشید کیخسروی.
- ۲۱۲- دیانت زردشتی، اثر «آسموسن کای و مری بویس»، ترجمه فریدون و دهمن.
- ۲۱۳- دروازه آسیا، نوشته «هرتسفلد»، ترجمه
- ۲۱۴- دین‌های ایران باستان، اثر هنریک سامونل نیبرگ، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی.
- ۲۱۵- دیدی‌نواز دینی کهن، از دکتر فرهنگ مهر.
- ۲۱۶- دیوان قهبران تبریزی.
- ۲۱۷- دین کرت = دین کرد از کتابهای مقدس زرتشتیان.
- ۲۱۸- رایس از «م. واگنر» درباره اعتقاد یزیدیان و ارمنیان.
- ۲۱۹- راهنمای صنایع اسلامی از دکتر دای‌موند، ترجمه ع. فریار.
- ۲۲۰- دشحات الحیوة، اثر علی بن حسین به همت اصغر آهنیان.
- ۲۲۱- رستم‌التواریخ، نوشته «رستم‌الحکما» باهتمام محمد مشیری.
- ۲۲۲- روضه السلام، نوشته شرف‌الدین محمد نقشبندی.
- ۲۲۳- روح اسلام، نوشته «امیر علی» انگلیسی.
- ۲۲۴- روضه الصفا، جلد سوم، اثر «میرمحمد بن سید برهان‌الدین خواند شاه معروف به میر خواند».
- ۲۲۵- ریشه نژادی کرد، تألیف ژنرال احسان نوری پاشا، چاپ تهران.
- ۲۲۶- زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، اثر «والتر پرونوهینگ»، ترجمه کامران فانی.
- ۲۲۷- زبان دیرین آذربایجان، نوشته دکتر منوچهر مرتضوی.
- ۲۲۸- زبان و فرهنگ عامیانه (آستی یا آسی)، از «آی. آبیاف» منتشره در ۱۹۴۹ مسکو. لنینگراد.
- ۲۲۹- زن در حقوق ساسانیان، نوشته «کریستیان بار تلمه» ترجمه و تحشیه ناصرالدین صاحب‌الزمانی.
- ۲۳۰- زندگی و کار در دوران ماقبل تاریخ، از «ج. رنارده».
- ۲۳۱- زندگی روزمره در چین قبل از حمله مغول، اثر «ژاک رنه»، ترجمه دکتر ایزدپناه.
- ۲۳۲- زندگی روزمره مسلمین در قرون وسطی، نوشته «دکتر مظاهری».
- ۲۳۳- زندگی مانی، از ملک‌الشعراء بهار (محمدتقی).
- ۲۳۴- ژوستن کتاب ۴۱ بند %.
- ۲۳۵- سالنامه آشور ناسیراپال.
- ۲۳۶- سرزمین زرتشت (رضائیه) از علی دهقان.
- ۲۳۷- سبک‌شناسی، سه جلد، نوشته ملک‌الشعراء بهار (محمدتقی).
- ۲۳۸- سرانجام اسکیتها باسکاها، نوشته «ب. ب. پیوتروسکی و سولیمسکی».
- ۲۳۹- سفرنامه حسین بن محمد بن حسن ملقب به حسام‌الدین چلبی.
- ۲۴۰- سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار.
- ۲۴۱- سفرنامه جکسن به نام ایران در گذشته و حال از ویلیام جکسن و ابراهم، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای.
- ۲۴۲- سفرنامه شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد معروف به المقدسی به نام «احوال التقاسیم» فی معرفته الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی.
- ۲۴۳- سفرنامه شاردن سه جلد اول، ترجمه محمدلوی عباسی.
- ۲۴۴- سفرنامه شیخ شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی جغرافیدان و مورخ عهد مغول.
- ۲۴۵- سفرنامه کلا و یخوسفیر اسپانیا در دربار تیمور، ترجمه مسعود رجب‌نیا.
- ۲۴۶- سفر تکوین آیه دهم فصل ۲۴ از نورات.
- ۲۴۷- سلسله سلاطین ایلام در آوان و سیماش، اثر شیل منتشره در مجله آشورشناسی پاریس ۱۲۴۱.
- ۲۴۸- سلاطین پنجگانه و کوروش، از هارولدلب.
- ۲۴۹- سماع فرقه اهل حق، اثر «ن. ز. مار».
- ۲۵۰- سه سال در آسیا، اثر «کنت گوبینو = Conte - Gobineau»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی.
- ۲۵۱- سهم خاور نزدیک در دانش مردم‌شناسی کردها، چرکسها و ایرانیها، اثر «آرین کاپرز» چاپ ۱۹۴۱، آمستردام هلند.
- ۲۵۲- سیرالملوک خواجه نظام‌الملک به همت «هیوبرت داری».
- ۲۵۳- شاهزادگان سکائی، از پروفیسور رومن گیرشمن، ترجمه.
- ۲۵۴- شاهنامه فردوسی.
- ۲۵۵- شاهکارهای هنر ایران، نوشته «ارثر آپهام بوپ»، ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری.
- ۲۵۶- شرح سنون پیروزی شیخان، اثر «شیل».
- ۲۵۷- شرح زندگانی اردشیر، نوشته پلوتارک.

- شماره ۴، از ۱. م. دیاکونوف.
- ۲۸۳- موزیک ایران باستان و زمان ساسانیان از دکتر خان بابایی.
- ۲۸۴- کاسه زرین سه هزار ساله از حسنلو، نوشته سید محمد تقی مصطفوی در مجله نقش و نگار، شماره ۶.
- ۲۸۵- کاروند، از سید احمد کسروی.
- ۲۸۶- کار نامک اردشیر بابکان، سید احمد کسروی.
- ۲۸۷- کتاب نقوش برجسته، از هرتسفلد.
- ۲۸۸- کتاب XL، از پولیب.
- ۲۸۹- کتاب ناحوم یا ناثم، جلد ۱ و ۲.
- ۲۹۰- کشف آثار مانوی در مصر، ترجمه از زبان قبطی توسط کارل اسمیت و پولوتسکی = H.j. Polotsky.
- ۲۹۱- کردها پروفیسور مینورسکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی.
- ۲۹۲- کرد و کردستان و توابع، از علامه محمد مردوخ.
- ۲۹۳- کرد و کردستان، واسیلی نیکیتین، ترجمه محمد قاضی.
- ۲۹۴- کرد در تاریخ همسایگان، از اولیا چلی، ترجمه فاروق کیخسروی.
- ۲۹۵- تحقیقی در تاریخ کرد و کردستان، نوشته محمد امین زکی، ترجمه حبیب‌اله تابانی.
- ۲۹۶- کردها و کردستان، نوشته بازیل نیکیتین.
- ۲۹۷- کردستان جنوبی، مقاله‌ای در سالنامه تحقیقات شرق آمریکا، از پروفیسور اسپایزر.
- ۲۹۸- کردستان مکریان یا آتروپاتن، نوشته حسین حزنی مکریانی، ترجمه حبیب‌اله تابانی.
- ۲۹۹- کتیبه‌های میخی در آسیای غربی، از «اچ. و. راولنسون» H. V. Ravnson.
- ۳۰۰- کتیبه‌های سازگن دوم، جلد اول از «A. C. Lic» پاریس ۱۹۲۹.
- ۳۰۱- کناش کبیر و کناش صغیر، از یوحنا ابن سرائیون یا ابن سرافیون سریانی.
- ۳۰۲- کتاب کتسیاس مورخ یونان باستان.
- ۳۰۳- کتیبه بیستون، ترجمه راولنسون، به نقل از استنتاجات و. و. استرووه، ترجمه.
- ۳۰۴- کردلر، اثر دکتر فریچ به زبان ترکی استانبولی.
- ۳۰۵- کردهای سوریه، به قلم «ب. روند»، منتشره در مجله فرانسوی مدیترانه‌های و افریقائی.
- ۳۰۶- کعبه زرتشت، از هنینگ در بولتن شرقی، جلد ۹.
- ۳۰۷- کلیله و دمنه، ابوالمعانی نصراله منشی، به کوشش مینوی تهرانی.
- ۳۰۸- کلیات تاریخ تمدن ایران پیش از اسلام، از دکتر عزیزاله بیات.
- ۳۰۹- کورو پایدا یا سیرت کوروش یا کوروش نامه، از گزنفون.
- ۲۵۸- شرح گلستان، از دکتر محمد خزائی، انتشارات علمی.
- ۲۵۹- شرفنامه، نوشته شرف‌الدین تبلیسی، با مقدمه محمد لوی عباسی.
- ۲۶۰- شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، نوشته «پیگولوسکایا»، ترجمه عنایت‌اله رضا.
- ۲۶۱- شهر یازان گمنام دو جلد، نوشته «سید احمد کسروی».
- ۲۶۲- صنایع ایران بعد از اسلام، از زکی محمد حسن.
- ۲۶۳- طبقات اجتماعی در روایات اوستائی، اثر نیونیت در مجله آسیائی ۱۹۳۲.
- ۲۶۴- طرایق الحقایق، تألیف ملا نظر علی طالقانی، جلد دوم.
- ۲۶۵- ظفرنامه تیموری، از شرف‌الدین علی یزدی، تصحیح و تحشیه مولوی محمد الهداد.
- ۲۶۶- ظفرنامه نظام الدین شامی، به کوشش و مقدمه پناهی سمنانی.
- ۲۶۷- علم اقتصاد، تألیف دکتر تقی نصر.
- ۲۶۸- غلاة شیعه، نوشته دکتر گلشن ابراهیمی.
- ۲۶۹- فارسانه ابن البلخی، به کوشش و تصحیح «گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسون».
- ۲۷۰- فتوح البلدان از احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه دکتر محمد نوکل.
- ۲۷۱- فرضیه جدید تکلم، از «ن. ژ. ماره»، به نقل از واسیلی نیکیتین کتاب کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی.
- ۲۷۲- فرهنگ معین، از دکتر محمد معین، جلد پنجم.
- ۲۷۳- فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید، از حسن عمید.
- ۲۷۴- فرهنگ معنوی مردم آذربایجان در سده‌های میانه، اثر محمد داداش زاده.
- ۲۷۵- فرهنگ ماد مشاهیر اهل حق از صدیق صفی زاده «بورکه‌ای».
- ۲۷۶- فرهنگ کردی - انگلیسی نشریه اکسفورد، از پروفیسور توفیق وهبی.
- ۲۷۷- فرهنگ کردی - فرانسه ژابا (الکساندر). اینجا لازم است یادآوری شود که فرهنگ و لغت‌نامه بسیار ذیقیمتی از استاد گرانقدر عبیداله ایوبیان، دانشمند کردشناس بزرگ کرد در حال نشر است که جای بسیاری از نواقص فرهنگی کردی را پر خواهد کرد.
- ۲۷۸- فقه اللغة ایرانی، اثر یوستی.
- ۲۷۹- فهرست اسامی شاهان، نوشته یاکوبسون، ترجمه کریم کشاورز.
- ۲۸۰- قاموس کتاب مقدس، ترجمه انگلیسی، توسط مسترها کس آمریکائی ۱۹۲۸.
- ۲۸۱- قدسیه، نوشته خواجه محمد احمد طاهری عراقی.
- ۲۸۲- قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتیان VDI، منتشره ۱۹۵۲،

- ترجمه مهندس رضا مشایخی.
- ۳۱۰- گات‌های زرتشت و سروده‌های وابسته به آن، نوشته علی‌اکبر جعفری.
- ۳۱۱- گزارش هیئت علمی فرانسه در ایران، از «ژاک دومرگان»، ترجمه دکتر کاظم ودیعی.
- ۳۱۲- گزارش سارگن دوم، توسط «دلاکنیل D. Lucknebil» به انگلیسی.
- ۳۱۳- گزیده مقالات تحقیقی «و. بارتولد» راجع به گزنفون، ترجمه کریم کشاورز.
- ۳۱۴- گنجینه طلای «زوه Ze - Va» در کردستان، از پروفیسور «اندره گدار».
- ۳۱۵- لغات پایکولی، از «هرتفله»، شماره ۶۳۲.
- ۳۱۶- لغت‌نامهٔ دهخدا، به نقل از قاموس الاعلام و طبقات شرانی.
- ۳۱۷- لشکرکشی سارگن دوم در نوبت هشتم، نوشته «تروئودانزین»، چاپ پاریس.
- ۳۱۸- لهجه‌های غرب ایران، از دکتر محمد مکری.
- ۳۱۹- لهجهٔ مکریانی و دستور زبان کردی، از اوسکارمان.
- ۳۲۰- مازیار بهلول زمان ساسانیان، نوشته احمد قاسم حسن، ترجمه حبیب‌اله نایابی.
- ۳۲۱- مارک آنتونی، اثر «پلوتارک»، از گیون.
- ۳۲۲- مالک و زارع در ایران، اثر «ا.ک. سن لمبتون»، ترجمه منوچهر امیری.
- ۳۲۳- مانی و دین او، اثر «سید حسن تقی‌زاده»، به کوشش احمد افشار شیرازی.
- ۳۲۴- مانی و تعلیمات و آثارش، نوشته فوگل.
- ۳۲۵- مادیها و پارسیها، از ویلیام کالیگان، ترجمه گودرز اسعد بختیار.
- ۳۲۶- مبانی فرهنگی در جهان سوم، نوشته علی‌اصغر حاج سید جوادی.
- ۳۲۷- مبانی حقوق، نوشته دکتر موسی جوان.
- ۳۲۸- مبداء تکلم و فرضیهٔ یافثی، از پروفیسور «دن. ژ. مار»، از مجلهٔ نژادشناسی، شماره ۲۲ سال ۱۹۳۶.
- ۳۲۹- مجلهٔ ایلوستراند لندن نیوز *Illustrated London Newy*.
- ۳۳۰- مجالس المؤمنین، نوشته «شوشتری قاضی نوراله».
- ۳۳۱- مجلهٔ گلاویز، شماره ۳ و ۶، چاپ ۱۹۴۲ میلادی در بغداد به قلم «ملا محسن».
- ۳۳۲- مجلهٔ R. M. M سال ۱۹۲۱ پاریس.
- ۳۳۳- مجلهٔ آسیای جوان، شماره ۵۵۳، سال ۱۳۲۹.
- ۳۳۴- مجلهٔ خوشه، شماره ۵۷۵، سال ۱۳۴۵.
- ۳۳۵- مجلهٔ تهران مصور، مقالهٔ محیط طباطبائی، شماره‌های ۸۶۳ و ۹۱۶.
- ۳۳۶- مجلهٔ جهان نو، مقالهٔ دکتر محمد معین.
- ۳۳۷- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌النسراء).
- ۳۳۸- مجلهٔ ایران کوده، شماره ۳۶.
- ۳۳۹- مجلهٔ مصور اخبار لندن.
- ۳۴۰- مجلهٔ نقش و نگار.
- ۳۴۱- ماقبل تاریخ صلاح‌الدین، نوشته و. مینورسکی دانشگاه کمبریج ۱۹۵۳.
- ۳۴۲- مجلهٔ السنه سامی، از هنری فیلد امریکائی، شماره ۵۱، سال ۱۹۳۵ شیکاگو.
- مجلهٔ شرقی امریکا مقاله
- Albriyht: a babylonian Gecographical Treatise on Sanagon**
- ۳۴۳- مجموعهٔ اطلاعات اقوام ساکن آسیای میانه در زمانهای قدیم، نوشته «باکنتیف (پیچورین) منتشره، ۱۹۵۰ در مسکو و لنینگراد.
- ۳۴۴- مختصری دربارهٔ تاریخ ایران باستان، از «م. م. دیاکونوف»، ترجمه روحی ارباب.
- ۳۴۵- مروج الذهب ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- ۳۴۶- مزدیسنا و ادب پارسی، از دکتر محمد معین، جلد اول.
- ۳۴۷- مسالک و ممالک ابوالسحق ابراهیم اصطخری، ترجمه فارسی، به کوشش ایرج افشار.
- ۳۴۸- مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن، از مجموعهٔ تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه احمد آرام.
- ۳۴۹- مطالعات جغرافیائی در ایران، ژاک دومرگان، ترجمه دکتر کاظم ودیعی.
- ۳۵۰- مطلع السعدین، از عبدالرزاق سمرقندی.
- ۳۵۱- مطالعات خانم روزینا فوریتس.
- ۳۵۲- معجم البلدان، نوشته شهاب‌الدین ابی‌عبداله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی مورخ عهد مغول، دورهٔ ۸ جلدی، چاپ مصر.
- ۳۵۳- معماری ایران، از «آرتور پوپ»، ترجمه کرامت‌اله افسر.
- ۳۵۴- معرفی دهکدهٔ باستانی حسنلو و تپهٔ حسنلو، از غلامرضا معصومی در مجلهٔ هنر و مردم، شمارهٔ ۱۶۳.
- ۳۵۵- مفاتیح العلوم، از «ابوعبداله محمد بن احمد یوسف کاتب خوارزمی»، ترجمه حسین خدیوچم.
- ۳۵۶- مقالهٔ اهل حق و منشأ اجتماعی معتقدات اهل حق در مجلهٔ بررسی‌های تاریخی سال هفتم.
- ۳۵۷- مقدمه‌ای بر تاریخ عمومی ترک به نقل از آذربایجان در سیر

- تاریخ ایران.
۳۵۸. مقاله کتیبه‌های اورارتوئی بسطام ماکو، از ه.ا. و. شولر = E. V. Schuler.
۳۵۹. مقاله‌نگاهی به ملت‌های ساکن اطراف دریای سیاه در وضع فعلی آنها، از «آ. با شماکف»، مجله نژادشناسی، پاریس ۱۹۳۰.
۳۶۰. مقدمه در بررسی تطبیقی زبان‌های هند و اروپائی، از «آ. میه» مسکو - لنینگراد، منتشره در ۱۹۴۸.
۳۶۱. مقدمه ابن خلدون، نوشته عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول.
۳۶۲. مقدمه فقه اللغة ایرانی، اثر «ای. م. آرانسکی»، ترجمه کریم کشاورز.
۳۶۳. مالک و زارع در ایران، اثر ه.ا.ک. س. لمبتون، ترجمه منوچهر امیری.
۳۶۴. موزین منظومه‌ای به زبان کردی، از دانشمند جهان وطن کرد «احمدخانی» که در ۱۵۹۱ میلادی سروده شده است. دانشمندان و مستشرقینی نظیر واسیلی نیکیتین و ن. ژ. ماروا اسکارمان و ... احمد خانی را فردوسی کرد نامیده‌اند.
۳۶۵. منظومه کردی شیخ صنعان، ترجمه قادر فتاحی فاضی.
۳۶۶. منظومه مهر و وفا، از «انتشارات دانشگاه تبریز».
۳۶۷. منابع آشوری بابلی در تاریخ اورارتو، نوشته ا. م. دیاکونوف.
۳۶۸. مهرهای قبادشاه ساسانی از پایکولی.
۳۶۹. میراث باستانی ایران، از «ریچارد. ن. فرای»، ترجمه مسعود رجب‌نیا.
۳۷۰. میراث ایران، از «تالوت رایس» که در کتابی زیر نظر ه.ا. ج. آربری، نوشته شده است و توسط دکتر محمد معین و احمد بیرشک، ترجمه شده است.
۳۷۱. میرنوروزی، مقاله منتشره در مجله یادگار، سال اول، شماره‌های ۳ و ۱۰، از مرحوم قزوینی.
۳۷۲. نصیحة الملوک، امام محمد غزالی، به تصحیح جلال‌الدین همائی.
۳۷۳. میزوی ادبی یا تاریخ ادبیات کرد، نوشته نظری به تاریخ دربار بکر در قرن چهاردهم چاپ ۱۹۵۵، از «ک. ل. کاهن = C. L. Cahen».
۳۷۴. ناحیه شناسی کردستان مکرری به نام بررسی مسائل طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان مکرری، نوشته «حسب‌اله تابانی».
۳۷۵. نام‌های جغرافیائی، نوشته «ا. آر. لاجمن».
۳۷۶. نامه تنسر کشسب، ترجمه از پهلوی به عربی، از ابن مقفع، به تصحیح مجتبی مینوی و دکتر اسماعیل رضوانی.
۳۷۷. نزهة القلوب، نوشته حمداله مستوفی، به همت محمد دبیر سیاقی و نیز به تصحیح گای لیسترانج.
۳۷۸. نظریه ارتباطی، از «پروفسور لهمان هاویت C. F. Lehman Haupt».
۳۷۹. نظریه اسلامی بودن یزیدیه‌ها «ایزیدیه‌ها»، نوشته میچل آنجلو گیدی.
۳۸۰. نفحات الانس، شرح حال مشایخ صوفیه، نوشته عبدالرحمن جامی.
۳۸۱. نوروز در کردستان، نوشته مصطفی کیوان.
۳۸۲. «ودا» کتاب، مقدس هندوان که به زبان سانسکریت در ۱۴ قسمت، نوشته شده و شامل سروده‌ها و دعا‌های مذهبی است.
۳۸۳. وفيات الاعیان انباء الزمان، نوشته «ابن خلکان» که خود کرد و از اهالی اربیل «هولر» است و نامش قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم ابی بکر بن خلکان می‌باشد.
۳۸۴. هنر ایران در زمان ماد و هخامنشی، نوشته «پروفسور رومن گیرشمن»، ترجمه دکتر بهرام فره‌وشی.
۳۸۵. هنر ایران باستان، نوشته ایدات پرادا، ترجمه یوسف مجیدزاده.
۳۸۶. هنر ایران باستان، نوشته رابرت دایسون.
۳۸۷. هنر بیزانسی، از «ا. م. دالتون»، به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت.
۳۸۸. هیئت علمی فرانسه در ایران، از «ژاک دو مرگان»، ترجمه دکتر کاظم ودیعی.
۳۸۹. هرمنزنامه، اثر استاد پورداود.
۳۹۰. هفتمین دولت بزرگ شرق، از «ج. راولنسون».
۳۹۱. هنرهای مستظرفه ایران باستان، اثر «د. برت» انگلیسی.
۳۹۲. یستا، گزارش استاد پورداود، به همت دکتر بهرام فره‌وشی.
۳۹۳. یزیدیه‌ها شیطان پرست نیستند، از پروفسور توفیق وهبی، ترجمه جمال‌الدین حسینی.
۳۹۴. یونان در تحت انقیاد رومیها، اثر «جرج فتلای»، ترجمه ابوطالب صارمی.
۳۹۵. یون کتاب الاسماء، از justi.

## منابع خارجی

- 27- E. herzfeld: archeological history of iran london 1935
- 28- E. herzfeld: die magna charta von susa AMI
- 29- Edvin milton wright: adharbaijan according to the greek latin and muslim geographers. 1949
- 30- E.m. thompson sir: introduction greek and latin palaeo graphy
- 31- Encyclopaedia britannica xv
- 32- Encyclopedie de islam ahl-e-haqq
- 33- F. thureau-dangin lafin de la pmpire assienne ra.xxlll fi.lenormant: lettrrs assyriol ogiques SURL' histoire etles antiqtites del'asie an teritur t.l.paris 1871
- 34- f. h. garrison : history of the medicine
- 35- f.t. carter: the invention of printing in china introduction
- 36- g. renard: lifie and work in prehistoric time
- 37- g.g. cameron: the persepolis treasur gtoblets chicago 1948
- 38- g. contenan mlanuel: de' archeologie orientale.l.paris 1927
- 39- g. husing: die sprach elam-breghan 1908
- 40- h. e. barnes: economic history of the western world
- 41- himes, l. thorndike: history of magic and experimental
- 42- h.g. farmer: history of arabian muzic
- 43- human right: the thaory and practice.
- 44- higgins: the persian warofthe emperor. mourice
- 45- illustrated london new 3
- 46- j.v. prashek: geschichte der meder und perser.l.gotha
- 47- james morier: a journey to constantin pole in the years 1808 and 1809 es.plodon 1819
- 48- j. friedrich: klein asiatis the sprach denk maler-brlin 1932
- 49- j.w.lhompson mupson: economic and social history
- 50- jan de morgan. mission scietifique vol 2.
- 51- jakson: the second evocetion in the mani chean sistem of cosmogono
- 52- james barr: the qustion of religious in fluence
- 53- the case zoroastrianism judaism and christianity

## SUR LA LANGUE KURDE 1857

- 1- Alboright: balylonian geographical treeutise on saragon
- 2- A. speiser: mesopotamian origins philadelphia 1930
- 3- A. m. diakonov: pinches the cappodocian tablets of uverpol
- 4- A. godard: les Buonzes du luristan 1931 paris
- 5- A. deimel: pantheon babyloniacum no 3176
- 6- A. getze: historical allusions in old babylonian omen texts jcs. I. 31947
- 7 - A. t. Eolmstead: history of the persian empire chicago 1948
- 8- A. kaldeway: des wiedererste hemde babylon leipzig 1913
- 9- A. meiller: et e. benvenist grammear du vieux parse. paris 1931
- 10- Castiglione: history of medicine
- 11- Cheldeen bull: lafigurehamaine dars les monuments
- 12- Ameer ali: spirit of islam
- 13- Arnold: preaching
- 14- A. j. arberry: an introduction the history of sufism
- 15- Basil nikitin: les kurdes et la kurdistan. paris 1956
- 16- B. meissner ner - babylonische: planzemman z. a. vl 1891
- 17- Barnes: economic history
- 18- ball: light from the east
- 19- d. frizer: the short cut india
- 20- darmesteter: etudes irianne par 1882
- 21- d. b. macdonald: d'avelopment of muslim theology
- 22- E. r. lacheman: nuzi geographical names BAZSOR. no 78 19740
- 23- E. herzfeld: iran in the ancient east pl. Lxx
- 24- E. t. hamy: et mim de la societe anthropologique de paris 1907
- 25- E. meyer: die altesen date irten zeugnisseder iranischen sprache kuhn's z. t. vgt spr xl. II. 1908
- 26- E. herzfeld; diutsche forschung heft - 5

- journal of the american academy of religion
- 54- kudouzk: etudes philologique sur -Le sur -La and dialect of sulaimaniya collected in paris 1807
- 55- L. massignon: essai sur-Les les origines du lexique de La. mgstique musulmane.
- mwoses- xorenaci: eransahr nach der geographie. berlin 1901
- 56- markvarl: untersuchungen 3 ges chichte irans.
- 57- manuel: d'arch ori and d-g. conteneau.l
- 58- m.e.littertome: pline histoire naturelle traduct par. paris
- 59- martin haug: essays in the sacred language writings and religion of the parsit agathias
- 60- mary restgast: plato prehistorian 1000 to 5000 Bc inmytholos nad-archeolog
- milton rug off: the tran of marco- polo new yor 1961
- 61- nancy pearson: spiritual body and celestial earth from mazdean iran to shitte iran.
- 62- noldke: etude shistoriques sur la paris
- 63- oppert: lApeuple et langue des medes
- 64- o.man: die mundart der mukri kurden berlin 1906
- premierlettr: sur-La monab chie des medes
- 65- r. kent: old persian text- lexicon new haven 1950
- 66- roman ghirshman: parse proto-iraniane medes achemenides paris 1963
- r.h.dayson: hasanlo 1972
- 67- stig-wikander: mithra en vieux-perse orientalia
- 68- t.i.p. 1,44: memoires de -La délégation in parse
- 69- thureau-dangin: la fin de La domination gute-yumpalx 1919
- 70- t. burton: de- La porte evolutionde phumanite t.viii
- 71- w.b.henning: galae asia majorn. s. ll. pt. 1,1921
- 72- william-kalican: the medes and persian london 1962

## نمایه

آرامی ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۰۸، ۲۹۶، ۲۹۶	۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸	آتش افروزی ۴۵۲	
۴۷۵	۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷	آتشکده ۲۱۳، ۳۲۶	
آرامیها ۱۰۷	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۷	آتشکده آذرگشسب ۲۱۸	
آرانجا ۲۷	۲۷۵، ۳۲۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۰	۲۵۳، ۳۲۶	
آرانسکی ۳۲۸، ۴۱۳	۴۱۵، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۵۶، ۴۶۰	آتش مخرب ۳۴۲	ننهره‌یشت ۳۳۲
آریاس ۹۹	۴۶۲	آتلیلا ۱۲۷	نورودانژن ۲۷
آریاکس ۹۹	آذربایجان در سیر تاریخ	آتن ۲۲۷	نیجه ۳۲۳
آریل ۱۹۴	ایران ۴۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۴	آتنی‌ها ۱۹۵	آنتیوس آمیدیایی ۲۸۷
آرتاباز ۲۱۵	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶	آتوریولوژی ۲۷	آنوم بزرگ ۱۱۸
آرتاقمه ۱۲۳، ۱۲۸	۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۷	آثار الباقیه ۳۲۹، ۳۴۳، ۴۴۷	آای، کولسینکف ۲۱۷
آرتاگزگر دوم ۱۹۶	۱۸۷، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲	۴۵۹	آبادیان ۷۵
آرتمیدا ۲۰۶	۲۲۹، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۸	آثار باستانی و ابنیه آذربایجان	آب زار ۴۷۱
آرتور پوپ ۱۳۲	۲۷۲، ۲۷۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷	۱۵۹	انکار ۲۰۷
آرتور کریستن سن ۱۷۸، ۸۷	۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵	آثار مانوی ۳۴۰	آب‌گرد ۲۷
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴	۳۴۷، ۴۱۵، ۴۲۰	آثار مکشرفه در ناحیه	آب‌گل آلود ۳۴۲
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۴۹	آذربایجان شرقی ۴۸	کرکوتی ۱۰۲	آبلیتسکی ۳۲۸
۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۲	آذربایجان غربی ۴۸	آثروان ۲۴۹	آبن زتیک ۳۶۶
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۶، ۴۵۸	آذربایجانی ۱۷۷، ۳۲۶	آجی چای ۵۰	آبویان ۳۶۱
ازچرازبری ۳۶۶	آذربایگان ۲۱۸	آخته مار ۵۱	آبی راتاش ۱۱۸
آرسناس ۴۳	آذربید ۴۵۶	آخرین سائلهای دولت	آبیجان ۳۵۶
آرسیانشی ۱۳۹	آذربيجان ۷۲	اورارتو ۱۷۴	آپارتاید ۳۸۴
آرسیناس فلومن ۴۳	آذرگشسب ۲۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴	آخسری ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۴	آپام پوپ ۲۷۶، ۲۷۷
آرش ۲۴، ۲۸	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۲	آخلیف ۴۵۱	آپولونی ۲۰۳
آرکدی ۱۰۳	آذرنرسی ۲۱۶	آخه‌لیوه ۴۵۱	آپولونیاتید ۲۰۴
آرگوری ۴۷۳	آذری ۱۱۵، ۱۸۱، ۲۳۹، ۴۱۴	آداب و رسوم کردها ۴۶۰	آپولونیدس ۲۰۴
آرگیشی اول ۱۴۰	۴۲۰	۴۶۲، ۴۶۶، ۴۶۱	آتر ۴۵۶
آرمان کردها ۴۳۸	آر.آبارنت ۱۵۸	آداب و رسوم کسردهای	آترش ۴۵۶
آرمایید ۱۵۵	آراتستن ۸۶	گرمین ۴۶۷، ۴۷۲	آتروپاتن ۱۹۱
آرمیای نبی ۱۳۸	آرادخانار ۱۱۵	آدانا ۲۹	آتروپاتس ۲۰۴
آرمیناژ لنینگراډ ۲۵۸، ۲۶۰	آرادنانار ۱۳۴	آدم ۷۱، ۳۶۴، ۴۰۲	آتروپاتکان ۱۹۱
۲۷۷	آزادات ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۱	آدم نورانی ۳۴۳	آتروپاتن ۸۸، ۱۶۸، ۱۸۱
آریا ۱۰۵	۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۸	آدیپ یا آدیان ۳۴۰	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۹
آریا ۱۰	۹۴، ۱۳۰، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷	آذر ۳۳۶، ۴۵۶	۲۳۰، ۳۲۷
آریانشی ۱۶، ۸۲، ۴۱۲، ۴۱۹	آزاراتی ۱۳۱	آذربایجان ۲۴، ۲۸، ۴۸، ۷۱	آتروپان یا کردستان
۴۲۹، ۴۵۰، ۴۵۸	آزاراتیان ۱۳۰	۸۰، ۸۴، ۸۸، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۴	مورکریانی ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۳۰
آریاتیهای ایرانی ۶۷	آزاز ۳۲۹	۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹	۴۴۱
آریاتیهای هند ۶۵	آرام-سهازم ۱۲۷	۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۰۲	آتش ۳۳۶، ۴۵۵، ۴۵۶



آریازنتو ۹۵	۲۸۴	آطنای ۱۲۶	آمادا ۷۸
آریازنتها ۹۰	آسیای غربی ۶۱، ۱۷۹، ۲۹۰	آغجلر ۳۸۲	آمادای ۱۰۰
آریان ۹۶	۳۷۲، ۳۲۶	آغری ۳۴	آمادی ۹۵
آریایی ۸۳، ۸۱، ۷۸، ۷۵، ۷۲	آسیای مرکزی ۳۱، ۳۲۳	آفریقا ۳۴۵، ۳۸۵	آمازیس ۱۹۲
۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۵	۳۲۸، ۳۴۴، ۳۴۶	آفرینش ۲۸۸	آمانوس ۱۲۶
۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶	۳۷۴، ۹۵، ۷۹	آفون کرامر ۳۶۶	آمید ۲۳، ۲۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۶
۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۹۰، ۳۲۹	آسیای نزدیک ۱۶۱	آفا صحاک ۴۰۰	۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۷۷
۳۶۶، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۴۸	آسیرتا ۶۲	آق قویونلو ۲۳	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۱، ۳۱۵
آریاییان ۱۶۸، ۱۶۹	آشنوناک ۱۱۹، ۱۲۵	آکادی ۱۰۳	۳۵۴، ۴۷۴
آریایی ستک ۷۹	آشودزکو ۴۱۷	آکاسیوس ۲۹۵	آمید دیار بکر ۲۳۱
آریاییها ۸۹، ۸۵، ۸۰، ۷۶، ۶۶	آشور ۵۶، ۶۷، ۷۵، ۷۸، ۸۱	آکسفورد ۴۲۲	آمدیا ۲۱۱
۹۵، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸	۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰	آکا ۳۳۶	آمدیا یا آمی سیه ۱۹۷
۱۲۷، ۱۵۰، ۳۳۳	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷	آگاتیاس ۲۱۰، ۲۵۳، ۳۳۸	آمرکس ۳۶۶
آریاییهای ایرانی ۳۶۶	۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴	آگر ۳۴، ۳۳۶، ۴۵۵	آمریکا ۱۱۳، ۱۲۴، ۴۲۱
آرینس کاپرز ۶۴	۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	آگراتوفسکی ۲۲۷، ۲۵۷	آمریکایی ۱۴۹
آریوبرن ۷۹	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۶	آگر پات ۴۵۶	آمتردام ۶۴
آریها ۹۳	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸	آگرکو ۲۶	آمفی تانتر ۲۳۳
آریا ۹۴، ۱۴۳	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶	آگری ۳۴، ۴۴، ۳۱۳	آمور ۱۷۴
آزادان ۲۵۵	۱۸۷، ۲۰۶، ۳۱۴، ۳۴۹، ۳۵۴	آگری یا آتشین ۴۵۶	آمیثی نیدا ۱۷۹
آزیانیک ۶۵، ۸۳	۴۱۷	آگوم دوم ۱۱۸، ۱۱۹	آمیانوس ۲۴۹
آزیدهاک ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	آشوربانی پال ۱۴۶، ۱۴۷	آلابری ۱۱۹	آمیانوس ۲۱۰، ۲۵۳
۱۹۲	۱۶۴، ۱۷۴	آلاشگرد ۲۳۹	آمیانوس مارسلینوس ۲۱۱
آستیاگ ۱۸۲	آشور ناسیرپال ۱۰۵، ۱۲۷	آلام ۲۸۹	۲۱۲
آستیاگس ۱۸۲، ۱۸۳	آشور ناصر پال دوم ۱۴۸	آلان ۳۸، ۴۴، ۲۳۴	آمی نیدا ۱۹۲
آسمان وزمین ۲۳۶	آشوری ۲۷، ۹۳، ۱۱۷، ۱۲۶	آلانها ۷۹، ۲۱۵	آمیخا ۱۰۳
آسموس کای بار ۳۳۴، ۳۳۶	۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۰	آلاوه ۳۹	آمیدا ۲۱۲
آسونک ۲۳۸	۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۳۰۸	آلبانی ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۹، ۳۳۸	آمیدی ۲۹۸
آسوریا ۴۵۱	۳۱۴، ۳۳۳، ۳۵۶، ۴۰۹	۲۷۳	آمیدیا ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱
آسوغیک ۲۳۸	آشوری ۹۳	آلبرسیون ۳۳۲	۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۵
آسیا ۲۶۷، ۲۶۳، ۱۵۷، ۱۲۴	آشوریان ۴۸، ۵۴، ۸۴، ۹۴	آلتون کپری ۶۶، ۱۰۳، ۱۱۴	آمی زادکا ۱۱۸
۲۷۰	۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۳	۱۱۵	آمین مارسلین ۲۵۵
آسیائی ۶۵، ۸۳، ۱۹۰، ۱۹۷	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۴۹، ۴۴۸	آلمان ۱۰، ۱۱۹، ۲۰۶، ۳۰۳	آمییه ۷۹
۴۱۷	۴۵۱	۳۴۹	آناپاز ۵۶، ۴۱۰
آسیای باستان ۳۵۹	آشوریا ۹۸، ۱۳۱، ۱۳۸	آلمانی ۸۹، ۸۴، ۶۶، ۲۵۹	آناپازیس ۱۹۷، ۲۰۱
آسیای صغیر ۵۸، ۶۱، ۱۲۲	۱۳۹، ۱۶۵، ۳۴۹	آلن ۶۱، ۶۲	آناپاسیز ۴۱۰
۱۹۶، ۲۲۷، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰	آشورزشت ۳۲۴	آلیوشیتس ۷۹	آناپاسیس ۱۸۰

ابوالمظفر اسفزاری ۴۴۷	ابراهیم یونسی ۴۳۹	آهورا مزدا ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۱۰	آناتوم ۱۰۶
ابوالیغظان ۷۱	ابن اثیر ۲۴۰	۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹	آنادولی ۱۲۶، ۱۶۲
ابوبکر صدیق ۳۶۵، ۳۷۰	ابن اثیر عین ۸۷	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷	آناکی ۲۲۹
۳۹۱، ۳۹۲	ابن البلخی ۸۶، ۲۰۹	۳۵۹، ۳۶۰، ۴۲۹	آناهیتا ۲۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۷
ابوحزمه ۲۹۸	ابن الفقیه ۳۲۲	آهورایی ۳۲۱، ۳۲۳	۳۲۸، ۳۲۹
ابوحنیفه احمد بن داود	ابن الفقیه الهمدانی ۳۱۱	آیات قرآنی ۳۸۶	آناهید ۳۱۰، ۳۱۱
دینوری ۲۱۷	ابن المقفع ۲۹۵، ۳۴۷	آیر ۳۳۶	آنمیوس ۲۸۳
ابوحنیفه دینوری ۲۹۸	ابن الندیم ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵	آیریا کوبوسکی ۲۵۸، ۲۶۲	آنتوان ۸۸
ابودلف ۲۳۸	ابن بطوطه ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۷۳	آیناشتانیا ۱۴۵	آنتوان رومی ۲۰۴
ابوذر غفاری ۳۶۵	۳۸۷	آیهای قرآنی ۳۵۵	آنتی توروس ۳۱، ۳۳، ۳۴
ابوریحان بیرونی ۳۳۹، ۳۴۴	ابن بطوطه سلطان خلیل ۳۸۸	آیین ایرانی ۴۰۰	۳۵، ۴۴، ۱۳۳
۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۴۷	ابن بلخی ۳۴۱	آیین پرستش خداوند آفتاب	آنتیوخوس ۲۰۲
۴۵۳	ابن جبیر ۲۹۳، ۳۰۵	۳۶۲	آنتیوخوس کمازنی ۳۰۹
ابوزکریای تبریزی ۳۷۶	ابن حوقل ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷	آیسین خورشید پرستی	آنتیوس ۳۰۰
ابوطالب صرمی ۲۷۱، ۲۷۴	۲۹۱، ۳۱۶، ۳۱۷	یزیدیان ۳۶۱	آنتیوکوس ۲۰۲، ۲۰۳
۲۸۳	ابن خالکان ۴۱۲	آیین زرتشتی ۳۳۱	آندراس ۳۴۰
ابوعبداله تبانی ۲۹۷	ابن خردادبه ۲۰۹، ۳۲۵	آیین شیطان ۳۶۲	آندرا ۱۲۹
ابوعبداله شهاب‌الدین	ابن خلکان ۴۱۲	آیین مانی ۳۴۲	آندره گذار ۸۷، ۱۴۹، ۱۵۰
یاقوت حموی ۴۲۵	ابن سراویون ۴۳، ۳۱۵	آیینی ۴۱۴	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۸
ابوعبداله محمد بن احمد	ابن عربی ۳۵۶	آیین یزیدی از دید پروفور	۲۶۱
مقدسی ۴۷۳	ابن قتیبه ۷۳	مار ۳۶۰	آندیا ۱۴۲
ابو عثمان جاحظ ۴۴۹	ابن قتیبه دینوری ۲۹۸	ائمه اطهار ۳۹۹	آندیس ۴۲۴
ابوعلی محمد بلعمی ۲۵۶	ابن مسافیر ۳۵۶	ائون ۳۴۲	آنشوکوررا ۱۲۲
ابولهیجا ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	ابن مقفع ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۸	ائیرنیم ونجه ۳۲۷	آندراج ۴۵۸
ابومعین نسفی ۶۹	ابن ملاحمی ۳۹۵	آ.ام. دالتون ۲۸۰	آنتوبانیی ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶
ابومنصر ۲۴۰	ابن واضح ۲۹۸	آباس ۹۹	آنو ۱۰۲
ابونصر الکندری ۳۷۸	ابواسحق ابراهیم بن محمد	آب.انتاس کرملی ۳۵۸	آنوتوم ۱۰۲
ابوهریه ۳۶۷	اصطخری ۴۲۵	ابراهیم بن ادهم بلخی ۳۶۵	آوا ۵۱، ۴۵۶
ابی الحسن اشعری ۳۷۷	ابوالحسن عبیداله بن احمد	ابراهیم بیگ ۲۳۸	آوروخش ۲۷
ابی‌الخیر محمد بن مسلم	العتبی ۴۳۰	ابراهیم پاشای عثمانی ۴۴۹	آوهرش ۴۳
الدیاس ۳۷۶	ابوالحسن علی بن الحسین	ابراهیم پورداود ۴۸، ۴۹، ۸۴	آوی آلوند ۴۷
ابی صالح موی زنگی دوست	مسعودی ۲۲۳، ۲۷۵	۲۹۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۸	آوی رش ۴۷
۳۷۵	ابوالعباس رفاعی ۳۸۷	۴۵۶	آوی مراد ۲۳
ابی عبیده ۳۸۲	ابوالفدا ۴۹، ۳۱۷، ۳۲۲	ابراهیم سیاه ۳۵، ۳۹	آهن ۴۲۷
ابی ناصر ۳۷۶	ابوالقاسم پاینده ۲۲۳، ۲۹۷	ابراهیم موصلی ۳۰۲	آهو ۳۳۴
آپر ۴۰۹	۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵	ابراهیمی ۳۳۴	آهورانی ۳۳۴، ۳۳۷

اردشیر سوم ۱۹۵، ۲۶	ادوارد مایر ۳۳۸	احمد سپهر خراسانی ۲۹۴	ایغور ۳۴۶
اردلان ۱۰۶، ۶۸، ۲۷، ۲۲	ادوین رایت ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۱	احمد شاه اول ۳۷۳	ات. آمی ۱۱۴
اردلانی ۴۲۷	۲۶۷، ۲۱۹	احمد طاهری عراقی ۳۹۰	اتابکان زنگی ۳۰۴
اردمان ۳۱۰، ۲۱۳	ادوین میلتون رایت ۱۹۱	احمد غزالی ۳۵۶	اتحاد عرفانی ۴۰۵
اردوان ۲۰۷، ۲۰۶، ۸۷	۲۳۱	احمد قاسم حسن ۲۹۰	اتنوگرافی ۴۰۸
اردوان پنجم ۲۱۵، ۲۰۹، ۸۷	ارائستین ۲۰۸	احمد کسروی ۲۴۰، ۲۳۸	اتنوگرافی یا علم قومیت ۹۷
اردوان سوم ۲۰۷	اراده ۳۴۲	۴۱۸، ۴۱۱	اتنیان ۱۰۷
اردوگاه زنان اسیر در سومر ۱۱۶	ارارات ۴۷۳، ۴۲۷	احمد نافذ ۴۴۱، ۴۳۸	اتوربوس ۴۳۷
اردهان ۲۸، ۲۵، ۱۹	اراز ۳۴	اخبار الامم السلمه ۲۹۸	اتورخگال ۱۱۷
اردیبهشت ۳۳۵	اراسترفن ۱۹۵	اخبار الطوال ۲۱۷	اتومبیل ۴۳۷
اوران ۲۴۰	ارامنه ۴۹، ۷۴، ۱۰۷، ۱۱۳	اخبار تاریخی ۳۴۱	اثار خطی ۳۴۰
اوزش میراث صرفیه ۳۸۰	۱۹۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۶۱، ۴۲۷	اخبار تاریخی از آثار مانوی ۳۴۳، ۳۴۱	ا.ج. آریری ۲۷۰، ۲۷۳
اوزنجان ۴۲۳، ۲۹، ۲۳	۴۵۱	اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی ۱۴۱	ا.ج. و راولینسون ۱۲۰
ارزاق الروم ۳۰۵	اران ۲۶۶، ۷۲، ۲۸	اختراع پی در پی ۴۳۷	احسان نوری ۸۲، ۸۲، ۸۴
ارژنگ ۳۴۶	اربیل ۶۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۴	اخ توویگو ۱۸۴	۱۰۴، ۹۰
ارژنگ یارتنگ ۲۷۵	۲۰۱، ۲۰۳، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۹	أخس ۱۹۶	احسان نوری پاشا ۹۹، ۴۵۱
ارس ۱۹، ۲۳، ۲۳، ۲۴، ۳۶	۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۸	اخلاصیه ۳۵۱	احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم ۴۷۳
۳۲۹، ۱۴۵	۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۴۲۶، ۴۴۰	اخلاط ۲۹۲، ۲۹۸	احمد آرام ۲۷۰، ۲۸۹
ارساسس ۱۹۶	اربیل یا هورلر ۲۶، ۲۷	اخلاق و آداب مشرق زمین ۳۹۱	احمد افشار شیرازی ۳۳۹
ارسباران ۱۹۱	ارتنگ ۳۴۶	اداد ۱۰۳	احمد بن الفقیه ۳۱۲
ارس در گذرگاه تاریخ ۴۷۴	ارتیشتاران ۲۴۹	اداد-نیراری ۱۲۹	احمد بن حسین ۳۹۳
۴۷۶	ارجاسب ۳۲۹	اداد نیراری دوم ۱۲۷	احمد بن عمر عبدالله الصوفی
ارسطو ۲۴۸، ۷۵	آرجه و شیرو ۴۳۶	ادب ۴۳۸	الخیوفی خوارزمی ۳۷۴
ارشاک ۱۹۶	آزاد-اشک سیزدهم ۲۰۵	ادبیات کردی ۴۳۸، ۴۳۹	احمد بن هاشم ۲۹۱
ارشته یانا ۱۳۹	۲۵۷	۴۴۳	احمد بن یحیی بن جابر
ارشمیدس ۲۲۷	اردبیل ۱۴۲، ۳۲۵، ۳۷۳، ۴۳۱	ادبیات مزدیستان پشته‌ها ۸۴	بلادری ۳۲۵
ارض روم ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹	آزرد دوم ۲۰۶	ادبیات مزدیسنا پشته‌ها ۸۴	احمد بن یعقوب ۲۹۸
۴۲۳، ۳۱۶، ۲۱۰، ۴۳	۴۲۷	ادراک ۳۴۲	احمد بيشرك ۲۷۰
۲۷، ۲۳	۱۳۵، ۸۷، ۸۶	ادسا ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۵، ۳۴۷	احمد تفضلی ۳۲۴
ارک شهر ۳۱۴	۱۹۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱	ادموندس ۱۰۳، ۱۱۴	احمد حسینی ۳۹۳
ارگبذ ۸۷	۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۴۸	۴۵۹	احمد حنبلی ۳۷۷
ارمانیل ۷۳	۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۲، ۲۷۴	ادوارد براون ۲۹۸، ۳۵۸	احمد دخانی ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۳
ارمن ۲۶	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۱۴	۴۲۵، ۳۷۸، ۳۶۶	احمد دیباج ۱۵۹
ارمنان شاه ۲۵۰	اردشیر دراز دست ۱۹۶، ۲۰۱		احمد رفیق ۹۹
	اردشیر دوم ۱۹۶، ۱۹۸، ۳۰۹		احمد رومی ۲۹۱

۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴	استریوفشیت ۲۴۸	ازگیل‌ها ۸۸	ارمنستان ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۶
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴	اسحاق موصلی ۲۹۸، ۳۰۳	ازلی و ابدی ۳۶۰	۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۸۸، ۹۵
اسلامی ۴۷۳، ۴۹	اسد ۴۱۲	ازمیر ۴۰	۱۰۸، ۱۲۷، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۰
اسمار ۱۱۵	اسدآباد ۴۶، ۴۷	اساس هنر در کلیساهای	۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹
اسماعیل برزنجی ۳۹۶	اسداله ۱۵۳	مسیحی ۲۸۰	۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
اسماعیل قازاقانی ۳۷۷	اسرائیل ۴۱۰	آس - ای ۹۴	۲۳۹، ۲۷۰، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۵۴
اسماعیلیه ۳۶۳	اسرائیل یوسف بنیامین ۴۷۷	اسب سیاه ۴۳۷	۴۲۷، ۴۴۱
اسماء البلدان ۲۹۸	اسرار جام زرین ۱۶۱	اسبارت ۱۹۷، ۲۲۷	ارمنستان صغیر ۳۰۵
اسمیت سرسیدنی ۵۶، ۶۶	اسرافیل ۴۰۲	اسبارتا کوس ۲۳۳	ارمنستانی ۳۲۶
اشاوهیشتا ۳۳۵	اسروئنه ۲۰۷	اسپاکو ۱۹۱	ارمن شاه ۲۲۵
اشپگل ۸۴، ۳۲۲	اسطوره زندگی زرتشت ۲۲۴	اسپانیا ۱۰، ۲۶۳، ۲۷۳، ۳۴۵	ارمنی ۳۶، ۵۶، ۱۹۹، ۲۳۴
اشترانکوه ۴۷، ۴۲	اسفند ۳۳۵	اسپانیایی ۳۰۶	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۸
اشتیگمان بویخه ۴۵۷	اسفندیاز ۷۲	اسپانیولی ۱۲۴، ۳۵۹	ارمنیان ۲۷۰، ۳۶۱
اشراقیه ۳۷۲	اسقف‌ها ۳۰۹	اسپاهبذ پهلوی ۲۵۰	ارمنیه ۳۱، ۷۲، ۳۲۵، ۴۷۳
اشعایی ۱۹۳	اسکاتلند ۲۳۱	اسپایزر ۶۷، ۷۷، ۸۲، ۸۴، ۸۹	ارمیای نبی ۱۷۸، ۱۸۰
اشکان ۴۰	اسکارمان ۴۳۴	۹۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳	ارمیه یا ارومیه ۳۱
اشکانی ۸۷، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۷	اسکارمان آلمانی ۴۳۶	۱۰۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۴، ۴۰۸	ارنست هرتسفلد ۲۷۶، ۲۷۷
۲۵۷، ۲۲۸	اسکاندولا ۳۶۳	آشنیت ۹۴	ارنسکی ۱۹۰
اشکانیان ۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴	اسکان عشایر کرد ۴۲۷	اسپند ۴۵۴	اروپا ۵۹، ۸۳، ۸۶، ۱۱۵، ۲۰۹
۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	اسکندر ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵	اسپندار مزدا ۳۳۱	۲۴۶، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۷۱
۲۱۴، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۶	۲۱۳، ۲۴۸، ۲۷۹، ۴۵۶	اسپندیاز ۲۵۰	۴۲۱
۲۹۴، ۳۱۵، ۳۳۹، ۴۰۹، ۴۱۳	اسکندر مقدونی ۱۱۷، ۱۹۸	اسپوتا ۴۸	اروپایی ۳۵، ۶۵، ۸۹، ۲۴۶
۴۱۴	۲۹۷، ۲۰۱	اسپه ۹۴	۲۶۱، ۲۶۸
اشکوت ۶۸	اسکندرون ۱۹، ۳۳	اسپیرو ۳۵۶	اروپائیان ۲۰۱، ۲۲۸، ۴۷۲
اشکوت سلیمان ۶۸	اسکندری ۱۴۶، ۱۷۲	استاتما ۲۰۷	آروسلوس ۳۲۲
اشکوله ۴۳۶	اسکندریه ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۰	استانبول ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۷۳	ارومیه ۳۲، ۳۸، ۴۵، ۵۰، ۶۷
اشمولیان ۴۷۵	اسکول ۲۹۴	استخر ۸۷، ۱۶۹، ۲۰۹	۱۱۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۴
اشترناک ۱۱۸	اسکوی ۱۴۵	استخر فارس ۲۷۵	۲۹۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵
اشتریه ۲۸، ۳۸، ۱۲۵، ۱۲۷	اسکینها ۷۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۷	استرابون ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۶۵	۴۰۳، ۴۲۷، ۴۳۶
۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۴۵۹	۱۷۸، ۱۷۹	۷۵، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۲	اروندرو ۴۳
اشوزرتشت ۳۳۳، ۳۳۷	اسکیتی ۱۷۶	۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	اره جه وراتس ۳۶۱
اصطخر ۴۱۸	اسلام ۱۳، ۲۳، ۲۳۶، ۲۴۳	۲۰۸، ۴۰۹، ۴۱۶	اریدویی زیر ۱۱۱
اصطخری ۴۹، ۵۱، ۲۷۱	۳۱۹، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۶	استریگوسکی ۲۷۳، ۲۸۴	اریزانتیان ۱۳۸
۲۸۷، ۳۱۵، ۴۲۵، ۴۷۳	۳۶۷، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۶	استروخانیان ۱۳۸	اریزانتیان ۹۵
اصفهان ۷۱، ۷۲، ۹۱، ۹۹	۴۳۰	استروخانیان ۹۵	ازد ۴۱۲
۱۰۰، ۱۸۱، ۲۲۱، ۲۷۱، ۳۰۰	اسلام در ایران ۳۶۴، ۳۶۵	استروو ۹۵	ازدی ۷۴

الروح هفتگانه آفرينش ١١٢	الحضرة ٢٧٦، ٣١٥	١٧٤	٤٢٥، ٤١٥، ٤١٠
اللولوش ١١١	الحضرة ٢٠٦، ٢٠٧	اكد = آكاد ٤٤	اصلاحات نه له بين پادشاهى
الوند ٤٦	الخطط ٢٤٣	اكدي ٢٧، ٥٣، ٨٠، ١٠٢	هيتى ١٢١
الرهيت ٣٩٩	الدسكرة الملك ٢١٤	١٠٨، ١١٣، ١١٥، ١٢٣	اصلاح خط در زمان
الهة آناهيتا ٢٠٥	الزاهد ٣٧٦	اكديان ١١٢، ١١٩	داريوش اول ١٨٩
الهة شر ٣٦٠	السماء ٧٠	اكديها ١١٣، ١١٦، ١١٧، ١٧٤	اطباق الذهب ٣٩٦
الهة شمس ١٢٣	الشيخ معروف نودهى	اكرى ٣٩٨	اعراب ١٠، ١٣، ٢٣، ٢٣، ٤٩
الهة كوهستان ١٢٣	البرزنجى ٣٧٨، ٣٩٦	ا.ك.س لمتون ٢٥٠	٢٢٢، ٢٤٤، ٣٢٩، ٣٦٥، ٣٦٦
الهى ٣٩٠	العرفان فى سرالرباطه و	اكيازاروف ٢٣٠	٤١٩، ٤٢٩، ٤٢٩، ٤٧٢، ٤٧٤
الى بي ١٢٨	التوجه و ختم الخواجگان	اگرى داغ ٤٧٢	اعلام قرآن ٢٧٤
الى مابا كاش ١١٠	٣٩٦	اگوستين ٣٤٧	افاغنه ٢٢١
امارات متحدة عربى ١٠٩	الغنية الطالب طريق الحق	الاحسانيه ٣٩٥	افراسياب ٩٨
اماردى ٤٨	٣٧٨	الازهر ٣٥٢	افراگريان ٣٩٩
امام ابوعلی فارمدى ٣٩٢	الفتح الربانى ٣٧٨	الاساور العسجديه فى	افرم ادسى ٢٧٥
امام ابى حنيفه ٣٧٦	الفرات ٢٣	الامائر الخالديه ٣٩٦	افريقا ١٢٤
امام جعفر صادق (ع) ٣٩٢	الفهرست ابن النديم ٣٤٤	الاشراف مسعودى ٨٦	افسر شاهى ٣٩٤
امام حسن مجتبى امام دوم	٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧	الاقاليم ٢٢٥	افشاريه ١٠٧
شيعيان ٣٧٦	الفويضات الربانيه فى الادوار	الاكراد ٣٨٣، ٣٩٨	افغان پور ٣٨٧
امام حسين (ع) ٣٥٠، ٣٩٢	القدسيه ٣٧٨	الباب و الابواب ٧٢	افغانستان ٨٣، ٣٩٤، ٤٣٠
٤٠٥	الكاريان ٨٦	البازنجان ٨٦	افغانها ٤٢
امام دارينه يا درخت امام	الكردى ٧٤	الباقيه و التفهيم ٢٥٣	افلاطونى ٣٥٥، ٣٦٤
٤٧٢	الكساندر بولى كيستور ١٧٩	البرت ٢٥٨	افلاطونيان ٢٩٤
امام زين العابدين على (ع)	الكساندر زابا ٤٦٠	البرز ٤٦، ٩٩، ١٤٢، ٣٣٢	افلاكى ٣٧١
٣٩٢	الكساندر سوروس ٢٢٩	البرسيو ٣٢١	افه سوس ٢٨٠
امام شافعى ٣٧٧	اللوالجان ٨٦	البيتوس ٢٩٧	اقوام مزوپوتاميا ٩١، ١٠١
امام على الرضا (ع) ٣٩٢	المتوكل على الله خليفه	التاج ٢٤٩، ٤٤٩	١٠٢، ١١٦، ١٢٦
امام محمد باقر (ع) ٣٩٢	عباسى ٣٢٩	التاريخ كبير ٢٩٨	اقيانوس اطلس ٣١، ٦١، ٢٧٣
امام موسى كاظم (ع) ٣٧٣	المديانين ٩٤، ١٦٧	التفهيم ٤٤٦، ٤٤٧	اقيانوس كبير ٣١
٣٩٢	المرشد ٤٥١	التكية الخالديه ٣٩٥	اقيانوس هند ٣١، ٣٠٤
اماميه ٢٠٣	المسالک و الممالک ٣٢٥	التنبه ٢٤٩	اقيانوسيه ٤٢١
أمان ٤٢٤، ٤٣٠	ألمستيد ١٠٤، ١٤٤	التنبه و الاشراف ٧٠، ٧٢	اكيانان ١٧٢، ١٨٠، ١٨٧، ١٩٤
امبه ٣٢٦	المعارف ٧٣	٨٦، ٢٠٩، ٢٧٤	٢٠٤
امپراطورى عثمانى ٢٤٠	الملل و النحل ٤٠٢	الجزاير ٣٩٨	اكيبر داناسرشت ٤٤٧، ٤٥٩
امپراطورى ماد ١٧٣	الناصر الدين الله ٣٧٢	الجواهر المكنون فى القبائل	اكترياس ٩٨
م. ديا كونوف ٧٦، ٧٩، ٨٤	النجات ٤٥٣	و البطون ابن الجوانى ٧٠	اكد ٦٦، ٧٨، ٨١، ٩٨، ١٠٢
٩٠، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ١٠٤، ١٠٦	الرواح متعدد گوتيان ١١٢	الحضرة ٣١٥	١١١، ١١٤، ١٢٠، ١٤٧، ١٤٨

۱۴۰	انگلو ۴۲۱	امیرعلی بدرخان ۴۴۱	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
اورارتونیاها ۶۷، ۱۳۸، ۱۴۲	انگلو سا کسنا ۵۹	امیر کامران بدرخان ۳۶۱	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۲
۱۶۵، ۱۶۳، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳	انگلیس ۲۳۰، ۲۶۳، ۲۶۹	امیر کلان ۳۸۸	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
اورارتوب ۱۴۳	۴۵۰، ۳۴۹	امیر و هسودان راوندی ۲۴۰	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۴
اورارتوتی بسطام ماکو ۱۳۰	انگلیسی ۵۹، ۱۰۵، ۱۲۴	انتولیت ۱۶۹	۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
اورارتور ۱۳۵	۱۵۹، ۱۶۷، ۲۲۹، ۳۵۸، ۳۶۶	انابازیس ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
اورارتوها ۶۱	انگلیسیها ۳۸۳	۲۰۳، ۲۰۸	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶
اورارتوی ۹۵	آنلیل ۱۱۸	انادولی ۱۱۸	۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۳۳۳، ۳۳۶
اورارتویی ۳۰۸	انواع علوم ۳۷۰	انارکیها ۸۸، ۲۰۴	۴۴۸
اوراشتا ۱۳۱	انوخگال ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶	اناطولی ۶۱، ۱۶۲، ۴۲۷	أمرنات ۳۳۵
اوراق آمارنا ۱۲۹	انوشیروان عادل ۴۵، ۲۱۳	انتخاب پیر و دلیل ۴۰۲	امرداد ۳۳۵
اورامار ۳۷	۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۵۵	انتشارات دانشگاه تبریز ۴۱۹	امرداها ۱۴۲
اورامان ۲۷، ۴۶، ۱۲۷، ۲۰۷	۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۹۵	انتقام گرفتن ۴۵۰	أمردها ۸۸، ۱۰۱، ۱۹۳، ۲۰۴
۳۳۰، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۲۳	انیایوس ۲۲۴	انتیه ۲۵	امریکا ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۳۰
اورامانات ۴۰	انیران یابجز ایران ۲۲۵	انجیل ۱۱۷، ۳۶۷	امریکایی ۱۰۵، ۱۶۱، ۱۶۷
اورامی ۴۰۰، ۴۱۶	انیس الارواح ۳۷۰	انجیل لوقا ۳۶۷	امریکاییان ۱۵۹
اورامیها ۴۲۴	انیس الطالبین ۳۸۸، ۳۹۳	انجیل متی ۳۶۷	امشاسپند ۳۳۶، ۳۵۹
اورانا ۱۰۲	اونیثیان ۱۰۷	انحطاط و سقوط ۲۰۵	امشاسپندان ۲۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴
اوربانو ۱۱۲	اونیش دلش ۱۴۲	اندرزنامه ۲۴۷	اموی ۳۵۴
اورباو ۱۱۲	اونیشدیش ۱۳۹	اندرقاش ۱۷۵	امی.ام.آرانسکی ۴۱۴
اوریلوم ۶۶، ۱۱۵، ۱۱۶	اوآلی ۱۴۷	اندره ۲۰۶	امیر ۱۶۸، ۴۳۸
اورتاقپور یادرب میانی ۳۱۴	اوبان اعظم ۳۴۳	انزیدواوزیر ۱۰۸، ۱۱۱	امیرآباد ۴۶۹
اورتوکور پانتی یا تیزخودان ۱۷۸	اوریش و بوریش ۱۲۳	آنزال ۱۰۴	امیرابوالحسن علی ۲۴۰
اورته کند ۳۰۸	اوتیان ۱۰۷	انزان ۶۸، ۴۱۲	امیرارسلان نامدار ۲۶۹
اورشلم ۳۲۷	اوج اعتلای بیژانس ۲۸۳	انزاتی ۴۱۲	امیرالمؤمنین علی علیه
اورشی گوروماش ۱۱۸	اودیان ۱۰۷	انسان نخستین ۳۴۳	السلام ۳۷۷
اورفه ۱۳۴، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۵	اودینیان ۱۰۷	انسکلوپیدی اسلام ۱۰۶	امیر بابان ۳۹۵
۴۴۷، ۴۶۷	اور ۶۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶	۲۰۹، ۴۲۵	امیر بهاری ۴۶۱
اورفه ادسا ۳۴۸	اوراتری ۱۰۸	انسکلوپیدی ایترنو ۴۷۲	امیر تیمور ۴۷۴
اورکیش ۱۱۸	اورارتو ۹۴، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۴۰	انسکلوپیدیای اسلام ۱۲، ۲۸	امیر جلادت بدرخان ۴۳۸
اورمت ۱۴۶، ۱۶۴	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۰	۱۳۱، ۳۹۹	امیر خسور دهلوی ۳۷۰
اورمیه ۱۳۷	۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۶	انسی ۱۱۵	امیر رضی ابوالقاسم نوح بن
اوروک ۱۱۲، ۱۱۳	اورارتونی ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۳۱	انطاکیه ۲۵، ۲۰۲، ۲۳۵، ۲۸۰	منصور سامانی ۴۳۱
اوزوب تپه ۱۳۱	۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۶	انفاس قدسیه ۳۹۰	امیر سیدکللال ۳۹۲
اوژن پینارد ۶۲، ۸۳	۱۸۸	انگره مینو ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۶۰	امیر شرفالدین تبلیسی ۳۵۵
	اورارتونیان ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۲	انگلستان ۱۰، ۲۳۱	امیر شرفخان تبلیسی ۴۳۱

اوسیوس ۳۲۲	اهل سرپارسان ۴۰۳	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۰	آرتور کریستن سن ۳۱۲
اوستا ۴۸، ۸۴، ۹۰، ۹۷، ۹۹	اهل سنت ۳۹۰	۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷	ایران در زمان یورش تازیان
۱۲۲، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۵	اهل طایفه ۴۰۳	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴	۲۳۷
۳۳۷، ۳۳۸، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲	اهل کتاب ۳۲۲	۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹	ایران در سپیده دم تاریخ
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰	اهواز ۱۹	۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸	۱۴۸، ۱۸۱
۴۲۱، ۴۵۶	ای.آبایف ۷۹	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴	ایران در گذشته و حال ۳۲۴
اوستانی ۳۶۵، ۴۱۸، ۴۲۹	ای.آر.لاچمن ۱۰۲	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰	ایران زمین ۴۱۳
۴۳۳، ۴۵۵	ایارلا کابه ۱۱۰	۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵	ایرانزو ۱۴۱، ۱۴۳
اوستای جدید ۲۴۸	ایارلا گاب ۱۱۰	۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱	ایران ساسانی ۲۲۳
اوستها ۶۱	ایارلا گاش ۱۱۰	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۲	ایران شهر ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۰
اوسکارمان ۴۳۳، ۴۳۶	ایارلا گاندآه ۱۱۱	۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۳	۳۲۵
اوشکایا ۱۴۵	ایارلانگاب یارلا ۱۱۱	۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۶۶	ایران قدیم ۹۷، ۴۰۹
او.شولر ۱۳۱	ایاصوفیه ۲۹۹	۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵	ایران، گذشته و حال ۲۰۵
اوشی ۱۱۸	ای.ام.آرانسکی ۴۱۳، ۳۳۶	۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۸، ۳۹۹	ایران، مادیها، پارتیها و
آوفرانس ۴۳	ای.ام.تامپسون ۲۹۸	۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹	پارسی‌ها ۱۵۰
اوکراین ۲۶۱	ایاتنه ۱۱۰	۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۴	ایران مرکزی ۱۷۰
اوکسی‌ها ۸۸	ایبار ۱۸۴	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴	ایران و تمدن ایرانی ۱۷۰
اوجبار ۱۸۴	ایپا کسا ۱۹۷	۴۳۷، ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	۲۷۶
اولام بوریاشی ۱۲۰	ای.پ.پطروشفسکی ۳۷۱	۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۳	ایران ویج ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۷
اولوسونو ۱۴۳، ۱۴۵	۳۷۳	ایران از آغاز تا اسلام ۱۵۵	ایرانویج ۱۷۷
اولمستد ۲۸۲	ایتالیا ۲۰۵، ۲۳۲، ۳۳۵، ۳۴۹	۱۷۶، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۶	ایرانی ۱۶، ۵۴، ۶۶، ۷۲، ۷۸
اولمستید ۱۷۴	۴۲۱	۲۶۴، ۲۶۴، ۴۵۳	۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۷
اولومیان ۸۸	ایتالیایی ۳۰۶	ایران از زمان باستان تا امروز	۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۷۷
اولوهیت علی(ع) ۴۰۴	ایخ توویگو ۱۸۲، ۱۸۳	۲۳۷	۱۷۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۱
اولیاء چلبی ۲۷، ۵۱، ۲۲۷	ایدات پرادا ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰	ایران باستان ۵۶، ۷۵، ۸۹	۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۰
اومانیاگاشا ۱۷۴	۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۹	۱۷۸، ۱۸۱، ۳۲۴، ۳۲۹، ۴۱۸	۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۲۸
اومر ۱۱۵	ایزاروم ۱۱۱	۴۵۶	۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۶۸، ۳۷۰
اونوخگال ۱۱۳	ایسران ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۲۵	ایران در آستانه یورش تازیان	۳۷۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۲
اوه زش یاقره سو ۳۳	۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸	۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰	۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۱
اوهر مزدا ۳۴۲، ۳۶۰	۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹	ایران در زمان ساسانیان ۱۷۸	۵۹، ۸۵، ۱۵۹، ۱۹۷
اهریمن ۳۲۱، ۳۲۱، ۳۳۲	۵۴، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵	۲۱۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۹۴
۳۳۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۴۹	۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹	۳۲۲، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۰۹
اهل تسنن ۳۲۲	۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۹۹	۲۳۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳	۴۱۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۶
اهل حق ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۹	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۳	۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۸، ۳۰۹	۴۶۳
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۳	۳۱۱، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۴۵۸	ایرانیان باستان ۲۲۹
۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۲	۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲	ایران در زمان ساسانیان	ایرانیان قدیم ۴۴۶

بازرنگی ۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۶۸	ایماشکوش ۱۰۳	ایرانیت ۸۱، ۴۱۹
باز سفید ۳۷۶	۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷	ایمبر ۱۲۳	ایرانی تر ۱۱۷، ۱۲۰
بازگشت ده هزار نفر ۲۶، ۵۶	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳	ایمتا ۱۱۱	ایرانیها ۷۹، ۸۹، ۱۷۸، ۲۶۲
۱۳۳، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹	۲۰۴، ۲۰۷، ۲۳۱، ۲۸۹، ۳۱۳	ایمتا ایندرفاش ۱۱۰	ایرانی‌ها در تاریخ مردم شرق ۱۱۴
۲۰۳، ۴۱۰	۳۳۹، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۷۵	ایندرا ۳۳۶، ۳۲۹	ایرلگب ۱۱۰
بازنجان ۷۲، ۸۶	بابلستان ۹۱	اینکه شائوش ۱۱۱	ایروان ۳۵۴، ۴۴۲
بازنه ۴۶۴	بابلی ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۷۹، ۱۸۲	اینکه شوش ۱۱، ۱۱۰	ایزد ۳۳۵
باز هم درباره واژه چلب ۵۵	۲۸۲	اینگیشو ۱۱۰	ایزدپناه ۲۹۲
بازیل ۳۵	بابلها ۴۴، ۷۵، ۸۲، ۱۳۱	اینوستراتسلف ۱۱۰	ایزدی ۳۵۵
بازیل نسیکتین ۳۵۴، ۳۹۸	۱۳۸، ۱۸۲، ۱۸۵	اینی ماباگش ۱۱۰	ایزدیان ۳۵۹، ۴۵۱
۴۴۲	بایکو ۴۴۵	ایو ۳۳۶	ایزدیه ۳۵۸
بازر ۳۹	باتور ۱۰۲	ایوبی ۳۰۴	ایزدیها ۳۵۳
باستان‌شناسی ایران باستان	باتوم ۲۸، ۲۹	اییرانوم ۱۱۱	ایزیبیه ۱۵۴، ۱۵۵
۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۲، ۱۴۹	باتیر ۱۰۲	باباالماء ۲۸۰	ایزیرتو ۱۴۶
۲۶۸، ۲۲۹	باجلاوی ۴۲۴	باباجعفر ۳۷۸	ایسوس ۱۹۵
باستان‌شناسی قفقاز ۱۲۹	باختر ۱۸۱	بابا خان بگ فیض اله بیگی ۴۶۲	ای. سون ۵۹
باشا کف ۵۸	باد مهلک ۳۴۲	باباخلیفه ۳۸۱	ایسیدور ۲۸۳
باشقلا ۳۸۴	بادینان ۴۲۷، ۴۶۵، ۴۶۸	باباخوشین ۴۰۰	ایشیونینی ۱۶۰
باغبان ۴۵۳	بار تولد ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۳	باباسلماسی ۳۸۹	ایشتار ۱۰۲
باغ میکائیل ۴۵۵، ۴۶۹	۳۳۸	باباشیخ ۳۶۱	ایشتاروسین ۱۰۲
باغه وان ۴۵۳	باردزان ۳۴۷	باباصاحب سرمست ۳۸۸	ایشتونوکو ۱۲۵
بافراک ۲۵۳	بارزانی ۶۸	باباطاهر ۳۷۸	ای علیوف ۹۳
باکاسای ۱۰۲	بارسوما ۲۹۵	باباطاهر عریان ۳۷۷	ایکش هوش ۱۱۰
باکیف ۹۴	بارسیان ۷۲	باباطاهر همدانی ۳۷۸	ایکی ۱۰۳
باگوتی‌ها ۱۴۲	بارگه بارگه ۴۳۲	باب التل ۲۸۰	ای. گولدتسهر ۳۶۶، ۳۶۷
بالاقولر ۱۵۳	بارگیر ۵۱	باب العجیل ۲۸۰	ایگه شائوش ۱۱۰
بالام بابا ۳۷۳	باروکلی ۴۲۷	باب الروم ۲۸۰	ایلام ۲۹، ۷۸، ۱۰۱، ۱۱۷
بالاوارو ۴۷	باروی اول ۱۵۰	باب السریا ۲۸۰	۱۱۸، ۱۲۵، ۲۸۵، ۴۲۷
بالئیک ۶۲	باروی پنجم ۱۵۳	باب الشیخ ۳۷۶	ایلامی ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۰، ۴۱۲
بالکان ۲۷۳	باروی چهارم ۱۵۲	بابان ۶۸، ۳۹۵	۴۲۸
بالم بابا ۳۷۳	باروی دوم ۱۵۱	بابانها ۴۲۶	ایلامیان ۱۱۴
بامدیها ۸۸	باروی سوم ۱۵۱	بابا یادگار ۴۰۵	ایلامیها ۸۸، ۱۰۷، ۱۱۸
بانہ ۲۷، ۳۵، ۴۴، ۱۲۸، ۱۳۹	باروی ششم ۱۵۴	بابک ۲۰۹	ایلامیهای کامیل ۱۲۰
۲۵۹، ۳۹۸، ۳۸۴، ۲۱۹، ۱۷۶	باروی هفتم ۱۵۵	بابل ۶۱، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸	ایلخچی ۴۰۴
باو ۵۵	باز الاشهب ۳۷۶	۸۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۶	ایل گوران ۳۹۹، ۴۰۳
باوک ۵۵	بازرنجیه ۸۶		



بهای بهارچه ۳۳۶	بسررسی مسائل تاریخی ۳۸۷	بنی امیه ۲۷۵
بایبورت ۳۲	پادشاهی مانا ۱۴۰	بنی جام ۷۱
بایزید طبر بظامی ۳۷۲	بسررسی مسائل طبیعی،	ب. نیکیتین ۴۳۰
بایگانی پارتها ۱۳۹	اقتصادی و انسانی کردستان	بوتان ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۱۱۹،
ب.ب. بیوتروسکی ۱۳۰	۴۶۷، ۱۷۵، ۱۵۴، ۱۳۹، ۹۷	۴۶۸، ۴۶۵، ۴۲۶
ب.ب. پیوتروفکی ۱۷۸	بسررسی های ایران و زبان	بوتان سو ۳۵
بیر بیان ۴۳۴، ۴۳۶	مادها ۴۱۲	بودا ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۴
بیه به زا ۴۵۷	برزنج ۳۸۲، ۴۰۱	بودانی ۳۶۶
بت پرستی ۴۰۵	برزو و فرامرز ۴۳۶	بودیان ۹۵، ۱۳۸
بتلیس ۲۳، ۱۳۲، ۴۳۱	برزویه ۲۲۲	بودین ۸۴
بتلیس سو ۳۵	برزویه طیب ۲۲۳، ۲۶۴	بوزارد شیر ۲۱۰
بتلیسی ۳۵۱	برسم ۳۰۹	بوزیکان ۷۲
بث کاردو ۱۰۷	برگری ۲۳۹، ۲۴۰	بورسونن ثروتمند ۱۱۵، ۱۱۶
بث کردو ۶۵	برلن ۲۵۸، ۳۱۲	بورک ۱۲۹
بجوران ۳۵۲	برلین ۲۹۱، ۴۲۵	بوروکی ۶۲
بجوران ها ۳۵۳	برمرگالری ۱۱۳	بوره که نی ۴۳۵
بحرالکلام ۶۹	برنجه ۳۸۴	بوریا س ۱۲۳
بحرال میت فلسطین ۳۲۷	بروجرد ۲۸، ۴۲، ۴۷	بوستون ۹۹
بحیره الشراة ۴۹	بروس ۸۳، ۱۷۹	بوسنی ۸۴
بحیره تلا ۴۹	بروکسل ۹۲، ۱۹۰، ۲۲۶،	بوسیان ۹۵، ۱۳۸
بخارا ۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۳۰	۳۵۴، ۳۵۱	بوسکان ۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶،
بخت النصر ۱۰۴	برهان ۳۹۸	۱۷۶، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۸۴، ۳۹۸،
بخت النصر بابلی ۹۴	برهان قاطع ۴۵۵، ۴۵۸	۴۵۹، ۴۶۹
بخت النصر حمورابی ۱۱۸	برهنمن ۳۳۳	بوگاش ۱۲۳
بختان ۹۱	بریتانی ۱۵۸	بولتن شرقی ۲۵۰
بختگان ۲۲۲	بریتانیا ۳۰۴	بولوس ۳۲۲
بختیاری ۴۷، ۶۸، ۴۲۵	بریتانیای کبیر ۱۰	بوهران ۲۶
بدریگ بن شاه علی بیگ	بزرگان ۲۲۸	بهار ۲۶
۳۵۱	بزرگمهر ۲۲۲	بهارستان ۲۵۹
بدره ۶۴	بزرگمهر حکیم ۲۲۲	بهار کردی ۴۳۶
بدریه ۲۷۷	بزینان ۴۶	بهاء الدین ۳۹۷
برادران امیدوار ۴۸۴	بستان ۲۷	بهاء الدین احمد ۳۷۱
برایمه رشان ۳۹، ۴۵	بسطام اوغلو ۱۳۱	بهاء الدین نقشبندی ۳۹۰،
برخ نران ۴۰۵	بشات کردها ۲۱۱	۳۹۱
برده سور ۴۵، ۴۰، ۴۵	بشکست ۲۹۸	بهاء الدین ولد ۳۷۵
برده سیر ۴۰	بصره ۲۷، ۳۰۵، ۳۶۵، ۳۷۲،	بهتان ۹۱

پانه سر = سرپهن ۳۵، ۴۰	۲۴۱	بیت فار ۳۶۲	بهستان ۲۲، ۶۳، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۵۴
پاوه ۳۳۰، ۴۲۳	پاختوها ۹۱	بیت فردو حیان ۹۱	بهدینان ۳۵۲
پایان وارثان خلفا ۳۴۹	پادان ۱۱۹	بیت‌ها ۴۳۳، ۴۳۶	بهرام ۲۲۰، ۳۴۱
پای پل ۴۷	پادشاه افتخار ۳۴۳	بیت هامیان ۱۱۹	بهرام اول ۳۴۱
پایتشخوار ۸۶	پادیر ۱۰۲	بیجار ۲۷، ۱۷۶، ۴۵۴	بهرام پاناوالا ۳۳۶
پایه‌های هنر در کلیسای	پار ۸۸	بید ۴۰۵	بهرام پنجم ۲۵۰
مسیحیان ۲۸۴	پسارت ۸۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۷	بیراسب ۳۲۹	بهرام چوبین ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹
پ.ت.بوا ۴۴۱	۲۰۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۴۰	بیروت ۴۳۸، ۴۳۹	بهرام چوبینه ۹۳
پراسیا ۲۰۵	پارتا کنیان ۱۳۸، ۹۵	بیرونی ۳۳۷	بهرام چهارم ۲۱۶
پراشیک ۱۶۸	پارتها ۱۳۴	بیزانت ۲۸۴	بهرام فره‌وشی ۲۵۹، ۲۶۱، ۳۲۵
پراشک و رسالت حقیقیه وی	پارتی ۹۳، ۲۰۶، ۴۱۳	بیزانتی بوستون ۲۸۴	بهرام گور ۲۷۱، ۲۷۶
۱۶۸	پارتی‌ها ۸۲، ۱۳۴، ۳۱۵	بیزانس ۱۳، ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۶۳	بهرام و گل اندام ۴۳۴
پرانفور ۲۳۲	پارس ۷۹، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۳۴	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷	بهرام و گلندام ۴۳۶
پرتقال ۱۰، ۲۶۳	۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴	۲۷۹، ۲۸۶	بهروز حبیبی ۲۶۱
پرچشمه ۳۹	۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶	بیزانسی ۲۷۴	بهستان ۲۶
پردیوری ۴۰۱	۱۹۷، ۲۰۸، ۳۰۸، ۴۲۱	بیژن و منیژه ۴۳۴، ۴۳۶	بهسنا ۳۱۷
پرس پورلیس ۲۴۳، ۲۶۶	پارسانیان ۴۴۸	بیسانی سه وز ۴۵۷	به سوی سواحل دجله ۴۰۶
۴۱۹، ۲۷۱	پارسوا ۷۸، ۱۷۳	بیستون ۲۶، ۴۱، ۴۲، ۴۷	بهشت ۳۳۲
پرگام ۲۰۳	پارسوماش ۱۸۱	۱۹۲، ۱۹۴	بهلول ۴۱
پروتاغورس ۳۶۴	پارسها ۶۷	بیضا ۸۷	بهمن ۳۳۱، ۳۳۵
پروکوپیوس ۲۸۳	پارسی ۲۷، ۶۶، ۸۶، ۹۴	بیضی ۲۰۹	بهمن سرکاراتی ۳۴۰، ۳۴۳
پروکوپیوس ۲۶۱	۹۸، ۱۴۲، ۱۷۷، ۳۳۶، ۴۰۹	بیعت ۳۷۹	بهمن و فرامرز ۴۳۶
پرولترها ۲۲۹	۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸	بیلقان ۷۲	بهمنیار ۲۱۰
پ.روند ۴۳۹	پارسسیان ۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۵	بین‌النهرین ۳۶، ۶۲، ۶۵، ۸۳	به هارسکران ۴۵۱
پرویز ۲۱۸	۴۱۴، ۴۴۷، ۴۴۸	۹۱، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۶	به هز ۴۴۶
پرویز داریوش ۲۳۱	پارسی‌ها ۹۳، ۱۰۵، ۳۲۶	۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۲	به هزه ۴۴۶
پرویز ناتل خانلری ۲۷۶	۴۰۹	۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۸۴	بهیزک ۴۴۶
۴۱۵، ۴۱۲، ۲۹۴	پاریس ۳۵، ۵۸، ۱۲۹، ۱۵۴	۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۹	بی آی نلی ۱۳۱
پرویز و رجاوند ۳۲۸	۲۹۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۰۰، ۴۳۸	۳۴۲، ۴۶۶، ۴۶۷	بیاره ۳۹۷
پسره ۴۴، ۱۴۴	۴۷۷	بیونجی ۴۲۴	بیت ۳۳۰
پسیانی ۴۲۷	پازند ۴۱۵	بییقی ۲۱۰، ۲۱۳	بیت آزاباده ۲۵۴
پشت تند ۴۵۷	پاشابز ۴۲	پاپ ۲۳۵	بیت المقدس ۲۸۲، ۳۱۶
پشتکوه ۴۰۴، ۴۲	پالنولیت ۱۶۷	پاپک ۸۷	۳۲۷، ۳۴۹
پشت‌ها ۴۵۶	پالنولیتیک یادیرینه سنگی	پاپهی‌ها ۶۷	بیت بز ۴۳۵
پشکران ۴۵۱	۶۴	پاتسی ۱۱۵	
بسطروشفسکی ۳۶۴، ۳۶۵	پانتئون رم ۲۸۳	پاتن یا کردستان موکریانی	

تا پایان سده هجدهم ۲۵۸	۲۵۶، ۲۳۴، ۲۳۱	پیت کاردی ۱۷۳	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۴، ۴۰۱
تاریخ ایران از دوران باستان	تاریخ آسیای باستان ۵۵	پیچورین ۹۴	۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
تا پایان قرن ۱۸ - ۲۶۲، ۲۶۰	تاریخ آشور ۵۶، ۹۶، ۱۳۱	پیرانشهر ۱۳۹، ۱۴۴	۳۶۹، ۷۹، ۱۳۹، ۱۳۹
۲۷۶	۴۱۷، ۱۳۴، ۱۳۲	پیر حسن سادات نوده ۳۸۲	پلایزر ۸۰
تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز ۲۵۷	تاریخ ابن بطوطه ۳۷۳	پیر خضر شاهونی ۳۹۳	پلایزر اول ۱۳۱
تاریخ ایران باستان ۱۰۰	تاریخ اجتماعی ایران ۱۶۲	پیرو سو ۲۹۱، ۲۹۸	پل سنجه ۳۱۷، ۳۱۸
۳۴۱، ۳۳۲، ۱۸۱	۱۳۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۲۴، ۲۲۶	پیر شهریار ۲۳۲، ۳۳۰	پل طلانی ۱۰۳
تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان ۲۱۵، ۲۱۸	۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۸	پیر میکانیل شش انگشت ۳۹۳	پلنگان ۳۵۱
۲۵۶، ۲۱۹	۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴	پیروز ۳۴۰	پلوتارک ۱۹۶، ۲۰۵
تاریخ باستان ۲۱۳	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۱	پیروزه ۴۳۶	پلی بیوس ۱۸۷
تاریخ باستان ایران بر بنیاد باستان‌شناسی ۱۳۲، ۱۸۷	۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱	پی سی دی ۱۹۷	پلین ۱۹۵
۲۷۷، ۲۷۶	۳۰۶، ۳۴۴، ۳۴۷، ۴۵۶	پیشانی ۳۹۷	پلینی ۴۳
تاریخ باستانی اورامان ۹۷	تاریخ ادبیات ایران ۲۹۴	پیشدادی ۷۲	پلینیوس ۳۲۵، ۴۱۱
تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی ۱۳۲	تاریخ ادبیات کرد ۸۳، ۴۴۱	پیشدادیان ۷۳، ۷۵، ۹۱، ۹۸	پنج سال سفر در شرق ۴۷۷
تاریخ بلاذری ۴۵	تاریخ ادیان کردها ۳۵۶، ۳۶۲	۴۴۷	پنجه علی ۴۶
تاریخ بلعمی ۲۵۶، ۴۴۷	تاریخ ارمنستان ۱۳۲، ۲۱۵	پیغمبر ۳۸۹	پنسیلوانیا ۱۵۹
تاریخ بیهقی ۲۱۰	۲۳۴	پیکولوسکایا ۲۱۵، ۲۳۶	پواشست ۳۲۹
تاریخ تحولات اجتماعی ۲۳۵، ۲۳۰	تاریخ اشکانیان ۲۰۸	۳۴۳، ۳۶۰	پوپ ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۲
تاریخ تصوف در کردستان ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۱، ۳۶۹	تاریخ اقتصادی دنیای غرب ۲۸۵	پیوتروفسکی ۱۴۵	پوزودر سوتن ۱۱۱
۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۸۹	تاریخ السلیمانیه ۳۸۸، ۳۸۹	تنودسیوس ۲۸۱	پوش استین ۳۱۸
تاریخ تمدن ۲۳۴، ۲۷۰، ۲۷۱	۳۹۵، ۳۹۳	تئودور نولدکه ۲۱۸، ۲۵۶	پولتاوا ۲۶۱
تاریخ تمدن اسلام ۴۴۹	تاریخ اللغات السامیه ۴۱۰	تنودسیوس ۳۴۶	پولس ایرانی ۲۹۵
تاریخ تمدن ایران ساسانی ۲۷۳، ۲۶۷، ۲۵۹، ۲۲۵	تاریخ امپراطوری عثمانی ۳۹۹، ۳۹۱	تاتانو ۲۴	پولونسکی ۳۴۰، ۳۴۳
تاریخ تمدن، تمدن اسلامی ۳۰۵	تاریخ اورارتو و سنگ نبشته‌های اورارتوئی ۱۳۲	تاتاوا ۴۵	پوله ۱۴۱
تاریخ تمدن غرب ۲۳۱	۱۴۵	تاتارها ۱۶۹	پولیب ۲۰۳، ۲۰۴
تاریخ تمدن ویل دورانت ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۴	تاریخ اورارتو و سنگ نبشته‌های اورارتوئی در آذربایجان ۱۳۲	تاتی ۱۹۱	پونه کبر ۴۲
	تاریخ ایران ۱۰، ۶۲، ۱۰۷	تاتی و هرزنی دو لهجه از زبان باستان آذربایجان ۱۹۱	په خوسو ۴۶۶
	۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷	تاج العروس ۶۹، ۷۱، ۷۲	پهلوی ۲۷، ۳۳، ۴۹، ۱۰۴
	۴۲۸، ۴۲۹	۴۷۴	۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۲۴
	تاریخ ایران ۱۰، ۶۲، ۱۰۷	تاجن ۷۰	۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷
	۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷	تارخی ملل باستانی شرق ۹۷	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸
	۴۲۸، ۴۲۹	تاردونی پسر یکی ۱۱۴	۴۲۹، ۴۳۳، ۴۵۶
	تاریخ ایران از دوران باستان	تارونیس ۲۳	پهلوی جاماسب اسانا ۴۴۹
		تاریخ آذربایجان ۱۴۴، ۱۴۶	پهله ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰
			پیامبر اکرم (ص) ۳۹۱، ۳۹۴
			پیای گوپال زوین ۴۶۲

تاریخ طبری ۸۷، ۸۶، ۲۰۴	۳۴۱، ۳۰۱	تبدیل قیافه‌ها در کردستان و الجزیره ۴۲۴	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
تاریخ جغرافیای کردستان ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۴	۴۳۴	تبریز ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۱۵، ۲۴۰	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵
تاریخ جنگ صلیبی ۲۳۵	۲۵۶، ۲۶۰، ۲۸۶، ۳۱۱	تپه حسنلو ۱۵۸، ۲۸۵	۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴
تاریخ جنگهای ایران و روم ۲۶۱	تاریخ طبیعی ۴۱۱	تپه سیلک ۱۶۹	۱۹۵، ۲۸۳، ۳۳۳، ۳۳۶
تاریخ جامجیان ۲۴۰	تاریخ عصر ایمان ۲۸۰	تپه گیان ۱۶۹	تاریخ مردم ایران ۱۳۸، ۱۴۲
تاریخ دیاربکر ۲۵۹	تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸	تهر ۳۸، ۴۵، ۱۴۴، ۱۶۶	۲۱۶، ۳۳۶، ۳۴۳
تاریخ ریشه نژادی کرد ۸۲	تاریخ عمومی جلد اول بخش ایران ۹۹	تنبیس ۳۱	تاریخ مشاهیر کرد ۳۹۳
۸۴، ۹۰، ۹۹، ۴۵۱	تاریخ عمومی مورخین ۱۲۷	تثلیث اول ۳۴۲	تاریخ مغول ۳۰۱، ۳۰۶
تاریخ زبان ادبی آذربایجان ۴۱۴، ۱۷۷	۴۱۷	تثلیث دوم ۳۴۳	تاریخ مقدسی ۵۰
تاریخ زبان فارسی ۴۱۲، ۴۱۵	تساریخ عمومی هنرهای مصور قبل از اسلام ۲۷۶	تجارب السلف ۲۹۴	تاریخ ملت گرجی ۵۵
تاریخ زرتشت ۳۴۲	تاریخ قدیم آشور ۱۲۷	تجلی پدر ۳۴۲	تاریخ موصل ۳۶۲
تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و... ۳۴۰	تاریخ قدیم ایران ۴۹، ۹۳، ۴۱۶	تجارب السلف ۲۹۴	تاریخ میراث ایران ۱۷۱
تاریخ ساسانیان ۸۷، ۲۰۹	تاریخ قدیم شرق نزدیک ۹۱	تجلی پدر ۳۴۲	تاریخ نفوذ خرافات و سحر و جادو در علوم تجربی ۲۸۸
تاریخ سرزمین بابل ۱۲۶	۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۲	تسحفه ناصری ۳۶۴، ۳۸۰	تاریخ و جغرافیای کردستان ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۶
تاریخ سرمازک سایکس ۱۳۴	۳۲۹	۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳	۳۹۸
تاریخ سلیمانیه ۳۷۶	تاریخ قدیم کردستان ۶۶	۳۹۸	۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸
تاریخ سلیمانیه و انحائها ۳۷۶، ۳۷۸	تاریخ قدیم مشرق نزدیک ۱۱۸	تحقیقات ام. دیا کونوف ۸۰	تاریخ وقایع گد ۱۷۹، ۱۸۰
تاریخ سیاسی ساسانیان ۲۳۰	تاریخ کردستان ۱۰۳، ۴۳۱	۹۶	تاریخ و منشاء نژادی کردها ۱۷
۲۴۷	تاریخ کرد و کردستان ۶۶	تحقیقات باستان‌شناسی	تاریخ هنرمندان ۲۹۴
تاریخ سیستان ۲۱۰	۶۷، ۶۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۶	راجع به ایران ۱۲۸	تاریخ هنرهای باستانی ۲۸۴
تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ۲۸۲	۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴	تحقیقات درباره اصل و مبدأ فرهنگ ابتدائی اسلاوها ۶۱	تاریخی در جنوب کردستان ۱۱۴
تاریخ شرفنامه ۴۳۱	۳۹۳، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۴۰	تحقیقات درباره ایران ۴۰۸	تازی ۷۳، ۴۵۰
تاریخ شهر و شهرنشینی ۱۸۵	تاریخ کرد و کردستان و توابع ۳۲۱، ۳۲۲	تحقیقات هولسینگ در مورد اقوام مزوپوتامیا ۱۰۵	تازیان ۳۳۸
تاریخ صنایع ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲	تاریخ کلیسای قدیم ۳۲۱	تحقیقاتی درباره ساسانیان ۲۷۳	تاسیت ۴۳
تاریخ صنایع ایران ۱۳۲	تاریخ گزیده ۳۴۵، ۴۲۴	تحقیقاتی درباره ساسانیان ۲۷۳	تالتای ۱۲۸
۱۸۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۷	تاریخ ماد ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۹۰	تحقیقی درباره لهجه کردی سلیمانیه ۴۱۷	تالواتو ۴۶
تاریخ صنایع پوپ ۲۱۳	۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸	تحقیقی در تاریخ کرد و کردستان ۹۵	تاوریسیلاس ۲۳۹
تاریخ صنایع و اختراعات صنعتی ۲۹۱	۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰	تخت ۴۲۳	تاورنیه ۲۷۴
تاریخ طاق بستان ۳۱۰	۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳	تخت جمشید ۱۶۲، ۱۶۹	تاوه‌گویی ۴۳۳
	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸	۲۸۲، ۴۱۸	تایگر ۴۴
			تأمل ۳۴۲
			تباتی ۲۹۷

توفیق حاجیف ۱۷۷، ۲۱۴	توسر ۲۵۴	ترو دانزین ۱۲۸	تخت سلیمان ۲۰۵، ۲۹۹
توفیق وهبی ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۵	تنگ چارمن ۴۷	تروشکا ۳۰۹	۳۲۶، ۳۵۲
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳	تونمس چهارم ۱۲۸	تسلیم تسلما ۳۶۰	تخت طاقدیس ۲۶۰
۴۴۰، ۴۴۱	تونه رو ۴۷	تسنن ۳۷۶	تخی نخعی گو تواماردی ۶۸
توکولتی اینورتا و ۶۸، ۹۵	توابع ۴۳۹	تسیاس ۳۲۲	تراژان ۲۰۷
توکیو ۲۵۹	تواریخ ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴	تش ۳۳۴	ترانه‌های کردی ۴۳۶
توگولتی نیراری ۱۳۳	۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱	تشا ۳۳۴	ترایانوس ۲۳۳
توله دان ۴۵۰	۱۹۳	تصوف ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۶۴	تربیت جسمانی ۳۹۱
تول هلدان ۷۴	تواریخ ایام ۱۳۰	۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۹، ۴۰۵	تربیت روحانی ۳۹۱
توماس آرتسرونی ۷۴۳	تواریخ سلاله اول بابلی ۱۱۹	تعلیقات ۳۵۵	ترجانی‌زاده ۲۵۲
تونس ۳۰۴	تواریخ مربوط به هزاره سوم	تغزغز ۳۴۵	ترجمه تاریخ طبری ۲۱۷
تویسرکان ۲۸	قبل از میلاد ۱۱۲	تفسیر القران ۴۷۴	ترسیان ۳۱۶
ته اورلیا ۱۴۱	توبه ۳۷۹	تفسیر المیزان ۴۷۴	ترشیز ۳۲۹
تهران ۶۲، ۷۱، ۲۱۰، ۳۰۳	توپ قازاب ۴۷	تفسیر نمونه ۴۷۴	ترک ۲۳۵، ۲۸۱، ۳۴۵، ۳۷۳
۳۵۲، ۳۵۵، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۹۴	توپلیاش ۱۱۸	تفلیس ۳۵۴	۳۷۸، ۴۱۳
۴۰۳	توتماس ۱۱۹	تقسیم بندیهای قبایل ماد ۱۳۸	ترک تبار ۳۴۶
تهلیل ۳۸۹، ۳۹۸	توجه ۳۹۷	تقویم البلدان ۴۹	ترکستان ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۵
تهم شاهپور ۲۱۲	تورابراتور ۳۲۴	تقویم التواریخ ۳۲۲	۳۰۹
تیت لیو ۲۰۳	تورات ۴۴، ۹۴، ۱۲۹، ۱۶۷	تقویم محلی کردی ۴۵۱	ترک سیاه ۲۵
تی تی ۱۹۵	۲۸۹، ۴۷۴، ۴۷۷	تقی‌زاده ۴۴۶	ترک کوهی ۴۵۱
تی. دانگین ۱۴۴	تورات عربی ۱۳۱	تقی نصر ۲۶۹	ترکمستان ۴۴۱
تیر ۴۴	توران زمین ۱۸۱	تکاب ۲۹، ۲۸۵، ۲۹۹	ترکها ۲۸، ۲۸۴، ۴۰۴، ۴۷۲
تیرداد اشکانی ۲۲۹	تورانیان ۹۹	تکامل فنودالیسم در ایران	ترکه رش ۲۵
تیرداد دوم ۳۷، ۲۱۵	توریز ۲۱۵	۲۴۵	ترکی ۲۵، ۲۵۲، ۴۰۳، ۴۴۰
تیرداد سوم ۲۳۴	تورفان ۳۴۱، ۴۲۰	تکیه ۳۸۱	ترکیه ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۲۲، ۲۵
تیریکا ۱۱۰	تورفان خوجو ۳۴۶	تکیه بابا خلیفه ۳۸۱	۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۶، ۴۸
تیریگان ۹۰	تور و دانزین ۱۱۵، ۱۸۰	تلخان ۳۸، ۴۵	۶۱، ۶۶، ۷۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۹۲
تیریگان ۱۱۱	توروس ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳	تلخه رود ۵۰	۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۹
تیسافرن ۱۹۸، ۲۰۱	۵۰، ۱۳۱، ۲۰۳	تلویزیون ۴۳۷	۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۱، ۳۱۸
تیسفون ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۹	توس ۹۸	تمدن اسلامی ۳۰۰، ۳۰۲	۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۳
۲۳۰، ۲۷۰	توسعه سریع و سایر ارتباطات	تمدن ایران ساسانی ۲۱۵	۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۳، ۴۲۵
تیشاری ۱۱۸	توسی ۴۳۷	۳۴۲، ۳۴۳	۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۰
تیگرا ۳۴، ۴۴	توسه ۹۸	تمدن ایرانی ۲۶۱، ۲۳۴، ۲۵۹	۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۷
تیگران دوم ۵۶	توشایاوان ۱۳۲	تمدن قفقاز ۳۵۶	ترگوم ۴۷۴
تیگرت ۳۰۶	توشراتا ۱۲۹	تمهیدات عین القضاة ۳۵۵	ترموبولیس ۱۹۵
تیگرس ۱۳۵	توشرته ۱۲۳	تناسخ ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵	تروان ۹۹

جورقان ۷۲	جلاء الاكدار و السيف البتار	ج.راولینسون ۱۶۸، ۲۰۸	تیگلات ۸۰، ۱۳۱
جوزناباربارو ۲۷۴	۳۹۶	جرجانیه ۳۷۵	تیگلات پلاسر سوم ۱۴۳، ۳۳۳
جوزهر ۸۶	جلد هفتم از شاهنامه	جسرج کامرون ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۸۹	تیگلات پلایزر ۹۴
جولا مرگ ۲۲، ۳۴، ۳۷، ۳۷	فردوسی ۸۶	جرجی زیدان ۴۴۹	تیگلات پلایزر اول ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵
۲۸۹، ۴۴	جلگه بین‌النهرین ۳۳، ۳۸	جردهغان ۷۲	تیمور لنگ ۲۹۱، ۲۹۲
جولامرگی ۴۳۳	جلوان ۲۳۵	ج.رنارد ۲۸۵	تیموریان ۲۳
جوله مرگ یا جولامرگ ۳۲	جلیل دستخواه ۳۲۸، ۳۳۷	جزیره ابن عمر ۲۲، ۲۳، ۲۶	تیورین ۲۸۳
جهان ۲۵۶	جمال‌الدین حسینی ۳۵۶	۲۷، ۳۶، ۴۷	تی‌مُلدان ۷۴
جهان اسلام ۳۱۵	۳۵۸، ۳۶۲	جزیره کردستان ۴۷۴	ثبتی ۳۷۰
جهانگشای جوینی ۴۶۳	جمال‌زاده ۴۵۳	جزیره ارمن ۲۸	ثعالی ۲۱۸، ۲۶۰، ۳۱۳، ۴۴۹
جه زنی ۹ روز ۴۵۰	جم خانه ۴۰۲	جزیره عربستان ۳۰۴	ثغور ۷۲
جهودان ۲۷۰	جمشید ۸۰	جزیره بن عمر ۶۵	ثمانین ۴۷۴
ج.هوسینگ ۱۱۷	جمشید جم ۷۳، ۴۴۷	جزیره عربستان ۳۰۴	ثنویت ۲۲۳
جیب زاویه ۲۹۷	جملی کارری ۴۷۳	جزن بلیندانه ۴۵۱	جابارق ۷۲
جیحون ۱۸۱	جمهوری ۲۲۹	جعفر صادق (ع) ۳۷۷، ۳۸۸	جابلاق ۴۷
جیلویه ۸۶	جناب ۳۷۴، ۳۷۵	جغتو ۳۸، ۴۵، ۱۳۹، ۱۴۴	جاحظ ۲۴۹، ۲۹۰، ۴۵۳
جی. مارکوارت ۱۳۸	جنبه ثانوی مصورتها یا	جغرافیای تاریخی دنیای اسلام ۲۹۱	جاف ۱۸۱، ۲۹۳
جیمز موریه ۷۴، ۹۹، ۴۵۰	«وکالیزم» سانسکریت ۷۹	جغرافیای تاریخی	جالینوس ۲۸۸، ۲۹۴
چارق ۴۶۰	جندی شاپور ۲۹۵	سرزمینهای خلافت شرقی	جاماسب اورامی ۹۷
چاک یا خوب ۴۶۹	جنسن ۱۲۷	۴۳، ۴۵، ۲۱۰، ۲۹۱، ۳۱۵	جاماسب نامه ۹۷
چال میران ۴۲	جنگ کسوف ۱۸۱	۳۱۶، ۳۱۷	جام خسرو ۲۷۷
چپارش = سیاه کوه ۳۹	جنگهای صلیبی ۲۳۶، ۳۰۴	جغرافیای غرب ایران ۳۹	جامعه باستانی ۱۳۹
چرخنده ۳۷۱	جنگهای موریکیوس و ایرانیان ۲۱۳	۴۴، ۴۷، ۱۷۵	جامعه ماد ۹۳
چریکه ۴۳۵	جنگیان ۲۴۹	جغرافیای کردستان ۱۴۸	جامه یادون ۴۰۲
چریکه ملی ۴۳۸	جنگی دوست ۳۷۶	۴۲۲، ۴۲۳	جامی ۳۶۸
چریکه‌ها ۴۳۶	جنوب غرب مشهد ۳۲۹	ج. کریستی ویلسن ۲۵۹	جانیک ۵۱
چشتیه ۳۶۹	جوانرود ۴۲۳	جکسن ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۰	جاوانیه ۷۲
چشمه آسیاکهنه ۵۱	جوانشیر ۲۴، ۲۸	جکسون ۳۲۲	جاودانان مدس ۳۳۱
چشمه عموقبر ۴۶۹	جوئر ۲۴۶	جگر خوینی کردی ۴۳۸	جبال ۲۶، ۷۲
چکوانی ۴۲۷	جودی ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۷۱	جلال‌الدین همائی ۴۴۷	جبال اصفهان ۴۱۰
چلبی یا چلب ۳۵۹	۷۷، ۱۰۷، ۱۰۷، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۶	جلال همائی ۴۴۶	جبال عراق ۲۸
چم بلم ۳۱۷	جورج اسمیت ۴۷۶	جلاله‌وند ۴۰۴	جبرئیل ۲۴، ۲۸، ۵۱، ۴۰۲
چمپارا ۳۹۸	جورجیس ۲۹۵	جلالی ۳۶۸، ۴۲۷	جبل الحارث ۴۷۳
چم خالو ۴۵	جوردو ۱۹۶	جلالیه ۷۲، ۳۶۹، ۳۷۴	جبل جودی ۴۷۷
چم سقر ۴۵	جوردی ۴۷۲، ۴۷۴	جلالیه یا خاکساریه ۳۷۴	

چم لیلای ۴۶	حاجی بکناش ۳۷۲	حسن بصری ۳۶۵، ۳۷۷، ۴۴۹	حاجی فیروز ۴۵۸	حضرت عیسی ۳۱۶	حسن بصری ۳۹۲، ۳۹۱
چنگیز ۳۴۵	حاجی قادرکونی ۴۳۳	حسن فیض بیگی ۱۵۳	حاجی موگونیف ۴۰۵	حضرت محمد (ص) ۲۴۶، ۳۹۱	حسن بن علی (ع) ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۴۸
چوارقاپور ۲۱۴	حافظ ۳۶۸	حسن بن علی (ع) ۲۵۴	حافظ ابرو ۲۹۲	۲۹۰، ۳۳۱، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۹۱	۲۹۹، ۲۸۶، ۱۶۳
چوپان ۴۵۳	حافظ شیرین ۷۵	حسین پسر محمد ۲۳۸	حال یا جذبه ۳۹۷	۴۰۳، ۳۹۴	حسین مثنی ۳۷۶
چوپانان ۸۷	حام ۹۴، ۷۲، ۷۰	حسین حزنای موکریانی ۱۰۵	حام بن نوح ۱۶۷	حضرت مسیح ۱۷۷، ۲۸۲	حسین بن علی (ع) ۲۵۴
چوپان بُر ۳۹	حامورابی ۹۳	حسین سلطانزاده ۱۸۵	حامی ۶۲	حضرت موسی ۳۲۵	حسین بن علی (ع) ۲۳۸
چوستی نیانوس ۲۷۲	حاشی ۲۵۲	حسین سیدالشهدا (ع) ۳۷۷	حیب السیر ۳۲۴	حضرت مهدی امام ۴۰۴	حسین حزنای موکریانی ۱۰۵
چول قادی ۴۷	حیباله تابانی ۶۸، ۶۶، ۹۵	حسینی ۳۸۸	حیباله تابانی ۶۸، ۶۶، ۹۵	دوازدهم (ع) ۴۰۴	حسین پسر محمد ۲۳۸
چون سر شکستن ۴۰۲	۱۰۶، ۱۲۶، ۱۳۹، ۳۵۰، ۳۵۱	حسین صلیبی ۳۶۴	۳۶۹	حضرت نوح (ع) ۳۲۱، ۴۷۲	حسین حزنای موکریانی ۱۰۵
چهارشنبه سوری ۴۵۳	حبیب عجمی ۳۷۷	حسین سیدالشهدا (ع) ۳۷۷	حجر آقا ۴۳۸	۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷	حسین سلطانزاده ۱۸۵
چهران پهلوی ۲۵۰	حج اکبر ۳۶۴	حسینی ۳۸۸	حج اکبر ۳۶۴	حفره شیطان ۴۷	حسین سیدالشهدا (ع) ۳۷۷
چهره‌های بزرگ شرق است ۳۸۳	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حکارتی ۲۷، ۵۱، ۱۳۳، ۳۵۱	حسین سیدالشهدا (ع) ۳۷۷
چهل تن ۲۲۲	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۳۶۲، ۳۸۴، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۳۸	حسینی ۳۸۸
چهل چشمه ۳۸، ۴۰، ۴۵	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۴۴۵، ۴۶۸	حسینی ۳۸۸
چهل نابالغان ۴۲	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حکومت اور ۴۷۶	حسین صلیبی ۳۶۴
چیا ۱۰۳	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حکیم عمر خیام نیشابوری ۴۲۷	حسین صلیبی ۳۶۴
چیران تخمه ۱۹۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۴۲۷	حسین صلیبی ۳۶۴
چی چست ۴۸، ۱۰۰، ۲۹۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حکیم لوکری ۴۴۷	حسین صلیبی ۳۶۴
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۲	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حلاج ۳۵۵	حسین صلیبی ۳۶۴
چیلیا کوموس ۲۳۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حلاجیه ۳۵۶	حسین صلیبی ۳۶۴
چین ۳۵، ۹۴، ۲۳۰، ۲۵۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حلب ۱۲۶، ۲۵۴	حسین صلیبی ۳۶۴
۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حلبچه ۳۹۷	حسین صلیبی ۳۶۴
۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۹، ۳۱۳	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حلوان ۴۷، ۶۶، ۱۰۲، ۲۱۳	حسین صلیبی ۳۶۴
۳۲۳، ۳۴۵، ۳۴۶	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۲۱۴، ۲۳۵، ۲۶۵	حسین صلیبی ۳۶۴
چینی ۹۴، ۲۵۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حماسی ۴۳۸	حسین صلیبی ۳۶۴
چینیان ۲۵۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمامچی ۴۵۳	حسین صلیبی ۳۶۴
حاج سیدهادی ۳۸۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمامی ۴۵۳	حسین صلیبی ۳۶۴
حاج شیخ خالد ۳۸۲	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمداله مستوفی ۲۶، ۲۴۰	حسین صلیبی ۳۶۴
حاج شیخ مصطفی کورکه ۳۸۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۲۸۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۴۵	حسین صلیبی ۳۶۴
حاج قادر کونی ۱۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمرین ۲۰۳	حسین صلیبی ۳۶۴
حاج کاک احمد شیخ ۳۸۳	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمزه اصفهانی ۳۲۲	حسین صلیبی ۳۶۴
حاجی ۲۱۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حمورابی ۸۲، ۱۱۶، ۱۱۸	حسین صلیبی ۳۶۴
حاجی آباد ۲۴۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	۱۱۹	حسین صلیبی ۳۶۴
حاجی ابراهیم ۳۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حنبلی ۳۷۶	حسین صلیبی ۳۶۴
حاجی برابیم ۳۹	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حسین صلیبی ۳۶۴	حجرتان ۳۱۳، ۳۱۴	حنفیان ۳۵۰	حسین صلیبی ۳۶۴

اجتماعی و فرهنگی ایران...	خریسیوس ۲۳۹	خاندان سیری ۳۹۸	حنی ۶۸
۲۷۶	خزانی ۴۷۴	خاندان شمذینان ۲۸۳	حنونیان ۲۴۹
خلاصه سرانجام ۴۳۲	خزر ۱۳۸، ۱۲۵، ۸۹، ۸۸، ۴۶	خاندان طویله ۳۹۸	حواریون حضرت مسیح(ع)
خلاصه الکرد و کردستان	خزینة الاصفیاء ۳۸۸	خانقاه ۳۸۱	۴۶۳
۳۹۳	خسرو ۲۹۹	خانقین ۴۰۴، ۲۱۴، ۲۹	حواشی تاریخ ماد ۱۲۰
خلفای راشدین ۲۲۲، ۲۹۰	خسرو آرشا کیدی ۲۳۷	خانه ۱۳۹، ۱۴۴	حوزه شرقی انجمن
خلفای عباسی ۲۷۴، ۲۲۸	خسرو انوشیروان ۲۷۷	خانه به دوش ۳۷۲	باستان‌شناسی ۵۵
خلفای فاطمی ۴۶۳	خسرو اول ۲۹۵، ۲۳۷	خانی کالیات ۶۷	حیدرآباد ۴۸، ۵۰
خلفای اموی ۴۴۹	خسرو اول ۲۷۷	خانیکف ۶۲	حیدری ۲۷۴، ۳۸۷، ۴۲۷
خلیج اسکندرون ۲۹، ۴۸	خسروین محمدبن منوچهر	خاورمیانه ۹۴	حیدریان ۳۷۳
۳۰۵، ۶۳	اردلان ۴۳۱	خبرگان قانون ۲۳۲	حیدریه ۳۷۳
خلیج عقبه ۹۶، ۱۶۷	خسرو پرویز ۱۷۵، ۲۰۹	خبر یوسوی ۱۷۹	حیران ۳۰۱
خلیج فارس ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۵	۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳	ختم ۳۹۷	حیره ۲۴۹
۴۱۰، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۰۷، ۶۳	۲۳۴، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۱۰	ختمه ۳۹۷	حیلة بن سالم ۲۷۵
خلیفه ۲۷۰، ۳۸۱	۳۱۱	ختم یادکر ۳۹۷	خابلوم ۱۱۱
خلیفه اول مسلمین ۳۷۰	خسرو دوم ۲۷۷	خج ۴۳۶	خابور ۲۸۶
خلیفه دوم ۳۲۲	خسرو کشاورز ۲۳۷	خدای آفتاب ۱۲۵	خابیلکین ۱۱۱
خلیل بگ جاف ۱۶	خسرو ملقب به تیرداد دوم	خدای انلیل ۱۱۸	خابور ۹۶
خواجهگان ۳۸۸	۲۲۸	خدای خورشید ۳۰۸	خانی ۱۱۸
خواجهگان عزیزان ۳۹۹	خسرو و شیرین ۴۳۶	خدای طوفان ۱۲۵	خارجیان ۲۰۰
خواجه بهاء‌الدین نقشبندی	خسروی ۲۱۴	خدر ۲۳۹	خازر ۱۳۴
۳۹۲	خشیایار شاه ۱۹۵، ۳۱۴، ۴۵۶	خدریق ۲۳۹	خاطرات سفر عیسی و
خواجه خواجهگان ۳۷۰	خشتریه دوم ۱۹۳	خراسان ۷۲، ۱۲۵، ۱۵۲	عبداله امیدوار ۳۸۷
خواجه علاء‌الدین عطار ۳۹۰	خشتر اوایریا ۳۳۵	۲۶۵، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۲۷	خاقان ترکی ۲۲۰
خواجه غریب نواز ۳۷۰	خشتریه ۱۷۵	خراسان و ماوراءالنهر ۳۲۸	خاکساریه ۳۹۶
خواجه قطب‌الدین بختیار	خشتره پان ۱۸۶	خربوط ۶۳	خاکه لیوه ۴۵۱
اوشی کاکوی ۳۷۰	خشتریت ۴۱۰	خربوت ۲۳، ۳۴، ۴۳، ۱۳۱	خالتی ۴۲۷
خواجه محمد ۳۹۱	خشتریه ۱۷۲، ۱۷۴	خرخال ۴۶۴	خالد ذوالجناحین ۳۹۶
خواجه محمد احمد طاهری	خضر ۲۳۹، ۳۷۸	خرداد ۷۳، ۳۳۵	خالد کذاب ۳۹۵
عراقی ۳۸۸	خضر پیامبر(ع) ۴۵۱	خردادبه ۳۲۲	خالدی ۸۳، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۳۵
خواجه محمد بابا سماسی	خضر زنده ۴۵۱	خسرد مقدس یا اسپتامینر	۱۹۶
۳۸۸	خضر نیی ۷۴، ۳۵۱	۳۵۹	خالدیه ۶۷، ۴۲۷
خواجه معین‌الدین چشتی	خط کردی ۴۴۰	خرده اوستا ۳۳۵	خالق ۳۳۴
سنجری اجمیری ۳۶۹، ۳۷۰	خفتیان ۲۶	خرکوهی ۱۲۲	خانا ۱۱۹
خواجه نصیرالدین طوسی	خفی ۳۷۹	خرم آباد ۲۸	خان ابدالها ۴۰۳
۳۵۱	خلاصه تاریخ سیاسی،	خروج الکوسج ۴۵۸	خاندان بارزانی ۳۹۸



خواجه نظام الملک ۲۵۱	دارو ۱۱۵	دايرة المعارف اسلامى ۳۹۹	دربند زنگى ۲۶
۲۵۲	داروجان ۴۶	۴۲۵، ۴۰۴	در تاريخى هزاره‌ها ۱۴۶
خوارج ۲۹۸	داريال ۶۱	دايرة المعارف بزرگ اسلامى	۱۷۲
خوارزم ۲۶۳، ۳۷۵، ۳۲۳	داريوش ۲۶، ۷۹، ۸۰، ۱۳۴	۲۳۷	در تنگ ۲۷
خواندمير ۳۲۴	۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶	دايرة المعارف مذهب و	درخت عشق ۴۷۲
خربوشكى ۱۱۹	۲۰۲، ۳۱۴، ۴۰۹	اخلاق ۱۹۳	درخشنده ۴۸
خوتن ۴۱۸	داريوش اول ۱۱۰، ۱۹۲	دايك ۵۵	درزيگر ۴۱۸
خوجوى تورفان ۲۷۵	۱۹۳، ۲۶۵	داى موند ۲۸۶	درسيم ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۳
خورخوره ۳۸، ۴۵، ۴۶	داريوش بزرگ ۲۲۴	دبورت ۲۸۶	درفش كاويانى ۷۳
خورشيد خرامان ۴۳۴	داريوش سوم ۲۰۱	دب.ما كدونالد ۳۶۶	در كردى ۴۰۲
خورشيد و خاور ۴۳۶	داريوش كبير ۲۷۱	دبيراد مهيش ۲۴۹	در كه حيه ۴۰۲
خوزستان ۲۲، ۲۹، ۳۳، ۴۲	داستان امام دارينه ۴۷۰	دبيران ۲۴۹	در كه شيطانيه ۴۰۲
۴۷، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۶۵، ۳۳۹	داستان انوشيروان و پير زن	دبيران بابلى ۱۲۰	در گذرگاه تاريخ ۴۷۳
۴۲۵	۲۵۳	دجله ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۳۴	در نه ۲۷
خوش آو ۵۱	داش تپه ۱۳۱، ۱۴۴	۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۴، ۶۴، ۸۵	دروازه آسيا ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
خوشو ۱۸۰	داغ = كوه ۳۵	۸۹، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰	۳۱۲، ۳۱۳
خياط ۴۱۸	داغ گلى ۵۰	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۲	دروازه آسيا ۳۰۸
خيالى و عبدالحكيم خيال	دافوق ۴۷۰	۲۰۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۷، ۲۹۳	دروسى درباره اسلام ۳۶۷
۳۹۶	دا كوكا ۳۴۸	۳۰۵، ۳۰۶، ۴۷۴	درويش ۴۰۲
خيام نيشابورى ۴۵۳	دالاهو ۴۷، ۴۲	دخانيات ۱۵۹	درويش ابراهيم قندوزى
خيرنى ۲۱۲	دالى ثيان ۱۴۱	دخان يامه ۳۴۲	۳۷۰
خيونى‌ها ۲۱۱	داليا ۱۴۲	دخمة ايوان فرهاد ۱۸۶	درويشى ۳۷۶
خيوه ۳۰۱	داليان ۱۹۱	دخويه ابوالقاسم عبدالله بن	دره الشكرت ۳۳
دنو ۳۳۷	دامغان ۱۶۹	عبيداله ۳۲۵	دره الشكرت ۴۳
دنو ياديو ۳۳۱	داناي سيميار ۳۳۰	در ۶۴	دره بختان ۱۱۹
دائيتى يا ۳۲۹	داننا ۳۶۶	درآباد ۷۲	دريانى ۴۳۷
داتار ۳۳۴	دانشگاه آكسفورد ۴۷۵	درآمد ۳۸۴	دريچه اروميه ۱۹، ۲۴، ۲۸
داتيس ۱۹۵	دانشنامه ايران و اسلام ۴۷۲	دراور ۸۹، ۱۳۴	۴۵، ۴۸، ۸۴، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲
داذبونده ۸۷	۴۷۳	دراویش قادری ۳۵۶، ۳۶۷	۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸
دارايگرد ۸۷	دانوب ۲۳۳	۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۵	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۱
دارازم ۴۳۶	داني قاشان ۴۰	۴۰۵	۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۳۴، ۲۹۹
داراياز ۲۹۹	داود الطائى ۳۷۷	دراویش نقشبندى ۳۹۲	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۴۲۶
داراياس ۲۹۹، ۴۵۹	داود پاشا ۳۹۵	درايوور ۱۰۷	دريچه وان ۲۷، ۳۶، ۵۰، ۵۸
دارجا ۳۲۳	داويد = داود ۲۳۹	درباره جامعه ماد ۹۳	۲۰۷، ۲۳۹
دارمستتر ۹۷، ۲۴۹، ۳۲۹	دايرج ۷۲	درباره مجسمه عتيق ۱۱۳	دريچه شاهى ۴۸
۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳	دايرة المعارف ۱۲	دربند تاج خاتون ۲۶	دريچه قهر ۴۷

دین ۳۴۳	۴۱۷	دُل آهو ۴۱، ۴۲، ۴۷	دریاز ۲۹۹، ۲۵۹
دیناور ۴۷	دونادون ۴۰۱	دلایل ۴۳۱	دریاشور ۴۹
دین زردشتی ۳۲۱	دون علی ۴۰۱	دلفان ۴۰۴	دریای ارجیش ۵۰
دین کرت ۴۲۸	دونباش ۱۲۰	دلیل العارفین ۳۷۰	دریای بالتیک ۵۶، ۵۸، ۶۱
دینکرد ۳۳۷، ۴۴۷، ۴۴۸	دو.و. استرووه ۱۱۶، ۱۱۹	دلیوس ۲۰۴، ۸۸	دریای تبلیس ۵۰
دین مانی ۳۵۶	۱۸۹	دماوند ۷۴، ۴۵۰	دریای خزر ۱۰۰، ۱۳۰، ۲۰۴
دینور ۲۶، ۷۰	دهبگری ۶۸، ۶۰	دمشق ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۹۶، ۴۳۸	۲۶۵
دینهای ایران باستان ۱۹۰	دهستان ۲۰۷	دناو ۲۱۹	دریای سرخ ۹۴، ۱۶۷، ۳۰۴
۳۲۸، ۳۲۷	دهکده خان تختی ۲۲۹	دنیق ۲۱۹	دریای سیاه ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۲۹
دیو ۷۰، ۳۳۳	دهلاکانی ۴۷	دنگ ۲۰۹	۳۳، ۴۸، ۵۸، ۶۳، ۲۲۸، ۲۲۷
دیوان شمس تبریزی ۳۷۱	دهلی ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵	دوازده امام ۳۹۹	۳۰۴، ۲۶۷
دیوان قطران تبریزی ۲۴۰	دیبا آکو ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴	دوالیم ۲۲۳	دریای کاسپین ۱۴۲
دیوان کبیر ۳۷۱	۱۹۴	دودمان آریانیها ۹۹، ۱۱۸	دریای مازندران ۴۱۷
دیودور ۱۸۰، ۱۸۲	دیاربکر ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۶۵	۱۲۷	دریای مدیترانه ۲۹، ۴۸
دیوک ۱۷۳	۷۷، ۱۳۱، ۱۷۰، ۲۱۱، ۲۴۶	دور آشور ۱۲۷	۳۰۵، ۲۶۳
دیوکس ۹۸، ۱۷۰	۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۱	دوران باباسرهنگ ۴۳۲	دز ۴۷
دیوکلینانوس ۲۳۷	۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۵	دوران بسی خیری ۱۵۱، ۱۵۳	دزفول ۴۷، ۲۹۶، ۴۰۶
دیوک یادیاکو ۱۷۰	۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۵۴، ۴۲۷	۱۵۵، ۱۵۴	دستبند ۴۶۴
دیولافورا ۲۱۲	۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴	دورود ۱۱۵	دستگرد ۲۴۶
دیوها ۳۳۷	دیاریگری ۴۲۸	دوره آفرینش ۴۰۱	دستگرد ۲۱۴
دیوید فریزر ۱۹۷	دیاله ۴۷، ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۸	دوره باباناووس ۴۳۲	دستگرد خسرو ۲۱۴
ذبیح‌اله بهروز ۳۲۲	۱۳۹، ۲۰۳	دوره پیر عالی ۴۳۲	دستوران ۲۴۹
ذبیح‌اله صفا ۲۷۶، ۲۹۵	دیاله سفلی ۱۱۵	دوره چلشن ۴۳۲	دستور زبان کردی ۴۲۳
ذکر جلی ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۹	دیانت آراج-۴۵۱ ۷۴	دوره شاخوشین ۴۳۲	دشتیان ۴۵۳
۳۸۰، ۴۰۰	دیانت زرتشتی ۳۳۶	دوره عابدین ۴۳۲	دشت حاجی حسن ۶۰
ذوالاکف ۲۱۱، ۲۵۸	دیشانا ۱۱۸	دوره علی ۴۰۱	دشت میشان ۲۲۵، ۲۵۳
ذهاب ۴۷	دیدنی نواز دینی کهن ۳۲۲	دوره لرستانی یا شاه خوشین ۴۰۱	دشتهوان ۴۵۳
ذیل نیکتین ۳۸۳	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷		دفتر بزدیور ۴۳۲
رنوچنگه ۴۵۵	۳۳۸	دوره هفتوانه ۴۳۲	دفتر دیوان بزرگ (گه وره)
رنوف نوکلی ۳۸۰	دیرسم ۲۹، ۱۳۱	دوزخ ۳۳۲	۴۳۲
رئیس ایل بیگزاده ۴۶۲	دیکتاتور ۲۳۰، ۳۹۸	دوک ۲۱۹	دفتر ساوا ۴۳۲
رئیس‌نیا ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۴۶	دیگلت ۳۴، ۴۴	دوکوتزبونه ۴۷۳	دقیقه سفر ۱۵۷
۲۶۸، ۲۷۲، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۳	دیلمی ۲۳۸	دولاو ۳۸۴	دقوق ۴۶۳
۳۴۷، ۴۱۵، ۴۲۰	دیلمیان ۲۳۸	دولت‌شاه سمرقندی ۴۶۳	دکارت ۱۰
رابان ۱۱۵	دیلمیان قدیم ۴۲۴	دوله جوان ۵۱	دکان داوود ۱۸۶
رابرت دایسون ۱۴۹، ۱۵۰	دیماند ۲۸۶	دومرگان ۳۸، ۴۰، ۴۶، ۲۲۹	دکوته شارک ۴۷۱

روشن رنگ ۱۱۵	رقه ۲۹۷، ۲۸۵، ۲۹	رزآو ۴۶	۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
روشنی ۳۲۱	رکوب کوسج ۴۵۸	رسانیا ۲۸۷	رابطه ۳۹۷
روضه السلام ۳۸۸	رم الذیوان ۸۶	رساله‌ای در تصوف ۳۷۰	رابعه عدوی ۳۶۵
روضه الصفا ۲۹۰	رمب ۴۶۵	رساله آداب دم زدن ۳۷۰	راحة الصدور ۳۷۸
روغن مادی ۱۸۷	رنسانس ۴۲۲	رساله خطی مرآة الحق ۳۷۶	رازلیق ۱۳۱
روم ۱۰، ۱۳، ۱۴۱، ۱۶۹، ۲۰۵	روادی شدادیه ۲۴۰	رساله کردها ۴۲۲	راغب ۲۷۴
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸	روادیه فضلیویه ۸۸	رساله وجودیه ۳۷۰	رافله ۴۱۵
۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	رواندوز ۲۷، ۶۴، ۴۲۶	رستم ۹۹	راگونی ۸۳
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳	روانسر ۴۲۷	رستم التواریخ ۲۲۱	راگورانی ۴۲۴
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳	روانوز ۴۴۹	رستم الحکما ۲۲۱	رامان ۱۰۲
۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱	روایت دینکرد یا دین کرد ۴۴۹	رستم زال ۹۳	رام راتوخ ۳۴۲
۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲	روپشت تند ۴۶۴	رستم زال ۹۳	راولینسون ۱۷۵، ۱۹۴
۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴	روچن ۴۵۴	رسول الله ۳۲۵	راوناورم ۲۸۰
۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۷	روح اسلام ۲۹۳	رسول زوره ۴۳۶	راوندیه ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
۳۱۶، ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۴۹	روح الحیات ۳۴۳	رسول مصطفی زاده ۴۳۶	راهبان نسطوری ۲۸۰
رومن گیرشمن ۱۵۰، ۱۵۷	روح حانیان ۲۴۹	رش بلک ۴۶۵	راه شاهی ۲۶۵
۱۶۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۲۰، ۲۲۵	روحانیون ۲۵۶	رشحات عین الحیوة ۳۹۱	راهنمای صنایع اسلامی ۲۸۶
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴	روحانیون یا آثروان ۲۴۸	رشه با ۳۵۷	راههای شوسه ۴۳۷
۲۷۱، ۲۷۳	روحی ارباب ۳۴۱	رشید کیخسروی ۱۵۳، ۱۵۴	راههای هراتی ۴۳۷
رومی ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۵۸	رودخانه گادر ۱۵۸	۱۵۵	رایس ۳۶۱
۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۶۱	رودخانه هومار ۴۴	رشید یاسمی ۶۲، ۶۴، ۶۹	رأس العین ۲۸۷
رومیان ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۳۲	روز امام ۴۵۵	۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۱۰۲، ۱۱۳	رأس العین یا رسالتیای
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۶۷	روزبهان ۳۷۵	۱۱۷، ۱۲۰، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۳	رومیها ۲۸۶
۲۸۱، ۲۹۶، ۲۹۹	روزنامه کیهان ۱۲	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۷	ریاط ۱۰۳
رومیها ۲۴، ۶۷، ۲۴۶، ۲۷۷	روزیکه ۴۲۷	۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۰	ریاطی ۳۷۲
۲۷۹، ۲۸۶، ۳۱۵، ۳۱۷	روزه لسکو ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳	۴۳۹	ریواری شین ۳۷، ۴۴
رومی یونانی الاصل ۲۱۱	روس ۱۰، ۲۴، ۲۸۴، ۴۱۷	رصدخانه مراغه ۳۵۱	ربیعة بن نزار ۶۹، ۷۰
رویتر ۲۱۳	۴۷۵	رضا شاه پهلوی ۲۵۳، ۳۰۳	زث ایشتر ۲۴۸
رها ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۴	روستایان یا واستریوشان ۲۴۹	۴۶۳	رحمانلو ۵۰
۲۹۵، ۳۱۵	روسها ۴۷۵	رضاقلی هدایت ۳۲۵	رحیم رئیس نیا ۱۷، ۴۹، ۱۴۳
ری ۱۸۱، ۲۶۵، ۳۲۵، ۴۱۱	روسی ۵۵، ۳۶۶، ۴۰۰، ۴۰۴	رضا مشایخی ۱۹۱	۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۹
۴۱۵	روسه ۲۵، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۴۶	رضی ۳۹۸	۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۲۹
زیبکا ۳۴۷	روسه ۲۵، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۴۶	رطل ۲۹۲	۲۶۱، ۳۴۴، ۴۱۵، ۴۴۰
زیج ۶۲	۲۶۹، ۳۸۳، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۴۰	رغه یازی ۱۹۴	ردوزی ۳۶۶
زیچارد شیردل ۳۰۴، ۳۴۹	۴۴۲، ۴۴۱	رفاعیه ۳۷۲، ۳۶۹	ردوسو ۱۲۲
زیچارد فرای ۱۷۰، ۱۸۵		رقصنده ۳۷۱	ردی ۳۲۴

ریچاردن ۱۵۵	زی.ای. یامپولیسک ۱۰۷	زرتشتی گری ۳۶۶	تاریخ ۲۸۵
ریچاردن.فرای ۲۵۶	زبان ۴۱۴	زردشت ۸۰، ۹۷، ۱۸۹، ۳۰۹	زندیه ۱۰۷
ریچارد هارتمان ۳۶۶	زبان آری ۱۷۰	۴۰۳، ۳۶۴، ۳۲۱	زقمر ۴۷۰
ریشه نژادی کرد ۶۲	زبان ادبی کردی ۴۳۰	زردشت کرد ۳۲۱	زنگاروری ۱۹
رینولد نیکلسون ۳۶۶	زبان انزائی ۴۱۲	زردشتی ۱۸۳، ۲۳۲، ۲۳۵	زنگان ۳۲۵
رؤسای اول ۱۴۵	زبان اوستا ۴۱۲، ۳۲۸	۴۲۹، ۳۹۹، ۳۵۴	زوارتون ۳۸۸
زآثار ۳۲۴	زبان اوستائی ۴۱۳، ۴۰۹	زردشتیان ۳۳۰، ۳۶۰، ۴۰۰	زور بن ضحاک ۲۶
زاب ۱۱۸، ۱۱۴، ۸۵، ۱۷۷	زبان پهلوی ۹۷، ۴۱۳، ۴۱۴	زرزا ۲۳۹	زوه ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
۱۱۴، ۲۱۱، ۲۲۸، ۳۰۶	۴۱۵، ۴۴۶، ۴۵۲	زرشک ۴۶	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲
زایان ۱۱۴	زبان دیرین آذربایجان ۱۹۱	زرک ۴۷۲	۱۶۳، ۱۸۸، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۳۳
زاب بزرگ ۲۲، ۲۶، ۱۳۱	زبان‌شناسی کردی ۴۴۱	زروان ۳۴۲	زهاب ۱۰۲
۱۴۶، ۴۱۵، ۴۲۶	زبان کردی ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲	زروان آنارک ۳۶۰	زهنر ۳۲۳
زاب سفلی ۱۱۴	۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۸	زروان هیربذ ۲۵۴	زیب ۴۳۱
زاب کوچک ۲۹، ۳۵، ۲۸۹	زبان لوحه داریوش ۴۱۷	زروانی ۳۶۰	زیبار ۳۹۸
زابلستان ۹۹	زبان مادستان ۴۱۵	زریان ۴۳۶	زیبیه ۱۵۵
زایسکی ۵۵	زبان مادی ۹۷، ۴۰۸، ۴۰۹	زربنه رود ۳۸، ۴۵، ۱۳۹، ۱۴۴	زیزان ۶۸
زاخو ۱۳۴، ۱۶۷، ۳۰۸، ۳۵۱	۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵	زکی محمد حسن ۲۹۴	زیکرتو ۱۴۲
۴۲۷، ۴۷۷	زبان و فرهنگ عامیانه آستی	زکی ولید طوغان ۳۷۳	زیگرتو ۴۵۷
زاربیونوس ۵۶	یا آسی ۷۹	زکی ولیدی طوقان ۱۷۷	زیمری ۱۰۳
زاره ۲۱۳، ۲۶۰	زبانهای آسیای مرکزی ۳۲۸	زلون ۳۲۲	زین التجار شافعیان ۳۵۰
زاره نقوش برجسته ۳۱۲	زبور ۳۴۶	زmqان ۴۶	زینت ۳۴۳
زارا ۶۸، ۱۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷	زرتشت ۸۴، ۲۱۶، ۲۵۳	زمین‌شناسی ۳۱	زینتا ۲۳۰
زاگرس ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۶	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷	زنبیل ۳۸۴	زیوه ۱۴۸
۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۶۴، ۶۸، ۷۹	۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳	زنجان ۳۲۵، ۳۷۲، ۴۰۵	زیویه ۱۴۸
۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۱۰۵	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	زنجیرلی ۵۸	زی یا زاب ۳۵، ۳۷، ۴۴
۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۴۰۹	زند ۸۴، ۳۲۱، ۳۳۵	زی به ۲۲
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۸	زند ۹۷، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۹	زبابا ۴۳۲
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۳	زرتشت پیامبر ایران باستان	۴۲۱، ۴۲۸	زاین ۲۷۷
۱۷۹، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵	۳۲۵	زندان ۲۱۴	زاک دومرگان ۳۲، ۳۵، ۳۸
۲۹۲، ۳۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷	زرتشت سیاستمدار یا	زن در حقوق ساسانیان ۲۴۸	۳۹، ۴۴، ۱۷۵، ۲۱۲، ۲۱۴
زاگروتی ۹۴	جادوگر ۳۲۸	زندگانی مانی ۳۴۵	۳۱۰، ۳۱۳، ۴۶۱، ۴۶۲
زاگروس ۹۵	زرتشت مادی ۴۱۱	زندگی روزمره در چین قبل	زا کوب ۳۷۳
زامرأ ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۰	زرتشتی ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۸	از حمله مغول ۲۹۲	زاله آموزگار ۳۲۴
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۷۳	۳۵۵، ۳۵۶	زندگی روزمره مسلمین در	زان پانیت ۴۷۴
زانشالی ۱۱۵	زرتشتیان ۲۵۴، ۳۲۵، ۳۵۸	قرون وسطی ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۶	زاورود ۲۲۳
زاهر ۲۸۷	۳۵۹	زندگی و کار در دوران ماقبل	زوج فریزر ۱۹۳

سپوت ۴۸	سالاریان ۲۳۸	سارگن ۶۴	ژ.دومرگان فرانسوی ۱۰۱
سپینا اورمیتی ۳۳۵	سالاریه ۲۳۸	سارگن آشوری ۸۰	ژرمن ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
ستاره پرستان ۳۶۳	سال کیه ۴۴۶	سارگن دوم ۱۲۸، ۱۲۳، ۱۶۴	ژن به ژنه ۴۶۶
ستاره خانم ۴۳۵	سالنامه تحقیقات شرقی	۱۸۷، ۱۷۰	ژن به ژنه و بعضی از مراسم
ستوت پسن و گات‌های	امریکا ۱۰۲	سارگون ۱۰۲، ۷۶، ۱۴۴	آن ۴۶۶
زرتشت ۳۲۴	سالنامه‌های آشور ناسیراپال	سارگون اول ۷۵، ۹۱، ۹۸	ژنرال سایکس ۱۹۳
سجستان ۷۲	درم ۱۰۴	۱۰۱	ژئوگرافیک ژورنال ۱۰۳
سدراپا ۲۹۶، ۴۰۶	سالنامه‌های آشور ناصر پال	سارگون دوم ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۸	ژونی یاگوتی ۷۷
سیر ۶۶	۱۳۹	۱۵۶، ۱۵۵	ژوستین ۲۰۳، ۳۲۲
سراب ۱۳۱	سالنامه آشور ناسیراپال ۱۲۲	سارلا گاب ۱۱۰، ۱۱۱	ژوستی نیان ۲۸۰
سرابیون ۲۸۱	سامانیان ۴۳۰	ساروق ۴۵	ژوستی نین ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۴
سراج‌الدین ۳۹۷	سامرا ۳۲۹	ساری قامیش ۲۵	۳۴۶
سرالمستید ۱۳۴	سامسونیلونی ۱۱۸	ساسان ۲۰۹	ژول مول ۲۱۸
سراورل استین ۱۵۹	سامسون ۱۱۸	ساسانی ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۱۲	ژوبینن ۲۱۱
سرای. اچ. لی یارد ۳۱۳	ساموزات ۲۱۲	۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۵	ژیبرچنه و گل ۴۶۴
سرپرستی سایکس ۱۰، ۶۲	سامی ۶۲، ۶۶، ۳۶۶	۲۲۸، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۵۹	سلاوشیان ۳۳۲
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۹	سامی‌ها ۶۱، ۶۲	۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۹	سابلاغ ۱۱، ۲۷، ۴۴، ۴۸، ۱۲۷
سرپرستی کاکس ۲۶۸	ساتورها ۷۳	۳۰۸، ۳۱۰، ۴۱۳	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۵
سر پل ذهاب ۲۸، ۳۸، ۱۰۱	سانسکریت ۷۹، ۹۰، ۱۲۵	ساسانیان ۱۲، ۱۴، ۴۵، ۸۶	۱۷۶، ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۵۵
۱۰۴، ۱۸۶، ۴۰۴، ۴۰۵	۱۲۹	۹۰، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲
سربهن ۴۰	ساروا ۴۵۷	۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۶	سابلاغ مهاباد ۴۴۰
سرجان ملکم ۹۹، ۴۲۵، ۴۲۸	ساروا ۳۹	۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰	سابلاغی ۴۳۰
سرداران ظلمانی ۴۰۳	ساروالان ۳۲۷	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵	سایان ۳۶۳
سرداران نورانی ۴۰۳	ساروکن سیگتون ۳۱۲	۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷	ساحل بلند ۴۴
سردشت ۲۷، ۴۴، ۱۲۸، ۱۳۹	سایکس ۸۹، ۴۱۷	۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴	ساخ ۱۲۲
۱۲۴، ۲۹۹، ۴۵۱، ۲۵۹	سیک احمدخانی ۴۴۱	۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۱۵	سادات ۳۷۶
سرراولنسرون ۴۰۵	سیک ددی ۱۸۸	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸	سادات بررنجه ۳۷۷
سرزمین زرتشت ۳۲۶	سیک‌شناسی ۸۸، ۱۹۰، ۳۱۴	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۰	سادات حسنی ۳۷۶
سرزمین ماد ۱۶۸	۴۰۹، ۴۱۰	۴۴۸، ۴۵۳	سادیسمی ۲۳۳
سرزمینهای خلافت شرقی	سیکل ۲۸۲	ساسرو ۶۶	سازاتگوبی سین ۱۱۱
۲۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۳	سیلان ۳۱، ۳۲۵، ۳۲۶	ساطررون ۳۱۵	سازاک ۱۷۹
۳۱۸	سپاهیان یا جنگیان ۲۴۸	ساکارتی ۴۵۷	سازال ۴۶
سرسارگون باستانی ۱۱۳	سپتیاک ۱۹۲	ساکارتیان ۱۴۲	سارد ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۶۵
سرسپردن دم ۴۰۵	سپتنامه ۴۱۱	ساکرس ۴۵۷	ساردو ۲۶۶
سرسیدنی اسمیت ۹۶، ۱۲۶	سپتیمان ۴۰۹	ساکرس ۴۵۷	ساردوری ۱۴۳
۱۳۴، ۴۱۶، ۴۱۷	سپتامینو ۳۳۴	سالار مرزبان ۲۳۸	ساردی ۱۹۳

سنت اگوستین ۳۴۷	سلطان خلیل ۳۸۸	سفرنامه کلایویخو ۲۹۲، ۳۰۱	سرشیو ۴۵۲
سنت سوفیا ۲۸۳، ۲۸۴	سلطان سنجر سلجوقی ۳۱۵	سفرنامه مقدسی ۲۸۱	سرفهای ۲۴۶
سنت لئون ۳۴۶	سلطان صلاح‌الدین ایوبی	سفرهائی به کردستان ۴۷۷	سرکینگ ۱۲۶
سنجایی ۴۰۴، ۴۲۷	۳۴۹، ۲۷	سفیان ثوری ۳۶۵	سرگذشت زن و تعصب در
سنجاییها ۳۹۹	سلطان علاءالدین محمد	سفیدرود ۴۶، ۹۰	کردستان ۴۷۰
سنجار ۲۷، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۹۷	خوارزمشاه ۳۷۰	سفیر اسپانیا ۴۷۴	سرگرد نوئیل ۴۶۷
۳۱۵، ۴۲۷، ۴۷۶	سلطان محمد فاتح ۲۷۹، ۲۸۴	سفیر اسپانیا در دربار تیمور	سرمارک سایکس ۲۷، ۷۷
سنجاری ۴۲۷	سلطان نورالدین محمد ۳۰۵	۲۹۲	۳۴۹
سنجه ۳۱۷	سلطان ولد ۳۷۱	سفینه نوح ۴۷۲	سروان ب. دیکسون ۴۷۷
سند ۲۶۷	سلماس ۱۴۵، ۱۸۶، ۲۲۹	سقز ۲۷، ۳۵، ۱۲۷، ۱۳۸	سروان یادباله ۴۰
سندولان ۳۸۴	۲۷۶	۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۶	سر ویلیام اورین ۲۹۴
سندولان ۳۸۴	سلمان فارسی ۳۶۵، ۳۹۱	۲۸۵، ۲۹۹، ۳۸۴، ۴۵۲، ۴۵۹	سریاش یا شورباش ۱۲۲
سن ژاک ۴۷۳	۳۹۲	۴۶۹	سیریانی ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۸۸
سقر ۲۸	سلمانه سرو ۹۵	سقین دل ۱۳۱	۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۶، ۴۷۴
سنگاپور ۱۰۹	سلم نصر ۶۸	سکائی ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۷۶	سری سقطی ۳۷۷
سنگز ۳۱۷	سلوکی ۲۰۳	سکائی‌ها ۱۵۶، ۱۶۳	سعدی ۴۴۶
سنگ نبشته قوانین حمورابی	سلوکیان ۱۷۷، ۲۰۲، ۴۱۳	سکانشاه ۲۵۰	سعد ۲۳، ۲۷
۱۲۵	سلوکیه ۲۰۲	سکاها ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶	سعیدالهدا ۳۵۰
سندج ۲۷، ۴۰، ۶۳، ۹۳	سلوکیها ۱۳۴، ۲۰۳، ۲۰۵	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹	سعید نفیسی ۱۳۸، ۱۶۲
۱۳۲، ۳۹۵، ۴۲۶	سلیمان ۷۱، ۲۳۵	سکایی ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۸۸	۱۶۹، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۳
سنوزونیک ۳۱	سلیمانی ۴۲۸	سکاییها ۱۶۴	۴۴۸، ۴۵۶
سنه ۲۷، ۴۰، ۱۳۹	سلیمانیه ۲۷، ۴۰، ۶۴، ۱۰۲	سکرمه ۴۰	سعدی ۳۴۶
سنه دژ ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶	۱۰۳، ۱۴۴، ۲۷۷، ۳۳۰، ۳۷۷	سکستان ۲۵۰	سفالین ۳۲۲
۶۳، ۱۳۲	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۳، ۳۹۵	سک و سکا ۱۷۸	سفرالاسرار ۳۴۶
سنه رود ۴۶	۴۰۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۵۱	س کیسون ۱۱۳	سفر الجابره ۳۴۶
سنه ندژ ۴۲۶	۳۶۵ سما	سگستان ۱۷۶	سفر باستان‌شناسی ۲۱۳
سنه یا سندج ۳۸	سماع ۳۶۵، ۳۷۱	سگوند ۴۲، ۴۰۴	سفر به بین‌النهرین و
سنی ۳۷۳، ۳۷۳	سماع فرقه اهل حق ۴۰۴	سلاجقه ۳۱۵	کردستان در لباس مبدل ۵۹
سنی و شافعی ۳۵۲	سمرقند ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۴۵	سلجوقی ۲۰۳، ۲۲۸	سفرنامه جکسن ۲۲۹، ۳۲۵
سو ۳۵	۴۶۳	سلجوقیان ۲۳، ۲۷۹، ۲۹۳	۳۲۶
سواحل بلند ۳۰۶	سمیرامید ۱۳۲	۳۶۰	سفرنامه ناصر خسرو ۲۸۱
سویارتو ۱۱۳	سمیرامیس ۹۹، ۱۳۲	سلسله الذهب یا زنجیر	سفرنامه ویلیامز جکسن ۳۲۴
سویارتیم ۱۲۶	سناخریب ۱۳۴، ۴۷۷	زرین ۳۹۱	سفرنامه ابن بطوطه ۳۸۷
سویارو ۱۲۶	سنای ۱۴۱	سلطان اسحق ۴۰۱	سفرنامه ابن حوقل ۴۹
سویاری ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰	سناط زاده ۲۳۴، ۲۵۶	سلطان الملک الناصر ۳۰۴	سفرنامه باستان‌شناسی ۲۱۴
۱۳۱	سنبه ۴۱	سلطان الهند ۳۶۹	سفرنامه جیمز موریه ۴۵۰

سویاریان ۱۲۹	۱۶۸	سیداحمد رفاعی ۳۷۲	سیف‌الدین محمود نقشبند
سویاریها ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	سومر آریان ۸۲	سیداحمد کسروی ۲۱۵، ۳۸۹	
سویان ۱۴۱	سومری ۱۱۵، ۵۳	سیف‌الدین نجم آبادی ۳۲۸	
سوزیر ۱۲۶	سومریان ۱۲۱	سی کیو ۴۲	
سودهودان ۸۴	سومریها ۸۲، ۱۰۸، ۱۰۸	سیکورایی ۱۰۴	
سوران ۷۲، ۲۶۵	۱۱۶، ۱۱۳	سیلک ۱۸۸	
سوران پهلوی ۲۵۰	سومل ۳۲۳	سیمرغ ۳۱۲	
سورانوس ۲۸۸	سون ۶۷	سیمره ۲۸، ۴۲، ۴۷	
سورانی ۴۲۷، ۴۵۱	سونی نیان ۱۴۱	سیمری‌ها ۵۸	
سورچی ۳۵۱	سون ۴۳۰	سیمساط ۳۱۷	
سورشلن ۴۳۱	سوزه‌رک ۲۳، ۳۶	سیمور ۶۶	
سورن اسپه ۲۱۸	سوه‌رگ ۲۷	سیمورم ۱۱۵	
سوره ۴۳۳	سوی ۲۷	سیمینه رود ۳۸، ۱۴۴، ۱۶۶	
سوری ۲۸۰، ۳۶۶	سویل ۳۹۸	سینیمار ۳۱۱	
سوریا ۱۲۵	سوه نه ۱۲۰	سیواس ۲۹	
سوریاش ۱۲۳	سهرورد ۳۷۲	شابهش ۴۶۵	
سوریای ۱۲۳	سهروردیه ۳۶۹، ۳۷۲	شاپور ۲۹۵، ۳۳۹	
سوریکاش ۱۲۸	سه سال در آسیا ۴۰۵	شاپور اول ۸۷، ۲۱۰، ۲۳۶	
سوریه ۲۹، ۳۳، ۴۳، ۱۰۲	سهم خاور نزدیک در دانش	۳۴۰، ۳۴۶	
۱۲۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۰	مردم‌شناسی کردها، چرکسها	شاپور پرش ۲۱۵	
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۷۳	و ایرانیها ۶۴	شاپور دوم ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۱	
۲۹۷، ۳۰۱، ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۹۳	سهند ۳۱، ۱۴۴	۲۳۴، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۲	
۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹	سیاحتنامه دوم ۷۴، ۹۹	شاپور سوم ۲۱۶	
۴۴۱	سیاحتنامه موریه ۲۰۸	شاخ‌طور عابدین ۶۸	
سوسیان ۱۰۳	سیاست نامه ۲۵۱، ۲۵۲	شادکامان دره قره سو ۴۳۹	
سوفسطانی ۳۶۴	سیا کسار ۱۲۸	شاذلی مغربی ۳۷۱	
سوفسطانیه ۳۶۴	سیامند ۴۳۶	شاذلیه ۳۶۹، ۳۷۱	
سوفیست ۳۶۴	سی‌اوم ۱۱۱	شاذنجان ۷۲	
سوق الثمانین ۷۱، ۴۷۶	سیارو ۱۲۳	شاربازیر ۲۷	
سولاکی ۵۹، ۶۳، ۷۳	سیری ۸۳	شارکالی شاردی ۱۰۸	
سولان ۳۲۷	سی بن نه زیس ۱۹۷	شارلمانی ۲۷۷	
سولوکس ۲۰۲، ۲۰۳	سیپ پار ۱۰۱	شاروران ۲۹۹	
سولیمیرسکی ۱۷۸	سیت‌ها ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶	شاروبیران ۴۵۹	
سسومر ۶۶، ۷۸، ۹۸، ۱۰۸	۱۷۸	شاره ژور ۱۴۴، ۱۸۶، ۴۰۵	
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۷	سی‌جی ادموند ۴۳۳	۴۲۶	
	سیحون ۳۲۳	سیستان ۷۲، ۱۷۶، ۲۵۰	
		سیف‌الدین خان سردار ۴۶۲	شاریار ۴۳۵

شورش خان ۴۶	شعبان دوزگون ۲۳۵، ۱۶	شاهی ۴۹	شاعر ۴۶۵، ۴۳۴
شور محمود و مرز ینگان	شکاک ۴۲۷	شبانکاره ۲۰۸، ۸۶	شافعی رضی الله عنه ۳۸۹
۴۳۵	شکرالله ستدجی ۴۲۸، ۴۲۴	شب چهارشنبه سوری ۴۵۲	شالو ۴۶
شور و عشق حسین بن	شکیل ۲۸۲	شبدیز ۳۱۱	شام ۱۷۲، ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۷۰
منصور حلاج ۳۹۸	شکل دادن ۳۳۴	شستر ۵۰	۳۹۶
شوروی ۲۵، ۹۳، ۱۴۹، ۴۴۳	شکوه ۳۴۳	شیک ۳۵۲	شاهاشوموگین ۱۷۴
شوسفن ۱۱۵	شلمانسر سوم ۱۴۸	شیک‌ها ۳۵۳	شاهاموگین ۱۷۴
شوش ۲۹، ۴۲، ۴۷، ۶۸، ۱۰۱	شلمانه سر اول ۱۰۷، ۱۲۹	شتولزه ۵۹	شاهاناصر پنجم ۶۷
۱۱۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۵۸، ۴۵۶	شلمانه سر اول و دوم ۱۱۰	شتیکمان بوپخه نه ۴۵۷	شامشی آداد ۳۳۳
شوشا ۳۲	شل نصر سوم ۱۲۷	شجریان ۳۰۳	شامیان ۲۷۰
شوشتر ۲۵۸، ۲۹۶، ۴۰۶	شمارمی ۹۹	شدادیان ۳۴۹	شانتر ۶۲
شوشی ۱۱۴	شمال افریقا ۳۴۹	شرافت ۳۴۳	شاهپور دوم ۳۰۹
شو کامونا ۱۱۹	شمال غرب ۳۲۶	شرح زندگانی اردشیر ۱۹۶	شاهپور سوم ۳۰۹
شوگر ۴۶۶	شمذینان ۱۳۲، ۴۲۷، ۴۳۷	شرح ستون پیروزی در	شاهپور شهبازی ۳۲۲
شولگی ۱۱۵	شمذینان ۳۷، ۱۳۲، ۳۸۳	شیخان ۱۰۴، ۱۱۲	شاهپورگان ۳۴۰
شولمه ۱۱۰	۳۹۴	شرح گلستان ۳۷۹	شاه خوشین ۴۰۱
شومو ۱۲۳	شمس الدینان ۳۸۳	شرح مارک آنتونی ۲۰۵	شاهرخ شاه تیموری ۳۷۳
شوهجان ۷۰، ۷۲	شمس‌الدین تبریزی ۳۷۱	شرف‌الدین محمد نقشبندی	شاهریز ۴۶
شوهر آهو خانم ۴۳۹	شمس‌الدین تبلیسی ۳۵۱	۳۸۸	شاهزادگان سکائی در زوه
شهبازی ۳۲۳	شمس‌الدین محمد تبریزی	شرفخان ۴۳۳	۱۵۳
شهر الشر ۲۶	۳۷۱	شرفخان تبلیسی ۶۹	شاه سلطان حسین ۲۲۱
شهر بازار ۲۷	شمس‌الدین مولانا محمد	شرفخانه ۵۰	شاهسون ۱۸۱
شهر زرتشت ۳۲۵	شیرانشی ۳۵۱	شرفنامه ۱۹، ۶۹، ۹۲، ۱۵۰	شاه طهماسب صفوی ۳۵۱
شهر زور ۷۲، ۱۰۲، ۱۲۷	شمس تبریزی ۷۵	۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۱۹	شاه عباس ۲۷۱
۱۸۶، ۲۹۸، ۳۳۰، ۴۲۶، ۴۰۵	شمس ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۰	شرفنامه شرف‌الدین تبلیسی	شاه عباس کبیر ۲۲۰
شهر ژور ۲۶، ۱۴۴	شناسائی و ابداع خواندن	۳۵۱	شاه عبدالله دهلوی ۳۹۵
شهرستان ۲۰۷	خطوط و... ۲۹۸	شرلک ۹۰	شاهکرد ۳۴۸
شهرستانی ۳۵۵، ۴۰۲	شنو ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۴۵۳	شرمزن ۹۰	شاه کوه ۴۱
شهر شهیدان ۲۸۱	۴۵۹	شروشاو ۳۴۲	شاهنامه خوان ۴۳۵
شهر شیر ۴۷	شوالیه‌ها ۳۰۹	شریش ۱۲۷	شاهنامه خوانی ۴۳۵
شهر عشق ۴۰۱	شوان بران ۳۹	شریش خان ۴۶	شاهنامه فردوسی ۲۰۹، ۹۹
شهر مشهد ۲۹۶	شوباری ۹۷	شریشکان ۴۶	۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۶، ۴۰۹
شهر ویران ۱۴۴، ۲۹۹، ۴۵۹	شوباریان ۱۲۹	شط الحی ۴۵	۴۴۷، ۴۵۲، ۴۵۰
شهرهای ایران ۸۸	شوباریها ۶۶	شط العرب ۴۳	شاه نعمت‌الله ولی کرمانی
شهرهای ایران در روزگار	شوترنه ۱۲۳	شطرنج نامه ۴۳۶	۳۷۴
پارتیان و ساسانیان ۲۱۵	شوتروک ناحوته ۱۰۱، ۱۲۶	شعبان ۲۳۵	شاه نقشبند ۳۸۸



شیرگان ۲۹۳	شیخ علی طالبانی ۳۸۳	شیخ خالد ۳۹۲	۳۴۳، ۲۳۶
شیطان ۳۶۰، ۳۵۹، ۶۹	شیخ علی گاشیخانی ۳۸۴	شیخ داود طائی ۳۹۲	شهریار ۳۳۵، ۲۷۵
شیعه ۳۹۹، ۳۷۲	شیخ عمار یاسر ۳۷۵	شیخ رضا طالبانی ۴۳۳	شهریاران گمنام ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
شیعیان ۳۷۲، ۳۵۴	شیخ عمر ضیاءالدین ۳۹۷	شیخ سری السقطی ۳۶۷	۲۴۱
شیکاگو ۶۴	شیخ عیسیٰ ۳۸۲	شیخ سعید نواش ۳۸۳	شهریار چی دادا ۳۳۶
شیل ۱۲۵، ۱۱۲، ۱۰۴، ۱۰۳	شیخ فهیم اوراسی ۳۸۴	شیخ شهاب‌الدین ابرعبداله	شهریور ۳۳۵
شیمالی ۱۲۲	شیخ مجدالدین بغدادی ۳۷۵	یاقوت الحموی ۳۰۱	شه مال وزه لان ۲۳۶
شیندلر ۴۳۰	شیخ محمد ۳۸۲	شیخ شهاب‌الدین سهروردی	شهرمدان رازی ۲۴۹
شیوخ قادری ۳۹۵	شیخ محمد طویلہ ۳۹۷	۳۷۲	شیاک ۱۲۰
شوکارمون ۱۲۳	شیخ محمد علی ۳۸۳	شیخ شهاب‌الدین عمر	شیخ ابوالحسن خرقانی ۳۹۲
صابنه ۴۴۷، ۳۵۸، ۲۹۶	شیخ محمد علی حسام‌الدین	سهروردی ۳۷۰	شیخ ابوالعباس ۳۸۷
صابنی ۴۰۶، ۲۹۸، ۲۹۵	۳۹۷	شیخ صفی‌الدین اسحق	شیخ ابوالقاسم کشمیری ۳۹۲
صابین ۲۹۶	شیخ محمد نسیم سندجی	اردبیلی ۳۷۳	شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
صابی ۴۰۶، ۲۹۶	۳۹۵، ۳۹۳	شیخ طه ۴۶۹، ۳۸۴	۳۹۲
صاحب کرم ۴۰۱	شیخ محمد کفرای ۳۸۴	شیخ طیفور بن عیسیٰ ابی	شیخ ابو حفص عمر ۳۷۲
صارلی ۳۵۲	شیخ محمد نوده ۳۸۲	یزید بسطامی ۳۹۸	شیخ ابو علی دقاق ۳۹۲
صارمی ۲۹۸	شیخ محمد نودهی ۳۸۳	شیخ عبدالخالق ۳۹۹	شیخ ابی بکر شبلی ۳۹۲
صالحیه ۳۹۶	شیخ محمود حقیق‌زاده ۳۸۳	شیخ عبدالرحمن ۳۸۳	شیخ احمد احسانی ۳۷۷
صامغان ۷۲	شیخ محمود نه مر ۳۸۳	شیخ عبدالرزاق ۳۷۸	شیخ احمد قوچک ۳۸۷
صحنه ۴۰۴	شیخ معروف ۳۹۶	شیخ عبدالسلام بارزانی ۳۹۸	شیخ اسماعیل قصیر ۳۷۵
صحنه و هرسین ۴۲۷	شیخ معروف کرخی ۳۹۲	شیخ عبدالعزیز ۳۸۴	شیخ الاسلامی ۴۴۰
صخره شیخان ۱۱۴	شیخ موسیٰ ۳۸۲	شیخ عبدالقادر ۳۷۸	شیخان ۱۱۴، ۲۵۴
صدام حسین ۳۹۸	شیخ نجم‌الدین کبری ۳۷۰، ۳۷۵	شیخ عبدالقادر گیلانی ۳۳۱	شیخ بابا ۳۸۴
صدور یا فیضان متواتر	۳۷۵	۳۸۷، ۳۸۳، ۳۷۶، ۳۷۰	شیخ بایزید بسطامی ۳۹۲
باریتعالی ۴۰۱	شیخ نورالدین بریفکی ۳۸۴	شیخ عبدالکریم ۳۸۴، ۳۸۳	شیخ برهان ۳۹۸
صدیق بوره کلانی ۴۳۶	شیخ ولی تراش ۳۷۵	شیخ عبدالله دهلوی ۳۹۰، ۳۹۳	شیخ بهاء‌الدین ۳۸۴
صدیق صفی‌زاده ۴۳۵، ۴۳۲	شیخیان ۳۵۴	۳۹۳	شیخ بهاء‌الدین محمد اویسی
صدیقیه ۳۹۸	شیخ یحیی سهروردی ۳۷۲	شیخ عبیداله احرار ۳۹۸، ۳۹۹	بخاری ۳۹۹
صمصه ۸۰	شیدشیدان ۳۲۱	شیخ عثمان سراج‌الدین ثانی	شیخ تاج‌الدین زاهد گیلانی
صغیر ۳۹	شیرکو ۴۳۶	۳۹۷	۳۷۳
صفوی ۳۷۳، ۲۲۰	شیروان ۳۰۸	شیخ عثمان طویلہ ۳۹۷	شیخ جلال‌الدین بخاری ۳۷۴
صفویه ۳۷۱	شیروان شهر ۴۷	شیخ عثمان هارونی ۳۷۰	شیخ جنید بغدادی ۳۹۲
صلاح‌الدین ایوبی ۳۷۲، ۳۰۴	شیروانی جزیره‌ای ۴۲۷	شیخ عدی ۳۵۹، ۳۵۷	شیخ حبیب عجمی ۳۹۲
صلاح‌الدین زرکوب ۳۷۱	شیرین ۲۱۴	شیخ عدی (هادی) ۳۶۱	شیخ حسن گله زرده ۳۸۲
صلاحیه ۲۷	شیز ۳۲۵، ۳۲۴، ۲۹۲، ۲۷۵	شیخ علام‌الدوله گوجدوانی	شیخ حمشار ۳۷۸
صلح کل ۳۶۸	۳۵۲، ۳۲۷	۳۸۹	شیخ حیدر ۳۷۳

صلوات ۳۹۷	طریقه قادری ۳۹۱، ۳۸۴	عبدالسلام ماردینی ۳۵۲	۴۲۸، ۴۲۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۰
صلیبی ۲۳۵	طریقه قادریه ۳۷۵	عبدالعلی کارنگ ۱۹۱	۴۵۱، ۴۵۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰
صلیبون ۳۰۹، ۳۰۴، ۲۳۵	طریقه نقشبندی ۳۹۸، ۳۸۸	عبدالقادر گیلانی ۳۷۵، ۳۵۶	۴۷۶، ۴۷۷
صنایع ایران بعد از اسلام و... ۲۹۴	طسوج ۴۹	عبداللطیف بغدادی ۳۰۴	عرب ۶۹، ۲۸۱
صنایع ایران قدیم ۲۶۰	طغرل ۳۷۸	عبدالمخلص ۳۷۶	عرب ام عبیده ۳۸۷
صنعتگران و شهروندان ۲۴۹	طغرل سلجوقی ۲۴۱	عبداله ۳۷۶	عرب تبار ۳۷۳
صور ۲۰۱	طلسمی ۳۱۷	عبداله اویسی ۱۵۳	عربستان ۲۶۷
صورت داغی ۲۷۶، ۲۲۹	طنطای ۳۸۷	عبداله بیک مصباح الدیوان ۴۳۳، ۴۳۸	عرب‌ها ۱۲۳
صوفی‌گری ۳۶۷، ۳۵۸، ۳۵۵	طورسینا ۳۲۷، ۳۲۵	عبداله زشک ۳۵۱	عربی ۲۲۴، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸
صومعه سن جیمز ۴۷۳	طور عابدین ۴۲۷، ۱۰۰۸	عبداله فریار ۲۶۰، ۲۵۹	۳۵۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۱۹
ضحاک ۷۳، ۷۴، ۷۵	طوفان نسوح ۷۱، ۷۷، ۹۴	عبری ۲۸۸	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۳
ضحاک نازی ۴۵۱، ۳۲۱	طوبله ۳۹۷	عبیداله ایوبیان ۱۶، ۲۵۴	عربیت ۳۶۶
ضحاک ماردوش ۹۱، ۹۸	طهماسب صفوی ۳۷۱	۲۹۲، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۶۱	عربیم ۳۶۶
۱۶۱، ۳۳۷، ۴۵۰	طهمورث ۴۴۷	۴۶۳	عرفانی ۳۳۹
ضحاکیان ۹۱	طیفوریه ۳۹۹، ۳۷۲، ۳۶۹	عثمان پاشا سردار سلجوقی ۲۷۹	عرم ۷۲
ضیاءالدین ابوالبهاء ۳۹۳	ظفرنامه تیموری ۲۹۱	عثمانه وند ۴۰۴	عروه‌الرفعی ۳۹۰
طاق بستان ۲۶، ۲۱۲، ۲۷۲	ظلمات ۳۴۲	عثمانی ۲۴، ۳۳، ۲۲۸، ۲۶۹	عزرائیل ۴۰۲
۳۱۲، ۲۷۶	عارقان ۳۸۸	۲۷۰، ۳۸۲، ۳۸۳	عسکراف ۳۲۳
طامه کبری ۳۷۴	عامر ۷۰	عثمانیان ۲۲۸، ۳۷۲، ۴۰۳	عصر ایمان ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۹۴
طاووس ۳۶۱	عباس اقبال ۳۰۱، ۳۰۶	عثمانیها ۱۰، ۱۳، ۳۶، ۴۳، ۲۶۹	۲۹۷
طایفه سان ۴۰۳	عباس اول ۴۳۶	عجم ۷۰، ۷۱، ۲۸۱	عصر ایمان از مجموعه تاریخ تمدن ۳۰۰
طبری ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۸۶	عباس بن سالار ۳۵۰	عدنه ۲۹	عصر ایمان تاریخ تمدن ۲۷۴
طبل ۳۸۵	عباس زریاب خروئی ۲۱۸	عدویه ۳۶۵	۲۹۳
طرابوزان ۲۸، ۲۶	۲۵۶	عدوی ۳۵۶	عصر حجر ۱۶۷، ۱۶۸
طرانداز ۷۴	عباسی ۲۹۷، ۴۴۹	عدی بن مسافیر ۳۵۶	عطار ۴۰۱
طرائق الحقایق ۳۹۹	عباسیان ۲۸۶	عراق ۱۰، ۱۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹	عطار نیشابوری ۳۶۸
طروج ۴۹	عبدالحسین زرین کوب ۳۴۳، ۳۳۶، ۲۱۶، ۱۳۸	۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴	عظمت ۳۴۲
طرون ۴۳	عبدالحسین نوائی ۳۴۵	۶۶، ۷۱، ۱۰۲، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۶۷	ع. فریار ۲۸۶
طریح ۵۰	عبدالخالق غجدوانی ۳۹۱	۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۵۲	عفریت ۳۳۲
طریقت اهل حق ۴۰۰	عبدالرحمن جامی ۳۹۰	۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۳۰	عقره ۳۱۳، ۴۲۷
طریقت قادری ۳۸۲، ۳۷۷	عبدالرحمن خازنی ۴۴۷	۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۶۲	عقل ۳۴۲
۳۸۴	عبدالرحمن شرفکنندی ۴۳۶	۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۳	علامه محمد قزوینی ۴۶۳
طریقت نقشبندی ۳۹۶، ۳۹۳	۴۴۰	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵	علامه مسعود مردوخ کردستانی ۹۹
طریقت نوربخشی ۳۷۸	عبدالرزاق سمرقندی ۲۹۲	۴۰۶، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷	علم اقتصاد ۲۶۹
طریقه رفاعیه ۳۸۷			

فرآورت ۴۱۰	غوث آباد ۳۸۴	عنایت اله رضا ۲۱۵، ۲۳۶	علم قومیت ۴۰۸
فرات ۲۳، ۳۳، ۳۶، ۴۳، ۴۵	غوث اعظم ۳۷۵	۳۴۲، ۳۴۳	علمی ۱۹
۸۵، ۸۹، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۹۷	غوث گیلانی ۳۷۵، ۳۸۰	عوارف المعارف ۳۷۲	علوی‌ها ۳۹۹
۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۹۷، ۳۰۶	غور ۹۳	عونیکی ۴۲۷	علی ۴۰۲
۳۱۷	غوردی ۱۰۷	عهد حجر قدیم ۶۴	علی آباد ۲۷، ۲۷۲، ۳۵۲، ۳۸۴، ۴۲۷
فرات وسطی ۱۱۹	غیاث‌الدین بن همان‌الدین	عهد عتیق ۳۲۹	علی اصغر حکمت ۲۷۶
فرانسوالنورمان ۱۶۷	الحسینی ۳۲۴	عید ۷۴، ۴۵۸	علی اصغر سروش ۳۴۱
فرانسوی ۳۲، ۱۰۵، ۱۱۴	غیاث‌الدین نقشبند یزدی	عیدالکردی ۹۹	علی اکبر جعفری ۳۲۲، ۳۲۴
۱۴۹، ۱۶۰، ۲۱۳، ۳۰۶، ۳۵۸	۳۸۹	عید بهار ۴۵۸	علی الرضا(ع) ۳۷۷
۴۷۴	فانک ۳۳۹	عید کردی ۴۵۰	علی الشرقی ۳۵۸
فرانسه ۱۰، ۱۲۴، ۱۵۴، ۲۳۰	فارس ۳۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۶	عیسوی ۲۳۴، ۲۹۶، ۳۵۶	علی اللهی ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۹
۲۶۹، ۳۴۵، ۳۴۹، ۴۱۷، ۴۳۱	فارسانمه ۳۴۱	عیسوی پناه ۲۳۴	۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
۴۳۲	فارسانمه ابن البلخی ۸۶	عیسوی رحیم ۲۳۴	علی بن ابی طالب(ع) ۳۹۲
فراورتیش ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	فارسانمه ناصری ۲۰۹	عیسی ۴۰۲	علی بن حسین ۳۹۱
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	فارسی ۶۵، ۹۷، ۲۲۲، ۳۹۶	عیسی برزنجی ۴۰۱	علی پاشا صالح ۲۹۸
فرای ۱۳۳، ۱۵۵	۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸	عیسی بهام ۲۲۹، ۲۶۸، ۴۴۸	علی حاکمی ۱۵۹
فردریک کومن ۴۰۵	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱	عیسی مسیح(ع) ۳۴۴، ۳۴۸	علی حریری ۴۳۷
فردوسی ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲	۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۵۶، ۴۷۲	عیسی یوسف ۳۵۸	علی رش ۳۵۳
۳۲۱، ۳۳۸، ۳۴۶، ۴۳۳	فارسی قدیم ۴۱۹، ۴۲۱	عیلام ۹۳	علی زین العابدین(ع) ۳۷۷
فردیناند یوستی ۳۲۹	۴۲۸، ۴۲۹	عیلامی ۹۳، ۱۱۳، ۱۶۷، ۱۸۹	علی سامی ۲۵۹
فرس قدیم ۴۱۷	فارسی هخامنشی ۴۰۹	۴۰۹، ۴۷۷	علی سیاه ۳۵۳
فرشتگان برتر ۳۳۴	فارقلیط ۳۴۴	عین القضاة ۳۵۵	علی سیده ۴۴۱
فرشته ۳۳۵، ۳۳۵	فاروق کبخسروی ۵۱	عین سپینا ۲۷۷	علی(ع) ۴۰۰
فرش زمستانی ۲۷۷	فاطمیان ۳۰۴، ۴۶۳	عیون الاخبار ۷۱	علی کامران بدرخان ۴۳۸
فرضیه جدید تکلم ۵۵	فان فلوتن ۲۵۴	غار ۶۸	علی محمد افغانی ۴۳۹
فرعون مصر ۱۱۹، ۱۲۸	فتحعلی شاه قاجار ۴۵۰	غار سلیمان ۶۸	علی مظاهری ۳۰۰
فرغانه ۹۴	فتح قسطنطنیه ۲۸۴	غار کندوک ۳۱۳	علی نقی وزیری ۲۷۶
فرغانی ۲۹۷	فتوح البلدان بلاذری ۱۰۷	غراوی ۳۵۸	عمادالدین زنگی ۳۰۴
فرقماطینا ۳۴۶	۳۲۵	غرب ۳۲۶	عمادی ۴۲۷
فرلانی ۳۵۸	فتوح الغیب ۳۷۸	غرب آسیا ۳۴۹	عماده ۱۷۴
فروردین ماه ۴۴۷	فجر الاسلام ۳۲۲، ۳۳۳	غرب ایران ۳۲۷، ۴۱۰	عمار یاسر ۳۶۵
فروزان ۴۸	فخر داعی گیلانی ۶۲	غزالی ۳۶۸	عمر بن خطاب ۳۲۲
فروغ جاودانی ۴۵۵	فخریک ۱۷۵، ۱۸۶	غلامرضا انصاف پور ۳۴۰	عمر خیام نیشابوری ۷۴
فرهاد چهارم ۲۰۵، ۲۰۶	ف.دلیتزج ۱۱۸	غلامرضا معصومی ۱۵۹	۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰
فرهادک ۲۰۶	فرانورتس ۱۷۴	۱۶۱	عمرو ۷۰
فرهادگاه ۱۷۵		غلاة شیعه ۴۰۱	عمید ۳۶۴

قره میسن ۲۶	المخرمی ۳۷۶	فقیه طبران ۴۳۳، ۴۳۷	فرهاد نعمانی ۲۴۵، ۲۴۶
قرزل آیرماق ۱۸۱	قاضی رکن‌الدین ۲۴۰	فکر ۳۴۲	فره اورتیش ۱۷۲
قرزل اوزن ۳۸، ۴۶، ۹۰، ۱۰۰، ۱۴۲	قافلانکوره ۱۴۲	فلات پامیر ۵۵	فرهنگ تاریخ و جغرافیای
قرزل ایرماق ۱۹۲	قالی گره‌دار ۳۱۳	فلاندن ۲۲۹	عمید ۴۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۴۲
قرزلباش ۴۰۳	قاموس ۱۶۷	فلسطین ۱۶۱، ۳۲۷، ۳۹۶	فرهنگ عامیانه ۴۵۳
قرزلباشان ۴۰۳	«قاموس» کتاب مقدس ۹۴	۴۵۱	فرهنگ عمید ۳۶۴
قرزلباشها ۴۰۴، ۴۳۶	قانع ۴۵۲	فلوکل ۳۴۳	فرهنگ کردی ۴۳۲
قرزل قلا ۳۸۴	قانون همه ملت‌ها ۲۳۲	فلیپ عرب ۲۳۶	فرهنگ کردی-فرانسه ۴۴۱
قرزل قلعه ۳۸۴	قاهر ۳۵۱	فنیقه ۲۶۳	فرهنگ ماد ۴۳۲، ۴۳۵
قرزوبن ۸۴، ۹۰، ۱۳۷، ۴۰۳، ۴۰۵	قاهره ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۸	فوائح الجمال و فوائح	فرهنگ معنوی مردم
قرزوبنی ۲۸۱، ۳۲۲، ۴۶۳	قباد ۴۵	الجلال ۳۷۵	آذربایجان ۳۳۶
قسطنطنین ۲۲۳، ۲۷۹	قباد دوم ۲۵۱	فواد سفر ۳۶۲	فرهنگ معین ۱۷۶
قسطنطنیه ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰	قباد یا کواد ۲۵۳	فورتوس ۱۸۲	فرهنگ مهر ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۴
۲۸۴، ۲۸۳	قبر مادر زرتشت ۳۲۶	فون لوشان ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳	۳۳۸، ۳۳۶
قسه کوته زارک ۴۷۱	قبطی ۲۹۸	فون مینورسکی ۱۲	فرهنگی به زبان کاسی - کدی
قسی ۲۳۳	قدس شریف ۳۰۴	فون هامر ۳۹۱، ۳۹۹	۱۲۰
قشیری ۳۶۸	قدسیه ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱	فهرست اسامی پادشاهان	فریب خوردن حضرت آدم
قصر شیرین ۲۸، ۲۱۴، ۲۷۱	قرآن کریم ۷۱، ۲۹۶، ۳۵۷	سومر و دیگران ۱۰۹	۲۸۸
۴۲۷، ۴۰۴	۴۷۶	فهرست اسامی شاهان ۱۱۰	فریج ۴۲۵
قصر عارفان ۳۸۸	قراتور ۴۰	فهل ۴۱۴	فریدون ۸۰، ۹۹، ۳۲۱، ۳۲۷
قصر عاشقان ۳۸۸	قراسو ۴۱	فیات الاعیان و الکردی ۷۰	۴۵۲، ۴۵۰
قصیده ۳۵۷	قردو ۷۷، ۱۳۵، ۱۹۶	فیض اله بیگی ۴۲۶	فریدون بدره‌ای ۳۲۴
قطاره ۴۶۴	فرگرو ۳۸۲	فیلاولفیا ۱۰۲	فریدون پیشدادی ۱۶۱
قطب الاعظم ۳۷۵	قرمین ۲۶۷	فیوم ۴۱۶	فریدون کرد ۷۴، ۴۵۰
قطب‌الدین نقشبند یزد ۳۸۹	قرنه ۴۵	فیه مافیه ۳۷۱	فریدون وهمن ۳۳۴، ۳۳۶
قطران ۲۴۱	قرودها ۷۸	قاد پادشاه ساسانی ۲۶۲	ف.ژ. تیمورمنیر ۳۸۳
قطران تبریزی ۲۴۰	قروه ۴۵۳، ۴۵۷	قادر فتاحی قاضی ۳۸۴، ۴۱۹	ف.شارموا ۴۳۱
قطوررود ۳۳	قره پاپاق ۱۸۱	۴۳۶	فصل هفتم از کتاب یازدهم
قطوس ۳۱۱	قره توره ۴۶	قادر کوئی ۴۳۸	۸۸
قفقاز ۲۵، ۳۱، ۶۵، ۸۲، ۱۲۵	قره جای ۵۱	قادری ۳۷۷	فضلون ۲۴۰
۱۳۱، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۶۶	قره داغ ۴۰، ۱۰۳، ۳۹۳	قادریه ۳۶۹	فضولونیان کرد ۲۴۰
۲۶۷، ۳۵۶، ۳۵۹	قره سو ۴۳، ۴۷	قارص ۲۹، ۳۵۴	فقرا ۱۷۵، ۱۸۶، ۳۰۰
قفقازی ۵۵، ۶۶، ۱۲۰، ۱۲۳	قره قوش ۵۸	قارن ۹۹	فقه اللغة ایرانی ۱۹۰، ۲۱۰
۳۳۸	قره قویونلو ۲۳، ۲۴، ۴۰۳	قاسم بن محمد بن ابی بکر	۳۳۶
	۴۰۴	۳۹۲	فقه شافعی ۳۷۶
	قره موسی علی ۲۵	قاضی ابوسعید المبارک	

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱	کاردین ۴۷۲	کاخ مرمر ۳۰۳	قفلانکوه ۱۴۶
۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۹۵	کاردی بن ۲۷۴	کاخهای تخت جمشید ۲۴۳	قلاعی قدیم ۴۲۴
۲۰۴	کارزنی ۴۳۰	کادوسی ۸۸، ۱۴۲، ۲۰۴، ۲۱۰	قلاگا ۳۸۲
کاشان ۱۶۹	کارشاروکین ۱۲۸	کادوسیان ۱۰۰، ۱۸۴، ۱۹۱	قلخانگی ۴۰۴
کاش تی لیاش اول ۱۱۸	کارکاشی ۱۷۳	کار ۱۲۰	قلعه دم دم ۱۵۹، ۴۳۴، ۴۳۶
کاشتر ۱۱۷، ۱۲۱	کارل اسمیت ۳۴۰	کاراباسک ۲۵۹	۴۳۷
کاشن ۱۱۷، ۱۲۱	کارل اسمیت ۳۴۳	کارا.دو ۳۶۶	قلعه رسول سبت ۴۶۲
کاشو ۱۲۱	کارنامک اردشیر پاپکان	کارتا = کاردو ۱۰۷	قلعه سی ۲۱۴
کاظم ودیعی ۳۵، ۳۹، ۱۷۵	۴۱۸، ۴۱۱، ۲۱۵	کارتاواي ۱۰۷	قلعه متحرک ۲۷
۴۶۲، ۴۶۱	کارناوال ۴۶۲	کارتویلی ۳۵۴	قلعه بسات کُردها ۲۱۱
کافی مام فتیزان ۴۵۵	کارن پهلوی ۲۵۰	کارتی ۱۲۷	قلعه رسول سبت ۱۶۶
کا کاوند ۴۰۳	کاروانسراها ۲۶۵	کارد ۸۳، ۱۰۶، ۱۲۶	قلعه سفید ۲۰۹
کا کو ۴۳۵	کارودخی ۱۳۳	کاردا ۱۰۷	قلعه ملازگرد ۲۳۹
کا که ۳۵۲	کارون ۴۲، ۴۳	کاردازه ۱۰۷	قله چوارشیمبو ۴۵۳
کا که ای ۴۶۷	کاروند ۴۲۰	کارداک ۱۰۷	قله کوه کردها ۴۷۴
کا که رمه ۱۱۸	کازالو ۶۴	کارداکا ۲۷	قلیان ۴۲
کا که سوری ۳۸۲	کاسانی ۸۲، ۱۲۶، ۴۱۱	کاردای ۱۳۴	قمر وزیر ۲۶۹
کاله ۱۴۴	کاسپ ۸۹	کاردایا ۱۰۷	قندیل ۳۹
کاله ۴۶۰	کاسپی ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۱	کاردشوی ۱۳۱	قوانین بابل و آشور و
کاله‌ی شمامه‌بندی ۴۶۰	۳۳۸	کاردو ۱۰۷، ۱۱۶، ۴۷۴	پادشاهی هیتیان ۱۴۱
کالیکان ۱۶۰	کاسپیان ۷۶، ۹۵، ۱۰۰	کاردوخونی ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۹۶	فوشون قران ۵۱
کامران بدرخان ۳۵۸	کاسپین ۴۶، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰	۱۹۷، ۲۰۲	قول قلاغ ۴۵۵
کامران فانی ۳۲۸	۱۳۰، ۱۳۸، ۲۰۴، ۴۱۷	کاردوخونیا ۵۴، ۷۷	قول قولاغ ۴۶۹
کامرون ۱۱۴	کاستی ۹۴	کاردوخونیه‌های گزنغون ۵۳	قوم کرد ۴۰۸، ۴۷۴
کانس ۱۲۲	کاسووکسی ۸۹	کاردوخوی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۱	قوم گوتی ۸۲
کانی شیخان ۴۶۲	کاسه زرین سه هزار ساله	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۸۲	قونیه ۳۷۱
کانی قولان ۳۹	۱۵۹	کاردوخوی ۱۳۲	قیامت ۲۸۲
کانی کون آش ۵۱	کاسی ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۸	کاردوش ۱۳۱	قیصر ۸۸
کانی مام قنیران ۴۶۹	۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰	کاردوش ۲۳، ۱۳۲، ۴۷۷	قیصر و مسیح ۳۴۱
کاوه آهنگر ۷۳، ۷۴، ۹۱، ۴۵۰	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵	کاردوشوی ۲۶، ۲۷، ۳۶	کتیبان ۷۶، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۷
۴۵۱	۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۷	۱۳۲، ۱۳۳، ۲۱۹	کابل ۲۶۵
کَبرویه ۳۶۹، ۳۷۴	۱۹۳، ۲۱۰	کاردوشی ۱۳۳	کابلستان ۹۹
کبریت الاحمر ۳۷۷	کاسی - اکدی ۱۱۹	کاردوک ۲۶	کاپادوکی ۲۸۰
کبرتان ۴۹	کاسیان ۸۸، ۱۱۸، ۱۱۹	کاردوکس ۴۷۴	کاخ الحضر ۲۷۷
کبودان ۴۹	کاسیت‌ها ۱۱۷	کارد و نیاش ۹۶	کاخ الحضر ۲۷۱، ۲۸۶
کبری ۱۱۵	کاسی‌ها ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۵	کاردونیاش ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۱۹	کاخه ۳۱۷

کپونیت زو ۴۹	کتیبه سلمانسر اول ۱۲۰	کردشناسی ۴۳۹	کردهای مگری ۴۲۶
کپوت ۴۹	کتیبه نارامسین ۱۰۱	کردک ۷۵	کرد هزار ۴۴۰
کپونا ۲۰۴، ۴۹	کتیبه نقش رستم ۷۹	کردلر ۴۲۵	کردی زبان ۴۲۵
کتاب آریان ۲۰۷	کتیبه وان ۳۱۴	کردمانشاهان ۴۰۳	کردی زری ۲۳۸
کتاب ادبی کرد ۸۳	ک.د.ادوموس ۱۹۳	کردو ۱۹۹	کردی فارسی ۴۴۰
کتاب الاسماء ۸۶	کدک ۵۱	کردوئن ۲۷۴، ۲۱۸، ۱۳۵	کردی کرمانجی ۴۲۵
کتاب التاج ۲۹۰	کُر ۱۷۷	کردوئن ۲۶، ۲۷، ۵۶، ۶۵، ۷۷	کردی مگری ۴۰۸، ۹۷
کتاب تاریخ آسویگک ۲۳۸	کراد فورد ۱۵۶	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۶	کَرَفَتو ۴۰، ۱۵۴، ۳۰۸
کتاب تاریخ قدیم شرق	کرازوس ۱۹۲، ۱۹۳	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳	کرکوک ۲۷، ۴۰، ۱۰۳، ۱۱۲
نزدیک ۱۲۵	کراسوس ۲۰۷	۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۷	۱۱۵، ۱۲۶، ۲۴۵، ۳۰۰، ۳۰۸
کتاب جامعه باستانی ۹۴	کراسوس ۳۵۵	کردوئن شاه ۲۵۰	۳۵۲، ۳۸۳، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۴۰
کتاب حزقیال ۱۴۰	کربلا ۳۵۴	کردوئن‌ها ۷۷	۴۶۶
کتابخانه پاریس ۳۷۸	کرپان ۳۲۴	کردوان ۲۶، ۲۷، ۱۳۱، ۱۹۹	کرمائیل ۷۳
کتابخانه صفویه ۴۳۱	کرپرتو ۲۲۹	کرد و پیوستگی نژادی و	کرمان ۷۲، ۳۰۰، ۳۷۴، ۴۲۸
کتابخانه ملی پاریس ۲۷۷	کرت ۴۲۸، ۹۳	تاریخی او ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۸۱	کرمانج شمالی ۴۲۸
کتاب سلسله سلاطین ایلام	کرتوهلی ۵۳، ۵۴	۸۶، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۴	کرمانجی ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵
در آوان و سیماش ۱۰۳	کرتها ۵۵	۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۱۲۰	۴۳۰
کتاب ماد ۱۱۳	کرتیر ۳۴۲	۱۲۳، ۱۲۲، ۳۳۰، ۳۵۲، ۳۵۶	کرمانجی شرقی و جنوبی
کتاب مادها و پارسی‌ها ۱۴۳	کرخه ۴۲، ۴۷، ۹۰	۴۳۰	۴۲۶
کتاب مقدس ۱۳۸	کردآباد ۲۱۰	کردوخ ۵۶، ۷۷، ۱۰۷	کرمانجی غربی و شمالی ۴۲۶
کتابهای افلاطون ۳۳۷	کردآفاذ ۲۱۰	کردوخونیا ۵۶	کرمانجی گویار ۴۳۶
کتابهای کردی ۴۴۲	کرد از دیدگاه پروفیسور	کردوک ۱۱۹، ۲۰۱	کرمانجی مگری ۴۳۰
کنزیاس ۳۲۲	مینورسکی ۲۸۹	کردوکان ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	کرمانشاه ۲۶، ۲۸، ۴۱، ۴۲
کنزیاس ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۹	کردا = کوردای ۱۰۷	کرد و کردستان ۱۰، ۲۹، ۳۲	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۴۶، ۲۵۰
۱۸۴، ۱۸۲	کرد ایرانی ۴۲۵	۳۴، ۴۱، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۶	۲۷۲، ۳۷۴
کنزیاس مورخ یونانی ۱۸۰	کرد بادیانی ۴۲۵	۷۳، ۹۲، ۱۰۶، ۱۹۰، ۳۱۹	کرمانشاهان ۲۹، ۴۱، ۴۶، ۶۳
کتیبه‌ها ۴۰۹	کردبن مردبن صعصعه بن	۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱	۱۲۸، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۶۷
کتیبه‌های آشوری ۵۳	هوازن ۷۰	۳۶۲، ۳۶۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵	۲۷۶، ۳۳۰، ۴۲۶، ۴۲۷
کتیبه‌های پهلوی ۱۷۵	کرد در تاریخ همسایگان ۵۱	۴۲۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷	کرمانشاهی ۴۲۷
کتیبه‌های سارگن دوم ۱۲۸	کردستان جنوبی ۱۰۲	۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۷۸	کرمه ک ۴۶۴
کتیبه‌های کوروش دوم ۱۸۹	کردستان مگری ۱۱، ۹۷، ۱۷۶	کرد و کردستان و توابع ۹۹	کرند ۲۸، ۴۰۴، ۴۵۸
کتیبه‌های میخی در آسیای	کردستان موکریان ۱۰۷، ۲۴۰	۴۱۲، ۴۱۶	کرنتین سن ۲۳۷
غربی ۱۲۰	کردستان موکریان یا	کردوها ۷۷	کروتی ۸۶
کتیبه‌های هخامنشی ۱۶۷	آتروپاتن ۱۰۵	کردوی ۹۲	کریف ۳۵
کتیبه پلاسر سوم ۳۳۳	کردستانی ۳۲۶	کردهای آریانی ۴۵۱	کریستی ویلسن ۲۶۰، ۲۷۷
کتیبه تاریخی ۱۹۲	کرد سلیمانیه ۴۲۵	کردهای سوریه ۴۳۹	کریم کشاورز ۷۷، ۱۱۰، ۱۹۲

۱۳۶، ۱۳۲	کوردون	۴۵۷	کمر پارچه‌ای	۱۷۴، ۹۴	کلدانیان	۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۰۸، ۱۹۴
۱۰۷	کوردونه	۱۷۲	کبه	۴۷۷	کلدانیها	۴۱۳، ۳۶۴، ۳۳۶، ۲۷۶، ۲۶۲
۱۳۴	کوردوان	۶۵	کتتنو	۸۳، ۷۵، ۷۳، ۶۲، ۶۱	کلده	۶۱
۴۷۴	کوردون بین	۴۲۳	کندوله	۲۹۶، ۹۹، ۹۷		کُت ۲۲۹
۴۷۴، ۴۷۲	کوردی	۲۷۹، ۲۳۸، ۲۳۳	کنستاتین	۷۵	کلده‌ای	کسروی ۴۲۰
۱۰۷	کوردیان	۲۳۲، ۲۳۰	کنسول	۹۱	کلده‌ایها	کشاورزان ۲۴۸
۱۸۳، ۱۸۲، ۸۰	کوروش	۷۲	کنمان	۱۶۳	کلرمس	کشتی نوح ۴۷۵، ۴۷۴
۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۴		کنگاور	۲۰۵، ۲۷، ۲۸، ۲۶	۲۷۶، ۱۷۰	کلمان هوار	کشتی‌های سریع‌السیر ۴۳۷
۴۰۹، ۱۹۸، ۱۹۷		۴۲۷، ۲۶۵، ۲۰۶		کلنل دوهوسه	۵۹	کشف آثار مانوی در مصر ۳۴۰
۱۹۶	کوروش کوچک	۳۱۰	کنگر	۴۴، ۳۸، ۳۷	کَلو	
۱۹۱، ۱۸۲، ۱۳۵	کوروش نامه	۱۶۳	کوبان	۱۴۴	کَلوه	کشف الاسرار ۳۷۰
۵۴، ۲۶	کوروش هخامنشی	۱۳۰	کوتموخ	۲۰۰	کله آرک	کشف المحجوب ۳۶۹
۱۹۸، ۱۸۹، ۱۶۲، ۱۰۰، ۷۹		کوتی	۱۳۳، ۱۲۹، ۱۰۸، ۹۵	کلهر	۶۸، ۷۲، ۹۳، ۱۰۶، ۱۸۱	کشواد ۹۹
۳۱۴، ۳۰۸، ۲۶۵، ۲۲۵، ۲۰۲		۱۶۷، ۱۶۵		۴۲۷، ۴۱۶، ۴۰۴، ۳۹۹		کشور مانا ۱۴۱
۴۱۸		کوتیر ناحوته	۱۲۵	کلهری یا کرمانشاهی	۴۲۳	کعبه ۳۹۴
۱۸۶	کور و کچ	کوتی‌ها	۱۷۰، ۱۰۵، ۷۷	کَله سر	۴۶، ۴۰	کفالا به ۳۴۶
۱۱۰	کوروم	کوجیان	۴۰	کِسَله شین	۳۳، ۳۷، ۳۸، ۲۲	کفری ۱۰۳، ۲۷
۴۲۴	کوره جونئ	کودتا	۲۱۹	۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۸		کفشدوزی ۳۰۲
۴۵	کوره چم	کوردیو	۴۲	کَله کو	۴۱	کفلا به یا کفالا به ۳۴۰
۳۸۰	کوره ذکر	کورای	۱۷۷	کله نر	۳۳۸	کَل ۶۸، ۳۸، ۳۵
۸۸	کوسن	کورتان	۴۵۷	کلیات تاریخ تمدن ایران		کَل آرخ ۱۹۸، ۱۹۷
۴۲	کوسپی	کورتش	۲۸۲	پیش از اسلام	۱۸۹	کلاردشت مازندران ۱۶۲
۳۹	کوسپیان	کورتوخی	۱۰۷	کُل یا کول وه فرهاد	۶۸	کلاش ۴۶۰
۳۹	کوسپی = سفیدکوه	کورتی	۹۴، ۹۲، ۸۱، ۷۹، ۶۷	کلیساها	۲۳۵	کلام الله مجید ۳۹۸
۴۵۸، ۱۰۴	کوسو	۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۰۲، ۲۰۳		کلیسای رها	۳۱۷	کلام ایل بیگی ۴۳۲
۴۵۸	کوسه برنشین	۲۰۴، ۲۱۰، ۴۷۲، ۲۸۹، ۴۷۳		کلیسای سنت سوفیا	۲۸۳	کلام حیدری ۴۳۲
۴۵۸	کوسه پیای	کورتیوی	۷۷، ۱۰۸، ۱۹۰	کلیسای شهر ادسا	۳۱۵	کلام خان الماس ۴۳۲
۹۴، ۸۹	کوسی	۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۸۲		کلیسای صومعه سن ژاک		کلام خزانه ۴۰۰
۷۲	کوش	۳۲۶		۴۷۳		کلام درویش قلی ۴۳۲
۱۰۴	کوشبیرا	کورتیویان	۲۰۳	کلیسای میافارقین	۳۱۶	کلام ذوالفقار ۴۳۲
۳۸۸	کوشک هندوان	کورتیوی‌ها	۳۱۴، ۱۹۵	کلیسای نصیبین	۳۰۰	کلام سرانجام ۴۰۰
۱۱۷	کوشیا	کورتی‌ها	۸۰، ۸۶، ۸۸، ۲۰۴	کلیله و دمنه	۲۲۲، ۲۲۳	کلام نوروز ۴۳۲
۳۸۷، ۳۰۲	کوفه	۲۸۲، ۲۰۸		کمازن	۲۱۲	کلاویخو ۳۰۱، ۲۷۴
۴۲	کوگرو	کورچیخ	۱۹۶، ۱۳۳	کمال اتاتورک	۴۵۱	کَل بن ۴۴
۲۳۷، ۲۲۰، ۲۱۷	کولسنیکف	کوردستان	۴۳۶	کمبوجیه	۱۸۳	کَل خان ۳۵، ۴۰
۴۵۳	کوله چوارشمر	کوردنن	۴۷۴	کمخی	۱۰۸	کلدانی ۵۵

۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۳۴	گازنی یارخ ۱۸۶	کیا کسار ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۸	کرماری ۱۶۱
۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷	گازارتاد کردو ۶۵	۴۵۷، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۹	کرمانت ۳۶۳
۴۱۰، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳	گاماساب ۴۷	کیا گزار ۴۵۷	کرومن ۳۴۳
گزیت ۲۵۶	گاماسب ۴۷، ۴۱	کیالو ۴۱	کوموردیان ۱۴۱
گسکه کوتره ۴۵۴	گانخاز ۱۱۵	کیان ۹۹	کوناریک ۴۷۲
گشتاسب ۳۲۵، ۳۲۲	گانداش ۱۱۸	کیانیان ۷۵	کونا کسا ۱۹۷
گشتری ۱۷۳	گاوان ۴۵۳	کیریسوف ۲۰۰	کون پار ۲۰۶
گیل ۱۴۲	گاو بان ۴۵۳	کیسوم ۳۱۷	کونتنینو ۸۳
گلادیاتور ۲۳۳	گاوز ۱۰۳، ۴۶	کیسیان ۱۱۴	کونه کوتر ۴۰
گلپایگان ۴۷	گاه شماری ۴۴۶	کیسی ها ۱۹۵	کونه مال ۳۹
گل خانم ۴۳۵	گد ۱۷۹	کیشه سیم ۱۲۸	کونه مالان ۴۰
گلدنر ۳۲۳	گدار ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲	کیقباد کرد ۹۹	کوه الرند ۱۹
گ. لسترنج ۲۸۷، ۲۸۱	گوار ۴۶	کیکان ۷۲	کوه تخت بلقیس ۳۲۶
گلشایبان ۷۵	گرتودیل ۲۰۶	کی کی لا گاب ۱۱۰	کوه جودی ۲۸۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶
گلشن ابراهیمی ۴۰۱	گرجستان ۵۴، ۵۶، ۲۱۹	کی گشتاسب ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸	۴۷۷، ۴۷۶
گلغبر ۲۷	۲۳۸، ۲۳۹، ۴۴۱	کیلگر ۳۲۲	کوه حمزین ۱۹
گلمانخانه ۵۰	گرجی ۵۳، ۵۴، ۱۱۵، ۱۳۳	کیماش ۱۱۵	کوه رنگ ۴۰
گله تنگ ۴۷	۳۲۷	کیمری ۱۵۰، ۱۷۳	کوه سبلان ۳۲۷
گلیم به دوش ۴۳۲	گرجیها ۵۵	کیمورث ۴۵۰	کوه سهند ۳۲۶
گلیم وه کول ۴۳۲	گردن بند ۴۶۴	کی مورو س ۴۴۹، ۴۵۰	کوه طور عابدین ۹۵
گنت گوینو ۴۰۵	گردنه خان ۴۰	کیموی ۱۴۶	کوه کشتی ۴۷۲
گنجک ۳۲۷، ۳۵۲	گردنه فرهاد ۶۸	کیوان ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶	کوه کیلویه ۴۱۰
گنجه ۲۳۸، ۲۴۰	گردو ۱۰۷، ۲۸۲	۴۴۳، ۴۵۷	کوه گلونی ۴۵
گنجینه زوه ۱۴۸	گردیا یونی ۵۶	کیومرث ۴۴۹	کوه نکروز ۴۵۲
گنجینه زوه ۱۵۸	گرز نقره ای ۴۵۹	کیومرث و گاو ۳۳۷	کوه نور ۴۷۲
گنجینه طلای زوه ۱۸۸	گوزی ۴۵۸	گنوتمه ۸۴	کوهیاران کردو ۸۸
گنجینه طلای زوه در	گرشاسب ۹۸	گنوتی ۸۴	کوی پرسور ۴۱
گردستان ۱۵۲	گرم میتره ۱۹۵	گنومانه یا بردیای دروغین	کوی پرو ۴۱
گندوک ۳۰۸، ۳۱۳	گرمینیان ۴۰	۱۹۳	کوی نوروس ۱۹
گندی شاپور ۲۹۵، ۳۴۲	گروس ۲۷، ۲۹، ۴۶	گ. آ. ملیشویلی ۱۴۰	کویبر ۹۰، ۲۵۰
گنزی ۲۱۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰	گریفون ۱۲۲	گاناها ۳۳۷	کوی علی ۴۰
گنزه ۲۹۶، ۴۰۶	گزارش سارگون دوم ۱۴۴	گاتها ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷	کوی کرتک ۴۵
گنوستیکی ۳۳۹	گزارش های باستان شناسی	گاناها ۳۳۵، ۴۲۰	کوی هولانه ۴۱
گو ۱۱۵	در ایران ۱۳۱	گانه زرتشت ۴۰۹، ۴۱۰	کهن وزیر ۴۶۰
گوانر ۲۸۸	گول بوندا ۱۰۰، ۱۴۶	گانه ها ۴۲۰	کهنه شهر ۱۴۵
گوپال زوین ۴۵۹	گوزنون ۲۵، ۲۶، ۵۶، ۱۳۳	گادر ۱۵۹	کهی مورس ۴۵۱



گوبانان ۸۷	گوش اورمانی ۴۲۳	لاکاش ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۳۴	لمان هارپت ۵۴، ۵۶
گوت ۸۴	گوش پاوه و جوانرود ۴۲۳	لالش ۳۶۱	لمان هوپت ۲۲۹
گوتی ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹	گوش زازا ۴۲۳	لامسی ۱۳۹	لندن ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۵۸، ۲۹۱
۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹	گوش زاورود ۴۲۳	لاوزها ۴۳۳	۴۷۵
۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲	گوش گورانی قدیم ۴۲۴	لاون ۳۷، ۴۴	لنورمان ۱۶۷، ۱۶۸
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹	گوشهای کندوله و باجلان ۴۲۴	لایار ۳۵۶	لنینگراد ۷۹، ۹۴، ۱۳۹
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶	گیان ۱۸۸	لباب الالباب ۴۳۱	لونی دویو ۴۴۹
۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷	گیون ۲۰۵	لب التواربخ ۴۳۱	لونی ماسینیون ۳۶۶
۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۶	گیتا ۳۳۸	لبان ۲۶۳	لوسی ماسینیون فرانسوی ۳۹۸
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶	گیرشمن ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵	لر ۶۸، ۷۲، ۱۰۰، ۳۷۸، ۴۲۴	لوسی واندنبرگ ۱۵۷، ۱۵۸
گوتیان شاه ۲۲۵	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۸، ۲۶۳، ۲۶۸	لرجکی ۲۳، ۲۷	۲۶۸
گوتی = کودی پاته سی ۱۰۷	۲۷۲، ۲۷۸، ۲۴۸	لرستان ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۸، ۴۲	لواروشو ۳۵
گوتیوم ۸۴، ۱۱۰، ۱۷۴	گیرسوف ۱۹۹	۱۲۱، ۱۲۴، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۲۴	لوپو ۴۶۳
گوتیها ۷۱، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴	گیزیل بوندا ۱۴۲، ۱۴۶	۴۲۵	لودیه ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۶۵
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۴۰	گیل ۲۱۰	لرستانی ۱۲۲	لودیه یالیدی ۱۸۰
۱۴۱، ۱۴۲	گیلان ۴۶، ۳۷۵	لر کوچک یا فیلی ۴۲۵	لورو سوران ۴۳۶
گوچهر شاه ۲۰۹	گیلان شاه ۲۲۵	لرها ۱۱۷، ۱۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵	لوروشوشن ۱۱۵
گوده ۱۱۲	گیلکها ۱۰۰	لری ۹۷، ۴۲۳	لوریا اللورنا ۴۲۴
گودی ۲۸۹	گیلو ۱۰۰	لری زیان ۴۲۵	لوریه ۴۲۵
گور ۱۰۳	گیلها ۲۰۴	لریها ۱۰۴	لوس = بورز ۹۹
گوران ۶۲، ۷۲، ۱۰۶، ۴۰۰	گیلی ۴۱۶	لسترنج ۲۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵	لوکر ۴۳۰
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۷	گیم نینورا ۱۱۶	۲۱۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۵	لوکونین ۲۱۵، ۳۴۲، ۳۴۳
۴۳۶	گیوموکرانی ۴۴۰، ۴۵۱	۳۱۷	لوگان آنی مندو ۱۲۶
گورانشا ۴۳۶	لئونیداس ۱۹۵	لشکرکشی سارگن در نوبت هشتم ۱۲۸	لولا ۳۷، ۴۴
گورانی ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۴	لانراب ۱۱۲	لغات پایکولی ۲۵۰	لولو ۶۷، ۶۸، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴
گورانی بز ۴۳۴، ۴۳۵	لانه رابوم ۱۱۱	لفت نامه دهخدا ۳۷۶	۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۴، ۴۱۱
گورانی و اورامانی ۴۲۳	لاباناو ۲۰۶	لک ۴۰۴	لولونی ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲
گوردیانوس ۲۳۷	لاتین ۲۸۸، ۴۲۱	لک کرازه و سکی ۳۶۲	۸۳، ۹۰، ۱۰۳، ۱۱۵
گوردی بن ۴۷۴	لاچین ۴۶۲	لک کریمخانی ۶۰	لولونیان ۷۶، ۸۴، ۱۰۰، ۱۴۰
گورنلر ۴۰۳	لاژاز ۳۰۵	لک موتیوها ۴۳۷	لولونیهها ۸۰، ۱۰۱، ۱۲۹
گوری ۳۲	لاس و خزال ۴۳۵	لکها ۴۲۵	لولو ۶۹
گوش گرگ ۴۶۹	لاسیراب ۸۰، ۱۰۳، ۱۱۲	لکانها ۴۲۵	لولوبر ۶۶، ۱۱۵
گومبانتس ۲۱۱	لاف.س. مارچ ۳۶۶	ل.گ. مرگان فرانسوی ۹۴	لولوبوم ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵
گوری تپه ۱۶۹	لاکانی ۴۱	ل.گ. مورگان ۱۳۹	لولسوی ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۵۸
گوریچه یا گوکجه ۳۳		للونی ۱۰۱	۱۹۳

۳۳۳	ماد کوچک ۱۳۱، ۱۶۸، ۲۰۲	م.آ.دانا مایف ۲۳۷	لؤلویان ۱۳۹، ۱۸۵، ۱۸۶
۲۳۲	مارفتو رومی ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۵۳، ۲۶۷	م.آ.دانا مایف ۲۵۷	لؤلویها ۱۴۱، ۱۴۲
۲۰۵	مازک آنتونی ۳۲۷، ۳۲۶	م.آسین پالاسیوس ۳۶۶	لؤلویوم ۱۰۴
۲۰۹، ۱۶۸، ۸۶	مارکوارت ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۶۷، ۵۴	مانده‌های بهشتی و دو ملک	لؤلویها ۷۵، ۱۲۱، ۱۲۵، ۴۲۷
۴۴۹، ۲۵۰، ۲۳۷، ۲۱۱، ۲۱۰	۷۹، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۱	روزی رسان ۷۳	لؤلویان ۹۰
۳۶۶	مارگات اسمیت ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۹	ماتای ۹۵	لؤلویها ۹۲
۲۱۰	مارگوارت ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳	ماتی نن ۱۶۱	لؤلوی ۱۰۲، ۴۲۷
۷۳	ماروت ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶	ماتیگان ۲۴۵	لؤلویها ۱۲۰
۴۴۱	مارو ویلچفسکی ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	ماجردان ۷۲	لؤلوی ۱۶۷
۱۲۷	ماریا ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	ماچوماچو ۴۲۴	لونی واندنبرگ ۲۲۹
۴۰۳، ۲۵۳، ۹۹، ۴۶	مازندران ۲۸۵، ۳۲۶، ۴۱۵	ماد ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۷۹، ۸۵، ۹۰	لوور ۱۵۴
۴۵۳	مادها و سخامنشیها و	۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۸	«لوور» پاریس ۱۱۴
۲۸۹	پارتهای ایران ۱۵۰	۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	لهجه‌های غرب ایران ۴۲۹
مازیار، بهلول زمان ساسانیان	مادهای اصلی ۱۶۸	۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰	لهجه کردی مکرانی ۴۳۶
۲۹۰	مادی ۶۵، ۶۶، ۱۳۷، ۱۶۸	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳	لهجه کردی مکری و دستور
۴۷۲	مازیک ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۶۲	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰	زبان کردی ۴۳۴
۴۷۲	ماسیس ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۳، ۴۰۹، ۴۱۱	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	لهجه کلهری یا کرمانشاهی
۴۷۲	ماسیک ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۴۴، ۴۴۸	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳	۴۲۷
۳۶۴، ۳۵۵	ماسینیون ۴۵۵	۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶	لهجه گاناها ۳۲۸
۳۸۳	مادیها ۸۰، ۸۴، ۹۸، ۱۴۲	۲۰۸، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۰۸	لهجه لری ۴۲۴، ۴۱۶
۳۶۶	ماکس هورتن ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳، ۴۰۹	لهجه ماد ۴۱۴
۱۸۶	ماکر ۱۹۲، ۲۱۰، ۴۰۹، ۴۱۰	۴۱۰، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۵۹	لهجه کرمانجی ۴۲۶
۳۵	مادها و پارسیها ۱۶۰، ۱۶۱	مادانی ۹۴، ۱۲۷	لهراسب ۳۲۵
۶۸	مار ۴۵، ۵۵، ۴۳۳، ۴۴۲	مادانیها ۷۸، ۱۸۲	لهله ۴۶
۳۸۴	ماراتون ۱۹۵	ماداند ۴۵۰	لهمان هاویت ۲۱۱
۲۵۰	مارتیر و پولیس ۲۸۲	مادان شاه ۲۵۰	لهون ۴۲۳
۳۵۰	مارتین هاوک ۳۲۸	مادای ۹۵	لیبرگ ۱۹۰
۴۲۵	ماردونی ۱۹۰	مادایان ۹۱	لیبی ۳۰۴
۴۲۵	ماردوش ۷۳	مادای بزرگ ۱۷۰	لیدی ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳
۱۴۱	ماردین ۲۳، ۲۷، ۳۶، ۲۱۰	مادایی ۹۰	۲۶۵
۱۲۸، ۷۸	مانانی ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲	ماد بزرگ ۲۰۴	لیزاند ۴۵۷
۲۸۵	ماناییها ۴۲۷، ۴۵۴	مادر حیات ۳۴۲	لیساندر ۴۵۷
۱۶۰	ماناسبا ۳۴۹	مادر زندگان ۳۴۲	لی شیرپیراین ۱۱۴
۲۹۶	مارسی ۲۳۱	مادستان ۷۸، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۹۹	لیشیر-پیراینی ۱۱۴
۱۸۳	مارفت پیر شالیار ۳۳۰، ۴۳۲	ماد سفلی ۱۶۸	لیلارود ۴۶
۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۰۱	ماننا ۳۳۰، ۴۳۳	ماد صغیر ۲۵۶	مات مانانی ۱۴۱

محمد علی موحد ۳۸۷	۳۹۳، ۳۸۸، ۳۷۶، ۳۶۲، ۳۵۱	مبدأ تکلم و فرضیه یافتی ۵۵	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
محمد قاضی ۳۲، ۵۶، ۷۳	۴۴۰، ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۱۷	میزه زوزار ۴۷۲	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳
۱۹۰، ۳۱۹، ۳۵۱، ۳۹۸، ۴۳۸	محمد باقر (ع) ۳۷۷	متخصص مذهب زردشت	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱
۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۷۸	محمد بن اسحاق الندیم ۴۱۵	۴۲۲	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳
محمد قزوینی ۴۶۳	محمد بن غیب الله بیگ ۳۵۱	متروپولیتن ۲۸۶	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰
محمد لوی عباسی ۱۹	محمد بیگ سورچی ۳۵۱	متروپولیتن نیویورک ۲۷۷	۱۸۱، ۲۸۵، ۳۳۳
محمد محمدلوی عباسی	محمد پروین گنابادی ۴۴۷	م.ت. کاوولی ۲۵۹	مانتانی ۷۸، ۸۱، ۹۴، ۱۲۸
۳۵۵، ۱۵۰	محمد پور ۴۶۲، ۴۶۰	مشوی مولوی ۳۷۱	مانتانیان ۱۴۱، ۱۶۲
محمد مردوخ ۲۹، ۱۰۲	محمد تقی بهار ۴۰۹	مجالس المومنین ۳۷۵	مانتاس ۱۳۸
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴	محمد تقی فخر داعی گیلانی	مجالس سبعمه ۳۷۱	مانتایی ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۸۸
۴۱۶	۲۰۶	مجنبی مینوی ۴۵۰	مانتاییان ۱۶۳، ۱۸۲
محمد مردوخ کردستانی ۲۷	محمد تقی مصطفوی ۱۶۲	مجلس سنا ۲۳۰	مانتاییها ۶۷، ۱۳۹، ۱۵۶
۴۱۲، ۴۳۹	محمد توکل ۳۲۵	مجله آشورشناسی ۱۰۳	۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۲، ۳۳۳
محمد معین ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۵	محمد جعفر محبوب ۴۵۳	مجله السنه سامی ۶۴	مانوی ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۹۹
۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۲۵، ۴۱۱	محمد جمیل بندی روژ بیانی	مجله امید ایران ۱۲	مانویان ۲۷۶، ۳۴۳
۴۵۵	۳۷۶	مجله ایران کوده ۸۲	مانویت ۳۳۹، ۳۶۶
محمد مقدم ۲۸۲	محمد جواد مشکور ۱۳۲	مجله جغرافیائی ۱۱۴	مانی ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۳۹، ۳۴۱
محمد مگری ۴۳۳، ۴۳۴	۲۳۰، ۲۲۱، ۲۱۷	مجله شرقی آمریکا ۶۴	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷
۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹	محمد چا کر اوغلو ۲۹۲	مجله گزارشهای	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴
محمد نودهی ۳۷۷	محمد حافظزاده ۲۷۳	باستانشناسی ۱۵۹	مانی و دین او ۳۳۹، ۳۴۱
محمد افندی بایزیدی ۶۹	محمد خال ۳۷۸	مجله نقش و نگار ۱۵۹	۳۴۶، ۳۴۷
۷۰، ۷۱، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	محمد خزانلی ۳۷۹	مجله هنر و مردم ۱۵۹	ماوراءالنهر ۱۸۱، ۳۹۲
محمد پاشا ۳۹۵	محمد داداشزاده ۳۳۶	مجمع الانساب شیانکارهای	ماوریکپوس ۲۱۹
محمد راد ۱۵۹	محمد دبیر سیاقی ۴۷۳، ۳۲۵	۸۶	ماهان ۳۷۴
محمد عرفان ۴۳، ۲۱۰	محمد رشوف توکلی ۳۶۹	مجموعه التواریخ و القصص	ماهان موصلی ۳۰۲
۳۴۷، ۳۶۳، ۳۶۸	۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۴	۲۷۵، ۳۲۹	ماه تیر ۴۴۶
محمد مهدوی دامغانی ۲۱۷	۳۹۸	مجموعه مستون چاپ	ماهنامه نژادشناسی ۵۸
محمدی ۴۲۷	محمد رزقی ۳۵۱	اکسفورد لندن ۱۱۰	ماهیدشت ۲۶، ۴۲
محمی الدین ۳۷۶	محمد رضا تجدد ۴۱۵	مجموعه اطلاعات اقوام	ماین ۴۴
محیط طباطبائی ۴۴۳، ۴۴۹	محمد رضا شاه پهلوی ۳۹۸	ساکن آسیای میانه ۹۴	مأموریت علمی در ایران
محمی الدین ابو محمد ۳۷۵	محمد روشن ۲۶۰	محسن فرزانه ۳۴۷	۲۱۲
مخارق ۳۰۳	محمد زکریای رازی ۳۴۷	محققین کرد ۴۴۳	مأمون ۲۹۶، ۳۰۳
مختصری درباره تاریخ ایران	محمد شاه گورکانی ۴۴۹	محمد ۳۷۶، ۴۰۲	مأمون عباسی ۲۹۷
باستان ۲۸۵	محمد صمدی ۳۱۳	محمد البناء ۳۷۶	مبانی حقوق ۲۲۷، ۲۳۲
مخدوم جهانیان ۳۷۴	محمد طاهر هاشمی ۳۹۱	محمد امین زکی ۱۲، ۶۶، ۶۸	مبانی فرهنگی در جهان سوم
مدائن ۲۹، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۵۹	محمد عباسی ۳۵۳، ۹۲	۹۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۳۵۰	۱۳

۴۰۶، ۳۶۶	مستر وست ۴۱۶	مرزبان نامه ۳۴۷	۲۷۱
۴۶۶	مسترها کس ۹۴	مرصاد العباد ۳۷۵	مدرسه مبارک المخرمی ۳۷۷
۲۹۸	مسترها کس امریکائی ۱۶۷	مرگان ۴۳، ۴۳۰	مدورصلا ۲۸۱
۴۳۲	مستر هوارد ۹۷	مروانیان ۳۴۹	مدوعی کردی سنه ۳۵۲
۳۹۶	مستر هوفمان ۳۴۸	مروج الذهب ۴۹، ۶۹، ۷۰	مدیا ۸۸
۷۵، ۵۶	مستر هول ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۸	۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۵۱	مدیان ۹۴، ۱۶۷
۸۹، ۱۰۰، ۱۷۸، ۳۲۴، ۳۲۹	۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۳۲۹	۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۴۱	مدیترانه ۳۱
۴۵۶	مستر هول ۱۳۲	مروج الذهب مسعودی ۲۵۱	مدینه منوره ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۶۷
۳۵۸	مستکان ۷۲	مری بویس ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۶	م. دیولافر ۲۰۶
۱۲۸، ۱۲۶، ۹۲، ۸۶، ۳۵	مستوره کردستانی ۴۳۱، ۴۳۳	۳۳۸	مدیه ۸۰
۱۹۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۷	مستوفی ۵۱، ۴۷۳	م. ر. یحیائی ۲۱۷، ۲۳۷	مدیها ۵۹
۳۰۴، ۳۰۷، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۸۷	مستوفی ۲۸۱	مری رستگاست ۳۳۶، ۳۳۷	مذهب ایرانی ۳۶۰
۴۱۰، ۴۱۶، ۴۶۳	مسجد ۳۲۹	مریوان ۴۲۷، ۴۵۵	مذهب تناسخ ۳۹۹
۱۲۹	مسجد الاقصی ۳۱۶، ۳۴۹	مزدآهورا ۳۲۹	مذهب کاتولیک ۲۹۶
۳۳۱	۳۹۶	مزدپرستی ۴۴۸	مراد بیگ ۱۲۷
۴۴۵، ۴۲۳	مسجد ایاصوفیه ۲۸۴	مزدک ۲۱۶، ۲۲۴، ۳۲۸	مراد چم ۳۳، ۴۳
۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳	مسجد دمشق ۳۱۷	مزدکی ۲۱۷	مراد سو ۴۳
۴۴۸، ۴۶۳	مسجد سرخ ۴۵۵	مزدکیه ۲۴۶	مراسم عروسی ۴۶۴
۷۰	مسجد عمر ۲۳۵	مزدیستا و ادب پارسی ۳۲۵	مراغه ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۹۳
۳۶	مسعود رجب‌نیا ۲۵۶، ۳۰۱	۴۱۱	۳۰۵، ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۷۴، ۴۰۴
۴۳۷	مسعودی ۴۹، ۶۹، ۷۰، ۷۲	مزدیستا آهوزامزدا ۸۴	مرتضی راوندی ۲۲۴، ۲۲۶
۳۰۶، ۲۹۳	۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۵۱	مزگوت ۳۲۹، ۴۱۸	۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
۳۵۰	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۳۲۲	مزگوته سوره ۴۵۵	۲۲۵، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۵
۱۲۷، ۱۱۸، ۹۹	۳۳۷	مزوپوتامیا ۶۵، ۸۹، ۱۰۱	۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹
۴۲۷، ۴۰۴، ۱۸۱	مسکو ۷۹، ۹۴	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵	۳۰۱، ۳۰۶، ۳۴۷
۴۴۹	مسلک عدوی ۳۵۶	۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۹۵	مژدا ۸۶، ۱۰۰
۲۳۵	مسلمان ۳۹۹، ۴۷۶	مزوری ۱۳۴	مرداد ۷۳
۲۰۹	مسلمانان ۳۳۶، ۴۷۷	مسئله مشرق ۲۲۸	مردوخ ۹۹
۳۰۳	مسیح ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۹۶، ۳۲۳	مسافرت به ایران در دوران	مردوخ کردستانی ۳۲۲
۴۷۳	۴۰۹، ۴۲۷، ۴۴۹	فتحعلی شاه قاجار ۴۷۳	مردوک ۱۲۰
۲۱۰، ۴۹، ۴۵	مسیحی ۲۴۹، ۲۹۶، ۲۹۸	مسالک الممالک ۵۱	مردونیه ۴۵۶
۴۲۵، ۳۰۱	۳۵۱، ۳۹۹، ۴۷۶	مسالک الممالک دخویه ۴۹	مردوی‌ها ۹۲
معراج در اسلام و کوه طور و	مسیحیان ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶	مستر ۴۱۶	مردها ۸۶، ۹۲، ۲۰۸
موسی ۳۳۴	۳۶۱، ۳۷۱، ۴۶۳، ۴۷۷	مستر جاکسن ۳۲۲	مرز ایران ۴۴
معراج نامه ۴۳۱	مسیحیت ۲۴، ۲۳۴، ۲۳۶	مسترکینگ ۱۳۱	مرزبان ۲۴۹
معرفت پیر شهریار ۳۳۲	۲۸۸، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۴	مسترکینگ ۱۳۲	مرزبانان ۲۵۰

منصور دوانقی ۲۹۵	ملاحسن ۳۹۳	ترک ۱۷۷	۴۳۲، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۳
منظومه زاگرس ۶۵، ۷۸، ۷۹	ملاحمد بالکان یا بالک ۳۹۵	مقدمه در بررسی تطبیقی	معرفت رومی ۳۳۲
۸۰، ۸۹، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷	ملاحمد شریف قاضی ۹۷	زیانهای هندواروپائی ۷۹	معرفی دهکده باستانی
۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲	۴۳۱	مقدمه ابن خلدون ۳۰۱	حسنلو و تپه باستانی حسنلو
۱۳۵، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۱	ملامصطفی بارزانی ۳۹۸	مقدمه فقه اللغة ایرانی ۴۱۳	۱۵۹
منظومه کردی ۴۱۹	ملائظر علی طالقانی ۳۹۹	۴۱۴	معروف کرخی ۳۷۷، ۳۶۵
منظومه کردی شیخ صنعان	ملاوه ۴۵۷	مقدونی ۲۰۱، ۱۳۵	معروف نودهی ۳۹۵، ۳۷۷
۳۸۴	ملایر ۴۲، ۲۸	مقدونیان ۲۰۴	معزیه ۳۵۰
منگور ۶۸	ملتی کرد ۴۵۲	مقدونیه ۲۰۲، ۲۲۷	معلمان ۲۴۹
منواری ۱۶۰	ملک الشعرا ۴۰۹	مقدونی‌ها ۲۰۵	معماری ایران ۱۳۲
منوچهر ۷۲	ملک الشعرا محمد تقی بهار	مکبری ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۶۳	معنی و مفهوم فرهنگ ملت
منوچهر امیری ۲۵۰، ۳۲۴	۳۴۵	۶۸، ۹۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۱	کرد ۵۵
منوچهر مرتضوی ۱۹۱، ۳۳۵	ملک الشعرا بهار ۸۸، ۱۹۰	۱۹۵، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۶	مغ ۳۳۳
منوشهر ۷۲	۲۱۰، ۲۱۸، ۲۷۵، ۳۱۴، ۴۰۹	۴۲۸، ۴۵۱، ۴۵۳	مغان ۲۸، ۲۱۸، ۲۴۸، ۲۴۹
منی ۱۳۸	۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۴۷	مگریان ۲۴، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۹	۲۵۳، ۳۲۴، ۳۴۱
م.واگنر ۳۶۱	ملکشاه سلجوقی ۳۰۴، ۴۴۶	۱۴۷، ۱۶۶، ۲۵۴، ۴۳۵، ۴۵۹	مغان اندرزیذ ۲۴۹
مواهب السمرندیه ۳۹۷	ملک طاووس ۳۵۷، ۳۵۹	۴۶۵	مغان مادی الاصل ۳۲۷
مویدان ۲۱۸، ۲۴۹	ملک کندی ۱۳۹	مگری قرآن ۳۰۸	مغرب ۳۴۳، ۳۹۶
موید مویدان ۳۴۱	ملل و نحل ۳۵۵	مکه ۳۹۴	مغول ۳۰۵، ۳۷۵، ۴۶۳
مورخی ۶۸، ۹۵	ملواتکه ۴۶۴	مکیشما ۳۲۹	مغول‌ها ۲۳، ۱۲۳، ۱۶۹
مورخ ارمنی ۴۷۳	ملوخوا ۱۷۴	مگوان ۲۵۳	مغ‌ها ۹۵، ۱۳۸
مورد ۴۰۵	ملی مادی ۴۱۰	مگرگان ۲۵۳	مفاتیح العلوم ۲۵۴
موریس ۲۷۷	م.م.دیا کونوف ۷۹، ۱۳۹	ملاحمد جزیره ۴۳۳، ۴۳۷	مفردات ۴۷۴
موریق ۲۱۹	۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۸۴	ملاباته ۴۳۷	مقاله‌ای درباره کرد ۱۲۷
موزه ایاصوفیه ۲۸۴	۲۸۵، ۳۴۱	ملاحسن قاضی ۳۹۵	مقاله بنونیت ۲۴۸
موزه ایران باستان ۱۵۱، ۱۵۴	ممل ۲۳۹	ملاروته ۴۷	مقاله کتیبه‌های اورارتوتی
موزه بریتانیا ۲۸۶	مملان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱	ملازگرد ۱۳۰	بسطام ما کو ۱۳۱
موزه مسکو ۴۷۵	مم وزین ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۸	ملاسعید ۳۹۳	مقامات حریری ۳۹۶
موزینسکی ۶۱	منا ۱۲۸	ملاصالح ۳۸۳	مقبره شیخ طه ۴۶۹
موسترس ۶۴	منابع آشوری و بابلی در	ملاصالح نژمار ۳۹۳	مقتدی خلیفه ۳۴۵
موسری ۱۳۴	تاریخ اورارتو ۹۵، ۱۳۹	ملاطیه ۲۸	مقدس ۳۳۴
موسس خورناسی ۲۱۵	مناره اسکندریه ۳۱۷	ملا عبدالقادر بن ولیدین	مقدس تورات ۱۳۰
موسوی ۳۳۹، ۳۷۶، ۴۰۲	مناب العارفين ۳۷۱	محمد جوتیار ۲۴۶	مقدس شرق ۳۲۴
موسی الجون ۳۷۶	مناهج الفكر و مباحج العبر ۷۱	ملاقادر شیخ ۳۹۸	مقدسی ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷
موسی جوان ۲۲۷، ۲۳۲	منجیل ۴۶	ملاقطب‌الدین امام ۴۵۵	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷
موسی کاظم (ع) ۳۷۷	منصور حلاج ۳۵۶، ۳۶۸	ملامتیه ۳۶۹	مقدمه‌ای بر تاریخ عمومی

۴۳۰، ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۰۴، ۴۰۰	۱۳۲	مونوگرافی (ناحیه‌شناسی)	۶۵، ۲۹، ۲۶
مینوروزی ۲۵۴	میرا ۱۲۹، ۱۸۹، ۳۳۶	۱۱	موشکی ۱۲۷، ۶۷
مینوی ۲۴۹، ۲۲۳	میراثیم ۳۶۳، ۳۶۲	مونهجر ۱۱۵	موصل ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۶۳
مینیاتور ۲۷۶	میجرسون ۱۳۲، ۱۳۴، ۴۱۷	مویسیوس ۲۱۹	۷۱، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۱۰
می‌نیت ۱۴۰	۴۲۴	مه‌آباد ۳۲۱	۲۱۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷
نارک ۸۸	میخی ۱۳۲، ۴۷۶	مهاباد ۱۱، ۲۷، ۲۸، ۴۴، ۴۸	۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
نازم یا ناحوم ۱۷۹	میدان ۴۴	۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶	۳۰۵، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۸۴
ناوم ۱۸۰	میرآب ۴۵۳	۱۴۹، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۶	۴۰۴، ۴۲۶، ۴۴۰، ۴۷۴، ۴۷۷
نابورها ۸۸، ۲۰۴	میرآور ۴۵۳	۲۹۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۲	موفرگن ۲۸۱
ناحوم ۱۷۹	میراث ایران ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰	۴۱۷، ۴۲۸، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۵۹	موکان ۲۸
ناحیه‌شناسی کردستان	میراث باستانی ایران ۱۳۲	۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۹	موکریان ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۱
مکری ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۷۵، ۳۰۰	۱۵۵، ۱۸۵، ۲۵۶	مهابادی ۴۳۰	۴۶۹
۴۵۷	میرزاشکراله سنندجی ۳۶۸	مهابرن ۱۹۲	مولانا ۷۵، ۳۷۱
ناحیه شیخان ۴۷۷	۳۸۱، ۳۹۸، ۴۳۴	م. هارتمان ۴۳۰	مولانا بهاء‌الدین ۳۸۸، ۳۹۳
نادر ۲۶۹	میرزاعباس اقبال آشتیانی ۹۳	مهدی ایمانی ۴۷۴	مولانا بهاء‌الدین محمد ۳۸۹
نادرشاه افشار ۲۶۹، ۳۸۲	میرمیرن ۴۵۹	مهدی عباسی ۳۰۲	مولانا بهاء‌الدین محمد
نارام سونن ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۶	میرنوروزی ۲۵۴، ۴۵۹، ۴۶۱	مهر ۳۰۹	نقشبندی بخارایی ۳۸۸
نارام سین ۷۵، ۱۰۲، ۱۰۵	میسیثیان ۱۴۱	مهراب سردار کابلی ۹۹	مولانا بهاء‌الدین نقشبندی
۱۷۶، ۱۲۵، ۱۰۸	میسا ۱۸۹	مهر شاه ۳۴۰	۳۹۶
ناریل جم ۴۶	میسان ۳۳۹، ۳۴۰	مهر فراخ دشت ۱۶۱	مولانا جلال‌الدین رومی
نازه ۱۳۸	میسان شاه ۲۲۵	مهرگان ۴۴۸	۳۷۰، ۳۷۵
ناساتیا ۱۲۹	میشو ۲۳۵	مهر و وفا ۴۱۹	مولانا جلال‌الدین محمد
ناساتیا ۳۳۶	میثوع ۳۶۲	مهلب بن ابی صفره ۴۱۲	۳۷۱
ناسیکو ۱۳۹	میفرکت ۲۸۱	میابوروان ۴۶	مولانا جلال‌الدین مولوی
ناصر خسرو ۲۴۱، ۲۸۱، ۲۹۲	میکانیل ۴۰۲	میافارقین ۲۳، ۲۷، ۲۱۱، ۲۶۷	۳۷۵، ۴۳۸
ناصر خسرو قبادیانی ۳۱۶	میکل آنجلو گیدی ۳۵۹	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۱	مولانا خالد ۳۹۵، ۳۹۶
ناصر محسنی ۴۱۸، ۴۲۲	میل ۲۳۵	۲۹۲، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۸۱	مولانا خالد ذوالجناحین ۳۹۳
۴۲۳	میلان ۴۲۷	میاندوآب ۴۸، ۱۲۸، ۱۳۱	مولانا محی‌الدین اخلاصی
نافع مظهر ۴۵۲	میمون بن نجیب واسطی	۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۰۵	۳۵۱
ناله شکه ۴۶۹	۴۴۷	۲۹۹، ۳۸۴، ۴۵۹	مولر ۳۴۰
نالی ۴۳۳، ۴۳۸	میتنی ۱۳۸	میان ده ۲۱۹	مولودنامه ۴۳۱
ناماخانی ۱۱۳	مینو آ ۱۴۰	میانه ۱۴۲	مولون ۲۰۲، ۲۰۳
نامار ۱۱۸	مینورسکی ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۳	میسانی ۶۷، ۹۴، ۹۶، ۱۲۶	مولوی اورامانی ۳۵۲، ۳۷۵
نامه‌های جغرافیایی ۱۰۲	۳۵، ۳۸، ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۸۱، ۹۱	۱۳۱، ۱۳۲، ۴۱۱	۳۸۷، ۴۰۱
نامه تنسر ۲۲۴، ۲۴۷، ۲۴۹	۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۶۲	میتانیان ۱۲۹	مولویه ۳۶۹، ۳۷۰
۲۵۴	۱۹۰، ۲۲۶، ۲۸۹، ۳۵۴، ۳۶۹	میتانیا ۹۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	مولانا ۱۳۸

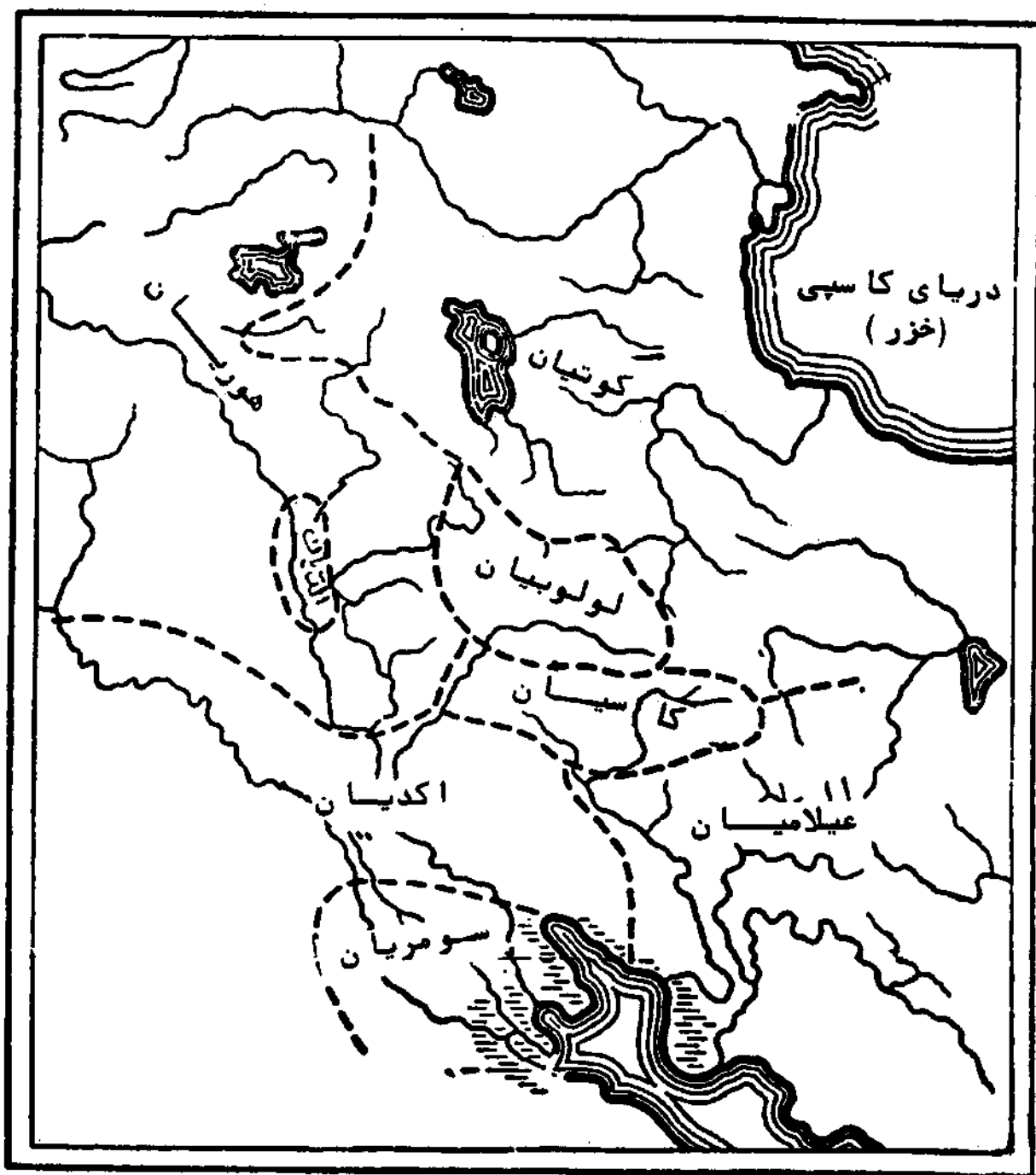
نیفاتس ۲۰۴، ۸۸	نوردشیر ۲۱۰	نشتیان ۱۳۱	نامه سرانجام ۴۳۱، ۴۳۲
نیکلسون ۳۶۴	نواکولی ۴۱	نصاری ۳۵۴	ناوار ۱۱۸
نیکوغوس ۲۳۹	نوالد ۲۱۵	نصیین ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۶۷	ناوتاتا ۴۵۷
نیکولای دمشقی ۱۸۲	ن.و.پیگولوسکایا ۲۵۸، ۲۶۲	۲۱۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۸	ناوچیا ۳۷
نیکه ۳۱۰	۲۷۶	۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۰	ناهارى ۱۲۶، ۱۳۰
نیکیتین ۳۳، ۴۰	نوح ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۴۰۲	۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳	نایری ۶۷، ۷۸، ۸۲، ۱۰۶
نیکی یا عظمت ۳۴۲	نوح زادک ۳۴۱	۲۹۴، ۳۰۰	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
نیگر ۳۳۸	نورالانوار ۳۲۱	نصیری ۴۰۳	نایری ۴۸، ۱۲۹، ۱۳۲
نیمروذ ۱۴۴	نورالدین محمد زنگی ۳۰۴	نظام الملک ۲۹۴	نایریها و اورارتوניהا ۳۸
نینوا ۸۴، ۱۰۰، ۱۷۹، ۱۸۰	نورالدین محمود ۳۰۴	نظریه اسلامی بودن یزیدیها	نبردگاه کاسیان ۱۷۳
۱۸۷، ۳۱۳	نورالله شوشتری ۳۷۵	۳۵۹	نبوآپیلوسور ۱۷۹
نینورا ۱۱۶	نورالهدایه ۳۹۶	نعل شکن ۴۶۹	نبولیسر ۱۸۰
نینه ۹۷	نوربخشی برزنجه ۳۸۲	نعمت اللهیه ۳۶۹، ۳۷۳	نبویلیسر ۱۷۹
نیتوس ۳۶۱	نورماندی ۵۹، ۶۱	نعمتی ۳۷۴	نیوت ۴۰۲
نیویورک ۱۱۳، ۲۸۶، ۲۹۱	نوروز ۴۴۶، ۴۵۲	نقحات الانس ۳۹۰	نیوکد نصر ۱۷۹
نؤن ۲۰۶	نوروز در کردستان ۴۴۶	نقده ۱۳۹، ۱۵۸، ۲۹۹، ۴۵۹	نیونید ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳
و.آ. گاردلموسکی ۳۶۶	۴۴۹، ۴۵۷، ۴۶۳	نقشبند ۳۸۹	ن. پیگولوسکایا ۲۱۵
و.آ. گاردلوسکی ۴۰۴	نوروزنامه ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳	نقشبندی ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۹	نجم الدین ایوب ۳۰۴
و.آ. لیوشیتس ۱۳۹	نوزه زم ۲۳۶	۳۹۵، ۳۹۹	نجم الدین رازی ۳۷۵
و.آ. آلن ۵۵، ۵۸	نوشته های میخی ۱۶۷	نقشبندیان ۳۹۷	نجم الدین کبری ۳۷۴
و.آ. تیورین ۲۸۳	نوکرز ۴۵۲	نقشبندیه ۳۶۹، ۳۹۹	نخجوان ۴۴۱، ۴۷۳
وادن ۸۲	نوکرلتی - اینورتا ۱۰۸	نقوش برجسته ۲۱۳، ۲۱۴	نخوذار ۲۱۲
وادی قاف ۴۷۵	نوکرلتی نینورتای اول ۱۲۹	نک روز ۴۵۲	ندری ۱۳۲
وارث النبى فى الهند ۳۷۰	نولدکه ۵۴، ۵۶، ۱۸۹، ۲۱۸	نکرز ۴۵۲	نذر و نیاز و زیارت ۴۶۸
واردان ۲۱۵	۲۱۹	نگارگری ۳۸۹	نزهة القلوب ۲۶، ۴۹، ۵۱
وارونا ۳۲۹، ۳۳۶	نومل ۳۳۸	نگارنده ۴۶۷	۳۲۵، ۴۷۳
وارونه ۱۲۹	نهاوند ۲۸، ۲۹، ۴۷، ۱۶۹	نگاهی به ملت‌های ساکن	نژاد ژرمن ۵۸
واستریوشان سالار ۲۴۹	نهری ۱۲۷، ۳۸۳، ۳۹۴	اطراف دریای سیاه ۵۸	نژادشناسی ۵۵
واستریوش بڈ ۲۴۹	نهریه ۳۹۸	نلدکه ۲۱۰، ۳۱۱، ۴۱۲	نژادها و تاریخ ۶۳
واسط ۳۸۷	نی آبائی ۱۴۱	ن. مار ۳۵۹، ۳۶۰	ن. ژ. مار ۵۵
واسیلی تیکیتین ۱۰، ۳۲، ۳۴	نیایش ۱۲۶	نمر ۹۰	نساین الجوانی ۲۰۸
۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۵۵، ۵۶	نیایشگاه زرتشت ۲۵۰	نمرود ۵۱	نسایک ۲۰۹
۷۳، ۹۲، ۱۹۰، ۳۱۹، ۳۵۰	نیبرگ ۳۲۳، ۳۲۷	نمروداغ ۵۸	نسطوریان ۳۵۷
۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸	نییس ۶۷	نمری ۱۲۷	نُسکهای اوستا ۴۰۹
۳۹۳، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵	نیپور ۱۰۸، ۱۱۸	ن.م. نیکولسکی ۱۴۱	نییس ۲۸۶
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸	نیشابور ۲۳، ۲۷	نمیر یا جاویدان ۳۸۳	نشاور ۷۲

۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۲۷۶، ۲۵۳	هارلم ۱۴۹	ولی الهند ۳۷۰	۴۷۸، ۴۷۷، ۴۴۲، ۴۴۱
۳۲۹، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۱۳، ۳۱۲	هاروت ۷۳	وليامينوف ترزمواف ۴۳۱	واششورگانی ۱۲۶
هردویل کا کہ ای ۴۶۷	هارولد لمپ ۱۹۳	وندیداد ۳۳۵، ۳۲۶	والتر پرونوہنینگ ۳۲۸
هرسين ۲۸	هارون اباد ۲۸	ونلدکه ۲۵۴، ۲۱۳	والريانوس ۲۳۷، ۲۱۰
هرقل ۳۲۴، ۳۲۳	هارون الرشيد ۲۷۷، ۲۹۷	ونیکمان ۲۸۳	والمانه = آلمانہ ۴۴
هرکاته ۱۹۴	۳۰۳، ۳۰۲	و.واسترووه ۱۹۴	والتيانوس ۳۴۶
هرکی ۴۲۷	هارهار ۱۲۸	وهاری يابهار ۴۵۱	وامیری ۳۹۱
هرکی اورامار ۳۷	هازانو ۱۴۱	وهاری کردان ۴۵۱	وان ۱۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶
هرماس ۲۸۷	هاسل ۴۲۵	وه رشته ۳۳۲	۴۸، ۵۱، ۱۱۹، ۲۰۵، ۲۳۵
هرمز ۲۹۹، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۶۰	هاشم رضی ۳۲۷	وهسودان ۲۴۱، ۲۴۰	۲۵۳، ۲۵۴، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۸۴
۴۴۷	هالديا ۱۲۷	وهومن ۳۳۸	۴۲۳
هرمزد چهارم ۲۱۶، ۲۱۸	هاليس ۱۸۱، ۱۹۲	وهيزه ۴۴۶	وايیری ۵۳
۲۲۱	هانی گلیات ۱۲۶	وهيشتمان ۳۳۵	وايکينگها ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴
هرمز دراد شیر ۲۳۷	هاوار ۴۳۸	ويدارنه ۱۹۴	وييل آردوين ۲۳۵
هرمزگه ۳۲۹	هاوار يا فرياد ۴۳۸، ۳۵۸	ويسپرد ۳۳۵	وييگولوسکايا ۲۶۰
هرمز دوم ۲۱۳	هاورونات ۳۳۵	ويشان شاردوه گورکان ۳۳۰	وتو ۲۳۰
هرمزگان زمان آيتران	هاونيه ۴۳۶	ويشتاسب ۱۹۴، ۳۲۹	ويج استرزيگوسکی ۲۸۰
کوزران ۳۳۰	هبة الدين مبارک ۳۷۶	ويکتوريا ۲۵۸	وحي اسرار ۴۰۰
هرمزنامه ۲۹۳	هپارخوی ۲۹۷	ويلچفسکی ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۱	وحيد مازندرانی ۱۹۱، ۱۹۳
هرمبوس ۳۲۵	هتخشبد ۲۴۹	۴۴۲	ودا ۷۹
هرودوت ۸۰، ۹۵، ۱۱۴	هتروه و متره ۴۵۷	ويسل دورانت ۲۳۴، ۲۷۰	ورده سرانجام ۴۳۲
۱۳۸، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲	هجویری ۳۶۸	۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰	ورزقان اهر ۱۳۱
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲	هخامنش ۱۸۴	۲۸۳، ۲۹۳	وريجرد ۲۷
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳	هخامنشی ۹۹، ۱۱۰، ۱۶۸	وييل دورانت تاريخ تمدن،	وزنه ۳۹
۳۲۵	هخامنشیان ۱۳، ۱۴، ۸۶	قيصر و مسيح ۳۴۵	وسپاسيان ۳۱۷
هرينگ ۵۰	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۵	ويلر ۱۹۷	وستهم ۲۱۳
هرز ۴۴۶	۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۸۵، ۲۸۶	ويلسن ۱۸۷	وشکه رن ۴۶۰، ۴۶۲
هزارآبادی ۲۳۴	۳۰۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۱۰، ۴۴۸	ويليام جکسن ۲۰۵، ۳۲۵	وصلت حق ۴۰۵
هزار دادستان ۲۴۵	هذبانی ۳۳۹	ويليام کالیکان ۱۴۳، ۱۶۱	وصور المعراج ۳۷۰
هشتاد ۲۷۶	هذبانيه ۷۲	هاترا ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۶۲، ۳۶۳	وف مينورسکی ۴۰۴
هشتادان ۷۱، ۴۷۶	هرات ۳۸۲، ۳۹۲	هادی عباسی ۳۰۲	وک. شيليكو ۱۰۹
هفت پيکر ۴۳۴	هراکلیوس ۲۱۳، ۲۹۹	هازان ۲۹۷	وکلاي کاشناس ۲۳۲
هفت سين و سمنویزی ۴۵۲	هربه ۱۲۱	هارپاک ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲	وکينگ ۱۱۲
هگماتان ۱۷۲	هرتسفلد ۸۹، ۱۱۴، ۱۳۲	هارپاکه ۱۹۵	ولاديمير گريگويچ
هلانہ ۴۱	۱۴۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۷	هارتمان ۵۴، ۵۶	لوکونين ۲۱۵، ۳۴۲، ۳۴۳
هلاوه ۴۵۷	۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۰		ولچفسکی ۴۳۸

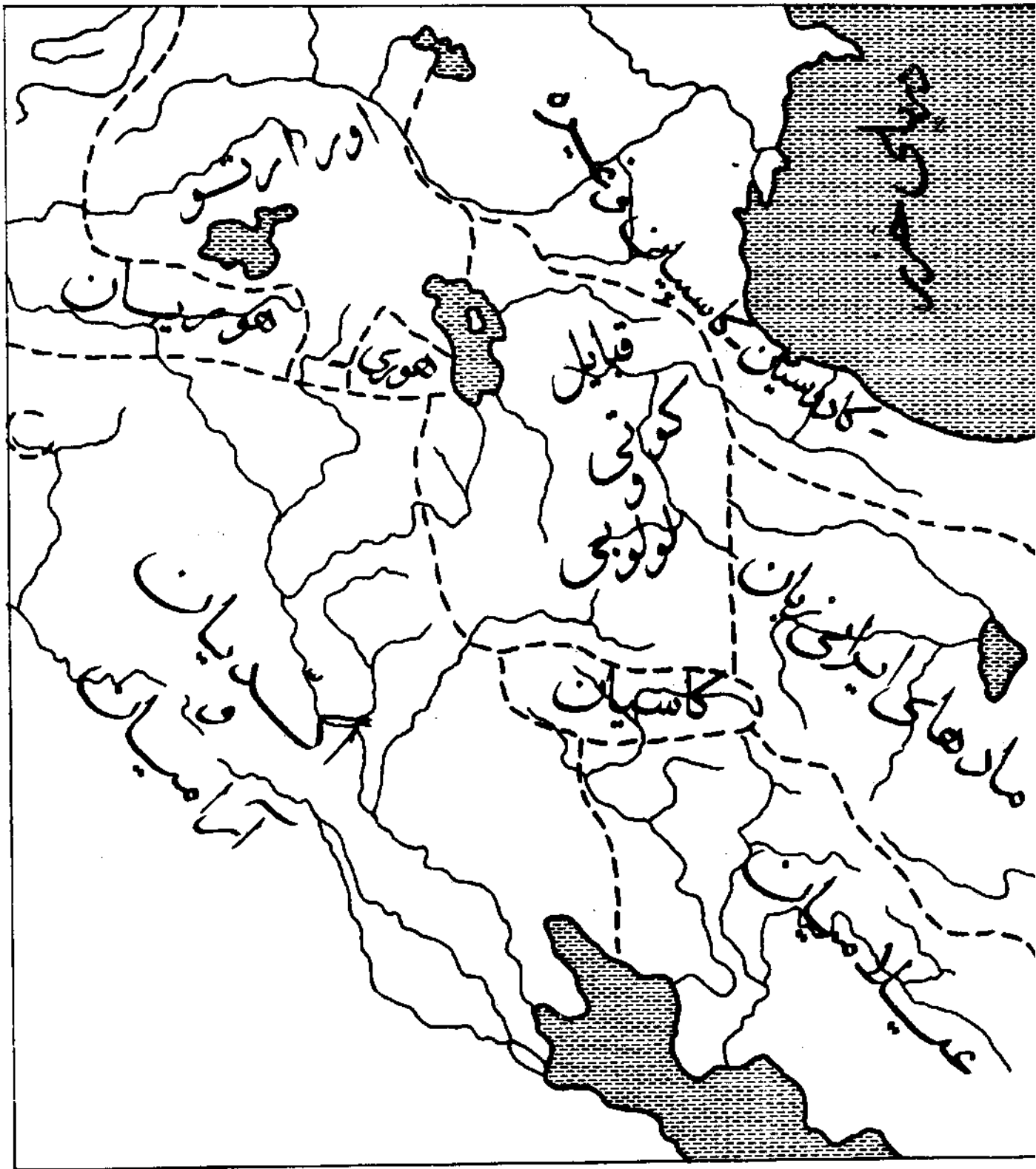


یازده رزم ۴۳۶	۱۲۶، ۳۳۳	ماد و هخامنشی ۱۸۸	هل پرین ۴۶۵
یازها ۱۰۲	هوریانی ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۶۱	هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۸	هل گرتن ۴۶۴
یاسنه دژ ۴۵	هورین ۴۷	۲۷۸، ۲۷۳	هلند ۶۴
یاشارکمال ۴۴۰	هوریها ۱۳۲	هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱	هلنوپولیس ۲۹۷
یافته ۴۲	هولر ۶۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۹۴	۱۸۶، ۱۶۳	هلوسن ۳۲
یافتی ۵۵، ۱۹۰	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۷۷، ۲۸۴	هنر ایران در زمان هخامنشیان ۴۴۸	هلیلان ۴۰۴، ۴۷
یافت ۹۴	۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۳۹	هنر بیزانسی ۲۸۰	هلپوس یونانی ۱۲۳
یافتی ۳۵۹	۳۴۸، ۳۵۰، ۴۲۶، ۴۵۱	هنر و ایران باستان ۱۶۲	همت هیوبرت دارک ۲۵۲
یاقوت حموی ۲۶، ۲۳، ۴۵	هولر = اربیل ۳۹، ۴۴، ۲۴۵	هنرهای مستظرفه ایران باستان ۲۸۶	همدان ۲۶، ۲۹، ۷۰، ۷۲، ۸۴
۳۰۱، ۲۸۷، ۲۸۱، ۲۰۹، ۴۹	هورمارو ۳۷	هنری فیلد امریکائی ۶۴	۹۰، ۹۹، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۷
۴۲۵، ۳۲۲، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۲	هورمه ۳۳۲	هنریک ساموئل نیبرگ ۳۲۸	۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۴، ۲۶۵، ۳۰۸
یاقوت حموی ۲۸۲، ۳۱۶	هون ۲۳۴	هنگاماتانه ۱۷۲، ۹۹	۳۷۵، ۳۷۸، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۵۶
۳۱۷	هورها ۱۶۹، ۳۲۴، ۳۲۹	هنگامدان ۹۹	هند ۳۵، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۷۷
یاکوبسن ۱۰۸، ۱۱۰	هوره خته ۳۳۲	هنینگ ۳۴۰، ۳۲۸، ۳۵۰	۳۹۴
یاکوبسن دانمارکی ۱۰۸، ۱۰۹	هویرسون سورکوسون ۳۵	هوایماها ۴۳۷	هندالتنی ۳۷۰
یاکوسی ۸۳	هوینده سوری ۴۳۸	هوارت ۴۰۸	هندو ۳۸۴
یامزی ۱۱۹	هه ردویل کاکهئی ۴۶۶	هواری بومدین ۳۹۸	هندواروپائی ۶۶، ۷۶، ۸۰
یانزو ۱۲۷	هه رمی ۴۵۱	هوباتو ۴۶	۸۱، ۸۳، ۹۰، ۹۵، ۱۱۷، ۱۲۴
یای استنی ۴۳۵	هه روز ۴۶۸	هووخشان ۲۴۹	۱۳۶، ۱۷۰
یای گول ۴۳۵	هیاطله ۲۶۲	هووخشره ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹	هندواروپائیان ۷۸، ۱۲۳، ۱۶۸
یحیائی ۲۲۰	هیپارخی ۲۰۷	هووخشره اول ۱۲۸	هندوان ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۴
یزدگرد ۲۷۵	هیپیان ۱۱۹	هودما ۱۲۱	۴۰۱، ۴۴۶
یزدگرد اول ۲۱۶	هیپیت ۱۲۶	هور ۴۵	هندوایرانی ۹۵، ۹۶، ۱۲۴
یزد یا ایزد ۳۳۱	هیپیتها ۶۱، ۶۷، ۱۱۸، ۱۲۳	هورانها ۴۳۶	۱۲۹، ۴۱۷
یزید بسطامی ۳۶۸	هیربدان ۳۴۱	هورایرانی ۱۲۳	هندوستان ۷۹، ۸۳، ۱۲۴
یزیدبن انیسه ۳۵۵	هیربدان ۲۴۹	هورتن ۳۵۸	۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۰۰، ۳۰۳
یزیدبن معاویه ۳۵۴، ۳۵۵	هیروگلیفی ۱۳۲	هورته کند ۴۰	۳۳۹، ۳۷۴، ۳۸۳
یزیدی ۷۴، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۷۶	هیمالیا ۶۱	هور و آهور ۳۲۱	هندوستانیا ۳۸۴
یسزیدیان ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱	هیمن ۴۴۰	هوری ۱۳۵	هندوها ۷۹، ۳۳۳
۳۶۲، ۳۶۳، ۴۷۷	هینوت ۳۳۲	هوری ۱۲۶، ۱۵	هندی ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۲۲
یزیدیان سوریه و سنجار ۳۵۶، ۳۵۹	هیولای کوه ۱۶۱	هوریان ۹۰، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹	۲۹۵، ۲۹۸، ۳۷۰، ۴۱۲
یزیدیان شیطان پرست نیستند ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳	هیونما ۳۲۴، ۳۲۹		هندیان ۷۹
یزیدیسیم ۳۶۳	یاخلمار ۲۷		هنر ایران ۲۶۸
یزیدیاها ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶	یارلا گاب ۱۱۰		هنر ایران باستان ۱۵۶، ۱۵۸
	یارلا گاش ۱۱۱		۱۶۰، ۱۸۶
			هنر ایران باستان در دوران

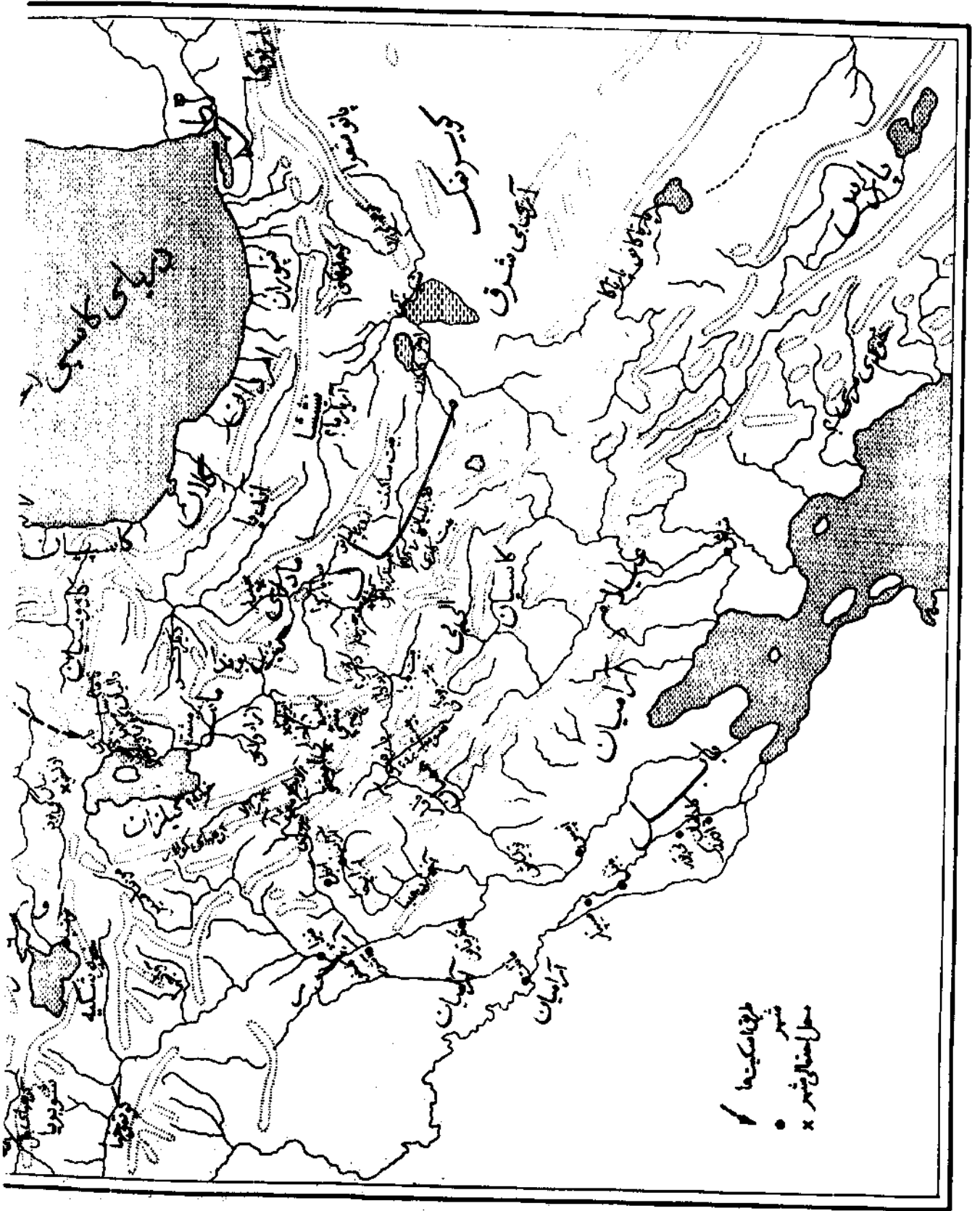
یهودی ۲۹۶	۴۵۱، ۳۵۸
یهودیان ۲۶۸، ۲۸۹، ۳۷۱	یسنا ۴۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۴
یهودیت ۲۴	یشت‌ها ۳۳۵، ۴۵۵
یهودی گری ۴۰۶	یشدر ۳۸۴
یهودیها ۲۸۲	یعقوب آباد ۳۹
	یعقوب آرا ۳۹
	یگانگی مذاهب ۳۶۸
	ینی چری ۳۷۲
	یوستی ۲۱۰
	یوستی نیانوس ۲۷۰
	یوسف وزلیخا ۴۳۶
	یوسف همدانی ۳۹۲
	یوشع بن نون ۲۸۲
	یولیانوس ۲۳۴
	یون ۸۶
	یونان ۱۰، ۱۳، ۱۳۳، ۱۷۰،
	۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۴۳،
	۲۶۱، ۲۷۳، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۶۴،
	۴۵۶
	یونان در تحت انقیاد رومیها
	۲۸۴
	یسوتانی ۲۶، ۴۹، ۱۲۳، ۱۳۳،
	۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷،
	۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳،
	۲۰۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۳،
	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۲۵،
	۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۰۹، ۴۱۰،
	۴۱۵، ۴۱۴
	یونانیان ۳۴، ۹۸، ۱۹۷، ۱۹۸،
	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۳۹،
	۲۴۴، ۲۹۷، ۳۷۲، ۳۷۴
	یسونانیها ۲۴، ۴۴، ۱۸۲، ۱۹۶،
	۲۰۵، ۲۷۷، ۲۸۲
	یونیه ۱۹۲
	یهود ۳۵۴، ۳۵۷
	یهودای اسخریوطی ۴۶۳



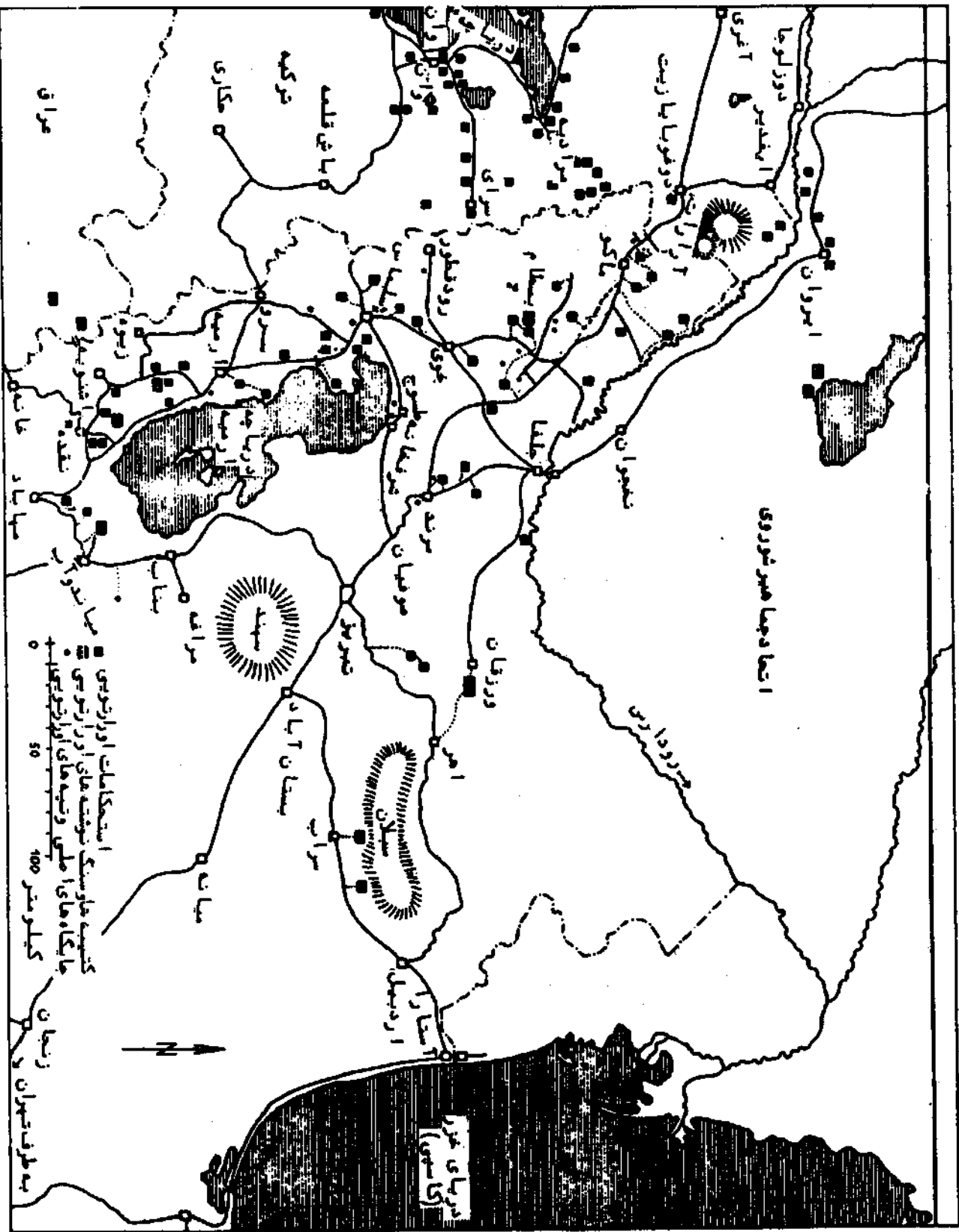
محل تقریبی گروه‌های نژادی در سرزمین ماد در هزاره سوم قبل از میلاد



محل سکونت تقریبی گروههای قومی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد مسیح



نقشه کوهستان کاکاس، نیمه اول میلاد مسیح



نقشه پراکنده بقایای آثار شناخته شده اورارتویی در آذربایجان